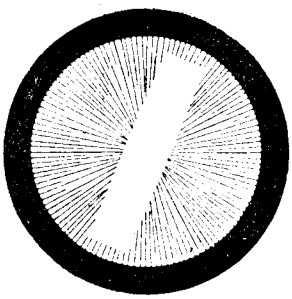

قلم در کف مرد صاحب بیان — به از دولت و گنج در هر زمان
که در زندگی گنج پنهانی است — پس از مرگ پیدا شود در جهان

حکمت نوین

بخش سوم

گلهای راهنمائی

جلد دوم

از تراوشات
حشمت‌الله دولتشاهی
(حشمت السلطان)

ناشر: وحدت‌نوین جهانی

نشانی : کتابفروشی وحدت نوین جهانی
قسمت شمالی خیابان میرهادی (بین تخت‌طاوس وملك)
باغ صبا ـ خیابان قدیم شمیران
تهران

ما همه روشنفکران جهان را از هر دین و آئین دعوت میکنیم که دست اتحاد بیکدیگر دهند و در کلمه مشترک خداپرستی و آنچه اصول همه ادیان درباره آنها متفق و متحد است بکوشند و در سایه بهترین تعلیمات از ادیان الهی با گامک آخرین پدیده های علم و دانش خداپرستی را بنحوی که قابل فهم و قبول همه افراد جهان مخصوصاً دانشمندان باشد در جهان تبلیغ کنند. ما برای تمام ادیان آسمانی احترام قایلیم و پیروان آنها را خواهران و برادران خود میدانیم و امید ما بر آنست که پس از اتحاد و اتفاق و همکاری و همفکری و هم آهنگی در اصول مشترک که اهم آن خداپرستی است علماء و بزرگان و روشنفکران ادیان جهان در طی سیمنارها و کنفرانس ها و جلسات برادرانه بمندرجات کتب آسمانی همه ادیان مراجعه نموده و در نتیجه تتبع و تفحص و تحقیقی که توأم با اصول بیطرفی و تمسک از دستورات عقل و دانش است خالی از هرگونه شائبه تعصب جاهلانه بهترین راه و روشی را که برای خیر و صلاح افراد بشر مناسب تر است بیابند و برگزینند.

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خداوند بخشاینده مهربان
یا ایها المدثر ① قم فانذر ② وربک فکبر ③ وثیابک فطهر ④ والرجز فاهجر ⑤
ای جامه خواب زده برپای شو پس بترسان و پروردگار خویش را بزرگ شمر و جامه های خویش را پاک ساز و از هرگ را دوری گزین
ولا تمنن تستکثر ⑥ ولربک فاصبر ⑦ فاذا نقر فی الناقور ⑧ فذلک یومئذ یوم ⑨
و منت منه که فزونی جوئی و برای پروردگار خویش شکیب پس گاهی که دمیده شد در صور آنست آنروز روزی

ترجمه

ای کسیکه خودرا در بستر پیچیده‌ای، بپاخیز، ومردم را ازراه ورسم غلطی که درپیش گرفته‌اند، بیم ده، وخدای خود را به‌بزرگی یادکن، و جامه‌های خویش را پاکیزه نما، وازهرگونه ناپاکی و پلیدی بدورباش، ودر برابر خدمتهائی که انجام میدهی منت مگذار، وآنرا زیادمپندار، ودرراه خدا پایداری وشکیبائی داشته‌باش.

حضرت موسی ازپیامبران بزرگ خداست، وی برای راهنمائی مردم ونجات بنی‌اسرائیل ازستم فرعون آمد. قرآن کریم داستان حضرت موسی را درچندجا بیان کرده است، ازجمله خداوند درآیه‌های ۱۷ تا ۳۳ سورهٔ دخان آنرا شرح داده است.

حضرت عیسی یکی ازپیامبران بزرگ خداست پیروان آن حضرت را «مسیحی» گویند زندگی وی از آغاز باشگفتی‌هائی همراه بود. درجوانی شروع به‌راهنمائی مردم کرد وکتاب انجیل راآورد. شرح مفصل آن درقرآن کلام خداست که منجمله‌ازآیه ۱۱۰ تا ۱۱۶ سوره مائده بیان گردیده است.

۱۰۲-۱۵
۲۴۹/۱۰/۲۶

دفتر مخصوص شاهنشاهی

آقای علی اشرف کشاورز دبیرکل وحدت نوین جهانی

یك جلد کتاب (گلهای راهنمائی) تالیف آقای حشمت الله دولتشاهی حاوی مطالب مربوط به آفرینش جهان ــ خداشناسی ــ مذهب ــ فلسفه ــ روانشناسی و غیره که طی عریضه شماره ۳۵۷۵ مورخ ۴۹/۹/۲۸ بپیشگاه مبارك ملوکانه تقدیم داشته اید ازلحاظ انور شاهانه گذشت .

مراتب خرسندی ورضایت خاطرخطیر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بمناسبت زحماتیکه درچاپ و انتشار این کتاب متحمل شده اند بدینوسیله ابلاغ میگردد .ه

رئیس دفترمخصوص شاهنشاهی

از بیانات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در تاریخ ۲۳ خردادماه ۱۳۴۷ درمراسم جشن فارغ‌التحصیلی دانشگاه هاروارد ـ امریکا

از تمام دولتها و مؤسسات و افراد نیکوکار و نوع‌پرور خواستار شدند بخاطر سعادت ابناء بشر ازطریق یك‌سازمان جهانی بنام «لژیون خدمتگزاران بشر» بیاری صدها میلیون‌نفر ازمردم جهان‌که ازبیماری، ازگرسنگی، ازجهل و تعصبات مختلف اجتماعی رنج میبرند بشتابند وازراه محبت دررفع آلام‌آنها بکوشند. دراین مراسم ازطرف دانشگاه هاروارد‌که قدیمی‌ترین ومهمترین دانشگاه امریکاست به اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر دکترای افتخاری حقوق تقدیم‌شد.

۸۰۱ر۲ر۸۳ف

۱۴ر۱۱ر۴۹

دفترمخصوص علیاحضرت شهبانوی‌ایران

آقای علی‌اشرف‌کشاورزیك جلدکتاب«گلهای راهنمائی»تقدیمی‌ازلحاظ مبارك علیاحضرت شهبانوی ایران گذشت. ازاحساسات صمیمانه‌ایکه ابرازداشته‌اید تشکر وقدردانی میشود.

دفترمخصوص علیاحضرت شهبانوی‌ایران

۱۹۵۴

۷ر۱۱ر۴۹

دفتر والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی

آقای علی‌اشرف‌کشاورز دبیرکل وحدت نوین جهانی

نامه شماره ۳۵۷۷ مورخ ۲۸ر۹ر۴۹منضم یکجلد کتاب (گلهای راهنمائی) واصل وازلحاظ مبارك والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی‌گذشت موردمطالعه وتوجه‌کامل قرارگرفت.

رئیس‌دفتر والاحضرت شاهپور غلامرضاپهلوی

عباس‌گیلانشاه

کتاب

چو ارادهٔ خدا شد بکمال‌وحدت‌امروز
بجمال نور عالم بجلال وحدت امروز

چه اگر‌که حکمت‌نوشنوی بگوش‌منطق
بجهان‌شوی‌توحیران‌زجمال‌وحدت‌امروز

بدلیل عقل و برهان بود آیت خدائی
بحقایقی مسلم بجمال وحدت امروز

که پیام آسمانی دهـدت نویـد تازه
رسدعاشقان‌لطفش بوصال وحدت امروز

ره‌دین‌خدای واحد، همه‌شد بیان‌برحق
که سعادت‌نهائی‌چوبسال وحدت امروز

زمحیط مهرواحسان‌همه‌جلوه‌هازیزدان
بکفش مدارعالم بخصال وحدت امروز

بکلام دلپسندی چو رسد پیام وحدت
که‌کندسخن‌سرائی بفعال‌وحدت امروز

که ز مقتدای عالم شده امرحق مبرهن
سرحلقهٔ محبان متعال وحدت امروز

بدرخشد آن ستاره ـ زلبش شکر بریزد
زبیان جان‌فزایش بمقال وحدت امروز

کتب سبق سراسر بجهان دهـم ارائه
زبطون‌جان‌حشمت‌بسیاا وحدت امروز

خالق مرا بغفلت یاران جزامده
ای مقتدر محبت و مهرت رهامده

امید من بلطف و برحم و کرامتت
بر دوری نگار و جدائی رضامده

گر کار ما مطابق میل و رضا نبود
قطع امیدواری ما را سزامده

چون معصیت مسبب جرم و خطای ماست
نادیده بنگر و نظری بر خطا مده

باشد بلطف درد نهانم دوا کنی
دریای رحمتی و دوا بی‌شفا مده

با عجز و التماس بدرگاه کبریات
خواهم نجات وخجلت روز جزامده

با قلب سوزناك نیازی بمهرتو است
یارب ترحمی بنمای و جفامده

گویم مجال چون‌وچرا کی‌بود ترا
مارا میان آتش هجران روامده

چشم انتظاروخیره‌بدرگاهم ای‌خدا
پیوسته‌کن بیار و دلی بی صفا مده

حشمتتوخواستار شدی یار غائبی
باشد جواب مثبت، و منفی خدامده

ای‌معبودمشترك‌ادیان

ای لطف تو زیور جهانی
مهر تو لزوم ناتوانی

این‌مهرتو رحمتی است برما
رحمن و رحیم جاودانی

نیروی تفکر و تعقل
در مغز قرار و رایگانی

آراسته شد بزیور خلق
تقدیر و سرشت زان مکانی

وزموهبت خدای اعظم
مخلوق بحمد و شادمانی

مفهوم مذاهب تواتر
یك واحد و وحدت بیانی

تنویر و توارث پیمبر
باشد چه توازن زمانی

هم دیر و کنشت هم کلیسا
در کعبه عبادتی معانی

چون سیر کنم بحکمت نو
توحید و ثنای در لسانی

بهرگرکه عیان و آشکار است
پیغام نکو همی رسانی

یعنی همه واحدند ادیان
در نزد خدای مهربانی

پس قصد ز کعبه و کلیسا
الفاظ و تفاوت زبانی

شد وحدت عالمی هویدا
سیاله و وصل با روانی

مخلوق ستایش تو گویند
در فکر و قلوب بالعیانی

اینك که وجود از تو باشد
هستوی(۱) برای دوستانی

از روی خرد بیان **حشمت**
اذکار خدای بر لبانی

(۱) حقیقت

گل های راهنمائی وحدت

نگـارنـده از دانش کـبریاء
حـکـایت نمـایم بـر اصفیـاء

نوشتم سطوری به عـز و صواب
بـرای اکابـر شود فتح بـاب

چنان سعی‌وکوشش‌بشد درکتاب
که این‌جلد دو،علم آید حساب

کـتـابت زمهر و بیـانی ثمین
همین موضع وحدت اندر زمین

چوپیوسته عشقی کران تاکران
براهـل زمین وهمه کـهـکشان

چوگـلهای نوروز و روز بهار
درخشید نوری ز یـار و نگـار

نمایـان رهـی مستقیم و عیـان
زاندرزوپند ونصـایح چوجـان

مقالش سراسر چـو عطر وعبیر
عبارت چمنزار و سبزی ضمیر

زمین گلشن از مظهر بوی اوست
زمان مقصدش ثاقب‌ازروی اوست

مدون کتابیست همچـون سپهر
پراز اخترو ماه و ناهید و مهر

کـلام درونش مـعـرق بعـلـم
همه‌مدغم صلح ومهر است وحلم

مـدرج سخنها چـو در وگـهر
مزین به یاقوت و الماس و زر

پسندیده گـفتار وگـوهرنگار
نگارش پذیـرفته از وصف یـار

بیـانی‌دل‌انگیز و شیرین‌کـلام
ز شهد بیـانش شکـر شد غـلام

مغـذی روح و مفـرح بـذات
که نیروی یـزدان بدادم برات

عطا شد بمهر و فـزودم بعقل
مقالات پر مغز و با عـلم وفضل

دراین دفتر آنچیز آمـد بکـار
که ادیان شود واحد وبرقـرار

ثنا خوان وحدت زحـد وشمار
نبشته بـزر گـوهر شاهـوار

منم خـادم ایـن بشر با خصال
ارائـــه دهد حشمت آب زلال

***

در آخـر بپاکی کشانـم زبان
دعـــای شهنشاه گـویـم بیـان

مبینـاد ز آسیب دوران مـلال
ولـیعهـد و بـانـو شهنشه زوال

کـه جـاوید شاه وپسرشاد بـاد
سپردم بەیزدان، نگـهدار بـاد

حقایقی در پیرامون دیانت

یزدان مقتدر دانا و توانا را سپاسگزارم که پس ازچندی که از نشر جلد اول گلهای راهنمائی سپری گردید و در ضمیر علاقمندان وجویندگان حق وحقیقت اثرهای نیکوبرجای نهاد و دوستان راستیها وپژوهندگان صراط مستقیم با آغوش باز آنرا استقبال کردند اینك توفیق رفیق آمد و جلد دوم کتاب بزیور طبع آراسته گردید، باشد که همگان را سودمند افتد .

آنچه لازم است قبل ازآغاز کتاب بیان دارم وضع ناموزونی است که اینك در امور معنوی جهان بنظر میرسد که روشندلان را سخت اندیشمند ونگران اصلاح ساخته‌است.

عده‌ای در فضای کثیف خرافات و تعصب ولجاج‌بافی مانده‌اند . از مرزهای کهنه پرستی نمیتوانند یکقدم فرانهند. خود را محصورکرده دنیای روشن را تاریك وحیات‌فکرخود وسایرین را درتنگنای تعصب خشك گرفتار وزنجیر دوران جاهلیت را بپای مردمان بیگناه بسته‌اند .

این طرز تفکر اشخاص بی‌مطالعه بلیه ومصیبت بزرگی است که علماء اعلام ودانشمندان معظم از وجود آنها بیزار بوده ودرعالم اخلاق محلی ندارند. ای‌کاش گمراهان در امور خود براه غلط وکج‌نروند ودر صراط مستقیم باشند. پای ازگلیم خود درازنکرده وبدانندکه گفته‌های آنها باعث تفرقه وتشتت‌فرق مسلمین و مذاهب وسایر ادیان وانقلاب وتشدید مخالفت بوده و بسیاری مباحث علمی را ضایع نموده و درهای دانش وفهم را بروی خود وسایرین مسدود وقلوب را ازتابش انوار معرفت محروم میسازند ... انواریکه رکنی بزرك از تمدن وتصفیهٔ اخلاق وتطهیرروحی عالم وحدت است. هرگاه‌کسی در صدد باشد جلو اشعهٔ درخشان تابناك یزدانی را سد وخاموش بدارد لکه ننگی در تاریخ بشریت برداامن خود بجای خواهد گذارد. تعصب‌کورکورانه وغیر منصفانه برخلاف وجدان وضمیر باطن وحق وعدالت است. پاداش و اجرآنها با خدای بزرك.

خدای را بحقیقت قرآن مجید وکتب‌آسمانی سوگند میدهم‌که انصاف درقضاوت بهمه عنایت‌فرماید تا در سایهٔ آن فکر ها باز ، عقلها صائب وروشن‌بین شوند تا درسایه خود این اختلاف‌کمرشکن فرق و ادیان برطرف‌شده وحدت ادیان جامه عمل پوشیده وعالم‌بشریت ازمزایای اتحاد وهماهنگی‌ویگانگی،مهر محبت و صفا که رضای‌خداوند قادرمتعال وآرزوی هربشر با فکرمتدین با ایمانی است‌برآورده‌شود .

بدون تردید کسیکه بخواهد راستی چیزی را بفهمد ودرصدد بدست‌آوردن حقیقت باشد باعقل‌سلیم وفکری خالی ازتعصب بکنجکاوی‌و بررسی مطالب بپردازد بهمان اندازه‌که برایش ممکن ومقدوراست از سایر مذاهب استفادهٔ دانشی و اخلاقی وروحی ببرد میتواند ازروش وعلوم وحدت ادیان بهره‌مند گردد و اگر منصفانه بخواهد وجدان خود را حکم قرار دهد بی‌شك وفوری تصدیق خواهدکردکه وحدت ادیان برای جامعه بشریت ومردم روی‌کرهٔ زمین مفید و واجب وبرای یگانگی ـ صلح ـ صفا ـ مهر ومودت لزوم فوری دارد.

تن‌وجان بحکم ایزد چوبقدر نورامکان — که قدم گذارم اینك بجهان برای اذهان
همه لامع از بیانم ـ همه مشتعل مکینم — بسکینه(۱) گویمت این ، بسلاسل‌ای‌فهیمان

در مدت سه‌هزار واندی سال که از تاریخ وروایات وحکایات ادیان میگذرد اینطور استنباط میشود که بزرگان هرقوم ودین مطالبی علیه یکدیگرانتشار داده‌اندکه منجر بشکاف عمیق و وسیعی بین‌پیروان ادیان شده است واز این راه خسارات جبران‌ناپذیری بعالم بشریت وانسانیت واردآمده است وبرخی از گردانندگان غافل ادیان خرافات و ترهات و عقاید ناروا و ناحق وارد روحیات و اخلاق آدمیت نموده‌اند .

---

(۱) آرامش ـ وقار

بالنتیجه تفرقه ونفاق بین ادیان ظاهر ونگذاشته علم ودانش وفکروعقل مورد استفاده قرار گیرد. از وفاق ومحبت ومهرورزی استفاده ننموده‌اند تامانع ازجدائی وپراکندگی وتفرقهٔ بشرشوند.

اگر پیشینیان دست ازتعصب خشك وخرافات برمیداشتند وخوی خودخواهی ولجاج وعناد را کنار میگذاشتند وفکرحریت عقل ورأی بشردوستی را حاکم وسرمشق قرار میدادند وخیرعالم بشریت وعواطف انسانیت را مقدم برامیال و مقام خواستهٔ نفسانی بشمار میآوردند از منابـع دانش استفاده مینمودند و با شهامت از روش تحقیقی وخداپسند یگانگی ووحدت پیروی میکردند . هیچگاه درصدد پراکنده کردن افراد جمعیت یك«خانه» (یعنی کره زمین دنیائی) بعنوان اختلاف مذاهب برنمیآمدند و اینهمه کشتار و بیرحمی وسبعیت نسبت بهمنوع بوجودنمیآمد .

بیخبری پاره‌ای از آنها سبب شدکه خرافات غیر قابل تحملی در میان توده مردمان عامی پدیدار گردد بدین معنی‌که با تمرینات وتبلیغات ناروا وسهوآمیز ادیان آسمانی را دشمن یکدیگرقرار دادند. حق مطلق برای هردین قائل شده بودند و هر دین عملیات دشمنانه‌ای با سایر ادیـان اجرا کردند و دست باقدامات برضد عالم بشریت ونوع‌پروری وانسانیت زدند وبدون جهت‌تعداد بیشماری ازبندگان‌الهی را کشته واز بین بردند وبجز خسارت وفساد نتیجهٔمثبتی نداشت. ونیزخسارت‌غیرقابل جبرانی بپیکره خداپرستان‌همنوع خودوارد ساختند. زمینهای زراعی راتبدیل بزمین بایرنمودند. باغها ودرختان‌جنگلها را سوزاندند. حیوانات را ازبین بردند. بچه‌های معصوم بیگناه آدمی هزاران هزار بدون جهت ازبین رفت. درکشت وکشتار بقدری افراط‌کردندکه شاید دوثلث مخلوقات‌خدای بزرك را برانداختند.

هردین انحصاراتی برای خود تشکیل داد و افراد ادیان قوی ضعفای پیروان ادیان دیگرراچنان تحت فشار ومضیقه ومورد شکنجه قرار میدادندکه ازفقروگرسنگی - بیچارگی - جنك خانمانسوزمذهبی بحالت حیرت وسرگردانی وبیچارگی دچار میشدند و ازروی الجاء واجبار میبایستی بر خلاف عقیده و امیال خود تبعیت از ادیان دیگرکنند. درغیر اینصورت جانشان‌در خطربود.

در مقابل این حرکات‌وحشیانه، بزرگان ونیك‌اندیشان هیچ داروئی ندادند ودرمانی نکردند. بدین طریق نائره جنك وکدورت‌درمیان مذاهب‌خداپرست شعله‌ور میگردید و این روش درهرزمان که‌باشدبرای عالم بشریت بسیار خطرناك‌است.

* * *

باید دانست بدون شك وتردید هرگاه بخواهند حقیقت چیزی را بفهمند واگرمشکلی‌بنظرشان‌رسید با فکری خالی ازتعصب‌بررسی‌کنند ومنصفانه قضاوت نمایند خواهند فهمیدکه خداپرستان‌جهان خواهران وبرادران یکدیگر هستند وهمه ادیان وپیشوایان ازطرف خدای واحدی مبعوث شده وازیك چشمهٔ‌آب‌زلال بهرور وبهره‌مند هستند .

ای برادرعزیز- همه میوه یك شجر وازاین‌آب وخاك هستیم. بابد پیروان مذاهب با یکدیگرسازش داشته‌باصفا، مهر،وفاق، بدون‌جنك‌وخونریزی‌همدوش‌ودرغم وتألم‌هم شریك‌ودربهبودزندگانی کمك‌ویاریاور هم باشند .

اگر در بعضی لغزش و اشتباهاتی سرزده مطالب وضدیت و اختلاف ونفاق ودوری مذاهب رابرخود مشتبه ساخته‌آموزشهائی نارواکه بسود عالم بشریت نبوده با تمرینات خاص بمغز عوام ناس فرو برده‌اند باید دانست‌گناهی عظیم مرتکب شده‌اند واز این راه سودی برای‌اجتماع وعالم بشریت‌نخواهدبود.

اینك میگویم خالق همه بشر وموجودات وکروات وکهکشانها ،آنچه با چشم دیده میشود وآنچه غیر مرئی واز بشرپوشیده، است یك خدای واحد وبیهمتا است واین حجتی است قاطع . اختلاف مذاهب باعث پراکندگی واضمحلال خواهد بود. بهترین راه آنست‌علما ودانشمندان، بزرگان ، اکابر ، اعاظم مذاهب تجدید نظر وتبادل‌فکری نموده‌راهی حسابی‌وعقلانی درپیش پای‌افراد بشرگذارده مورد اختلافات

را بررسی و اتحاد و اتفاقی برقرار نموده بیش ازاین درصدد اضمحلال واز بین بردن عالم بشریت نشوند.

درگذشته چشم و گوش مردم بسته تا حدی عقب مانده و بخرافات واوهام پای‌بند بودند وغالبا از هم نفرت داشتند و ادیان ومذاهب پیروان یکدیگر را نجس میدانستند . البته این وضع بسیار نامطلوب بود زیرا هرگاه میخواستند سخن حق راگوشزد نمایند افراد مذاهب دیگر حق حضور در مجالس وعظ آنها را نداشتند. آیا فکر نمیکنید که اگر حرف حق را بسمع آنها نرسانید گناهی عظیم است. باید دراین عصرو زمان بشر دست بهم داده بکوشند زمینهٔ تفاهم جهانی وحسن روابط ادیان مختلفه را فراهم سازند وروح برادری وخواهری ووفاق ویگانگی در جهان وسعت گیرد ودرائر تمرین وکوشش ومجاهدت خواهری و برادری ومهرومحبت میان مذاهب حکمفرما وجهانگیر گردد .

بدیهی است باید ایمان واعتقاد داشت که بهترین راه معقول آدمیت برای بشر آنست که هرکس معلم خویش باشد وبا تمرینات وورزش مغزی وفکری خود را حاضر وتعلیم وتربیت صحیح کند وازاختلافات و دشمنی وجنك نفرت داشته باشد وهمگان دارای اخلاق نیکو وکردار حسنه گردند. دامن خود را ازلوث دشمنی وآلودگی، عداوت، حسد، کینه‌توزی، ظلم، تکبر، خودخواهی، خودبینی، حرص وطمع، ریا، حیله ومکر، دروغ، غیبت، بدگوئی، نمامی، نفاق، دوروئی، غضب، بی‌همتی ، تعصب خرافات تطهیر کنند.

دیگر آنکه ازراه آموزش وپرورش تعلیم وحدت و یگانگی در بین افراد بشر باطفال داده شود . بهترین راه برای اتحاد واتفاق ووحدت ادیان همان آموزگاران ودبیران و استادان هستند که میتوانند از طفولیت با تمرینات لازم اطفال راآماده واصلاح کنند. لازم است در مدارس ساعات بخصوصی برای تعلیم و تدریس این مطالب تعیین شود تا با خواست خدای بزرك دنیا وعالم بشریت از مزایای وحدت و آدمیت برخوردار وکامیاب شود.

بطوریکه عدیداً گفته شده از قوای ظاهری و باطنی که خدای بزرك درنهاد بشر بودیعت نهاده است باتمرینات وسعی وکوشش میتوان بامور بالافائق آمد.

اینك بهترین تئوری وداروی نجات دهنده اصول مسلم وحدت خداپرستان برروی کره زمین ارائه میشود. برای یك نظام معقول با یك صلح وصفای جهانی باطنی درجامعه انسانی (وحدت نوین) وضع شده زیرا اگر کلیه افراد بشر تابع عقل سلیم ومنطق باشند بدون چون وچرا هرفرد این هدف عالی راخواهد پذیرفت چراکه وحدت برای رسیدن بیك زندگی خوب وپربرکت بدون نزاع وجدال است واین تئوری قابل قبول عده‌ای درجهان قرار گرفته وطرفداران زیادی پیدا نموده وروشن وواضح شده است که این طرح قابل اجراست ونتیجه بسیار مطلوب بدست خواهد داد .

***

باید آزادی فکری وعقلی مردم وسعت یابد و ازاسارت خرافات رها شوند وهرفرد ازاستقلال عقلی بهره‌ور شود وآنچه بنظرش میرسد آزادانه بیان وتحریر نماید تا هرکس بنظرش خوب وموافق باخرد بود بپسندد وبکار بندد واگر باعقل وخرد توازن پیدا نکرد اجتناب کند .

***

هرگاه از بیان ناروائیهای گذشته گرد ملال برضمیر پاك خواننده نشسته است اینك که دارووردرمان درد بادرخشندگی وروشنی آشکار گردید انتظار دارد خورشید منورشادمانی برقلبها طالع وامیدی سرشار و بی‌پایان ومالامال از منبع فیض الهی برهمهٔ دلها بنشیند وهمگان بایقینی استوار شاهد برطرف شدن ابرهای تیره و درخشش روز افزون خورشید نورانی وحدت باشند .

همهٔ خواهران وبرادران عزیز را بیزدان مقتدر دانا وتوانا میسپارم. انشاءالله بقیه مطالب درصورت توفیق در جلد سوم بعرض میرسد.

مؤلف

باکمال توقیر وادب توجه خوانندگان ارجمند رابه‌بیست ودو نکتهٔ زیرمعطوف میدارد . امید است مفید ومقبول‌افتد :

۱ ـ قدرت و نیروی الهی بی‌ابتداو بی‌انتها همیشه ساری و جاری است .

۲ ـ سخن‌حق وحقیقت بذر تکاملی‌است که‌پاشیده میشود و بسوی اصل رهنمون‌است .

۳ ـ بایدبرابر گردش زمان‌بذرپاشید و ثمرات‌آنرابیادگار برای‌آیندگان باقی‌گذارد.

۴ ـ بنائی که‌دراثرخرافه و تصرفات جاهلانه وحوادث شکست‌برداشت بایدباتعلیمات اصیل وصحیح اصلاح گردد .

۵ ـ زندگی بادیانت وعشق ، شوق ، مهر ،محبت ، صلح ، صفابمالبخند میزند وروح راتجلی می‌بخشد .

۶ ـ اختراعات واکتشافات تابامعنویات توأم‌نشود هیچگاه کامل‌نخواهدشد ؛ زیرا مادیات ومعنویات لازم‌وملزوم ویك‌واحد مستقل‌درجهان بشمارمیروند .

۷ ـ سعادت بشردراتحاد واتفاق ویگانگی ومهرورزی است .

۸ ـ عقل‌بی‌عشق ووحدت بی‌آرامش منفی‌است .

۹ ـ امواج‌وسیاله‌های وحدت‌بعادیان رانزدیك وکوتاه‌میکند .

۱۰ ـ اگردرجامعهٔ خداپرست بدبینی‌دربین باشدبایدداروی‌مهرومحبت وخوش‌بینی رابمخیلهٔ آنهاواردنمود .

۱۱ ـ اولین لازمهٔ‌بزرگواری آدمیت‌درجهان امروزوحدت ادیان باصمیمیت ومودت است‌وبس .

۱۲ ـ انسان‌برای همیشه زنده‌است وازمرگ (تحول) نباید ترسید .

۱۳ ـ هرگاه‌درجهٔ مهرومحبت درشمابحد کمال‌رسد یك‌وحدتی موزون‌و مسلمی خواهید بودوعامل‌زشتی برشماغلبه نخواهدکرد .

۱۴ ـ باتطهیر روحی واخلاقی اول‌خودرا باید اصلاح کرد،سپس در صدد اصلاح جامعه‌برآمد (آنهم‌باز انفرادی انجام‌میشود .)

۱۵ ـ هرگاه‌بااراده وبافعالیت وشجاعت توأم‌وقوی باشید ، وحدت ادیان بزودی برروی‌کرهٔ زمین‌برقرارخواهدشد .

۱۶ ـ پایگاه‌ترقی وتعالی انسانیت دانستن واحدبودن روح‌است که‌امرپروردگار تست وجدائی‌ندارد، بشرهم‌بایستی یگانه‌بوده وجدائی نداشته‌باشد .

۱۷ ـ تمرین وتلقین بانیکوبی‌بهترین داروی رفع‌سوء ظن وبدگمانی‌است.

۱۸ ـ بهترین‌راه وچاره وخیرعالم بشریت دروحدت ادیان مستتر است وبعقاید خود ایمان دارم .

۱۹ ـ تحول برای‌دریافت راستی مادیات‌ومعنویات درهرعصر وزمان‌بجاولازم‌است .

۲۰ ـ مهرادیان چون‌درکالبدها پیوند شودهمیشه‌شاداب وناگسستنی‌است.

۲۱ ـ عقل‌سلیم وفکرموزون که‌صمیمیت‌وهماهنگی بشریت درآن‌باشد نورخدا است، سعادت و نیکبختی میآورد .

۲۲ ـ ادیان باید بایك جهش فاصلهٔ خودرا بهمدیگر نزدیك کنند و محیط دوستی ادیان را در سمینارها باید شکوفان‌کرد .

وفا و پیمان محبت

بعهد و قول جانا تو وفا کن ز خلف وعده پرهیز و صفا کن
صفا و مهر کار عاقلان است نفاق وجنك خوی جاهلان است
بنای پیشهٔ نادان نفاق است که عاقل در وفاق واتفاق است
چو با جاهل فتد کارت باجبار شکیب وصبر کن اورا میازار
بتو گویم که هرکز کس میازار بدشمن هم محبت کن تو بسیار
بعقل و عشق و معیار ذکاوت بصلح ومهر برگو این عبارت:
که دروحدت نباشد بی‌وفائی قبول وحدت آور چون ز مائی
خدای عالم و وحدت هویداست ز نور اشهرش ادیان چو پیداست
ز حلم و حب حسودان دور باشند بظاهر حی، ولی بی‌نور باشند
چو باشی بائبات و اشتهاری براین قانون وحدت اعتباری
بخوان درس محبت کور(۱) اخلاق که تابد سوی تو آن نور اخلاق
نگر وحدت که فعلش باحساب است کمال لطف او دراین کتاب است
چو بذری پاشی اندر یك زمینی توجه گر کنی سودش ببینی
وگر بی‌زحمت و بی‌رنج باشد تو درحسرت نهانی گنج باشد
توچون تخم صفا ومهر کشتی بدون شك تو ازاهل بهشتی
ز سنك معدنی گوهر برآید بدون رنج گوهرچون درآید؟
سرشت وسرنوشت تست این رنج بسعی وکوشش آید نزد تو گنج
همین جبر است و گویند اختیاری است اگر هست اختیار این رنجها چیست؟
کفیل ارتزاق تست واحد طبیعت در ضمیر تو مجاهد
مقدر شد چو رزق تو زآغاز ندارد صعوه همچون باز پرواز
بیا با وحدت ادیان یکی شو ز جهل و نابسامانی بری شو
دراین تنویر و اخلاق و نصیحت مقام و رفعت و عز است حشمت

(۱) یعنی دوره دروس

توجه فرمائید

درجلداول ودوم کتاب گلهای راهنمائی و کتاب‌های مکانیسم آفرینش ودینامیسم آفرینش نظرات وآراءعده‌ای ازهمگامان وحدت نوین جهانی درداخل وخارج کشور منعکس شده است . متأسفانه جای کافی در اختیار نداریم که همه نظرات وآراء رامنعکس سازیم و اگر بخواهیم چنین کنیم چندین کتاب مستقل کافی نخواهد بود.

برای اطلاع ازتأثیر وحدت نوین جهانی درافراد بشر ازکشورهای مختلف ـ نژادهای گوناگون ـ طبقات متعدد ـ مذاهب مختلفه ـ بهتراست بکتابهای نامبرده بالا وکتاب «سراسر جهان از وحدت نوین جهانی استقبال میکند» توجه فرمائید . کتاب اخیر در ۴۸۸ صفحه بدو زبان فارسی وانگلیسی (وبرخی زبانهای دیگر) است وشامل نظرات جالب توجه وعکس عده کثیری ازشخصیت‌های جهانی درباره وحدت میباشد.

برای تهیه این کتابها با صندوق پستی ۳۳۵ تهران مکاتبه فرمائید .

دربارهٔ جلددوم «گلهای راهنمائی»

سپیده دمید و جرس داد بانك — به تسبیح فرد و بفریاد بانك
خداونـد یکتا و فـرد فلك — در ادیان بود جملهٔ مشترك
بیزدان سپاسم که کردم نصیب — بپاکـی ذات و برحمت ادیب
بشکر خدائی که دادم بدست — قلم با بیان درجهان نقش بست
ضمیرم درخشد بحکمت عیان — بعشق و بمهر و برأفت بیان
بصلح و محبت بوحدت ندا — بدین و بدانش فروغ و صفا
چه‌انسان چه‌حیوان‌جمادونبات — ز وصلش پدیدار آمد حیات
براهی برفتم که از فضل آن — رسیدم بمطلب ، شدم کامران
ره آورد گلها شدم با خرد — کتابت نمودم ، سخن پرورد
ریاحین سرسبز و باغ بهشت — در این جلد دوم کتابم نوشت
فروزانفر وحکمتی، زر ناب — بگفتم درخشنده تـر ز آفتاب
چراغیست در پیش پای بشر — که تا مانده نورش بعالم اثر
گزینه کنـد حکمتم عاقـلان — بزرگان و دانشوران جهـان
ستودنـد کارم بطـرز ادب — کبیران و روشن دلان باحسب
حقیقت شناسان راه صواب — بـه‌نیکی بدانند قدر کتاب
کتابی نکو گر بماند ز کس — به‌گیتی بهین‌یادگاری‌است‌بس
کسی را نباشد سخن بر زبان — که نـادیده استاد گوید بیان
زلطف لطیف‌الطف جسم وجان — که‌گوینده گردید**حشمت**چنان
که وحدت بدوران گذارد اثر — جهان و مکان و زمان سر بسر

راه وروش زندگی

ظفر بی صبر ممکـن نیست عـاقـل — بسیج بی شکیب امری است باطـل
صبور و نرم اندر زنـدگـانـی — بمشکلها شوی پیروز کـامـل
فروزی گر چراغـی با شتابـی — نگیرد شوق و تاریك است منزل
فروغ و نور باشد با چراغی — که صبر است و بصیرت در مقابل
عیـار زر نـاب آنکـو شنـاسد — محك زد بر زر و حل شد مسائل
زرناب است وبیغش وحدت،از آن — مراد صابـران گـردیده حاصـل
اگر خواهی صلاح خود ازاین پس — گرا بروحدت‌ـ این‌فیضی‌است‌شامل
قرین **حشمت** شناسد صبر با عشق — رضا و صبر او مهر است در دل
که محموداست وپاك است این خصائل

چند داستان جالب پراکنده

یکی‌ازعلل غم و اندوه کسالت روحی است که تولید کسالت درجسم میشود زیرا جسم و روح دربدن بهم پیوسته ویك واحد بشمار میروند. کسالت روح بـاعث ضعف مزاج و عدم علاقه بکار میشود. بشر باید همیشه شاد وخرسند باشد و بوسیلهٔ تفریحات سالم ونیکو جسم وروح بوجدآید.

درمیهمانی خواهران و برادران، اقوام ودوستان ونزدیکان بابیانات شیرین ونمکین روح وجسم راشاداب وشکوفا کنید که بروحیه وسلامت شما کمك خواهد کرد.

بهترین غذای روح تبسم وذوق وشادمانی است که درضمن پند واندرزسودمند با تعادل شوخی وتفریح برای رفع خستگی وغم واندوه بسیارنافع وتجدید حیات ونیرو میشود.

این دستورات برای سروروشادمانی درمجالس وکتب ونوشته‌ها مفید است ورفع خستگی میکند. اینك چند حکایت جالب پراکنده وآموزنده وتفریحی برای خوانندگان گرامی نقل میشود:

مطایبه از دانی دستگردی

بمنبر واعظـی میگفت روزی — که هرکس این دعا یکبار خواند
خدا حورش بجنت بخشد آنقدر — که از تعداد آن عـاجز بمـاند

بهـردم بـا یـکی عیشی نمـاید — بهرگه از یکی کـامی ستـاند
زنی ایرادکرد وگفت یا شیخ — زنان را پس که در دامن نشاند؟
اگرحور آنقدر باشد فراوان — که مارا آب بر آتش فشـاند؟
بگفتش شیخ کای خانم مخور غم — دهـان بـاز بـی‌روزی نمـاند

مردن آخوند چاره درد نیست

روزی شاگرد مکتبی بدرگاه خدا بنالید ومرگ آخوندخودرا باتضرع والتماس ازپیشگاه خداوندیش میطلبید. آخونددعایش بشنید وگفت: دعاکن بابا بمیره، والا این آخوند نه، یك آخوند دیگه.

سوراخ دعا گم کرده

گویند شخصی در مبرز(مستراح) نشسته بجای ورد استنجا این دعاراکه مخصوص وقت افطاراست میخواند: «اللهم لك صمت وعلی رزقك افطرت» یعنی خدایا برای تو روزه گرفتم وبا رزق مقسوم تو افطار میکنم. شخصی ازخارج شنید وباو گفت: ورد را خوب آورده‌ای ولی سوراخ دعا راگم کرده‌ای. «هرسخن جائی وهرنکته مکانی دارد.» باید در مستراح این دعاراخواند: «اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین» (خداوندامرا درزمرهٔ تائبان وپاکیزگان وپاکیزه خویان قراربده).

مثنوی معنوی حضرت مولوی این مطلب راچنین بیان فرماید:

آن یکی در وقت استنجا بگفت — که مرابابوی جنت دارجفت
گفت شخصی خوب وردآورده‌ای — لیك سوراخ دعاگم کرده‌ای

با توکل زانوی اشتر ببند

روزی شترسواری حضرت رسول (ص) مفقود شد. پس‌از زحمت بسیار آنرا یافتند و آوردند. حضرت بغلام فرمودند :

مگر در موقع خوابانیدن شتر زانوهای اورا نبستی؟ عرض‌کرد : نبستم و توکل بخداکردم واو را خواباندم.

حضرت فرمود: «اعقل‌وتوکل» یعنی اول زانوی شتررا ببند وبعد توکل‌کن. مولوی علیه‌الرحمه این مثل را دریك‌بیت چنین بنظم درآورده است:

گفت پیغمبر بآواز بلند　　با توکل زانوی اشتر ببند

ریش‌خود می‌خندد

گویند ابلـهی شیطان را در خواب‌دید. ریش اورا محکم بگرفت وچند سیلی‌سخت دربناگوش او بنواخت وگفت: ای ملعون ریش خودرا بتزویر بلندکرده‌ای‌که مردم را فریب بدهی، الساعه ترا بسزای خود می‌رسانم .

این‌گفت وخواست سیلی دیگری باو بزندکه ناگاه ازخواب پرید، ریش خود را دردست خود دید وبخود خندید .

داستان قورباغه وگاو
ازلافونتن شاعرفرانسوی

قورباغه‌ای‌گاو نری را دید. قد زیبا وبالای رعنای او درنظرش بسی‌جلوه نمود.

چون درشتی‌خود او باندازه یك تخم مرغ بیش‌نبود حس حسادتش‌تحریك‌گردید. خود را بادکرد وبرحجم بدن خودوسعت دادکه بلکه درددرشتی‌وحجم بپای اوبرسد، و هردم باین وآن میگفت: نگاه‌کنید، خوب ببینید آیابس‌است؟ بمن بفرمائید، آیا هنوز باندازه لازم نرسیده‌ام ؟

ـ خیر

ـ حالاچطور؟

ـ بهیچوجه

ـ اینك چطور؟

ـ هنوزبآنجا نرسیده‌اید....

حیوان بقدری‌بخود باد کردکه بالاخره‌ترکید .

توباین خریت فهمیدی ومانفهمیدیم

گویند شخصی‌روزی دریکی‌ازخیابانهای اصفهان بطفل خردسالی برخورد دید دوعدد اشرفی‌دردست دارد وآنهارا بالاوپائین میاندازدوباآنهابازی میکند.

آنشخص یا «دیك طمعش بجوش آمد» یا برای میزان هوش وفراست طفل بالهجه‌ای و آهنگی‌که درموقع خطاب باکودکان‌بکاربرند باوگفت :

آهای بچه جون، یکی ازا ینهـا را بمن‌بده. طفل‌بسیار زیرك بود ، گفت: قدری صدای خربکن تـا بـدهـم .

آن شخص باین سوی و آنسوی خیابان نظر افکند وهمین که کسی را در آن نزدیکی ندید بنای عروعر کردن را گذاشت وسپس گفت: حالا بعهد خود وفاکن. طفل گفت: عجب، تو باین خریت فهمیدی که اینها چیز خوبی است، ولی من بااین «آدمیتم» نفهمیدم ؟

خیام و دشمنان او

درزمان حجةالحق خواجه امام حکیم عمر خیام عده‌ای نادان و نابخرد اورا کافر ومرتد میگفتند. پس از گذشت هشتصد سال واندی امروز جهانیان اورا مردی عالم وفاضل ودانشمند عالیقدر وکاشف بزرگوار میداند ودنیا بوجود این راد مرد عظیم الشأن فخرومباهات می کند. آیا کدام صحیح است؟

چه خوبست همگی باین مطلب توجه داشته هیچگاه روی حسد وبخل وعناد شخصی نوابغ واکابررا مورد حمله وتهمتهای ناروا قرار ندهند و قدرنعمت را دانسته آدمیت را شعارخود سازند وبجای تهمت و عناد نوابغ و دانشمندان را مورد مهرو لطف وتشویق قراردهند نه آنکه همه را تخطئه نمایند. اینك داستانی ازخیام را ازمجله جوانان شماره ۲۲۲-۲۱ دیماه۴۹ صفحه ۱۹ نقل می کنم

(نوشته سبکتکین سالور)

حجةالحق خواجه امام حکیم ابوحفص عمر خیامی نیشابوری معروف بامام خراسان یکی از برجسته‌ترین مردان این سرزمین خردخیز و مردپروراست . او دراواخر قرن چهارم هجری درنیشابور متولد شده و درحدود ۵۰۹ تا ۵۱۷ فوت کرده ودرحدود صدو چند سال دراین جهان زیسته .

دشمنی فقها با خیام - خیام دراثر اینکه اعتقاداتی خاص داشت وبابسیاری ازمطالب ظاهری ادیان مخالف بود ومعتقد بعیش ونوش واستفاده بردن ازلذائذ زندگی بود تمام علمای دینی وفقها را علیه خود برانگیخت. معروفست که یکی از فقهای نیشابور هرروزصبح زود به‌خانه خیام می‌رفت وازاودرس میگرفت و چون ازخانه خارج میشد وبمیان مردم می‌آمد بنابعادت و تقلید از دیگرعلمای دینی بخیام ناسزا میگفت واورا کافرومرتد و دورازمذهب میخواند . خیام تصمیم گرفت آبروی فقیه‌مزبوررا ببرد. یکروزچند نفرطبال و شیپورچی را درخانه خود مخفی کرد وقتی آنمرد فقیه وارد خانه شد طبالان وشیپورچی‌ها بدستورخیام شروع بنواختن طبل وشیپور کردند وآنچنان غوغائی برپاشدکه مردم از دور ونزدیك بخانه خیام هجوم آوردند واستاد درحالی که فقیه حیران ووحشت‌زده رانشان میداد گفت : «ای مردم نیشابوراین مرد فقیه و پیشوای شماست. اوهرروز صبح بخانه من می‌آید وازمن فلسفه و حکمت وفقه میآموزد وچون بمیان شما میآید ازمن بد میگوید. اگرمن همان هستم که او میگوید چرا برای درس گرفتن از من میآید واگر چنین نیستم که او میگوید پس چرا ازاستاد خود بد میگوید؟ مردم مرد فقیه را لعنت کردند وازخیام معذرت خواستند .

نتیجه حکایت بالا :

اینست راه وروش مردمان که به خیام آن دانشمند بزرگوار آنچنان توهین نمودند. آری اینست وضع افراد زمانه، بسنجید وقضاوت کنید . درهردوره و زمانی مردمان باپیامبران ونوابغ ودانشمندان وبزرگان چنین رفتار کرده‌اند. این درس عبرتی است که باید همیشه درنظرداشت .

از سخنان حکیمانهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر پس از تصویب

لوایح ششگانه بهمن ۱۳۴۱

مادر این منطقه از دنیا بخواست خداوند و با همت مردم ایران چنان مملکتی خواهیم ساخت که از هر جهت با پیشرفته‌ترین ممالک جهان برابری کند، مملکتی خواهیم ساخت که کشور آزادگان و سرزمین آزاد مردان و آزادزنان باشد و در آن نبوغ ایرانی بتواند در محیطی بارور و منزه و دور از فساد قدرت و خلاقیت جاودانی خویش را که راز بقای این ملک و ملت است بهتر و بیشتر از هر وقت دیگر جلوه‌گر سازد.

برادر وحدتی بسیار عزیز استواریکم منوچهر پناهی طی نامه مورخ ۵۰/۲/۲۲ از مشهد نوشته است:

در موقع چاپ بولتن یاسایر آثار وحدت در قسمتی که نوشته شده: «باین تذکرات توجه فرمائید» باخط درشت در اولین تذکر نوشته شود: «آثار و کتب وحدت بهیچ حزب و دسته‌ای وابستگی ندارد. ماهم توصیه میکنیم که بهیچوجه در امور سیاسی دخالت نفرمائید»

اینک عرض میکنم: «برادر ارجمند وحدتی منوچهر پناهی مغز وفکر خود را بوسیلهٔ یقین بخدای بزرگ بیناساز، خیال را از هجوم شبهات نگهدار، با تصورات باطل پیکار کن، با تمرینات و تلقینات ضمیر باطن را به نیکوئی بیارا و فروزان نما، وحدت وحدتیان را پاك ومنزه بدان. چه با تطهیر روحی واخلاقی طاعت تقوی کنند واز کردار نیك توشه برگیرند، پاکدامنی و پرهیزکاری راشعار وشیوهٔ خود دانند.

ای عزیز بدان و آگاه باش تشکیلات وحدت اعم از کتب، نوشتجات، سخن گفتن، دانش واعمالش تماماً پاك وخالص برای توحید و یکتاپرستی است و از هر گونه شائبه وسیاست دور ومبرا است (وحدت نوین جهانی بمنظور وحدت ادیان کوشش میکنند که آنهم ابتکاری است).

براستی سخن میگویم و گواهی میدهم هرفرد از وحدتیان درسیاست مخرب دخالت و برخلاف مصالح مملکت ودولت وقت رفتار کند مسؤلیت مستقیماً متوجه خود او خواهد بود و بهیچوجه مربوط بوحدت نوین جهانی نیست ونخواهد بود.

پس ای برادر گرامی قدر وقیمت کلمات حکیمانهٔ وحدت رادرك کن و بشناس و باخلوص نیت بکار برخیز و بافکری بی‌آلایش و پاك تعالیم ودستورات درخشان خیرمحض عالم انسانیت را برای زندگانی بهتر انجام وذخیره نما.

بدیهی است وحدتیان ازسیاست مخرب و آشوب باید اجتناب ورزند تا رستگار ودرستکار ودرست کردار شوند.

درخاتمه سپاس ذات مقدس یزدان بی‌همتا راگویم که مارا توفیق وسعادت عنایت فرمود و براه راست ودرست هدایت کرد تاسطح معلومات واندیشه‌هارا بسوی توحید و یکتاپرستی جهش داده وعوام‌الناس را ازخرافه وجهل و نادانی براه حق و حقیقت که می‌درخشد و نورافشانی میکند رهنمون دارد.

اینك جلد دوم کتاب گلهای راهنمائی با این شیوه واسلوب ازچاپ خارج گردید ودردسترس جویندگان حقیقت و پیروان مکتب وحدت قرار می‌دهد. امید بدرگاه یزدان الطف آنست بچاپ کتاب سوم گلها و کتاب مکتب روحی موفقیت حاصل شود. همه را بخدای متعال می‌سپارم که ازلغزش مصون باشند.

خدا را میشناسیم

ای یزدان بزرگ و ای خدای بیهمتا وای واحد پدیدآورندهٔ وحدت . توآگاهی که من‌اوصاف پاك تو وصفات منزه تو را با کمك نیروی خردی که بمن عطا فرمودی دریافتم . اگر دیگران درپی وصل تو بر آمده‌اند من پس از عشقی آتشین و تلاشی جانفرسا باین وصل آشنا شدم زیرا وصل ترا در جان و در جسم خود یافته‌ام . مگر نه آنست که در قرآن مجید فرمود : و نفخت فیه من‌روحی ــ در آدمی از روح خود دمیدم . اینست آن نیـروی فراگیرنده و شاملـی که در همهٔ موجودات دمیده‌شده، اینست آن قدرتی که همهٔ حرکات عالم از آن ناشی میگردد . مگر حول و قوه و نیروئی جز اوهست . نه تنها در روح بلکه در جسم خود نیز نشانی از قدرت او مییابیم .

جسم چیست ؟ ماده از کجاست ؟ مگر چیزی خارج از عالم او وجود دارد ؟ پس بـاتوجه و تفکر در روح وجسم‌خود بخوبی‌وصل او را دریافتم ورمزاین‌ندای‌دین را دانستم :وهواقرب‌الیه‌من‌حبل‌الورید - او از رگ گردن نزدیکتر است .

سعدی علیه الرحمه در تفسیر این آیه میفرماید :

دوست نزدیکتر از من بمن است — وین عجب‌تر که من از وی دورم
چکنم با که توان گفت که‌دوست — در کنـار من و مـن مهجـورم

همچنین میفرماید :

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند — بنگر که تاچه حد است‌مکان‌آدمیت

حافظ علیه الرحمه میفرماید :

بیدلی درهمه احوال خدا بااو بود — او نمیدیدش وازدور خدایا میکرد

آیا از این واضح تر بمردمان آنزمان میتوانستند مطلب را بیان کنند ؟

این سخن از روی نادانی و جنون نیست ، عین عقل و شعـور است . چه کسی قـادر است آنرا انکار کند . این رمزی ابدی است که از روی عقل در یافته‌ام . اگر کسی دلیلی بر خلاف آن دارد بیاورد . اینهم‌رمزی بود از وحدت .

خلاصهٔ مطـالب بالا در یك رباعی

من وصف‌تو از روی خرد یافته‌ام — وصل توبجان و جسم خود یافته‌ام
دیوانـه نیم شعور کافـی دارم — از روی خرد رمـز ابد یافته ام

خدا و آفرینش

تحیر در موجودات

تکاپوی حقیقت مرا سخت دچار تحیر و التهاب ساخته و وجودم را غرق درتفکر نموده است . ای آفرینندهٔ بزرگ ـ چون بجهان مینگرم آنرا مملوازموجودات واشیاء می‌بینم . این کرات با عظمت و سحابیهای بزرگ که هرکدام هزاران و میلیونها جهان را تشکیل میدهند و هرفلکی پرازمخلوقات و عوامل و اشیاء گوناگون است همگی این صورتها و اشکال وظواهر و جلوه‌ها مظاهری هستند که بنا باقتضای آفرینش بوجود آمده که نقشی را انجام دهند و بپایان برسانند و بشکل دیگر در آیند . خمیره‌ای که این اشکال ونقوش از آن هست میشود (که اتم وعناصر است) کدام است : جزاین خمیره واشکال مگر چیزدیگری هم هست و این اشکال مگر از خمیره جداست ؟ پلاستیکی که بصورتهای گوناگون در آورده‌میشود صورتش با اصل خمیرهٔ پلاستیکی یکی است واز هم جدا نیست . پس حقیقت واحد است هرچند بشر آنرا بالفاظ گوناگون هیولاوصورت نامیده‌است.

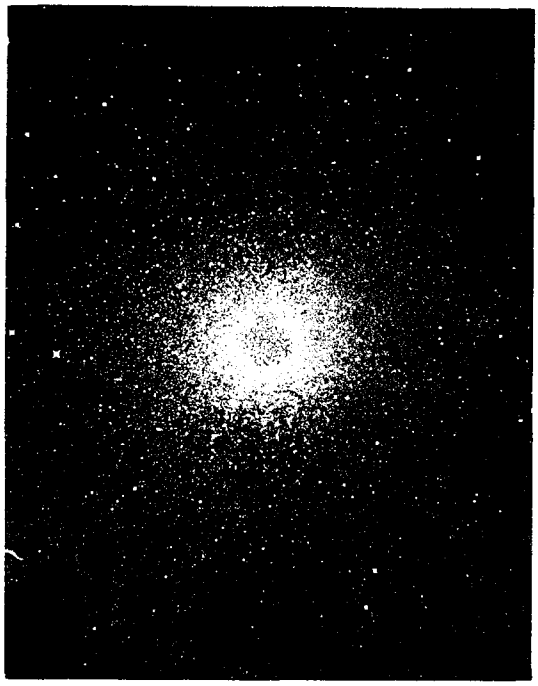

این کرات با عظمت و سحابیهای بزرگ هر کدام میلیونها جهان را تشکیل میدهند(عکسی از مجموعه ستارگان صورت‌فلکی هرکول که دررصد خانه‌کوه ویلسون برداشته شده است)

وحدت عالم

حالا که حقیقت واحد و خمیره و اشکال و تحولات همگی یك واقعیت هستند و میدانیم که حقیقتی جز تو در عالم نیست آیا این‌اشکال و خمیره جز قدرت تو چیزی هست ؟ آیا آن ذراتی‌که جهان را تشکیل داده و آن جهانی که بلطف و دانش تو بوجود آمده و نام آن مخلوق است جز حقیقت دانش تو کیست ؟

از این تفکرات دچار شگفتی شده‌ام . هر چه بیشتر مینگرم این نکته را بهتر میفهمم که غیر

از تو چیزی و کسی نیست (لیس فی الدار غیره دیار) یا: که جز او نیست در سرای وجود ـ بحقیقت کس دگر موجود

این تحولات چیست ؟

آیا صورتهای متنوع واشکال گوناگون وتحولات موجودات جز امر تو و روح تو و مادهٔ متعلق به تو که همه جلوه‌ها و نامهای گوناگون یك حقیقت واحد است وجود دارد ؟

ای عزیز و ای معبود بی همتا خود آگاهی واز هر چیز اطلاع داری و احتیاج بگفتنم نیست که در خلوت شبهای تار در دل لیالی با حالت التهاب و حیرت در ذکر توام تا ترا بهتر بشناسم و بدانم کیستی و این صفات که در عالم در حال تجلی و درخشندگی است چیستند و از کجا آمده‌اند . هرچه دارم همه تسلیم تو و در راه تو و ذکر تواست . بیادتوام. همواره درصدد یافتن این حقیقتم که روشنائی از کجا است و از کدام منبع بوجود آمده است . مگر این عناصری که در عالم بر قرارشده جز مهر تو چیزی هست ؟ مگر هستی بغیر تو وجود دارد ؟

این تکاپوها واین حرکات، این فعالیتها، این عوامل، عناصر و این جنبش وغوغا واین جوش و خروش عالم آیا جز مهر وعشق تو چیزی هست و این فعل وانفعالات گوناگون جز واحدی است که وجود تو میباشد ؟

خلاصهٔ مطالب بالادر یك رباعی

اینصورت اشیاء واتم غیر تو چیست — آن ذره ومخلوق جهان غیر تو کیست
درخلوت دل ذکر صفات تو کنم — این عنصر آفاق بجز مهر تو نیست

خدا نهان نیست

خدای آشکار

فلاسفه و حکما و بزرگان سابق بر حسب موقعیت زمان نکاتی از این مطلب فهمیده و آنرا با ابهام و تاریکی و آغشته به شك و تردید و بوضعی غیر روشن که گاهی متضاد بنظر میرسد کم و بیش بیان میداشتند اما جز عده‌ای از خواص آنهم با احتیاط آنرا نمیگفتند . چون حقیقت عالم اینست و پیشرفت دانش امروز اقتضا میکند که مردم فهم واقعی پیدا کنند وواقعیات جهان هستی را درك نمایند ناچاراین حقیقت‌را همه جا و بهر طریق بطرزی علنی و آشکار برای همه میگویم که آن هستی مطلق که‌آنراغایب ومخفی میگویندپنهان وپوشیده نیست . آن ذاتی که فلاسفه منحصر بیك حقیقت نهانی میدانند آنطور نیست بلکه مجموعه ایست که واحدرا تشکیل داده که همه چیز وهمه کس وهمه جادر آن سهیم‌اند .

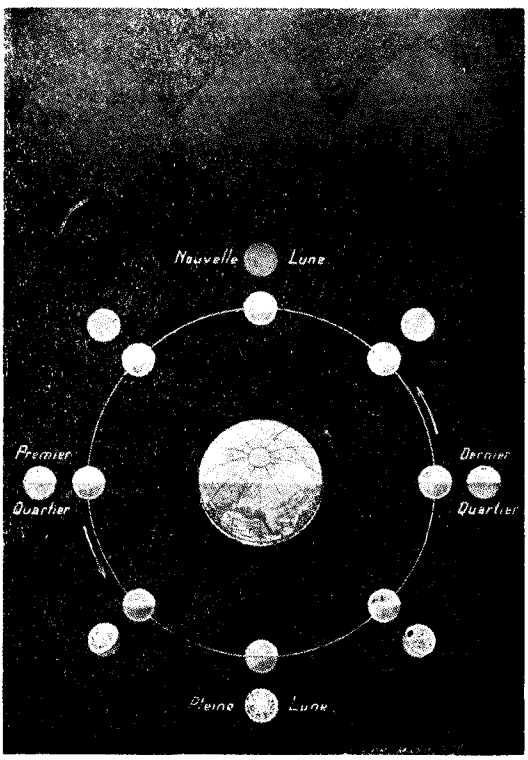

هرچه روح، هرچه جلوه و هرچه حرکت وگردش و جنبش درعالم‌دیده میشودارامر وفرمان خداوندی است(در اینجا مراحل‌گردش ماه بدور زمین بترتیبی که علمای هیئت امروز دانسته‌اند نمایش داده شده است .)

غایب نیست

همان حقیقتی که غایب و مخفی میدانند بصورت مظاهر و جلوه‌ها در همه جای عالم در هرحال‌ساری و جاری است . هرچه در هرکجای عالم دیده میشود، هرموجود ،هرشیئی، هرعنصر، هرماده، هرچه روح هرچه حرکت ،هرچه‌فعالیت هرچه رنك وجلوه و خلاصه هر چه وهرچه درهر حال‌دیده‌میشود سریان وجریان امر اوو ازاوست.

همیشه درحال حرکت

نکتهٔ عجیب در اینست که این وجودآرام ندارد و یك لحظه بلکه‌کمترازیك لحظه‌نمیتواند قرار گیرد ودائم درحال حرکت وتحویل‌وتحول است و اگر بموجودات بنگرید تحولات آنها را خواهید دید و اگر با حربهٔ دانش موشکافی کنید

ساکن‌ترین اشیاء را درحال غوغا وحرکت خواهید دید واگرحرکت نباشد عالم تعطیل‌خواهد شد .

واماجموع این‌جلوه‌هاومظاهر که درظاهرمختلف وگوناگون‌بنظرمیرسد جزیك‌واحدنیست که‌همان عالم‌وحدت‌است واگردرست بنگرید عالم مجموعهٔ ذات‌است که بصورتهای گوناگون‌درهرآن ولحظه‌بشکلی جلوه‌گری مینماید و این جلوه وتحولات ذات پایان ندارد. همیشه بوده وهست وخواهد بود .

خلاصهٔ مطالب بالا دریك رباعی

گویم همه جـا بعرف توحید عیان — آن هستی مطلق که بگویند نهان
ساری‌است‌مظاهرهمه جادرهرحال — یك واحدومجموعهٔ ذات‌است‌جهان

هستی عالم از اوست

کمال وحدت

آن ذاتی که فلاسفه و حکما و متفکرین سابق فکر میکردند و آنرا کامل بالتمام میدانستند و آنرا با ذات واجب‌الوجود تطبیق میکردند در عین حال که باید قائل به کمال آن بود لیکن اگر آن نحوه کمالی که میپنداشتند در حق آن قائل باشیم دیگر جائی برای کمال باقی نمیماند وامر یست تمام شده وانجام یافته وسراسر تمام شده و انجام یافته‌ای ساکن و بیحرکت است زیرا حرکت وجنبش وسیر یکی از خصوصیات مشی بطرف کمال است و هنگامیکه چیزی کامل تصور شود هیچگونه جنبش و حیات و حرکتی برای آن قابل تصور نیست زیرا اگر او کامل غیرقابل تکامل انگاشته شود برای چه حرکت کند و برای چه جنبش نماید وفعل و انفعال و تحول را بچه منظور لازم دارد . از شدت سکون و بی‌فعالیتی بایستی آنرا هیچ دانست .

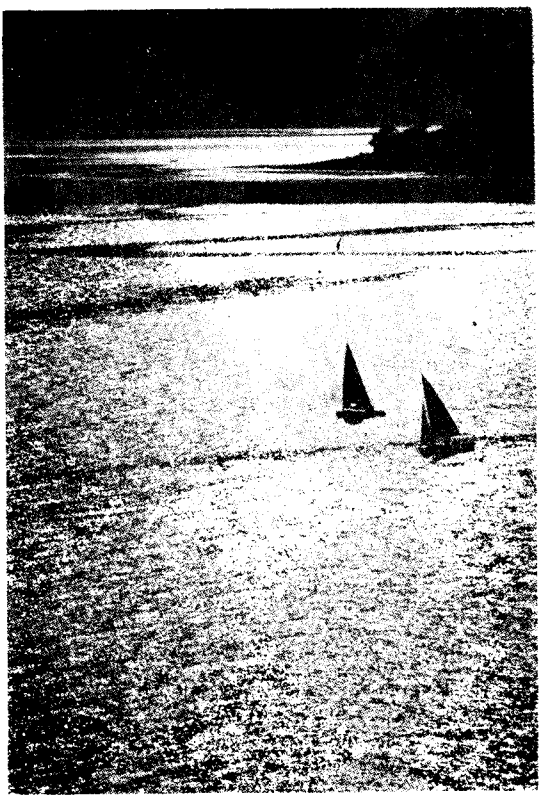

یکی از مظاهر گردش عالم جریان آب در طبیعت است ودوران گردش موجودات ازجانب خداوند و بسوی خداوند شباهت باین گردش دارد . دراینجا رودخانه‌را که یکی ازمراحل گردش آبست ملاحظه میکنید .

نشاط زندگی

در این صورت تکلیف این عالم پرجنب و جوش و فعالیت واین نشاط عجیب زندگی که از ذرات تا افلاك را بهیاهو انداخته است چیست و تکلیف انالله و انا الیه راجعون چه خواهدبود ؟

دوران حرکت

این حرکتی که از ذات او شروع میشود (انالله) و بالاخره بسوی وی ختم میگردد (الیه راجعون)، واین گردش که بمثابه گردش آب در طبیعت همچنان ادامه دارد اگر آنرا

امری جدا از سرچشمه و خالق بدانیم معنی ندارد زیرا حقیقت اینست که از اواست و از او جدا نیست وجدائی درمقام وحدت او قابل تصور نمیباشد و اگر آنرا جزء اوندانیم ناچاریم مسأله کمال مطلق را آنطورکه میگفتند ازفکر بدرکنیم زیرا اگرآن نوع کمال مطلق باشد دیگر احتیاج ندارد یك مسیر ودوره‌ای راطی کند و از آنجا شروع شود ودوباره به آنجا بازگردد . حل این مسئله چگونه خواهدبود ؟توجه کنید تا دراینمقال برای شما بگویم .

تطبیق با عقل

علما و دانشمندان سابق درضمن تفکر وتعمق دراین حقایق فکری متوجه شده بودندکه اشکالی در کار میآیدکه باعقل وفق نمیدهد. اینست که برای چاره‌جوئی وتوافق دادن حقایق بـاهم بتأویلات دور و دراز وناصحیح متوسل میشدند وتعبیرهای گوناگون میکردندکه بجای اینکه مشکلی راحل نماید برمشکلات میافزود تا امروزکه آنرا بصورت یك مسأله متناقض غیر قابل فهم درآورده است .

جداکردن خالق ومخلوق

برای چاره جوئی ناچار بودند مخلوق رااز خالق جداکنند و ذات راتقسیم بواجب‌الوجود وممکن الوجود نمایند و ذات اعلی واجب راکامل غیر قابل تکامل دانند ومخلوقات را قابل تکامل ولی جدا ازاو انگارند . از طرف دیگر بعلت‌های دیگری که دلائل آن درمـراتب و شئون مختلف بفکرآنهـا میرسید میدیدند مخلوق نمیتواند جدا باشدکه برخی دلائل عقلی و نقلی آنرا گفته اند . ازآن جمله جدانبودن صفات از خدا وبودن صفات او عین ذات او ـ و علم هم یکی ازصفات است وعین ذات میباشد ومخلوق هم تجلی علم بلکه پاره‌ای از خودعلم است وبصورت عمل درآمدن علم، لذا نمیتواند ازذات جدا باشد .

دلائل نقلی

دلائل نقلی هم درهمهٔ ادیان گفته شده ازآنجمله آیهٔ هواقرب من‌جبل‌الورید (ازرگ گردن بانسان نزدیکتر است) و آیهٔ مبارکهٔ: و نفخت فیه من روحی (از روح خود دراو دمیدم) و عبارات مکـرر نهج‌البلاغه مبنی براین اصل که مخلوق نمیتواند ازخالق جدا باشد .

دراینجا برای شاهد قسمت کوچکی ازخطبه ۱۶۲ نهج‌البلاغه را باترجمه دانشمند محترم آقای فیض‌الاسلام نقل میکنم و بایددانست که نظیراین مطلب درکتاب مزبور مکرراذکرشده است. الظاهر لایقال مما والباطن لایقال فیمـالاشبح فیقتضی ولامحجوب فیحوی لم یقرب من‌الاشیـاء بالتصاق ولم یبعدعنها بافتراق (هویداست که نمیتوان گفت از چه آشکار شده . مخفی است که گفته نمیشود درچه چیز پنهان گردیده . جسمی نیست که از دور جلوه گری کرده بعداز بین برود و زیر پرده نیست تاچیزی براو احاطه داشته باشد . نـزدیك بودن او باشیـاء بچسپیدن نیست و دوری اوازآنها بجدائی نمیباشد.)

در نظر فلاسفه و حکما چون قضیه بااین ترتیب حل نمیشد ابهام درکار بوجود آمد ونتیجه آن همین تناقضاتی است که در فلسفه و حکمت دیده میشود .

روشن شدن مطلب

منت خدای راکه اینك مطلب روشن میگردد .

خدا شناسی

چراغهای سوسوزننده

برای اینکه متوجه شوید چگونه ذات خداوندی در عین حال که کامل است مخلوقات و موجودات که در دایره هستی او هستند تکامل مییابند برای روشن شدن ذهن مثالی میزنم : چراغهائی است که

نور خود را بطور متناوب بیرون میفرستد یعنی سوسو میزند مثل فانوس‌های قوی دیدبانهای دریا یا چراغ پلیس. این چراغ درحدود خود نورش کامل است ونقصی ندارد ولی بنا بر مصلحت وانجام وظیفهٔ معینی نور را بیرون میفرستد و دوباره جلو نور رامیگیرد. چراغ درعین حال که کامل است برای انجام هدف ومقصدی نور راطوری میفرستدکه از حالت نقص بسوی کمال رود وازکمال بطرف نقص و این عمل را متناوباً انجام میدهد درحالیکه در باطن خود نور کامل دارد و در عین حال ماشینی که دارد سوسو میزند، همیشه درگردش و سیار است و در یك محل معین نیست. مثلی دیگرمیزنم. البته مثالها کوچك است ولی برای روشن شدن فکر ناچارم.

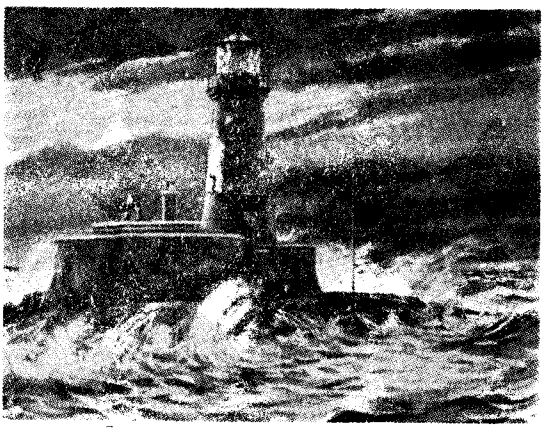

یك چراغ دیده‌بان دریائی که نور آن سوسو میزند.

عمل نانوا

یك نانوا آرد، نمك وسایروسایل را برای پخت نان در اختیار دارد وخود نیز در این فن استاد است و بامهارت کامل این مواد را بهم ترکیب میسازد تا نان بپزد. موادی که نان ازآن ساخته میشود و سیر تکاملی متدرجی رامپیمایدتا بصورت نان در آید و یك بشر آنرا مصرف کند وبخورد وقتی نان درست شددیگر کارش تکمیل شده و بتکامل رسیده است؟ خیر. بعدازآنکه بشر آنرا مصرف نمود موادی که نان را ساخت بعداً بصورتهای دیگر در میآید و بعداز طی تحولات زیاد و گذراندن میلیاردها مراحل بیشمار باز هم بصورت آرد و نان ممکنست در آید و این حول و تحول همچنان ادامه دارد.

وقتی نانوا کارش را امروز تمام کرد آیا دیگر وظیفه‌اش بپایان رسیده؟ خیر. فرداهم نان میسازد و پس فردا هم میسازد و فرضا آن نانوا نباشد عمل نانوائی ادامه مییابد و نان پخته میشود وکار نان پختن تمام نخواهد شد. تمام امور عالم اینطور است.

تحولات غیر قابل احصاء

تحولاتی که در همین یك مسئلهٔ کوچك در عالم پیدا میشود قابل احصاء و شمارش نیست ونمیتوان حدی برای آن معین کرد وگفت که وقتی باین تعداد رسید تمام میشود. اگربگویم هزارمرتبه صدهزار مرتبه یك میلیارد صدمیلیاردبار گردش کند وتمام شودچنین نیست، پایان ندارد همانطورکه ابتدا هم نداشت. اگراین تحولات پایان داشته باشد عالم هم پایان خواهد داشت ولی هیچ متفکری نمیتواندحتی درعالم خیال پایانی برای آن تصور نماید.

بخاطر گردش است

این تحولات برای چیست؟ بخاطر گردش است زیرا همه‌چیز درعالم باید گردش داشته باشدوحیات بمعنی گردش است وتا خون دربدن انسان گردش نکند آنرا زنده نمیگویند وتاتحولات درعالم همیشه درحال گردش نباشد نمیتوان عالم را زنده دانست. هرگاه این گردشها پایان یابد وروزی متوقف شود دلیل براینست که عالم ناقص بوده وچون باین نقطه رسید پایان یافت ومتوقف شد. اما چنین چیزی نیست بلکه عالم کامل است ودلیل کمال آن اینستکه دائم درآن تحولات صورت میپذیرد واین تحولات را پایانی نخواهد بود.

انجام این تحولات درعالم واین گردشهای بی پایان بمنظور مقصد و هدفهای زندگی است وهمین حالات است که اصولا حیات وجنبش وحرکات وفعالیت را دراین‌جهان‌هستی‌بوجود آورده‌است .

و اما استاد نانوا بایستی از لحاظ جسمی کامل باشد وهنراوبرای کارخودش‌بی نقص باشد تابتواند نان را بسازد . اگر فی المثل یکدست نداشته باشد نمیتواند خمیر درست کند ونان بوجود آورد . در اینصورت اورا یك استاد کامل نمیدانند .

استادنانوا باید در کار خود ماهر باشد.حتی‌این‌نانوای روستائی‌که تنور خود رابیدوی ترین شکل‌ساخته است باید راه کار را خوب بداند .

مهندس ناقص و کامل

مهندسی که میخواهد کارخانه‌ای راراه بیندازد اگردر این رشته کامل نباشد نمیتواند کاری انجام دهد و کارخانه را بجریان افکند . کار او ناقص ونیم تمام خواهد ماند یا پایانی برای کارش خواهد بود . اما وقتی علم او کامل باشد هر اندازه محصولاتی‌که بدستش ساخته میشود دوران عمر خود را طی کنند وفرسوده وخراب شوند بازهم محصولات دیگری میسازد و جریان کارخانهٔ او مرتب ادامه دارد. همچنین اگر این مهندس‌نقصی درکارداشته باشد یا به یك ناتوانی بربخورد تاآنجا محصول را ساخته وازآن ببعد دیگر قادربادامه‌نیست .

کامل بودن خداوند

خداوند متعال چون خودش‌مجموعهٔ تمام عالم و برهمه احاطه دارد بایستی کامل وتمام وبدون‌کوچکترین نقصی باشد تابتواند تمام‌امورعالم‌رابطرز صحیح‌بگرداند وبگردش اندازد وکمال او غیر ازکمال یك مهندس یا یك نانوا است بلکه او باید مجموعه تمام کمال‌های عالم را داشته باشد زیرا تمام عالم را بحرکت وحیات انداخته است. چون کامل است ونقص نداردهرگز ازکار نمیایستد .

هرگاه در خداوند نقصی باشد حتمی‌است که دیگر عالم از کار میایستدزیرا این نقص سبب‌میشودکه بجائی برسدکه‌باشکال وناتوانی بر خوردوقادربادامهٔکار نباشد چون میدانیم که عالم هرگز ازکار نخواهد ایستاد پس خداهم‌نقصی نداردوکامل است ــ استادی که عالم را بحرکت میاندازد دانش و قدرتش کامل است باینجهت است که اورا استاد کامل و خالق کامل میخوانند .

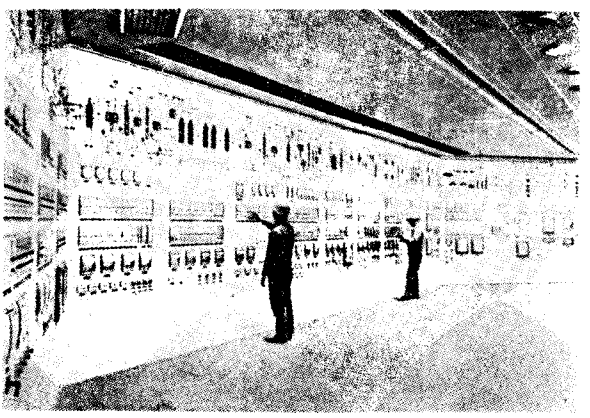

مهندسی که‌میخواهدکارخانه‌ای‌را براه‌اندازد باید دررشته علمی خودکامل‌باشد(دراینجا مرکز کنترل خودکارالکترونیکی‌یك‌پالایشگاه‌رامی‌بینید که‌باحداقل‌کارمندیك پالایشگاه بزرگ‌را اداره میکنند)

دربارهٔ گردش، مردمان قدیم تاحدودی مطالبی فهمیده بودند وبجای اینکه حقیقت را درك کنند آنرا به تناسخ وبرگشت انسان بدنیا تعبیر نمودند .

حقیقت بسیط را تفکیك کرده‌اند

متفکرین که نتوانسته‌اند حقیقت گردش را درك کنند این تحولات رااز پروردگار جدا دانسته‌اند و لذا اشکالاتی در ذهن آنها پیدا شده‌است . ولی وقتی بدانیم‌که عالم خودش درخودش واقع است واز پروردگار جدا نیست این نکته را بخوبی درمییابیم که هر چه هست در داخله خود عالم انجام میشود و مواد و تحولات ازاو جدا نیست و در این‌عالمی که مجموعاً کامل است‌اجزاء برحسب مشیت ومصلحت و انجام امور معین تحولات ومراحلی را سیر میکنندوباز بحال اول بر میگردند و این گردش بمقدار بی پایان ادامه دارد .

دریك چراغ اعم‌ازچراغ کوچك ومیری‌یاچراغ عظیم دریائی باید آنچه‌لازمهٔ‌نورروشنی‌است موجود باشد والاچراغ‌نمیتواند نوردهد(عکس بالاچراغ دریائی راکه وسط دریا برای ممانعت ازبرخورد کشتیها بصخره‌ها ساخته‌اند نشان میدهد . بایستی دستگاه نور پخشی این دیده‌بان بسیار کامل باشد زیرا جزئی اشتباهی که درعمل‌آن پیداشود جان صدها نفر کشتی‌نشین را بخطرمیاندازد.)

مکان ندارد

گفتم که اتومبیل پلیس در عین حال که چراغش سوسو میزند خوداتومبیل هم درحرکت است و نور خود را در همه‌جاپراکنده میکند و یکجانمیماند. این مثال بااینکه‌کوچك است اما حقیقت را روشن میسازد که نه تنها عمل الهی که تحول مخلوقات است دائم درحال حرکت و گردش است‌بلکه‌خود اوهم دائم در حرکت وکار وفعالیت و گردش است باین لحاظ نمیتوان برای خدا محلی تعیین‌نمودو چون محلی برای ذات پروردگارتعیین نمیشود ابتدا و انتهائی برای‌آن نمیتوان فرض کرد زیرا دائماًدر گردش است ونمیتوان مبدأ و منشأ وآغازوپایان وخط سیری برای آن یافت . در همه جا و همیشه هست و نمیدانیم بگوئیم‌کجا است. جزاینکه بگوئیم همه جاهست .

اینك به‌عمل نور افشانی چراغ‌توجه‌کنیم: آنچه‌لازمهٔ‌نورروشنی‌است دراین‌منبع موجوداست واگر چیزی‌ازآن‌کسر باشد نور نمیدهد و نقص دارد زیرا تنها یك عمل نوردادن مستلزم موجود بودن‌تمام لوازم آن است و همه چیزدرآن مستتر میباشد .

نمیتواند ناقص باشد

همهٔامور عالم‌یك‌چنین حالتی دارندو برای انجام گرفتن لازم است که‌کلیهٔ امور عالم مرتب

باشد تا آن کار انجام شود . پس خوب روشن شد که حتی بامطالعهٔ یك تحول ویك امر کوچك انسان این حقیقت را در میبابد که اگر عالم جزئی نقصی داشته باشد کوچکترین امور قابل انجام نخواهد بود و اینست یکی از دلائل کامل بودن عالم الهی .

لزوم کامل بودن

نوری که ازچراغی بیرون میآید اگر نقصی داشته باشد کارنمیکند واطلاق نور بآن نمیشود. اگر قدرت، قوه ،نیرو نداشته باشد نمیتواند اثری از خود بروز دهد .پس این اجزاء وتحولات هم بقدرخود در عالم خویش کامل هستند واگر کامل نبودند قادر بهیچ کاری نمیشدند . ازاینرو شناختیم که مجموع کامل است وتحولات هم ملازمهٔ کمال است وهمهٔ اینها روی همرفته یك وحدت راتشکیل میدهند که وحدت کامله الهی است .

کمال اشیاء وموجودات

اینك روشن میکنم که چگونه مخلوقات درعین حال که درحدود خود کمال دارند سیر بسوی کمال را هم طی میکنند . یك دانه گندم تا وقتی کمال نداشته باشد نمیتواند زمین را بشکافد ونطفه زند و بارور شود وبروید ورشد او و بیرون آمدن ساقه‌اش اززمین وبثمررسیدن ودانه دادن اوخود دلیل برکمال است . یك گوسفند تاکامل نباشد نمیتواند بصورت حیوانی که میشناسیم درآید . یك نطفهٔ انسان تا وقتی کامل نباشد نمیتواند در رحم رشد کند وبصورت جنین درآید وبعد متولد شود وانسان گردد . همهٔ این رشد و نمو دلیل کمال است . اما با وجوداینکه همهٔ آنها درعالم خود کامل هستند وقتی دوران خویش راطی کردند تحول میبابند . آن گندم وقتی رشدیافت ودرو شدآرد میشود ونان میگردد، آنرا میخورند وآن گوسفند را می کشند و گوشت او را مصرف میکنند وآن انسان میمیرد . درعین داشتن کمال یك سیر تکاملی راپیمود تاتحول پیداکرد ولی کمال اوبهمانجا توقف پیدا نمیکند زیرا از انتاج همان دانه گندم درزمین کاشته میشود ودوباره گندم میروید وازهمان گوسفند بره‌ای بوجود میآید ونسل راادامه میدهد وازآن انسان اولادی تولید میگردد واین عمل همچنان ادامه میبابد وحد توقفی برای آن متصورنیست .

نوری که مخلوقات رامیسازد

نوری که از جانب پروردگار دائم درحال فیض و افاضه است و باآن مخلوقات عالم ساخته میشود بطور متساوی بر مخلوقات عالم نمیتابد زیرا اگر مساوی میتابید همهٔ پدیده های عالم یکسان میشدند و عین یکدیگر میبودند . از آن قدرت کل که میتابد یك‌جا آفتاب درست میشود جائی کرهٔ زمین یکی نپتون، یکی اورانوس، یکی آدمی، یکی حیوان، یکی میکروب، یکی ویروس، دیگری اتم وغیره . اگرهمه بیك اندازه میبودند چطور میتوانستند کارانجام دهند .

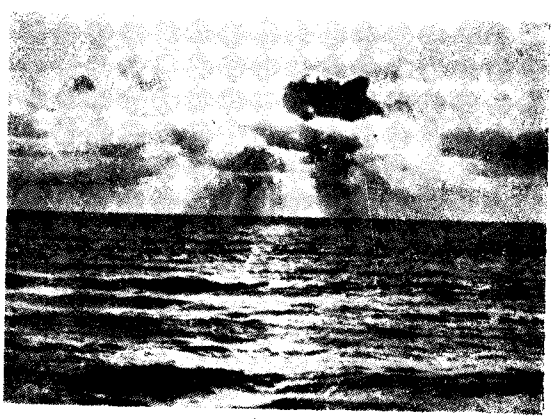

نورپروردگار دائماً در حال افاضه است واین نور درهر کره و هرمحیطی تجلی خاصی دارد.

درجات و مراتب موجودات

این نور ساطع میشود اما طوری کم و زیاد باندازه‌های لازم میتابد که درجات و مراتب وحالات

ومخلوقات مختلف عالم وجودرا میسازد وهمین درجات نسبی خود دلیلی بر کمال است زیرا اگر این اختلافات نبود نمیتوانستند کاری انجام دهند و نتیجه آنها بصورت کمال نمیبود. نور الهی دائماً در عالم وجود ساطع میگردد و بعد از انجام مأموریت خود بازگشت میکند و بارهم میتابد و این عمل که آنرا سیر از خدا بمخلوق و از مخلوق بخدا مینامند بطور الی غیرالنهایه ادامه دارد . همین امر سرنوشت راهم بخوبی روشن میکند و نشان میدهد که چگونه مراتب و درجات مختلف نور مکانیسم مغزی افراد را تفاوت میدهد تا بتوانند وظیفه خود را انجام دهند . البته افاضهٔ نور بی نظم نیست و باکمال ترتیب و از روی یك نقشه وطرح معین صحیح بدون تخلف کار خود را انجام میدهد و مسئله تقدیر باتفکر در این امر بخوبی حل میگردد.

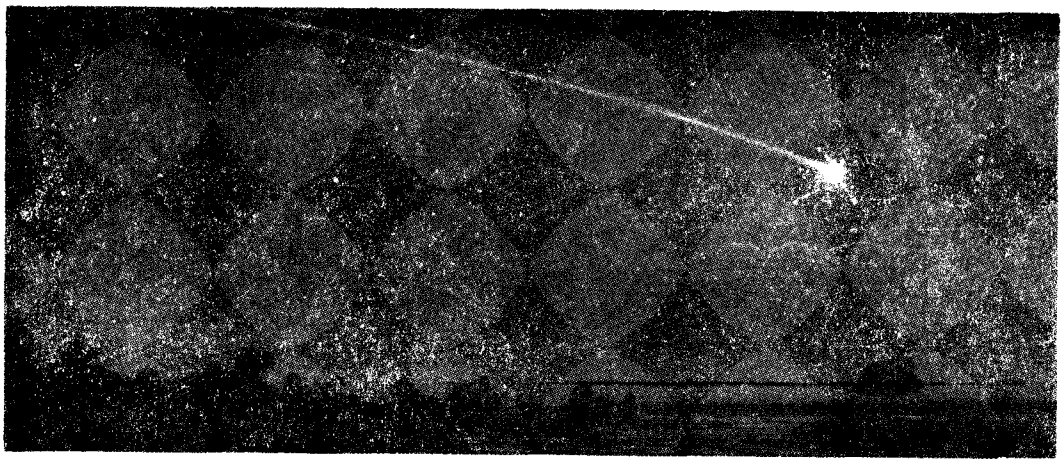

نوری که در عالم میتابد درجات و مراتب و حالات مختلف دارد و همین درجات نسبی دلیل کمال است (در اینجا خط سیر یك تیرشهاب را در آسمان ملاحظه میکنید .)

انواع موجودات

اینك مطلب دیگری در باره اختلافات نسبی وظاهری آفرینش بیان کنم : گندم انواع واقسام دارد گندم سفید ، زرد وغیره که کشاورزان و علمای نبات شناس میشناسند. اگر اینها را موردبررسی وتجزیه قرار دهیم می بینیم که از لحاظ خواص مختصر اختلافی با هم دارند . از حیث میزان عناصر تفاوتهائی بین آنها هست ولی خواص کلی و مشترك همهٔ آنها یکی است که بشر از همه میتواند بخورد و(وحدت ادیان هم همین حال را دارد)

اینك میگویم که حبوبات دیگری هم هست مثل جووذرت که از لحاظ خواص باهم تفاوت بیشتری دارند ولی بازبهم نزدیکند چنانکه یك انسان میتواند نان جو و ذرت بخورد و با آن زندگی کند ولی چون دارای خصوصیات مخصوصی هستند جو را بچار پایان میدهند چه برای آنها مناسب تر است ولی در مورد انسان هم بصورت نان ومخمر آب جو و غیره مصرف میشود . گندم که برای حیوانات چندان مناسبتی ندارد برای انسان خیلی بهتر است .

همینطور است گوشت حیوانات که همگی ازلحاظ آنکه خوراك انسان میباشد وجه مشترك باحبوبات دارند ولی خواص آنها مختلف است .

حل مسئله آکل وماکول

اکنون میگویم چطور عالم وحدت حکمفرما است . یك انسان زحمت میکشد و بارنج ومرارت و تهیهٔ وسائل گندم را در زمین میکارد و چون بعمل آمد آنرا درومیکند و بعد آنرا میخورد. این چه زحمتی بود که کشید و بعد آنرا از بین برد؟ برای اینکه آکل و ماکول است و عالم وحدت است وهمه باید درهم داخل شوند .

یك انسان زحمت میکشد و با مرارت یك گوسفند را میپرورد و بعد از اینکه خوب پروار شد آنرا سر میبرد و میخورد . آن پرورش چه بود و این کشتن چیست ؟ برای اینکه عالم وحدت است و باید همه داخل یکدیگر شوند .

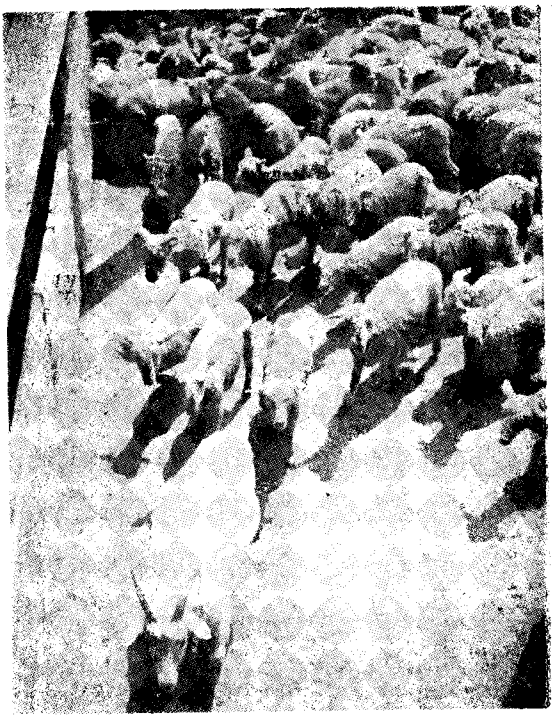

انسان با تحمل مرارتهای بسیار گوسفند را توجه میکند و میپروراند ووقتی خوب پرورده شد آنرا میخورد .

عالم درخودش واقع است

این مسئله نکتهٔ دیگری را برما واضح و روشن میسازد وآن اینست که معنی عالم خودش درخودش واقع است راکاملا روشن میکند. مگر نه آنست که ما خود گندم وگوسفند را پروردیم و باز همان را خوردیم. این سیکل ودوران دروجود خودمان دورزد و خارجی وجود نداشت . عالم کل نیز نسبت باجزاء خود همین حال را دارد .

اختلافات موجودات

نیکو بنگرید که آن گندمها که انواع مختلفی داشتند با اینکه برحسب مصلحت هریك از اقسام آن دارای خواص مختلفی بود ولی درباطن تفاوتی بین آنها وجود نداشت وبهمه لفظ گندم اطلاق میشد وآن حبوبات هم باوجود تفاوت ظاهری بیشتر اتحاد باطنی با هم داشتند وبهمه اطلاق حبوبات شدوقس علیهذا.

بشر هم همین حال را دارد و باوجود اختلافاتی که برحسب مشیت الهی درمکانیسم مغزی افراد انسان قرار داده شده این اختلافات مهم نیست و بهمه اطلاق بشر میشود وچندان تفاوتی با یکدیگر ندارند و عالم وحدت در آنها برقرار است وتفاوت مکانیسم بخاطر انجام وظایف مختلفه ایست که باید در دنیا انجام دهند .

آکل و ماکول درعالم وحدت

حال مطلب دقیق تری بشنوید : گفتیم شما گندم میکارید و زحمت میکشید و وقتی محصول

گندم میکارید و زحمت میکشید و وقتی محصول بدست آمد آنرا میخورید .

بدست آمد آنرا میخورید. همچنین شما گوسفندی میپرورانید و در راه آن دلسوزی روا میدارید . اگر مریض شود او را دوا میدهید و اگر ضعیف ولاغر شود درفکر چاره‌سازی میافتید و آخرهم آنرا میخورید. این اعمال روی چه اصلی است؟ برای اینکه این موجودات برای شما مفید است و بشما انرژی میبخشد و زندگی شما را تأمین میکند باین دلیل که خودتان آنرا بوجود آوردید و خودتان مصرف کردید. درحقیقت برحسب مشیت و تقدیر الهی شما خالق او هستید و نمونهٔ کوچکی از قدرت خداوندی را بکار بردید. دراین عمل که انجام میدهید قدرت شما باعلم شما با نیروی شما و توانائی و کار شما از گوسفند و از گندم بالاتر بود که توانستید آنها را بوجود آورید و بپرورید و مصرف کنید .

چرا بشر در خدا شناسی تردید میکند

آن حبهٔ گندم خود دارای انرژی نسبی و قدرت بود والا نمیتوانست بوجود آید و با موانع مبارزه کند و وسائل رشد و نمو خود را تأمین نماید و باین صورت که هست درآید. اما با وجود این قدرت شعورش بقدری نیست که خالق خود را که ما باشیم تشخیص دهد و بداند که او را بوجود آورده است . اما ما نسبت بهمین دانهٔ گندم محبت داریم . با محبت و آغوش باز و خوشحالی آنرا میپاشیم و روی آن زحمت میکشیم و سعی داریم درست پرورده شود و آفتی به آن نزند و از بین نرود . همینطور هم خالق نسبت بما محبت دارد .

زمین را شخم میزنید و زحمت میکشید و گندم میکارید و نسبت به آن توجه و محبت میکنید تا آنرا برای مصرف خودتان بوجود آورید .

افراد بشر هم باوجود اینکه شعور و قدرت نسبیشان از گندم خیلی بیشتر است درشناختن کسی که آنها را بوجود آورده و نیروئی که هستی آنها را تأمین نموده بعلت نارسائی عقل و فهم دچار شک و تردید میشوند و کوششی که اینک برای تأمین این فهم بعمل میآید در حقیقت بمثابهٔ ارتقاء مقام انسان و بالا بردن فکر او بشمار میرود.

وابستگی موجودات بیکدیگر

آن گوسفند و آن گندم هم درعالم خود برای

مراتب پائین تر ازخویش تاحدودی قدرت نسبی‌دارند . همینطور درمقامات بالاتر نیزشما در حد خود مقهور قوائی هستیدکه شما را میپرورند وازشما استفاده میکنند مانندکرهٔ زمین کـه ازاوبوجود میآئید وبـاو بازمیگردیدتاحیات وحرکت‌وفعالیت اورا تأمین‌نمائید . ایـن‌سلسله مراتب‌همچنـان در عالم لایتناهی ادامه مییابد تا بـاصل‌موجودات‌که ذات پروردگار است میرسد .

وحدت عالم

بنابراین ملاحظه‌کردیدکه همه یك وحدت هستند وعمل آنهایکی‌است واینکه گفتیم‌عالم‌خودش‌درخود واقع است بادکـر این نمونـه‌های سلسله‌مراتبی حل گردید .

فایده عشق

دوستی ومحبت، وعاطفه وعشق همه برای گردش عالم است . اگر شما از روی عشق وعلاقه ومحبت مزرعه‌ای‌راشخم نزنید وآبیاری‌نکنید وتخم‌درآن‌نکارید وکودندهید وعلف‌های هرز آنرا نکنید نمیتوانید محصول‌بدست‌آورید. خوشحالی ونشاطی‌که درموقع روئیدن‌گندم درشما پیدا میشود نشانی از همین عشق وعاطفه است .

محبت بموجودات

اگر نسبت بگوسفند بامحبت رفتارنکنید درست پرورده نمیشود وباید بااو محبت روا دارید وبعدهم که اورا میخورید مرحله‌ای ازوحدت را انجام داده‌اید زیرا برای تأمین انـرژی خوداین‌کاررا میکنید و همهٔ آکل وماکول‌های عالم‌که ما نام‌آنرا خوردن میگذاریم برای تأمین انرژی ونیرو است وتااین حول‌وتحویل‌دربین نباشد انرژی تولید نمیشود و گردشی در عالم پدید نمیآید وزندگی ازجریان میافتد . پس مسألهٔ آکل وماکـول امر ناراحت کننده‌ای نیست وفقط تبادل انرژی است .

اگرمادر نسبت باولاد خودمحبت‌نکندبزرگ‌نخواهدشد. طفل حتی‌محتاج محبت‌ازجانب خویشاوندان مانند این جده‌بزرگ‌خودمیباشدتابتواند رشدیابدوشکوفان‌شود.

احساسات و حقیقت

در بالا گفته شدکه‌هرگاه گوسفندی از شما تلف شود متأثر میشوید ونهایت سعی خود را در سلامت وپرورش اوبکار میبریدولی وقتی‌بحدتکامل رسید اورا میکشید . فـرض کنیم‌که شما گوسفند را نکشتید، عاقبت‌چه میشود؟ اگربخواهید سیر آن حیوان را درآنجامتوقف کنید کارشماراکدمیشود. گوسفندبزرگ وچاق وپروارشد . بعد چه ؟ اگر خودآنرامصرف نکنید میمیردوتحول‌پیدا میکند. لذاآکل ومأکول یك مسئلهٔ طبیعی‌است، وباید این سیروگردش انجام گیرد .

پایهٔ بنای عالم برعشق‌است

شما نسبت باولادخود محبت میکنید زیـرا

اگر محبت نداشته باشید اولادبزرگ نمیشود.این توجه وعلاقه وعشق شما است که اولادرا بثمرمیرساند .

همین عشق درهمهٔ موجودات وجود دارد . یك گنجشك نسبت بدانه‌هائی که جمع میکند ولانه‌ای که میسازد واولادی که‌پرورش میدهدعشق میورزد واگر نداشته باشد نسل‌اوباقی نمیماند .یك قرقاول اگر عشق باولادش نداشته باشد نسل‌اومنقطع میگردد. این‌عشقهاهمه پرتوی ازعشق‌الهی‌است که منبع کل‌آن در عالم موجود است وبهرمخلوقی باندازهٔ او داده شده تارشتهٔ زندگی را دنبال‌کند وسیرحیات قطع نشود. خدا هم نسبت بما وهمهٔ مخلوقات چنین عشقی دارد. دراینجا است که میتوان گفت عشق زائیدهٔ عقل است واگرعقل نباشد عشقی هم نیست . برخلاف آنکسان‌که عشق رامخالف عقل میدانند این دولازم وملزوم یکدیگرند وعشق محرك وتقویت‌کنندهٔ فرد میباشد .

پس همهٔموجودات وهمهٔ عالم‌روی‌همرفته‌یك‌واحدهستندویك‌وحدت‌راتشکیل‌میدهند وهمه‌یکی‌میباشند.

اینست یزدان مقتدر دانا وتوانائی‌که مشترك بین همهٔ ادیان است ووحدت ادیان درحقیقت همین است‌که خدای مشترك رابپرستند .

مکان راازفکردورکنید

پس‌آن ذاتی‌که درعالم فکر تصور میکنیدآنطورنیست که محل بخصوصی داشته باشد ومافوق وبالای همه باشد یادرجائی غیرازاین عالم باشد زیرا دراین عالم مافوق وبالا وجود ندارد وبالا وپائین‌به‌نسبت مکان مشاهده‌کننده است ودرهرکجای عالم‌که باشیم بالا وپائین ماباجای دیگرفرق میکند بلکه درهمین زمین‌که درحال‌گردش است دائماً بالا وپائین جای خودرا بایکدیگرتعویض مینمایند ومحلی‌که صبح بالا بود شب پائین میشود . پس دراصل‌بالا وپائینی وجود ندارد .

خارج وداخل

درجائی‌گفته‌ایم‌که عالم خارج نیست برای‌اینکه تصورنمیتوان‌کرد‌که چیزی خارج ازعالم لایتناهی وجود داشته باشد وهرچه هست درهمین عالم است وباتوجه بحقایق دینی واضح وروشن‌کرده‌اندکه خدا خارج ازعالم وخارج ازوجود موجودات نمیتواند باشد .

تجلی ذات

ذات خارج ازاین عالم نیست ووحدتی‌که ما میگوئیم‌که همان امر متعال است در حکم تجلی و تظاهر ذات وتمام‌اجزاء واعضاءاین‌عالم وتمام‌کهکشانها و کرات ، فضاها ، عناصر، آسمانها وهرچه‌بفکر بشرمیرسد وآنچه بشرتاکنون دانسته وآنچه بعداً خواهد دانست باضافهٔ امراو (امرمتعال) میباشد .

معرفت واقعی

امیداست دانشمندان فکوروموشکاف متوجه این حقیقت شوندکه یك مسالهٔ مبهم ومجهول‌اینك روشن شده واصل‌معرفت وجوهرهٔ دانش‌بعالم‌عرضه گردید . باشدکه همهٔ صاحبان عقل وخرد ازآن بهره برداری نمایند ،پس‌تفکیك‌کردن معنی‌ندارد زیرا نتیجهٔ تفکیك همانست‌که‌آنهمه اشکال وابهام بوجودمیآورد و اگربگویند موجودات‌عکس‌اوست که‌درعالم‌برمیگردد مثل تصویری‌که درآینه بیفتد یاعکسی‌که روی صفحهٔ فیلم یا شیشه عکاسی ثبت

آئینه باصاحب تصویر‌جداودوربین‌عکاسی ازصاحب عکس‌جداست(دراینجا بوسیلهٔ یك ذره‌بین ویك آئینه‌اصل‌معکوس‌شدن‌تصویررا دردوربین‌عکاسی مجسم کرده‌است)

شود یاسایه‌ای که بر روی زمین بیفتد وانواع واقسام این قبیل تعبیرات صحیح نیست زیرا در تمام این تشبیهات عکس باعاکس جداست. آینه باصاحب تصویر جدا ودور بین عکاسی ازصاحب عکس جدا میباشد واگر بخواهیم دنبال این تشبیه برویم همان اشکالات سابق پیش می‌آید یعنی بایستی محلی خارج ازاینعالم قائل شدواین عالم راآینهٔ آن دانست که آن ذات درآینه منعکس میگردد. آنوقت غیرمحدود بودن عالم که حقیقتی ثابت است برهم میخورد ولغومیشود. لذابرای خدامکان پیدامیشود زیرا باید درجائی باشدکه درآینهٔ عالم منعکس شود وجای اوغیرازعالم میشود واین خلاف همهٔ اصول عقلی ونقلی است.

تشبیه غلط است

این اشکالات درنتیجهٔ آنست که اصل تشبیه غلط است وتعیین وجود انطباع یاانعکاس یاتصویر یامثال که گفته‌اند وتقسیم به جوهروصورت و هیولا و عکس وعاکس واینقبیل امورهمه غلط است ومثالی بوده‌است که حقیقت ندارد. این نکته را میتوان دریك عبارت کوتاه بیان کرد: «هرچه هست اوست وجز اونیست»

خلاصهٔ مطالب بالا دریك رباعی

ذاتی که ظهورذات باشد بکمال — مشمول شئون وحدت امرمتعال
پیدا شده اصل معرفت در عالم — تعیین وجود انطباع[1] است مثال

(۱) انعکاس ـ منعکس

اتصال گذشته باحال

گذشته وحال

قبلا گفته‌شدکه درعالم چیزی جز نور وجودندارد واین نور همه پرتوی ازمنبع بی همتا است .این نورکه کاست ندارد وپیوسته برای مشاهدهٔ بشر درحال فزونی استودرعالم لایتناهی وبی‌ابتدا وبی انتها تجلی آن آنی تعطیل‌پذیر نیست جلوه‌اش درعالم هست‌است زیرا هرچه هست هستی‌است .

آن نوردراصل کامل وغیرقابل افزایش‌است امابرای بشر درحال افزایش میباشد زیرا معلومات ومشاهدات بشردرحال تکامل است . روزی بودکه فقط ماه وآفتاب را میدید وبعداً باکشف دوربینهای کوچك نجومی سیارگان منظومهٔ شمسی را مشاهده‌کرد وبعداً با دوربینهای بزرگ اخیر پی بکهکشانها وسحابیهاونورهای عظیم عالم برد وبهمین‌ترتیب روزبروز دانش بشردربارهٔ فهم عالم افزون‌میگردد .

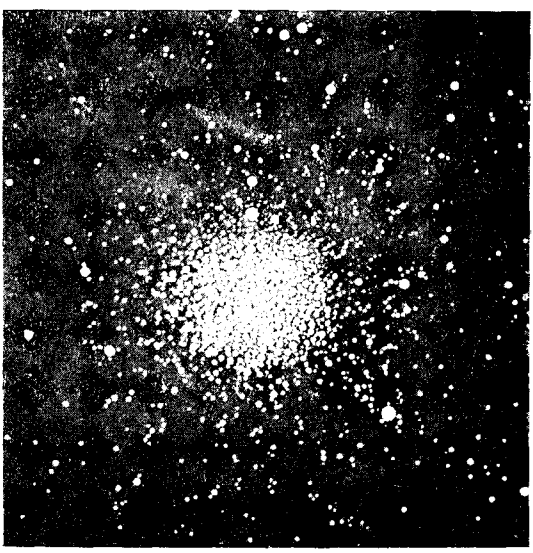

بادوربینهای‌بزرگ‌اخیرتا حدودی‌پی‌بتشکیلات عالم برده‌اند امااین دانش محدود بمعلومات ناقص بشر است وروزبروز توسعه خواهد یافت (دراینجا مجموعه‌ای ازستارگان موسوم‌بتوکان راکه‌گله‌ای از ستارگان‌استودرحدود ۲۰۰۰ستاره درآن‌شمرده‌اند ملاحظه میکنید .ستارگان نیز بنسبت عظمت خود مانند انسان‌وحیوانات‌گروه‌وگله‌تشکیل‌میدهند .)

پس‌نور دراصل بی‌ابتداء وانتها وبی‌پایان است‌ولفظ‌افزایش هم‌دراصل نمیتوان برای‌آن‌قائل شد زیراافزایش دربارهٔ چیزی میگویند که‌ناقص روبتکامل باشد ،

نور الهی جزء خود اوست و قابل تفکیك نیست زیرا صفات از ذات جدا نیست . این نور همیشه بوده وچون‌همیشه بوده خواص آنهم‌همیشه بوده وخواهدبود ومهمترین خواص‌آن‌تجلی‌است. همین‌تجلی‌که درعالم می‌بینیم وحس می‌کنیم.این تجلی تازه نیست همیشه بوده است ونمیتواند تازه باشد چون این غلطاست که‌بگوئیم زمانی‌خواهد آمد که نورنخواهد بود زیرا اگر چنین‌گوئیم مثل اینست که بگوئیم زمانی بوده که استغفرالله خدا نبوده ونخواهد بود . چه کسی قدرت اینرا داردکه نوروتجلیات آنراکه جزء ذات‌الهی‌است ازاوتفکیك‌کند وچه‌کسی‌توانائی داردفکرکندکه زمانی این نور نبوده‌است ؟ پس بیقین بایددانست همه چیزدر عالم هستی وجود دارد و نیستی لفظ بی معنائی بیش نیست .

همیشه بوده است

حالا که روشن شد تجلیات نور یزدانی که همان عالم است همیشه بوده وهست وخواهد بود واین تجلی درپیشگاه دیدبشر درحال افزایش است میگوئیم که بوسیله عروة الوثقی(۱) الهی جهانی که همان اتصال واتحاد طبیعی عالمی باشد بوحدت متصل گردید . باین معنی که این وحدت که ما میگوئیم یك امر محدود وکوچك ومنحصر باتحاد افرادی معین و معدود از گروههای بشری نمیباشد بلکه اتحادو وحدت تمام موجودات واشیاء وکرات عالم بوسیلهٔ همان نور واحدی است که بنیان زمین وآسمان را تشکیل میدهد. این وحدت باآن چنان طناب محکمی باعالم حقیقت بهم پیوسته است . اینکه قرآن میفرماید: واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا ـ همگی بریسمان الهی چنگ بزنید وپراکنده نشوید نصیحتی است بافراد بشر که ازاین وحدت عالمی استفاده کنند .

طناب های اتصال

بنابراین وحدت عالم بطنابها وریسمانهای محکم بهم پیچیده وغیرقابل انفصال است. بریدگی و پوسیدگی وجدائی درماهیت آن راه ندارد. این وحدت بعالم وحدت کل پیونددادهٔ شدوآن دانش که تحت عنوان عروة الوثقی وفقه دین است باهمین رشتهٔ محکم بردوش توسن بادپای زمان سیر خودرا انجام داده باین وحدت پیوند داده میشود زیرا منظور مایکی است. آندستورات بااینکه قرنها ازآن گذشته باطناب محکم ورشتهٔ استوارجلومیآید و بزمان می پیوندد ووحدت شامل آنست.

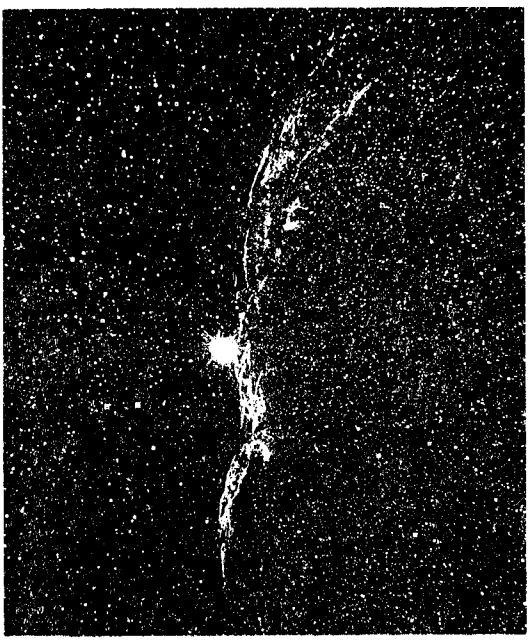

عالم بوسیله طنابهای محکم وغیرقابل انفصال بیکدیگر پیوسته است .این است معنی «حبل الله» که باید بآن چنگ زدواعتصام نمود دربالا سحابی موسوم به N G C ۶۹۶۰ دیده میشود که خودجهانی بزرك وباعظمت تشکیل میدهد .

دانش چیست

دانش عبارت از دانستنی و معرفت ومعلوماتی است که درجهان روشن میگردد و نیروئی است که دینامیسم عالم راتشکیل میدهدوجهان هستی باقدرت دانش کارمیکندهمانطور که یك ماشین کوچك بشری هم با قدرت دانش حرکت مینماید . تمام این کرات عظیم وکهکشانهای باعظمت ومخلوقات واشیائیکه آنهارا اجزاء آفرینش مینامیم بانیروی دانش الهی درگردش اند که در حقیقت نیروی تحرك وفعالیه یادینامیسم عالم میباشد. اطلاع بر حقایق عالم ونیروهای گردانندهٔ آن همان دانشی است که بشر ازابتدای تاریخ تاامروز درصدد کسب آن بوده وبتدریج ومرور براو

(۱) منظور از عروة الوثقی که اصل آن اروة الوثنی بوده است طناب محکم بهم پیچیده است که باعث ارتباط وانفصال محکم دوچیز بیکدیگر میشود ودیگر ازمعانی آن کتاب عروة الوثقی است که از مهمترین منابع فقه اسلامی وتعلیمات این دین مقدس است .

آشکار شده ودرآن ترقی وتکامل یافته ودراین دوران درخشان یکباره باجهش‌عظیم‌پیش‌خواهدرفت .

دین چیست

همانطور که قبلا گفته شده دین بمعنی قبول وپذیرش دل است ودین‌ودانش که باهم توأم گردد اثر خودرا خواهد بخشید . مثلا وقتی میگویند شخص متدین بدین الهی است یعنی **دانشهائی** راکه آن دین برای بشر ارمغان آورده قبول کرده است. هرکدام ازاین دوجنبه ناقص باشد اثرمطلوب‌نخواهد داشت . اگردانش باشد ودین نباشد چون مورد قبول نیست‌اثری ندارد . هزارها خرواردانش وهزاران کتاب علم رابمقابل‌کسی گذارند درحالیکه دل اوبدان متوجه وقبول دارنده‌نباشد فایده‌ای‌نخواهدداشت. باید اول قبول کند بعد بدنبال آن‌برود . اینست که در مثل قرآنی که باتعبیر لطیف شیخ اجل‌سعدی علیه‌الرحمه ترجمه شده میفرماید : نه‌محقق بود نه دانشمند چارپائی براوکتابی چند

دانش هرچه انباشته‌گردد وقتی‌کسی دنبال نرود وبدان‌توجه‌نکند چه سودخواهد داشت ؟بهترین تعلیمات دانش هردین را جلو کسی بگذارند واوگوش هوش‌ودل خود را برآن نبندد نخواهد فهمید و ازآن نتیجه نخواهد برد وازگنج‌آن اطلاعی حاصل نخواهد نمود پس دین ودانش باید توأم باشد .اول قبول‌وایمان وبعد دانش‌است. بااین‌ترتیب‌خوب روشن‌شدکه چون دانش بمعنی همه‌نوع دانش‌است ودانش دین هم شامل همه نوع دانش میشود پس دین تنها که بمعنای قبول است معنی نخواهد داشت و باید هر دو توأم بایکدیگرباشند .

اگردانش رویهم درکتاب انباشته شودولی کسی بدنبال‌کسب آن نرودچه‌فایده خواهدداشت(دراینجا عده‌ای‌علاقه‌مندان‌هندی‌را که‌مشتری‌مشتاق کتابفروش دوره‌گرد هستندملاحظه میکنید .)

وحدت دین‌ودانش

وقتی باین ترتیب در دانش و دین وحدت حاصل شد جوهرفرد بدست میآید باین معنی‌که روشن وآشکار میشودکه درعالم‌جزیك‌جوهروجود ندارد واین همان‌گوهر یکتای آفریدگاری‌است که جوهروماهیت وهیولای آن با نیروقدرت و اشکال ورنگها وصورتهایش فرقی نداردوتفاوت‌در جلوه وزاویهٔدیدواسم‌گزاری است . باطن‌ومعنی هرچه هست اواست و جز او چیزی نیست . آن وجود روشن فرد همان وحدت است که روشنائی آن بر این‌دنیا ازنقطهٔ نظرمشاهدات بشردرحال افزایش‌است زیرا معرفت واقعی همان روشنائی است که‌طلوع میکند . حال‌که معلوم شد دین و دانش بهم پیوسته وازهم جدا نیست قدرت‌تشخیص افراد نسبت بادیان و برگزیدن راه راست از راههای ضعیف‌تر آشکار میگردد زیرا هردینی‌که درآن‌دانش‌وعقل بیشتروقویتروروشن‌تر ونورانی‌تر ومتجلی‌تر بودمسلم‌است که‌ازآن بهتر استفاده‌میشود.

معنی همه اوست

با این ترتیب روشن و آشکار گردید که "(معنی همه اوست) یعنی جز نیروی‌الهی درعالم نیروی

دیگری وجود ندارد . آنوقت بایستی از بدی نجات پیدا کرد .

میدانید چطور ؟ بدینسان که باید اصلا لغت بدی را فراموش نمود ومانندیك مبکرب ترسناك از آن گریخت وآنرا از صحنهٔ حیات بشر خارج کرد . باید بدی را رها کرد زیرا دیگر موضوعی ندارد. پندار کسانی راکه قائل بدی هستند بایدبخود گذاشت و از آن اجتناب نمود .

پلیدی و زشتی چیست

باشاره میگویم : درعالمی که سراسر آن نوراست وتاریکی وجود ندارد چطور ممکنست پلیدی و زشتی قائل باشیم . اگر چنین کنیم درحکم همان کسانی خواهد بود که قائل بخدای ناپاکی و اهریمن میشدند چون چاره‌ای نداشتند . اماوقتی در نظر گرفتیم که این اختلافات که چشم ظاهری مامی بیند مانند سایه روشن‌های تابلو نقاشی است که اگر نباشد تابلو بوجود نمیآید وما هنگامیکه فهمیدیم که این اضداد که درظاهر می بینیم برای جلوهٔ مظاهر خلقت است واگر نباشد جلوه معنی نخواهد داشت، چنانکه اگر سایه روشنهای نور نباشد اصلا چیزی بچشم نخواهد خورد ونور تنها ، هیچگونه نمایشی نخواهد داشت ، وقتی فهمیدیم همهٔ امور از آنچه در اصطلاح خوب یا بد میخواهیم لازم وملزوم ونقشهای مختلف صحنهٔ نمایش عالم خلقت است، آنوقت مسلم خواهد شد که لفظ بدی جز اسم نیست و بایستی از آن نجات پیدا کرد تا جهان را گلستان به بینیم که گل و خاردر آن لازم وملزوم یکدیگرند . این اثر تجلی دین و دانش درما است که چنین معرفی از آن زائیده میشود .

اگر سایه وروشن نباشد تابلوی نقاشی زیبا بوجود نمیآید .

نیروی بدی یعنی چه

آیا درمقابل نیروی لایزال وبی‌حدود یزدانی که در عالم چیزی جز آن نیست و همهٔ آن نیکوئی و خیر محض است نیروی بدی و اهریمنی قدرت و توانائی اظهاروجود دارند ؟ ! اینجا است که بایستی استغفاز کرد. اگر خدارا میشناسیم واز قدرت او خبر داریم چطورجرأت میکنیم بگوئیم در عالم چیزی برخلاف قدرت او وبرخلاف تمایل او عمل کند . آیا این عجیب نیست که ازیکطرف خدارا قادر وتواناو سرچشمهٔ نیکوئی‌ها و خیرها بدانیم و بزبان قدرتش را بی‌منتها بشماریم و از سوی دیگر معتقد باشیم که افراد بسیار کوچك ناچیزی ازبشر (یعنی مخلوق یکی ازناچیزترین کرات عالم) ویاامثال این مخلوق برخلاف خواست خدا قیام نمایند ؟

فکر کنید تا حقیقت رادریابید . این روش یاران وحدت است .

پس بالفظ بدی که در عالم بشری ما مصطلح است چه کنیم وآنرا چگونه تعبیر نمائیم؟ حقیقت اینست لغت بدی که درحکم همان سایه روشن است ازروی اضطرار وبرای نمایش پشت ورو ورویه وآستر وجلوه‌های گوناگون هستی بوجود آمده وبهتر است همان اصطلاحی راکه درمورد برق بکار میبریم تعمیم داده بدی راجنبهٔ منفی امور ونیکی راجنبه مثبت بشماریم و این نکته را بخوبی در ذهن بسپاریم که هرچند ظاهراً این دو نیرو برعلیه یکدیگر کارمیکنند اما این ضدیت ظاهری بیش نیست ونتیجه ومجموعهٔ کارآنها مثبت وبنفع عالم است

همانطور که چرخهای داخل ساعت براست و چپ حرکت مینمایند ولی نتیجهٔ آنها نشان دادن ساعت صحیح است . بنابراین هرچه در عالم هست جز نیکوئی نمیتوان نامی بر آن نهاد. جز خیر نمیتوانیم به بینیم و نمیتوانیم بشنویم .

چون همه چیز خیر است وحدت مذاهب جهان نیز خیر محض است. اینست شعار وحدت نوین جهانی .

در امور عالم وحدت باید نیکی را جنبهٔ مثبت و بدی را جنبه منفی بشماریم که تفاوت آن مثل تفاوت دو قطب مثبت و منفی برق است که در حقیقت دو نیست بلکه یك نیرو است (در این عکس ارسته دانشمند دانمارکی که از زمرهٔ کاشفین نیروی برق است بدانش‌جویان دانشگاه آزمایش تعیین مثبت و منفی برق را نشان میدهد)

خلاصه مطالب بالا در یك رباعی

آن روشنی فزوده در عالم هست — آن عروة وثقی که بوحدت پیوست
در دانش ودین جوهر فرد آید دست — معنی همه اوست از بدی باید رست

یك اعلام جهانی

مدار عشق

مدارعالم برعشق نهاده شده وپیوند عشق تاروپودعالم را ساخته‌است. تامثبت ومنفی برق بهم نزدیك نگردداز آن روشنائی حاصل نشود. مثبت تنهاومنفی تنها بااینکه نامشان برق است چندان اثری ندارند. اشتیاق عظیم آنهابه پیوند با یکدیگراست که باعث این غوغای حیاتی جهان است وچون بهم رسیدند چه اثرها از آنسان بظهور میرسد.

اتحاد عاشق ومعشوق درتمام مراتب وجود چنین‌است.

عاشق و معشوق

عاشق کیست ومعشوق کدام است؟ آیافکر نمیکنید آنکسی که پدید آورندهٔ همهٔ غوغاهای عالم است واین عشق را بوجود آورده تا خود عاشق ومشتاق نباشد این اثر بوجود نمیآید. ازخود نمونه گیر. تابکاری شوق نورزی آیا درپی انجام آن خواهی رفت؟ پس پدیدآورندهٔ آفرینش عاشق بوده است وعشق عظیم او بپهنای عظیم عالم وجوداست. معشوق کیست؟ همه عالم. درعین حال همه عالم معشوقند وچون خود عالم نیز عشق سیر بسوی کمال وهستی دارد خود نیز بنوبهٔ خویش عاشق است ومعشوق اومعبود لایزال پس خداوعالم هم عاشقندوهم معشوق.

حضرت داود نبی علیه السلام صوتی بس نیکو و دل انگیز داشت و با این لحن خوش بدرگاه حضرت ذوالجلال مناجاتها میفرمود. در اینجا پس از غلبه بر جالوت مراسم شکر را باصوت نیکو بجا میآورد.

صفای عاشق و معشوق

بایستی بین عاشق ومعشوق صفا برقرارباشد واین صفاکه وسعت آن بعظمت سراسرعالم‌است درهمهٔ مراتب وجودلازم و واجب است وچون با ندای وحدت صفائی در این کرهٔ خاکی بین مخلوقات بشری وسایر مخلوقات برقرارمیشود درحقیقت ذره‌ای از همان صفا ومحبت کلی وجامع بین خالق ومخلوق وبنده وخداست. این صفای کل است که طلیعهٔ آن بخوبی احساس میشود.

ندای عشق

بعلت نزدیکی عهد این صفا، از

حنجرهٔ عالم که حنجرهٔ عظیمی بپهنای جهان‌هستی‌است ندائی‌بلنداست وفریادی ازکائنات بگوش‌میرسد که صدائی فرح بخش وجذاب وروح افزاست. توجه‌کنیدتاآنرا باصفای دل بشنوید.

هرصدای خوب ودلنشینی هم‌که ازحنجره‌ای بیرون میآید ازهرکس‌باشد ازلطف پروردگار است زیراهرصدا و نوای خوش اسباب و وسائل و حنجره و تارهای صوتی آنرا خداوندلطیف مهربان‌آفریده و موهبتی ازجانب یزدان بی‌همتا است . هرآهنگی‌ازروح نیرومیگیرد وکاملاروشن است که‌روح ازامر الهی است وامرالهی هم ازاوجدانیست . پس هرندائی‌که میآیدهمه ازجانب اوست.

مگر نه‌آنست که‌حنجره یکی‌ازپیامبران (حضرت‌داود علیه‌السلام) را نیکوقرارداد که درراه‌خدا آوازهای نغزودلکش میسرود واین ازمعجزات او بود چنانکه امروزهم‌صوت داودی درنزد افراد بشر ضرب‌المثل ومحترم‌است .

صلح‌وصفاوآرامش همان‌نظم وترتیب است‌وچون‌مدارعالم وجودبرنظم‌استوار است‌هرعملی‌که موجب برهم زدن‌آنست یابرخلاف جریان آن‌سیرکند مردودواز بین‌رفتنی‌است.اتحادعاشق ومعشوق موجب‌ایجاد نظم‌وصفا وجدائی آنان بمعنی‌اختلال‌است .

غوغای عشق

در جای دیگر گفته‌ام که‌غوغای بمب اتمی فریاد های دردناکی است که از حنجرهٔ اتمهای عاشق ومعشوق‌که ازهم جدا مانده‌اند برخاسته و این فریادهای سهمگین و غریوترسناك که برمیخیزد فریادفراق ودوری است‌که ازمیلیاردهاموجود زنده‌برخاسته است. پس جهانیان را مژده‌بادکه ازپیوست عاشق و معشوق و برقراری مقررات محبت و وحدت صفائی درجهان پدید میآیدکه آن غوغاهای‌هولناك را از بین میبرد .

این نویدکه از حنجرهٔ عالم برخاسته خبر جان بخش را بجهان‌اعلام‌کرده‌است .

غوغای بمب‌اتمی فریاد دردناکی است که‌از حنجرهٔ اتمهای‌جداشده ازیکدیگر برمیخیزد(عکس بالاشکل‌قارچ‌مانندبمب‌اتمی‌را پس از سقوط دردریا نشان‌میدهد)

براین مژده‌گرجان فشانی‌رواست

در قبال‌این‌حقیقت وتشعشع آسمانی‌هزاران جان فدامیگردد یعنی ممزوج‌شده وبایار داخل میشود . فدا شدن بمعنای ادغام‌شدن در یکدیگر است. این‌فداوفریاد ندای‌مرگ و هلاك ونیستی نیست بلکه ندای حیات است و سزاوار است که هزاران زندگی‌در آن ادغام‌وکوبیده شود یعنی بدان پیوسته گردد . این ذره‌ازجان من‌که ازآن منبع عظیم لایتناهی است وقتی فدا شود بمعنی‌از بین رفتن نیست‌بلکه معنی‌آن ضمیمه‌شدن‌وبپیوستن است. اینست‌اصل‌فداشدن نه‌آنکه‌دیگران‌میپندارند. وقتی عاشقی فدای‌معشوق میشود بمعنی آنست که من‌چنان خالص ومخلص وگرفتارتوام که‌جزءتو میشوم. عاشق عالم نیزداخل عالم ووارد کل عالم میگردد .

لذا عاقل آنکس است که در حین مرگ بجای ماتم شادمانی کند زیرا ذرهٔ جانش بمنبع عظیم جانان پیوسته است .

یار میآید

جهان بیمار راکه محتاج طبیب است بایستی مژده داده که از این تحول شاهد سلامت را در آغوش خواهد کشید. وقتی ادغام و بهم پیوستگی حاصل گردد زیبائی حقیقی تجلی خواهد کرد زیرا این منبعی است **که همهٔ گلها و گلرخان جرقه و ذره‌ای از قدرت و زیبائی آنست** . از اینرو شفائی پدید آمد و نجاتی بظهور پیوست. الله اکبر - چه خوشی و چه مسرت و نشاطی .

اینست مژده مسرت بخش واقعی برای جهان. ای عزیز من عاشق شدم و بعشق عالم پیوستم تو هم سعی کن زودتر بعشق عالم بپیوندی .

بزرگان بشریت و پیامبران جز عشق بمعبود لایزال چیزی در سر نداشتند و همهٔ زندگی خود را فرع رضای حضرتش میدانستند . در اینجا بونات نقاش حضرت ایوب نبی را در حال شکرگزاری و صبر در مصائب و دعا بدرگاه پروردگار نشان میدهد)

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی

از عاشق و معشوق صفا میآید
از حنجرهٔ یار صدا میآید
در هر قدمش هزار جان شد بفدا
با صحبت گلرخان شفا میآید

جلال و کمال وحدت

قدرت وحدت

وحدت باقدرت ودر خشندگی خود ، بامعلومات پاکیزه وعالی که آموخته ومیآموزد، باحقایقی که دربارهٔ جهان وجـود ابراز میدارد ، باکمال جلال وشکوه خاص میدرخشد ونکاتی ازجهان لایتناهی را برملا و آشکار ببشر میگوید که معلومات اورا باجهش برق آسا بپیش میبرد وباعث گسترش دانش وی میشود . حقایقی است که همیشه درجهان بوده ولی بشر آنرا بطور روشن وجامع نمیدانسته واینك درمعرض اطلاع دانشمندان عالم قرار میگیرد .

وحدت دین

درامردین نیزوحدت رارمغان میآوردومیگویدکه سوابق وآرشیوتمام ادیان بشری را موردمطالعه قرارده وبهترین ومترقی ترین رابرگزین . بدینوسیله آئین کمال روشن میگردد ودرمیدان مسابقه و بررسی که همه تعلیمات ادیان بشر تاآنجاکه دردسترس واطلاع انسانیت است عرضه میگردد عالیترین و بهترین دستورات الهی برگزیده میشود .

کاملترین حقایق

پس ازاین مقایسه واطلاع ازمجموع آنوقت جامع بدست خواهدآمد ووحدت این سود بزرك رادارد که کاملترین وبهترین آئین ودستورات دینی را بتمام افراد بشرمعرفی میکند وازاین بالاتر برای جامعهٔ بشریت خدمتی متصور نیست .

تکمیل دین

این کاردرحقیقت همان ندای : **الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی** است وامروز برای جهانیان روزی است که دیانتش تکمیل ونعمت خدائی براوتمام میگردد. این سیر بسوی کمال بمنزلهٔ رفتن بسوی تاریکی نیست بلکه غرق درنورشدن است نه تیرگی ، غرق دردانش گردیدن است نه جهالت .

غرق درحقیقت

مستغرق بمعنی غرق کامل است اما نه غرق بآن معنی که در نظر بشر مجسم است که بشر آنرا نیستی می پندارد . بلکه این غرق عین زندگی است زیرا آغشتگی واستغراق درنوروحیات است آنهم چه نوری : نورذات پاك الهی .

غرق درنور

غرق شدن درنوراست واین غرق دراثر معرفت بوجودآمده. پس ازاینکه نوروحدت ببشر آموخت که

همهٔ عالم‌پرتوی ازذات ومظهری ازصفات حق‌است وهرچه هست‌ازاوسرچشمه میگیردوجزاوچیزی نیست، پس ازاینگه معلوم شد سراسرعالم نوراست وهستی وتاریکی ونیستی پنداری بیش‌نمیباشد ، بشرغرق در این روشنائی شده واین‌استغراق دراثر اشتیاق بوصل واتصال‌است . همان اشتیاقی‌که دیریازود همهٔافراد را بدانسوی سوق میدهد وکسانی‌خوشبخت هستندکه زودتر پی‌باین‌عشق برده وزودتردراهتزازات وامواج عشق‌واشتیاق غرق میشوند بطوریکه سرازپانمیشناسند . برای‌کسانی‌که همهٔقسمتهای عالم راباستغراق در عین هستی‌بدست‌آورده وحاصل‌کرده‌اند سایرلذتها ارزشی نخواهد داشت. براین‌مردمان، فریب از راه مال ومقام وثروت مفهومی ندارد زیرا وقتی‌کسی‌کل را حاصل‌نمود ازجزء مستغنی خواهد بود . برای آنها تهدید دیگری مفهومی نخواهد داشت زیرابزرگترین قدرت یك دشمن‌اینست‌که طرف راتحول‌دهد (بقول‌مردم‌بکشد)درحالیکه‌این‌امر برای‌آنهاشروع‌سعادت بسیاربزرگترویك نویدآسمانی‌است که‌مشتاقانه آرزویش‌رامیکشند، بیش‌ازآرزوئی‌که یك مردوزن برای وصل‌عروسی‌میبرند . بعلاوه اینها میدانندکه‌هیچ قدرتی درعالم نمیتواند برخلاف نقشهٔ تقدیر عمل نماید . بنا براین ازچه بترسند ؟ ازاینکه تقدیرعالم انجام‌شود؟ اینکه ترسی‌ندارد.

استغراق درذات

اشتیاق‌کامل واستغراق درذات حالتی پراز نور وروشنائی ایجاد میکندکه دیگر مجال جزئی‌ترین تیرگی نخواهد بود. پس‌نومیدی در کارنیست . این غرقی نیست‌که نومیدی‌آوردبلکه غرقی است‌که حیات ابدی رادرنظر مجسم‌میکند. چرانومید باشیم؟ چه‌نگرانی ممکنست وجودداشته باشد . درعالمی‌که هیچ فنائی نه‌برای روح ونه جسم وعناصروجود ندارد دیگرجائی برای یأس و نومیدی باقی نمیماند .

اینست‌که از داشتن این عشق خوشحالم و خوشحالی‌من‌مانندعاشقی‌است‌که‌بوصل‌معشوق‌رسیده است . فکرکنیدعاشقی‌که‌پس‌ازمدتها انتظاردرتلاش وتکاپـوی وصل بمعشوق است هنگامیکه بمقصود برسد چه‌لذت وسعادتی خواهد داشت . این امر دربارهٔ معشوقهای‌این‌جهان‌که پرتوبسیار ناچیزی ازعشق عالمی محرك وصل‌آنها است صدق میکند. حال مجسم‌کنید برای عشق عالمی ورسیدن‌بوصال آن معبود بیهمتا چه مسرت وسعادتی متصوراست.

مشتاقی‌مرد خدابرای‌مرك که دریچه‌ای‌درراه‌نزدیکی بیشتر بمعبود ومحبوب لایزال است بیشتر از اشتیاق این مرد بعروسی ورفتن بحجله است .

وصل ووصال

این نکته رانیز بگویم‌که بین‌وصل ووصـال تفاوت است.وصال‌رسیدن عـاشق‌ومعشوق بیگدیگراست‌که پس‌از برخورداری ازحـرارت وشدت میافتد . وصال حاصل‌میگردد ولی‌هنوزتاوصل خیلی‌باقیمانده است. وصل حالت‌کامل‌وصال است که‌عاشق‌جزء معشوق

میگردد . فرق ازمیان برمیخیزد مثل کاسه‌ای که به‌آب دریا بپیوندد که دیگر نمیتوان گفت آب کاسه است بلکه جزء دریاست وبحالت وصل کامل بادریا نائل شده است . من‌چنین وصلی درخود دیدم واین حقیقتی است که موجود بوده وهست منتها معرفت وحدت‌این‌حقیقت را بمن‌آموخته وروحم راازدانش‌آن برخوردار نموده است .

توهم ای‌عزیز ـ اگردراین راه قدم زنی وتکاپوکنی وکوشش نمائی دراین وصل‌سهیم‌خواهی شد.

خلاصهٔ مطالب بالا در یك رباعی :

وحدت بجلال آمدوآئین‌بکمال — مستغرق ذات‌وشید[1]ومشتاق‌جمال

نـومید نیم بعشق او خوشحالـم — یعنی‌که رسیده‌ام بوصل وبوصال

(۱) نور وروشنائی ـ درخشش

پایهٔ وحدت بر عشق است

محرك عالم

همانطور که گردش عالم برپایهٔ اتم وعناصر ودانش میباشد یکی ازپایه‌های گردش جهان نیزعشق وعلاقه است که بایستی آنرا فربا شکوه وجلال عالم‌لایتناهی بحساب‌آورد .مااین مطلب را در زندگی خودمان که نمونه‌ای اززندگی عالم است بخوبی میتوانیم دریابیم . همه آزموده‌ایم‌که درتمام امور تا عشق وشوق وعلاقه نباشد کسی دنبال‌کاری نمیرود وشماتا شوق نداشته باشید درپی امورزندگی نخواهید رفت .ممکنست اینطور خیال‌کنیدکه بکاری‌که مشغولید علاقه‌ای ندارید امااین اشتباه است . چه چیزی شمارا بقبول‌وادامه‌وپی گیری‌ورهانکردن‌این‌کار کشیده‌است.عشق بادامهٔ زندگانی،عشق بسیر کردن‌شکم‌خود، عشق بنگاهداری‌عائلهٔ،عشق بکسب عایدات‌برای بدست‌آوردن‌آنچه بدان عشق‌وعلاقه دارید. خودگرسنگی شکم‌واشتیاقی‌که بسیر کردن‌خودپیدامیکنید نوعی عشق‌است.عشق بزن‌وفرزندکه‌برای‌خاطر آنهااینهمه زحمت‌میکشیداگرعشق نیست‌پس‌چیست؟عشق بتأمین درآمدبرای فراهم‌کردن آنچه بدان علاقه دارید نیزعشق‌است. پس‌مدارزندگی‌بشر برروی عشق‌نهاده شده و همانطورکه‌گفته‌شد عشق‌افسر زندگی‌انسان است وچه افسر باشکوهی است .

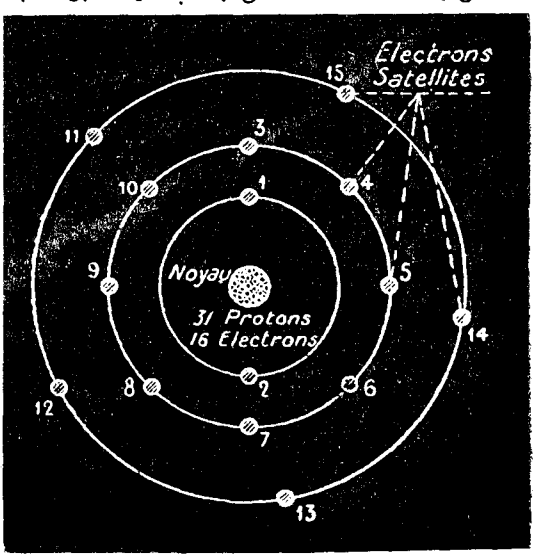

اتم که‌یکی‌ازپایه‌ها ومبانی تشکیل عالم است سازمان و گردش‌آن برروی‌عشق‌وعلاقه شدیدبنا گردیده واگر عشق‌نباشداجزاءآن‌اینطور بیتابانه‌بدوریکدیگر نمیگردند (درعکس بالا طرحی از گردش اجزاء اتم فسفربدورهسته اصلی نشان‌داده‌شده . این گردش‌مشابه باگردش کرات‌عظیم‌است ومثل‌همه چیزدرآن‌نیزقانون وحدت حکمفرماست) .

عشق بجنس مخالف

یکی ازمظاهر آن عشق بجنس مخالف‌است که از آن وحدت بوجود میآید . باین معنی که دوفردکه‌درظاهر ازهم جدابودند دراثرعشق بهم نزدیك شدندوتشکیل‌یك‌عائلهٔ واحددادند وبعداًهم اطفالی‌بوجودآمدکه تحت‌تکفل یك‌خانوادهٔ‌یگانه هستندوسلسله‌مراتب‌این‌خانواده‌ها تشکیل‌جماعات داد.جماعات‌تشکیل‌کشورهاوکشورهاتشکیل‌جامعهٔ کره زمین میدهـد و بسلسله مراتب ادامه دارد تا بوحدت کل میرسد .

تجلیات عشق

این عشق چه غوغا وشوری درجهان وجود

بر پا نموده است .تاریخ ادبیات سراسرجهان راازنظم ونثر ورق زنید تادرآن مظاهرعجیب عشق‌را ببینید. درظاهر عشق جزیك کلمهٔ ساده نیست .وعجب دراینستکه همین کلمهٔ ساده وبسیارمختصر کوچك آنقدر وسیع است که هرچه‌دربارهٔ آن گفته شود بازهم جادارد و هرگزسخن آن تمام نخواهد شد زیرا عالم‌تمامی‌ندارد وعشق عالمی پایان‌نخواهد داشت وهرچه بشر بیشتر دربارهٔ آن شعر و نثر بشنود وحکایت‌بخواند، رمان وکتاب قرائت‌کند ، فیلم سینمابیند وتآتر تماشا نماید بازهم دنبال بقیهٔ‌آن میگردد .

عشق در حیات عالم نقش بسیار عظیمی بازی میکند . مدار عشق وعلاقهٔ بشر بزندگی همین محبتی است که بهمسر واولادخود می‌ورزد . راستی اگر این محبت نباشدزندگی چگونه پایدار میماند ؟

اهمیت عشق درزندگی

تصور میکنم از همین مختصر که گفته شد اهمیت عشق را درزندگی دانستید و متوجه شدید چه نقشی درحیات بشربازی میکند . این نمونه را برای عالم قیاس بگیرید و بدانید که همین وضع درسراسر عالم لایتناهی‌برقراراست .نخست بموجودات زمین بنگرید . اینهمه جنب و جوش حیوانات وپرندگان وخزندگان‌وجانوران‌دریائی حتی‌نباتات همه برمبنا وپایهٔ عشق صورت‌میگیرد واین علاقهٔ پایان ناپذیری که بین دو جنس در موجودات برقرار است بهزاران رنگ مختلف‌در آمده‌که خلاصه ومعنی‌آن همان عشق‌ومحبت‌است.

منظورکرات

کرات اگر بی منظور باشند چرابی‌تابانه دور هم میگردند . تا مجذوبیتی در کار نباشد چطوراین دوران لاینقطع راانجام میدهند . آیا فکر نمیکنید که انگیزهٔ آنها در این گردش با حرکاتی که یك‌غزال‌بدنبال مادرویك میش درپی براه‌اش انجام میدهد مشابهتی داشته باشد ؟

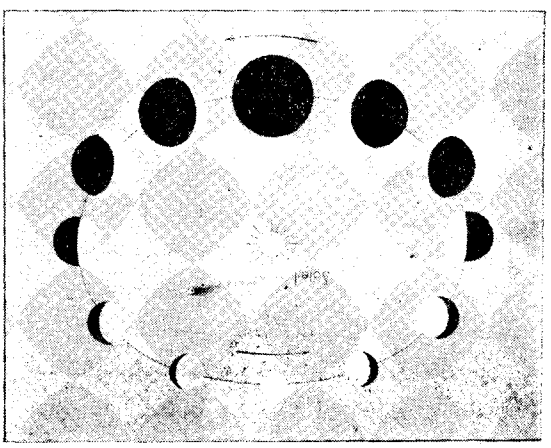

گردش کرات بدور یکدیگر نشانی از عشق آنهاست (دراینجا گردش عطارد را بدورخورشید مجسم نموده‌اند)

نیروی شگرف عشق

این عشق است‌که برهمهٔ فشارها و اذیت‌ها وناراحتی‌هاغالب میشود . شما ببینیدیك عاشق در راه معشوق چقدر زجر میکشد که حتی گاهی کارش بگریبان دریدن وخود شکستن‌میرسد، چه عذابها و رنجهائی‌راتحمل میکند، تمام مادیات و هستی خودرا دراین راه می‌بازد . ازنام وشهرت واعتبار وآبرو وحیثیت میگذرد حتی عزیزترین

چیزهای خودرا که جان است درکف میگیرد که بمعشوق برسد . ببینید عشق چه نیروئی داردکه قادر باین کارهای عظیم است. آیا ممکنست کسی این نیروی شگفت راازنظر دورنداردو برای آن ارزش قائل نشود؟

پرتو عشق عالمی

عشقهائی که دردنیا وجود دارد پرتو بسیار ناچیزی ازعشق عظیم عالمی است همانطورکه وجودخود بشر پرتوناچیزی ازوجود عالم الهی است. ببینید این پرتو ناچیز چه شور و غوغا و محبت عظیمی ایجاد کرده وبهمین نسبت قدرت عظیم عشق عالمی را دریابید .

سختیها ومرارت ها

این مرارت‌هاوسختی‌ها وتلخی‌ها، وفشارها، رنجها ، زحمتها ، بدبختی‌ها ، توهین هاکه درراه زندگی پیش میآید ومردم آنرا متحمل میشود فقط بخاطر قدرت نیروی عشق که در وجود آنهااست قابل تحمل است والا چطور ممکن بود بشر اینهمه ناهمواری‌ها را ببیند و بازادامه دهد ؟ این عشق است که انسان را وادار بهرکاری میکند . بلی بهرکار وادار مینماید . در این خصوص خوب فکر کنید .

تجلی عشق در عالم

حالاکه عشق را دانستید و فکرخود را از جهان محدود بشر بعالم کرات پرواز داده وتجلی عشق را درآنها متوجه شدید آنوقت فکر خویش را بزرگتر و بزرگتر سازید و بعالم کهکشانهاو سحابیها ببرید و بازهم وسیعترکنید و درآنها هم عشق را باتجلی درخشنده وانوار تابان آن ببینید وآنوقت بمحیط لامحیط عالم حقتعالی برسید تا ببینیدعشق در آنجاچه نقشی بازی میکند وچه قدرتی دارد . همینقدرمیگویم اگرعشق قدرتمندحقتعالی بمخلوقات نمیبود و عشق مخلوقات برای بازگشت بسوی اوتعبیه نمیشد آیاگردش این عالم شگفت انگیز صورت میگرفت ؟

تحمل کلیه سختیها و مرارتهای حیات بخاطرعشق بزندگی است . اگر چنین عشقی نباشد چگونه این زنان با تحمل مشقت بارزندگی رابدوش میکشند؟

شناسائی عشق

اکنون عشق را تاحدی شناختیدپس میگویم این عشق پایهٔ وحدت است که در حدکمال میباشد و این نیرو انرژی وقدرتی است که تخلف پذیر نیست . منظور ازکمال فقدان نقص وانجام وظیفه بسنگ تمام است . آری خداوند این نیروی عشق راطوری ساخته است که بخوبی میتواندوظایف خویش را انجام دهد .

وحدت عالم و عشق

وحدتی که ما میگوئیم و با آن یگانگی تمام عالم وجود وحتی یگانگی روح و جسم وهیولاوصورت

ومعانی و معنی وانواع این‌اسم گزاریها را باثبات رسانیدیم‌بانیروی عشق‌صورت میگیرد وشما بخوبی در زندگیهای خودتان هم‌میتوانید احساس کنیدکه چگونه عشق موجب یگانگی است درحالیکه نفاق ونفرت ودشمنی برهم‌زنندهٔ یگانگی میباشد .

عشق در واقع درجهٔ اعلای‌مهرومحبت است‌یعنی مهرومحبتی است عمیق وبافروشکوه وپرسروصدا وطمطراق‌که هرچه دامنهٔ وسعت آن بیشتر و قدرت آن وسیعتر و تظاهرات آن عالیتر باشدفروشکوهش بالاتر است .

مطالبی‌که در بارهٔ محبت و دوستی وبرادری از طرف‌وحدت برای‌بشر گفته میشودهمان سخن‌عشق است واین امور باعشق جزاز لحاظ درجه وشکوه فرقی ندارند .

عشق پاك‌عالم

عشق عالمی و آن نیروی بزرگی‌که از پایه‌های‌گردش جهان است ازقلب پاك عالم تراوش میکند زیرا تاپاکی دربین نباشد عشق نیست. شما هم نمونهٔ ناچیزی ازمظاهر پاکی عشق را در عظمت‌علاقه‌مادر بفرزند و فرزند بمادر ودوستان بیکدیکر و عاشق بمعشوق میتوانید دریابید. داستانهائی‌که درباره عشاق مشهور جهان‌گفته شده در ظاهر چیزی جز انعکاس روابط ساده مرد و زنی‌بایکدیگر نیست ولی مبداء و منشاء آن از عشقی است‌که از عالم لایتناهی سرچشمه گرفته است . اینهمه داستانها وگفتگوها بخاطر پاکی وعظمت عشق‌الهی است ، نه‌تنهابخاطر اینکه پسر ودختری از وصل هم برخوردار شوند .

آینهٔ باطنی عشق

بخاطر پاکی و بزرگی عشق است‌که بشرخواهان‌وطالب آنست ودر واقع‌آینه ای‌است‌که میخواهد عشق باطنی‌خود رادر آن بنگرد و ازآن عشق لذت برد . لذت او از این داستانهای مکرر بخاطر همانست ومانند بانوئی‌که ازدیدن‌شکل خود در آینه سیر نمیشود بشرهم‌ازتماشای‌انعکاس‌عشق‌خویش دردیگران سیر نخواهد شد . و اما عشق او چیست ؟ عشق واقعی اوهمان عشق عالمی ، همان عشق بمبداء است لاغیر .

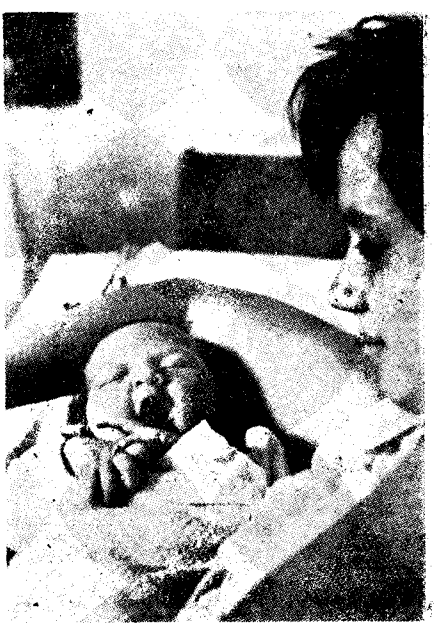

بخاطر پاکی وبزرگی‌عشق‌است که بشرخواهان آن‌میباشد . این عشق آئینه‌ای‌است که‌میخواهد باطن‌خودرادر آن بنگرد. تجلی‌عشق پاك را درنگاه این مادر بفرزندخودمیتوان‌یافت.

عشق در عالم و درآدم

بنابر این قلب عالم وجود پاك است‌که ازآن‌چنین‌عشقی صادر میشود و بهمین نسبت اگر بزندگی بشرتنزل‌کنیم چون نمونه مطابق اصل است بایستی قلب هاپاك باشدکه ازآن‌عشق پاك صادرگردد .وحدت چنین‌پاکی‌قلبی‌راتبلیغ میکند ومیگوید که دراثر وجوداین قلب‌پاك است‌که شانس‌واقبال وخوشبختی پدید میآید. پس آن‌گوهر والائی‌که بشردرطی اینهمه قرون بدنبال آن در تفحص وتکاپو بود ونمیدانست کجا است، آن

خوشبختی که برخی در مال و عده‌ای در جاه و مقام و بعضی در زندگی ساده و برخی در زن وعده‌ای در هنر تصور میکردند و در دنیا توافقی نسبت بمکان آن پیدا نشده است اینك روشن گردید که درقلب پاك نهفته است . قلب پاك در حقیقت همان همای اقبال و سعادت است که بشر در پی آنست . قلب پاك منبع و مأوای دانش پاك الهی و الهام صحیح است و مصدر عشق و محبت پاك میباشد . بشر در اثر قلب پاك است که میتواند اتصال بقلب پاك عالم پیدا کند.

رفع سرگردانی

پس این نکته نیز که فلاسفه اینهمه دنبال آن در تکاپو بودند روشن گردید. آنها میخواستند بدانند ازچه راهی بشر بخداوند قادر متعال ومبداء آفرینش اتصال پیدا میکند. دراین نکته سرگردان بودند وحقیقت بر آنها روشن نشده بود که چطور در بین افراد بشر گاه استعداد ولیاقت وصلاحیت اتصال بمبداء ونزدیکی خدا پیدا میشود وگاه این استعداد بنظر نمیرسد. اینست کلید حقیقت که قلب وقتی از آلایشها وپندارها وافکار غلط وسوء ظن‌ها بیجا وپندارهای باطل وخرافات شسته شد و عشق و محبت و دوستی و برادری در آن جای گرفت آمادگی اتصال بحق در آن بوجود میآید. در این حال حکم یك دستگاه رادیو گیرنده دارد که وقتی طول موج خود را برسر ایستگاه معین گذارد امواج آن ایستگاه را میگیرد . از این تشبیه جالب عبرت گیرید: امواج رادیو در همهٔ جو پراکنده است و اختصاص بمحل معینی ندارد وبخیل نیست که در جائی باشد و در جائی نباشد . اما این وظیفهٔ گیرنده است که طول موج خود را باآن مطابق سازد تا بتواند ازآن امواج استفاده نماید . امواج عشق ومحبت والطاف

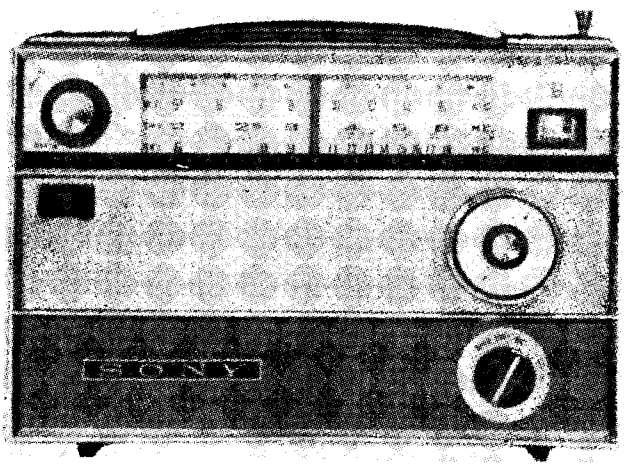

امواج رادیوئی در همه جا پراکنده است ولی ما باید آلتی داشته باشیم و طول موج آنرا میزان کنیم تا بتوانیم از آن امواج استفاده نمائیم . محبت و لطف ونیروی الهی هم در همهٔ عالم لایتناهی پراست و بایستی جسمی مناسب با طول موج روحی مناسب آنها را دریافت دارد .

ربانی هم درسراسر عالم پراست و هیچ نقطه‌ای در عالم نیست که از آن خالی باشد منتها وظیفه موجودات است که طول موج دل خود را با آن مطابق سازند یعنی قلبها را پاك و صیقلی کنند تاآن انوار حقیقت را دریافت نمایند .

امید است برای خواستاران وحدت این سخنان مفید واقع شود .

ای فرزند . من قلب خودرا در این وادی عشق پاك وصیقلی کردم و انتظار میبرم شما هم باین دستور عمل کنید تاشاهد سعادت را درآغوش کشید.

خلاصه مطالب بالا دریك رباعی

عشق افسر زندگی است باعزوجلال — این پایهٔ وحدت است درحدکمال
مهراست ومحبتی است با فروشکوه — زیبائی قلب پاك آرد اقبال

آرامش وحدت

مادیات

کلمهٔ مادیات از ماده میآید و ماده بمعنی جسم است .

حیات در همه چیز

معمولا تصور میکنند که جسم بیحرکت و مرده و بی‌حیات است وهرگاه روح به‌آن بدمد بحرکت و زندگی میافتد . پس حرکت و حیات را از روح میدانستند . این صحیح است اما میخواهم بگویم که همان کالبد هم بدون نیروی حیاتی نیست. هرجسمی از سلول و گلبول وهزاران اجزاء و یا خته تشکیل شده که هرگاه هریك ازآنها را مستقل بدانیم وتك‌تك موردمطالعه قراردهیم می‌بینیم خودداری نیروی حیاتی یا روح هستند . بنابر این جسم تنها هم که آنرا بیروح میدانستند بیروح نیست و هیچ جسمی بدون روح و حیات وجود ندارد و هنگامیکه این اجزاء بهم پیوستند اتحاد آنها خود از روح کلی استفاده میکند. پس مادهٔ بیروحی که آنراکالبد میخوانند در بین نیست و هیچ جسمی بدون روح یعنی بدون نیروی حیاتی در عالم وجود ندارد وبهمین دلیل است که پس‌از تحول (مرگ) سلولهای بدن بافعالیت‌دیگری تجزیه شد میپوسند و همین تجزیه و پوسیدگی هم دلیل وجود نیروی حیاتی در آنها است .

هرگاه برای آزمایش بتوانند یك یا چند سلول از یك محفظهٔ خارجی زنده نگاهدارند بخوبی میتوانند حیات و نیروی حیاتی آن سلولها رادریابند . پس‌معلوم شدکه کالبدی‌که آنها ماده میخوانند همان نیز دارای نیروی حیاتی یا روح است .

ماده روح دارد

روشن است که آنچه در عالم وجود دیده میشود وآنرا ماده میخوانند ازروح خالی‌نیست وهمه‌چیز دارای روح است و نیروی روح با همه اجزاء عالم‌کار میکند وروح‌سراسرجهان لایتناهی را پرکرده و ذره‌ای نیست از آن خالی باشد وخلاء روحی در بین نیست .

اما معمولا بشر اجسامی راکه در دنیا می‌بیند و آنچه رابشکل جسم بنگرد ماده میخواند وبیروح تصورمیکنند درصورتیکه گفتیم هیچ چیز بدون روح نمیباشد وآنچه راکه نمی‌بیند یا خیلی ریز است وبچشم او نمیآیدروح میخواند درحالیکه تفکیك‌وجدائی بین‌آنها غلط است وآنچه درعالم‌وجود داردیك است‌وحکم وحدت بر آن‌جاری است . زیرا دیدیم‌که حتی یك گلبول‌هم دارای روح ونیروی حیاتی‌است .(۱)

---

(۱) برای اطلاع بیشتر از وجود روح در همهٔ مظاهرعالم از قبیل حیوان، گیاه ، آب ، خاك وکرات بکتاب‌دینامیسم آفرینش رجوع شودکه‌درآنجا بطور واضح بیان شده‌است. دربارهٔ وحدت بین‌روح وماده بصفحه ۵۶ سالنامه نوردانش ۱۳۴۸ رجوع فرمائید .

اگرجسم را بدون انرژی و نیرو وروح تصور کنید قابل وجود نیست یعنی هیچ است دراینصورت چرا ماده بگویند آنرا هیچ بنامند. پس ماده هم بتناسب خود قدرت دارد منتها هر جسمی قدرتش به تناسب خود او وزندگی است که دارد. علمای طبیعی که سر تشکیل کوهها و تغییرات ارضی وآبها و عمل آب و بادویخ و آفتاب را درزمین بررسی میکنند و بسر تحولات مواد زمینی آشنا میشوند زودتر میتوانند بوجود روح وزندگی درمواد پی ببرند.

هیچ جسمی بدون روح نیست حتی جسم مرده منتها چون ماشین جسم خراب شده از حرکت افتاده است اما سلولهای این جسم با عمل پوسیدگی خود و تغییرات و تحولاتیکه پیدا میکنند بهمراه روح عالمی باز هم نقشی در این جهان لایتناهی انجام میدهند و هرگز از بین نمیروند واز حرکت وکار باز نمیمانند (در این عکس چند زن عرب عزادار درحال حمل تاج گل برای یک فقید عزیز دیده میشود.)

مادیات در زندگی بشر

و اما منظور از مادیات و ماده وسائلی است که انسان در زندگی خود مورد استفاده قرار میدهد و مجموع تجهیزاتی است که در امور روزمره بکار میبرد و چون اینوسائل با پول تهیه میشود و پول جامع بدست آوردن آنها است لذا مادیات را بمعنی پول و امور مالی میدانند.

علت اختلافات

مادیات از جمله اموری است که باعث اختلاف بین افراد بشر میشود و بیشتر منازعات و گرفتاریهای جوامع و افراد برروی مادیات است. دعوای برسر پول، عایدات، شغل، آب، ملك، زمین، خانه و انواع و اقسام آن تقریباً نودوپنج درصد از مشاجرات و اختلافات و دعاوی راتشکیل میدهد. باین دلیل مادیات وسیله گرفتاری و ناراحتی افراد بشر است.

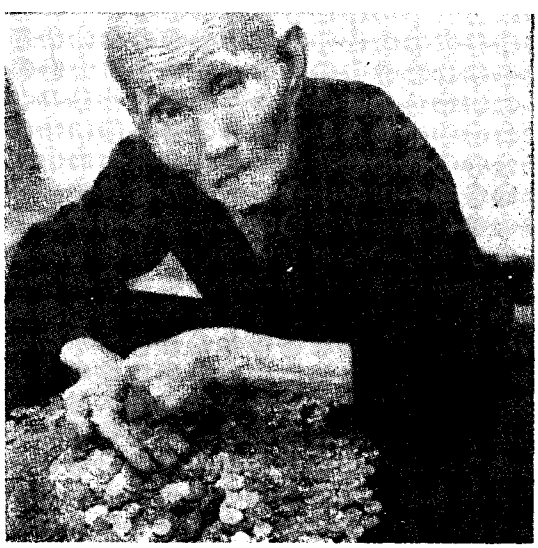

از طرف دیگر خاصیتی در روان بشر قرار داده شده که هرگز از مادیات سیر نمیگردد و این مطلب بعنوان ملامت یا عیب ذکر نمیشود زیرا از لوازم وواجبات زندگی است و برای ترقی و تکامل لازم است. اما باید تعادل دراین کار باشد. این نکته را بطور روشن در زندگی اکثریت مردم می بینیم و احتیاج باثبات ندارد. بهرچه میرسند بدان قانع نیستند. هدف آنها از مادیات هرچه باشد وقتی بدان رسند دنبال بالاتر و بهتر میروند.

→ بشر هرگز ازمادیات سیر نمیشود یعنی مادیات طوری نیست که بتواند روح بشر را سیراب سازد. حتی این پیر مرد که تنها علاقه اش بپول است از پول سیر نخواهد شد.

اگر منظورشان آسایش زندگی ،خوراك خوب ،لباس‌خوب ، خانه مجلل ، اتومبیل وسایر وسایل باشد پس از رسیدن به آن باز دنبال درجات عالیتر هستند و این تکاپو تاآخرعمرادامه دارد.

خاصیت روحی بشر

حقیقت این‌موضوع بستگی‌بروح‌دارد وچون‌انسان ازروح‌الهی برخورداراست این خاصیت‌روحی‌وی نیز بارقهٔ‌ناچیزی ازخاصیت‌روح بزرگ‌است زیراروح عالمی‌با وجود تمام‌وسائل وابزار واجسام‌واشیائی که در اختیار دارد باز درپی بیشتر است و بآنچه انجام داده ودارد اکتفا نداشته وهمیشه درحال تحول و فعل و انفعال است و فعالیت عجیب عالم خلقت نیز از همین‌خاصیت سرچشمه میگیرد .

دین هم سیر نمیکند

بنابر این امور مادی موجب سیری و آرامش نیست. امور مذهبی نیز به‌تنهائی قانع‌کنندهٔ جان انسان نتواند بود . اگر بشر از امور مذهبی قانع میشد و برای اوکافی بود اینهمه مذاهب گوناگون یکی پس از دیگری پدید نمیآمد و آمدن پیامبران پی‌درپی در اثر طلب و جستجوی بشر بوده است . علت اینست‌که روح بشر بامور دینی هم‌که دارد قانع نیست و اینروح‌بقدری مایل وعاشق است‌که‌هرچند دانش دین و عقلش بیشتر گردد باز راضی نمیشود .

آرامش از چیست

حال‌که چنین است چه بایدکردکه آرامش حاصل شود ؟ روح‌که با مادیات سیر نمیشود وباامور مذهبی هم‌قانع‌نمیگردد. پس چه‌چیزی اوراآرامی می‌بخشد ؟ تنها چیزی‌که موجب ایجاد چنین‌آرامشی است وحدت‌میباشد ، وحدتی‌که همهٔ عالم نیز مشمول آنست . بدون‌تردید اینوحدت است‌که ببشر سکون و ثبات وسکینه می‌بخشد .

خلاصه مطالب‌بالا دریك‌رباعی

با ماده هرگز نشود سیر روان — حتی بامور مذهبی قانع جان
بایدکه خدا بمادهد آرامش — آن‌حاصل‌وحدت‌است بیشك‌و گمان

وحدت عطیهٔ الهی

اتحاد دوعامل

گفتگوی مادراین مقاله‌ازاتحاد بین جسم وروح است که خود مسأله‌بسیار مهم واساسی است . صلح واقعی وقتی درعالم مستقرمیگرددکه بین ایندوعامل وسایر عوامل‌خلقت صلح برقرارباشد . درعالم وجود بایستی روح واتم وعناصر وجسم وهمه چیز باهم درحال صلح وصفاباشند . اگرجنگ ونزاع وکدورتی دربین‌آنها باشد دنیای عجیبی پرازکرفتاری وبدبختی خواهیم داشت .

دست بشر

هرچند برای بشرامکان ندارد تصوراین جنگ ونزاع عناصر وعوامل عالم را درمخیلهٔ خویش بپروراند اماچند مطلب مشهود که قابل فهم است بعنوان مثال میگویم : یکی‌همین‌بمب اتمی است که دست بشر(آنهم باهدایت تقدیر)آنراکمی جای بجای نموده وجدائی بین‌اتمها افکنده به‌بینید چه غوغائی‌برپا میکندکه بایك ضربت شهری را ویران ویك کرورنفوس‌بشری وازآن بیشترسایرموجودات زنده رابهلاکت وتحول میافکند .

مخالفت درمخلوقات بزرك نیست

فرض‌کنید خورشید اندکی (بقدریك بال مگس) هوس‌مخالفت وایذاء برسرش بزند وبزمین‌وکرات نزدیکتر شود یاآنها را بطرف خویش بیشتر بکشاند نتیجه چه خواهد بود؟ درمدت‌کمترازیك ثانیه‌زمین یاکرات دیگری‌که اینطور مورد بیمهری قرارگرفته‌اند ملتهب ومشتعل شده وتمام مخلوقات آن تحول پیدا میکنند .

نظم کرات

فرض‌کنید نظم عجیب‌کرات عالم‌ازبین برود وهمانطورکه بشردرحین‌جنك نظم را برهم‌میزند افلاك یعنی‌کرات سماوی ازدرجنك درآیند ومسیر ومدارخود را برهم زنند.آیا میتوانید تصورکنیدکه برخورد کرات درفضای عالم وجنك عظیم اینموجودات‌آسمانی چه صورتی خواهد داشت ؟

اتحاد عناصر

یااینکه‌فرض‌کنید عناصرکه تشکیل اجسام رامیدهند ازاتحاد واتفاق بایکدیگردست بدارند وازدر نزاع درآیند. وضع بچه صورتی‌خواهد رسید وتکلیف مخلوقات چه خواهد شد.

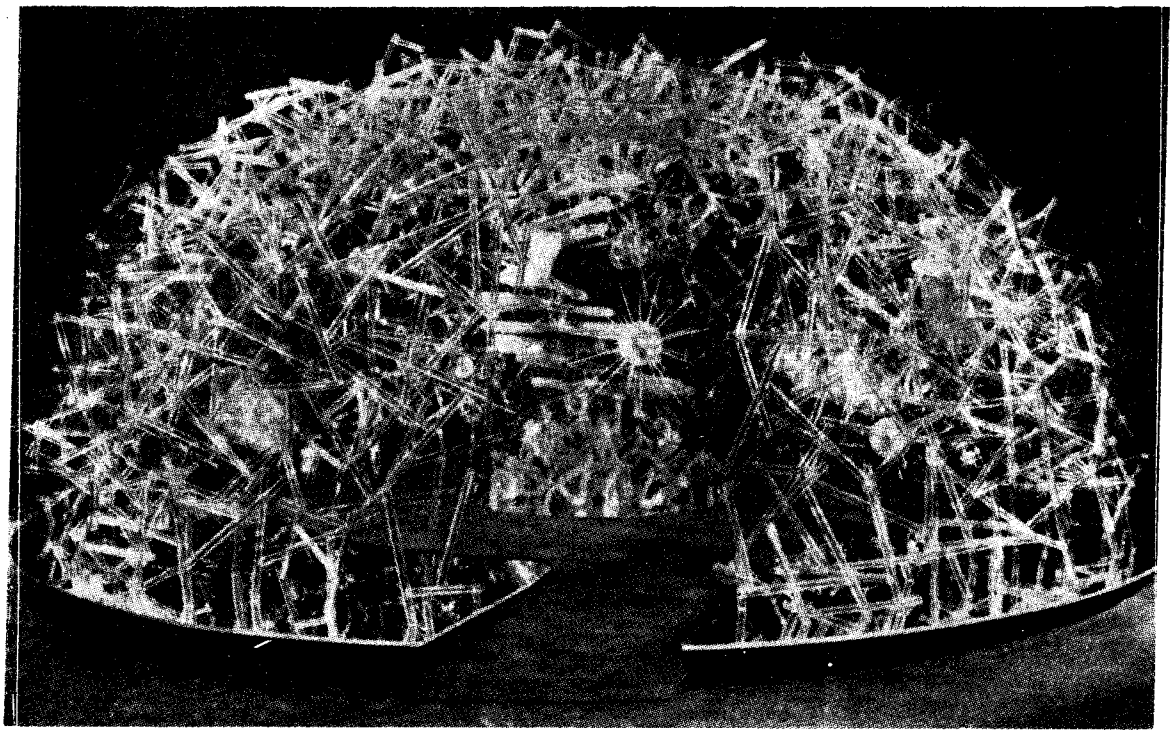

عناصری که جسم را تشکیل میدهد باهم اتحاد واتفاق کامل دارند . دربدن یك انسان هزاران میلیارد سلول وباخته وجود دارد . دربالا شکل تقریبی نصف یك سلول راتا آنجا که بشر امروز فهمیده میبینید وممکنست عجایب آن خیلی بیشتر ازاین باشد که بعدها بفهمند . دستگاه بالا که مجسم کنندهٔ نیمه یك سلول است درسال ۱۹۵۷ میلادی توسط ویل بورتن از پلاستیك ساخته شد . شعاع دایره آن ۲۴ فوت وارتفاع آن ۱۲ فوت است

یااینکه روح بجای همکاری بااجسام ازدرمخالفت درآیدواجزاء جسم را مانند سیاستمدار مدبری برعلیه هم تحریك بمبارزه ونفاق کند. تکلیف جسم بیچاره چه میشود؟

این بود نمونه‌هائی ازیك عالم خیالی جنك ونزاع واگرحقیقت آن بربشر آشکار گرددازترس قالب تهی خواهد نمود. اما بایستی مطمئن باشد که چنین اختلاف ونزاعی نخواهد بود زیراقانون مقدس خداوندی مقرون بنظم وترتیب است وهیچ جای نگرانی نیست .

***

سپاسگزاری ازکسب دانش

اینك میگویم که برای کسب آرامش وآسایش خیال بشر نیاز باین داردکه ازاین حقایق آگاه شود و تا چه اندازه باید سپاسگزارحکمت نوین ووحدت نوین باشد که این دانستنیهای بزرك را دردسترس گذارده وچون اینها حقایق مثبته واساسی عالم است که بامرومشیت الهی آشکارمیشود بزودی درسراسرجهان پخش خواهد شد وهمهٔ دانشمندان گیتی ازآن استفاده خواهند برد وبالسنهٔ مختلفه دردسترس همگان قرارخواهد گرفت واین کاربمرور انجام میشود .

حکمت نوین ووحدت نوین که عطا وعطیهٔ حق است این حقایق رابماآموخت ونشان دادکه صلح بین روح واتم وعناصر واجسام همه باهم چگونه است ونتیجهٔ صلح آنهاوحدت است که بمثابهٔ آرامش کل میباشد.

دیگر باچه کسی دعوا ونزاع داشته باشند .

صلح واقعی عالم

پس درحقیقت صلح واقعی ، صلح عالم وعناصر وروح واجسام وبقول قدما هیولا وصورت ویاخمیره ونیرو است که یك صلح همگانی است . پس ازآن صلح عوالم وجود ، سحابیها ، گله‌های کهکشانها وکرات است . اینست آرامش حقیقی وآرامش کل . دانشمندانی که بسلاح عقل وعلم مجهز ند وابزار ووسائل سنجش دراختیار دارند معترف باین صلح هستند . زیرا هرکجاکه وسیلهٔ آزمایش خودرا بکاربرده اند جز نظم وآرامش وپاکیزگی وزیبائی ندیده‌اند . آنها هستند که تاحدودی معنی این آرامش راکه وحدت نوین میگوید درك میکنند . صلح واقعی عالم که سازش عوامل ونیروها وعناصر است موجب ایجاد صفای باطن درتمام مخلوقات میگردد وهمین است که نظم درعالم ایجاد مینماید . اگراین قاعده دربین نبود اینهمه اجزاء عالم وجود که حتی آمار آنها امکان ندارد واحصاء تعداد آن برای بشر میسر نیست چگونه میتوانست صورت واقعی بخود گیرد .

درعالم صلح برقرار است

اینست صلح واقعی وآرامش حقیقی عالم که وحدت نوین پیام میدهد . این صلح وآرامش کلی عالم است ومطالبی که بشر بعنوان صلح وآرامش میگوید یعنی صلح بین دولتها وملتها وافراد بشر یك پرتو کوچك ونمونهٔ ناچیز از آنست ولی درعین حال جزء آن میباشد . دراینجااست که وحدت بامیگوید: «حالاکه چنین قاعدهٔ عظیم صلح درعالم حکفرمائی میکند برای کرهٔ زمین که جزء بسیار ناچیزی از عالم وجود ویکی ازفروع آنست لازم است که صلح وصفا بین دولتها وملت‌ها وافراد وعقیده‌ها ومذاهب ونژادها ورنگها برقرار باشد وبرای سعادت وصلاح وترقی نوع بشر چاره‌ای جزاین نخواهد بود .»

اینست خبری که وحدت از عالم میدهد و ندای بیدارباشی که بکرهٔ زمین اعلام میشود .

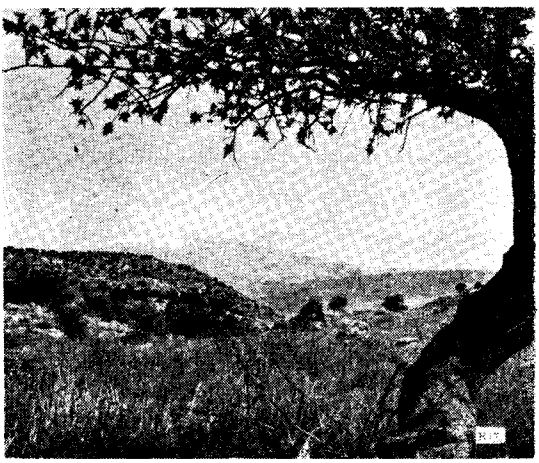

دربین مظاهر مختلفهٔ عالم صلح وصفا برقرار است. اگرچنین سازشی دربین عوامل طبیعت نباشد چگونه چنین منظره زیبا وهم‌آهنگی بوجود میآید ؟

اینست عطای حق که چون بیان حقیقت است برای عالم دلنشین است وبواسطهٔ حقیقت بارزوقاطع خود در عالم مشهور خواهد گردید .

تلاش مردمان درراه صلح

مردمان جهان امروزه بیشتر تلاششان صلح وآرامش است زیرا ازجنك ونزاع واختلاف عقیده و نفاق وتشتت واختلافات دینی بجان آمده‌اند ومنتظرند ندائی ازوحدت بگوش آنها برسد واین ندای آسمانی که باجانشان پیوند دارد چنان دلنشین خواهد بود که جهانیان آنرا بانشاط تلقی میکنند . این نداصلح وصفا راکه برهم‌خورده مستقروجهان را منظم خواهد نمود. مانندآب استخری که سنگهائی درآن سقوط کند وسطح آنرا باامواج بحرکت درآورد ودوباره آرامش آن برقرار شود بایستی این آرامش درجهان مستقر گردد .

صلح را با توپ و تفنگ و بمب اتمی و موشک و سلاح‌های دیگری که امروز دنیا انبار این تولیدات سهمگین گردیده نمیتوان پایدار نمود . بلی ممکنست بوسیلهٔ سلاح و تهدید و ازبین بردن عدهٔ کثیری ازافراد بشر برای باقیماندهٔ افراد مغلوب صلحی اجباری و موقتی ایجاد شود ولی این چارهٔ واقعی درد نخواهد بود .

قواعد کلی است

این عمل که از جنبهٔ دنیائی بررسی شد در امور کوچکتر هم صادق است وحتی در یك خانواده هم نمیتوان بوسیلهٔ اعمال زور و قدرت آرامش ایجاد نمود .

جنك و نزاع بیماری است

ناگفته نماند که ممکنست در بین گلبولها و سلولهای یك بدن گاهی نزاعی در گیر دیعنی میکربها هجوم کنند و گلبولهای سفید بدفاع برخیزند . باید دانست که اینحالت نزاع مولود بیماری است و برای رفع علت و مرض انجام میگیرد و وقتی بدن دوباره سلامت خود را بازیافت صلح، و سازش و آرامش اجزاء آن نیز برقرار میگردد .

جامعهٔ جهانی نیز همین حالت را دارند و علت نزاع و جنگها و اختلافات آنها ناشی از بیماری است و سلامت جامعه جنك و نزاع و اختلاف را ازبین خواهد برد و کسانیکه در صدد رفع علت این کدورتها

جنك و نزاع و اختلاف ناشی از بیماری است . اگر بیماری نباشد اینهمه کشت و کشتار و حریق و آزار و ازبین بردن نعمت‌های الهی چه معنی دارد ؟

هستند درواقع خدمتگزاران بسلامت اجتماع بشمار میروند و مانند سرم و داروئی که مریض را شفا می‌بخشد درصدد علاج جامعهٔ بشری برمیآیند .

این گفتارها و بیان‌های سودمند همگی بمثابهٔ داروی دردهای جامعه میباشند .

خلاصهٔ مطالب بالا در یك رباعی

صلح است وصفای باطن آردبظهور — آنست عطای حق بگردد مشهور
قدرت نتواند بدهد آرامش — وحدت بدهد درس محبت بمرور

حلّ وحدت

من چه گویم، قلب انسان خانهٔ اغیار نیست — خاطرت آسوده باشد، مرکز پیکار نیست

میشود فکرم مسجّل، قابل انکار نیست — عشق فرد است و دوئی هرگز در آن دیار نیست

میدرخشد چشم و بینائی ندارد او همی — غافلان کور مذرشتی در خ دلدار نیست

عاشق آن باشد که واحد را همی دارد شعار — وحدت عشق است جانا غیر او هم یار نیست

عاشق و معشوق ممزوجند و در الفاظ دو — وین عجب فکری خردخفته است و خود بیدار نیست

عامیان اجلاس کردند از جهالت اختلاس — شک و ریبی این ندارد، جاجت گفتار نیست

عارفان کردند بر پرهیزکاری اکتفا — عاقلان را احتیجی بر خرقه و دستار نیست

مسلم و مانو و رزدشتی یهود و عیسوی — کنفوسی، شینتو برهما جز احد رفتار نیست

مالکی و حنبلی و شافعی هم حنفی — شیعهٔ اثنی عشر در غیر وحدت بار نیست

مسجد و بتخانه و محراب و منبر جای عشق — جان ره وحدت سپردن آنچنان دیوار نیست

گر بگفتارم نظر داری تو آوایم شنو — صحبت ارگلزار علم است از جهیم و نار نیست

گر نمیخواهی بدانی مردم آزاری مکن — آدمی را فهم باید، بر دهان افسار نیست

عاشق عشق خدایم - هرچه میخواهی بکو
من به وحدت کار دارم دست تو در کار نیست

فرصت باقی است گر خواهی بیا ملحق بشو
عابد راه حقم - گویم تو را اجبار نیست

عاقبت تو ام شود عاشق معشوق ای عزیز
عابدم چون عیسی و حشت مرا ازدار نیست

هوش و ادراک و حواس خود بپرور دست خود
حشمتت بیدار کرد - امروز دیگر یار نیست

(۱) اختلاس بمعنی دستبرد زدن بمال دیگری یا دستبرد بعلم یا مذهب یا هرچیز دیگر . اجلاس کردند یعنی نشسته و مشورت کردند و برای اینکه کارخود را رونق دهند اختلاس نمودند .

(۲) مانا مذهبی است که در ژاپون وچین و اندونزی پیروانی دارد . معمولا بآن مانو میگویند ولی در اصل مانا است . مقصود از کنفوسی پیروان کنفوسیوس است .

دل چیست و خانه کیست

شرحی از دل

سخن از دل و قلب است . این حقیقت روشن را چگونه بیان سازم ؟ خداوند تبارك و تعالی کالبد انسانی را با قلبی مجهز فرموده و برای آن دو وظیفه معین کرده است : یکی وظیفه یا جریان طبیعی است که خون را بمغز و تمام نقاط و اجزاء بدن حتی کوچکترین سلولها میرساند ، بهمه میرسد ، بهمه رسیدگی میکند و هیچ نقطه‌ای از مسیر طولانی کالبد را فراموش نمینماید .

جریان دوم روحی است . خداوند قلب را مرکز دوستی و صلح وصفا و برادری و نیکی قرارداد. دل خانهٔ محبت است و اغیار در آن راه ندارند و میتوانی مطمئن و آسوده باشی که در این مرکز نفاق و دشمنی و کینه توزی نیست چراکه اصلا برای این کارساخته نشده است .

خانه اتحاد و برادری

این مرکز بانسان عطا شده تا خانه اتحاد و وحدت و دوستی و برادری ویکرنگی و نوع دوستی باشد و جایگاه عشق و صلح و صفا و برادری و مهراست . این مطلب واضح است و احتیاج باثبات ندارد و هیچ عاقل متفکری آنرا انکار نمیکند .

عشق چیست و کدام است

عشق یك است

اما نکته‌ئی که باید جهانیان بدانند اینست که عشق یك است و دو نیست. دو عشق و سه عشق و پنج عشق نداریم. میگوئیم عشق به خدا، به گل، به حیوانات، به انسان، به دانش، به طبیعیات و هرچه تصور کنیم. ظاهراً مختلف بنظر میرسد اما در باطن هرچه عشق است یکی است و دو نخواهد بود.

تقسیم در عشق نیست

عشق را تقسیم به مجازی و حقیقی کرده‌اند ولی اینهم خلاف است زیرا هرچه هست جزء یك عشق نیست. هرگونه عشقی امر خدا و دستور اوست. **پس دو عشق** نتواند بود. عشقی که بمخلوق میورزد مگر

دل را همه فلاسفه و ادیان خانه مهر و محبت میدانند. در اینجا طرز توزیع خون بوسیله قلب نشان داده شده است.

مخلوق از کیست، مگر گل و بستان. پروانه و شمع و هر چه مورد حب قرار گیر جز از خداست؟ مگر عشقی که باعث ایجاد نسل است جز از دیاد مخلوق خدا و اجرای امر اواست؟ (۱)

عشق از روح است

عشق خود از تراوشات روحی است و تا روح نباشد عشقی وجود ندارد. عشق تا وقتی است که بدن زنده است. وقتی تحول پیدا شد یعنی حیات باین صورت که هست دگرگون گردید و جسم تحول پیدا کرد و باصطلاح مرد دیگر عشقی باقی نمیماند. بدن مرده فاقد عشق است. زیرا روح با آن کار نمیکند. مرده قادر بانجام وظایف یك فرد زنده نیست و چون کاری نمیکند عشق و اشتیاق نیز ندارد.

معنی واقعی عشق

معنای عشق علاقه و اشتیاق و توجه است. این عشق یا اشتیاق را در هرقسمت مصرف کنید و روی هر کاری آنرا به ورزش اندازید و در هر کاری علاقه بخرج دهید تراوشات روحی شما در حدود مکانیسم مغزی در آن قسمت بیشتر میگردد و شعله عشق شما فزونی میگیرد.

عشق و عاشق یکی است

بهمین لحاظ است که اگر فردی فی‌المثل در علم طبابت مشغول شود و تمام کوشش و توجه و

---

(۱) حضرت محمد (ص) فرمود: تناکحوا تناسلو اباهی بکم الامم ـ ازدواج کنید و زیاد شوید تا بین امتها برشما فخر کنم. جای دیگر فرموده هر کس ازدواج کند نصف ایمان را حاصل کرده است. باز میفرماید: هر کس که عزب بماند از من نیست.

علاقه خود را روی آن متمرکز سازد در حدسرشت شوق و علاقه و عشقش در آن فزونی میگیرد. اگر کسی درخلبانی عشق بورزد درهمان قسمت قوی میشود و عشقش توسعه میپذیرد . در شناگری علاقه‌نشان دهد و تمرین‌کند و وقت مصرف نماید در همان‌کار پیش میرود و عشق میبابد منتها باید بامکانیسم‌مغزی و سرنوشت توارد داشته باشد .

خلاصه عشق و علاقه به هرچه تعلق‌گیرد و تمرین‌کند عشق در آن قسمت تجلی مینماید و سایر قسمتها ضعیف میشود و بدون جلوه میماند .

عشق باصطلاح « مجازی »

اگرکسی این عشق را روی یك موجود هم نوع از جنس مخالف بکار برد درهمان قسمت تجلی مینماید . عشقهائی‌که مجازی مینامند همین رشته عشقها است و اینهمه ادبیاتی که در سراسر عالم بوجود آمده‌اینهمه لیلی ومجنون، شیرین و فرهاد، وامق‌وعذرا ، رومئو ژولیت و انواع و اقسام عشاق مشهور، اینهمه اشعار، غزلها، تصانیف، کتابها ، رمانها ، فیلمها . داستانها ، حکایات‌که در باره عشق بوجود آمده . اینهمه پی‌گیریها ، عاشق پیشگی‌ها ، اظهار علاقه‌ها ، پیوندها ، وصال‌ها ، جدائیها ، اینهمه ادبیات که میلیونها و میلیاردها برگ زرین جهان را زینت میکند همه و همه از این قبیل عشق است یعنی توجه یك موجود روی یك موجود دیگر و صرف وقت و علاقه و تمرکز قوای وی در بارهٔ آن که هرچه این تمرکز و توجه و صرف وقت شدیدتر باشد عشق آتشین‌تر وتیزتر میگردد تا آنجاکه کار را به بیابان‌گردی و افراط میرساند .

یك باطن و هزار صورت

عجب هم در اینست‌که بقول حافظ شاعر بزرگ :

یك نکته‌بیش‌نیست‌غم‌عشق و این‌عجب — از هرکسی‌که میشنوم نامکرراست

همیشه این سخن تازگی دارد هرچندکه حقیقت آن یك نکته ویك مطلب واحد است .

عشق باصطلاح «حقیقی»

و اما اگرکسی از امور شهوانی و جسمانی پارافراترگذارد و بمعنویات علاقه نشان دهد و وقت خود را در این راه صرف‌کند ، تمرکز قوا را در اینقسمت اعمال نماید و درعالم خلقت ، درپدیده های آفرینشی فکرکند، راجع بآفریننده در اندیشه باشد ، دستورات لازم را در عبادت بکار بندد ، عشق او در اینقسمت قوی و درخشنده میگردد وروز بروز پیشرفت میکند .

تقوی و پرهیزکاری

توسعه چنین عشقی‌است‌که‌پاکیزگی ،تقوی ، عرفان ، شیفتگی ودرجات مختلفه‌آنرا بوجودمیآورد واینهمه ریاضت‌هائی‌که برای وصول به حقیقت میکشند، عباداتی که‌میکنند، کارهائی‌که درراه نیل بحقیقت ومعرفت متحمل میشوند ، اینهمه ادبیات‌عرفانی، غزلها، اشعار تصانیف نثرها، کتاب‌ها ، تعلیمات ودرس وخلاصه آنچه در راه خدائی انجام میشود همگی تجلی توجه و علاقه بشر بخدا وعالم آفرینش وتمرکز فکراو بمبداء ومنشاء هستی است .

آگاهی ازعشق

خوب روشن شد که عشق چیست ومنشاء آن ازروح است ومعنی آن توجه وعلاقه وتمرین درمطلب بخصوصی است . پس تقسیم کردن آن بانواع مختلف وگفتن دوعشق سه‌عشق‌وصدعشق وغیره جزاتلاف‌وقت وگم شدن درنیمه راه حقیقت نتیجه‌ای بار نمیآورد . عشق یکی است ومجازی وحقیقی وغیر آن بسته به موضوعی است که عشق متوجه آنست .

منبع و محرك عشق

آخر فکر کنید . عشق وشور وشوق آنرا چه عاملی دردل‌انسان نهاده و اسباب آنرا کی آفریده است ؟ وسیلهٔ اجرای عشق را چه کسی بودیعت نهاده وراه رانشان داده است ؟ تفکر کنید تادریابید .

عشق ناپاك یعنی چه ؟

آنها که عشق را تقبیح میکنند وبه پاك و ناپاك تقسیم مینمایند مگر نمیدانند که آنچه بشر میکند ازمنابع درونی ونیروئی‌که دراواز طرف خداوند بودیعت نهاده شده سرچشمه میگیرد . چه‌تقصیری‌دارد که ازطبیعت وغریزهٔ ذاتی خود تبعیت کند ؟ چه انگیزه‌ای برخورداری ازهرگونه عشقی را باو آموخته و باین حالات ازکجا سرچشمه میگیرد ؟ جزاز طبع و فطرت اوست ؟ فطرت را چه کسی جـز خداوند آفریده است ؟ فاقم‌وجهك‌للدین حنیفـافطرة‌الله‌التی‌فطرالناس‌علیهـاتبدیل‌لخلق‌الله‌ذلك‌الدین‌القیم‌ولکن‌اکثر الناس‌لایعلمون (سوره روم ۳۰) پس روی خودرا بسوی دین‌پاکیزه‌ای‌بگردان که مطابق بافطرت‌الهی است که مردمـان رابرآن فطرت آفرید . تبدیلی در آفرینش الهی نیست . این است دین استوار ولی بیشتر مردم نمیدانند .

میانه روی

البته سخن درمیانه روی وپیروی ازقانون اعتدال است و منهم باآن موافقم که هر چیزی افراط و تجاوز از حد وسطش زیانبخش میباشد .این اصل صحیح است وبرهمه چیز جاری‌است . اما دلیل برآن نمیشود که عشقها راازهم جدا سـازند وبرای هرکدام عنوان قائل شوند (۱)

همهٔ عشقها بیك مقصد میرسند

مولوی علیه‌الرحمه‌فیلسوف وشاعر بزرگ بلند پایه هم درکتاب خود این‌موضوع راتا حدی‌متذکر شده وپس ازیك سلسله تجربه که عشقها رااز هم جداکرده معترف است که منبع ومنشاء هردو عشق یکی است‌ومیگوید: عشقها گرزین سروگرزانسراست عاقبت ما را بدان شه رهبراست .

مبنای عالم براختصاروروشنی است

واما بدانید که روش آموزش حقیقی برکوتاه کردن و مختصر کردن وساده نمودن مطالب برای فهم است واین خودنیز از مقتضیات وحدت میباشد و چون نقشه‌های واحدی در جهان بکار رفته‌است باید همه چیز را درتحت قواعد ساده وکوتاه درآوردنه اینکه باشکال وبغرنج‌ساختن وپیچیدگی کار کمك‌کنیم تاروزبروز این‌تارهابیشتر بدست وپایمان‌بپیچدوکاررا برمـا مشکلتر سـازد . بهمین دلیل‌استکه علوم آنقدر ازسادگی خارج شده ودربارهٔ هررشته علم‌آنقدر معلومات متفرق ومتشتت و ضد ونقیض جمع گردیده که هرمطلب ساده ومختصری تشکیل هزاران کتاب داده و برای درك اصول عالمی لازم است هزاران کتاب

(۱) همین تفکیك کردنهااست که مردم را ازهم سواکرده واشخاص‌رابطرف مادیت‌صرف کشیده آنها رااز معنویـات روگردان ساخته وپنداشته‌اند که اگربخواهند بطرف معنویات بروند باید از همه چیز صرفنظر کنند. مسؤل‌عمده گمراهیهای جامعه همین‌قبیل‌افکاراست . اینسخن بگذار تاوقت دگر.

بخوانیم، سالها صرف وقت کنیم فکر بکار اندازیم، خودرادردالانهاوپیچ وخمهای لایتناهی بیندازیم‌شاید به نکته‌ای پی بریم یاپی نبریم .

عشق ساده است

دربارهٔ عشق نیزهمین‌رویهٔ تقسیم بندی ورشته سازی وفرع‌بندی وشعبه‌شعبه کردن انجام شده‌ومطلب راکه چنان ساده وروشن وقابل فهم است تااین‌اندازه مشکل وبغرنج و پیچیده کرده‌اند. چقدر خوبست این اصل‌کلی رادرنظر گیریم که‌نقشه تاروپودعالم یکی‌است وبفرمایش حضرت علی‌علیه‌السلام‌تأسی‌جوئیم که فرمود: وفی‌کل شیئی‌له‌آیة تدل علی انه واحد- درهر چیز نشانه‌ایست‌که میرساندکه‌واحداست.

همه عاشقند

وقتی عشق راآنطورکه دربالا معرفی شد شناختیم وبا توجه‌باینکه تمام راهها بالاخره بمقصداصلی ختم‌میشود ومنظورومقصود موجودات درباطن یکی‌است و زود یادیر ، نزدیك یادور، ساده یاپرپیچ وخم بالاخره بمقصد وهدف منتهی میشود (۱) آنوقت متوجه خواهیم شد که همه عالم کم و بیش عاشقند اعم از اینکه بظاهر این عشق مختلف‌باشد، اعم از اینکه خود متوجه باشند یانباشند واعم از اینکه درجهٔ عشقشان زیاد یا کم باشد .

چشم بصیرت یا حقیقت بینی

توجه و تدبر

اما اغلب اتفاق میافتد که چشم مردمان می‌بیند ولی بینائی باطن ندارد (۲)علت آن عدم توجه و باریك نشدن وفکر نکردن در کنه امور است . هرچه توجه‌کند بیشتر بینا خواهد بود. منظورازبینائی باطنی‌است نه‌ظاهری زیرا چشم بازاست ونور درآن میدرخشد ولی ـ ازاین دیدن‌بصیرتی حاصل‌نمیشود ونتیجه‌ای برای مغز وفکر بوجود نمیآید .

چرا زشتی می‌بیند

نتیجه این‌کوری چیست ؟ نتیجه‌اش اینستکه برخی چیزها را درپیکرهٔ موزون وزیبای عالم زشت می‌بیند درحالیکه معمولاً زشتی درجهان وجود ندارد وهمه جاحسن است . اگرکسی فکر کند در عالم زشتی حقیقی هست دلیل براینست که‌با دیدهٔ بصیرت باشیاء ننگریسته‌ودربارهٔ آن‌فکر نکرده‌است .

زشتی هم زیبا است

زشتی‌هائی‌که بنظر میرسد هرکدام درمحل معین خودبسیار نیکواست . یعنی همان چیزی‌که‌زشت دیده‌اند بایستی همانطور باشد ودر حقیقت درجای خود بسیارزیبا وبجا ومناسب است . بهمین لحاظ‌است که دید اشخاص تفاوت دارد ویك موضوع‌را همه‌بیك درجه خوب یابد نمیدانند. بعضی امور درنظربعضی کسان خوب می‌آید وکسان دیگر همان رابدمیانگارند وهمینطور برعکس . درجه‌خوبی وبدی هم‌ازنقطه نظر دید اشخاص فرق میکند . رخ لیلی در نظر مجنون ایده‌آلی‌ترین چهره‌ای است که در عالم وجود دارد ولی ممکنست همین چهره را کسی دیگر زشت بیند « معشوق من است آنکه بنزدیك تو زشت است ای‌سیر ترانان‌جوین خوش ننماید (ازفرمایشات مرحوم شیخ‌اجل‌سعدی علیه‌الرحمه)

---

(۱) معنای واقعی انا لله وانا‌الیه راجعون (ماازخدائیم‌وبالاخره‌بسوی‌خدابازمیگردیم)همین است. این‌آیهٔ‌مبارکه قرآنی است که همه میخوانندولی متوجه معنای‌آن نیستند.

(۲) قرآن بارها فریاد میزند : ولکن اکثر الناس لایعلمون ـ واما‌بیشترمردمان‌نمیدانند .

همه چیز نسبی است

اینمطلب دلیل برآنستکه اینقبیل پندارهـا نمیتواندقاعده مسلمی راتشکیل دهدوچون قاعدهٔ مسلمی

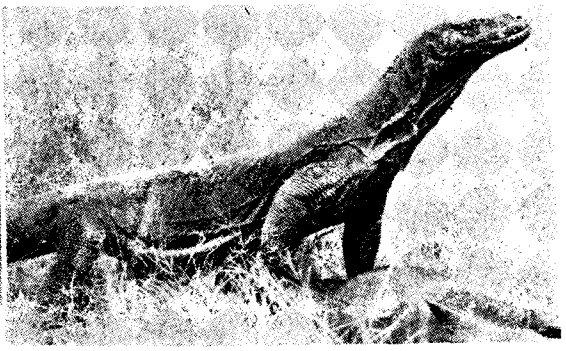

هرگاه ازدیدجهالت وبدبینی بنگریم اینحیوانات‌را با مقایسه بخودمان زشت میبینیم . علت آنستکـه حکمت خلقت آنها و سودشان را برای عالم در نظر نگرفته وازدیده خودبینی بآنها نگاه میکنیم . اگر ازنظرعالمی وخدائی بنگریم‌همه چیززیبا ودرست‌بنظر میرسد (سمت‌راست اژدهای کومودوکه‌دراندونزی زندگی می‌کندوطول‌آن ۴ متراست . سمت‌چپ دولاك‌پشت عظیم دریائی ازهند)

بساط رنگارنگ عالم جز تجلی وتظاهری از جمال یار نیست (عکسی از دو سحابی‌بزرك که گردش‌وحرکت دورانی‌آنهابخوبی دیده میشود.هرسحابی جهان عظیمی مرکب‌ازمیلیونها کرات است)

نیست‌نا پایداروبی پایه است و چون بی پایه است اصلا چیزی جزوهم و خیال نیست. بنابر این زشتی و بدی به‌آنطرز که میان نگارندوجودندارد و نقطه دیدهـای مختلف است کـه زشتـی و بدی را بوجود می‌آورد. عاشق‌واقعـی کسی است که شعارش وحـدت و دیدن واحد باشد .یعنی هرچه‌رامی‌بیندیك ببیند. گفته‌شدکـه همه‌عشقهایکی است واختلافـی‌ندارد و گفته‌شدکه همه هدفها یکی است وهمه کوششها بالاخره بیك‌مقصد منتهی میگردد. عالم‌با وجود رنگارنگی و اختلافی که دارد یکی است و وحـدت درآن‌حکمفرماست.

مظهری از یار یگانه

بساط رنگارنگ عالم جز تجلی و تظاهری ازجمال وقدرت ونیروی یار نیست . عالم مظهری است ازروح که امر اوست وبساطی است ازنورکه پرتو اوست. پس اگر با عینك وحدت ازدیدگاه وحدت بنگرید هیچ اختلافی درانواع عشقها نخواهیددید. عشق واحداست ومعشوقی غیرازیارحقیقی درجهان وجود ندارد زیراهمه عشقها وهمه فعالیتها ، همه کوششها ، همه خواستها ، همه راهها ، همه کارها بالاخره بسوی او منجر میشود . اینست که باید گفت معشوقی جزاو وجود ندارد .

اتحاد عاشق و معشوق

همه یکی هستند

آنچه تاکنون اینجا بیان شددربارهٔ وحدت عشقها است و ثابت کردیم که آنچه عشق است یکی است . حالا میگوئیم که نه تنهاعشق یکی است بلکه عاشق و معشوق هم درواقع یکی هستند. این مطالب رااز نکات ساده بررسی کنیم . میگوئیم فلان کس آنقدر به حرفهٔ خود که طبابت است عشق دارد که ازآن منفك نمیشود و در واقع مظهر وتجلی طبابت است . طبابتی است که به صورت گوشت واستخوان وپوست مجسم شده . میگویند بقدری درهنروصنعت خود غرق است که هنروهنرمند بصورت واحدی درآمده اند. حقیقت هم همین است .

هنرمند وهنراو

آنکسی که یك نقاش یاطراح قابلی است چون اثروجودی عمدهٔ اوهمین هنروی میباشد باید گفت که وجود او وهنرش یکی است . واورا درهنرش میتوان دیدوشناخت.

یك روح دردو بدن

در موضوع عشقهای دنیائی که باصطلاح آنرا مجازی مینامند نیز همان است . مگرنه اینست که میگویند عاشق ومعشوق روح واحدی دردو پیکر هستند. این اصطلاحی است برای نشان دادن وحدت آنها. مگرنه آنست که ملای رومی میگوید که وقتی فساد نیشتر رابرپیکر مجنون میزد اومیگفت نزن که میترسم اگر نیش بزنی نیش رانا گاه بر لیلی زنی . این عاشق ومعشوق اند که باوجوددوپیکردرهم ممزوج شده اند.

امر شامل وکلی پروردگار

اینك سخن راکلی ترکنید، پایه رابالاتر برید بحقیقت نزدیکتر شوید تا بدانید جدائی بین عاشق ومعشوق حقیقی درعالم نیست ودرحقیقت همه عاشقها ومعشوقها یکی هستند . قل الروح من امر ربی ـ (الاسراء ۱۷۶) بگو روح ازامر پروردگار من است . پس روح که سراسر عالم رافراگرفته از امر پروردگار است. این سخن قرآن است ودرآن تردیدی نمیتوان کرد . این روح است که گردانندهٔ عالم میباشد . همین روح الهی است که بنا بفرمایش قرآن دروجود آدمی بودیعت نهاده شده (و نفخت فیه من روحی سوره حجر ۲۹ سوره ص ۷۲) (ازروح خوددرآن دمیدم) میدانیم که صفات الهی ازذات مقدسش جدا نیست وصفات عین ذات است

واین اعتقاد درست است . جائیکه صفات عین اواست روح که امراوست بطریق اولی جزء وی است . آیا تردیدی دراین میتوان کرد ؟ آیا این سخن درست نیست ؟

عشق ازروح وروح ازیزدان

واما دربالا گفته شدکه عشق تجلی روح است و از روح تراوش میکند چنانکه مرده عشق ندارد زیراکه روح دیگر بصورت حیات بااوکار نمیکند. چون عشق ازروح است پس عشقی که همهٔ آدمیان میورزند وعشقی که همهٔ موجودات دارند وعبادت وتسبیحی که همه وهمه بجا میآورند (۱) همهٔ این عشقها ازروح آنها سرچشمه میگیرد و گفتیم که روح هم ازامراو وخوداوست ، پس این عاشقی است که خود بخویش عشق میورزد وعاشق ومعشوق هردویکی هستند . آیا این موضوع کاملا روشن وواضح وبدیهی مثل دودوتا چهار تا نیست ؟ کیست که بتواند در این حقایق شك کند وآنرا انکار نماید . آیا باین ترتیب حقایق واقعی و اعلای آفرینش بازبان ساده و دبستانی در اختیار جهانیان قرار نگرفته است ؟ بیائید و ببینید و قضاوت کنید .

به چه عاشق میشویم

بعلاوه من وتو وهمهٔ بشر وهمهٔ موجودات بهرچه عاشق شویم جزء دستگاه خلقت اوست و چون چنین است هر که عاشق شود معشوق هم خواهد بود زیراهمه بهم عاشقند ودنبال هم میروند. همه بطرف اصل روانند وبرای واصل شدن باصل تلاش میکنند . (۲)

حافظ شاعرشیرین سخن میفرماید :

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

زندگی دنیا مانند صحنهٔ تئاتراست وافراد بشرمانند بازیگران صحنه . شاید بهمین دلیل است که بشرانقدر تئاتررا دوست میدارد زیراآینه زندگی اوست .

عکس سمت راست یکی ازاپراهای امریکا را نشان میدهد که ۳۶۲۰ جای نشسته وصدها جای ایستاده دارد.

(۱) وان من شیئی فی السموات والارض الایسبح بحمد ربه ـ هیچ چیزی درآسمانها وزمین نیست مگراینکه به تسبیح پروردگار مشغولند .

حال که این آیهٔ شریفه ذکرشد نکته‌ای بخاطررسید که ذکرآنرا لازم میداند : وقتی به ترکیب آیه دقت فرمائید خواهید دید که برطبق فن لغت ومعانی بیان شمول آن قطعی و کلی است یعنی تمام مخلوقات عالم را عبادت کنندهٔ پروردگار توانا میداند ولذا پیداکردن کافر واستثناکردن آن ازمخلوق خداکه خارج از شمول آیه میگردد خلاف وقابل تأمل است .

(۲) کل شیئی یرجع الی اصله ـ هرچیزی باصل خود برمیگردد .

همه درهم مخلوط

پس همه بهم داخل است ودرباطن اختلافی نیست واین جدائیها ظاهری ولفظی و بخاطر شناسائی وگردش عالم است . مثل بازیگران یك تآتر درروی صحنه بایکدیگر بجنك وزدوخوردمشغولند ولی درباطن باهم نزاعی ندارند . چون پیس تمام شود بازهم دور هم جمع میشوند ودست هم را میفشارند ودوستانه زندگی میکنند .

اختلافات ظاهری است

این اختلافات ظاهری وتلاشها ومبارزات وجنك وجدالها وکشت وکشتارهاهم تا وقتی است که در صحنهٔ زندگی مشغول ایفای نقش اند وچون رفتند بین موادی که آنها را بوجود آورد هیچ نزاعی نیست ودر باطن سراسر اتحاد است ووحدت .

فکر کنید، بسنجید، دریابید

آیا مطلب باین روشنی وواضحی میتواند منکری داشته باشد ؟ آیا فکر باین سادگی ودرخشندگی رامیتوان انکارکرد ؟ عجب حقیقتی است وعجب فکرتی . چرا مردم بابن حقایق مینگرند وبسوی آن نمیآیند . آیاخردها خفته است ودرخواب بسرمیبرد ؟ آیا وقت آن نرسیده که مردم بیدار شوند وحقایق آفرینش راکه بسی ساده وروشن است دریابند ؟ آیا وقت آن نشده که چشمهای بسته بازشود واین نورها را به بینند ؟

علت اختلافات چیست

خواننده گرامی نمیتواند این حقیقت روشن را منکر گردد و بدان اعتراف خواهد نمود اما از خود میپرسد : پس چرا اینهمه اختلاف پدیدآمده. این تفاوتها وتمایزها چیست وکدامست . چرا اینهمه جنك وجدالها درالفاظ ، درادبیات ، درفلسفه ، دراخلاق ، درديانت درحکمت پدیدآمده است . آخر منشأ ومبنای این اختلافها چیست وکدامست . میگویم هرگز بزرگان وپاکان وروشنفکران درقبول حقیقت استنکاف نداشته اند وندارند. اختلافاتی که دردنیا میشود ازطرف کسانیست که علم ودانش واقعی ندارند و چنانکه باید ازنعمت علم استفاده نکرده وازروی جهل اختلاف دروحدت تصورکرده وعالم واحد وآفرینش یکتا را بانظر دوبینی وسه بینی بلکه هزاربینی مینگرند .

پافشاری دررأی غلط

متاسفانه اینها درآراء خود بقدری پافشارندکه برای اثبات آن ناچار بتشکیل مجالس ومشورتها متوسل میشوند ونتیجهٔ پیوندافکار راکه باید روشن ودرخشنده باشد بصورت مطلبی مصنوعی که برخودشان نیز روشن نیست درمیآورند ومیخواهنداین مطلب خلاف را بکرسی بنشانند . اختلافهائی که دردرك حقیقت پیدا شده همگی برپایهٔ اینگونه عناد ولجاجت وخود خواهی وبااین تشکیلات بوجودآمده ونتیجهٔ آن چنان شده که ابری جلوآفتاب حقیقت کشیده است . برخی نادانان درعلوم دیگران دستبرد زده واختلاس کردند. نتیجهٔ همین راههای غلط است که موجب تجزیه ودسته بندی عشق ونامگذاریهای آن گردیده است .

عمل یك فرد منصف چیست

اگرقصد بغیرازاین میبود اینها میآمدند وسخن حق را میشنیدند وباعقل وفکرخداداده بررسی

میکردند و آنچه را حق وحقیقت بود میپذیرفتند. ایکاش اینها دستورقرآن را قبول میکردند که میفرماید: پس بشارت ده بآن بندگانم که سخن را میشنوند واز نیکوترین آن پیروی میکنند . این قبیل کسان آنهائی هستند که خداهدایتشان کرده واینها صاحب دلانند (۱) . بلی حقیقت خواهان این گونه کسانند که قرآن کریم نیکو توصیفشان فرموده نه آنکسان که وقتی مطلبی را باسلیقهٔ خود ناجوردیدند فوراً برعلیه آن قیام کنند وبرای اجرای رأی ناحق ونظر ناصائب خویش به اجلاس متوسل شوند وازراههای غیرقانونی وغیر شرعی وخلاف نظم وخلاف خواست خدا درصدد برآیندجلوسخن حق رابگیرند .

حق پوشیدنی نیست

اما مگرمیتوان جلوسخن حق راگرفت ؟ مگرمیشود حقیقت را پوشید؟ مگرآفتاب راباگل میتوان انـدود . ؟ محال است . ایـن حـقیقت روشنـی است کـه در آن شك وریبـی نیست واحتیـاج بـه اثبات ندارد .

پرهیز کاری

پرهیز کاری چیست

برخی تصور میکنندکه پرهیزکاری واجرای دستورات خداوندی احتیاج بشکل معین وقیافهٔ خاص ولباس مخصوص داردوآنرا شعار پرهیزکاری دانستند .درعین حـال که هیچیك از لباسها وحالات وشعارها را تخطئه نمیکنم وباهیچکدام نظربد ندارم ، درعین حـال که باهمه بنظروحدت وبرادری ومحبت وصفا وهم آهنگی مینگرم اما نمیتوانم از این حقیقت مسلم چشم بپوشم که پرهیزکاری یك امرمنوی وانعکاسی است که دررفتارپیدا میشود یعنی انجام دستورات ونظم حقیقت ومعنویت واین کارحتماً مستلزم لباس خاصی نیست وهرکس درهرلباس میتواند پرهیزکارباشد . چنانکه حافظ علیه الرحمه فرمود: مرد خداشناس که تقوی طلب کند خواهی سپید جامه وخواهی سیاه باش ـ پس مردمان عارف یعنی آنکسانیکه معرفت واقعی وحقیقی دارندبه پرهیزکاری اکتفاکردند وبرای این کارصورت وشکل مخصوصی برای خودنساختند وعاقلان نیز برای پـرهیزکار بودن حاجت بـه جامهٔ پشمینه یاخرقه ودستارندیدند هرچندکـه در حق همهٔ اینها احترام قائلند .

عارفان کیانند

عارفـان دنباله معنویات وعلوم الهی رفتند ودراثر پی گیری وتوجه وعشق وعلاقه بوحدت آشناشدند ودرگلستان وسیع عالم خود را برایحهٔ روح پرور پرهیزکاری آراستند واین رایحه ازسراسر وجودشان استشمام میشود وبا این بوی خوش الهی است که میخواهند جهانی را معطر سازنـد . آنها گوشه گیری و بریدن ازهمه چیزرا جزء شرایط پرهیزکاری نمیدانند ودرعین حال که دردنیا زندگی میکنند وتمـام وظایف دنیائی را بسنك تمام اجرا مینمایند از پرهیز کاری هم که در واقع همان انجـام تکالیف دنیائی بوجه احسن است برخوردارند .

(۱) فبشرعبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله واولئك هم اولوالالباب (زمر ۱۸)

ایفای نقش

آنها عقیده دارند که خداوند آنها را دراین دنیا آفریده وبرای ایفای نقش دراین کارخانه خلق شده‌اند وباید تمام اثر وجودی خویش را ببخشند . اگرخدا میخواست آنها را جای دیگرمیآفرید نه در این دنیا ـ اگربنا بود زندگی ملائکه راداشته باشند یا گوشه گیری وکوه‌نشینی‌ودوری ازمردمان وفرارازخلق خدا را پیشه گیرند خداوند آنها را باین‌جهان ودرمیان این اجتماع نمیآورد . اگر بنابودازوسائل ولوازم‌وآلات وابزاری‌که خداوند دربدن آنهاقرارداده استفاده نکنندچه‌لزومی‌داشت که‌این وسائل‌برای آنها خلق شود .

خداوند بشررا برای این دنیاآفریده وباید رظایف دنیائی‌خودراهمراه باعبادت الهی‌انجام‌دهد. چه احتیاجی‌است‌که برای عبادت مانند این مرتاض هندی شب وروز باین وضع ناراحت بایستد یامانند رهبانان‌کوه نشینی‌اختیارکند ؟

برای زندگی دنیا

پس‌آنها درهمین دنیا زندگی میکنند ، از تمام‌لوازم ووسائل‌جسمی‌وروحی‌خود بهره‌میبرند، منتها درحد وسط واعتدال ورمز سعادت وموفقیت ومعنی واقعی پرهیزکاری هم همین است . اینها قاعدهٔ سلامت را درنظردارند وقدمی‌که برعلیه سلامت‌باشد برنمیدارند وچون جسم‌آنها سالم‌است فکرشان وعقلشان همیشه سالم است ودرست عمل میکنند وخطا وانحرافی ندارند. رایشان صائب، نظرشان درست، فکرشان صحیح، سخنشان شیرین وراست،رویشان خوش وخندان ، قیافه‌شان باز و بانشاط است.اززندگی‌بمعنای‌واقعی برخوردارند وازدنیائی‌که خداآنها رادرآن‌آفریده‌لذت‌میبرند وشکرواقعی‌آنها همین بهره برداری از دل وجان است‌که برزبان دعاهم‌جاری‌میشود. اینست معنای پرهیزکاری واقعی .آیا این سخن درست نیست ؟ فکرکنید وبگوئید .

کلی بین باشید

برخی‌کسان‌که بوئی از حقیقت برده وگوشه ناچیزی از آنرا دیدند به همان متمسك شدند و فقط همان راگرفتند ودیگر هم بغور وتدبر و فهم آن نپرداختند . فکر نکردند این‌گوشهٔ دامان که از لای در بیرون مانده‌متعلق بلباسی‌است‌که به تن‌کسی برازنده‌است. همان را دیدند ودربارهٔ همان بقلم‌فرسائی وسخنگوئی مشغول شدند . برای این‌کارناچاراختلافها انداختند وازهمهٔ خوبیها فقط‌پرهیزکاری‌خشك‌را قبول کردندوپرهیزرا این پنداشتندکه گوشه‌ای بنشینید وازهمه چیز دامن‌فراچینند ودیگرهیچ‌نکنند. اما آنهاکه‌عاقل‌بودند برای فهم حقیقت احتیاج بگوشه‌گیری نداشتند .

وحدت در همه چیز

معنی واقعی اختلاف

وقتی در سخنهای بالا بقدرکافی‌دقت وموشکافی‌کنی ووحدت عالم رادر مخیله خود بسنجی ،وقتیکه بدانی اختلافات آنچه هست درظاهر است و باطن نیست ، هنگـامیکه اختلافات عالم را آنچنان‌که‌گفتم مـانند نزاعهای هنرپیشگـان در حین اجرای نقش و دوستی آنهـا در پشت پرده در نظرگرفتی آنوقت بحقیقت بزرگتری واقف خواهی شد و آن اینست‌که در بـاطن راههائی‌که بسوی خداست اختلافی نیست و همه یکی است .

اناالله و انا الیه‌راجعون

مگر نه آنست‌که در بالا ثابت‌کردیم‌که همه چیز ازخداست وبخدا منجر میشود چنانکه آیهٔشریفه قرآن مجید هم ذکر شد ـ مگرگفته نشدکـه همه هدفها و مقاصد در باطـن یکی است فقط راههـا بـا هم فرق دارد .

وحدت در همهٔ ادیان

راههای مختلط ـ مقصد واحد

آری راهها باهم‌تفاوت دارد. همین است ولی‌همهٔ راهها بآن مقصدمنتهی‌خواهدشد،مقصدکلی،مقصد اساسی،مقصدی‌که بسوی او باز میکردد (الیه راجعون) ـ این راهها درظاهر باهم اختلاف دارد. بعضیها کوتاه‌ترند بعضیهـا دورتر ، برخی صاف و آسفالته هستند و برخی سنگلاخ و پرکلوخ وصعب ودشوار ، برخی مستقیم و راست هستند برخی پرپیچ وخم امـا با وجود این اختلافات ظاهری عاقبت و آخرآنها همه یك مقصد است . پس نمیتوان اختلاف ظاهری راکه در راهها دیده میشود دلیل براختلاف دانست، استغفرالله ربی و اتوب الیه . کدام پیرو ادیان آسمانی است‌که جرأت داشته باشد جنین عقیده ابـراز کندکه راهی هست‌که بغیر خدا منتهی شود یا خلاف (الیه راجعون) بـاشد . مگرجز اوچیزی‌هست ؟

ندای توحید قرآن

اینست ندای توحید و وحدت‌که درقرآن هم خوب وروشن‌آمده است : قل‌یااهل‌الکتاب‌تعالوا‌الی‌ـ کلمة سواء بیننا وبینکم‌الانعبدالاالله‌ولا نشرك بـه‌شیئا (آل‌عمران ۶۴) خـوب بمعنی آن‌توجـه‌کنید : بگوای صـاحبان‌کتاب بیائید بسوی آن‌کلمهٔ مشترك ، آنمقصد مشترك، آن‌هـدف مشترك اتحاد واتفاق کنیم و باهم عهد ببندیم‌که همهٔ ما از هردین و فرقه خدائی را جزآن خدای واحد نپرستیم وچیزی‌به او شریك نیاوریم .

نام های متعدد خدای یکتا

برخی تصور میکنند شریك آوردن بخدا اینست‌که‌خدائی مثل خـدا تصورکنند و آنرا شریـك‌او

بیاورند . مگر چنین چیزی ممکنست . اصلا خدائی جز خدای واحد متصور نیست . اگر در زبانهای مختلف، در ادیان مختلف ، ملل مختلف ، الفاظ مختلفه‌ای برای خدا هست (۱) دلیل براین نیست که خدا هم متعدد است . اینها الفاظ مختلفهٔ یك حقیقت واحدند ، پس معنی شرك آن نیست که خدائی درمقابل خدا بتراشند . چون چنین چیزی ممکن نیست .

شرك چیست ؟

معنی شرك واقعی آنست که درعالم یك عامل ویك قدرت دیگری غیر از خدا تصور کنند وچنانکه درتعلیمات اسلامی هم آمده است : لامؤثرفی‌الوجود الاالله ـ هیچ چیزی جز خدا درحرکت و زندگی عالم مؤثر نیست ـ یالاحول‌ولاقوة الاباالله - یعنی هیچ‌تحول وهیچ نیروئی جزاز جانب خدانیست . شرك بمعنای واقعی آن گونه افکار نارسا وغلط است ودعوتی که اسلام باتحاد ادیان کرده براین‌پایه‌است که همه مردمان جهان ازآنگونه شرك بپرهیزند و بگریزند ـ همه را باینگونه وحدت واقعی فرا میخواند که همهٔ عالم رانیروی الهی‌بدانند .

وحدت ادیان

پس درمعنی و مقصد اختلافی بین پیروان ادیان نیست اعم از اینکه مسلمان یهود و عیسوی‌باشند. ممکنست ایرادکنندکه این‌کار فقط برای‌اهل‌کتاب صادق است . اماحقیقت اینست که این دعوت عمومی است . اهل‌کتاب آنهائی هستندکه فعلا کتاب‌مدون پیامبرشان دردست‌است اعم ازاینکه‌آمیخته یاغیرخالص باشد . ولی بالاخره‌کتابی دارند . اینست‌حقیقت‌وحدت ادیان .

بت پرست چه میکند

اما آنها هم‌که‌کتاب ندارند حقیقت مقصد و باطن‌حرکتشان طبق همه مطالبی‌که دراین مقاله بیان شدبسوی خداست زیرا نمیتواند غیرازاین‌باشد . برخی میپندارند که‌بت‌پرستان بت‌رامیپرستند واین‌قطعات سنگی وچوبی‌راکه‌باشکال مختلف میسازند ومیتراشند خدای خودمیانگارند . زهی تصورباطل . چطور ممکنست بشری‌که صاحب عقل است وازاین عقل‌برای‌گذراندن مراحل حیات خود استفاده میکندآنقدر نادان و بی‌فکر باشدکه خودش قطعه‌ای سنگ یاچوب‌یاگل بشکل انسان یاحیوان و سایر چیزها بسازد و آنراکه بخوبی میداند خود ساخته و پرداخته است خدای خویش بینگارد ؟ آنهم در زمانیکه قمر مصنوعی بکرهٔ ماه میفرستند .

بت را مظهرخدا میدانند

اما حقیقت اینست‌که بت پرستان این آلات چوبی وسنگی را مظاهرخدا بشمارمیآورند ومیگویند اینها ما رابسوی خدا رهبری میکند . هنگامی‌که ازآنها بپرسی چه‌کسی آسمانها و زمین را آفرید متفق‌القول میگویند خدا (۲) . پس چرا این بتها را میسازند ؟ برای اینکه آنرا مظهری از صفات وقدرتهای الهی میدانند . یکی را مظهر مثلاخورشید ، یکی را مظهرباد ، یکی را نشانه طوفان، یکی را علامت جنگ میدانند وبرای هربتی یکی ازمظاهرالهی را نام‌گذارده‌اند . بهمین‌لحاظ است‌که بتها

---

(۱) هزاران لفظ برای نامیدن خدای واحد دردنیا موجود است.

(۲) در قرآن فرماید . ولئن‌سألتهم من‌خلق‌السموات ولارض‌لیقولن‌الله (لقمان۲۵)

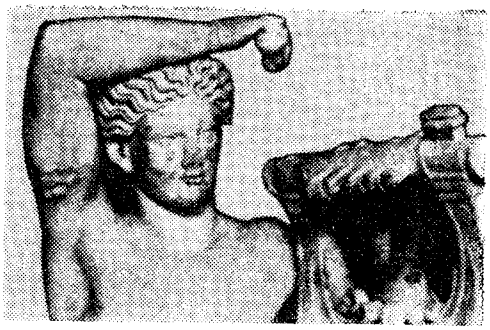

آپولون

دیونیزوس یا باکوس

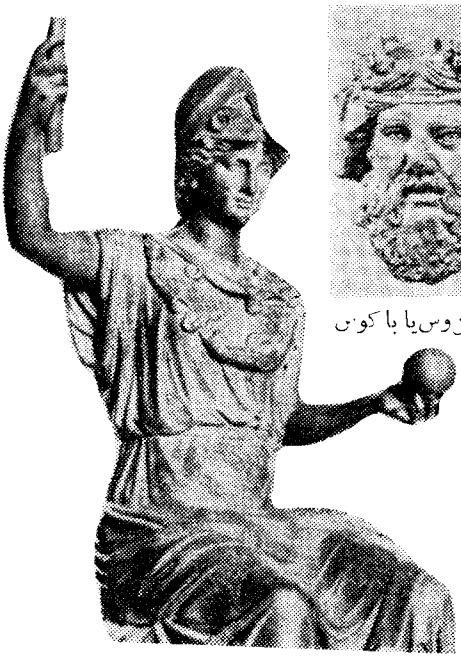

مینرو

دیان یا ارتمیس

فرتونا آنتیوتس

آفرودیت یا ونوس

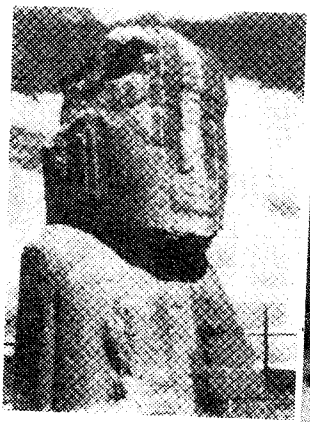

بتی از بلیوی (امریکای جنوبی)

بت نشانهٔ زن آبستن (ژاپون)

بت‌ها و رب‌النوع هایی از ملل مختلف جهان

متعدداست ودرمکه‌درزمان ظهوراسلام ۳۶۰ بت‌بزرگ وجودداشت.

پرستش حیوانات ومظاهر وارباب انواع

همین فکراست‌که دراقوام بدوی نیز دیده میشود وحیوانات را می‌پرستند مثلاگاو ، ببر ، مارو میمون را مقدس می‌دانند زیرا آنها را دارای صفات ومظاهر الهی میانگارند . همین مطلب است‌که در

اساطیر یونانی وارباب انواع آنها تجلی کرده وبرای مظاهرعالم خدایانی ازقبیل ونوس برای زیبائی، مریخ یامارس برای جنگ وغیره وغیره میتراشند .

وظیفهٔ ما با بت پرستان

پس بت پرست هم در واقع وحقیقت معتقد بمبداء غیبی ونیروی عالم هست منتها فکرش کوتاه است وفقط این اندازه فهمیده که برای هرچیزمظهری بسازد . آیا نباید بوسیله محبت و مهربانی و صلح و صفا اورا هدایت کرد وفکرش راروشن نمود وحقیقت را بر اوتفهیم کرد ؟ آیا وقتی حقیقت را درك کرد باین وحدت که روشن کنندهٔ افکار است ایمان نمی‌آورد ؟

هدف یکی است

پس درواقع وحقیقت، درهدف تفاوتی بین ادیان و عقاید مختلف هرچه و هر دسته و هرنوع که نام گذارند وجود ندارد و همه دنبال حقیقتی واحدند چنانکه بعضی از عرفای مانیز اینمطلب را تاحدی متوجه شده واشعاری لطیف پرورانده‌اند :

منظور من ازکعبه وبتخانه توئی تو　　منظور توئی کعبه و بتخانه بهانه

(شیخ بهائی علیه‌الرحمه)

اتحاد باطنی ادیان

تمام ادیان وشعبات ادیان ومذاهب وفرقه‌ها نیز باطن وهدفشان یکی است وغیراز وحدت چیزی بر آنها بارنیست. اما ادیان هرچه بیشتر بطرف وحدت متوجه باشند، هرچه بتوحیدویکتاپرستی نزدیکتر شوند ارزش آنها درمقابل عقل وعلم وحقیقت بیشتر است ، راه کوتاهتری بسوی هدفند، راه آسانتر ونزدیك‌تر وصافتر وروشنتر وآسفالته بطرف مقصد بشمارمیروند. هرچه بیشتر بوحدت نزدیك باشندبیشتر بحرم یارراه خواهندداشت وبیشتر نزدیکی بحقیقت عالم دارند. وتاج پرافتخاربرسر آنست که ازوحدت وتوحیددم می‌زنند ووحدت درحقیقت شاخص ارزش ادیان است.

وسیله وراه مهم نیست

وقتیکه این حقیقت را خوب درك کنیم ومقصد وهدف را یکی ببینیم آنوقت وسیله‌ها درنظرمان زیاد مختلف جلوه گر نمی‌شود وهمانطورکه شاعر گفته: همه‌جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت . بادرنظر یافتن این حقیقت درنظرمان روشن می‌شودکه مسجدوکلیسا ومحراب ومنبروبتخانه همه‌جای عشق است، عشق بمبداء ، عشق بآفریننده، منتها درانتخاب نوع راه اختلافاتی وجوددارد.

فداکاری درراه دوست

جان دادن شیرین

واما کسیکه این حقیقت رابخوبی دریافت وعالم راعالم وحدت چنانکه هست دیدآنوقت درك می کند که درراه این وحدت جان دادن چندان سخت نخواهد بود. زیرا این‌جانی که داده می‌شود درراه دوست باخته شده. این‌جان عاریت که بحافظ سپرد دوست　　روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم - مگراین نیست

که‌روح ازامر اوست ؟ این روح مدتی‌بااین بدن‌کارکرد بعدهم این‌بدن‌فاسدشد وازکارافتاد وروح‌بکاردیگر ووظیفهٔ‌دیگر پرداخت. این برق‌تاوقتی‌رادیوسالم‌است‌بارادیوکارکرد ووقتی‌رادیوخراب شدباآلت دیگرانجام وظیفه نمود . پس روح جائی نرفته همانی‌که بود هست ووقتی من یاتوجان سپردیم جان ماجائی‌نمیرود ودرهمین عالم وحدت بانجام وظیفهٔ دیگرمشغول است . لامپی شکسته‌است ولی برق موجود است .

جسم کجا میرود

جسم ماهم جائی نمی‌رود بلکه اجزاء آن که ازهمین عناصردنیابوده دوباره تجزیه می‌شود وتحول پیدا می‌کند یعنی چیزهای دیگر ازآن بوجود می‌آید . پس ازچه بترسیم ؟ مگرمردن چه‌چیزی ازمن وتومی‌گیرد وچه چیزی ازماکم می‌کند. گیرم دراین صحنه درمدت معینی‌نقش‌معینی‌رابازی‌کردم وحالا استادکارگردان نقش را عوض می‌کند وکاردیگری باجزاء وجود من محول‌خواهدکرد. نه‌عزیزم مردن چیزی ازمن وتوکسرنخواهدکرد . چون عالم وحدت است جدائی دربین نیست ومن وتوگفتن معنائی ندارد .

بیا تدبر کن و بسنج

اینك ای‌خوانندهٔ‌گرامی وای‌عزیز ـ اگراین سخنان دردل‌تونیکونشسته وآنها را پسندیده‌ای ، اگرنوری ازحقیقت ازپرتو این‌کلمات در نظرت طالع گردیده ، اگر راهی بسوی راستیها و درستی‌ها ازاین مطالب استنباط کرده‌ای بیا وسخنان نرم‌وروشن مرا بشنو ، بیابرادر، بیای دوست گرامی‌ـ همه را دعوت می‌کنم ، بهمه خوشبینم ، همه را برای بررسی این حقیقت می‌خوانم . اینجا صحبت از تهدید وترساندن‌نیست. اینجا دیگرموضوع آتش‌وسوختن وعذاب‌ابدی‌نمی‌باشدبلکه‌گلستانی‌است‌پرازگلهای زیبا ورياحین روح‌پروروباعطر فرح‌انگیز . این گلستان می‌دانید چیست؟ این‌باغ وبوستان دانش است .

ممکنست کسانی باشندکه ازدیدن یك منظره زیبا و ازحضور دریك گلستان فرحبخش ناراحت شوند .

باید گفت که اینها اشخاص غیر عادی هستند .

گلستان واقعی

پس اینجا گلستان علم وعقل‌است وهمهٔ شما خوانندگان‌را باین گلستان‌دعوت می‌کنم: می‌گویم که هرچه از این سخنان وهر سخن دیگر وهر فکر دیگر باعقل و علم مطابق بود آنرا بپذیر وهرچه مخالف بود قبول نکن‌بشرط اینکه تدبر وتفکر وتوجه نمائی ، آیا این گلستان نیست ؟ بدان که مبنا و پایهٔ وحدت بر روی علم گذارده شده‌است .

از حقیقت ناراحت میشوید

اما ممنکست کسانی باشندازباغ وگلستان انگیز و بهجت زا ناراحت شوند . ممکن است

کسی باشد مانندآن صباغ داستان‌که وقتی ببازارعطر فروشان می‌رسد بوی عطر بجای اینکه زنده‌اش کنداورا بحال غش و ضعف دچار سازد . ازهمه نوع مردمان درجهان ممکن است باشند. شاید افرادی ازدیدن گلهای زیبا و بوئیدن رایحه مطلوب آن دچار سردرد شوند. همینطور احتمال می‌رود کسانی باشندکه سخن حقیقت درنظرشان تلخ جلوه‌کند، کلامی‌که مطابق باعلم وعقل است دردیدهٔ آنها وارون نمایش داده شود مانندکسیکه به‌بیماری دیدگان مبتلاست رنگهارا دگرگون‌بینند(۱) .

اینها هم گروهی هستند

پس هیچ بعید نیست کسانی باشندکه این سخنان واضح و روشن را نپسندند واصلا نخواهند بدانند . یعنی چشم خودرا ببندند تاچیزی نبینند، گوش‌خودرا ببندندتاچیزی نشنوند وجلو عقل خودرا سدنمایند تاچیزی نفهمند. بین‌علم وخودشان‌حجاب‌وپرده‌ای‌کشندتاحقیقت‌رادرك ننمایند و اصلا باعنـاد و لجـاج سرخود را بالا بگیرند و بگویند : نه‌می‌خواهم‌بدانم نه‌می‌خواهم بخوانم ونه‌می‌خواهم بشنوم .

مانع بیرؤدیگران مشو

بهمین لحاظ روی خودرا بسوی این مردمان‌گردانیده‌میگویم: ای‌عزیز ، اگرهوای‌گلستان درنظرتـو مطبوع نیست ، اگر رنگهای قشنگ و بهجت انگیز گلها در پیش چشمت زیبا جلوه نمی‌کند و اگر بوی لطیف گلها دردمـاغت خوش‌نمی‌آید پس‌لااقل گلها رالگد مال‌نکن گلستان راآتش نزن، هوای‌آنرامسموم ننما. سروصدا وغوغادرآن راه مینداز ومردم‌آزاری‌مکن وبگذارحالاکه خود استفاده‌نمیبری دیگران لااقل ازاین نعمت بهره‌مند شوند .

حربهٔ انسان عقل وعلم است

عزیزمن ، دوست من، برادرمن، یك فردبشر بایستی با حربهٔ فهم وعلم‌کارکند. انسان را عقل‌وفهم‌باید نه‌خوی‌حیوانی. آدمی‌باحیوان تفاوت دارد هرچندکه حیوان هم‌درمقابل‌محبت‌وتربیت رام‌میشود. افسار متعلق‌بحیوان است وعقل‌زینت‌آدمی‌است. آیاشایستهٔ بشری هست‌که عقل

---

(۱) بیماری‌این‌اشخاص را دراصطلاح‌طبی‌دالتونیسم‌میگـویند‌که رنگها راعوضی می‌بینند (**Daltonisme**).

→

عکس پهلو بتهای‌گینه جدید است‌که نمایندهٔ اجداد قبیله‌میباشد. ازاین قبیل‌بتها درقبائل و اقوام وملل مختلف قدیم بوده و حالا هم‌در برخی‌نقاط وجوددارد ولی‌فکر بشر آنقدر کوتاه‌نیست‌که این‌تندیسه‌های خشن وبدوی را خالق خود بداند . (مربوط به‌صفحه۷۱)

را فروگذارد و عمل حیوانی انجام دهد ؟ این عمل که کسی خود ازنعمتی بهره‌نبرد و نگذارد دیگران هم‌ازآن‌استفاده کنند چه‌نام دارد . این سخن که کسی خط قرمز بطلان برروی عقـل و علم بکشد معنیش چیست؟ این‌سخن که انسان آنانرا که مدعی‌عقل‌وعلم‌اندوحقایق را درنورعلم‌بمعرض افکارمردمان میگذارند تخطئه نمایدآیا صحیح است ، خداپسنداست ، دین‌پسنداست ، قرآن‌پسند است، وجدان پسنداست؟

باز هم سخنی از قرآن

بیائید و بـازسخنی ازقرآن بشنویم: وعبادالرحمن‌الذین‌یمشون‌علی‌الارض هونا واذاخاطبهم الجاهلون قالوا سلاما (الفرقان ۶۳) ـ بندگان خدای مهربان آنهائی هستندکه‌برروی زمین‌باآرامش، راه‌میروند و هنگامیکه نادانان با آنها بمجادله برمیخیزند برآنها سلام میکنند .

وظیفه من خدمت است

اینك روی خود را باین‌قبیل‌کسان که بوی خوش سرشـان را ناراحت میکند و دیدن‌گل درآنهـا آشفتگی ایجاد مینماید نموده میگویم : ای‌برادرگرامی و ای یارظاهراً دور ـ توهرچه میخواهی دراین باره‌بگو. کار و وظیفه ای‌که من دارم جز وحدت و اتحاد و برادری نیست و هدف من عشق خـدائی است وجان ودل وهستی وهمهٔ چیز خود را در این راه صرف‌کرده‌ام و بااینکه در زنـدگی دنیائی‌نیز قصوری ندارم اما درحقیقت معتکف و نشستهٔ درراه عشق خدایم و آن ایده‌آلی‌راکه‌یکنفر رهبان داردمن در دل میپرورانم و در عمل دنبال آن هستم بدون اینکه راه زندگی اورا اختیار نمـایم .

مرا با وحدت سروکاراست

آری من بوحدت کاردارم . چه‌کنم‌که تو وارد این مطلب نیستی و نمیتوانی‌حقیقت‌راچنانکه‌هست دریابی و آنطورکـه حقیقت ایجـاب میکند و مـن می‌بینم درآن وارد شوی و بدنبال آن بیائی . تنها سخنی‌که میتوانم بگویم اینست‌که‌اگر باعقل وخرد وانصاف بنگری‌توهم‌این حقیقت را خواهی‌شناخت .

دست از عناد بردار

امامیگویم‌ای برادردست‌ازعناد بردار، حجابهائی راکه مانع‌دیدن حقیقت‌است‌پاره‌کن، چراغ‌علم و عقل‌رافراراه خود بگیر وبااین چراغ تاریکیها رارفع‌کن وآنوقت درنور چراغ‌عقل وعلم‌که‌توهم ازآن برخورداری تا فرصت باقیست و ازدست نرفته و تا از نعمت‌عظیم حیات‌ومجال برخورداری بیا واگرمیل داری باین وحدت ملحق شو .

لااکراه فی‌الدین

میگویم اگرمیل‌داری‌ـ چراکه در این‌کار هیچ اجبار واکراهی نیست (لااکراه‌فی‌الدین قدتبین الرشدمن‌الغی) (بقره ۲۵۶) هیچ اکراهی در بین نیست چراکه راه راست از راه‌کج وگمراهی‌کاملا روشن و آشکار است . بیاوبدان که من از این سخنان هیچ قصدی ندارم ، هیچ نظر ریاست وتحکم و استفاده و بهره‌برداری ومرید و مرادی و این‌قبیل اموری‌که ممکنست در اذهـان مجسم شوددربین‌نیست چراکه من عـابد راه حقم، همین وبس.

برای رسیدن بسعادت و حقیقت باید از فرصت استفاده‌کرد . تاگلستان‌تـازه و شاداب هست‌بایستی از میوه های‌آن‌چید و رائحهٔ آن‌را زینت جان‌و تن‌کرد .

باید هدف را دید

آنهاکه بدنبال مادیات هستند و تمام همت و قدرت خود را صرف این راه میکنند، آنهائیکه در افکارپیش داوری شده‌متحجرومنجمد شده‌اند وعقل وفکر ومغز خودرا در یك محفظه‌بی‌منفذ مسدودکرده و نمیگذارند هوای فرحبخش عقل‌عالمی واردآن شود ، آنهاکه همت‌این‌را ندارندکه وارد عالم دیگری غیر ازعالم‌تصوری خود شوند، هرچندکه‌آن عالم دیگر بهجت‌انگیز وفرحزا باشدهرچه‌میخواهند بگویند و هرچه میخواهند بکنند . جوابی جزاینهاکه‌گفته‌شد نمیگویم .

بالاخره یکی میشویم

خلاصهٔ سخن‌که دربالا بتفصیل بیان‌گردیداینست‌که ماهرچه وهرکه باشیم، هرفکری در مغزخود واردکنیم ، هرراهی‌که‌اختیار نمائیم ، هرطریقی‌که برگزینیم بالاخره بحکم قانون بزرگ عالم (اناالله و انا الیه راجعون) (بقره ۱۵۶) بسوی‌یار برمیگردیم و بالاخره عاشق ومعشوق بیکدیگر میرسند و همه بیك مبداء ملحق خواهیم شد .

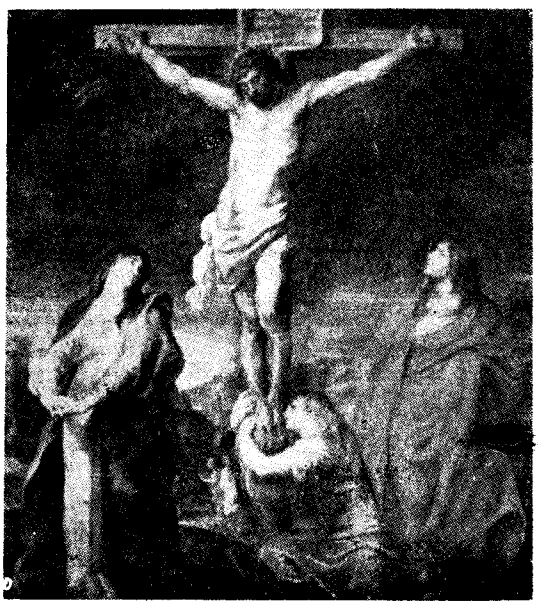

عکسی از حضرت مسیح علیه السلام برروی صلیب آنطورکه عیسویان اعتقاد دارند (تابلواز روبنس نقاش مشهور)

پس چه ترسی‌هست

حالاکه‌چنین است عیسی علیه‌السلام راچه وحشتی از داراست . کسیکه حقیقت را شناخته ودیده‌چه وحشتی از تحول‌که تغییرنقشی در عالم لایتناهی استدارد_آنکس‌که چون‌حضرت محمد(ص)وظیفه خود را عبادت معبود میداند از مرگ چه‌باکی دارد ؟ آنکس‌که فکرش مانند حضرت‌علی (ع) غرق درعشق معبود لایزال است جزآنکه هنگام شهید شدن در محراب عبادت‌بگوید: « فزت‌ورب الکعبه » (قسم بخدای‌کعبه‌که بسعادت رسیدم) چه اندیشه‌ای‌درسر دارد؟

عشق نفسانی و غیره ندارد

همان‌کسی‌هم‌که عشقها را نفسانی‌دانست و از یکدیگر تفکیك‌کرد و برای عشق انواع قائل شد و آنرا ناپاك شمرد هم خوداو وهم‌آن‌عاشق و هم آن معشوق وهمهٔ عاشقها وهمهٔ معشوقهاکه شما میگوئید وهرچه هست بالاخره بمنبع لایتناهی ذات بیهمتائی ملحق میشوند. پس‌کجای این نفسانی است ؟ فکرکنید وبگوئید .

وسایل و راهها

شخصیکه بقصد سفر بدیار معینی ازراههای طولانی طی طریق میکند دراین راه‌ازوسائل مختلف‌و مرکوبهای‌مختلف‌استفاده میکند، یکی‌بااتومبیل‌میرودیکی‌باهواپیما، دیگری‌باجت، یکی‌هم‌باگاری‌والاغ. دراین‌راه ناچاراست غذا بخوردو بیاشامد، وظایف حیاتی‌خودراانجام دهد وخلاصه هرکاری راکه یك‌بشر

میکند بجا آورد. اما همهٔاین اعمال مختلف فروع ووسیله‌هائی‌است.خوابیدن شب‌درهتلها یاکاروانسراها، خوردن غذا. تجهیزات وغیره همه وسائل استومقصدهمانا رسیدن بآن‌شهری‌است‌که درنظردارد . وقتی هم‌که بآن‌شهررسید تمام آن وسائل وفروع واعمالی راکه درضمن راه‌انجام‌دادمحکوم نمیکند ، تخطئه نمینماید، بدنمی‌شمرد ونمیگویدکه چون این‌کارها بارسیدن بشهررنك دیگر دارد همه بدبود . بلکه همه رالازم و واجب میشمرد زیرا وسیلهٔ انجام هرکاری مثل‌خودآن‌کارعزیز ومحترم‌ست .

پس آنچه مادر راه رسیدن بدوست و معشوق حقیقی انجام میدهیم، همهٔراههائی‌که در طریق (الیه راجعون) بجا میآوریم محترم وعزیز است ودیگر تفاوتی بین‌حقیقی و مجازی باقی نمیماند . آیاسخن من‌روشن وروشن‌کننده نیست ؟

ای عزیز دقت‌کن

پس‌مرا وحشتی از تهدید ومرك واینقبیل امور نیست‌زیرا عابدی هستم در راه‌معبود . چه‌افتخاری بالاتر ازاین ؟ امر ودستور الهی‌را بجا میآورم. سخنم سرسری‌نیست وخودخواهی‌درکارنمیباشد.

اینك‌ای‌یار عزیز ودوست گرامی‌که‌این‌سخنان را بخوبی شنیدی‌ودرك‌کردی . قوای خودرامتمرکز کن،توجه‌خودرا معطوف نما، هوش وادراك وحواس خودرابدست عقل‌بسپر وازفرمان‌عقل‌پیروی‌کن‌وآنچه شنیدی مورد تعمق‌وتدبر وموشکافی قراردده .

آهنك بیداری ومسئولیت پس‌از دریافت حق

من بدینوسیله آهنك بیداری نواختم . امیداست این‌آهنك مؤثر شده‌باشدوهمه‌را ازخواب گران برانگیخته باشد زیرا امروز روز بیداری‌است . امروز دیروز نیست .

انسان تاوقتی مطلبی را درنیافت ونشنید مسئولیتی‌نداردولی بمحض‌اینکه‌اطلاع‌یافت ودانست‌مسئولیت او شروع میشوداینست‌که قرآن فرموده : هل‌یستوی‌الذین‌یعلمون والذین‌لایعلمون - (الزمر-۹) آیا آن‌ها که میدانند باآنها که نمیدانند مساوند ؟ البته‌که نیست .

حالاکه حقایق رادانستی ودرك‌کردی‌پس‌وظیفهٔ خودرادریاب خدایارویاورت باشد .

عدم وجود خارجی ندارد

تصور باطل

کسانیکه میگویند عدم درعالم وجود داردبر خلاف عقل وعلم سخن گفته‌اند .لابد میگوئید کسی نیست که چنین رائی‌ابراز کند . چگونه ممکنست کسی هستی راعدم بگوید . این ازبدیهیات است که کسی‌چنین سخن نخواهد گفت .

الفاظ بدون معنی

اما حقیقت اینست که‌چنین‌میگویند. میگویند عالم از عدم بوجودآمده‌است‌یعنی این‌خمیره‌وماده‌ای که‌تمام‌موجودات‌واشیاء عالم ازآن ساخته میشود ومانند مومی‌که دردست مجسمه ساز است اشکال مختلف وتحولات بخود میگیرد یا مانند خمیر شیرینی سازبصورت‌های گوناگون درمیآید روزی عدم بوده‌است ویکباره‌ازعدم بوجودآمده . میپرسم‌چگونه‌ممکنست‌ازعدم بوجود آمده‌باشد؟ عدم‌یعنی‌چه؟یعنی‌نیستی. نیستی‌بمعنی‌هیچ است واصلا معنی‌ندارد ولغتی‌است که‌بشراختراع کرده تاپندار باطلی‌را باآن مجسم‌کند . مثلا چیزی راگم‌کرده میگوید نیست در حالیکه هست ولی نمیداندکجااست . موجودی ازبشرتحول پیداکرده میگوید نیست شده ورفته درحالیکه هست‌زیراهم روح یعنی‌مواد لطیف والطف وگازهای سماوی‌که اوراتشکیل داده موجوداست وهم عناصر بدن اوبصورتهای دیگردرعالم‌برقرار است . چیزی را سوزانده ، دودشده وبهوا رفته وخاکسترش را بآب داده در حالیکه هم موادو عناصری‌که دودشده درجو عالم موجود است وبصورتهای دیگر درآمده وهم خاکسترآن تحول یافته وجزء

→

یکنفر مجسمه سازازخمیره میتواند مجسمه‌ای بسازد وبعد آنرا خراب‌کرده بصورت دیگردرآورد. ماده برجا است وشکل عوض میشود .

(دراینجامجسمه حضرت یوشع‌نبی(ع)است که ۷۴۰ قبل از میلاد میزیست واز پیامبران پاك و فعال بوده‌است . این مجسمه بدست‌کلاوس اسلایتردرقرن ۱۴ میلادی ساخته شده است .)

موجودات واشیاء دیگر عالم گردیده است .

مفهوم ندارد

پس لفظ عدم ونیستی بیمعنی است. مفهوم آنهم غلط است . چگونه ممکن است چیزی که اصلا نبوده یکباره هست شود؟ از کجا آمده واین فضائی که ظرف آن گردیده چطور بوجود آمده. گفتن الفاظ خیلی آسان است وهمه چیزرا میتوان گفت . بالفظ میتوان هر پندار غلطی رابیان نمود اما حقیقت بالفظ فرق دارد. ادعای باینکه موجودات ازعدم آمده‌اند درست نیست زیرا چیزی از هیچ بوجود نمیآید وچیزی هم هیچ نمیشود . این عقیده که روزی موجودات فنا میشوند نیز غلط است . چطور ممکنست فنا شوند . باآنهاچه بکنند .کجابگذارند که نباشند . چه بلائی برسر موجود بیاورند که نیست شود . نه تنها عمل آن امکان ندارد بلکه تصورش هم امکان پذیر نیست .

اصلیت موجودات

پس بدانید که موجودات نه ازعدم آمده‌اند ونه بعدم میروند بلکه حقیقت اینست که خمیره واصل موجودات که همین عناصر واتمها وغیره است ازقدرت خداوند قادرمتعال میباشد . همیشه بوده وتاابدهم خواهد بود منتها بامرومشیت الهی(همان امر که به کن فیکون تعبیر گردیده) تحولات میپذیرد وبصورت موجودات واشیاء عالم درمیآید . زمانی عناصر وعوامل باترکیبات معین ووضع خاص دست بهم میدهند وموجودی بنام کرهٔ زمین یامریخ یازهره یاموجودی بنام انسان یااسب یانباتات ویاسنگها وآبها وهمه چیزهای دیگری که می‌بینیم ومیفهمیم یا ندیده‌ایم و دانش ما بدان راه ندارد میسازند و بعدازانجام وظیفهٔ معین وسیکل یا دورهٔ معین بحالت تمامیت یا پیری میرسند وآن تجمع واتصال واجماعی که داشتند ازبین میرود وازعناصر آنها برای ساخته شدن موجودات واشیاء دیگر استفاده میگردد .

خمیرهٔ عالم وجود برحسب مشیت الهی بصورتهای گوناگون درمیآید تابازار دنیارا پررونق کند وحیات عالمی رابگردش درآورد. دراین بازار چارپافروشان که درعکس دیده میشود عناصری که انسانها وحیوانات راساخته متشابه است وتنها تقدیر وسرنوشت است که یکی را الاغ آفریده ودیگری را ارباب وفروشنده وخریدار آن .

خمیرهٔ عالم

این خمیره مربوط به اصل مادیات عالم است وگرداننده وزنده کنندهٔ آن روح است که وقتی اشیاء وموجودات ساخته شد بهرصورتی که هستند با آنها کار میکند واین روح وجسم که دوچیز جداگانه بنظر میرسد ازلحاظ فهم ونامگذاری تفکیك شده ولی درباطن یکی است وهمه متعلق بمنبع پدید آورندهٔ عالم یعنی ذات خداوندی است وازآن جدا نیست ووحدت بمفهوم وسیع واصلی خود بهمین معنی است .

دراشتباهند

بنا براین کسانیکه وجود را آمدهٔ از عدم تصور کرده‌اند خواه نام آنها راعالم یا فیلسوف گذارند و بهرعنوان وترتیبی که این سخن راادا نمایند رائی برخلاف عقل داده‌اند که باخردسازگار

نیست و باطل است .

قائلین به نیروی دوگانه

اینها مانند همان کسان که دو نیروی خیر و شر و یزدان و اهریمن تصور کردند و قدرت دیگری غیر از قدرت وحدت در عالم پنداشتند عالم را مقرون به تباهی و ظلمت دیدند و با اینکه خود را خداپرست میدانند و در حق خداوند توحید و احترام لفظی بسیار قائلند اما از معنی آنچه میگویند و میپندارند غافلند . این جهان را مقرون بظلمت و تیرگی و تباهی می بینند . میگویند در عالم شر وجود دارد و در آن تاریکیها و جنایات و اعمال نکوهیده دیده میشود . اینها میپندارند که این شر و ظلمت بر خلاف خواست الهی است زیرا وجود الهی را منزه از شر و بدی میدانند . بنابراین آنچه شر اتفاق میافتد برضد ارادهٔ خداوندی انجام میشود . آفرین بر این شر ـ چه قدرتی دارد که بر خلاف نیروی عظیم گرداننده عالم قیام میکند !

آیا در معنی آنچه میگویند درست فکر میکنند ؟ اینها خیال میکنند در این عالم زمینی که بشر در آن جولان دارد، در این زمینی که یك ذرهٔ بسیار ناچیز و بیمقدار از عظمت مخلوقات الهی است کارهائی صورت میگیرد که خلاف نظر خداوند است ، اشخاصی حکومت میکنند که خداوند بحکومت آنها راضی نیست ، مردمانی فعالیت میکنند که بخلاف رضای خدا عمل مینمایند و شرهائی صورت میگیرد که در حکم قیام بر علیه اراده و خواست خداوندی است .

قدرت کامله خدا

همه میدانیم قدرت لایزال خداوندی حد و اندازه ندارد بلکه کامل میباشد و آنها خود نیز باین حقیقت اعتراف دارند ولی آنرا چگونه با این پندار توافق میدهند ؟ و آیا ممکن است کسی باشد که قدرتش حد و اندازه نداشته باشد و هیچ مرزی برای قدرتش نباشد با این حال یك موجود بسیار کوچك ناچیز و یکی از کوچکترین بندگان و موجودات عالم او گردن کلفتی نشان دهد و بر علیه خواست و ارادهٔ او قیام نماید ؟ آیا این خنده آور نیست ؟

اگر بگویند این اعمال که بزعم آنها بر خلاف ارادهٔ خدائی انجام میشود خداوند قادر متعال قدرت برفع و دفع آنها ندارد در زمینهٔ معتقدات خودشان هم بزرگترین کفر را انجام داده اند زیرا قدرت خدا را محدود و کوچك دانسته اند . این چه خدائی است که یك بشر ناچیز بر علیه او قیام میکند ؟

اگر بگویند قدرت بدفع آن دارد ولی از روی مصلحت چیزی نمیگوید و بآنها مهلت میدهد ، این سخن در واقع تعبیر منحرفی از همین مطلب است که ما میگوئیم که مصلحت او و خواست او انجام همین امور است و هیچ چیز در عالم بر خلاف خواست او نخواهد بود .

شر کدام است ؟

بنابر این نه شری وجود دارد و نه ظلمتی و کسانیکه بهر نحوه و ترتیب خواه بصورت ثنویت و وجود اهریمن و شیطان و به هر ترتیب دیگری ظلمت دیده اند بخاطر پرده غفلت یعنی موانعی است که در مقابل دیدهٔ بصیرت آنها کشیده شده و حاجب رؤیت حق و حقیقت است .

این کوشش که بعمل میآید در حکم دریدن پردهٔ غفلت است که دیگر کسی موجود را که ذات و خمیره عالم است عدم تصور نکند و سازمان عالم وجود را آنچنانکه هست دریابد و بداند که سراسر عالم چیزی جز وحدت نیست .

خلاصه مطالب بالا در یك رباعی :

آنانکه وجود را عدم پندارند — باطل بخلاف علم و عقل انگارند
در پردهٔ غفلت همه ظلمت دیدند — موجود خمیره را عدم بشمارند

حل مسئلهٔ مشکل کثرت و وحدت

درجستجوی حقیقت

جوینده‌ای سرگردان در دریای حیرت غرق وبهرگیاهی متشبث می‌گردد وسر باینسوی وآنسوی می‌گرداند شاید حقیقت را درمیان اینهمه سخنان متضادکه درطی‌دهها قرن ازمتفکران بشریت ارائه شده ولی روح راسیراب نمی‌کند بدست‌آورد .

بیچاره وحیران ازاین سوی بآن سوی می‌شتابد . درپی گمشدهٔ خود بهرکوی وبرزن سری می‌زند وهرجا دری بازمی‌بیند ازروی الجاء واجبار بدانجا پناه می‌برد شاید گمشدهٔ خود راآنجا بیابد.

بکجا چنگ بزنیم

این جستجوو تکاپو اورا بیچاره کرده نمیداندچه‌کند. درحالیکه درمیان حیرت دست‌و پا میزند، بایکدست به آنجا چنگ میاندازدو بادست دیگر دامان مدعی دیگری رامی‌گیرد و بایك پامی‌خواهد خودرااز سقوط در گرداب گمراهی برهاندو باپای دیگرمحکم خودرا نگاه می‌دارد که رشتهٔ او باحقایق پاره نگردد. ایوای این بیچارهٔ سرگردان که گناهی جزطلب معرفت و جستجوی حقایق ندارد درچه حالی دچار و بچه حیرتی گرفتاراست .

بسیار اتفاق میافتد که انسان در حالات مختلفهٔ زندگی در معرض سقوط قرار میگیرد و نمیداند بکجا چنگ زند .

عطش معرفت

پس ازمدتها سرگردانی دربیابان خشك و بی‌آب وعلف درحالی‌که ازتشنگی نزدیك است هلاك شود از دور منظره‌ای زیبا و پرسبزه وآب درنظرش جلوه می‌کند ، دوان دوان بسوی او می رود ولی می‌بیند سرابی بیش نبود . این‌بار از سوی دیگر کسی اورا میخواند و بدان توجه‌می‌کند، اندکی آب در اختیارش می‌گذارد لبی از آن ترمینماید ولی می‌بیند نتیجهٔ آن هم جزافزایش تشنگی چیزی نیست .

اینست حالت کسانیکه برای کشف حقایق باین‌سوی وآن‌سوی می‌روند، زمانی بنوشتهٔ حکما

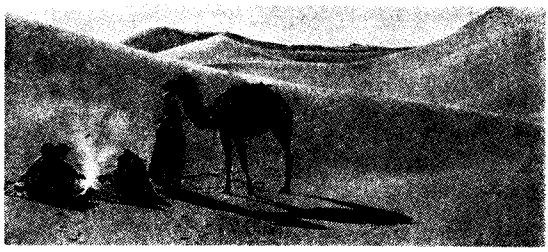

دربیابان مسافرخسته و گرما زده وتشنه از دورمنظره‌ای میبیند وآنرا آب میانگارد اما بعد متوجه میشود که سرابی وخیالی بیش نبود .

وفلاسفه متوسل می‌شوند وزمانی بکتب ادیان مختلف پناه می‌برند و گاهی بمکتب‌ها ومسالك گوناگون روی میآورند .

در اینجا اجازه دهید حالت چنین کسی را مختصراً تشریح کنم .

کثرت و وحدت

در شرح وتفسیر حکما و فلاسفه اینطور خوانده که موجودات عالم مظاهر کثرت هستند یعنی وجود واحد پروردگار که درمخلوقات تظاهر نموده صورت کثرت پیدا کرده‌است . اینهمه رنگ‌ها واشکال، تحولات واندازه‌ها وفرم‌های مختلف که در عالم می‌بینیم چیزی جز کثرت یعنی تکثیروحدت نیست . برای اینکه اشخاص غیرآشنا باین فکر تاحدی آشنا بشوند مثال می‌زنم که یك کلیشه درچاپخانه واحد است ولی ممکنست بصورت میلیونها نسخه درآید که نسبت به‌آن کلیشهٔ واحد ، کثرت است . یا همین حرف الفبا که یك مجموعهٔ واحدی است میلیونها بلکه میلیاردها ترکیبات گوناگون از آن بوجود میآید که نسبت بوحدت آن کثرت است. یا تصویر شخصی که درصدها آئینهٔ مختلف بصورتها و رنگ‌های مختلف منعکس شود . البته اینها تشبیهی بیش نیست ولی منظور از کثرت درنظر حکما آنست که ذات واحد الهی درمخلوقات تجلی کرده وصورتهای گوناگون بی‌شماریافته‌است وکثرت بمعنی زیادی، در مقابل وحدت بمعنی یگانگی‌است .

درچاپخانه یك ورقهٔ واحد بصورت میلیونها نسخه در می‌آید و این امر نمایش تولید کثرت از وحدت است .

(دراینجا ماشین یك چاپخانه بزرگ را می‌بینید .)

آیا کثرت است ؟

بنابراین آن فرد سرگردان که این همه مخلوقات گوناگون رامی‌بیند وآنها رابرنگهای مختلف واشکال متفاوت وصورتهای متنوع مینگرد ناچار فریاد می‌زند : **کثرت است**

نه چنین نیست

اما ندای فکر وحقیقت باو نهیب می‌زند : « نه‌اینطور نیست. این‌ها درظاهر چنین بنظر می‌رسند ودر ظاهر مختلف ودرباطن یکی هستند . اختلافی که درآنها می‌بینی اختلاف واقعی نیست زیرا عناصر درهمه یکی‌است، اتم درهمه یکی‌است، روح درهمه یکی‌است، دریك فضاشناورند، ازیك نوع عناصر ساخته‌شده‌اند ویکرشته قوانین واحد بر آنها حکومت می‌کند. اختلاف شکل آنها دلیل اختلافشان نیست چنانکه از خمیر واحدی می‌توان اشکال گوناگون ساخت. اختلاف رنگ آنها دلیل اختلافشان نیست زیرا نورسفید راکه برمنشور بتابانی رنگ‌های مختلف نشان میدهد . پس همه یکی‌هستند وهمه ابواب جمع من میباشند . »

جویای حق وقتی که این حقایق را میشنود آنهارا بافکر می‌سنجد وبحقیقت آن واقف می‌شود. می گوید: « بسیار خوب قبول کردم. وحدت است وجز وحدت نیست. » هیچ چیز جز او وجود ندارد. حالا که من در کثرت

گیجم وحدت فکرم را قانع کرد وقبول کردم که همه باهم یکی‌هستیم واین درست است وتوواحدی .

هرچه هست یکی‌است

این‌مطلب تصدیق می‌شود وندائی بگوش عقل می‌رسد که هرچه هست یکی‌است وآنچه درعالم بنظر می‌رسد ازمن وبرای من وجزء خود من‌است .

آنگاه شخص جویای حق می‌گوید : « حالا که چنین است‌پس کارتمام‌شد وتوواحدی وعین وحدتی و دیگرمطلبی دربین نیست . » جواب می‌رسد . « نه‌اینطور نیست. مطلب تمام نشده. این روح متصل یك پارچهٔ تفکیك ناپذیر که ازامر من است وقتی وظایف‌گوناگون پیدا می‌کند وگردانندهٔ میلیاردها میلیارد کهکشانهاوافلاك وکرات ومخلوقات وموجودات واشیاء می‌گردد ازمن جدااست واگرجدانباشدنمیتواند کارمستقل انجام دهد وقضیه شلوغ میگردد . »

کدام است

آنوقت‌شخص طالب حقیقت گیج ومبهوت شده میگوید: نمی‌دانم چه بگویم . میگویم کثرت است جواب می‌رسد وحدت است . میگویم وحدت است جواب میآید نه روح جدااست. پس معلوم می‌شود که یکی نیستی دوهستی .

منظور اوازاین سخن همین مظاهرمختلفه‌ایست که بصورت مثبت ومنفی روح وجسم وشب وروز وبالا وپائین و زیرورو وخیر وشر ورحمن‌وشیطان‌ونیك وبد وغیره جلوه می‌کند که بصورت زوج است و همانطور که در قرآن می‌فرماید همهٔ اشیاء عالم بصورت زوج خلق شده است (و خلقنا من کل شیئی زوجین ـ الذاریات ۴۹) معلوم می‌شود که حقیقت این است که همه چیز دو تا است و نمی‌توان بتوحید قائل شد بلکه باید همه را دوتا دانست .

حیوانات عالم‌ازروی مصلحت زندگی‌بصورت زوج آفریده‌شده‌اند اما درباطن‌یکی هستندونروماده ازیکدیگربوجود میآیند وجدا نیستند(دربالاروح ماهی‌زیبای‌اسکالر ودرپائین‌زوج‌خرس‌قطبی‌رامیبینید که محبت واتحاد ازرفتارشان پیداست .)

باطن امرچیست

آنوقت جواب‌می‌رسد: «این ظاهرامر است وبرای‌گردش عالم است والا باطن همه یکی‌است و اختلافی دربین نیست. برق همان برق است‌که برای‌کارکردن بصورت مثبت ومنفی‌جلوه میکند . شب و روز مظاهر مختلف کم وزیادی نوراست . روح وجسم هردو از خدا است ، زیرو رو و بالا وپائین همه نسبت است و قابل تغییر . بنابراین اسم‌گذاری بیش نیست: خیر وشر اسم‌گذاری‌است وجز خیر چیزی دربین نیست. شیطان و رحمان هم تعبیراست والا همهٔ قدرت در دست اوست و نیك و بد هم نسبت است، زیرا قطعیت ندارد و قابل تغییر است . کشتن عمل بدی قلمداد

می‌شود اما درمیدان جنگ توسط یك سرباز شجاع عمل ممدوح و در زمان صلح توسط قاضی محکمه‌که حکم قتل می‌دهد وجلادکه آنرا اجرا می‌کندکاری صحیح و بجا تلقی می‌گردد ؛ همه چیزاینطوراست: پس همه چیز نسبی است .

حالا که چنین است آنچه دوئی بنظر می‌رسد جز ظاهرنیست و حقیقت وحدت است وخدا یکی و عالم هم ازاوجدا نتواند بودن.

خلاصهٔ مطالب بالا دریك رباعی :

گفتم: کثرت، گفت : که جمع مرا — گفتم : وحدت گفت : یکی هست مرا
گفتم : تو یکی، گفت : که روح‌است جدا — گفتم : که دوئی گفت : یکی هست خدا

عالم چگونه و چه‌شکلی است

زیبائی عالم

آنچه بعالم نظر انداختم و بهرکجا روی نمودم و بهرسوئی نگریستم همه جا مخلوقات و موجودات و مظاهر دیدم که هریک درعالم خویش بسیارزیبا وکامل و تمام بودند . هرچه رادیدم راستی زیبا و نیکو یافتم چه این زیبائی‌هائی که دیدم آنها را فقط از پرتو ذات بیهمتای الهی‌میدانم ـ چگونه ممکنست درآن زشتی موجود باشد ؟ برهرچه نگریستم جز ذات‌چیزی نبود و تفکیکی که دیگران میکنند درست نیست .

نیروی باطنی

نیروی باطنی تمام موجودات عالم روح الهی است و میتوان آنرا تشبیه به برق کرد که‌خوددیده نمیشود ولی ماشینها و اجسام بسیار را بحرکت میاندازد و یا مثل حرارت است که قابل رؤیت نیست اما وقتی بر یک آهن بتابد آنرا سرخ میکند و قابل‌رؤیت‌میسازد . هرچندبرق‌وحرارت را نمی‌بینیم ولی وقتی در جسم تأثیر کردند قابل رؤیت میشوند . روح الهی‌هم وقتی با اجسام‌کار کند حرکات‌آن قابل رؤیت است .

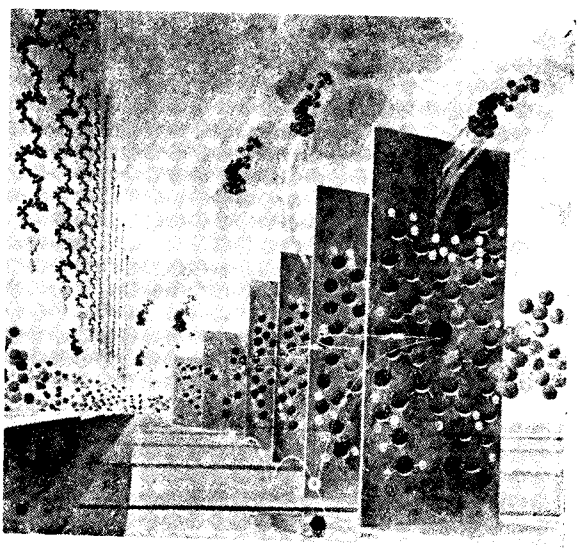

گلبولهای‌بینهایت‌ریز بدن‌انسان که‌میلیاردها از آن‌درهرکالبد موجود است تشکیلات‌بسیار بغرنج وعظیمی‌دارند که بشر بمختصری از آن‌پی‌برده‌است. در بالاتجسمی‌از روابط سلولهای‌بدن در یک‌محوطه بسیار بزرگ‌مجسم گردیده‌است .

آیا برق و حرارت جداست ؟

این‌که گفته شد تشبیه است وبرق‌ازاجسامی که بکار میاندازد ظاهراً جداست و حرارت از جسمی‌که گداخته میشود ظاهراًجدا میباشد ولی روح از اجسام عالم جدانیست و همهٔ اجسام نیز چون پرتوی ازعلم الهی هستند وعلم‌هم از اوجدا نیست لذا هم روح و هم جسم که مجموعه‌ای زنده را تشکیل میدهندخود درحکم ذات است .زیبائی ولطفی‌که در مخلوقات دیده میشود خود نشان گویائی از آن یاراست .

البته ذات را بطورکلی‌نمیتوان‌دیدهمانطور

که یك گلبول ناچیز خون ما نمیتواند جسم ما را بنگرد و یا اصلا اطلاعی از شکل و ترکیبات جسم ما داشته باشد و انتظار دارد اگر آدمی می‌بیند آنرا بشکل خویش مشاهده کند . بشرهم که ناچیزتر از یك سلول نسبت ببدن زمین است مسلماً قدرت مشاهدهٔ کل عالم را ندارد . اما هرچه می‌بیندجز نشانی از یار نیست .

تجلیات یار

تجلیات یار در سراسر عالم وجود پرتو افکنده کوچکترین نقطه حتی یك اتم یاکوچکتر ازآن وجود نداردکه از ذات خالی باشد. تمام‌این مظاهر وتجلیات بهم پیوسته و متصل است‌وعالم‌کامل بهم پیوسته و متراکم میباشد واصلا خلاء درعالم وجود ندارد و هیچ جائی نیست که از وجود خالی باشد وچون وجودهم وابسته بذات است لذا سراسر عالم لایتناهی مملو از وجود الهی و ذات اوست .

وضع عالم

ذات حق همانطورکه در ادیان هم اشاره شده وفلاسفه کم‌وبیش به نکاتی‌ازآن پی‌برده‌اند ممزوج باجهان است اما نه ممزوج از آن نوعی‌که ما درجهان میشناسیم‌که ترکیب بوجود میآورد زیرا نمیتوان برای ذات حق ترکیبی قائل شد و بسیط میباشد . چون همه‌چیز از اوست و همهٔ اجزاء متعلق باواست دیگر ترکیب معنی‌ندارد. شما وقتی مثلا به مربا ترکیب میگوئیدکه شکر وسیب و آب و گلاب وسایر اجزاء آن را درنظر گرفته‌اید وچون میدانیدکه مرباچیز مستقلی‌نبوده و بخودی‌خود وجود نداشته‌بلکه ترکیبی ازاجزاء مختلف است آنرا ترکیب میدانید .

ترکیب نیست

درعالم لایتناهی هم هر چند همهٔ مظاهر وجود صورتهای گوناگون واشکال‌مختلف ، رنگها وخواص و حالات متفاوت بنظر میرسانند ولی در باطن هیچیك ازذات جدانیستند وبدان‌پیوسته‌اندو چون باطن آنها یکی است نمیتوان امتزاج آنها را ترکیب دانست . از اینرو عقیدهٔ اسلامی‌هم‌مبنی براینکه ذات الهی مرکب نیست‌کاملا صحیح است زیرا ذات بسیطاست، فقط جلوه‌های گوناگون و مختلف نشان میدهد و این لازمهٔ تظاهر در دنیا وکاروفعالیت‌است . درنهج‌البلاغه نیز اینمطلب را باشاره بیان میفرمایدکه نمونه‌ای‌از آن درصفحه ۲۳ چاپ شده است .

سحابی NGC ۴۵۶۵ از دیدبشر بصورت‌خطی پهن‌جلوه گرمیشود ؛ البته خط هندسی نیست ولی میتواند تاحدودی‌نمایشگرباشد .

حق کجا است ؟

پس نمیتوان گفت اینجا یا آنجا حق است چون جدائی پیش میآید و اتصال و وحدت ایجاب مینمایدکه حق‌در مجموع عالم هست ووقتی باهمهٔ‌عالم باشد با هریك از مخلوقات و مظاهر آن هم هست منتها هرکسی بقدر خود وبقدر ظرفیت و گنجایش خویش سهمی ازاین مظهر و تجلی دارد وآدمی نیز از این نعمت برخوردار است و این‌همان معنی‌تعبیر قرآنی‌است‌که میفرماید : خداوند از رك گردن‌به انسان نزدیکتر است: ونحن‌اقرب الیه من قبل الورید

(سوره ق ۱۶) همان سخن است که روشن وواضح بیان میگردد واسرار آن شکافته شد .

همه جا تظاهر

حال که چنین است و ذات درهمهٔ عالم بصورت مظاهر زیبا جلوه گری میکند اگر همهٔ عالم یعنی مخلوقات و حیوانات و نباتات و جمادات و آبها و گازها و اتمها وفضاها و عناصر و کرات وسحابیها و کهکشانها را روی هم بگیری آیا میتوانی تصور کنی چه شکلی دارد و مجموع آن ذاتی که باین صورتها جلوه گری کرده چه صورتی است ؟

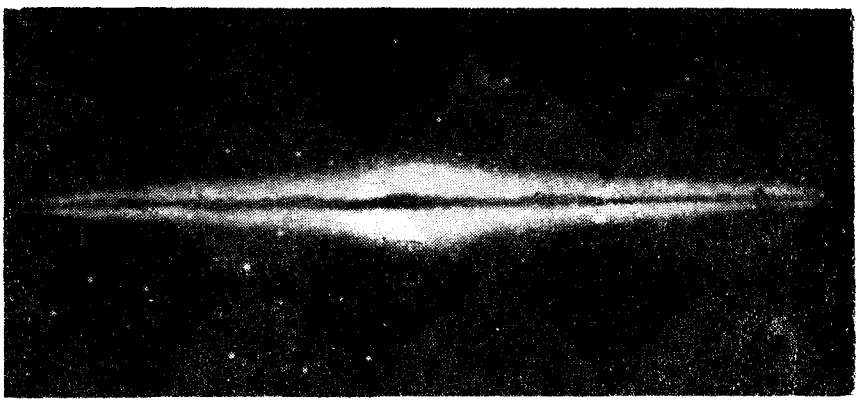

برای روشن شدن ذهن میگوییم کهکشان ما یعنی سحابی نزدیک عالم که منظومه شمسی ما هم جزء آنست میلیونها خورشید دارد و چند میلیون سال نوری طول آنست . وقتی از پهلو بنگرند بصورت یک خط بسیط بنظر میرسد چنانکه در کتب هیئت و در نتیجهٔ

کهکشان راه شیری که زمین و منظومهٔ شمسی قسمتی از آنست هرگاه از زاویه مخصوصی دیده شود بشکل یک خط کشیده نمایان میگردد که میتواند تا حدودی نمایشگر خط باشد .

خطی که در مقاله بعنوان شکل عالم بیان گردیده غیر از این خطوط است زیرا ضخامت هندسی ندارد .

استنباطی که علمای نجوم از مشاهدات خود کرده اند همین حقیقت را دریافته اند .

حال میگوییم که مجموع عالم نیز صورت یک خط بسیط دارد که اصل اسرار در همین موضوع بسیط بودن آنست زیرا نامحدود میباشد .

صورت عالم

منظور اینست که بصورت دایره ومربع واشکال مختلفه هندسی نیست وحتی بشکل هذلولی یا پارابولیک که علمای اخیر تصور کرده اند نمیباشد زیرا همهٔ این اشکال دارای حدود است صفرهم نمیتوانیم بگوئیم زیرا معنی صفر پوچ است و محدود نوار هم نیست زیرا نوار بالا و پائین و ابتدا و انتها دارد و محدود است و عالم نمیتواند از هیچ سوی محدود باشد بنابراین خطی نیست که دارای ضخامتی باشد وهر ضخامتی داشته باشد حکم همان نوار را پیدا میکند . این یک خط هندسی است که بعد ندارد دوازده طرف هم نامحدود است . زمان ومکان راهم در آن راه نیست واز هر سوی تا الی غیر النهایه امتداد دارد .

یک خط بسیط است وهمان است که هست وجزاو نیست . اینست تجلی ذات واحدی که اصل وحدت عالم است .

خلاصهٔ مطالب بالا در یک رباعی :

دیدم بعلن صباحت ذات فقط — در جملهٔ عالم وجدائیست غلط

ممزوج جهان حق است وحق در آدم — یک خط بسیط است وهمان باشد خط

راز ونیاز بامعشوق

حیف کردی تو پریشان دل این رهگذرت
از دل رهگذرت هیچ نباشد خبرت

دل بشد آتش سوزنده ز بی مهری تو
وه چه سوزد دل خون گشتهٔ من از شررت

بکه گویم غم این دل که چنین سوخته است
ویژه این راز نهان تو، کجا شد اثرت

آتش عشق تو اینگونه عجب نیست از آنك
خلق عالم که بسوزند هم از خشك وترت

عقل آنست که انسان نرود در آتش
وین عجب فکر من آنست که گیرم ببرت

برهم چونکه مقدر همه جا هنگام است
جذب وحدت شده در پیکرهٔ شعله ورت

همه زیباست بسوزیم و بسازیم بعشق
درك معنی است همی ویژهٔ صاحب نظرت

دم فروبندو مکن فاش تو حشمت اسرار
همه افلاك وزمان فرد بود در بصرت

ازعشق صحبت کردیم وچون عشق پایان ندارد بازهم ناچار ازعشق سخن میگویم :

وادی بی‌پایان عشق

در وادی بی‌پایان وپهنه بیکران سرگشته‌ای تشنه ونالان دست دعا وتمنا برداشته وچنان در آتش اشتیاق می‌سوزد ودرلهیب عشق فروزانست که گوئی تمام اعضاء بدنش فریاد شوق برمی‌آورد وهمهٔ ذرات وجودی او با نالهٔ جانسوزمترنم است . چنان بخود می‌پیچد که گوئی مار گزیده‌ایست که چنگ های خود را برای رهائی ازدرد باینسوی وآنسوی می‌کشاند یادردمندی است که بادیده های ملتمس وچشمان رنجدیده از پزشك حاذقی که صدایش را می‌شنود خواستارشفای عاجل است .

در پی کیست ؟

این عاشق سرگردان دیوانه وار درطلب یاردر جهان می گردد وهمه جارا زیرپای مینهدومی‌خواهد بسوی معشوقی رود که‌ای عجب وصل بخود اوست، در صدد اتصال بیاری است که کسی نزدیکتر ازوی به او نیست ، عزیزی را میخواهد که در خانه قلب او است ولی او گرد جهان در طلبش روان است .

اومعشوقی را می‌خواند که اداره کنندهٔ تمام کائنات است وچنان عظمتی دارد که باوجود وسعت لایتناهی وسلطه وسلطنت عالمیگیرخویش بفردفرد مخلوقات نزدیك و با آنها همراه است ،

عاشقی سرگردان دیوانه وار درطلب یارهمه جارا زیر پا مینهد .

→

محبوبی را میجوید که تمام نیروها وقدرتها وسطوتهای عالم درکف باکفایت وی است.

معشوق کیست؟

معشوق کیست. کیست که همهٔ عالم از او است، اما عالمی که همه یك است و خارج از ذات آن بزرگوار نیست. او کل است و عالم جزء اوست. و ما پرتوی از علم او هستیم که وظیفه‌ای از این عالم بعهدهٔ هریك از این ذرات که ما ئیم محول گردیده. اما آیا آن کلی که همه چیز است باین جزئی که چنین ناچیز است توجهی مبذول میدارد ؟

سخن عشق

این سخن عشق است، راز و نیاز با معشوق آنهم چنین معشوق بیهمتائی که همهٔ عالم وجود خواه ناخواه و دانسته یا ندانسته درطلب اویند و بسویش روانند و در پهنهٔ گیتی ذره‌ای نیست که بر خلاف جهت رهنوردی بسوی این محبوب قدمی بردارد . لیکن ممکنست پردهٔ غفلت که بر چشمها در اثر توجه بامور زندگی و مادیات کشیده میشود این حقیقت رهروی را از نظرها مستور دارد . چنانکه انسان نداند بکجا میرود و بکدام سوی روان است . از کدام چشمه جوشان است و بکدام دریا میریزد. اما خواه ناخواه سیر زندگی و تکامل حیات که به تحول (مرگ) میانجامد این نکته را را روشن میکند که ما از کجا آمده‌ایم و بکدام سوی روانیم و آن نغمهٔ آسمانی که رجعت بسوی حق است جز بیان دل سوخته نیست .

ممکنست غفلت جلوچشم را بگیرد و انسان ندانند که چشمهٔ روندهٔ حیاتش بکدام رودخانه و از آنجا بکدام دریا میریزد .

چه کسی میفهمد؟

آری این سخن را تنها کسانی میفهمند که باین سوز و آتش درونی مبتلا شده‌اند و چون این سخنان ازدل عاشقی برمیخیزد که مجنون و مجذوب یاراست باید سنخیتی یافت تا حقیقت آن درك گردد .

این عاشق ازجانب همهٔ سوخته دلان آگاه سخن میگوید وزبان او زبان حال همگان است، ای کاش همگان باین راز واقف شوند ودر این پژوهش درونی باضمیر خودآگاه شرکت جویند.

دلهای پرازعشق

دلهای آگاهان جهان ازعشق او مالامال است. دستهای تمنا بسوی او بلند است . آیا او از آتش سوزندهٔ درونی که در التهاب است آگاهی دارد؟

آه ! این عشق بادل سودازده چه کرد وچه برسر آن آورد . چیزی‌که مایهٔ تسلی است آنست که همهٔ افراد بشر ، همهٔ حیوانات ونباتات وکهکشانها وعالم لایتناهی را دراین عشق باخود شریك می‌بیند وحتی تمام ذرات کائنات را مملو از این عشق میداند وبخوبی واقف است که همهٔ عالم از خشك وتر در عشق میسوزند هرچند متوجه نباشند وسرگشتگی خودرا بصورتهای دیگر تعبیر نمایند. مگر نه آنست که همهٔ غوغاهای جهان ، همهٔ حرکتها ، تکاملها ، جنبشها ، گردشها جذب وانجذابها در اثر نیروی عشق است . همان عشقی که بلبل بگل دارد وپروانه بشمع میورزد وهمهٔ عشقهائی هم که نامهای مختلف بر آن مینهند پرتوی ازهمین عشق است.

تمام ذرات عالم هستی درعشق شریکند .
همین قوانین که زمین وجنگل وآبشار وسنك را
اداره میکند ازمنبع عشق عالمی نیرومیگیرد .

بعاشق گوش دهید

ای دوستان مشتاق بیائید گوش خودرا بدهان عاشق نزدیك کنید . باشد که سخنان ملتهب وکلمات پرسوزوگدازش رابشنوید. اینست کلماتی که جسته گریخته از دل پاك وبا صفایش بیرون میآید .

آیا میل دارید راز ونیازعاشق دل سوختهٔ الهی را بشنوید ؟

مناجات عشق

اومیگوید: «ای معشوق بیهمتا، من از آتش عشق میسوزم ، لهیب آتش درونم را چنان مشتعل کرده که بچیزی جزاین عشق نمیتوانم پرداخت . اما این سوزش جز سوختن درون نیست . این آتشی است که انسان را تجلی ونورمیدهد . آن سوختنی که دیگران میپندارند نیست زیرا آن سوختن درظاهر وجود را تحول میبخشد وبمرك میکشاند اما این سوختن زندگانی و حیات میدهد . این شعله نورانی وتجلی الهی است .

ای عزیز - توخود گواهی که دردرونم چه آتش پر نوری افروخته است . ای کاش میتوانستم سوز درونی خویش را بهمگان ارائه دهم .

نهیب عقل

گاهی عقل بمن نهیب میزند که دست بآتش مزن مبادا لطمه ببینی . اما من خودرا بی‌پروا درآتش این عشق افکنده‌ام و آنرا جانانه دربر گرفته‌ام . آیاازاینکه بسخن عقل گوش نمیدهم مرا خطاکار میشمارند؟ آیاازاین کشمکش ظاهری که بین عقل ودل برخاسته ودل پیروز گردیده مغبونم ؟ چرا خود راکورکورانه تسلیم دل کرده ودراین آتش افکندم وبسخن ناصح خود توجهی مبذول ننمودم .

هر گاه که گوش فرا میدهم بازهم پندهای عقل مکرراً در درونم طنین انداز میشود که بهوش باش نائرهٔ آتش وجودت را خاکستر نسازد . میگوید مگرمجنون شده‌ای که خودرا دراین ورطه میافکنی ؟

شعلهٔ عشق

اما من چاره‌ای نمی‌بینم جزآنکه بعقل بگویم : «چکنم که این کار ازدست من خارج است . این جذابیت وشعلهٔ آتش است که مرا بسوی خود کشیده وازخود اراده‌ای ندارم . غرق این کانون واین نور و آتشم . ای عقل اگر میتوانی نجاتم دهٔ وازاین ورطه مرا بیرون آور . آیا میتوانی این اندرزهای پی‌در پی خود را باعمل دمسازکنی ومرا ازآن برهانی ؟ بیا وهمتی کن ...

خطاب به خرد

اما می‌بینم که ترا قدرتی نیست که در این وادی توفیقی حاصل کنی تو که دراینجا کور و کبر هستی . ازتوچه ساخته است ؟ برو دست به دلم مگذار ورهایم کن ــ ای عقل ، ای خرد از من منصرف شو . سوختم، سوختم .

«ازتوچه کاری ساخته‌است ای عقل که اینهمه ادعاها داشتی و میگفتی من‌فکرم . عقلم ، شعورم ؟ معلوم شد که دراین امرهیچ کاری ازتوساخته نیست وناتوان‌ترازهر ناتوانی . پس برو ومرا بحال خود بگذار. برو دورشو . مزاحم من مباش .

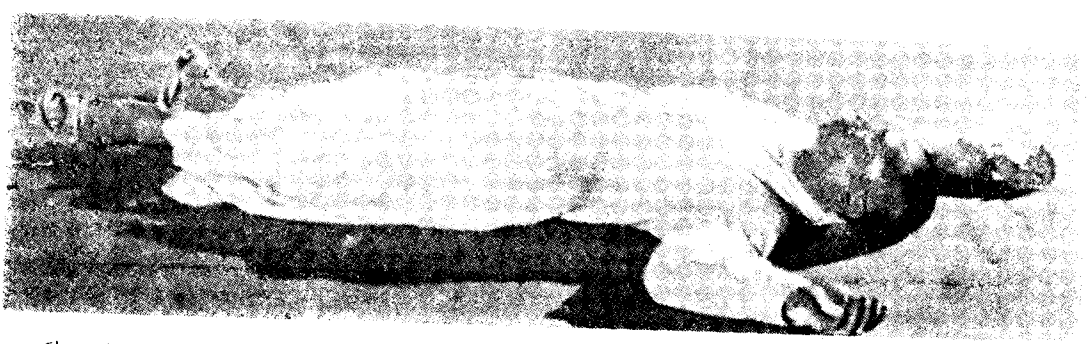

گاه اتفاق میافتد که بشری ازلهیب عشق میسوزد . این امرارتباطی بنحوه راه وروش ودین ندارد بلکه یك احساس آتشین درونی است . اینجا جسد یك روحانی بودائی است که در اثر عشق شدید بمعبود باین حالت منجرشده است .

ازسوختن نگران نیستم

بلی میسوزم. چه سوختنی . دراین سوزش والتهاب بسی شادمانم . ازاین سوختن نگران واندوهناك نیستم. زیرا این عشق اورحمت بی‌پایان وجودی است که تمام کائنات ازآن اوست . پس با این عشق یك سره

بهمهٔ کائنات پیوسته‌ام و با همه یکی شدم . قطره‌ای بودم و باقیانوس بی‌پایان ملحق گردیدم . جرقه‌ای بودم وبخرمن آتش اندر شدم وفروغ تجلی این نارمقدس مرا در خود حل کرد وصفت خویش را بمن بخشید .

عشق را رها نخواهم کرد

پس چرا این عشق رارها کنم . نه ! محال است آنرا ازکف بنهم بلکه باتمام قوا وباهمهٔ نیروی وجودی خویش بدان چنك میزنم وبهیچ‌قیمتی حاضرنیستم‌آنرا رها سازم. آری من‌راه خودرا پیداکردم، بهشت خودرایافتم ومقصد خویش را دیدم . بگذار تابسوزم. همین است وهمین. راه اینست . ای عقل بروکه ترا دیگرنمیخواهم زیرا دراین محل برایم مضرخواهی بود. دورشوکه درراه عشق‌بحق‌سخن ترا نخواهم شنید .

مجنون در نظر عقل

اگر میل‌داری مرا مجنون بخوانی مختاری. دیگرمرا پروای نام وننگ‌وتهمت تونیست . من از این مراحل جسته‌ام و قدم از این‌نردبانها بسی بالاتر نهاده‌ام . ببین به‌چه‌کان عظیمی دست یافته‌ام. ببین به چه دریای بی‌پایانی راه پیداکردم .

خطاب عقل

در اینجا عقل بسخن من نهیب زد وپرسید : « ای انسان عاشق .آیاسرگشتگی تو از روی‌جهالت و بی‌شعوری است و آیا نادانی تراوادار باین عمل‌نموده است ؟ »

جواب من

گفتم : « نه حاشاوکلاکه چنین باشد . عملم از روی شعور است . میدانم چه‌میکنم وهمین‌دانستن دلیل برآنست‌که از نادانی بدورم . »

نهیب خرد

در اینجا عقل‌خنده‌ای کرده‌گفت : « چه‌کسی‌ترا ازنادانی رهانیده وشعور درتوایجادکرده ؟

شرمندگی

ازاین سخن عقل خجل شده‌گفتم : « راست‌میگوئی ، توئی‌که مرا باین راه سوق دادی . پس تو ازاین عشق دور نیستی و مخالف باآن نبوده‌ای بلکه محرك و منشاء آن هستی . »

پاسخ قاطع

عقل‌گفت : « البته‌که هستم . من بعظمت عشق آگاهم و منم‌که ترا باین سوی رهنمون شدم ومنم که درهرقدم دست تورا میگیرم و راهنما و راهبرم . منم‌که ابتداکمال وجمال وحقیقت راتشخیص‌دادم وسپس ترا در اختیار عشق نهادم» .

همگامی عقل و عشق

چون سخن بدینجا رسید و دانستم‌که آنچه در بارهٔ دشمنی عقل و عشق میپنداشتم بی اساس بود بالعیان برمن روشن‌گردیدکه عقل و عشق دست بیکدیگر داده و با یك همکاری وهمگامی تخلف ناپذیر مرا بسوی محبوب و معشوق ازلی‌کشانیدند .

راز و نیاز

حال که همهٔ قوای خود را مساعد برای استغراق در این عشق یافتم روی به معشوق ازلی نموده گفتم:

«ای محبوب عزیز و ای مالك عالم لایتناهی مرا زودتر نجات ده که هرچه بیشتر واصل شوم . مرا باین عشق بیشتر بسوزان که هرچه بیشتر حیاتم متجلی تر و زنده گیم فروزان تر و درخشان تر خواهد گردید. عشق مرا بیش و بیشتر ساز ، سوز مرا بیفزای . برآتش درونم اکسیژن رحمت خویشتن را بدم تا این نار شعله ور تر گردد و نور آن جهانی را خیره سازد .

آه که چه وادی بهجت افزائی است . بیائید نزدیك شوید ، بنگرید ، تماشا کنید که من به چه بهشت حقیقی دست یافته ام . چقدر آسوده شدم . چقدر راحت گردیدم . مسافری بودم که در طلب مقصد، جهانی را زیر پاهای خسته و تب آلود و پر آبلهٔ خویش در نوردیده و اینك به گلستان طوبای آرزوی خویش واصل شدم . چشم باز میکنم و هرچه را می بینم رحمت است و محبت و شفقت و نور .

مسافری در طلب مقصد خسته و تب آلود اینك که بمقصد رسیده لذت میبرد .

(عکس بالا شخصی موسوم به تا بارلی فرانسوی را نشان میدهد که ۳۹ روز و ۱۵ ساعت و ۴۴ دقیقه تنها در یك قایق در میان اقیانوسهای جهان سفر کرد و اینك در ژاپون بخشکی پیاده شده و لذت استحمام در آب گرم را احساس میکند .)

همه را مبتلا کن

ای پروردگار عزیز وای معشوق عالمیان همه را باین عشق مبتلا کن و همه را در این آتش نورانی بسوزان . همه را باین لذت بی پایان آشنا ساز . لذتی که ذکر آن با بیان میسر نتواند بود . چقدر لغات و کلمات برای توصیف این رحمت عاجز و ناتوان است . ابزار و وسیله ای برای شرح و توصیف جزاین واژه ها ندارم و اینها نیز یك گوشهٔ ناچیز از دنیای باعظمتی را که من یافته ام نمیتوانند بیان سازد . پس تنها چنین میتوانم بگویم که هر کس میخواهد حقیقت این نور فروزان را دریابد باید بآن نزدیك شود تا صفحهٔ دلش با آن خو گیرد و جانش باجانان انس پذیرد . چنین کسی را دیگر نیاز بشنیدن کلمات و وصف نیست زیرا در عین مراد غرق شده است .

هرچه خواستم یافتم

یافتم ، یافتم ، آنچه را که سالیان درازو ایام ولیالی پی در پی بدنبالش بودم یافتم . آنچه رامیخواستم در اینجا دیدم . این مقام تحصیل حاصل و نیل بمراد است . عقل و سرنوشت و تقدیر و هر چه در عالم میگفتند و اشاره میکردند همه اینجاست . این دریائیست که هرچه بخواهی در آن توانی یافت . چه خوشبختم که بمنبع و منشاء اصل دست یافتم . چه خوب پناهگاهی پیدا کرده ام .

ای کسانی که در تکاپوی حقیقتید بکوشید شما هم باین منبع دست یابید و در این دریای نور غرق شوید . اینست حقیقت عشق و تجلی محبت . اینست مقام عابد و معبود و خالق و معشوق که بنقطهٔ اتصال میرسد»

اینك که کلماتی از دهان واله وشیدای حق برشنیدید بگذارید سخن دیگری هم در این وادی برزبان آورم.

عشق در عالم وحدت

سرنوشت و تقدیر که برنامه زندگی هرفرداز مخلوقات عالم و راه و مسیر خود ماست این نکته را نیز روشن میسازد که هرچه هست درداخل عالم انجام میشود ، همه بهم پیوسته‌ایم وهرچند در ظاهر خود را جدا بدانیم حقیقت ما اتصال و پیوستگی است . در عشق به یار نیز همیشه پیوسته‌ایم و دوری جز ظاهری نیست . فنری را که میکشند هرچند از پایهٔ خود بظاهر دور میگردد اما پیوسته تمایلش بباز گشت باصل است و بالاخره باصل هم برمیگردد. دوری او از پایه‌اش تنها بخاطر انجام وظیفه است وچون تکلیف خود را صورت داد بازگشت میکند .

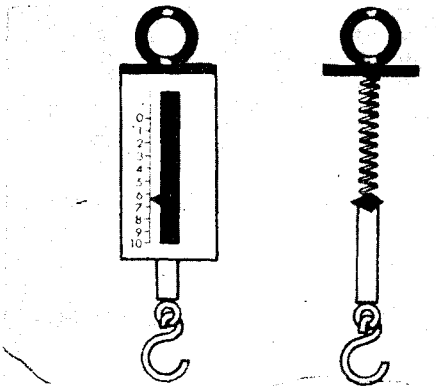

فنری را که میکشند هرچند از پایهٔ خود ظاهراً دور میشود دوباره بسوی آن بازمیگردد . (در بالا یك ترازوی فنری راملاحظه‌میکنید)

ما بشر هم نسبت بعالم خلقت همین حکم را داریم . فنر میل دارد بحالت اول بازگردد و فشار وکشش آنهم بخاطر همین میل است. همهٔ مخلوقات هم خواه بدانند یا ندانند همین میل بباز گشت را دارند و همین است که آنرا عشق و جذبه و محبت الهی میخوانند .

منشاء همهٔ عشقها یکی است

در احوال حضرت موسی علیه السلام مینویسند که سالیان مدید درخدمت شعیب(ع) بکار پرداخت باین وعده که پس ازانقضای خدمت دخترش را بزنی بگیرد . ببینید عشق چگونه میکشاند و بکار میاندازد. همهٔ عشقها ازیك مبداء ویك ماهیت است هرچند که صورت آن فرق دارد .

عشقی که درهمهٔ مخلوقات وجوددارد بخاطر جذبه وحدت است . همان پیکرهٔ بی همتای عالم که ما همه جزئی ناچیز از آنیم جذبه‌ای قوی داردکه همه را بسوی خود میکشد چنانکه علمای هیئت هم این حقیقت را یافته‌اندکه هرچه جسم سماوی بزرگتر باشد نیروی جذبش بیشتراست قوهٔ جذب و جاذبه این عشق بازگشت باصل است .

عشق پاك موسی (ع) بدختر شعیب سبب گردیدکه نیروی بسیار شدیدی ازعشق بآفریننده دراو بوجود آورد . دراینجا نقاش تصویر زیبائی از مناجات حضرت موسی علیه السلام بدرگاه باریتعالی مجسم کرده است .

محرك عشق

اگر شعلهٔ عشق در بنی آدم است چون انسان پرتوی از وجود آفریننده و بارقه‌ای از نوراوست عشقها همه از یك‌جنس است‌باین‌لحاظ است‌که قطره مایل بازگشت بدریاست . اصل با نمونه یکی است . سوزی‌که درآتش‌زمین‌می‌بینیم نمونهٔ ناچیز از شعله های ملتهب آفتاب است‌که ایجادکنندهٔ این‌حرارت‌ها ومبناء ومنشاءآنست‌ـ سوزش آفتاب نیز جرقه‌ای از آتش‌های بالاتر از اوست و این سلسله مراتب همچنان تا منبع ادامه دارد .

حالاکه بنای عالم براین اصل است و ما وهمه مخلوقات واجزاء و اشیاء این عشق‌را در درون خودداریم،حالاکه‌همه ذرات واتم های‌عالم را نیروی عشق کورکورانه بحرکت افکنده است وهمه سرگشته در این راه شتابان و در جنبش واهتزازند ، حالاکه همه‌مالامال ازعشق‌پاك‌عالمی هستند پس سوزش من و تو و سوخته دلان عالم جز آن نیست‌که به منبع ومنشاء حیات وزندگی وفروزش و پایندگی دست‌یابیم .

رمزی از جهان

صاحبدلان و روشن‌بینان و ذی نظرانی که این‌سخن‌رامیخوانند رمز وکنه‌اینمطالب‌رابخوبی

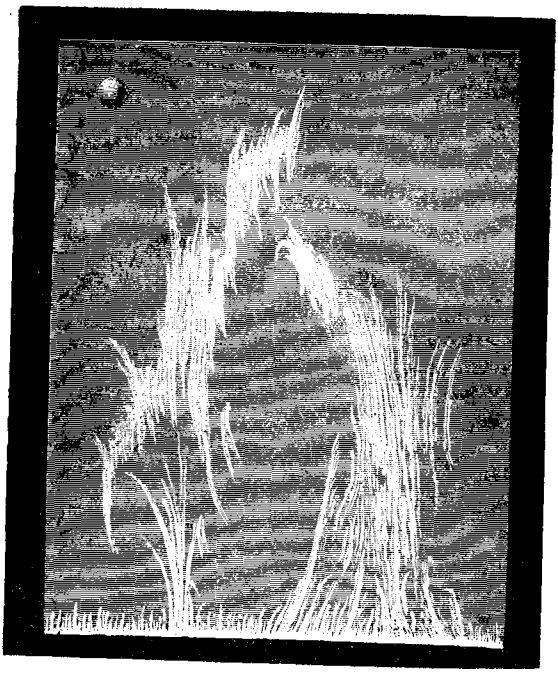

سوزش آفتاب جرقه‌ای از آتش های عشق عالمی است‌که تصور آن بـرای‌ما وحشتناك است. دراینجا لهیبی از آتش خورشید بطول ۲۲۸۰۰۰ کیلومتر که ۱۸ برابر قطرکره زمین است دیده میشود که‌درسی‌ام‌ژانویه۱۸۸۵ دررصد خانه‌شهردم مشاهده شد .

دانستند و فهمیدند که دربیان سری راگفته‌ام که اصل همه اسرار عالم است .

توهم‌ای گرامی خواننده ، خوب‌بنگروتوجه‌کن ، بررسی‌نمای ، تفکرکن ، آزمایش‌کن ،هرچه میخواهی بکن تا براین‌حقیقت بهتر واقف شوی‌که همهٔ‌کرات وهمه مخلوقات و همه اشیاء وهرچه‌هست یعنی آنچه نام آنرا هستی مینهند جزیك‌نیست . امایکی است‌که دوندارد و یکی‌است‌که تصوردو بودن‌در آن ممکن نیست .

گفتگوی بلبل و گل

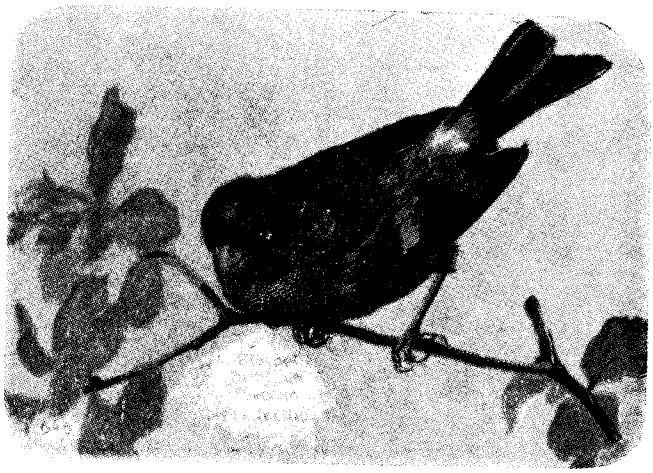

تـو گلـی و دلفریبی چه خبر ز عندلیبت
دل من ربودی از من ز فراز و ز نشیبت

مگر ای گـل معطر ز علائـم بهشتی
بظـرافت و لطـافت شده لـوحـهٔ ادیبت

همه زاهـدان مؤمن بربـوده‌ای تو دل را
چه تو اختری درخشان نبود کسی رقیبت

چه شود اگر بگیری بصفا تو دست ما را
به ره خـدا نـوازی من عاشق شکیبت

بجهان نماند کس را همه جمع عاشقان را
بجز آنکـه از لقـایش بشود دمـی نصیبت

چه کند خبر نداری تـو ز عاشقـان بیدل
که بریزد اشك حسرت ز فراق آن حبیبت

بکمند مویـت ای گل اگرم برانی ازقهر
نروم ز پیشگـاهت نهـراسم از نهیبت

به مریض دردمندی سزدش دوا نمائـی
بودش شفا هر آنکس مکد آن لب طبیبت

ز نشاط وصل آن گـل بگرفته کام بلبـل
بغـزل سرود حشمت همـه جـا بـود لبیبت

بلبل ـ ای گل زیباودلفریب که دلمرا ربوده‌ای وهمهٔ اندام وروح تو باجاذبه‌ای که در آنست مرا والهوشیدا بسوی خود جلب نموده‌است. آیا هیچ میدانی که این ظرافت ولطافت که تو داری از زیباترین خامهٔ نویسندگان و لطیف‌ترین شعرشاعران درنظرمن بهتراست ؟ این همه لطافت را ازکجا آورده‌ای؟ گویـا دربهشت زندگی کرده‌ای واین رنگ فریبنده واین بوی محصورکننده ازعلائم آن فضای پرنکهت است که باخودداری ؟

گل ـ ای بلبل اینکلمـات را زیـاد شنیده‌ام وهمه بلبلانی که بامن ملاقات میکنند نظیرسخنان تو را میگویند . الفاظ تو برای من تحفهٔ نوظهوری نیست واین زیبائی ولطـافت من است که بـاعث این همه غوغا وجلب توجه شده است . دست از من بدارکه ارمغان تو برای من جالب نیست .

بلبل ـ ای گل مگرفراموش کرده ای که این لطافت وزیبائی راکه داری خود نساخته ای بلکه دیگری بتوعطیه داده است . این تو نیستی که خود را چنین بوجودآورده‌ای بلکه محبوب ازلی است که ترا اینطورساخته . بشکرانه این نعمت عظیم آ نقدرسختگیر وجفا کارمباش وعاشقان را ازخـود مران .

آیا میدانی که تو از همهٔ زاهدان و مؤمنان نیز دل برده‌ای و با این شکوهی که داری چون ستاره‌ای درخشان در میان همهٔ اختران میدرخشی ؟

گل ـ ای بلبل شرم کن و از این سخنان دست بدار . من فردی منزهم و از عشقبازی مبرایم ، من گلی پاکم که دامنم آلوده به عشق نمیشود ، برو و مرا بحال خودگذار .

بلبل ـ ای عزیز . مگر نه آنست که این زیبائی را خداوندی که همه چیز را آفریده بتوارزانی داشته ؟ مگر نه آنست که این عطر جان بخش را او در تو قرار داده ؟ آیا فکر نمیکنی که این زیبائی ولطافت حکمتی دارد و بخاطر خاصیتی در وجود تو آفریده شده است ؟ اگر بنا باشد کسی ازاین نعمات که بتو داده شده استفاده نکند چه لزومی داشت که آنرا بتو دهند .

این زیبائی و عطر اگر تنها برای خودت باشد ارزش ندارد و بکارت نمیآید. این رنگهای قشنگ، این لطافت ، این پاکیزگی آسمانی که درتست بخاطر آنست که دیدگان را بسویت متوجه کند و آن نکهت آسمانی که ازنو تراوش مینماید برای آنست که همگان را بجانب تو بکشاند. بدان که خداوند بدون علت وجهت این وسائل جذب وجلب را درتو قرار نمیدهد. اینها ازآن تواست ولی برای استفاده دیگران است. در وجود هرفردی در دنیا خواصی قرار داده شده که باید آنرا در معرض استفادهٔ بندگان خدا و عالم الهی قرار دهد .

گل ـ بسیار خوب فرض کنیم چنین باشد . توچه میگوئی ؟ آیا این تمایل توبمن از روی شهوت وامیال جسمانی نیست ؟ آیا با این کار خود عمل پلیدی انجام نمیدهی ؟

بلبل ـ ای گل از این سخن که گفتی استغفار کن . آنطورکه تو میگوئی نیست .هیچ میدانی که چه چیزی است که مرا بسوی تومیکشاند؟ چه نیروئی است که مرا اینطور واله وحیران کرده چنانکه مصالح خود را زیرپای گذارده وزندگی وکارشخصی را پشت سرانداخته مجنون وار بسوی تو روی آورده‌ام. مگر جز عشق و جذبه است که در وجودمن میباشد ؟ آیا این عشق را من خود بوجود آورده‌ام وخود در نهاد خویش قرار داده‌ام ؟ هر گز . مگر من قادرم چنین کاری انجام دهم . مرا چه نیروئی هست که یك چنین قدرت مغناطیسی عظیم در وجود خویش پدید آرم . بدان که این عشق از من نیست و از جانب معشوق حقیقی است . همان کس که درتو زیبائی ولطف و عطر وجذبه آفریددر من هم عشق وعلاقه گذاشت تا مرا بسوی تو بکشاند و قوه‌ای مثبت و منفی ایجاد نماید تا با آن جهان را آبادان کند . این امراوست که بمغز ومکانیسم حواس من تابیده ومرا عاشق وشیدا کرده‌است . اگر روح او درمن بود و جسم از طرف او بمن بخشیده نمیشد این عشق هم بوجود نمیآمد .

این عشقی که در من است ازخداست وبا عشق همهٔ عالم موزون و همراه است ودرحقیقت عشق واحد و وحدت است که در همه مخلوقات بصورتی تجلی میکند . همین عشق است که موجب وصل بخدا و وحدت است . همین عشق است که نتیجه آن پیوند و اتصال میباشد . هر پیوندی نیز رو بسوی وحدت میرود پس بدان که عشق من عشقی الهی است.

دراین صورت بیا واز روی صفا دست مرا بگیر واین عاشق بی‌شکیب را در راه خدا بنواز .

گل ـ ای بلبل، پاکیزه سخن میگوئی و دلایلت چنان دلنشین است که انسان رادعوت بقبول میکند . اما من در صحت ادعای تو مشکوکم . میدانی علت شك من چیست ؟ علت همین بی‌اعتنائی من نسبت بتو است . همین حالتی است که تو آنرا جفامیخوانی . اگر راستی این عشق تواز خداست واین لطف و زیبائی من هم از اوست بایستی بمحض ابراز عشق تو من تسلیم شوم و بآغوشت پناه برم .بچه دلیل من حاضر بقبول عشق تو نیستم؟ آیا این سخن درست نیست؟

بلبل ــ نه . تواشتباه میکنی . این جور وجفای تودلیلی بر رد ادعای من نتواند بود . این جفاکاری تو نیزحکمتی داردکه ازجانب یزدان است . میدانی چرا . برای اینکه اگرجفا کاری نباشد عشق تجلی نمیکند . این‌نازوعشوه وغمزه وبیوفائی وجفاکاری همه وسائلی‌است برای اینکه عشق جلوه نماید وفروزان شود . اگر عاشق فوراً وبسادگی‌بمعشوق بپیوندد آن شور و شوق و التهاب فرو می‌نشیند ودیگردرخشندگی‌وتجلی‌نخواهدداشت اما هرچه جفای‌معشوق وکناره‌گیری ودامن فراچیدنش، بیشترشود لهیب شوق عاشق تیزترخواهد شد وهرچه اودوری‌کند این‌فروزان‌تر می‌گردد . بدان‌که اینهمه‌تجلیات عظیم عشق درادبیات جهانی ، این‌همه فریاد های بلندکه بصورت نثر و شعر درعالم بوجودآمده تماما بخاطر جفای معشوق وسختی وصل است . اگروصل بآسانی میسرمیشد کسی ازعشق نمینالید ودرد دل نمی‌کرد وحال‌آتش درونی را بیان نمینمود وهمهٔ این عشقهائی‌که درعالم درکتابها و اشعار وسخن‌ها ، داستانها وفیلمها بیان شده همگی اظهارهمین درد وآتش نهانی‌است . پس سخنان تودرست نیست زیرا همان مصلحت الهی‌که عشق ترا درمن وزیبائی‌را درتوآفرید جفا راهم درتو گذاشت تاچنین‌اثری‌کند و آتش مرا تیزترکرد تاازپای ننشینم ودنیا را باعشق خود روشن سازم .

پس بدان‌که اینهمه عاشقان که‌توداری ولحظه‌ای لقای تودرآنهاآنهمه شوق واشتیاق افروخته است بخاطرحکمتی‌است‌که بیان گردید .

گل ــ مثل اینکه درست میگوئی ودلایلت صحیح است. باتمام این احوال درخود تمایلی نمیبینم که عشق‌ترا قبول‌کنم .

بلبل ــ ای‌گل بدان که این سخن هم ازناز‌است . میدانم‌که توهم در دل خود تمایلی بمن‌داری اما ناز ازخواص‌تست وبایستی بااین‌ناز آتش مرا تیزترکنی‌ومشتاق‌ترم‌سازی .

اما چه‌گویم‌که توازدل عاشقان بیخبری‌که درچه التهابی‌هستند. نمیدانی چگونه دوست ازفراق‌تو اشك حسرت میریزد ، نمیدانی چه غوغائی در دل‌یار بخاطرت برپااست . تنها فکر وذکر تو آنست‌که ناز وعشوه را بیفزائی. آیا هیچ میدانی‌که اگرهم مرااز خودبرانی هرگز بحال قهر وجدائی ازپیشگاه تونخواهم رفت و از تهدید و نهیب توهم نخواهم‌ترسید. بس‌است. دست ازجفا بردارو بسوی من‌توجه‌کن وباین بیمار دردمند لطفی‌بنمای وبوسه‌ای ازلب شیرینت عطاکن .

گل ــ این چه سخنی‌است‌که میگوئی ، چرا حیا راکنارگذارده وپرده شرم را پاره‌کرده‌ای . بوسه یعنی چه؟ توخود میگوئی عشق الهی‌وخدائی‌من است واینك ازبوسه سخن میگوئی و میخواهی‌آنرا باشهوت بیامیزی. زود ازاین خیال خام منصرف شو .

بلبل ــ ای‌گل می‌بینم بازهم درگمراهی هستی ــ اینکه میخواهم ترا ببوسم درست است‌که دهان من بوسه میزند اما درحقیقت دهان من نیست . این دهان راچه‌کسی درمن قرارداده واین عشق آتشین را که ببوسه میانجامد کی درمن نهاده . این بوسه تجلیات روح الهی است . روح است که این بوسه را میزند . اگرروح اورا نداشتم قادر ببوسه نبودم . پس آنهاکه این عمل را عیب میدانند غافلند که تمام وسائل‌آنرا خدا بمن‌ارزانی فرموده وجذب ولطفی‌که باعث‌کشش من بسوی تست نیزازجانب اواست دیگرنه این‌است‌که بوسه در اثر زیبائی وجذبه تست ودراثر عشق من و باهمین وسائل‌که من وتو داریم صورت میگیرد . همه اینها ازجانب دیگری است ودرآن هیچ عیبی نخواهد بود .

* * *

وقتی سخن بلبل بدینجا رسید گل که‌بدلائل وکلمات اوتسلیم شده و درعین حال جذبه وعشق الهی اورا بسوی بلبل کشانده بود به‌بلبل پیوست . لذتی‌که ازبوسه ووصل‌آنها حاصل میگردد همان‌لذت وحدت وپیوند عالمی است چون‌اصل‌عالم وحدت است هرچیزی‌که بطرف اتصال وپیوند باشد بهرصورتی‌که هست لذت بخش‌است واینکه بوسه ووصل‌اینهمه لذت میدهد بخاطر همین وحدت است . دونیروی الهی‌که در دوظرف جسدظاهراً ازهم جدا بودندبهم می‌پیوندند وازبرخورد این‌دوسیم مثبت ومنفی جرقه‌ای‌ازشوق بر

میخیزد که باعث بقا و بهجت جهان است .

ای عزیزان علت اینکه هرگونه اتحاد و پیوستی شیرین است جز بخاطر لطف وحدت نیست . وه چه‌لذت بخش وشیرین است وصال عاشق ومعشوق که پس‌ازمدتی جدائی بهم‌میرسند . آیا فکر کرده‌اید که داستان ساده وعادی عاشقان مشهور مثل لیلی ومجنون وشیرین‌وفرهاد و وامق وعذرا و رومئووژولیت ، وامثال آنها چرا آنقدردلنشین‌شده که سراسرعالم بشریت آنرا بکرات و دفعات بیشمار میخوانند ولذت میبرند؟ علت‌همان بارقه‌وحدتی‌است که ازآنها تراوش میکند. میدانید چرا میلیاردها شعرونثروکتاب و داستان وقصه وتآتر وفیلم ورمان همه دربارهٔ عشق سخن میگویند ومردم‌آنرا مکررده‌مکرر میخوانند، وخسته‌نمیشوند؟ بخاطر همین شوق‌وحدتی‌است که ازآنها متجلی‌است.

وقتی بلبل وگل‌بهم میرسند درواقع تجلی خداوندی‌درآنها ظهورمیکند . بشرهم‌همین‌حال را دارد. عوام میگویند وقتی دودل بهم میرسد سومش خداست ودیگر بیش‌ازاین‌ندانسته ونیروی سومی‌قائل‌شده‌اند . این‌حدود فهم‌آنهااست درحالیکه نیروی دوم وسومی در بین نیست ویك نیرو وعین وحدت است. همان مثبت ومنفی‌است که بهم‌می‌پیوندد ووحدت میپذیرد .

اینست شعار وحدت وایده‌آل وحدت که جز خدای بیهمتا را نمیشاسد .

محبوب من

عشق تـاروپود جهانیان است ومحور عالم وجود برحول عشق میگردد و چنانکه گفته شدنامهای مختلفی که برعشق مینهند مانند عشق حقیقی ومجازی وفروعاتی که دراین رشته پدید آمده مثل‌اشتیاق، شوق، علاقه همه جزء عشق است ودرجات مختلفهٔ قوی و ضعیف آنست که نامهای مختلف گرفته لیکن ماهیت آن یکی است .

گردش کرات

نمونه این عشق و سرگشتگی همانا گردش کرات بدوریکدیگروگردش آنها در فضاست که بانظم معین صورت میپذیرد ویا گردش این ذرهٔ ریز وظاهراً ناچیز ودیده نشده بنام اتم است که با یك سرعت عجیب بدورهم میچرخند. همه چیز در این غوغا وعشق شریك است وحتی‌نور، که درپـاکی و لطافت بهازآن نمی‌بینیم دراین گردش و چرخش با همهٔ عالم همراه است وفوتون‌ها وذرات نامرئی آن گردشی برق آسادارند.

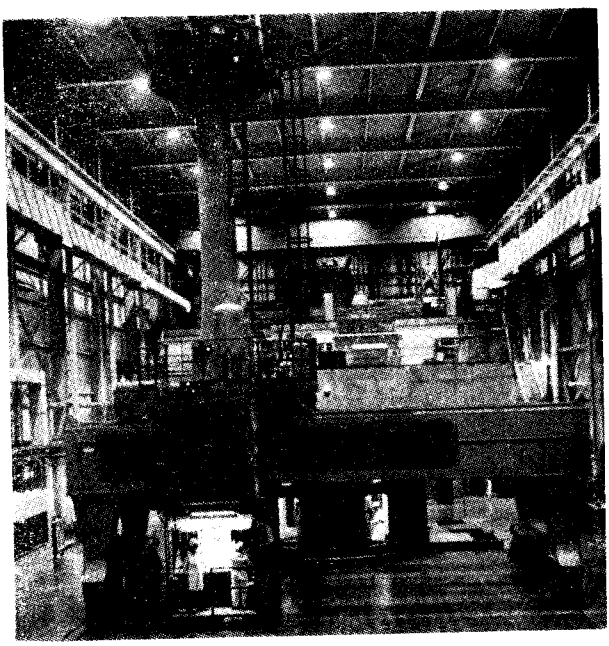

ذرهٔ ظاهراً ناچیز اتم بسرعت عجیب‌درگردش است. عکس بالا کورهٔ عظیم مرکز اتمی هالام را نشان میدهد

جذبهٔ مردوزن

جذبه‌وکشش‌نروماده دربشر، درحیوانات درنباتات وهمهٔ مظاهر خلقت که باعث بقا وپایداری عالم است همه از روح که امر خداست نیرو میگیرند و چون ماشینها و آلات مختلف یك واحد سازندگی‌که همه از توربین واحد نیروی خود را دریافت میدارند همهٔ مخلوقات‌جهان نیروی‌خویش را از آن میگیرند و دلیل آن چنین است که هر گاه جسمی بدون روح باشد (که به‌آن مرده اطلاق میکنند) قادر بعشق بـازی نمیباشد.

اگر چنین قدرت ونیروئی درجهان نمیبود تمام کارهای عالم میخوابیدواصلا حرکتی دربین‌نبود.

تمام حرکات وجنبش ها وفعالیت هـا ازنیروی عشق قدرت می‌گیرد که آنهم نیرویش ازروح‌است، دراین خصوص تفکر کنید تا حقیقت را دریابید .

منبع عشق

این منبع عشق کجا است . منبع همان عالم لایتناهی ووجود محبوب ومعبودکل است‌که همه چیز ازاوپدیدآمده وبسوی‌اوبازگشت می‌کندوهمهٔحول‌هاوتحویل‌ها وقوت‌ها ازجانب اوست. ازمنبع‌لایتناهی و پایان نـاپذیر عشق اوست که بتمام پدیده های عالم خلقت بخشیده شده تاآنها را بانجام وظیفه وادارد.

درد و دارو

این عشق هم درد است وهم دارو. درد است برای اینکه شخص را بتکاپو وجنبش وفعـالیت اندازد ودرپی مقصد وهدف ونتیجه روان‌سازد. تا درد نباشد ، کسی جنبش نمی‌کند وبفکر چاره نمیافتد. پس‌از اینکه دردشدت گرفت وصاحب خودرا براه انداخت آنگاه که بمقصد رسید آن عشقی‌که جنبهٔ درددا‌شت خود مبدل بدارو میگردد وباعث راحت جسم وروان است .

تراوش قدرت

پس میگویم که آن محبوب گل ویـار عزیز عالمی من که محبوب جهان است داروی جسم وجان همگان نیز میباشد وپرتوش چنان متجلی است که درمقابل نورآن سخن‌ازخورشید وماه نتوانم گفتن‌زیرا ماه وخورشید تراوش ناچیزی ازقدرت اوست ومیلیاردها میلیارد مخلوقات برتر از آن دارد . پس تشبیه این نور با این الفاظ بشری ازناچاری وبعلت نداشتن دسترس به تعبیر صحیح است .

جلوهٔ کامل

چه‌توان‌کرد؟ لغاتی نداریم که با آن بتوانیم حقایق را چنـانکه هست بیان کنیم . لذا ناچار از تعبیرات و اصطلاحاتی که در دسترس است بکار می‌برم وامثالی را که نویسندگان و شاعران و گویندگان میگویند در این مورد بیان میکنم . می‌گویم که‌گل و لاله ازاین کشش محبوب بهتر نیستند اما چه بگویم که چندی نمیگذردکه‌انسان از آن خسته میشود. اینها چیزی نیستند که قلب آدمی را تسخیر نمـایند. امـا محبوب و معشوق بزرگ عالمی من‌کسی است که قلب همهٔجهانیان را برای همیشه تسخیر کرده واین حقیقتی روشن است که احتیـاج باثبات ندارد. مگرنه آنست‌که روح همه ازاوست وعاریتی‌ازمنبع‌لایتناهی‌اوبدانها سپرده شده . این امانت عاریتی که اتصالش از اصل هرگزقطع نمیگردد دائم دراختیار وی‌است. از اینروست که بندهٔ واله و حیران در مناجات

چیزی نمیگذرد که انسان از گل و لاله هم خسته میشود وتنها عشقی که قلب انسان را برای همیشه تسخیر کرده عشق بمعبود است.

میگوید: « ای‌کسی‌که جانم در دست تست .»
سررشتهٔ تمام علائق بندگان‌درید قدرت‌وی است، چه تسخیری ازاین بالاتر واستوارتر توان‌یافتن؟

اسارت عشق

اسارت ورشته درگردن داشتن ودربند بودن‌را دراین دنیای مامذموم وموجب ایجادناراحتی می‌شمارند ، امـا میگویم که بداشتن این رشته درگردن واین بند درپای افتخار می‌کنم ، بدان‌میبـالم، از آن شادمانم واگر روزی در مخیله‌ام سایهٔ این پندار نقش بربندد که رشتهٔ اتصال وکشش وعلاقه ازیك جـانب سست گردد آن روز را لحظهٔ بدبختی وبیچارگی خود می‌شمارم.

پس روی خویش بجانب معبودگل گردانده می‌گویم: « ای‌عزیز ـ مغناطیسی که مرا اینطوربسوی تومیکشد قویتر ساز، این رشته‌ای که مرا بدانسوی میبرد محکمتر کـن ومپسند که آنی این اتصال از صلابت وپیوند نیرومندی که دارد سستی پذیرد.

خلاصهٔ مطالب بـالا دریك رباعی :

محبوب من است داروی جسم وروان — با پرتو رخساره کند ماه نهان
گویم که‌گل و لاله نباشد به از آن — یعنی که نموده قلب تسخیر عیان

آئینهٔ وحدت

آخر تو کجائی من دلخسته غریبم
بهر چه نیائی مه تابنده حبیبم

مردم زجدائی بعیان رحم نداری
ای مایهٔ هستی توغیاثی وطبیبم

مشکل شده دیدار ظریفا بکجائی
دیوانهٔ نور رخ زیبای لبیبم

ظاهر بشواز رویوفابرمن مسکین
خونین دلم از درد وغم وغصه نصیبم

ایثارکنم جان برت ایجلوهٔ خالق
بیمرزنمت بوسه زکانون لهیبم

بگذشت زشب نیمونیامد زدر آن یار
ایکعبه عشاق زند طعنه رقیبم

از روی بصیرت دهمت پند و تذکر
آئینه وحدت ندهد شیخ فریبم

جاهض(۱) بشواشراق بکن نغمهٔوحدت
بنما بکرامت برحشمت که ادیبم

محبوب عالم

یار نهان

یاریکه نهانش میپندارند ولی دیدهٔ ظاهر و باطن آنرا بالعیان درهمهٔ مظاهر وجود میبیند ، یاریکه هدف همهٔ موجودات خواه ناخواه آنستکه بسوی او روند، یاریکه همهپیامبران وبزرگان ، بشر را دعوت نمودهاندکه بدو چنگ زنند در حقیقت وصل به او و هدف زندگانی همهٔ مخلوقاتاست و همه بسوی او رهسپارند همچنانکه از جانب او آمدهاند .

راهنمایان طریق عشق

ای یاران و پیشوایان راه توفیق ، ایکوشندگان راهیزدانی وراهنمایاندینحق ، ایادم،ابراهیم نوح، ایموسیوایعیسی ، ای محمد(ص)وایعلی(ع)وای رهبر زمان دراین راهوحدت بسویخداکمکو یاری دهید تا با یاران، راه این وادی را طی کنیم واسراری راکه ازاین منبعفیضمیگیریم بخاطر نجاتو بقای عالم پخش نمائیم .

دوست معنوی

ای دوست معنوی و عزیزیکه مدتی با من دمساز بودی و مرهم بردل خسته من میگذاردی، ای کسیکه با رهنمائی و رهبری خود دلسرگشته و حیرانمرا بسوی خود میخواندی چه شدکه ازمن دور شدهای . این بیمار سخت محتاج پزشك است . بیا و از محبت خود دلم را سیراب کن .

(۱) زرنگ

ای دوست عزیز وای کسیکه از طرف ذات پروردگار مأموریت اصلاح خلایق و برقراری دین الهی را بعهده داری . ای مصلح بزرگ مال وای عزیزی که با نرمش و محبت عالم را بسامان اخلاقی خواهی آورد . چرا مانند خورشید برعالم نمیدرخشی ؟

دردمندی مشتاقان

بزرگان عالم و روشنفکران و خردمندان در همه جا مشتاقانه انتظار اصلاح رامیبرند و همه منتظر اصلاح اخلاقی جهان هستند . پس با اقدام خود همه را شادمان کن .

جلوهٔ الهی که درتست همهٔ عالم را شیفته و والهات ساخته و ازدل مشتاق همگان لهیب عشق معنوی بلند است .

ای کعبه آمال عشاق راه حق وای قبلهٔ اصلاح طلبان. بوسیلهٔ گفتارو نصحیت واندرز جهان رااز سقوط درگمراهی اخلاقی نجات ده. کسانی راکه غرق درخرافات شده واز تمسك درتعصب بجهالت اندرشده اندرهاساز.

جهانیان منتظرند نوریکه ازتاریکیها بیرون تافته روز بروز تابان تر و روشن تر شودوجهان را منور سازد .

ای آئینهٔ وحدت وای مظهر یگانگی و نیروی حق. ازمخالفت مردمان ریاکار وآلوده بخرافات بیم مدار. نغمهٔ وحدت را بااشراق الهی که برتو میتابد سازکن وباین خادم راه حق که ادیب راه تست مکرمت فرمای .

امروز روزی است که جهان احتیاج بوحدت دارد وبا شتاب بسوی تومیآید. مشتاقان رابیش از این در انتظار تسلیح اخلاقی خود قرارمده . و اتحاد ادیان را برقرار فرمای.

ازآنجاکه هردین وآئین وهرکیشی انتظار اصلاح اخلاقی جهان راميبرند همین عمل دلیل قوی وحدت آمال ووحدت هدف و وحدت انتظار ادیان است .

راه محبت و وحدت

فروزنده اختر بدام سروش
که غافل مشو پند من دار گوش

محبت طلب کن فرازنده باش
بعبرت نظر کن زبدچشم پوش

بنوع بشر کن تو خدمت بصلح
سخن کابدازجنك بنشین خموش

حذر کن زانواع آشوب وجنك
بمهر ونشاط خلایق بکوش

ره دانش ومعرفت جلوه ده
زپند حکیمانه ام رخ مپوش

تعالیم وحدت بکن جستجو
زجام محبت بعزت بنوش

که وحدت شود مردرا رهنمون
بسوی نکوکاری وفرو هوش

گرانمایه گفتار چون زرناب
سعادت چوخواهی بجان برنیوش

زگفتار حشمت جهان شاد شد
دلیرانه گویم سخن پر خروش

که آوازحی گوشزد مینمود:
«باخلاص درراه وحدت بکوش»

سخن حق

ای فرزند - این سخن ازمن بپذیر وپندم را آویزهٔ گوش سازوآنی ازاجرای آن غافل مشو زیرا هرچه برسرانسان آید باتوجه بتقدیر ازغفلت است . همهٔ اشتباهاتی که بدست انسان صورت میگیرد، همهٔ اعمال زشت وناملوب دراثرغفلت بوجودمیآید . غفلت مانند پرده ایست که جلوچشم یك راهرورامیگیرد. کسیکه پرده درمقابل چشمش باشد پیش پای خودرا نمی بیند ودچارمخاطره میشود .

درتکاپوی محبت

بهترین رفتاری که میتوانی درزندگی پیشه سازی اینست که دائماً درجستجوی محبت باشی زیرا محبت، اساسی ترین مایهٔ زندگانی ، بهترین وسیلهٔ آسایش ، عالیترین وظیفهٔ خدائی ، برترین شرافت انسانیت وزیباترین تجلی حیات است. پس هرچه درراه محبت وعشق بکوشی نه تنها زیانی نبرده ای بلکه جزسود چیزی حاصل نکرده ای .

بلند همتی

دیگر اینکه بلند نظر وبا همت باش . مقام روح وشخصیت آدمی بس بزرگ است. این شاهین بلند پرواز را درخرابه ها اسیر کثافات وهوسها مکن. قدر خود را بشناس وازپستی ودون همتی وافکار کوچك

وآراء باطل وناچیز بپرهیز. بقدر ظرفیت مکانیسم مغزی خود استفاده کن، همیشه تمرین اندیشه‌های بزرگ وعظیم درمغز خویش جای ده تاسرفراز وعزیز باشی.

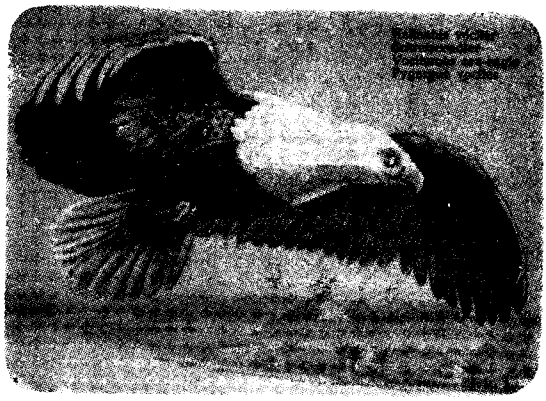

نبایستی عظمت وشخصیت روح راکه مانند پرندهٔ بلند پروازی اسمانها راطی میکند اسیرافکار کوچك و پست ساخت.

دقت وموشکافی

خداوند بخشایشگر دوچشم را بانسان داده وعقل را درورای‌آن قرارداده تا بانظرعبرت بر امورجهان بنگرد وازآن پندگیرد. برای مرد عاقل صاحب نظر وموشکاف هرواقعه واتفاقی در زندگی ولوکوچك وناچیز بنظر رسد درس‌عبرتی است. چه بسا بزرگان ازاتفاقات بسیار خرد زندگی که کس رابدان التفات‌نیست درسهای‌بزرك فرا گرفته اند و آن مطلبی‌که دیگران ناچیزانگاشته وازنظر دور داشته‌اند برای آنها مبنای خیرعظیم گردیده است. پس بایستی در همهٔ امور دقت کرد. فرضاً کـه همهٔ اتفاقات بـرای راه زندگی رهنمای مهم نباشد اما یافتن وبرگزیدن نکات موشکافی میخواهد مبادا ازنظر دور بمانـد. آنهائیکـه سابقاً درمیان‌رودخانه‌های‌آمریکـا درپی‌یـافتن طلابودند دهها خروارشن‌را زیر ورو میکردند، میشستند، ازغربـال میگذراندند بلکه دربین‌آنهمه شن‌هرکسی باندازهٔ سرنوشت وقسمت خوددانه‌هائی ازطلابیابد. مردحقیقت بین نیز درزندگانی سوانح را همانطورسبك وسنگین میسازد شاید ازبین همهٔ‌آنها آن وقایع اساسی زندگانی‌راکه سازندهٔ مسیر اوهستند درك‌کند.

بهره برداری ازفرصت

طلاجویان خروارها خاك را میشویند وزیرو رومیکنند بلکه‌بتوانند ذراتی طلا درمیان‌آنها کشف کنند.

حضرت امیرالمـؤمنیـن علـی علیه‌السلام میفرماید: الفرصة تمرمرالسحاب فانتهزوافرص الخیرـفرصت مانندابردرگذراست پس‌فرصت های نیکورا دریابید. اینست فایدهٔ نظرعبرت بجهان انداختن.

ازبدی درگذر

واما این نکته را همواره آویزهٔ گوش قرارده که ازناروائی‌ها درگذری وآنها را فـراموش‌کنی. این مطلب دووجه دارد. یکی‌آنکه اگردرحقیقت عمل‌زشتی‌کردنددرصددتلافی‌وجزامباش‌وآنراحمل براشتباه‌ونادانی‌طرف‌کن‌درحالیکه‌حقیقت هم‌همین است و جزاین نیست. بلکه باتلافی‌وپاداش‌بیکو درصدداصلاح طرف برآی زیرا بهترین جزای اشخاص زشتکـار نیکوئی ومهربانی است. کسانیکه بد میکنند محرك‌آنهاغفلت ونادانی‌است. سعی‌کن برنفس‌خود غلبه‌کنی‌وازاین‌قبیل نـادانی ها درگذری وباتمرین حس‌انتقام را خاموش‌کنی وازتلافی‌کردن ناروائیهائیکه

فرصت چون ابر در گذر است پس باید فرصتهای نیکو را دریافت از آن بنفع خداپرستی استفاده کرد .

هرگاه درضمن راه خود بمرداب کثیفی بر خوردی از آن اجتناب میکنی و آنرا دور میزنی که بدان آلوده نشوی. در امور اخلاقی ووجدانی نیز هرگاه بیك عمل ناروا برخورد کنی باید از آن احتراز جوئی که کثافات آن دامانت را نگیرد .

در حق شخص تو میشود چشم پوشی کنی وهمواره این نکته را در نظر بسپاری که عالم وحدت است واگر اتفاقاً دست تو در اثر یك حرکت غفلتی اشتباه آمیز بچشمت صدمه زد ویا دندانت باشتباه لب وزبانت را گزید مسلماً آنقدر عاقلی که دست و دندانت را بجرم این غفلت تنبیه نخواهی کرد . بدیهای مردم را نیز اینطور تلقی کن . آخر تو با آنها متصلی وپیوسته واز آنها جدا نیستی وآدمیت حکم دست وپا وچشم وگوش واعضاء یکدیگرند .

احتراز از زشتی

دیگر اینکه اگر موقعیتی درسر راهت قرار گرفت که عملی انجام دهی که آنرا عمل زشت نام میگذارند باتمام قوا فکر خود را تمرین وورزش ده تا از این موقعیت چشم بپوشی واز آن بگذری وبا جهشی که ازروی آن کنی آن کار را پشت سر گذاری وبدان آلوده نشوی. اگر درضمن راه بچاه یاجوی آب یامرداب وگندابی بر خوردی مسلماً داخل آنها نخواهی شد بلکه یاازروی آن میپری یاآنرا دور میزنی ودرهرحال ازآن اجتناب میکنی که بدان آلوده نشوی و دچار لطمات وعواقب آن نگردی . عمل زشت هم همینطوراست. در مسیر زندگی چاهها وگندابهائی ممکنست پیش آید . مرد عاقل کسی است که از روی آنها می‌جهد ویا آنهارا دورمیزند ومرد نادان آنکسی است که درآنهامیافتد وبدانها آلوده میشود ودچار لطمات آنها میگردد. (البته تقدیر را هم نباید فراموش کرد .)

***

جنگ وصلح

این سخنان را مکرر گفته‌ام اما اینك ازتو می‌خواهم درنظرخود مجسم کنی که اگر بجای جنگ وستیز ودشمنی که دربین افراد بشرحکمفرما است صلح و خدمت وهمکاری برقرارباشد چه ترقی بزرگی پدید میآید . اگر بگویم درمیدانی صدها اتومبیل وجودداشته باشد که اینها را دو دسته کنند و از یك مسافت دورآنها را بسوی هم برانند وباهم بجنگ اندازند تا در اثر تصادف و برخورد همهٔ آنها

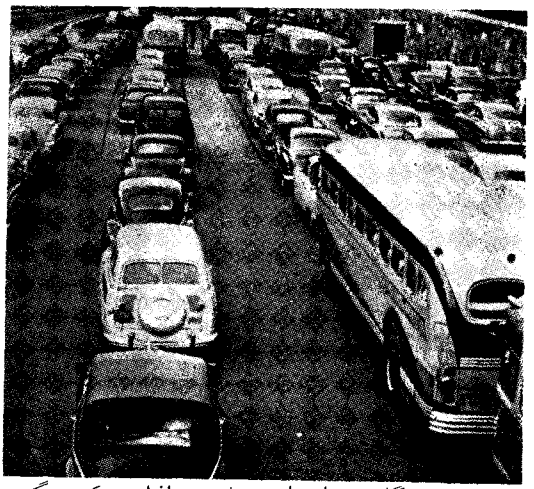

هرگاه عده‌ای اتومبیل بموازات یکدیگر حرکت کنند ازهمهٔ آنها استفاده نیکو بعمل میآید .

خورد شود وازبین رود شاید آنرا تخیلی کودکانه وجاهلانه پندارید درحالیکه هرگاه این اتومبیل‌ها همه بموازات یکدیگر با یک نظم وروش مرتب پهلو به پهلو حرکت کنند و از همهٔ آنها برای حمل بار ومسافر استفاده شود ، اتومبیل همان اتومبیل است ولی درصورت اول نتیجه وعمل آنها صفر است ودرصورت دوم صد درصد .

اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر درپاسخ بیانات وزیر امور خارجهٔ آمریکا درواشنگتن (۲۸/۸/۲۶) فرمودند : یکی ازبزرگترین خصوصیات ایران همانا توجه کشور بصلح است . علاقه وتأکید بصلح از سطور منظومه های حماسی ما میچکد و ادبیات ما ازآن لبریزاست . این فکر که دنیا یکی است وحیات هر فرد جزء ارجمندی درهستی مطلق کیهان بزرگ است ازفکرهای ویژهٔ سرزمین ما است .

روح بشر

اینکه در بالای صفحه گفتم افسانه ایست که بشر عاقل آنرا بصورت عمل درنمیآورد. اما چه میگوئید ازاینکه بشر امروز باماشین وجودی خویش این عمل راانجام میدهد زیرا بجای اینکه همهٔ افراد بشر درروی جدهٔ ترقی وتکامل وپیشرفت زندگی بموازات هم حرکت کنند ودست همکاری بایکدیگر بدهند دسته بندی تشکیل داده دنیا را به بلوک‌های متخالف تقسیم کرده‌اند که سعی میکنند نیروی این بلوکها باهم مساوی باشد . این نیروها بازحمت ومرارت تدارك میشود وسرمایه ونیروی انسانیت صرف تهیهٔ آن میگردد برای اینکه روزی این دوبلوك بجان هم افتند وهمدیگررا ازبین ببرند . آن افسانهٔ اتومبیل‌ها را دور از عقل وجنون آمیز میدانند ولی ماشین عزیز وجودی خودرا دراین راه غلط مصرف مینمایند وخودرا درکمال صحت عقل وتدبیر میشمارند . اینست بشرامروز .

صلح وصفا

پس ای فرزند درراه حقیقت ودرستی هر بشری وظیفه دارد خدمت بصلح نماید وازجنگ بگریزد وهرجا سخن جنگ است خموش باشد زیرا موافقت مراحلی دارد. موافقت عملی مشارکت مستقیم وفوری است که باعث کمك به آشوب میگردد . موافقت باسخن نیز باعث تشویق طرف میشود و هرکس طرفدار زبانی پیدا کند تاحدی قوی ودرانجام کارجری میگردد وحتی موافقت فکری نیز که درحکم تلقین وتشویق است تأثیر بزرك دارد . پس هرجا سخن ازاختلاف ونزاع ودشمنی وجنگ است خاموشی بگزین وحتی ازموافقت فکری خودداری کن. برعکس هرکجا صحبت سازش وصلح ومداراست طرفدارو پشتیبان آن باش. یك قدم توویك موافقت توبسوی صلح برای سعادت دنیا ارزش داردزیرا کفهٔ افکاررا باینطرف سنگین میکند .

منظورازجنگ ، تنها جنگ بین دولتها وبلوکها وقدرتهای بزرگ یا کوچك نیست . مقصودم هرگونه نزاع واختلاف وستیزوآشوب است .

جنك و فساد

مقصود ماهیت جنگ وآشوب است . چه کوچك باشد چه بزرگ . یکدانهٔ کوچك سیب یا گلابی

درحقیقت همان درخت بزرگ وپرشاخ وبرگ ومیوهٔ آنست و تفاوت درحجم است که دراثر عامل زمان واستفاده ازعوامل طبیعی رشد پیدا میکند . بلکه چون مسئلهٔ وراثت وتولید نسل را در نظر گیریم یکدانه سیب همان بستان پراز درخت سیب است که منشاءآن همان دانهٔکوچك بوده است . پس تفاوتی دربزرگی وکوچکی مطرح نیست .

یك دانه‌کوچك نباتی درحقیقت وبالقوه در حکم یك درخت تنومند بلکه‌درحکم یك جنگل است زیرا یك جنگل انبوه ممکنست از یك دانهٔ کوچك بوجودآید .

اختلافات کوچك و بزرگ

جنگ‌های بزرگ از اختلافات کوچك سرچشمه میگیرد . همین تفاوت سلیقه‌ها وتعصب‌هائی‌که مردمان در ایده‌اولوژیهای اجتماعی ومرامی ودینی دارند رویهم جمع میشود ، تعداد زیاد میگردد، تبدیل به یك ملت و ملتها تبدیل به‌بلوك میشود .

اختلافات نژادی، اختلافات‌مذهبی، اختلافات مرامی ومسلکی وهرنوع اختلافی‌که امروز دردنیا وجوددارد ابتدااز بین افراد سرچشمه میگیرد و تعداد که انباشته شد صورت ملی وجهانی پیدا میکند . امروزه بایستی کوشش‌کردکه هر چه زودتر وهرچه بیشتر اختلاف بین پیروان ادیان برطرف شده ویك وحدت دینی عالی برقرار گردد .

تصادم منافع

جنگ منحصر بهمین نیست . اختلافاتی‌که در راه منافع فردی اشخاص باهم پیدا میکنند قابل اجتناب است . منحصری‌گذشت و فداکاری وقبول منطق این اختلافات را حل میکند و بجای آن صلح وصفا و آشتی مستقر میشود . دیده‌اید برخی جهال برسریك موضوع بسیارکوچك مانند ادای یك‌کلمه‌ای که طرف را ناخوش آیند بوده یا بخاطر آنکه چرا او جلوتر از وی رفته و چرا قدم پیش‌گذارده یا چرا یك لقمهٔ بیشتر خورده بجان هم میافتندیا همدیگر را مضروب میسازند و لباسهای هم را میدرند و لطمات جبران ناپذیر بمزاج و اعصاب وگردش خون و قلب خود و طرف میزنند و نه تنها آن نتیجه راکه بخاطر آن جنگیده‌اند بدست نمیآورند بلکه ضرری ده باربدتر وگرانتر از آن‌میبرند . این‌روش جهال است که عقلا به آن میخندند . اما در زندگی اینگونه‌اختلافات با درجات مختلف برای همه پیش میآید و هرکس‌که توانست از آنها اجتناب‌کند میزان قدرت و رشد عقلی خود را باثبات رسانیده است .

مرافعات ودعاوی

بسیاری از مرافعات و دعاوی دادگستری برمبنای لجاجت و نادانی و عدم گذشت وخود ـ بینی تنظیم شده و طرفین در راه احقاق یك حق موهوم و ناچیز ده برابرآن ضرر میکنند وسالها کارشان بطول میکشد و وقت عزیز و پول و جان آنها و اعصاب و فعالیتشان صرف این نزاع مهمل میگردد .

چرا بشر عاقل از طریق خلاف سیرکند و چرا نیروی خود را بهدر دهد ؟

مواجهه با نادانان

روش صحیح اینست که اگر جاهلی در برخورد زندگی خواه کوچك و ناچیز یا بزرگتر با تو مواجه شد و از روی نادانی برتو توهینی کرد یاضرری رسانید بجای اینکه با آن تلافی کنی کمی عاقل باش و بدان که تلافی دامنهٔ آتش کینه را وسیع میکند زیرا اوهم عمل بمثل مینماید و این حمله‌های متقابله آنقدر ادامه مییابد تا یکی از طرفین را ازپای درانداز. جنگ دوجاهل درمیان بازاروکوچه از یك کلمه شروع میشود و به جرح وزخم و شاید قتل میرسد .

اگر دیدید طرف باگذشت وبزرگواری وخلق نیکو دست از عمل ناروا نمیکشد تنها چاره آنست که مطابق مقررات قانون بمقامات صلاحیت دار مراجعه شود .

زدوخورد مسیحیان در اورشلیم

جنگ و نزاع عقیده یا برسر ریاست در بین بشر امروز بسیار معمول است . در اینجا پیروان دو فرقه قطی وارتدوکس مسیحی روز ششم اردیبهشت ۱۳۴۹ در اورشلیم برسر موضوعی بی‌اهمیت وناچیز بنزاع وزدخورد پرداختند .

عمل یك عاقل

روش عاقل اینست که بعمل نادان اعتنا نکند بلکه آنرا بامحبت و تواضع و دلجوئی جبران نماید . اینست که قرآن فرمود : واذاخاطبهم الجاهلون قالواسلاما (الفرقان ۶۳) یعنی هنگامیکه نادانان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام میکنند .

وظیفهٔ بشر آنست که درهنگام برخورد بعمل لغو که ازناحیهٔ نادان صادرمیگردد بزرگوارانه بگذرد. واذامروا باللغو مرواکراما (الفرقان ـ ۷۲) هنگامیکه بعمل لغو وبیهوده برخوردند روش یك شخص متین بزرگوار را اتخاذ میکنند .

جنگ و نزاع زیان بخش است

هرگونه نزاع وجنگ مضر وهرگونه آشوب بمعنی برهم زدن نظم وترتیب هرکاری است . یك امر مرتب منظم که برای غذا خوردن چیده شده اگر آنرا باتندی وخشونت ونادانی برهم زنند درحکم آشوب آن میزاست. ایجاد اختلال و بی‌نظمی درجامعه نیز آشوب نام دارد. هرجامعه دارای نظم وسازمان وتشکیلاتی است وخداوند متعال همانطورکه درمیکربها نظم آفریده ودربدن انسان ترتیبات منظم خلق فرموده وکرات آسمانی را نظم عظیم وبزرگ داده جامعه را نیز بوسیله مقرراتی نظم بخشیده‌است . برای اینکه نظم جامعه حفظ شود افراد ناچارند ازقانون اطاعت کنند . اینکه سقراط جام شوکران راکه قضات برای اومقررکرده بودند نوشید وازکمك دوستانش که میخواستند او را از زندان فراردهند و ازمرگ نجات بخشند صرف نظرکرد بخاطر رعایت قانون بود . اومی گفت اگرمن قانون را بشکنم قدرت آن درجامعه ضعیف می‌شود وچون قدرت قانون ضعیف گردید جامعه دچار آشوب وهرج ومرج خواهدشد ولطمهٔ آن به تمام افراد خواهدرسید وچون این گناه بزرگ ازقانون شکنی من (من نوعی) آغاز میگردد پس من گناهکار ومتخلف خواهم بود .

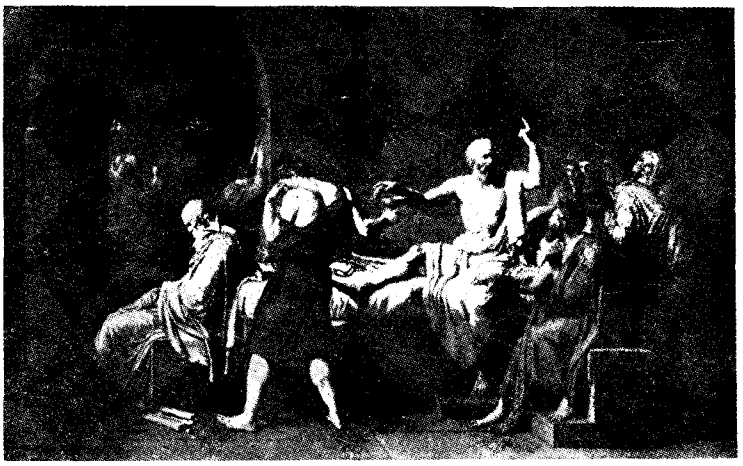

سقراط برای اطاعت ازقانون جام زهرشوگران راگرفته سر کشید (نقاشی‌ازداوید)

بلی‌واقعاً چنین‌است . هر جامعه سازمانی داردودارای زمامدارانی است‌که بر طبق سنت هرجامعه بترتیبی‌بر آن حکومت میکنند ونظم آنرا تأمین‌میسازند. دریك‌حکومت دموکراسی‌باشروطه میتوان از راه صحیح ودرستی‌که در قانون‌معین‌شده‌درآرائش‌ونظم ملت دخالت‌نمود. اما آنارشی وهرج ومرج طلبی همیشه و درتمام ادوار ودر منطق همهٔ مردمان عاقل‌زیان بخش‌بوده زیرا از آشوب نتیجهٔ صحیح درست بدست نمیآید .

آشوب وهرج مرج

هرآشوبی در عالم اینطور است وافرادکه بسلیقهٔ خودوبرمبنای تعصبات وافکارغلط درصدد آشوب برمیآیند یادراثر اغوا وفریب وتلقینات عده‌ای استفاده طلب آلت دست میشوند وخود را بهلاکت وزیان میاندازند جز نادانی وغفلت‌کاری نکرده‌اند .

اغلب اغواکنندگان‌ورهبران‌این‌آشوبها درگوشهٔ‌امنی نشسته ودیگران راآلت دست ساخته وبجبههٔ اول خط‌گسیل میدارند وهیچ پروائی ندارندکه‌آنهاکشته ومحبوس وبیچاره شوند زیرا منظورشان بهره برداری شخصی‌از این اقدام ساده لوحان ساده دل است . این بی انصافان بیرحم ازایمان و ساده دلی وپاك طینتی وساده لوحی‌وکمی دایرهٔ اطلاعات ومعلومات افراد استفاده‌کرده بامقدمه چینی وتمهیدات و وتلقینات والقاآت پی درپی‌آنقدر درگوش آنان میخوانندکه ایشان را وادار بعملی میسازندکه بعد از انجام جز پشیمانی سودی ندارد . مثلی مشهور میگوید: چراعاقل‌کند کاری که‌بازآرد پشیمانی .

خودراآلت دیگران مساز

چرا نباید این برادران پاك دل ساده لوح‌کمی فکرکنند وببینند چگونه‌آلت دست شده‌اند . چرا فکر نمیکنندکه‌دراثر مقدمه‌چینی وترتیب دادن وردیف‌کردن یك مشت سخنان‌بی‌مغزحقیقت را درنظرآنها وارونه جلوه داده وآنها را برای انجام عمل خطرناکی تحریك‌کرده‌اند ؟ چرا این‌دوستان پاکدل‌اهل حساب نیستندکه فکرکنند عاقبت این عمل بسود چه‌کسی تمام میشود وبااین حساب روشن ازاول‌حقیقت را دریابند نه بعدازانجام کارکه پشیمانی سودی نخواهد بخشید .

نتیجه‌گیری غلط

بدبختانه تحریك افرادبآشوب وانجام عمل خلاف نظم منحصربه مواردی‌که دیگران را اغواکنند نیست بلکه گاهی خودشخص روی مقدمه چینی غلط‌فکری و افکار نابجا وتعصبات نادرست ومنطق‌غلط‌که

درفکر خود تهیه می‌بینند ازاین مقدمات نابجا نتیجه‌گیری میکنند وغافل ازآنست‌که عمل صحیح مولود مقدمات صحیح است و افکار غلطی، که زائیدهٔ تعصب میباشد نمیتواند نتیجهٔ صحیح درست ایجاد نماید .

یك واقعهٔ عبرت انگیز

دراینجا بعنوان شاهد مثالی‌میآورم : درسال ۱۳۴۵ فیلمی رنگی وزیبا ازمراسم حج‌که توسط‌چند تن ازمتخصصین تهیه شده بود بمعرض نمایش‌گذارده شد که بزبان عربی وانگلیسی هم دوبله شده ودر سایر نقاط جهان‌آنرا نشان دادند . ارزش این‌فیلم‌تنها ازجنبهٔزیبائی ومدرك نبوده بلکه چون برداشتن فیلم وحتی‌عکس دراماکن مقدسهٔ عربستان سعودی قدغن است تهیه‌کنندگان‌آن بازحمت‌کسب اجازه‌کرده بودند . البته فیلم نواقص زیادی داشت ولی روی همرفته بسیار زیبا بود ومردم هم ازآن استفاده‌کردند وعدهٔ‌کثیری آنرا دیدند . برای خیلی اشخاص این فیلم مشوق زیارت بود ودر هر حال عظمت اسلام را مجسم میکرد .

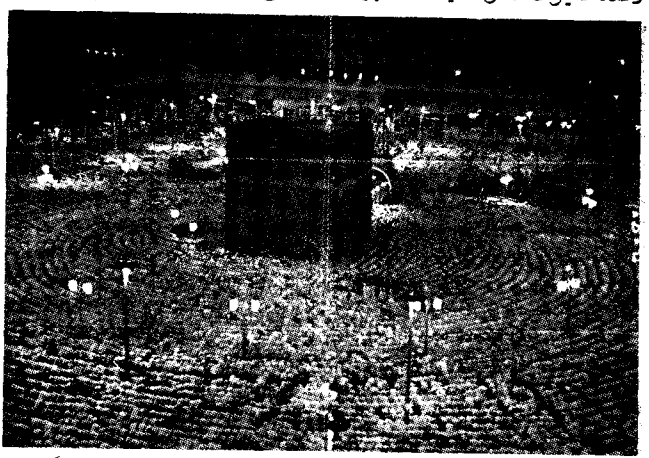

برای نشان دادن مراسم حج اسلامی فیلم جالب ورنگینی ساختند . دراینجا کعبه شریف راشب هنگام‌درحالیکه‌نمازگزاران دراطراف‌آن حلقه زده‌اند می‌بینید .

اما یك جوان‌اراکی‌که‌گویا به اغوای چند نفر صاحبان‌کاروان حج‌که‌تصورکرده بودند نمایش این فیلم‌باعث میشودکه مردم راازرفتن بزیارت مستغنی میسازد وازاین راه لطمه بمنافع آنها میخورد بتهران آمده پس ازچندین روزکمین‌کردن وزحمت ومرارت بالاخره سازندهٔ اصلی‌فیلم‌راباضربهٔچاقومجروح‌ساخت . خوشبختانه چاقو بمحل حساسی نخوردوایشان دربیمارستان معالجه شد . اما دربازجوئی جوان مزبور همان مطلبی راگفت‌که درگوشش خوانده بودند : « این فیلم سبب میشودکه اشخاص ازرفتن‌بحج منصرف شوند ».

ملاحظه‌کنیدکه‌برچه‌مبنای‌غلطی این‌جوان‌تلقین‌وتحریك شده بودواین‌عمل‌را انجام‌داد. اگرسازندهٔ فیلم میمرد واین جوان را بقصاص‌او اعدام میکردند چه عملی صورت یافته‌بود جزاجرای نظرآن افرادی که بخیال واهی فیلم‌را بضررمالی خود میدیدند . چرا این جوان ازعقل‌پیروی نکرد وفریب اغواگران را خورد ؟

این خود درس عبرتی‌برای‌ساده لوحان متعصب‌آتشین مزاج تواند بود .

خودداری از بدگمانی

پس ای فرزندازبدگمانی بپرهیز جاکه بر پایهٔ محکم ومنطقی وعلم واطلاع‌کامل استوار نیست بپرهیز مبادا ترا بهعملی‌کشاندکه خسران دنیا وآخرت درآن باشد .

بجای‌کوشش‌درراه اختلاف وآشوب سعی‌تو برآن باشدکه هرچه بیشتر ایجاد مهرومحبت نمائی. چه خوشبختند آن‌کسانی‌که مانند باغبانان الهی تخم وبذرمحبت ومهررا درعالم میپاشند . اینهاکسانی

هستندکه ثواب مادی و معنوی نصیبشان است زیرا نخستین محصول این بذررا خودشان درومیکنند و دیگر آنکه بخلق خدا سودها میرسانند .

پس شعار تودر زندگی و روشت در رفتار و اعمال مانند این‌کشاورزان راه حقیقت باشد وهمواره تخم نیکی در عالم بکار و تا آنجا که قدرت داری این بذررا درجهان پخش‌کن . سعی‌کن همیشه محیط نشاط در عالم ایجادکنی‌نه حزن وپریشانی و بدبختی . آنهاکه‌بخیال رفتن راه اخلاق ودرستی میپندارندکه موظف بایجاد غم هستند در اشتباهند . آنها فکر میکنند خنده و نشاط در ردیف ابتذال وهزل قرار دارد و زندگی را بدینسان باید جدی تلقی‌کردکه ابروها را درهم‌گره نمود ، عبوس‌شد ، قیافه‌گرفت ، از نشاط و شادمانی چشم پوشید و وجود خودراآلوده بابرهای غم و حزن ساخت‌تادیگر مردمان او را جدی بدانند . زهی اشتباه و زهی غفلت .

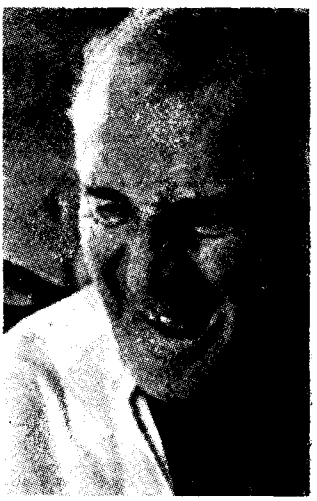

ابرو درهم‌کشیدن وروی‌ترش کردن باعث‌شخصیت نیست‌بلکه‌خوشروئی وتواضع عظمت انسان رابیشتر میسازد .

معنی رضایت از خداوند

آیا فکر نمیکنندکه خداوند بشر را در این دنیا خلق فرموده و انواع نعمات را دراختیارش قرار داده برای‌اینکه از این نعمت راضی و خشنود و شاکر باشد تا خدای مهربان هم از او راضی گردد . (راضیة مرضیة ـ الفجر۲۸) علامت رضایت وخشنودی ،حسن‌خلق ، بشاشت،شادمانی ونشاط است. این یك مسألهٔ بسیار ساده و ابتدائی است که هر کودکی میفهمد که قیافهٔ گرفته و محزون، خلق تنگ و بهم رفته علامت ناسپاسی ونارضایتی وچهره بشاش و شادمان و ابروهای گشاده علامت رضا وسپاس است . آیاآن خداشناسانی‌که خود را معتقدکامل وصددرصد می‌پندارند و در عین حال روش‌حزن و ترشروئی را اختیارکرده و بمردم تبلیغ و تلقین میکنند از این حقیقت بزرك آگاهند که چطور با این عمل خود کفران نعمت الهی را بجای‌میآورند ؟

دنیای نشاط

خداوند دنیا را پراز نشاط وخنده‌وگشاده روئی آفریده است . به سبزه‌های‌درخشان وبراق نگاه‌کنیدکه چطور میخندند و حتی ازاشك‌باران که برآنهامیبارد خندد و نشاط و شادابی آنها فزونی میگیرد . به شکوفه‌های درخشندهٔ زیبا بنگرید که چگونه با زبان حال فریاد نشاط و خنده و شادمانیشان بلند است و به گلهای‌رنگارنگ که دهان خود را باز کرده و مثل انسانی که از ته دل‌میخندددوشکوفان وشاداب است‌توجه

→

بگلها و سبزه‌ها نظرکنید و ببینید خداوند چقدر آنها را خندان وگشاده‌روآفریده‌است .

کنید . به دریای آرام و اقیانوس‌های با نشاط و رودخانه‌های زمزمه‌کننده‌که آواز مسرت حیات را میخوانند و مرغان خوش آوازی‌که از بامداد تاشامگاه فریادهای نشاط بر میآورند و در هوای آزاد نغمهٔ زندگی را با لحن خوش سرمیدهند و به هوای پاك لطیف لاجوردی‌که عمق بی‌پایان آن در صحنهٔ آسمان سراسر روح و نشاط است نگاه‌کنید ، به آفتاب خندان که‌برهرجا بتابد شادی‌میآفریند،بنگرید، بقدرت شکافتن دانه در زمین و غنچه برروی گیاه نگاه‌کنیدکه همه دهان را به تبسم گشوده اند . آنوقت عبرت گیریدکه این جهان سراسر پر ازنغمه‌های نشاط است . اینست‌آفرینش خداوندی .

حزن و نشاط

آنوقت چه میگویند اشخاصیکه اخلاق و دیانت وجدی بودن را درحزن و گریه وزاری وغم‌وقیافهٔ گرفته و ترشروئی میدانند ؟

تبلیغ دانش

انسان نه تنها بایستی راه‌دانش را بپیماید ومعرفت‌کسب‌کند بلکه باید مشوق و مبلغ آن باشد و باعمل و رفتار خویش این راه را جلوه دهد و درنظر مامطبوع و زیبا سازد . این پندحکیمانه ایست‌که میگویم وسعادتت ایجاب میکندکه درراه اجرای آن‌بکوشی .

☆ ☆ ☆

تعالیم وحدت

ای‌فرزند برای سعادتمند شدن بایستی در پی تعالیم وحدت باشی‌یعنی‌بایستی بدانی‌که‌سراسر عالم‌آفرینش یك واحد است و بهم پیوند دارد و هیچگونه جدائی و انفصال درآن نیست و جهان‌هرچه‌هست در خود اوست وخارجی‌وجود ندارد وهمه یك واحد را تشکیل میدهند ومکمل یکدیگرند وخمیرهٔ وجود یکی و روحی‌که عالم را میگرداند و نیروئی‌که جهان را بگردش آورده یکی است و این تحولات‌که درداخل عالم بصورت موجودات و اشیاء انجام میگیرد دائما درتغییراست . تغییرات و دگرگونیهائی است که در داخل خمیره عالم انجام میشود و همیشه بوده و هست و خواهد بود . این حقایق را بایستی چنان درست بخوانی و بفهمی و چنان در وجودت تکرارگرددکه جزء وجود تو شودوبدون‌احتیاج به تفکر در همه جا وحدت ببینی .

حکمت نوین

تعالیم وحدت یك رشته تعالیم فلسفی نیست بلکه درعین آنکه حکمت پاکیزه است راه عملی نیز نشان میدهد و بشر را بطرف نیکوکاری وهوش و عقل وبزرگی میراند . وقتی بین بشر مسلم شدکه همه باهم یکی وبهم پیوسته‌اند از انجام‌کار ناروا می‌پرهیزند ، نکوئی پیش میگیرند وهمان انگیزه‌ای که‌آنها را وادار به نیکوئی با خودمیکند او را تشویق بخوبی‌کردن بادیگران مینماید زیرابراو مسلم شده‌که هرخوبی بدیگران‌کند باونیز سودمیرسد .

وحدت بسوی بزرگی فرا میخواند زیراکسیکه از تعالیم آن پیروی‌کندرفتار پاکیزه وصحیح اختیارمینماید ومحبوب خلق میشود ودرامور مادی ومعنوی مورد اعتماد میگردد . چه فروشکوهی بهتر از این احترام متقابل وجود دارد ؟ بسوی‌هوش‌ودانش‌رهبر است زیرا همیشه در هرحال مبلغ‌ومشوق دانش است و آنرا نیروی‌گرداننده ودینامیسم‌عالم میداند .

گفتار با ارزش

اینست گفتاری گران قدر وپرارزش که قدر آن از زر خالص بیشتر است واگر میخواهی سعادت را در آغوش کشی باید از آن پیروی نمائی .

این گفتار که با دلیری و وضوح و بدون پرده پوشی باین ترتیب در جهان پخش میگردد باعث شادمانی جهان است ودر خاتمه میگویم که این سخن که ازمن میشنوی ندای هاتفی استو بیان لغوی نیست . این ندا بجهان میگوید :

درراه وحدت بااخلاص کوشش کنید ، این ندامیگوید که ای بشر باوجود اختلاف ظاهری و کوچك در عقاید و ادیان دست اتحاد و اتفاق بیکدیگر بدهید و چون ازنظر خداپرستی و حقیقت همه یك هدف واحد دارید پس یك نیروی واحد تشکیل دهید .

سیر الی الله

دوران حیات

در بارهٔ برخاستن انسان ازخمیرهٔ عالمی وطی کردن‌دورانهائی از زندگی و بازگشت، مجددبسوی منبع ومنشاء اصلی‌سخن گفته شده ولی‌آنرادیگران یك‌مطلب دور از واقعیت زندگی ویك مرحلهٔ بسیاربعید که معلوم نیست چه وقت خواهد بود تصورکرده‌اند . گفته شده انالله و انا‌الیه راجعون (ما ازخدائیم و بسوی او بازمیگردیم) اما چگونه از خدائیم و چطور از سوی او آمده‌ایم و چه وقت بسوی او بازگشت خواهیم نمود و این سیر را طی خواهیم‌کرد آنقدر این‌مطلب را بعید از زندگی پنداشته‌اند که درحکم افسانه‌ای بنظر میرسد در صورتیکه قضیه بهمان سادگی است که ظرفی از آب اقیانوس بردارند و دوباره بدانجا بریزید.

زندگی و بازگشت ما مانند ظرفی‌آب‌است که از اقیانوس بردارند و دو باره بآن بریزند .

اشتیاق بحق

بلی قضیه بهمین روشنی است و منکه این حقیقت را بخوبی دیده و درنظرم مجسم گردیده است چنان در اشتیاق رسیدن بحقیقت هستم که روح خود را در زندان جسد میبابم و درچنان حالتی دچارم که هر لحظه این مرغ آزاد میخواهد از قفس‌فرارکند تا بمعشوق‌واصل شود. این حقیقتی است زنده و روشن .

عمری تلاش

من خود میدانم‌که عمری دورزده‌ام و پس از تحولات و طی مراحل وتحمل هزاران مشقت و سختی و ناراحتی و بیچارگی و فشار تازه بسر راه رسیده‌ام و اکنون خود را آزاد می‌بینم . اینست واقع‌وحقیقت حال ، میخواهی بپذیر یارشك و حسد ببر اما نباید ناگفته‌گذارم که در تمام سختیها و مرارتها قانون نشاط را فراموش نکرده وسعی داشته‌ام تا آنجاکه مقدور بوده متبسم و

خندان و مسرور باشم .

کسانیکه در حقایق وحدت موشکافی کرده درست آنرا بیاموزند میتوانند به آنچه میگویم برخورند و بدانندکه وقتی کسی از عظمت یك گلستان بهجت افزا آگاه باشد آنوقت به یك قفسی که درگوشه‌ای از باغ آویخته باشند قانع نخواهد بود و روح اوبااهتزاز و بی‌تابی‌پیوسته خواهان وآرزومند ومشتاق پروازوآزادی‌است .

کسیکه در زندان است ، با اینکه بزندگی خود ادامه میدهد ، ولی سخت ناراحت است .

مردمان‌آگاه نیز ، دنیا را در حکم زندان میدانند .

خلاصهٔ مطالب بالا در یك رباعی :

روحم بشده اسیر زندان جسد — خواهد بگریزدکه بمعشوق رسد

عمری زده‌ام دوره رسیدم‌سرراه — آزاد شدم گرنبری رشك وحسد

شأن وحدت لایزال

این وحدت نوین جهان لایزال باد
نافذ ز نور رحمت عین‌الکمال باد

دهرت بساط نغمهٔ وحدت بگسترد
بر خلق حق‌گذار پیامم زلال باد

برخیز و گوش‌وهوش‌بده بر ندای حق
بر شأن وحدت‌آیت قدروجلال باد

نور غیاب حق بدرخشیده در جهان
بر روی عاشقان حقیقت وصال باد

در روزگارمنشاء الهام(وحدت)است
ابلاغ (یوم‌کامل دین) بی‌زوال باد

منت خدای را کـه بفرمـان ایزدی
پاشیده بذروحدت دین: اتصال باد

باید قبول کرد بوحدت زنیم چنگ
راه سعادت (اعتصمویت) دلال باد

با فتنه وفسون نتوان زیست درجهان
بر نامه لازم است که صدرکمال باد

دوران‌این‌زمان که‌ستیزاست‌واختلاف
نجم خجسته مظهر صبح وصال باد

وین اقتصاد ناقص و آشفتهٔ جهان
تبشیر راه اعظم و پر اعتدال باد

حشمت بیان روشنی از لوح میکند
بر طـالبـان راه حقیقت بذال باد

دعاو تمنا

امید است پایهٔ بزرگ وحدت ادیان‌که حقیقت جهان است و تنها در اثر فهم وهوش و علم مردم در عـالم استقرار وگسترش خواهد یافت تـا ابد برقرار بماند و دیگر مجال پیدا نشودکه از فکر و مغز اشخـاص خارج گردد و پس ازاینکه راه رشاد و هدایت را دانستند دیگر ازآن‌بازگشت نکنند.

پیوند با آفریننده

چون وحدت ادیان وابستهٔ بهمهٔ ادیان جهان است و پیوند و اتصال ناگسستنی با آفریننده دارد نفوذ و عمومیت وپخش آن نیز بر بالهای‌نور رحمت خداوند انجام‌میگیرد . عین‌الکمال یکی ازبهترین اوصـاف الهی‌است‌زیرا آنچه‌درعالم‌است‌بخودی‌خودکامل‌نیست وهمیشه بسوی تکامل‌روان‌است. اماوجودالهی که شامل عموم عالم است قابل تکامل نیست زیرا عین‌کمـال است وکلیهٔ تکامل‌ها برای رسیدن‌بآن‌کمال در حرکتند .

جویندگان

این حقیقت را بطور روشن میگویم چون نیتم‌خالص است واز روی حقیقت بیـان شده برای قبول دارندگان پیـام من‌گوارا و شیرین خواهد بود . این پیام اینست‌که اگر میخواهی مشی و حدت را بفهمی نظری دقیق و موشکاف بعالم بینداز زیرا حقیقت وحدت را از جهان باید فهمید . چه‌آزمایشگاهی

بهتر از جهان برای درك این معانی خواهی یافت ؟ احتیاج به‌آن ندارد که همهٔ جهان را آزمایشگاه بدانی بلکه بهر گوشه و به هر قسمت و بخش که بدان دسترس داری بانظر دقیق توجه کن تا این نکته بر تو روشن شود که عالم وحدت است . به یك برگ سادهٔ درخت نظر کن تا بدانی که از صدها عناصر مختلف وآب و هوا و خاك و مواد گوناگون تشکیل شده و حتی نیروی آفتاب و سایر کرات به‌آن ضمیمه گردیده وهمهٔ این نیروها دست‌بهم‌داده تا یك واحد برگ را ساخته‌اند و هزاران ازاین‌واحدها بیکدیگر متصل‌شده تشکیل واحددرخت را داده‌اند وهزاران واحد درخت‌بهم پیوند یافته واحد یك باغ را بوجودآورده‌اند و بهمین ترتیب واحدهای مختلف جهان بزمین پیوسته و زمین نیز بفضا متصل است و با سایر کرات پیوند دارد و همهٔ اینها روی هم تشکیل عالم را میدهد .

بنابراین بادقت کردن در یك برگ درخت ناچیز میتوان حقیقت را بخوبی دریافت نمود .

تذکری از وحدت عالم

تجسم‌روح متوفی‌بعزیزی‌که درسوگ اومیگرید میگوید : « غم مدار من جائی نرفته‌ام از مواد این زمین وستاره‌ها بودم وبازهم بهمان بازگشتم.»

←

همه جا وحدت است

به هر قسمت که بهتر میتوانی در آن دقت کنی و هر بخش‌که بیشتر برآن تسلط فکری و علمی داری همان را مورد دقت قرار ده . هیچ فرق ندارد . همه‌جاوحدت‌است.میخواهی در لابراتوار اندیشهٔ خود بوضع

←

سراسر عالم در حکم یك میدان هنری است‌که همه جا نغمه وحدت از آن بگوش میرسد .

عکس‌دست‌چپ‌دوسحابی را نشان میدهدکه یکی ازآنها کهکشان‌ما است.

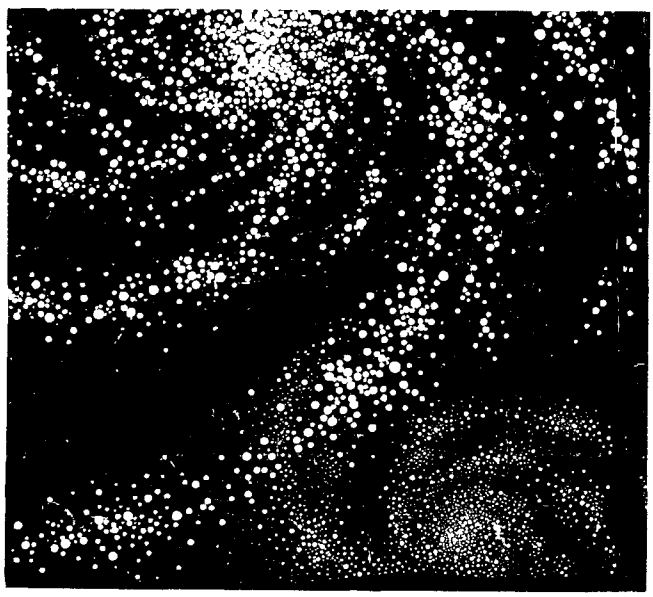

بشر و روابط افـراد انسان بـا انسـان یا وضـع مـوجودات زمین ، یا نبات یاکـرات یا هماهنگی عنـاصر در عالم یا تشکیل عالم از اتم ، یاآب یا هوا، به هرچه میل داری فکر و قوای‌دماغی را تمرکز ده تـا ببینی چگونه وحدت درآنها حکمفرما است . در حقیقت سراسر عالم مثل یك میدان هنری است که از هر سو نغمه‌ای از وحدت بگوش میرسد . وحدت ادیان نیز همین‌حال را دارد .

نغمهٔ عالمی‌وحدت

وظیفهٔ مـادرقبال این‌موسیقی الهی نشاط انگیرکه درپهنهٔ جهان هستی بلند است چیست ؟ آیا باید از شنیدن آن صرف نظر کنیم و گوشهای خود را برنغمات آن ببندیم ؟ آیا بایستی مـانند آن مسافر خواب آلود (که سعدی علیه‌الرحمه میفرماید)

دوش مرغی بصبح‌مینالید — عقل وصبرم ببرد وطاقت وهوش
یکی اردوستان مخلص‌را — مگـرآواز مـن رسید بگـوش
گفت باور نداشتم‌که ترا — بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم‌این‌شرط آدمیت‌نیست — مرغ تـسبیح خوان ومن‌خاموش

ازشنیدن‌صوت دلکش‌مرغان صرف نظر نمائیم ؟

اگر هوشیار وعاقل باشیم‌چشمهای خود را باز کرده تجلیات وحدت را درعالم وجود خواهیم دید و گوشهای خودرا تیز کرده آهنگهای دلفریب آنراخواهیم شنید. صدای‌آن صدای حق‌وحقیقت است زیرا حقیقتی جزوحدت نیست . توحید ووحدت واتحاد همه ازیك مـاده واصل آنهـا حاضر راستی وحقیقت موجود است .

چرا مبارك است

بهمین لحـاظ است‌که وحدت وهرچه دراین حیطه باشد وهرکه در این راه بکوشد وهرقدمی‌که دراین راه برداشته شودمشمول رحمت وقدرشناسی وعظمت است‌زیراچیزی‌است‌که مستقیماً بامافوق‌ترین نیروی قدرت وعظمت‌سروکاردارد .

آشکار تراز آشکار

عرفا میگویندکه خداوند ازشدت وضوح وآشکاری ازنظرها مخفی است چنانکه خودنور، اگرشیئی نباشدکه برآن بتابد پیدا نیست واین بعلت وضوح وکمال آشکاری آن نوراست . منظورشان اینست که اگربخواهیم نوررا به‌بینیم‌لازم است چیزی مقابل آن‌گذاریم و تجربهٔ‌آن اینطور است‌که شب هنگام نور افکنی را بسوی‌هوا متوجه‌کنیم. تا وقتی چیزی درمسیرآن قرارنگیرد پیدانیست اما هرگاه مثلاپرده‌ای یا شیئی دیگرمثل هواپیما وغیره جلوآن قرارگیرد سفیدی پرده وجود نوررانشان میدهد یادسته‌اشعه‌ای هم‌که برخی اوقات ازنور افکن‌های استحفاظی هواپیماها دیـده میشود ذرات هواست‌کـه توسط نـور روشن میگردد .

بعقیدهٔ‌آنها ذات مقدس پروردگارهم تا درمخلوق تجلی نکند قابل رؤیت نیست واین همه تجلیات گوناگـون کـه در سراسر عالـم وجـود از اشیاء ومخـلوقـات دیـده میشود مظهر وجـود او و نشانـهٔ اوست .

مـاهم میگوئیم‌که برق بخودی خود قابل دیدن یالمس‌کردن یاشنیدن یابوئیدن نیست اما وقتی‌در اشیاء وآلات مختلفهٔ برقی‌تجلی‌نماید برحسب سازمان آن‌آلات قابل دیدن ، شنیدن وبوئیدن‌است چنانچه

این نوع تجلیات بمنزلهٔ لامپ است بمحض اینکه به برق اتصال یافت تجلی و تراوش میکند . تجلی ذات باری هم درعالم بوسیله روح که امر اوست بهمین گونه است .

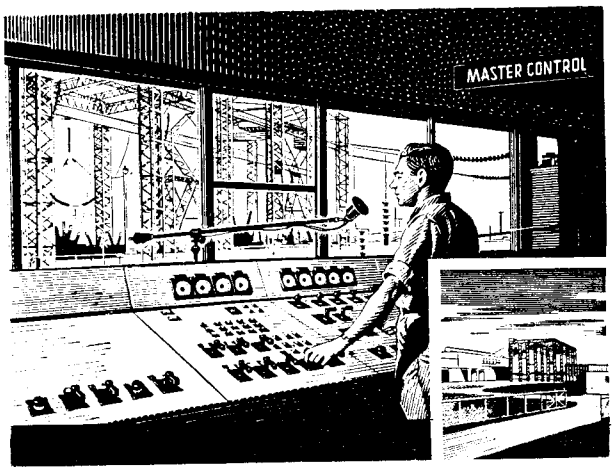

برق بخودی خودقابل دیدن یا لمس کردن یا شنیدن یا بوئیدن نیست اما وقتی در اشیاء تظاهر کند محسوس میگردد .

اینجا مرکز آزمایشگاه برقی سویت جیر درفیلادلفیای امریکا است .

چرا غایب گویند

بنا براین با اینهمه وضوح خدا را غایب میدانند برای اینکه نمیتوانند همهٔ عالم را یکجا بنگرند و بشر چنین احاطه وقدرتی ندارد فقط تجلیات آنرا تا آنجا که برایش میسر ومقدور است مینگرد وای عجب با اینهمه مظاهر ذات بیچون پروردگار را غایب میدانند در حالیکه واضح وروشن و آشکار و تابان است.(۱)

در هرحال آن نور آشکاری که غایب میدانند اکنون درجهان درخشیده وروشن شده وهمه از آن آگاه میشوند وغیبت بظهور رسیده است وجای آن دارد که عاشقان حقیقت از این مژدهٔ وصال که آنرا فراق وغیبت می پنداشتند جانها بیفشانند .

خوشوقتم این حقیقت را بگویم که وحدت ادیان برای جهانیان منشاء الهام گردیده و باصدای رسا حکم: الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی (امروزدین را برشما کامل کردم و نعمت خودرا برشما تمام نمودم (مائده ـ۳) را برجهان ابلاغ میکند و آنرا اصلی بی زوال وازبین نرفتنی اعلام میدارد.

بذر وحدت

همچنین یزدان مقتدر دانا وتوانا را سپاسگزار است باکمال توفیق بذر وحدت دینی را در جهان پاشید واتصال ادیان جهان را پایه گزارومسبب گردید.

وحدت و اسلام

مسلمانان عزیز ازهمهٔ ادیان دیگر برای قبول این حقیقت آماده ترند و بهتر بوحدت چنك میزنند زیرا راهنمای آنها فرمایش بزرك قرآن مجید کتاب پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه وآله است که فرمود: (واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا)ـ این فرمان عمومی است ومخصوص مسلمین تنها نیست. اگر منظور تنها مسلمین میبود میفرمود : ای جمیع مسلمین چنین اتحادی داشته باشید . نداعام است وجنبهٔ کلی تام دارد وبه تمام افراد بشر خطاب شده است. منظور از ریسمان خدا چیست ؟ منظور همین روابط وپیوندهائی است که عالم وجودرا بهم متصل میسازد وهمهٔ مخلوقات را بیکدیگر و بآفریننده اتصال داده است . برای تعبیر

(۱) بجلد سوم کتاب بیان «نور الهی» توجه شود .

چنین پیوند محکم‌واستوار و ناگسستنی وحدت‌بادرنظرگرفتن‌وضع‌زمان وشنوندگان وعامهٔ‌مردم‌که مخاطب این سخن هستند لفظی بهتراز حبل یاطناب بنظر نمیرسد . بنا براین همهٔ بشریت بایدگوش بـه‌نـدای اتحاد ادیان دهند وازآن پیروی‌کنند وازمراتب اتصال وپیوند عالمی موجودات تبعیت نموده وخـود را باین اتحاد عالمی محکم سازند . البته در اصل اتحاد هست چه بخواهیم وچه نخواهیم منتهـا مسأله در درك وقبول وفهم است‌که درعمل میآید ورفتار انسان را باوحدت عالمی موزون وهم‌آهنك میسازد .

***

فتنه وفسون

امروز می‌بینیم اکثر روابط‌اجتماعات ازکوچك یـابزرگ برروی پایه‌های لغزانی بنا شده است. بااینکه همه به‌چشم می‌بینند دنیای امروز تا حدودی اتصال واتحاد رادر عمل اجراکرده وارتباط هائی درتمام شئون درجهـان برقرارگردیده لیکن چون به‌کنه وریشهٔ وحدت عالمی وارد نشده‌اند پایهٔ اتحاد را نیز برروی ستونهای‌لرزان نفاق وکینه وخودخواهی وستیزقرار داده‌اند . بدینجهت نمیتوانند چنانکه بایدازمزایای‌اتحادبهره‌برداری نمایند. یعنی‌بجای‌اینکه ازاین‌قسمت‌ارتباط وبرقراری‌وصلت استفادهٔ‌شایان ببرند معذلك چون دقت‌کافی وتمرکزلازم را مبذول نمیدارند بازهم درصدد نفاق برمیآیند .

برنامهٔ محبت

برنامهٔ وحدت براصول محبت وعشق استوارگردیده وپیوند واتصال‌آن مهرعالمی است ولی تنها محبت برای درمان دردهاکافی نیست وعوامل دیگر هم میخواهدکه برنامه راتقویت‌کند .

پس ازدانستن‌حقیقت وظیفهٔ‌بزرگان وپیشوایـان ملتها درهمهٔ‌جهان وعلماء ودانشمندان وروشنفکران کلیهٔ اقوام وادیان است‌که این حقیقت را درك‌کرده ووحدت را دربین جامعهٔ خودشایع‌کنند وملتها را ازاین نعمت بزرك محبت واتحاد وبرادری وبرنامه‌های منظم‌آن‌برخوردار سـازند تاوحدت وصلح‌جهانی بطورعملی برقرار شود .

اقتصاد خانواده

بایستی خانواده درامور اقتصادی‌ومالی برنامهٔ صحیح وقوی داشته باشند وپایهٔ اصلاحات از آنجا شروع شود زیرا اساس اختلافات‌هم ازاین ممرناشی میگردد . سپس باید روابط همسایه‌ها وافراد جامعه برمحبت وحسن نیست وکمك وفداکاری متقابل بناگردد ووقتی این اصول درخانـواده وجامعه اجرا شد بطریق اولی درروابط بین ملتها ودولتهـا هم تأثیر خواهد بخشید وبجـای ایجاد فتنه وآشوب یـا انجام اعمال خدعه آمیز پایهٔ‌کاربرخدمتگزاری به‌بشریت استوار میشود وچون نیت ها پاك شود عمل هم بسیار آسان وروشن وصریح خواهد بود .

شب تاریك وسحر روشن

این‌نکته برروشنفکران مشهوداست‌که اگرروزی بحران فعلی بشدت رسید وجرقه‌های آتشی‌که‌در هرگوشه پراکنده است‌بانبارباروت‌اصـابت‌کند وجنك اتمی درعالم برقرارگردد چه مصیبتی‌عظیم‌بارمیآورد. پس برزمامداران عاقل ورشنفکر است‌که‌باتوجه به‌این حقیقت جلواین بلیه‌رابگیرند .

امید جهان برپایهٔاین حقیقت است که وحدت را درك کرده وازنعمت آن استفاده کنند ومانع ازآن شوند که آتش جنگ واختلاف عالمگیر گردد . بنابراین ستارهٔ درخشانی که دراین تیره شب بنظر میرسد مژده میدهد که صبح وصال نزدیك است. کسانیکه دربیابان درظلمت شب گرفتارا آمده وطلوع ستارهٔ درخشان سحری را درك کرده اند معنی امیدواری ومژدهٔ روشنائی را خوب میدانند .

هرج ومرج اقتصادی

بی‌نظمی فعلی اقتصادی که دردنیا حکمفرما است مولود همین بی‌نظمی است که در واحد خانواده‌ها وجود دارد . جوامع نمیتوانند بودجهٔ خودرا اداره کنند وباوام گرفتن امور خویش را انجام میدهند و وملل نیز تعادل بودجه ندارند وکارشان وام گرفتن ازیکدیگر است . عدم تعادل اقتصادی در همه جای دنیا دیده میشود بطوریکه برخی جوامع اززیادی تولید دچارهراس شده و به بحران‌های سخت دچارمیگردند که گاهی مجبورند دراثراین بحران محصولات خود رابدریا ریزند یابسوزانند درحالیکه ملل بسیاری درجهان با گرسنگی دست به گریبانند. دراثراستقرار وحدت وبرادری ومحبت تعادل بین این افراط و تفریط ایجاد شده و همهٔ دنیا از این نعمت عظمی که تصور سعادت آن امروزمشکل است برخوردار میشوند .

اقتصاد غلط امروز سبب میشود که گاهی محصول یعنی نعمت خدا را برای حفظ تعادل قیمت از بین میبرند در حالیکه میلیونها تن گرسنه درجهان هست.

هرج ومرج اقتصادی بانواع صورتها در دنیا وجود دارد واینهمه مکتب‌های مختلف وراه حلهای گوناگون که پیشنهاد شده خودنشانه‌ای از این هرج ومرج وعدم تعادل است ودر عین حال این اوضاع آشفته وبی بندوبار که حکفرما است بشارتی است که راه معتدلی بوجود خواهد آمد زیرا هرچیزی که بافراط برسد عکس العمل خواهد داشت .

اینست مطالب روشن وواضح وآشکاری که بی‌پرده ازحقایق الهی برطالبان راه حقیقت عرضه میدارم وامید است مورد قبول قرار گیرد .

وحدت درخشنده

گویم به تو این نکته‌چون‌مصلحتی باشد
خانهٔ خدا قلب است‌گر موهبتی باشد

بردرگه او بنشین با صبر توجه کن
بررحمت اونائل‌گر مرحمتی باشد

ملجاء و پناه توست آن نور درخشنده
هرگه‌که پریشانی یا منقصتی باشد

ثابت چو شود بر تو الطاف خداوندی
مغرور مشو برخود تا مرتبتی باشد

هرکس‌که باو روکرد رانده‌نشودهرگز
از مهر شود سیراب با منقبتی باشد

آنگاه بیاراید دل را چو ارم پر گل
از عطرو ریاحینش‌وین‌منزلتی باشد

عشقی‌است‌درآن‌مأمن مهراست‌وصفا بی‌مر
بعدی نبود در بین گر معرفتی باشد

وصلیم و بهم پیوند ـ وحدت همهٔ عالم
پیکر یك وروشن‌هست گر تبصرتی باشد (۱)

ذرات پراکنده حاصل شده اش واحد
وحدت ز وجود اوست کاین‌میمنتی باشد

هستی بود از عنصر افلاك همه هستی
اجرام جهان‌از ماست بر معدلتی باشد

ما آتش وهم آبیم هم بادو همی خاکیم
مائیم از آن اجرام وین مزرعتی باشد

تاریکی مطلق نی . روشن بودو سایه
هستی‌همه تابان‌است وین مکرمتی باشد

عالم همه یکرنگی است گرنورپدید آید
نیروی بشر هم اوست وین‌مسئلتی باشد

اشرف بقلم آرد احکام تجلی بخش
جانانهٔ و مشتاق‌است این‌مصلحتی باشد

رهبر چو شهاب آمد در وحدت‌نورانی
رخشنده‌و تابنده‌است‌کاین‌مرسلتی باشد

حشمت بغزل گوید الواح الهی را
وانگاه توروشن بین‌وین مکشفتی باشد

مداح و ثنا گویان بروحدت امر حق
او راکه‌خلوص‌وشوق‌خوش‌مشغلتی باشد

پیش‌سخن

اشعار فوق الذکر در تاریخ ۴۵/۹/۸ گفته شده و بمنظوردروشنی بیان توضیحی نیز در بارهٔ آن ذکر میگردد و امید است خوانندگان با تعمق و تدبر مطالب بیشتری ازآن استنباط کنند .

نخست سخن آنکه این حقایق‌که‌گفته میشود جزء حقایق دانستنی است‌وتامصلحت وصلاح‌درذکر آن نباشد ممکن نیست از دهان و قلمم جاری‌گردد زیرا هدفی جز خدمت بخلق‌خداوسودبخشی وایجاد محیط رفاه و سعادت ندارم .

خون و منبع نیرو

علمای مادی میگویندکه قدرت بشر درخون او و اجزاء خون است . این سخن تاحدی درست

(۱) تبصرت : تذکر و آگاهی و تمام شدن مطلب وروشن‌شدن‌موضوع.

است . در واقع نیروبخشی بدن تا حدزیادی از خون پدید میآید و گردش خون است که حیات باو میبخشد . قدرت لایزال روح که امر یـزدانی و نیروی دمیده شده الهی دربشر است بوسیلهٔ آلات و وسائلی که یکی ازاهم آنها خون است کارمیکند ومرکز این نیرو هم قلب است که مـرکز حیات بشمار میرود . بنابراین گزاف نیست که قلب را به خانه خدا تشبیه کنند و تا هنگامیکـه زنـدگی برپا است زندگـانی و استعدادی که دربشر ازطرف خداوند موهبت گردیده بشر را آماده این فیض عظیم ساخته که قلبش خانه خدا گردد و این کار وقتی حاصل شود که هر فردجامعه نیز بااطاعت ازامر خالق ورفتن بسوی او و توجه داشتن باین موهبت قلب خود را قابل اخذ فیض کند تا فیض ولطف وموهبت او را بسوی خود جلب نماید و چون این کشش از دوجـانب باشد منبعی از لطف وموهبت برقرار میشود. نیروی الهی دراین خانه فعالیت وعمل میکند. در واقع علت اینکه قلب را مرکـز نیروی الهی میدانند آنست که تقسیم خون که درنظر بشرمنبع و منشاء حیات است ازآنجا سرچشمه میگیرد و نیروی حیات از آنجا پخش و تقسیم میشود وازآنجااست که مادهٔ حیات بخش خون بتمام اعضاء و جوارح انسان میرسد لذا مرکز نیرو آنجااست وهمـانطور که یزدان را منشاء نیرو وفیض بخش عالم وجود میدانند قلب را هم که مرکز وجود آدمی شمرده میشود تشبیهاً خانه نیرو یـاخانه خدا میشمارند.

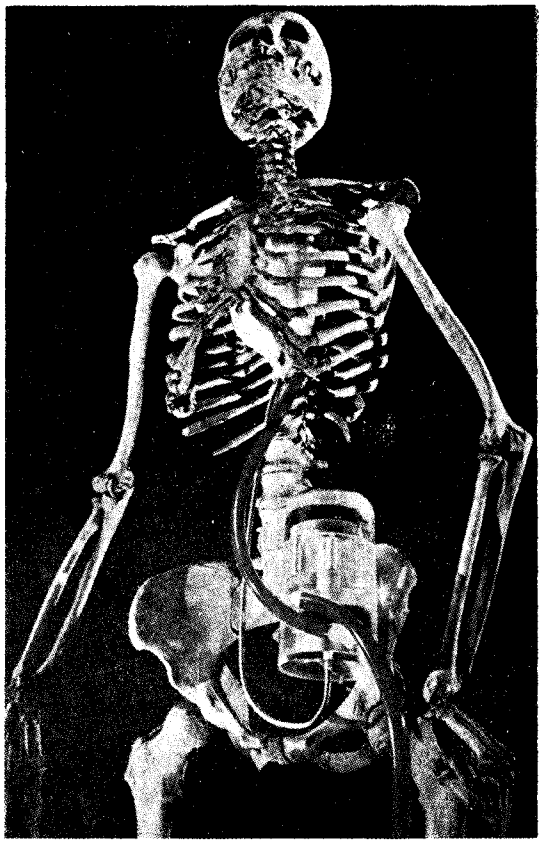

مرکز نیروی انسان، قلب است که خون یا ماده حیاتی را از آنجا بتمام بدن تقسیم مینماید . در دانشگاه میسوری امریکا طـرحی بـرای تقویـت قلبهای ضعیف بوسیله القاء ایزوتوپهای رادیو آکتیو تهیه شد که ابتدا آنرا روی حیوانات عمل کردند و در اینجـا آن طـرح را روی یك اسکلت نشان میدهند .

روح یا منبع نیرو

از آنجا که امرالهی در سراسر عالم برقرار است هردروهرخانه‌ای را خانهٔ اوخواهی یافت زیرا چیزی در جهان نیست که قدرت الهی درآن نباشد . پس بپـا و فکر خود را متمرکز کن و عبـادت از راه تصفیه اخلاق پیش گیر. صبر بورز وعجله را از خوددورنما. با قدرت صبر وحوصله توجه کن و برای کشف حقیقت و پذیرش بـاین درگاه بنشین وبدان که اگر خود را آماده سازی مشمول مرحمت اوخواهی شد وسعادت نصیبت خواهد گردید .

بکجا پناه بریم

همین در است که پناهگاه و ملجاء میباشد . کدامست آن نیروی عظیم درخشنده که میشود برآن اتکاء نمود ؟ قدرت آن نور درخشان است که هرگاه نقصان یا آشفتگی یا پریشـانی یا خللی درموجودات

پدید آید فوراً به او خواهد رسید و میتوان بهترین پایگاه روح را آنجا جستجوکرد .

دوری از غرور

عبادت باید خالی از غرور و خودپسندی و با نهایت خشوع باشد . در خردین‌عبادانی‌مقرر گردیده‌که نحوهٔ آن، فرق میکند ولی شرط اساسی آن پرستش و نیایش بسوی خداوند و خشوع و فروتنی است .

در اینجا یکنفربرهمن در حال‌عبادت‌دیده میشود

اما وقتی این مزیت و نعمت‌عظمی‌را بدست آورد و لطف الهی براو روشن و ثابت وآشکار گردید بایستی از غرور و خود پسندی وتکبر کناره‌گیری‌کند و این‌لطف را بهانهٔ فخرفروشی قرار ندهد تا بوسیلهٔ این‌فروتنی وتواضع‌وخشوع روز بروز برمنزلت و مرتبت او افزوده شود . اینرایقین باید دانست‌که هرفردی از افراد بشر که بسوی خدارود محال است اورا برانند ودست ردبرسینه‌اش زنند . هرچه بیشتر بسایینسوی رود بیشتر از مزایای لطف سیراب میگردد و شایستهٔ منقبت و بزرگداشت و تمجید خواهد شد .چنین شخص موفقی خواهد توانست دل خود را رفته ـ رفته باانوار پاك ایمان زینت دهد و قلب راچون باغارم‌لطیف و پراز ریاحین عبیرآمیز سازد و آنرا چون بوستانی آراسته باگلهای زیبا وعطر-های لطیف بیاراید وباینطریق صاحب قدرومقامی خواهد شد . اما غرور خوردکننده است وباعث شکستن انسان میگردد واو را از پای درمیآورد.

منبع بی‌پایان هستی

اینك ای عزیزان ، ای صاحبان هوش و ادراك بشما میگویم :درآن‌مرکزنورانی‌لطف‌الهی منبع عشق‌ومهنا وپاکیزگی‌را بیشمار خواهیدیافت بی‌عدد، وبی‌منتهاوبی‌اندازه زیرا بعدی‌وحدودی دربین نخواهد بود.از عالم محدودشخصیت قدم بعالم بی انتهای بی بعدی باید گذارد بشرط اینکه دراین‌باره‌کسب فیض ومعرفت شود .

→

بایستی دلرا مانند یك بوستان لطیف‌که با گلهای زیبا و عطر آگین آراسته است شاداب و زنده نگاه داشت .

در اینجا بوستانی زیبا در شهر بیت لحم مسکن برخی‌ازپیامبران(ع)نشان داده‌شده است .

عالم بی‌بعدی

میدانید این بی‌بعدی کدامست وچگونه حاصل میشود ؟ همان اتصال‌ووحدت عالم است زیرا ماهمگی بااینکه جدا ومنفرد ومستقل بنظرمیرسیم بهم اتصال داریم . نه‌تنها باسایرافراد بشر بلکه‌باهمه‌مخلوقات وموجودات متصلیم . دراقیانوس بسیاری موجودات ازگیاهان وحیوانات ومیکربها وذرات وجوددارد که همگی آنها ازهمان منبع اقیانوس بوجودآمده‌اند وهمه درآن زندگی میکنند ومیمیرند وتحول میبابند.

اتصال وپیوستگی

بااینکه موجودات‌دریا درظاهر ازهم جدایندولی بهم متصلند، بهم مخلوط میشود، بازازهم‌جدا میگردند،

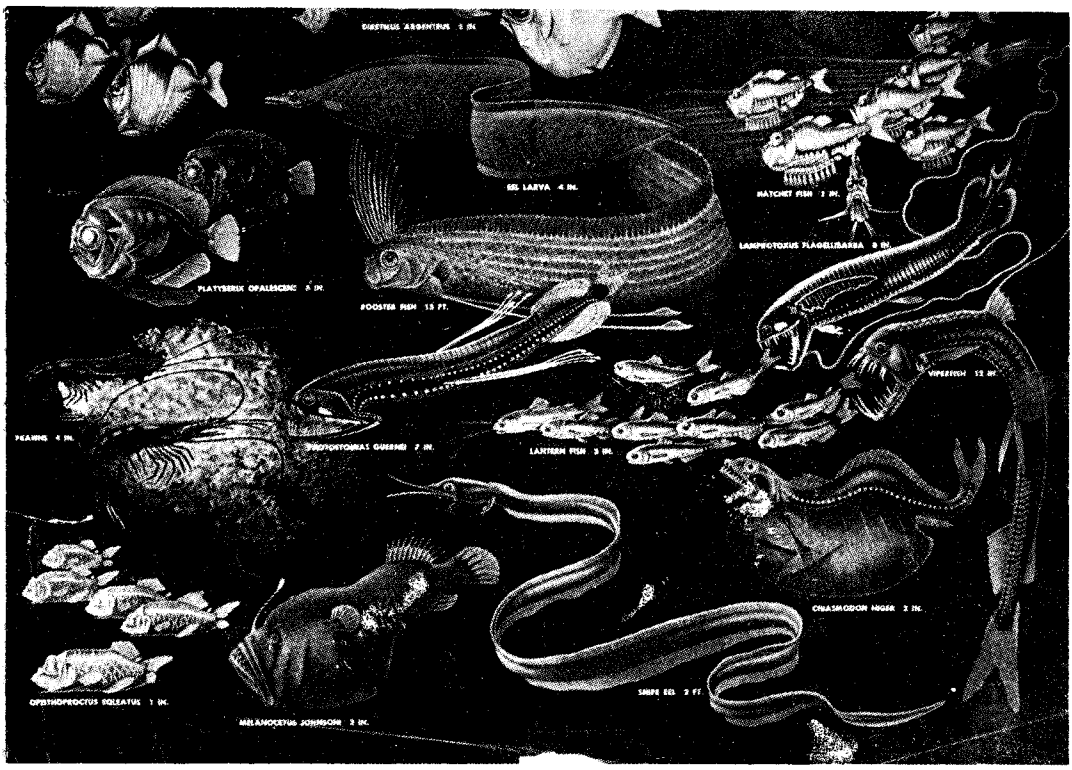

برخی‌ازموجودات‌دراعماق‌اقیانوس‌زندگی‌میکنندکه‌فشارفوق‌العاده‌عظیمی بربدن‌آنهادراثرتراکم‌آب‌واردمیآید ولی بدنشان برای همین فشار ساخته شده‌است چنانکه اگر قدری ازمکان خود بالاببایند دراثر فشارداخلی بدن‌که برای مقابله بافشارآب درآنها تعبیه شده منفجرمیشوند .

چون دراعماق اقیانوس‌تاریک‌است این‌حیوانات هریك نوعی چراغهای طبیعی‌برای روشن‌کردن‌اطراف خـود دارنـد .

وبازبهم میپیوندند ویکی میشوند وبازازهم فاصله میگیرند وبازفاصله ازبین میرود ولی یکنفرناظرکه از بیرون اقیانوس را می‌بیند بآسانی درمییابدکه اینهمه واحدهای جداکه درآنست درحقیقت جدا نیستند و بهم متصلند ویك واحدند . وحدت‌آنها بوسیلهٔ همان اقیانوس تأمین میشودکه خودیك واحدی است بنام یك اقیانوس .

وسایل پیوستگی

ما هم دراین عالم اینطوریم وبوسیله هوا ، موجودات هوائی ، اتمها ، اشعه ، انوار وبسیاری کمربندهاواتصالهای نامرئی درزمینه‌ای شبیه بهمان‌آب‌اقیانوس بسایر موجودات پیوند داریم‌واصلاجدائی دربین نیست بلکه بهم متصلیم وپیوسته یعنی وحدت . وحدت ما وسایر عناصرعالم واینهمه پدیده‌های ظاهراً جدا ومنفصل وباطناً متحد بوسیلهٔ وحدت عالم بی‌انتهاتأمین‌میگردد که میتوانیم‌درعالم‌حقیقت آنرا یك پیکر به‌بینیم وبصیرت وقوهٔدید قوی‌فکر ما میتواند این پیکرنامتناهی راکه عالم نام‌دارد درمغز تصورکند .

هر بدنی‌ازمیلیاردها سلول تشکیل‌شده وحتی یك جنین‌که تازه تشکیل‌گردیده دارای میلیون‌ها سلول است‌که بعداً برتعداد آنها اضافه میشود . در اینجا دانشمندان‌زیست شناس‌مشغول‌معاینه یك جنین میمون‌هستند .

نتیجهٔ واحد

هرچند ذرات واجزاء ظاهراً پراکنده‌اند ودورازهم زندگی میکنند ولی‌حاصل‌کار وزندگی آنهاواحداست. هرکجابنگریم‌عدد وافراد خواهیم یافت . مثلا این بدن انسان است‌که ازمیلیاردها سلول ومیکرب واجزاء ریز زنده ترکیب گردیده که هریك‌بکارخود بانهایت جدیت وعلاقه مشغولند وشاید اصلاپی‌نبرند که برای چه‌کارمیکنند وشاید ندانند که حاصل تمام زندگی وکوشش‌آنها صرف واحدی میشود که بدن انسان نام دارد .

درظاهرجدا و باطن‌مربوط

اگرهرکدام ازاین ذرات راجداجدامورد توجه قرار دهیم‌آنرا مستقل خواهیم یافت . وقتی یك دانشمند زیست شناس ببدن انسان مینگرد در قسمتهای‌مختلف‌آن بسیاری ازانواع‌این‌موجودات زنده راپیدا میکند.این‌چیست؟ گلبولهای قرمزوسفید خون‌است،غددلمفاوی است. این‌چیست ؟سلولهائی است‌که سلسله اعصاب راتشکیل‌میدهد ، سلولهائی‌است‌که گوشت وپوست اورا میسازد، موجودات زنده‌ای است‌که استخوان اورا درست‌کرده . انواع واقسام درآن موجود است .

عالمی دریك انسان

براستی خودیك عالمی است . بدن‌انسان که‌درهرگوشه ازآن‌موجودی‌باخصوصیات وشکل جداگانه مشغول کاراست در هرقسمت میلیونهاومیلیاردهاازاین‌کارگران فعال بدون‌اینکه بدانند چه میکنند وبرای کی‌کارمیکنند بانهایت قدرت اثروجودی خویش را برروزمیدهند ووظیفه خودرا بمنصه ظهورمیرسانند .

حاصل ذرات پراکنده

عجب غوغائی است . یك عالم‌کوچك باتمام عجایب وباکارگران بیشمار مشغول‌کارند . اما اینهمه

ذرات پراکنده حاصلش چیست ؟ یك واحد که آنرا بدن انسان مینامند . بلی یك واحد، همین بدن‌من و بدن شما وبدن‌هرفردکه شما تصورکنید . این بدن واحد، عالم پرغوغائی است که‌ازذرات پراکنده تشکیل شده ونتیجهٔ همهٔاین ذرات پراکنده‌این‌واحدی است که می‌بینید . عالم رانیز بهمین ترتیب قیاس کنیدزیرا بدن انسان عالم کوچکی نظیرعالم بزرگ است .

هر کدام درعالم خود عالمند

نه‌تنها انسان بلکه‌هرحیوانی، هر نباتی‌هم عالمی‌درخودپنهان‌دارد. راستی‌اینست، که‌نقشهٔواحدی‌برهمهٔ عالم حکمفرمائی میکنند ووقتی‌ماتوانستیم‌مثلا اسراروجودی یك بشررا بیابیم ، به‌یك الگوونمونه دسترس یافته‌ایم وازروی این الگو میتوانیم سایرپدیده‌ها را هم بفهمیم ونمونهٔکل عالم‌را ازاین‌جزءکه شبیه‌آنست دریابیم. بهمین‌لحاظ است که گفته‌اند: هرکه خود را شناخت خدای خودراشناخته است ــ من عرف نفسه فقد عرف ربه .

نقشه واحدی درتمام‌عالم طبیعت‌اعم‌ازانسان وحیوان ونبات وحتی‌آنچه جماد مینامندبکاررفته است .

دراینجا پارك گوزن‌هارا درشهرنارا ژاپون میبینید که انسان‌وحیوان ونبات‌وسایرمظاهرطبیعت باهم‌آهنگی ومحبت خاصی درکنارهم زندگی میکنند .

هرکسی مشغول کارخود

پس واحدرادرانسان‌شناختید درحالیکه این‌انسان ازمیلیاردها ذرات پراکنده که هریك‌نوعی‌هستند ترکیب‌یافته که‌همه‌دست بهم‌داده‌اند، همکاری‌میکنند هم آهنگی دارند ،کارشان موزون است ، به یك هدف ومقصد ویك نتیجه میرسدکه همان گذراندن زندگی انسان است . ذرات عالم‌وجود نیز اینطور است . بااینکه هرکدام درمقام خودمشغول‌کارند وشاید از همدیگر وازکل‌عالمی‌که برای آن‌کار میکنندخبرندارندامامانندسلولها، گلبولهاومیکربهای بدن انسان نتیجه‌کار همگی بنفع‌عالم تمام میشود وازاینهمه‌ذرات پراکنده وحدتی بوجود میآیدکه همانا وحدت‌کلی‌است .آیا این موضوع‌یك مژدهٔ پرمسرت وپرقیمت برای عالمیان نیست ؟

حالاکه دانستیم‌کل عالم از ذرات پراکنده متحدالمقصدویك‌هدفی‌بوجودآمده اجازه میخواهم کمی‌مطلب را بشکافم ومورد تجزیه قرار دهم تا مراتب روشنتر گردد .

عوامل تشکیل دهندهٔ هستی

گفته‌شدکه‌آنچه درعالم وجوداست باوجود ظاهرمتفاوت وقیافه‌هاواشکال گوناگون وخواص‌مختلفه همگی دست بهم داده عالم را بوجود میآورندکه مراداز آن‌همان هستی‌است : مجموعه هستی‌ــ اما این هستی ازچه تشکیل گردیده ؟ هستی ازعناصر بوجودآمده که درواقع سربازان مختلف الشکل ودر باطن متحدی هستندکه برای هریك وظیفه‌ای جدا معین گردیده وهرکدام بخاطرانجام وظیفه‌ای‌که دارند

بشکل مخصوص ترکیب شده‌اند . عناصر همانهائی است که آنها را امروز element یا عنصر میگویند و تعداد قریب یکصد عدد آن کشف شده از قبیل اکسیژن ، هیدرژن ، طلا ، مس، گوگرد، هلیوم وغیره وغیره که بشر هرچند یك بار بنوع جدیدی از آن پی میبرد و بر فهرست عناصر شناخته شده میافزاید و تعداد آنرا میتوان در واقع تقریباً ۲۳۶ عدد دانست که بعداً همه کشف خواهندشد. این عناصر است که با ترکیبات بیش و کم خود همهٔ اجسام عالم را بوجود میآورند. درهر جسمی که شما درعالم می‌بینید همهٔ این عناصر موجود است منتها کم و بیش دارد وترکیبات آن جسم و مقدار عناصر موجوددر آن (ازلحاظ کمی و کیفی) بایکدیگر متفاوت است . اما درباطن همه ازعنصر است.

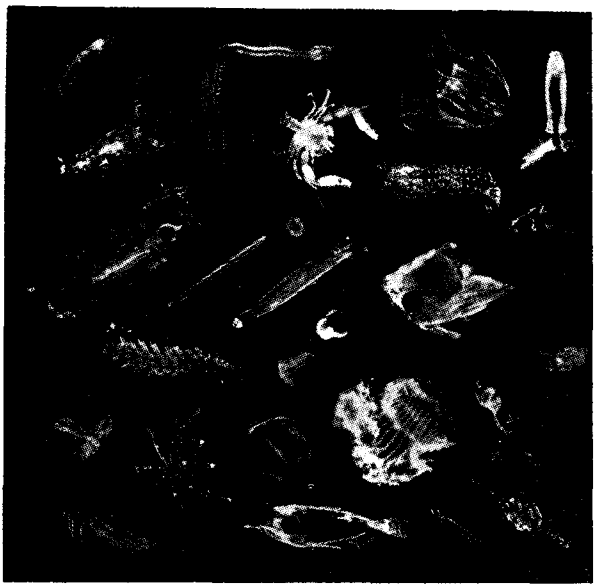

اجسام مختلف عالم ازعناصر گوناگون تشکیل شده است و این منحصر باجسام درشت نیست بلکه اجسام ریز ومیکوسکوپی هم مشمول این قاعده میباشند . عکس بالا پلانکتونهای مختلفه را نشان میدهد . پلانکتون موجودات بسیار ریز ومیکرسکوپی است هم ازجنس حیوان وهم جنس نبات که سطح دریا هارا پوشانیده وخوراك اصلی موجودات دریائی بشمار میرود. باوجود ریزی فوق العاده اشکال گوناگون و عجیبی دارند وبدنشان ازعناصر مختلفه تشکیل گردیده واین عناصر را بسایر موجودات منتقل میکنند. اخیراً دانشمندان عالم برای جبران کمبود اغذیه تصمیم گرفته‌اند ازاین پلانکتونها که آنرا چراگاه دریائی مینامند استفاده کرده درتغذیهٔ بشر آنرا بکار برند .

واحدهای افلاك و کرات

واحدمهمی که بایستی نخست موردتوجه ما قرار گیرد افلاك و کرات است که نزدیکترین آن بما همین کرهٔ زمین است که در آن بسر میبریم . این کره مثل همه چیز ازعناصر بوجود آمده که مقدار وترکیب عناصر آن بطرز خاصی است که مخصوص زمین میباشد . وجود ما وشما افراد بشر و وجود حیوانات ودرختان وآنچه موجود که شما جاندار میشناسید وآنچه که بیجان میدانید (که آنها هم ازروح وحیات باندازهٔ خود برخوردارند) جزء این زمین هستند . یعنی چه ؟ یعنی اجزائی هستیم که بدن واحد زمین را تشکیل میدهیم .

واحدی بنام زمین

همانطور که سلولها وگلبولها و یاخته‌ها ومیکربهای پراکنده رویهم جسم ما را بوجود آوردند ما موجودات مختلف بضمیمهٔ همه حیوانات، همه حشرات، همه نباتات وهرچیز دیگر جسم زمین را تشکیل میدهیم واین زمین هم یك موجود واحد زنده‌ایست که زندگی مخصوص بخود دارد حرکت میکند انواع

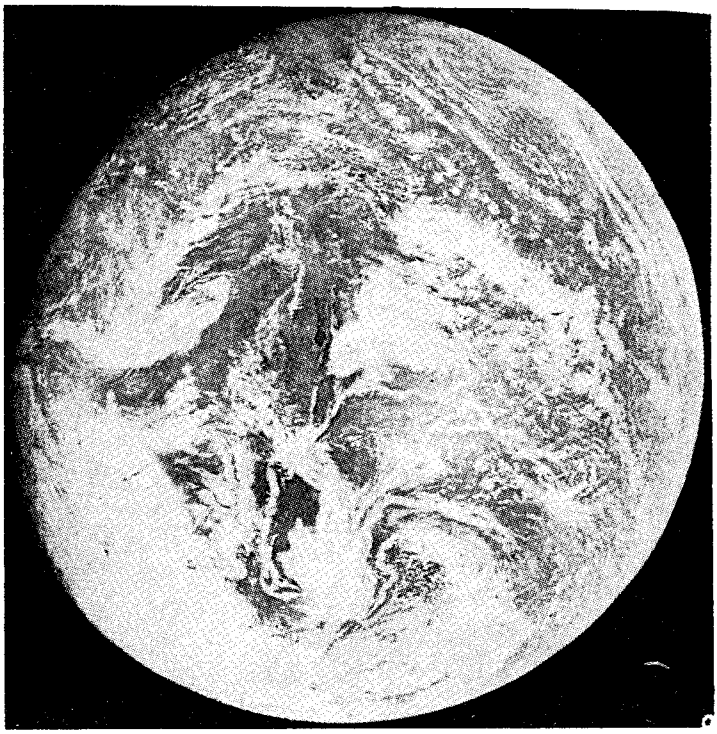

منظرهٔ کرهٔ زمین آنطور که فضانوردان آنرا درنیمه راه بین ماه وزمین دیدند . این منظره ازپشت لایه ضخیمی ازابر دیده شد وقسمتی ازآمریکای شمالی‌رانشان میدهد . علت واقعی این‌طرز دیدن زمین سرعت گردش زمین‌است ومابعداً دراین‌خصوص مطالبی خواهیم گفت .

حرکات‌مختلفه‌دارد ، دردلش مثل درون ماغوغائی‌ازحیات وحرارت است وبرونش مثل برون ما پر از موجودات و میکرب‌ها و سلـولها است . نسبت ما بزمین شاید درحدود نسبت بزرگی‌یکی‌از میکرـ بهای پوست ببدن شما بلکـه کوچکتر باشد . بلی ماها جزء بدن زمین هستیم بدون اینکه بدانیم . همانطور که میکرب جزء بدن ما هم از بدن ما خبر ندارد . زمین هم‌ازفرد فرد ما خبر ندارد کمااینکه‌ماازفردفردمیکر بهای بدن‌خود بیخبریم.

افرادی بنام کرات

این بود مختصری از جریان واحـدی کـه زمین نـام دارد . واحـدی را بنام بشر که خودتـان باشید تجزیه‌کردیم . واحد بزرگتری را بنام زمین که ازآن آگاهی‌مختصری دارید دانستید .اینك‌بدانید که واحدهـای دیگری هم هست بنام افلاك . یعنی همانطورکه درزمین تنهابدن شمانیست‌بلکه‌میلیارد ها از امثال شما وجود دارد واحد بنام زمین یافلك‌هم‌تنهانیست ومیلیاردهاازآن در عالم وجود هست.اینهـا هم‌مثل‌بشرتشکیلاتی دارند ، اجتماـ عاتی دارند که وضعشان بعلت اقتضای وجودی خیلی‌مرتب‌تر ومنظم تر ازبشراست . مثلامنظومهٔ شمسی باافلاك واقمار فرعی‌یك خانواده‌راتشکیل میدهند که آنهم خود واحدی است . میلیونها ازاین واحدهـا دست بهم داده تشکیل کهکشـان را میدهند که آنهم یك واحدی است : بنام

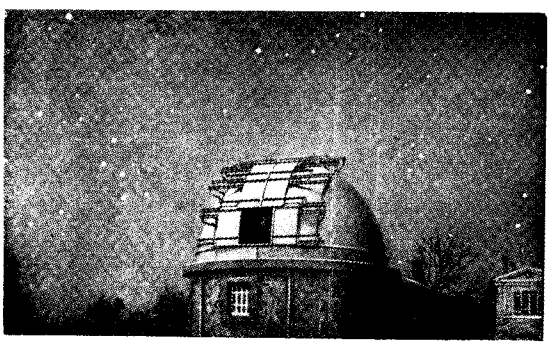

بعضی‌ازستارگان منظومهٔ شمسی وبرخی‌ازستارـ گان درشت آنطورکه ازبالای گنبد یك رصدخانهٔ مدرن دیده میشود .

یك‌کهکشان.هزاران کهکشان دست بهم داده تشکیل مجموعه سحـابی رامیدهند ... . و خلاصه همینطور

تشکیلات سلسله‌مراتب پیش میرود تا اینکه تشکیل عالم واحد را میدهند .

اجزاء عالم هستی

پس ملاحظه فرمودید که هستی ازعناصر است وافلاك که مجموعهٔ جهان را بوجود می‌آورند هستی هستند و اجرامی که جهان را بوجود می‌آورد ازهمان اجرامی است که در بدن ماهست . هم ما جزء اجرام جهان هستیم وهم‌اجرام‌جهان ازماست وما ازآنهائیم وآنهاازماهستند وهمه‌اینها بهم مخلوط ودرهم ادغام هستندواین وحدت بهترین عدالت ومعدلت است‌وعدالت‌واقعی و ایده‌آلی که ممکن است بتصورآید همین است . آیا ایـن درس بزرگی برای جهـانیان نبود ؟

عظمت عالم لایتناهی چنان نیست که بفکر بشر مجسم شود . امااین‌حقیقت دربرفکر یکنفر وحدتی روشن است که اوازجهان است ،وجهان‌ازاوست‌وعناصر ومواد یکه درهمه بکار رفته متشابه است .

در اینجا سحابی بزرگی را که در اطراف خوشه پروین‌دیده میشود دررصد خانه‌کوه ویلسون درتاریخ ۱۹۰۹ میلادی پس ازپنج‌ساعت متوجه ساختن دوربین‌بآنجا عکس‌برداشته‌اند .

عناصر قدیم

همانطوریکه‌بیـان شد همه عناصر دروجود ماهست وعناصر نیز دربالا بیان گردید . درزمان سابق عناصر را چهار میدانستند. آتش‌وآب‌وباد وخـاك ـ اگر عناصر را منحصر بهمین‌نیز بدانیم دربدن ماهمهٔ‌آنها وجود دارد. آتش همان‌حرارت است که زندگی وحیات ما بستهٔ بآنست . دائماً دربدن ما احتراق‌بوجود میآید ،اکسیژن‌میسوزد، خون میگردد وگرم میشود . اگراین گرما از بین برود حیات باین صورت هم از بین خواهد رفت . بدن انسان ازآب تشکیل شده واگر چند روزی آب بانسان نرسد خواهد مرد در حالیکه طاقت گرسنگی اوبیش‌است .باد منظور همان‌هوا وموجودات هوایی‌است که‌دائماً‌استنشاق می‌کنیم‌و خاك منظور عناصری است که بدن را بوجود آورده‌اند . ماازآن اجرام هستیم وبدن ماحال مزرعه‌ای‌را دارد که این مواد درآنهابثمرمیرسد، کشت میشود،محصول میدهد .

مسئله نور و تاریکی

نکتهٔ‌مهم‌دیگری که‌یکی از بزرگتریـن مطالب اساسی عـالم خلقت است و مدار دین و فلسفه و حکمت و علم بر آن میچرخداینستکه‌درعالم تاریکی‌مطلق‌نیست زیرا سراسر عالم نور و درخشندگـی و حیات‌و فعالیت وحرکت است . آنچه تاریکی بنظر ماميرسد نسبی‌است . مثلاکرهٔ‌زمین‌پشت‌بخورشیدمیکندموقتاً ازنور محروم است ولی در همین‌تـاریکی هم عنصر روشنائـی هست چنانکه دید اشخاص نسبت‌بیکدیگر تفاوت‌دارد .دیدمردمان سابق که‌این نورهای مصنوعی‌راندا‌شتندخیلی تیزتر از امروز بود .دید مردمان بدوی و بیابان نشین درتاریکی غیراز دید شهر نشینان است‌که چشمان آنهادر اثر اعتیاد بنور چراغ ضعیف شده. روشنائی بیابان غیر ازشهر است . دید حیوانات با هم فرق دارد و حیوانات بدون چراغ میتوانندراه‌خود راپیداکنند. پس‌تاریکی‌دربین نیست وباید آنرا روشن وسایه نام نهاد. چراغها ومنابع نورهـای شهر مثل‌چراغ برق، چراغ نفت‌وغیره نیز که‌عملشان‌اشتعال‌واحتراق یافعل وانفعال‌الکتریسیته

است آنها هم از منبع نیروی عالم سر چشمه میگیرند.

نور مطلق است

پس تاریکی اصلا نیست وهرچه هست سایه وروشن است. عالم مرکب ازهمین سایه و روشنها است و اصلا تاریکی مطلق دربین نیست. این نکته را تنها در ظاهر نباید نگریست درباطن نیز چنین است. درافعال وصفات نیز همین حکم جاری است. بدی مطلق وجود ندارد. شر در بین نیست زیرا شر و بدی عدم است و عدم چیزی نیست و وجودی ندارد. همه چیز خیر وخوبی است منتها سایه روشنهائی است. سراسر هستی تابنده است واین خود بزرگترین مکرمت و لطف الهی برای بشر است وعلامت و نمایندهٔ وحدت است زیرا همان نور واحد است که بصورت سایه روشن جلوه می کند. همین اشاره کافی است تا موقعی که مصلحت باشد مطلب بهتر شکافته گردد.

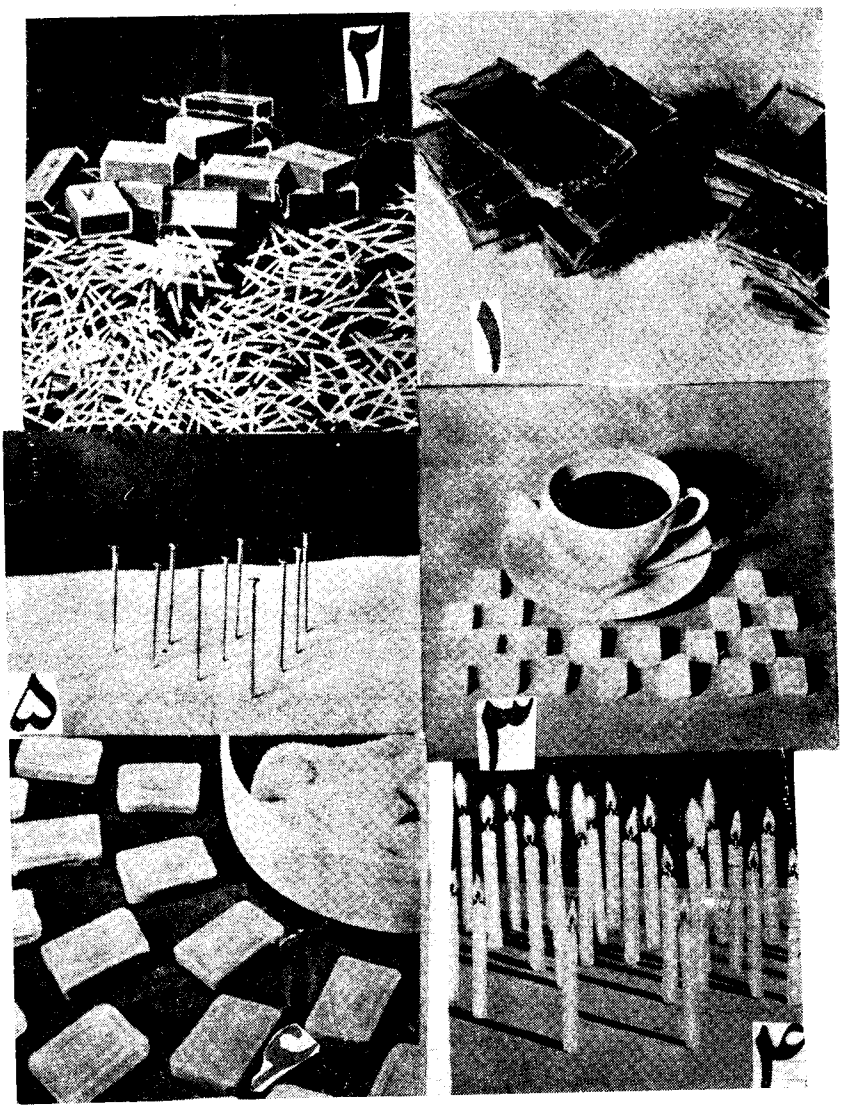

ترکیبات عمدهٔ بدن انسان ـ بدن انسان تقریبا ۹۰ درصد از آب تشکیل شده اما ای عجب ـ این آبیست که فکر میکند وزندگی دارد. برای اینکه بدانید بدن ازچه مواد وعناصر عمده‌ای مرکب شده تصاویر بالا تهیه شده که بترتیب میخوانید: ۱ـ دربدن مواد لازم برای ساختن ۲/۵ کیلو بهترین چسب موجود است ۲ـ در بدن بقدر کافی فسفر وجود دارد که میتوان سرهشتصد هزار چوب کبریت را اغشته نمود. ۳ـ مقدار کربن موجود در بدن معادل کربن ۱۲۵ گرم قند است ۴ـ یك بدن معمولی با اندازه ۶۰ عدد شمع چربی دارد ولی اشخاص چاق خیلی بیشتر دارند ۵ ـ مقدار آهن بدن معادل ۶ تا ۱۰ عدد میخ است ۶ـ از بدن یك انسان میتوان ۱۷ عدد صابون معمولی درست کرد.

اینست عالم وحدت

آری اینست عالم وحدت واینست عالم یکرنگی که از نور بوجود آمده است. این نور سراسر

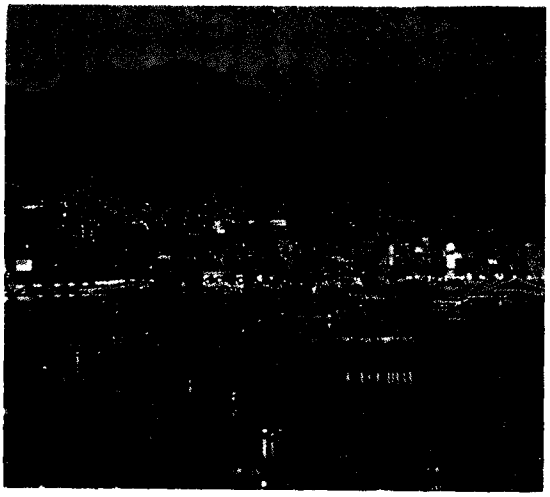

تاریکی مطلق درعالم وجودندارد وهمه‌جاسایه روشن است . اینجا منظره‌ای از شهر هنگ کنگ‌در هنگام شب نشان داده شده‌است .

عالم‌وجودرافراگرفته‌ومنبع‌نیروی تمام‌وجودات همین نور است. قدرت ونیروازاواست زیراروح از او است ـ روحی که از امروفرمان او طلوع کرده‌است. نیروی‌انسان‌نیزازهمین‌روح‌است‌اینست. یك مسئله بزرگ و بزرگترین مسئله بشریت .

سخن پایان

آنکس که این کلامها را برشتهٔ تحریر در آورده با کمال اشتیاق بدین‌کارپرداخت چرا کـه مصلحت وجودیش اینست. بلی اینست وحدتی نورانی درخشنده و تابان که چون‌تیر شهاب در عـالـم تجلی کرده .

خوانندهٔ عزیز ـ این بود سخنانی ازحق وحقیقت‌که بصورت‌شعر ونثر بیان‌شدامید است‌که درآن حقـایق‌راروشن‌بینی‌چراکه‌این‌مکاشفتی‌است ومراکه ازشوق وخلوص درونم مشتعل است مداح یزدان یکتای واحد وثناگوی وحدت عالم خواهی دید . شما هم ای‌خوانندهٔ عزیزامید است ازاین‌موهبت الهی‌استفاده‌کنید وازاین‌فیض‌بی‌پایان عـالم بهره برداری نمائید. بفرمائید درهابـازاست‌وآغوش‌عالم‌برای پذیرائی مخلصان گشاده است .

نتیجه

نتیجه‌ای که ازمقالهٔ فوق گرفته شد وحدت موجودات عالم باوجود تنوع ظاهری‌آنها بود .حال که برما ثابت شد که وضع عالم چنین است‌آیا جای آن نداردکه بگوئیم ادیان که ازهرلحاظ وهرحیث بهم نزدیك وشبیه‌اند وجملگی‌فرستادهٔ ازجانب خدای یکتا هستند وایده‌ال همهٔ‌آنها درتمام دوران‌بشریت یکی یعنی خدا شناسی وخدا پرستی وسپاس ازایزدیکتا وخدمت بعالم بشریت بوده است‌کاملا بایکدیگر وجه مشترك دارند ؟ لذا بایستی وحدت داشته وپیروان آنها متحد وبرادروار درراه حقیقت وخداشناسی وترقی معنویات برطبق دانش روزگام بردارند ودستجمعی بسوی خداوند قادرمتعال حرکت‌کرده دراین قرن مشعشع بازار دین را چنانکه باید گرم و فروزان دارند و همهٔ پیغمبران را فرستاده ازجانب‌یزدان مقتدرمهربان دانسته وبآنها احترام گذارند .

مظاهر وحدت در جهان

آنکه درکشتی نشیند بی‌خبر باشد زحال هر غریق
تانگردد غرق دردریای وحدت کی کند طی طریق

از عنایت جلوه از حق مینماید اتحاد معنوی
با خلوص نیتی درك معانی کن تو با فکری عمیق

انقیادی کن ز وحدت تا بیاموزی دروس معرفت
این نشان مظهر نور ظهوراست وحسابی بس دقیق

بعد ظلمت روشنی آید بمانند شب و روز جهان
پس باخلاق وصفات محسنه تجهیز شو مرد شفیق

انعکاس عشق اکبر دراتم بین تا کنی تصدیق ما
اشتیاقی برلقای(۱) حق بودمعلول وحدت‌ای رفیق

(لکترون) عاشق صفت گردد بدور هسته درقلب اتم
گر جدا سازند آنها رازوحدت آنچنان آرد حریق

بذرافشانی کند حشمت چو خود.(۲) اندرطلوع صبحدم
هان بعزم استواری شوپی تحقیق با قلبی رقیق

تأمین درکشتی

آنکس که درکشتی امن وامان نشسته است ازآنکه در دریا غرق ومشغول دست وپا زدن‌است‌خبر ندارد ـ مثلی است معروف که میگویند سیر از گرسنه آگاه نیست و داستان گلستان رابخاطر دارید که غلامی ازکشتی میترسید و بی‌تابی‌میکرد وهر چه خواستند ساکتش کنند فایده نبخشید تا اینکه دانشمندی که درآنجا بود دستور داد اورا درآب افکندند وبعد اوراگرفتند . این‌بارچون مزهٔ غرق را چشیده بود وجود کشتی را مغتنم میدانست .

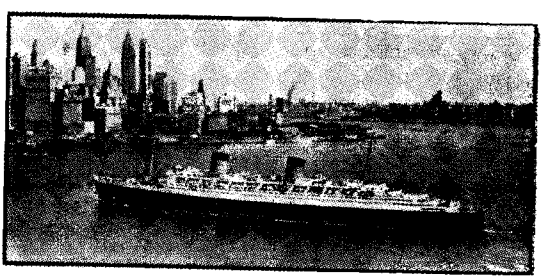

کسیکه در کشتی امن و امان نشسته است از حال کسیکه در دریا غرق و مشغول دست وپازدن است خبر ندارد .
(این کشتی اقیانوس پیمای کوین الیزابت است که بکنار بندر نیویورك رسیده است)

زمینهٔ الهی وحدت

اگر زمینهٔ الهی برای آموزش بشرفراهم نمیگردید دنیای امروز نمیتوانست با سخن و تبلیغ معنی وحدت را بفهمد . سوانحی که دردنیا اتفاق افتاده وجنگها واختلافاتی که پیش آمده ودنیا را بحال غرق در باتلاق افکنده است بهترین درس عملی برای بیدار ساختن بشر وآماده کردن او برای قبول وحدت است .

(۱) دیدار (۲) خورشید.

امروزه در دنیا دوحالت متضادحکمفرما است که بسیار عجیب است . از یك طرف چون بر حسب مشیت الهی عالم بسوی وحدت پیش میرود دنیای امروز هم از هرلحاظ و جهت باین حقیقت نزدیك میشود. اعمالی‌درراه توافق واتصال صورت میگیرد که بسیار پسندیده است مانندکوشش زمامداران ملل مختلفه برای توافق درکم‌کردن سلاحها وجلوگیری از جنگ اتمی و میکربی و ممانعت ازآزمایشهای مضرهٔ هسته‌ای .

اما از سوی دیگر جرقه‌های اختلاف درنقاط مختلف جهان بروز میکند بطوریکه شبح خطر را درمقابل چشمهامجسم کرده است . وحدت میگوید که آن رشته اعمالی که بنفع اتحاد و اتصال است ممدوح است وآنچه موجب اختلاف میباشد مضروناشایسته واگر زمامداران محترم وروشنفکر وبشردوست دول بجای اختلاف وجنگ همت خود را صرف ایجاد وحدت واتحاد وجلوگیری از جنگ نمایند بسی بهتروبنیکوتر خواهد بود .

ساعت H

فرانسویان مثلی دارند که وقتی یك امری ضرورت فوق‌العاده و آنی داشته باشد آنرا ساعت H مینامند ومیگویند ساعت H فلان موضوع فرارسیده است.ما هم میگوئیم دردنیای امروز ساعت Hوحدت فرا رسیده زیرا اختلافات وتنازع و دشمنی در افکار که مستقیماً بزیان بشریت است خطر بزرگی برای موجودات جهان بشمارمیرود .

تعصب درافکار

اگرمتمسکین وطرفداران مرامهای گوناگون درست فکرکنند می بینند بمطالب‌کوچك فرعی بی ارزشی تعصب یافته‌اند ودراصول با یکدیگراختلافی ندارند و با دقت وتعمق خواهند دید که همه طالب یك هدف وروان بسوی یك مقصدند منتها راه‌های مختلف ووسائل نقلیه مختلفی اختیار کرده‌اند . آیا سزاست افرادی که بیك مقصد روانند ولی ازراه‌های مختلف میروند با هم مبارزه نمایند ؟

آیا بهتر نیست که راه الهی مستقیم وکوتاه جستجوکنند و دریابندو نیروی خود را صرف رفاه و آسایش جهانیان نمایند .

اختلافات دینی

اختلافات دینی وعقیده‌ای با اینکه دراثر پیشرفت علمی‌بشر وضعف‌کلی ادیان‌کم و ضعیف گردیده هنوز بقدرت و قوت خود باقیست وگاهی با نهایت شدت بروز میکند . هنوز در تخیل اکثریت مردم جهان نظرکینه و بغض ونفرت و نجاست نسبت به پیروان سایر ادیان برقراراست . هنوز در هندوستان فرقه‌ای از ابناء بشر را که مثل همهٔ مردم‌روح وجسم دارند نجس میدانند وبآنها دست نمیزنند واجازه نمیدهند که شغل آنها را اشغال کنند بلکه باین به پست ترین کارها بپردازند . هنوز پیروان یك دین به پیروان ادیان دیگربنظریك فرد عجیب وغریب مانند یك حیوان یا یك موجود شیطانی و خارق‌العاده نظر میکنند .

وضع فکری بشر

منتسکیو عالم شهیر اجتماعی‌فرانسوی‌درکتابی بنام « نامه های ایرانی » که به بهانه مکاتبه یك‌ایرانی

مقیم پاریس با یك ایرانی مقیم ایران بسیاری اشتباهات اجتماعی عهد خود را بیان میسازد در یك جا چنین میگوید که ایرانی مزبور توسط یکی از دوستان فرانسویش به یکنفر فرانسوی دیگرمعرفی شد. وقتیکه شخص مزبور گفت:«این آقا ایرانی‌است» طرف بانهایت تعجب اظهارداشت : «آقا ایرانی است ؟ عجب ! چطور ممکنست ایرانی بود ؟ » فکر کوچك آنمرد نمیتوانست قبول کندکه غیر از فرانسویان کسان دیگری هم دردنیا هستند . همینطور افرادیکه بیك دین معتقدند نمیتوانند قبول نمایندکه دیگران که بآن‌دیانت معتقدنیستند آنها هم‌جزء طبقه انسان ومخلوق‌خداوند سبحان هستند .

غرق شدن دنیا در این گونه اختلافات که اشاره‌ای به آن شد بخاطر آنست که قدر وحدت را بشناسند.همانطورکه آن غلام پس از افتادن درآب قدرکشتی را دانست .

ازاین سوی مسئله‌که نظر کنیم می‌بینیم قدر این وحدت را نیزکسی میشناسد که درآن کاملا وارد شود ودرحقیقت درمعنی آن غرق شود و لذت آنرا بفهمد وآنرا آزمایش کند والا با شنیدن توصیف و تعریف دورا دور نمیتوان بحقیقت پی برد مگر بوحدت بپیوندد و آنرا سر مشق زندگی خود سازد .

تفکر درمجموعهٔ مخلوقات

اینك این حقیقت بزرك را در معرض‌افکار روشنفکران دل‌آگاه قرار میدهم ومیگویم : بهمهٔ مخلوقات بنگرکه در عین حال که دارای جسم‌اند اما بخود قائم نیستند وتا نیروئی بآنها فیض ندهد بجنبش وزندگی نمیافتند . درعالم مادیات هم همین حکم‌جاری است . مثلا در دنیا هواپیما زیاد است وممکنست صدها هزار عدد از آن‌در سراسر جهان وجود داشته باشد که هرکدام به‌تنهائی‌هواپیمائی‌مستقل مشاهده میشوداما اینها بخود قائم‌نیستند. حرکت آنها دراثرسوخت(بنزین) میباشد. پس این هواپیما ها که ظاهراً جدا هستند ازلحاظ نیروی حرکت وزندگی و سوخت بهم‌متصلندزیرا ازیك‌منبع‌فیض‌برخوردارند. اجسام عالم همه همین حکم را دارند ودر عین جدائی وتنوع واختلاف ترکیب وشکل و رنگ وهیئت واندازه نیروی محرکهٔ همهٔ آنها روح است که میتوان آنرا انرژی، قدرت‌یاحرکت خواند وتغییرنام درماهیت آن تغییری نمیدهد . اینست که از لحاظ فیض معنوی همه بهم پیوسته‌اند . این بود اتحاد معنوی همهٔ موجودات واشیاء عالم که جلوه‌ای ازعنایت حق میباشدکه اگربا خلوص نیت و تمرکز و توجه دراین باره تفکر عمیق و موشکافی نمائی درك

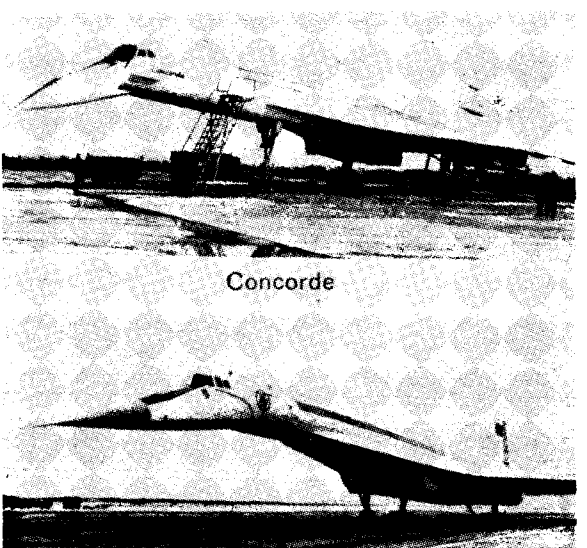

Concorde

هواپیما با وجودکامل بودن دستگاه قائم‌بخودنیست و تا سوخت نباشد حرکت نمیکند .

در بالا دو عکس از آخرین هواپیمای ساخت‌بشر دیده میشود . بالا طیاره‌کنکورد است‌که‌با همکاری‌فرانسه و انگلستان ساخته شده و در پائین نظیر همان طیاره‌بنام توپولف توسط شورویها طرحریزی شده است .

خواهی کرد .

نه تنها ازلحاظ روح بلکه اجسام عالم ازلحاظ عناصر هم‌بهم پیوسته‌اند وهمان عناصر در همه بیش یا کم وجود دارد . ازلحاظ ذرات وهوا وعوامل جوی هم بیکدیگر پیوسته‌اند زیرا همه از اتم‌ترکیب یافته‌اند . پس بگوئید جدائی کجاست وچطور میتوان آنها را جدا دانست؟کدام قدرتی است‌که‌بتواند بین آنها جدائی بیفکند یا جدائی بین‌آنهاتصورکند؟

درس معرفت

اینست دروس معرفت که از ناحیهٔ وحدت بیان میگردد وکسیکه میخواهد ازاین دروس نتایج درخشان برگیرد بایستی با فکر وعقل وتدبراطاعت وانقیاد راهم پیشه سازد زیرا با سرکشی و خودبینی هیچ‌کس موفق بازدیاد دانش‌خویش نخواهدگردید.

توجه باین حقیقت موجب پدیدارشدن روشنائی است و این روشناتی نشانی از روشنائی کل عالم است که دردنیا ظاهر میگردد ودرواقع مظهرظهور است که با حسابی دقیق معین شده و با سرنوشت

بعداز هر تاریکی ظاهری روشنی‌بوجود میآید . اینجا بیت المقدس راکه مسکن و منشاء ادیان بزرك بشری و معابد آنها بوده در هنگام سحر نشان میدهدکه چگونه پس از ظلمت شب روشنائی برروی آن ساطع میشود . در سمت چپ نزدیك بوسط گنبد بزرك صخره یعنی محل معراج پیامبر اسلام (ص) دیده میشود .

عالم توارد وتطبیق دقیق پیدا کرده است . این قاعدهٔ دنیا است که بعد از هر تاریکی روشنی بوجود میآیدواین‌درس راازشب وروزکرهٔ زمین‌میتوان‌گرفت‌که همیشه‌شب آبستن روزاست‌ـیکی‌ازشعرامیفرماید:

درنومیدی بسی امید است　　پایان شب سیه سپید است

در یأس امیدواری است

بنابراین‌کسانیکه از ظلمت‌های اخلاقی جهان دچار یأس شده دل بنومیدی داده و میگویند دیگر اصلاح نخواهد شد وروز بروز دامنهٔ فساد وخرابی بیشترمیشود وهیچ امیدی به بهبودی نمیتوان داشت وکار ازکارگذشته وجهان رفته رفته بیشتر بسوی تاریکی میرود باید خوشبین باشند وبدانند که خداوند

جهان را بخود وانگذارده وزمام آنرا رها نکرده و قدرت حضرتش بالاتر از اینست که بگذاردفساد پیکرهٔ جهان را فاسد نماید . مشیت‌الهی براینست که این ظلمت‌ها ونورها راپشت سرهم ظاهرکند تا عبرت جهانیان باشد . خواست خداست که بعد ازشب تاریك روزروشن پدیدآورد . بعدازهم وغم وحزن شادمانی و سرور ایجادکند و بعدازخرابی آبادانی آورد.

چرا نومید باشیم

این قاعدهٔ کلی‌جهان هستی است و به هرکجابنگریدهظاهرآنرا می‌بینیدواستثناندارد. پس‌چرانومید باشیم ودل به‌یأس بسپاریم. وظیفه‌ماایناست که‌اکنون که‌جهان‌دوران‌ظلمت‌راگذرانده ولاجرم‌وارد روشنائی میشود باخرسندی و سرور وآغوش باز خود را برای این دوران ظهور تابناك آماده سازیم همانطور که پس ازخواب شب از بسترخمودگی برمیخیزیم ، نمازمی‌خوانیم ، ورزش میکنیم، شستشوواستحمام‌مینمائیم وخویشتن رابرای زندگی روز تازه‌ای آماده میسازیم . بلی پس ازشب تیره نیزبایستی‌برای روزروشنی که درپیش‌است حاضر شویم وحاضرشدن ما باین ترتیب است که خود را با خلاق‌حسنه مجهزسازیم. اگر دیگران خود را با اسلحه مخرب وخانمان برانداز وبرادرکش تجهیزمیکنند ویرادران نوعی را دشمن میشمارند ما خود را با سلاح اخلاق ، محبت ، انسانیت ، وحدت ، دوستی ، مدارا ، صفا و صلح مجهز میکنیم وآنقدر براین تجهیزات الهی میافزائیم که نیروی ما درهنگام طلوع روز روشن بسیارارزنده و قوی خواهد شد . قدرت اسلحه طرف را میکشد وپیش میرود اما نیروی ما دشمن را دوست میکند وهر قدم که جلو میرود برقدرت اتحاد و محبت خود میافزاید وبا پیوستن دلهای بیشماردوست ودشمن‌لحظه بلحظه قوی میگردد وهمچنان برقدرت خود میافزاید وبازهم قویتر میشود تا جائیکه با قدرت وحدت نورانی خود تمام دلها را تبدیل به یك نیروی واحد که هیچ سلاح مخربی یارای مقاومت در برابر آن نیروی عظیم نخواهد داشت میسازد .

ادیان الهی‌که امروزقدرتهای پراکنده‌ای هستند بهم‌متصل‌شده نیروی‌عظیمی‌ورطریق‌خداشناسی وخداپرستی بوجود خواهندآورد وخدا ناشناسان را تحت الشعاع قرارخواهند داد .

ای یاران وحدت و عزیزان من - اینست سلاح معنوی شما و قدرت روحی پاکیزه‌ای که حاصل خواهید نمود .

عشق اکبرعالم

بدانید که تقدیر واجبار وعشق‌اکبرعالمی

→

پیروان‌ادیان بزرك‌جهان‌قدرت‌های‌پراکنده هستندکه وقتی دست‌بدست هم دهند میتوانندد نیائی را آبادان سازند .

در سمت‌راست عکسهائی از افراد ملل و نژادها و ادیان‌گوناگون میبینیدکه شادمانی یك بشرسالم برچهرهٔ همه نقش بسته است .

است که اتمها را مبتلا به محبت کرده است . گردش الکترونها به دورهسته برای چیست ؟ گردش کرات بدور شمس خود به چه منظور است ؟ اینهمه گردشها که از ذره تا افلاك انجام میشود به چه مقصود صورت میگیرد ، همه اینها انگیزهٔ عشق است .

نیروی شگرف

پس ازاینکه به نیروی شگرف عشق پی‌بردید آنوقت قانع خواهید شدکه عالم برمدارعشق استوار شده وحرکت کلیه موجودات عالم بخاطرلقای حق وملاقات و وصل است .

درس اتم

گردش اجزاء اتم بر دور هسته و گردش کرات به دور یکدیگرکه بشرامروزبه نیروی‌علم وتجربه دریافته است درس بزرك اخلاقی ومعنوی نیز بشمارمیرود .

این درس بـاصدای رسا بما میگویدکه‌افراد

گردش اجزاء اتم بدور هسته درس بزرك معنوی و اخلاقی بشمار میرود .

در اینجا سازمان یك اتم هیدرژن و یك اتم کربن را ملاحظه میکنید .

←

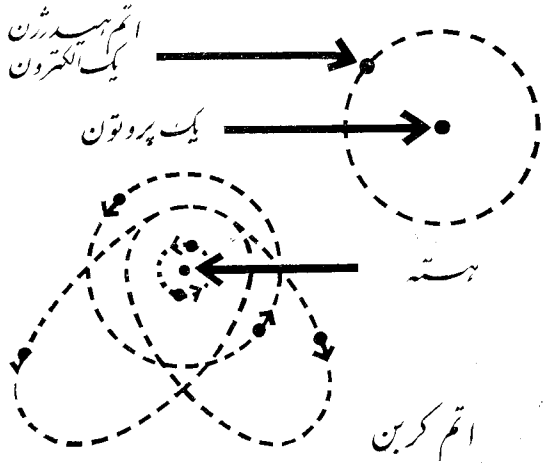

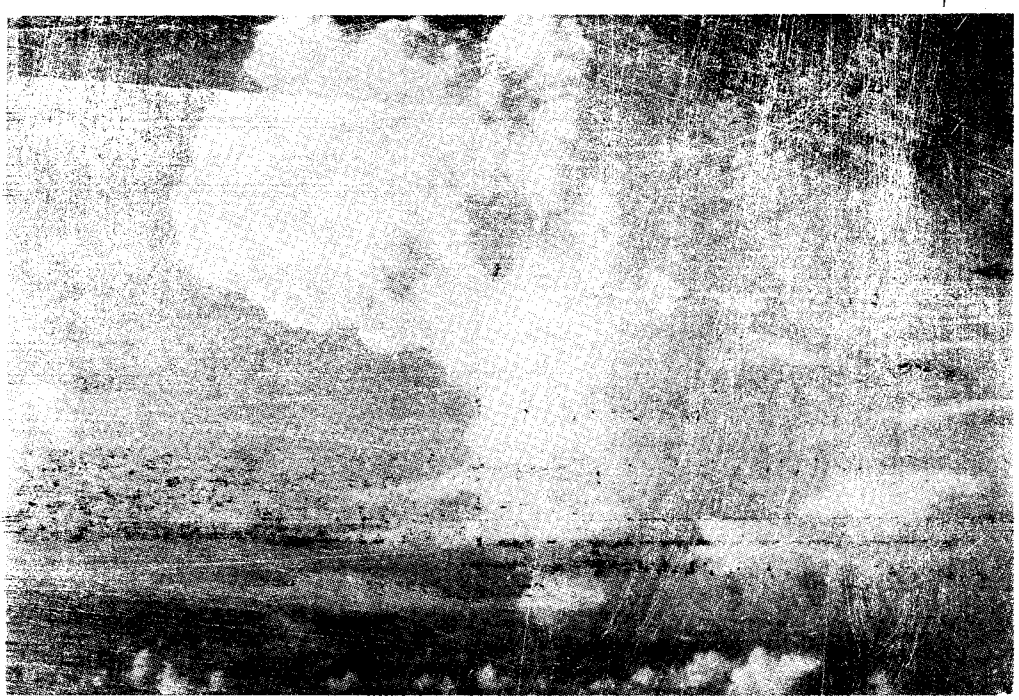

همانطورکه بارها گفته‌ایم پیوستگی اجزاء نامرئی بسیار ریزی بنام اتم چنان است‌که‌اگرآنها رااز یکدیگر جدا سازند غوغائی براه میاندازندکه بمب اتمی نمونه‌ای از آنست . اینجا شکل قارچ مانند بمب اتمی پس از ترکیدن بمب دردریا نشان داده شده است .

بشر نیز بایستی مانند اجزاء اتم به دوریکدیگر مشتاقانه بگردند ودایرهٔ محبت را حفظ نمایند وازنفاق وجدائی بپرهیزند .

دراینصورت است که بافطرت وطبیعت عالمی هم‌آهنگ خواهند بود . برعکس اختلاف وجداشدن آنهاازیکدیگر بمنزلهٔ جدائی اجزاءاتم ازیکدیگراست که ایجاد بمب وحشتناك وخانه برانداز اتمی خواهد کرد.

این پندی است که بمامیآموزد که باید بین عالم بشریت همیشه وحدت ویگانگی وصمیمیت برقرار باشد. هرگاه ازیکدیگر جدا شوند همان حال اتم‌های بمب اتمی را پیدا خواهند کرد .

اینست حقایقی که طلیعه‌ها و نورپاشی‌های مقدماتی و اولیهٔ آن که مانند طلوع آفتاب در هنگام

همانطورکه در یك منطقهٔ سرد و زمستانی طلوع آفتاب بامدادی نویدی از حیات وحرارت با خود همراه دارد طلوع فکر وحدت در بین تیرگیها ونگرانیها نوید نشاط و شادمانی و سعادت است .

اینجا آزمایش بیرحمانه علمی برروی دو موجود زنده و حساس که مثل ماحس درد وناراحتی دارند نشان داده‌شده است. سمت راست شوك برق را برروی سر یك میمون نشان میدهد و سمت چپ آزمایشهای عجیب و دردناك روی حیوان نشان داده شده‌است . قیافهٔ وحشت‌زده این موجود بینوا ما رااز شرح مطلب بی‌نیازمیسازد.

بامداد است بیان گردیده وامید است با عزمی استوار وتصمیمی راسخ درپی تحقیق برآئی تا حقیقت را دریابی و بوحدت نوین جهانی چنگ زنی تاکامیاب گردی .

طرز تحقیق

در اینجا لازم است نکته‌ای را تذکر دهد که در هرامری ولو تحقیق علمی یا اخلاقی یا فلسفی در عین استواری عزم و قدرت تصمیم بایستی قلب رقیق داشت یعنی ازخشونت و آزار ولو بعنوان علم خودداری کردنه مانند کسانیکه حیوانات را زنده تشریح میکنند یادر تبلیغ اخلاقی خشونت وسرزنش های‌تند بخرج میدهند. مخصوصاً این درس عبرتی است برای آن دانشمندان که بخاطر تحقیقات علمی موجودات را زنده زنده تشریح مینمایند یا درمعرض شوکهای برق وآزارهای مختلف قرارمیدهند. آیا اینها قلب آهنین دارند ورقتی بحال حیوانات بی‌گناه‌که حق حیات دردنیا دارند نمیکنند .

البته اینها مدعی هستند که موجودات کوچکتررا باید فدای مصالح بزرگتربشر وعالم ساخت . این درست است ولی بایستی بکوشند همان نتیجه را با طریق دیگری بگیرند که موجب آزار حیوانات بی‌گناه وبیدفاع نشوند .

وحدت چون همهٔ موجودات را دوست میدارد این عمل را شایستهٔ انسانیت نمیشمارد .

تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال

فریاد عشق

اگر که چشم گشائی صلای عشق برآری
بهل مرا که بگویم نخست یارم و یاری

چگویمت که رهیدن زدام و ازهمه قیدی
دری گشایم و بنشین کنارم و بـه کناری

بگو به پیك خرد، هان که عشق بردور بودت
تو غافل ازدوجهانی که عشق دارم وداری

عنان عقل ستاندنه صبرماند ونـه طاقت
عجب زآتش عشقم نه شرمسارم وساری

بقای عالم عشق است وهم روان شنوای دل
که تاروپود فلك وحدت است وآرم وآری

به لحن عشق بیندیش و بین سخن که چه گویم
نه ملك خواهم ومکنت ـ خدای یارم ویاری

چنین بود چـه کند عاشق وظیفه شناسی
زبرق صاعقه برجان چو بردبارم وباری

درآستان عطاحشمت ارزند سردعـوی
درآتشی که بسوزد به گریه زارم وزاری

فریادی از عشق

هر گاه این مطالب راکه بیان گردید باچشم بصیرت بررسی کنی وبدانی کـه با اصل عالم چه رابطه داری وپس ازانجام این مأموریت جهانی به کجامیروی واصلت کجااست آنوقت فریاد عشقت برمیخیزدو هر چـه درك وبینائی وتفکر وتفقه وموشکافیت دراستنباط واقعیات بیشتر باشد فریاد این عشق بیشتر خواهدبود.

وحدت در رحمتی است که بسوی بشر گشوده میشود.

توهم توجه کن

حـالا که دری گشوده شده است بیاکنارهم بنشینیم، درگوشه ای صحبت کنیم تاوحدت باکمال شکوه برقرار شود. این دررحمتی است که درمقابل بشر گشوده میشود. دربارهٔ آن دقت وتوجه کنیم تا بهتر بفهیم ـ منظور وحدت هم عین یگانگی و یکرنگی است . در اصل یکی هستیم و باید وحدت را بفهیم .

بدون خواست الهی برگ ازدرخت نمیافتد

اینکه مردم میگویند فلان کس را میکشم ازبین میرود تاحدودی درست است وتـا حـدی درست نیست .

مثلا دریك جنگ عده‌ای کشته میشوند . این افراد دراصل ازبین نخواهندرفت بلکه روح آنها باقی وپایداراست، چون جزء روح کل‌عالم است وچیزی نیست که اختصاص بآنهاداشته باشد. نیروی کل‌عالمی است ونیروازبین رفتنی‌نیست . جسم آنها هم که ازعناصرترکیب یافته ازبین رفتنی نیست زیراعناصر آنها تبدیل به‌اجسام دیگرمیشود ودرداخل همین عالم حول وتحویل میباید لذا مرگی دربین‌نیست.

مردن بزرگان

این‌افرادگمنام مانند هزاران سربازی‌که درجنگ کشته میشوند ازلحاظ شخصیت دنیائی‌که دراین عمر حاصل‌کرده بودند از بین میروند و فراموش میشوند . اما آنهاکه درراه خداودرراه شعلهٔ عشق اوفعالیت میکنند وبرای اصلاح جامعه وعالم که‌همان‌پرتوخداست‌درکاروفعالیت‌اند وشعلهٔ جاویدان‌اویندازبین‌رفتنی‌نیستند . اینست که‌قرآن میفرماید: ولاتحسبن‌الذین‌قتلوافی‌سبیل‌الله‌امواتاً بل احیاءعندربهم‌یرزقون(آل‌عمران۱۶۹) نپندارآنهاکه درراه‌حق کشته‌میشوند مردگان‌هستندبلکه‌زندگانی میباشندکه درنزدپروردگارخودارتزاق‌مینمایند .

در هر جنگ عدهٔ کثیری افراد گمنام کشته میشودکه جسد آنها ناشناس دفن میگردد یا باین صورت که میبینید درمیآید .

شخصیت‌های جاویدان

میدانیدچطور جاویدانند ؟فرض‌کنید مردم جاهل آنهارااز بین‌بردندهمانطورکه بسیاری ازپیامبران ومصلحین‌ونیکوکاران‌عالم‌راکشته‌اند.اما گفته‌های آنها ازبین‌نمیرود ونوشته آنها قابل‌اضمحلال نیست. برقراراست، ناطق است صحبت میکند ، جامعه را ارشاد مینماید وبه هیچ قیمتی خاموش شدنی نیست. اینست‌که قرآن مجید آنرا تعبیر به‌ارتزاق نزد خدا بیان فرموده یعنی درنزد خداوند زنده‌اند ودرحال استفاده ازروزی الهی میباشند .

بعدازچندهزارسال بازسخنشان درجامعه باقی‌است وآثارآنها برقراراست وارشادشان ادامه دارد . اصلاقابل خاموشی‌نیست . چه‌کنندکه جلوپیشرفت آنها رابگیرند؟ چطوربگیرند. چیزی‌است پخش‌شده‌و درعالم‌منتشر گردیده چگونه میتوان مانعش گردید. فرض‌کنید هزاران‌نسخه ازکلمات وافکارآنها ازبین بردند وفقط یك نسخه درزوایای عالم باقی مانده . همان یك نسخه‌کافی است‌که روزی تکثیروشایع‌شود. اصلاخاموشی دربین‌نیست. چیزی‌که درعالم‌پخش‌وشایع گردیده چه قدرتی‌میتواندمانع ازاشاعه‌اش گردد؟

سعدی زنده است

دانشمندان هم‌اینطورند . هفتصدسال‌است شیخ‌اجل‌سعدی‌علیه‌الرحمه تحول‌یافته . ولی‌حالاکه شما گلستان یابوستان اورا میخوانید مثل اینست‌که سعدی زنده است و برای شما حرف میزند . علت اینست‌که‌سعدی همان‌گلستان و بوستان و افکار اوست نه خورد و خواب وعملیاتی‌که در زندگی داشت و نه شکل‌او. این خورد و خواب را همه دارند و همه در این قسمت با او شبیه و شریك اند . امـا سعدی درحقیقت همین آثار اوست‌که هنوز هم زنده و پایدار است . براین پایه است‌که خوداومیفرماید :

سعدیا مرد نکونام نمیردهرگز — مرده‌آنست‌که نامش به نکوئی‌نبرند

همهٔ دانشمندان زنده‌اند

همهٔ دانشمندان چنین هستند . بعداز دوهزارسال ارسطو وافلاطون و سقراط وفلوطین زنده‌اند . بعد ازصدهاسال دکارت وسایرفلاسفه زنده‌اند وبامردم حرف‌میزنند . آثارآنها خودشان هستند . عین خود آنها هستند وما از آنها چیزی جز آثارشان توقع و اصراری نداریم که خورد و خواب و شکلشان را که مثل دیگران‌است ببینیم . افکاروآثارشان برای ماهمیت بیشتر داردوماآن افکاررا دراختیارداریم.

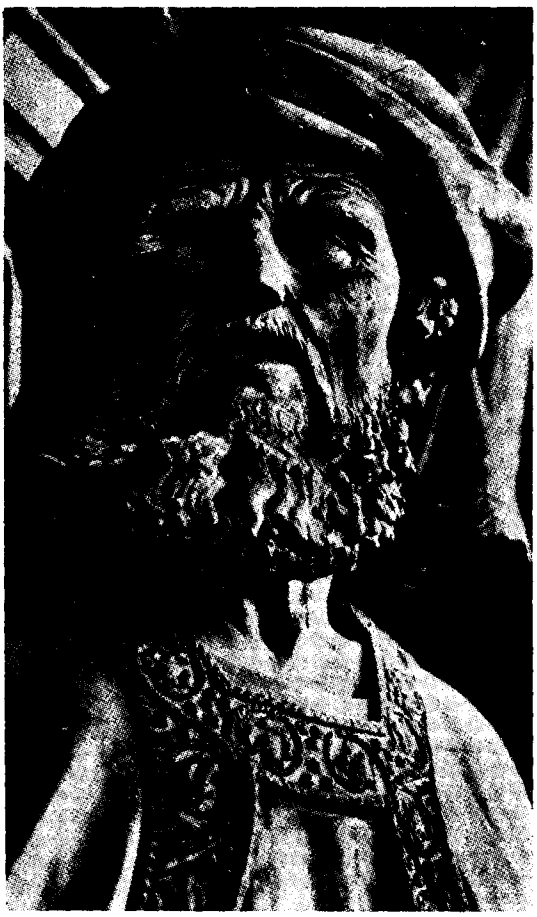

پیامبران وپیشوایان عشاق صف مقدم‌درراه‌فداکاری وخدمت بمعبود لایزال وعالم‌بشریت بشمارمیروندو زندگی آنها درس عبرتی برای همهٔ مشتاقان‌راه‌حق است. دربالامجسمه‌ای‌ازحضرت‌دانیال‌نبی‌ازپیامبران بنی اسرائیل است‌که مرقد ایشان در ایران درشهر شوش قراردارد وزیارتگاه است .

رمززنده بودن

اینست رمززنده بودن. یك‌مبلغ ویك‌مصلح یاپیشوا درزندگی خود خطابه‌ای میگوید . همین خطابه رادرکشورهای‌مختلف درحیات‌اومیگویند ونقل میکنند . نوشته‌ها وکتابهایش رادرهمه جا میخوانند و به یکدیگر توصیه مینمایند . بعد از مرگ اوهم همین کارادامه دارد ودرهرجا همان افکاررامیخوانند. پس‌زندگی ومرگ‌اوچه فرقی کرد ؟ اصلا مرگی در کار نیست . آن نادان بیچاره‌ایکه تصورمیکندباکشتن‌یك‌دانشمندیامصلح اورا خاموش‌کرده اشتباه می‌کند وسخت دراشتباه است زیراین عمل‌آهن سردکوبیدن است . او با اقدام‌جنون‌آمیزونابخردانهٔ خویش‌گوشت وپوست اورا از این‌صورت‌که هست ازبین میبرد اماکجا دسترس به آثار وعقاید او که درجهان پخش شده است دارد .

گفتار وسخن‌ونوشته ازبین رفتنی‌نیست وتا عالم باقی است باقی خواهد ماند. مگراینکه بر حسب مشیت‌الهی کرهٔ زمین تحول پیداکند واین مرحله اززندگی تغییرنماید و آثاری از زمین باقی نماند. کلمات نیکوی حق وخداپرستی‌که در دنیاگفته یانوشته شود درعالم پخش میگردد ونور میدهد وهمیشه خواهد بود .

ازبین بردن جسم‌چاره نخواهدکرد

فرد نادانی که حضرت امیرعلیه‌السلام را ضربت‌زدشایدتصورمیکرد با ازبین بردن جسم‌آن بزرگوارفکرو ارشادش را نیزازبین خواهد برد

درحالیکه بعد از ۱۴۰۰ سال درخشندگی تعلیمات آنحضرت را آشکار می‌بینیم . نه تنها ازبین نبردند بلکه امروزه صدها میلیون مسلمان بنام نامیش‌افتخار می‌کنندو پیرو عقاید درخشان‌آن حضرت‌اند .

ازآنجاکه پیامبران ومردان بزرگ الهی آگاهند ومیدانندکه باصل‌بازمیگردند وایمان دارندکه پس ازتحول به دوست نزدیکترمیشوند خوشحال وشادمانندکه هرچه زودتراین راه راطی کنند و بمقصد برسند وبمعبود عزیزاتصال بیشتریابند . اینها میدانندکه روح از پروردگاراست و به پروردگار ملحق میشود . لذا شایق‌شهیدشدن‌اندتازودتربه این سعادت‌نائل‌آیند واینرابرای خودخوشبختی وافتخارمیدانند درحالیکه اشخاص‌نادان تصور می‌کنند باشهادت آنها لطمه‌ای بایشان واردکرده‌اند وجلو پیشرفت عقاید الهی‌آنها راگرفته‌اند .

مصالح معنوی‌ودنیائی

این‌نیك مردان عاشق ذات مقدس‌الهی‌بودند ودراین راه هیچ چیزرا ارزش‌قائل نمیشدند وازجان دریغ نداشتند . وقتی عشق پس ازفهم وقبول‌آمد آنطورکه اشخاص تصورمی‌کنندعنان‌عقل رانمیگیرد و مصالح دنیوی وسایرچیزهائیکه مردم‌عادی جزء عقل وعاقبت‌اندیشی وسیاست‌زندگی میدانندتحت‌الشعاع قرارمیگیرد. بهمین دلیل‌است که‌عقلا وصلحاومصلحین وپیشوایان بشروپیامبران وراهنمایان‌مصالح‌معنوی‌و اخلاقی را مافوق ومقدم‌برسیاست وسیادت زندگی خودقرارمیدادند. چون‌مردم‌زمانه عقل راماًلاندیش‌در امور معاشی وسیاست مالی بشما رمیآورند اینست‌که به پیامبران ومصلحین نسبت جنون میدهند وآنها را دیوانه میخوانند . بلی ازدیدگاه آنها مجنون‌اند زیرا مصالح زندگی خودرانا چیزشمرده در راه تبلیغ حقیقت خویش راباب وآتش می‌زنند . درراه پخش تعلیمات ناچارند ازمنافع مادی وپول و مقام بگذرند واین عمل درنظر مردمی‌که همهٔ عقلشان تنظیم امورزندگی است جنون‌میآیدواین تعجبی نیست .

مقصود مقام‌نیست

پس برخلاف‌کسانیکه می‌پندارند رادمردان راه حق وحقیقت درابلاغ وتبلیغ اوامرالهی‌قصدکسب مقام وبرتری وجاه‌دارند چنین‌نیست . زیرااین اموربرای‌آنها جززحمت ،رنج ، دردسر ، فشار، تحمل صدمات ، طعنه ، فقر ، بی‌پولی ، خرج‌سرمایه ،تطلبیدن اجرازمردم وپخش ثروت و فداکاری در راه خداوند هیچ‌ندارد وبهمین‌لحاظ است‌که به‌زندگی هریك ازپیشوایان معنوی ومصلحین بنگرید آنراتوأم بارنج ، فشار ، قتل ،آزار ، ایذاء ، فقر، گرفتاری مالی وانواع و اقسام رنجها می‌بینید . همین امر بهترین‌دلیل است‌که محرك‌آنها دربیان سخن حق‌کسب‌جاه ومقام و مال‌و منال نبوده‌است . بلکه انگیزهٔ عشق بحق‌آنها راوادار به‌اینهمه فداکاری میکرد .اینست‌دلیل‌بارزو حقانیت ودرستی گفتارآنها .

فداکاری بزرگان

این بزرگواران برگزیده درانجام وظیفه ومأموریت خودمصالح مادی زندگی راپشت‌سر نهاده و درراه ابلاغ اوامر الهی وتصفیه وتطهیر اخلاق عالم‌بشریت صبروطاقت راشعار خودقرار میدهند. راستی آتش عظیم عشق وسوز آنان باعث تعجب و شگفتی است . این عشقی است‌که درآن شرمساری راه ندارد بلکه توأم باافتخار وسربلندی است . حقیقت‌حکم میکندکه عشق مجازی وغیرمجازی ندارد و هرجا بروز کند ازهمان عشق پاك عالمی است . عشق بخدا ووحدت و اصلاح اجتماعی شرمساری ندارد بلکه

خوشحالی و افتخارهم دارد . عشق بکار وفعالیت وخدمت در راه عالم بشریت عین افتخار وسعادت است .

معنی وسیع عشق

حقیقت اینست که عالم برروی عشق بناشده ومقام آن برپایهٔ عشق است واین سخن را قبلا هم گفته‌ایم . اگرخداوند عشق بـه آفرینش نداشته باشد آفرینش را بوجود نمیآورد زیرا تا کسی شوق وعلاقه بکاری نورزد دنبال آن نمیرود. باید یك عشق بسیارقوی وملتهب وآتشین موجود باشد تا این دستگاه عظیم و رنگارنگ وپرفعالیت عالم بوجودآید .

در اینجا معلوم میگردد که عشق ازروی عقل است زیرا خداوند عقل کل است وچون تشخیص داد که آفرینش لازم است عشق به آن پیدا کـرد . پس روشن شد کـه عشق ازروی عقل است وجرأت نداریم بگوئیم که عشق ازروی نادانی است .

عشق خالق بزرگ بمخلوقات درهمهٔ کائنات ظاهروبارز است مخلوقات هم همین عشق را بخالق دارند که شتابان درراه بازگشت بسوی اودرتکاپویند. بقای عالم براین عشق قرارداده شده است . وجود روان نیز که همان نیروی واحدبهم پیوستهٔ تفکیك ناپذیرغیرقابل انفصال است نیزضامن بقای عالم است زیرا این نیرو با هرشیئی و موجودی که از عناصرلایزال عالم تشکیل شودکار توأم با عشق وشوق انجام میدهدوتاروپودعالم براین وحدت بناگردیده است، همان وحدتی که اینهمه‌دربارهٔ آن‌سخن گفتیم و تازه مختصری از حقایق آن بیان‌نشده است .

وحدت جزء فطرت وخمیره وطبیعت موجودات است وبشر نیز که ازموجودات عالم است‌مشمول آن میباشد منتها تفاوت‌درآگاهی واطلاع ازاین حقیقت است وباید همگان باآن بخوبی‌آشنا باشندوسخنانی که در اینجا بیان میگردد بمنظور پخش همین‌آگاهی است وازخداوند مقتدر توانا می‌خواهم مارا دراین خدمت توفیق بزرگ عنایت فرماید .

پیامبران وپیشوایان بشریت‌مصالح‌مادی‌وزندگی‌خودرا فراموش کرده درراه حق وحقیقت منتهای‌فداکاری‌را نشان دادند. دراینجامجسمه‌حضرت زکریای نبی(ع) را میبینید که از۵۲۰تا۵۱۸ قبل از میلاد نهایت فعالیت خود را بروز داد و بالاخره بدست جهال و متعصبین نادان‌کشته شد . نام این‌بزرگوار با تجلیل درقرآن مجید ذکرشده است .

مشخصات آدمیت

مراتب انسان‌وحیوان

همانطورکه بزرگان ازقدیم گفته‌اند مزیت آدمیت بزیبائی ظاهرویالباس‌گران قیمت وخوش‌منظر

نیست زیرا بسیاری حیوانات وپرندگان ازلحاظ ظاهر ازانسان بسی زیباترند ولباس وجواهروتزیینات را هرکسی که پول بدست‌آورد میتواند برای خود فراهم‌کند .

مزیت انسانیت

تنها مزیت بزرگ انسانیت اخلاق نکو وخوی پاکیزه است‌که انسان رادرجامعه مشخص ومحترم میسازد . اموری‌که موجب جلب احترام اشخاص میگردد نسبت بجوامع ومحیطها کم‌وبیش تفاوت‌دارد. مثلا درجائی مقام وشخصیت اجتماعی ودره‌ورد دیگرزیبائی وبرازندگی و دربرخی موارد لباس آراسته ونفیس باعث جلب احترام است . اما چیزی که درآن هیچ اختلافی نیست و همه جا مورد قبول میباشد

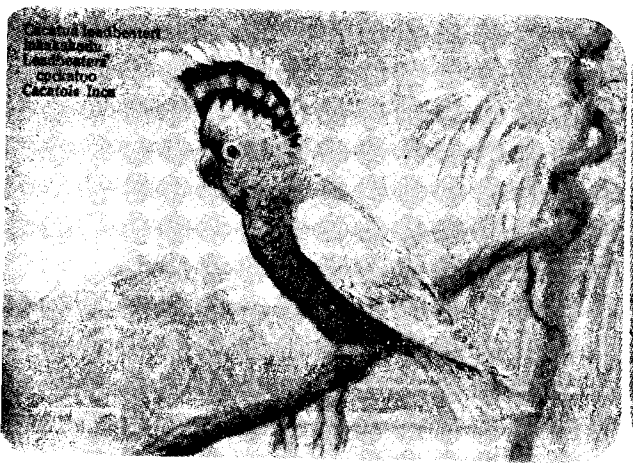

مزیت وشرافت انسان‌تنها بلباس وقیافه ظاهر نیست‌و اگرزیبائی‌ملاك برتری‌باشدبسیاری‌حیوانات‌ازانسان زیبانرند. دربالا سمت راست یك مرغ چنگ راکه پرهاودم زیبایش بشکل‌چنگ است میبینید . بالایك قناری درمیان‌گلها-دربالاسمت چپ‌یك طوطی‌کاکاتوئس انکادیده‌میشود وسمت راست پائین شیرسلطان حیوانات رابا یال‌وکوپال زیبایش نشان میدهد.

تواضع وفروتنی واخلاق نیکو است که هرکس داشته باشد مورد احترام است . صاحبان صفات حمیده واخلاق پاکیزه نه تنها درنزد خلایق محترم هستند بلکه آنها چیزی را بدست میآورند که باهیچ رخ زیبا واندام برازنده ولباس نفیسی نمیتوان حاصل‌کرد وآن‌جلب محبت ودوستی وفداکاری است، چنانکه

گفته‌اند که آدمی هوشیاررا نمیتوان بدام ودانه اسیر کردو تنها راه اسیر کردن دیگران محبت است . البته کسی که خمیرهٔ وجودیش را محبت تشکیل میدهد ازاین اسارت قصدی بضرر دیگران و سود خود ندارد بلکه محبت وانسانیت شعار اوست وخمیرهٔ وجودیش بامحبت عجین‌شده واین خاصیت طبیعی‌مانند آهن‌ربائی دیگران رابخود میکشد وقصد سوئی ازاین‌کشش نیست .

اخلاق حمیده

بنابراین‌کسانیکه دارای روی‌گشاده وتبسم ومهربانی وخلق نیك ، صبر، مدارا، گذشت ، عفو و اغماض ، انسانیت، مهر،محبت وفداکاری وخدمت‌بخلق هستندگوی سبقت را درزندگی این دنیامیربایند ونزد خلق محترمند ومسلم است‌که وقتی‌خلق‌آنهارا دوست بدارند خداهم‌آنهارادوست میدارد زیرادرعالم وحدت واحاطهٔ الهی بمخلوقات محبت خلق درحکم محبت خالق است وبطور قطع‌آنکس‌که خالق اورا دوست میدارد درزندگی پس ازتحول (مرگ) نیز خوشبخت‌خواهدبود .

رمز انسانیت

اینست رمز انسانیت . مطلب دیگرکه باعث مزیت انسانیت است سخن نیکو است . معمولا مردمان در مصرف پول خود نهایت دقت رابجای میآورندکه بیهوده ازدستشان نرود اما متأسفانه در بکار بردن نیروهای بدنی خودکه باعث سخنگوئی‌است ابداً نظارتی نمیکنند . مگر نمیدانندکه حرف زدن نیروهائی ازمغز وفعل وانفعالات الکتریکی آن وانرژی‌های سلولی بدن ونیروی عضلانی زبان وبسی قوای دیگر را بکار میبرد . پس باید لااقل درمصرف این نیرو عـاقلانه رفتارکنیم وحداقل متوجه باشیم و تمرین کنیم‌که آنرابیهوده ازدست ندهیم .

نظارت زبان

بسیاری مردمان زبانشان‌کنترل ونظارت ندارد وسخنان بیهوده از دهانشان مرتب جاری است . حرف میزنند بدون اینکه فایدهٔ‌آنرا درنظرگیرند . شایعاتی‌ازدیگران شنیده وبدون تفکردراینکه درست است یا غلط بازگومیکنند وباین ترتیب شایعات سوء را درجامعه‌گسترش میدهند ، بدون فایده ومنظور ازاشخاص بدگوئی میکنند ، غیبت وسخریه وتخفیف وکم‌کردن ارزشهای دیگران وعیب جوئی از مردم عادت آنها است بدون اینکه متوجه عواقب‌آن باشند .

اعمال بی‌فکرانه

اینگونه‌کلمات بیفکرانه ازدهانشان خارج میشود . چنان خودکارشده‌که اصلا برای بیان آن از فکر استمداد نمیکنند ودربارهٔ تأثیرکلام خود وعاقبت آن نمیاندیشند . تفکرنمیکنندکـه آیا ادای آن غیبت یابدگوئی یاعیب جوئی چه اثری خواهد بخشید وچگونـه فکرشنوندگان را نسبت بآن شخص‌کـه هدف تهمت بیهوده شده مشوب میسازد وعده‌ای را نسبت به‌آن غـایب بیچاره بدبین میکند در حالیکه او مستحق این بیمهری نیست . آخرچرا باید زبـان انسان آنقدربی‌نظارت وبی‌بند باشدکه مرتباً تیرهای زهرآگین ومسموم ازآن به هرسوی وهرجهت پرتاب شود .

عمومیت غیبت

آیا فکر نمیکنند که این روش که متاسفانه عمومیت دارد بسیار ناپسند ومذموم است ؟ بایستی بشر بیاموزد که زبان خودرا کنترل کند وقبل ازادای سخن فایدهٔ آنرا بسنجد وببیند این سخنی که میگوید و برای آن انرژی مصرف میکند ونیرو بهدرمیدهد آنقدر فایده دارد که لااقل جبران چنین اتلاف نیرورا بکند ؟

غیبت کردن وبدگوئی وسخریه درپشت سر دیگران ازعادات زشت وبسیارمعمول جامعه است که بایستی بکلی ریشه کن گردد وبجای آن نهال محبت و وداد وحسن ظن ودوستی بارورشود .

هدف چیست ؟

بایستی هدف انسان ازسخنگوئی فایده رساندن بدیگران باشدوتمرین وسعی نمایدهر کلامی ازدهانش بیرون میآید نه تنها باعث زیان وضرری نگردد بلکه هرچه بیشتر ازآن سود حاصل شود. کسانی واقعاً ازلحاظ آدمیت ارزش دارند که این حسابشان درست تروسنگین تر باشد . ملاك ازدیاد ارزش در جامعه همین ارزش نتیجهٔ سخن تواند بود. باین جهت باید اینگونه سخنان نغزرا بروضه رضوان یاباغ بهشت که تشبیهی اززیبائی ولطافت وعظمت است مانند نمود .

این بود دوخاصیت مهم ازآدمیت .

صفات زشت

درنقطهٔ مقابل این صفات بگذارید نکته‌ای هم ازبهیمیت بیان کنم . گفتیم که انسان باید خلق نکو وسخن خوش داشته باشد. البته این صفات بایستی ازروی نیت خیر ومحبت وانسانیت شعار آدمی قرار گیرد چه اگرشخصی بخواهد باظاهر آراسته وماسك دروغین اخلاقی وسخنان فریبنده باطن پلیدی را پنهان کند بسی خطرناکتر ازآن مردترشروی درشت سخن خواهد بود وعلت آن واضح است زیرا شخص عبوس وکج خلق وتندگوی بااخلاق خود سپری ایجاد میکندکه مردم بالطبع باو نزدیك نمیشوند واز وی دوری میگزینند وبااین ترتیب ازگزندش مصون میمانند اما شخصی که باپوشش شیرین وخوش ظاهر تلخی درون خودرا میپوشاند ومردم را فریب میدهد اوگرگی است درلباس میش وسمی است که باروپوش شیرینی پوشیده شده وبا این ظاهر خدعه آمیز اشخاص باو نزدیك میشوند ودردام حیله وتزویر او میافتند .

دوروئی

بنا براین اشخاص دورنك وظاهر الصلاح ودوروراکه ظاهر وباطنشان بایکدیگر فرق داردنباید

انسان خواند و ازدسته و زمرهٔ کسانیکه دربالای این مقاله نامبرده شد نیستند . بلکه در ظاهر انسان ودرباطن مانند حیوانا تند .

←

مرد ترشروی عبوس از همه چیز ناراضی است وحتی چند قطره باران او را چنان تلخ و خشن میسازد که عدم رضایت و ناشکری ازچهره‌اش نمایان است .

خلاصهٔ مطالب بالادریك رباعی

اخلاق نکـو خصلت انسان باشد — در نغـز سخن روضهٔ رضوان بـاشد
آنانکه دورنگی‌اند وظاهر بصلاح — نقش آدمی ومغـز چـو حیوان باشد

صفات نکوهیده

برخی تصورمیکنندکه طرفداری ازسرنوشت وتقدیر مساوی باقبول روح بی‌حالی وسکون وانتظار پیش‌آمدهااست ومخصوصاً غربیان‌که دراین قسمت مطالعات صحیح ندارند بیشتر اشتباه‌کرده واشخاص تنبل را فاتالیست یاجبری میخوانند . درصورتیکه این موضوع وقتی صحیح فهمیده شودکاملا بعکس است وقبلا درموارد مختلفه درکتب دیگرمطلب توضیح داده شده است . (۱)

سستی زشت است

بادانستن مطلب بالا وبااعتقاد راسخ ومحکم‌واستوارکه مابسرنوشت وتقدیرداریم میگوئیم بی‌حالی وسستی بسیارزشت‌است. فردی‌که باین حالت دچار شود مثل اینست‌که سند بدبختی‌وی را بدستش‌داده‌اند ویااورا درزندان فکری حبس‌کرده وپای اورا برای زندگی بسته‌اند . هرموجودی درعالم موظف است اثروجودی ومکانیسم مغزی خویش‌را بمنصهٔ ظهوربرساند .

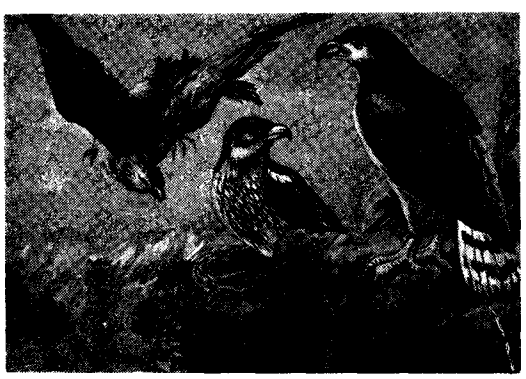

هیچ حیوانی در عالم خلقت بیهوده‌بوجود نیامده واثروجودی خویش را میبخشد چه ما بدانیم و چه ندانیم . این عقاب‌که در روی‌کوهها ، دور ازدست بشر زندگی میکند از عمال لازم و واجب عالم طبیعت است .

اگرنظری‌بموجودات عالم‌بیفکنیم می‌بینیم همین حیواناتی‌که بشر آنها را ناچیز و بی‌عقل میانگارد وآنها را برای وجود خویش به انواع صورتها استثمار میکند و همین نباتاتی‌که بانظر حقارت بآنها نظر مینماید وظایف خودرا بخوبی انجام میدهند .

نظری بعالم طبیعت

هرگاه‌درزندگی‌حیوانات‌دقت‌کنیدمی‌بینید همهٔ آنها باکمال قدرت منتهای‌قوای‌خویش رادر انجام وظیفهٔ‌آفرینشی بکارمیبرند. حتی‌پرندگان بیابانی مثل‌کلاغ وجغدکه شاید ما آنها رازائد تصور کنیم دائماً در حال انجام وظیفهٔ تصفیه و جلوگیری ازازدیادحشرات وممانعت‌اززیان‌آنها وانتظام امورنباتات وسایروظایفی‌که هنوزبشربدان پی نبرده هستند . مورچه‌که صدهاهزارازآن‌باندازهٔ

(۱) لطفاً به صفحه ۴۵۱ (دینامیسم‌آفرینش)و۱۶۷ جلد اول (گلهای راهنمائی) رجوع‌فرمائید.

حجم سریك بشر نمیشود خودتان می‌بینید چه فعالیتی ازخودبروز میدهد وچطور درتمام اوقات روزمشغول سعی و کوشش وجمع آوری دانه و کشیدن آنها به لانه است ودرلانهٔ او چگونه انتظام کامل برقرار است. نگاهداری اطفال، انبار کردن آذوقهٔ زمستانی، تنظیف وتهویه، توجه از تخمها وسایر کارهای مربوطه بدقت انجام میشود وکاربین آنها تقسیم شده هرفردی کارخودرا درنهایت سعی و دقت انجام میدهد . آیا درعمرخودمورچه‌ای را دیده‌اید که بیکار درمقابل آفتاب یاهوا ایستاده باشد ووقت خودرا به بطالت وسستی بگذراند ؟ آیا شنیده‌اید که مورچگان برفرض داشتن آذوقه باخیال راحت وقت خود را تلف کنند وبه ولگردی بپردازند؟

زندگی زنبوران

همچنین زنبوران از هنگام طلوع آفتاب تا غروب برطبق تقسیم وظیفه‌ای که بطور طبیعی دربین آنها مقرر است هرکدام با کمال جدیت و دقت بانجام وظایف خویش مشغولند بدون اینکه ذره‌ای سستی وبیحالی روادارند ودرعین حال ازسرنوشت خود خارج نیستند .

زنبورعسل

آیا زنبوران عسل را درروی گلها درحال مکیدن شیرهٔ گلی دیده‌اید که چگونه بدون آنی غفلت وسستی ازاین گل به گل دیگر درپرواز ند وبالهای کوچك آنها دائماً درحال زدن است؟ آیا پشه های ریز تابستانی را دیده‌اید که چگونه با این جثه کوچك وبالهای نازك لاینقطع درحال بال زدن وپروازهستند. اگر بشر موظف بود بامقایسه تناسب جثه خود چنین فعالیتی ازخویشتن بروزدهد میبایستی دائماً دیوانه واردرحال دویدن وچرخ زدن باشد . بشر که خود را اشرف مخلوقات میشمارد خوبست که از لحاظ فعالیت نمونه باشد . اما می‌بینیم متأسفانه ازبسیاری مراتب ازموجودات دیگرعقب میماند .

زنبوران تشکیلات اجتماعی وسیع وبسیار منظمی دارند . دراینجا داخل کندو را نشان میدهد که همه زنبوران با کمال احترام وتواضع دورملکه را گرفته‌اند وهمه سرشان بطرف اوچرخیده‌است حتی موقع خروج روبعقب حرکت میکنند که بملکه بی احترامی نشده باشد . آنها باعقل خود این کاررا برای حفظ نظم اجتماعشان ضروری تشخیص داده اند . این عمل طبیعی وخدائی وسرنوشت است .

وضع نباتات

به نباتات بنگرید که چگونه بدون جزئی تخلف وسستی هنگام بهارشکوفه میکنند، برك میدهند وسپس بانظم کامل میوه‌های آنها میرسد ودرموعد خاص بدوق اینکه خلف وعده نمایند یا دروفاداری آنها جزئی سوء ظنی باشد میوه‌های شیرین وپرآب خویش رادودستی تعارف میکنند، وجود خودرا درمعرض استفادهٔ بشرقرار میدهند ووقتی وظیفهٔ آنها تمام شد اززرد شدن وریختن برك هیچ ناراحت نیستند ودر عین حال که درزمستان ظاهراً درخواب بسرمیبرند فعالیت باطنی آنها در زیرخاك ودردل درخت ادامه دارد وخود را برای فعالیتهای بعدی آماده میسازند .

درس نظم

آیا بشر نبایستی درس نظم وترتیب وفعالیت رادرانجام وظایف حیاتی ازهمین درختان و نباتات فرا گیرد؟ آیا نباید اصول ایفای بعهدووفاداری را ازآنها بیاموزد؟ اگردربین افراد بشر اشخاص وظیفه‌شناسی باشند که وعده‌های خودرا درست بموقع انجام دهند ودررسم وفاداری نسبت بانجام وظایف وجودی خویش بکوشند، ما

آنها را افرادی فوق‌العاده وقابل تکریم میشماریم ولی درعمل میبینیم که افرادزیادی هم هستند که ازاین اصل سادهٔ طبیعی که جزء تکالیف انسان است خودداری مینمایند اما درعالم حیوانات ونباتات می‌بینیم که درانجام‌وظیفه ووفاداری‌نسبت بابراز اثروجودی وبروزاستعدادها وثمرهٔ شخصی تخلفی ندارند واگر اشتیاقی نسبت بهاین اصل دیده نشوددراثر بیماری وسوانح واین قبیل امورغیر عادی است که مانع از به ثمررسیدن کوششهای آنها میشود .

نظری باطراف

حالاکه عالم طبیعت اینطور است وکوشش وفعالیت یك اصل عمومی طبیعی وعالمی است وحتی در آب رودخانه‌هاکه باکمال‌نظم وبدون تعطیل وسستی‌دائماً جاری است، ودرسنگ کوهها وخاکها وهمهٔ‌مظاهر طبیعت انجام وظیفه رابطورکامل مشاهده میکنیم‌آیا بمن حق نمیدهید بگویم که بشراگر بیحالی وسستی درانجام وظیفه بخرج دهد بسیار زشت وناروا‌ست ؟ آیا اینست مزایای اشرف بودن واینست نتیجهٔ لاف برتری زدن ؟ این سخن برای هربشرمتفکری عبرت وآموزش است .

جدائی و نفاق

بهمین ترتیب باید دانست که جدائی ونفاق ودوری ودشمنی هم برای بشر زشت اشت . آدمی‌صاحب عقل وادراك ودانش باین‌نکته‌پی‌میبرد که درعالم وحدت‌زندگی میکند وپیوند ناگسستنی باموجودات جهان دارد و دراین جهان باعظمت‌که‌همهٔ چیزازمایهٔ واحد تشکیل شده وحرکت آن در اثر روح بزرك واحد تفکیك ناپذیر بوجود میآید ، دراین جهانی‌که همهٔ مابوسیلهٔاتم‌ها، عناصرهوا، فضاوسایر عوامل بهم متصل وپیوسته‌ایم اگرکسی ادعای جدائی‌کند یادرعمل ورفتارخود این رویهٔ جدائی را بروز دهد عملی خلاف سنت طبیعت انجام داده و زشت است.کلیهٔ اعمال‌ورفتاری که انگیزهٔ آن حسد ودشمنی ونفاق‌واختلاف‌میباشد باعث جدائی‌افراد بشر ازیکدیگر است و برای انسانی که ادعای عقل ودانش میکنداین امورناروا‌ست. وحدت‌ادیان نیز فرعی از این درس بزرك طبیعت است .

حیوانات‌معمولا باصلح‌وسازش‌زندگی‌میکنندومزاحم‌یکدیگر نیستند ودریك مرتع باهم سازش دارند وبدون مزاحمت‌بهم چرا میکنند وپیش‌آمدن‌چنین مناظری اتفاقی وزودگذراست.

وظیفهٔ بشر

بشرموظف است که درزندگانی مدارا ومحبت ونرمش وفداکاری داشته باشد . وقتی‌باعقل وخرد براین حقیقت واقف گردیدکه همهٔ افراد بشر ازلحاظ طبیعت وخلقت بهیکدیگر پیوسته‌اند در اینصورت

متوجه خواهد شدکه هرلطمه‌ای‌که بدیگری بزند مثل اینست‌که بخود وارد نموده وهرسودی بـدیگری رساند مثل آنست‌که بخود رسانده است .

یك داستان

دراینجا داستانی بخـاطرم رسید . میگویند مردی به‌دکان عطاری رفت وزعفران خواست .عطـار سنك‌ترازویش راگم‌کرده بود وبجای سنگ مقداری قندکه قبلا وزن شده بود دریك‌کفهٔ ترازو گذاشت و زعفران را درکفهٔدیگرقرارداد. وقتی عطار روی خود رابرای انجام‌کاری چرخانید مردکه آدم‌نادرستی بودقطعه‌ای ازقندهای ترازورا برداشته بدهـان انداخت واین‌کار راچندبارتکرارکرد.آن بیچاره تصور میکرد با این‌کار بخود سود رسانیده وازمال عطارمجاناً استفاده نموده است غافل ازاینکه‌هرچه ازقندها برمیداشت زعفرانی‌که درآنظرف ترازومتعلق بخودش بود وپول آنرا تمام وکامل میدادکسر میگردید .

لطمه زدن بدیگران

انسانی هم‌که به دوست یا رفیق خود لطمه میزند بدون اینکه بداند همین حال را دارد ودرواقع بخود لطمه‌زده‌است . بنابراین اعمالی ازبیرحمی‌وبخل وبیوفائی وکلاهبرداری ونیرنك وخدعه‌که‌اشخاص بخیال منافع شخصی بضرردیگران انجام میدهند زشت وخلاف عقـل سلیم است . بشرکـه موظف بمحبت ودوستی است چرا باید بابیرحمی مخلوقات را بیازارد؟ آیا حاضراست دیگران درحق وی چنین‌کنند؟ پس به چه مجوزی این عمل را انجام میدهد ؟ ـ بخل چه معنی دارد ؟ بـرای هربشری‌برطبق سرنوشت کارمعین ووظیفه‌ای تعیین‌گردیده‌که بایدآنراانجام دهد . دراینصورت بخل ورزیدن وحسدبردن به وضع دیگران نه سودی خواهدداشت ونه باعقل تطبیق میکند وهرگاه‌انسان ، مبتلا بااین‌امراض اخلاقی باشد موجب اختناق روحی او است و باید همگان باین‌نکته متوجه باشند واگرآثـاری از این امراض را در خود یافتند درصددمعالجه وجلوگیری برآیند .

اگربرای‌ماامکان داردکه‌برادران وخوهران، نوعی را ازنعمت‌هائی‌که داریم‌تاحدی‌که ممکن است برخوردار سـازیم ، ازاین‌وظیفه نبایدخودداری نموده وهمه چیزرا برای خودبخواهیم . اشخاصی‌هستند که بخل‌آنها تا درجه‌ای شدت داردکه دانش ومعلومات معنوی را هم‌برای خود میخواهند وازآموختن آن بدیگران خودداری میکنند وبااین حال ادعای عقل وعلم مینمایند . آیا این عمل در عالم وحدت‌که هستیم درست است ؟

بیوفائی

همینطور موضوع بیوفائی وبیعلاقه بودن بانجـام تعهدات است‌که ازیك انسان بسیار ناروا است . دراوایل‌این‌بیان‌گفتم‌که همهٔموجودات دروفاداری‌که همان انجام استعـداد وثمرهٔ طبیعی خودشان‌درموعد معینه هستندمیکوشند. تنهابرخی‌افرادبشراست‌که‌ازاین اصل سادهٔ‌آفرینشی‌خودداری میکنند. بیوفائی‌شامل بسی از صفـات زشت مانند دروغ وخدعه ونیرنگ وخیانت را بدنبال میکشد . درعالمی‌کـه همه موظف بدوستی باهم هستند آیا سزاست‌که موقعیتی برای اتحاد وپیوند برای انسـان فراهم شود وبعـد از روی نادانی‌آنرا برهم زند وازدوستان ببرد ؟

وفا درحیوان

سگ حیوانی‌است‌که بشربانظر پستی‌به‌آن مینگردووقتی میخواهدبکسی تـوهین‌کند اورا «سگ» میخواند . بااین حال وفای این حیوان را بنگریدکه بعد ازسالیان دراز ارباب خودرا میشناسد وجان

در راه او میبازد و اگر لقمه‌ای نان باو بدهید وده بار اورا بیازارید آن لقمه رافراموش نخواهدکرد .

آیاوقت آن نرسیده که این بشراشرف مخلوقات وفاداری را ازیك حیوان بیاموزد ؟

سگ دروفاداری وخدمت ضرب‌المثل است. دراینجا عده‌ای ازسگهای کوه سن‌برنار را میبینید . این حیوانات فداکاردرمیان برف ویخ درشبها وروزهای متوالی دنبال سیاحان و کوهنوردانی که گم‌شده‌ودچار حادثه شده‌اند میگردند .

دستورخالق

آفریندهٔ بزرگ بوسیلهٔ پیامبران درهرزمانی دستوراتی برای سعادت بشر نازل فرموده که توسط آن بزرگواران ابلاغ گردیده. هر بشری که متولد میشود وبسن رشد وبلوغ میرسد درباطن موظف است پیمانی باخدای ببندد که دستورات الهی راکه صرفاً بخاطر سعادت اوست موبمو بمورد اجرا گذارد .

تفکر و تعقل در این دستورات میتواند راه صحیح را بانسان نشان دهدووقتی برآدمی مسلم گردید که دستوری درست وصحیح است واین نکته را نیز فهمید که خداوند این اوامررا برای سعادت بشردر دسترس اوقرار داده آنوقت عدم اطاعت از امر خدا وسستی وناروائی وغفلت درانجام آنها براستی زشت است و این حقیقت را شخصی که دارای عقل سلیم و روح ایمان است باکمال وضوح وروشنی میتواند دریابد .

وحدت ادیان

مطالبی که دراین مقال نسبت به اتحاد واتصال افراد بشر وشرافت انسانیت گفته شد ما را باین حقیقت بیش‌ازپیش مؤمن میسازدکه وحدت ادیان لازم وواجب است زیراباوجود این حقیقت که وحدت بشرامری طبیعی است بطریق اولی وحدت درعقیده که ازسرچشمهٔ خدا پرستی آب میخوردکاملا مسلم و روشن است واحتیاجی باثبات ندارد .پس همگی درراه اتحاد ادیان بکوشیم .

خلاصهٔ مطالب بالا دریك رباعی:

بی‌حالی وسستی وجدائی زشت است — بیرحمی وبخل و بیوفائی زشت است
گر عقل سلیم و روح ایمان داری — درامر خدای ناروائی زشت است

ندای نیرومند درونی

وین در عجم کعبهٔ آمال جهانم
آزرده توکردی که پریشانتر ازآنم

مرغ دلم از محفظهٔ جسم نمایان
بشکسته یکی‌راز و برآمد ز دهانم

دل در جهش سیرتکامل همه ادیان
چون‌دوست‌بوحدت بکشدسخت‌عنانم

گویم که‌بعالم همه‌یك گوهریکتاست
وزکثرت آفاق گریزد تن و جانم

با صبر و تحمل همه شب نالهٔ زارم
بر درگه او زار چنان اشك فشانم

شاید که بیاید ببرم باز نمودار
من چشم براهم که کند شاد روانم

از کعبه و آتشکده و دیر و کلیسا
با حسن خرد سوی همه‌خانه روانم

اینك ز سخن گفتن من سیر تکامل
عالم بعجب آمده از قدر بیانم

برمن بنگر حال که من عاشق زارم
هر شب بخدا دست بفریاد و فغانم

ای مرد چه‌کوشی بپریشانی وحدت
بر حالت من بنگر و اسرار نهانم

حشمت که‌غریب‌است‌دراینشهر بظاهر
آوازهٔ مهرش بجهان پر شده دانم

راز عظیم

رازی است نیرومند ، نافذ ، قوی ، قاطع که مانند مرغ بهشتی بسیار قوی قفس نازك را شکسته و ازآن بیرون آمده است . نیروی شگفت‌انگیز آن از روح است یعنی همان نیروئی‌که عالم را بفعالیت و جنبش وحرکت انداخته است . آری او بقدرت اعظم روح مربوط است و از این کارخانه برق عظیم نیرو میگیرد .

قابل زندان نیست

بااین قدرت‌چه‌کنم‌وچگونه‌مرغ‌رازرانگاه دارم . چگونه‌بتوانم‌این پرندهٔ قدرتمندرا که‌قوت‌آن‌اتصال به نیروی‌جهان‌داردردرمیان‌تن خود حفظ کنم ومهر دهانم‌را قفس نگاهداری‌آن کنم . آخرچگونه میشود ؟

این‌مرغی است که‌ازپشت میله‌های قفس همچنان نمایان بوده ووقتی‌که صلاح دانسته قفس را شکسته وباکمال نیرومندی از دهان بیرون‌آمده است .

سیر تکامل بشر

در مسیر طولانی سیرتکاملی بشرکه چون رودخانه مرتب ومنظمی همچنان جریان دارد وخواهی

نخواهی به‌پیشرفت خودادامه‌میدهد همه چیز بشر جهش دارد ودرحال تکامل است . این یك سیر طبیعی غیرقابل اجتناب است ، عقل وفکر، دانش، تمدن، قدرت، نفوذ وطبیعت وسایرعوامل عالمی همچنان در حال پیشرفت است وهیچ نیروئی نمیتواند جلوآنرا سدکند .

سیر تکاملی ادیان

در زمرهٔاین سیرهای‌تکاملی پیشرفت تدریجی ادیان است‌که از ساده‌ترین شکل بنام بت پرستی شروع وازپرستش ارباب انواع گذشته به‌نیایش مظاهر گوناگون رسید وبشکل‌ثنویت وتثلیث وسپس‌بصورت توحید درآمد . اما بعد از همهٔ این سیرها بجائی آمد که رودخانه واحد ادیان که ازیك سرچشمه‌آغاز یافته بود مسیرهای‌گوناگونی در سرزمینهای مختلف طی‌کرد و هرکدام بسوئی رفت و هرشعبهٔآن در نقطه‌ای جاری شد و چون هرگروهی فقط به یکی از شعبات این رودخانه نظر داشت سایر شعبات‌آنرا از نظر دور داشتند و آنرا نادیده‌گرفتند بلکه از خود جدا دانستند و باین جدابینی اکتفا نکرده با کسانیکه در پیرامون شعبات این رودخانه میزیستند نظر دشمنی و عداوت آغازکردند ، بانتقاد ازآنها پرداختند و حتی به‌کشتار و خون ریزی یکدیگر مشغول شدند و در این مبارزات و برادرکشی‌های بی‌پایان اصلا فکرنکردندکه‌آب رودخانهٔ دین‌خودشان با رودخانهٔدیگران‌همه ازیك سرچشمه جاری شده و بیك منبع میپیوندد .

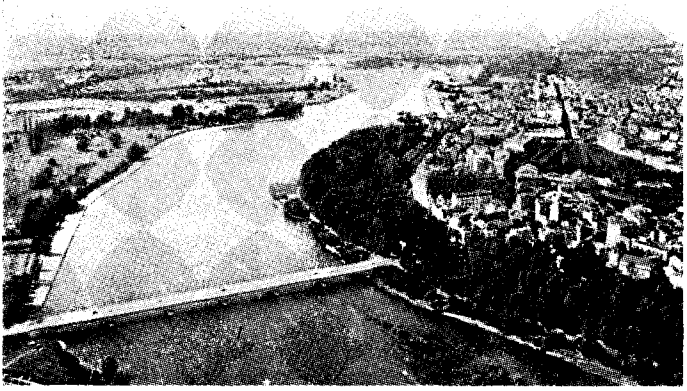

مسیر طولانی سیر تکاملی بشر چون رودخانهٔ مرتب و منظمی همچنان جریان دارد وخواهی نخواهی‌به پیشرفت‌خودادامه‌میدهد.

دشمنیها در یك امر مشترك

این مبارزات‌ادامه یافت، همچنان‌بطول‌انجامید، بدرازاکشید، توسعه‌گرفت ، بصورت ننگ‌آوری درآمد . در یکجا میدانی ازجنگ میبینیم که هزاران نفر از پیروان یکی از ادیان پیروان شعبهٔدیگری از همان دین‌را قتل عام میکند.در جای دیگر عداوت و مبارزات‌آنها را بطور دامنه‌دار از این‌نقطه‌به‌آن نقطه واز اینسوی بآنسوی مشاهده میکنیم . در هر گوشه از سواحل شعبات رودخانه‌این جنگها ودشمنی ها ادامه دارد . همه جا نفرت ، همه‌جا مخالفت ، همه‌جا بدبینی و عدم‌همزیستی. ایوای چقدرغافلند.

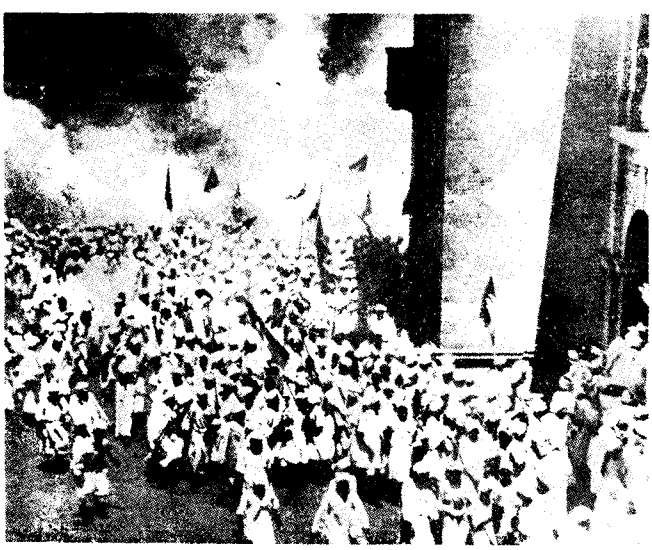

دریکجا میدانی میبینیم که هزاران‌نفر ازپیروان یکی ازادیان پیروان شعبهٔ دیگری ازهمان دین راقتل‌عام‌میکنند.
(منظره‌ای از یك جنگ درسودان)

تماشا از موشك هدایت

اما اینك من برموشك هدایت نشسته ازاین مناطق محدود بالا میروم ، این‌نقاط را ترك میکنم ، باز بالا میروم ، رودخانه وپیرامون نشینان آنرا گذاشته از سطح‌آن اوج میگیرم . اینك مجموع این رودخانه و اطراف‌آن از پنجرهٔ موشك‌کوچك بنظرمیرسد وبهمین نحو سایر رودخانه‌ها را هم با حاشیه نشینان‌آن می‌بینم وبازبالا میروم . ای عجب! کنون تمام‌کرهٔ زمین در زیرپای من‌است . همه رودخانه‌ها و همهٔ ساکنان را یکجا مینگرم .

منبع و منشأ واحد

اینجا است‌که درموشك هدایت میتوانم‌همهٔ رودخانه‌هارا یکجا بنگرم‌که‌ابتدای‌آنها به‌یك سرچشمه منتهی میشود . آن سرچشمه را هم میبینم و بخوبی برمن روشن است که این آبها از یك منبع سرازیر میشودو سپس‌بنا بمصلحت دنیا در زمینهای مختلفه جاری میگردد .

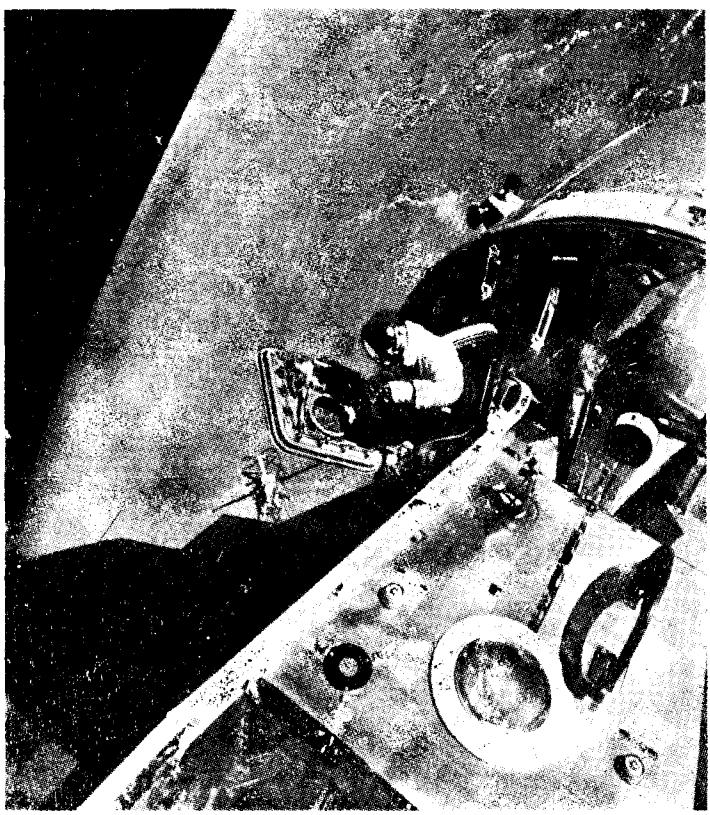

مرا بی اختیار با موشك هدایت بسوی این وحدت میکشاند وهمه را بمن ارائه میدهد

آری‌این وحدت رامیبینم و چیزی‌که مرا بوحدت‌میکشد ریسمانی است که برگردن من افکنده شده و دوست و معشوق واقعی‌ویگانهٔ عالم‌مرا بی‌اختیاربا موشك هدایت بسوی‌این وحدت میکشاند و همه را بمن ارائه میدهد .

تنه و ریشهٔ یگانه

اینجا است که تنهٔ واحد این شاخه های‌متعددرخت‌راکه در زمین‌گسترده‌شده مینگرم و بوحدت ادیان واقف میشوم . اینجا است که پی باشتباهات بشر میبرم و به هرشاخه‌ای که دقیق میشوم میبینم چقدر مردم در اشتباهندکه خود رااز برگهای شاخه‌های دیگراین درخت جدامیبینند و نمیدانندکه تنهٔ درخت و ریشهٔ درخت یکی‌است .

کثرت قابل تحمل نیست

این‌تماشای حقیقت و روشن‌شدن وحدت چنان جانم را از قدرت نورخود برافروخته‌که بهیچوجه

نمیتوانم دیگر کثرت را تحمل کنم. درآن موشك هدایت فضاپیما همه چیزرا می‌بینم . درآنجا کرهٔ زمین که مسکن اینهمه اختلافات و تفاوت سلیقه و جدائی و چندگونه بینی است بنظر من بشکل یك توپ کوچك جلوه گرمیشود که در فضای لایتناهی بااطاعت و فرمانبرداری مشغول گردش وانجام‌وظیفه است .

تماشائی برعالم وحدت

موشك عـالـم پیمای من باین اکتفا نکرده همه جـای فضا را طی میکند . همه جا نشانی واحد میبینم . همه جا را شبیه بهم مییابم . این عناصر راکه درکرهٔ زمین میدیدم همانها را در همه جا درهمهٔ کرات ، درهمهٔ فضاها مینگرم که شکل مخلوقات متنوع وترکیبات گوناگون وهیئت ها ورنگهای متنوع پیداکرده امـا باطن و اصل همهٔ آنها یکی است . بیاد میآورم که در دریـا دیدم از یك آب واحد دریا و عناصر آن هزاران موجود گوناگون ومختلف‌الشکل و،مختلف‌اللون باندازه‌هـا ونسبت های گوناگون پدید آمد و مدتی بنابرمصلحت زندگی کرد و باز تحول یافت و داخل آب دریا شد .

موجودات متنوع دریا

ای عجب این فضا رامثل همان دریا می‌بینیم که درآن موجوداتی باشکال متنوع اما از اصل واحد بنام کرات ، کهکشانها ، سحابیها درآن شنـاورند . درمیان این دریای بیکران وبی‌انتهاهمه درگردش وآمد وشد وحرکتند . وکل‌فی‌فلك‌یسبحون (یس۴۰) ـ همه درفضای فلك مشغول شناهستند .

فریب اشکال را نمیخورم

امامن‌فریب‌اشکـال‌متنوع آنهارا نمیخورم. ازدیدن‌این‌تنوع‌ظاهری منحرف نمیشوم. ازمشاهدهٔ‌این گوناگونی‌هـا ازحقیقت دورنمیگردم. همان درسی که ازمشاهدهٔ دریا گرفته بودم که‌همه‌موجودات‌بیشمار ومختلف ازیك گوهریکتای دریا بوجود آمد اینجا فکرم را روشن میسازد ومیفهمم که این ظواهرمتنوع ازیك منشاء سرچشمه گرفته . درهمهٔ آنها ، آری درهمهٔ آنها، درهمه جـای آنهـا، درکلیه‌آنهانشانی ازآن گوهریکتا و واحد می‌بینم .

مارك وحدت رادرتمام مصنوعات این‌کارخانهٔ عظیم مشاهده میکنم بلکه می‌بینم هـرچه هست جز همان گوهریکتـا نیست . این باطن واقعی را ازتوجه وتدبرودقت در همه چیزدیدم و برمن روشن شد .

گریزان ازکثرت

باین لحاظ ازخیال کثرت‌آفاق که مخالف این حقیقت‌است سخت گریزانم . گریزانم‌زیرامی‌بینم که مخالف بـا آن گوهرراستی است که دل وجانم راتصرف کرده . می‌بینم نوری که دلم را روشن‌کرده توهم کثرتها برآن سایه میافکند. این سایه‌ها که برزلال باطنم تیرگی ایجاد میکند مرا آزارمیدهد. راستی آزارمیدهد . امامن چراغی نیرومند ونورافکنی بس نافذ دارم که وقتی آنرا براین سایه‌ها متوجه‌میکنم آنرا ازبین میبرد وتیرگی را ذوب مینماید و ازسایه چیزی نمینماید وآنرا به‌نور تبدیل میکند . یعنی می‌بینم که سایه و سیاهی جزظـاهری نبود وباطن آن همان نور است منتها محتاج نورافکن قـوی فکر وتوجه وتدبربود تابفهمد این‌تیرگی ظاهراست وباطن روشنی است، احتیاج بفهم بودکه بداندکثرت‌نبود وآنچه‌کثرت نامند ظـاهری بود و درون آن وحدت است و وحدت. همین و بس .

پس بمن حق میدهیدکه ازکثرت‌آفاق که جزلفظ‌نیست بگریزم. چگونه میتوانم وقتی حقیقت واحد وگوهریکتا را می‌بینم باز دنبال‌کثرت روم ؟

وضع موجود جهان

اماوضع موجود جهان چیزی است وآنچه باروشنی بالعیان مینگرم چیزدیگر . اینکه من می‌بینم ودرنظرم آنقدر روشن وساده ومنطقی میرسدکه جزآن حتی درعالم تصور نمیتوانم چیزی را فرض‌کنم با کمال تأسف می‌بینم‌که این‌حقیقت روشن هنوز درجهان‌درست‌تجلی نکرده وبشررا کاملا روشن‌نساخته‌است.

چقدررنج می‌برم‌که می‌بینم چیزی آنقدرساده وروشن وبدیهی وغیرقابل انکاراست امااافراد بشربا وجود ادعای علم وتعقل وتفکر به‌آن نرسیده‌اند وهمگی آنرا درنیافته‌اند . چرا ؟ چرا ؟

چرا توجه نمیکنند ؟

چرا این بشرکه بامغز پیشرفتهٔ خودکلیدهای بسیاری ازعلوم ودانشها راگشوده باین‌مطلب توجه نکرده ؟ میدانم چرا . برای‌اینکه اصلا باین سوی متوجه نبوده. تدبرودقت‌خودرامتوجه اموردیگرکرده، رشته‌های دیگردانش راگرفته‌ودرآن‌بررسیها وموشکافی‌هانموده وبه نتایج درخشان رسیده امادراینموضوع اساسی. دراین مطلب‌اصلی‌که اساسی‌ترین‌رمزآفرینش است، دراین نکتهٔ مهم‌که باوحدت‌عالم‌لایتناهی‌یعنی بزرگترین ویگانه موضوع مهم هستی سروکار داردنه‌توجه‌کرده‌ونه چیزی‌یافته درحالیکه روشنی‌هائی‌باین درخشندگی دراین‌سرای‌نورانی موجوداست .

رنج و فشار درونی

این مطلب مرارنج میدهد . جانم راتحت فشار وآزارقرارداده وشبها درآن ساعاتی‌که هرکس‌در خواب نازبسر میبرد من‌گرفتار ناله وفغان هستم وورددل خودرا از اینموضوع زمزمه میکنم و بر درگه بیچون‌آن نیرو دهندهٔ عالم هستی‌که وجودم راتحت تسلط خویش درآورده دریای‌اشك سرازیر میکنم .

* * *

انتظار روشنی همیشگی

آری ازاینکه‌بشر ازحقیقت‌دورمانده رنج میبرم ودرضمن چشم براهم که بازموشك حقیقت وهدایت مرا دربرگیرد وروانم راشاد سازد وحقایق رابیش ازپیش درنظرم روشن‌نماید . برای روشن‌کردن عالم راهی برمن نمایان‌کند ومرا بیاگاندکه بتوانم وظیفه راانجام دهم . نورافکنی‌بمن‌دهدآنقدر نیرومندکه بتوانم برتمام سایه‌ها وتاریکیهای‌ظاهری نفوذکنم ونشان‌دهم‌که جزنور واحدچیزی درعالم‌نیست .

سیری در معابد

بازدست‌راهنمای حقیقت بیاریم‌رسید ومرا درهمه‌جا سیرداد وبهرسوروان ساخت . همهٔ پرستش‌گاه‌ها راازنظرم گذراند. ازکعبه وکلیسا وکنیسه ودیروآتشکده بازدیدکردم . بهرخانه‌ای که صحبت دین‌وخدا بود سر زدم درحالیکه مغزم‌انباشته ازحقایق نیکوی‌وحدت‌بود وهمه را بامعرفت تجزیه‌وتحلیل‌میکرد .

کعبهٔ ساده وروشن

دراین‌سیرگوناگون عبادت خانه‌های مختلف دیدم‌که هرکدام حالتی مخصوص داشت . یك‌جاکعبه رابشکل یك بیت سنگی ساده‌که برروی‌آن پارچهٔ سیاهی‌کشیده‌بوددیدم‌که حاکی ازپاکی وسادگی‌پرستش مظهر یکتا یزدان مقتدربود ومیلیونها نفردرپیرامون آن درحال طواف مشاهده‌کردم درحالیکه دلهای آنها مالامال ازعشق بخداوندواحدبود وبا ایمانی عجیب لبیك گویان بدوراین خانه چون‌پروانه‌ای‌بدور شمع می‌گردند .

درضمن سیرخود بسیاری مساجد وعبادتخانه های مجلل اسلامی را دیدم. اینها ازمساجد زیبای اسلامبول درکنار بغاز بسفر است که شکوه و جلال خاصی دارند.

کلیسای پرجلال

جای دیگر کلیساهای مجلل وپررزق‌وبرق باطاقهای بسیاربلند ، شیشه های رنگین و نقاشی شده وپنجره و صفهٔ پرنقش و نگار وزیور مرصع ازطلا وجواهر باکشیش‌ها واسقف های مخفی در زیر جامه‌های‌زرین‌ومجلل‌مشاهده کردم و گروهی مردوزن‌خوش‌لباس ومرتب درروی صندلی‌ها دیدم که با ایمانی کامل‌سرها خم‌کرده دستهابروی‌قلب

←

این کلیسای بزرگ و مجلل کوه سن‌میشل نزدیك پاریس است که جزء کلیسا های بازیلیك‌یعنی‌نظر کرده میباشدوزیارتگاه بزرك عیسویان است.

بهم قلاب نموده و باحالت توجه بموعظهٔ روحانی گوش فرامیدادند.

کنیسهٔ عبادت

سپس بجای دیگر رفتم. اینجا کنیسه‌ای دیدم بزرگ و بلند ومجلل باقالیهای زربفت و خاخام وروحانی پیرمرد باریش بلند سفید درگوشه‌ای نشسته باحالتی پرخلوص کتاب مقدس رادر جلو نهاده میخواند و گروهی مردوزن و کودك درآنسوی نشسته آنرا زمزمه میکنند درحالیکه دلها وروح آنها متوجه خداست.

درآتشکده زرتشتی ها من رادیدم که در کنار آتش مشغول نصیحت و تبلیغ و دعوت بخدا پرستی و راستی بود.

آتشکده روشن

آنگاه بآتشکده ومعبد زرتشتیها سری زدم وروحانی سفید پوش راکه ردای سفید و کلاه سفید بر سر نهاده وجلو دهان خودرا باپارچه پوشانده که نفس او انوار نیران را آلوده نسازد مشغول دعا خواندن بدرگاه یزدان است و گروهی مردوزن درآنسوی زانوزده و با این زمزمهٔ آسمانی مشغول حکایت و ترنم هستند ودلهای آنها نیز بسوی یك حقیقت واحد متوجه است.

بت‌خانه‌های پرزیور

از آنجا هم گذشته بمعابد عظیم هندوستان که با ارتفاع عجیب وهزاران هزار مجسمه وحجاری وزینت‌ها چون صندوق بسیار بزرگی ازجواهرات است رفتم. بمعابد آنکوروات درکامبوج سرزدم ومعبدهای عظیم تایلند را بازرسی کردم. همه جا رفتم ودرهمه جا گروهی باایمان درحال سجده ورکوع و زمزمه و ترنم بدرگاه معبود یافتم.

همه جا تشریفات

چه بگویم همه جارفتم وهمه‌جا رازیرپای گذاردم. همهٔ معابد رابازدید کردم. همهٔ بتخانه ها را دیدم وحتی درقبایل وحشی افریقا واقیانوسیه وآمازون درجنوب آمریکا مناظر ومظاهر پرستش رابدست جادوگر قبیله وروحانی تیره رنگ آنجا تماشا کردم. آری همه رادیدم وبااینکه این منظره‌ها بسیارمتنوع، بسیارمختلف بود، بااینکه هرکجا یکرنگ، یك نمایش، یك شکل ویك تشریفات وآداب خاص خودرا داشت امادرهمهٔ آنها یك وجه مشترك بنظررسید. آن وجه مشترك یعنی همان چیزی که شماهم اکنون حس میکنید.

وحدت بشر

بشری است واحد ویکنواخت. قیافه‌اش باهم تفاوت‌های اندکی دارد، رنگ پوستش کمی متفاوت است، لبها وبینی اوباهم ازلحاظ شکل واندازه کم وبیش است، شکل مویش با هم فرق دارد، آن یکی مجعد است وخشن واین یکی نرم وطلائی. اما درزیراین تفاوتهای اندك یك قلب بشری میطپد، یکدل

درکار است ، یك خون گردش میکند یك احساس موج میزند ، یك‌رشته‌اعمال بنام زندگی صورت‌میگیرد که کاملا بیکدیگر شبیه است بلکه یکی است .

احساس واحد

درمیان این رشته احساسات وحواس متشابه ویکنواخت‌یك‌حس‌قوی را می‌بینم‌که آن راحس‌ارتباط بعالم لایتناهی مینامم . این حس همان نیروئی است‌که‌قطرهٔ جداشده ازدریای وجود یعنی‌بشررا بسوی‌دریا متوجه میسازد واورا بالاخره بدریا می‌پیوندد .آری این حس مشترك درهمهٔ افراد بشراعم از آن سرخ پوست‌آمریکای جنوبی یاسیاه پوست‌قلب افریقا یا اسکیموی‌شمال اروپایا زردپوست چینی‌وجوددارد .

حس ارتباط بمبداء

این حس اورا متوجه مبداء ومنشاء وجود میسازد . این‌حس است‌که میتوانیدآنرا حس‌خداجوئی ، خداشناسی ، خداپرستی وتکاپوی مبدأ بنامید . هرچه بنامیدماهیت‌آن فرق نمیکند . این حس‌است‌که‌در همه وجوددارد ودرشما هم که این نوشته را میخوانید اکنون با کمال نیرومندی درقلبتان موج میزند و شمارا بآن حقیقت واحد متوجه میسازد .

حس دینی وحس‌مبداء جوئی

این حس‌رانباید باحس دینی اشتباه‌کرد .مختصر تفاوتهائی دارد . حس دینی‌تمایل بادیان‌وتشریفات مختلف آنها است‌که افراد را باین آداب چنان‌متصل میسازدکه خودرا جدا ازسایرافرادمی‌بینند درحالیکه درباطن جدائی نیست .

وحدت باطن را درزیر قیافه های گوناگون و متنوع بروشنی کامل دیدم

اما حس اتصال بمبدأ و حس ارتباط بعالم‌لایتناهی، حس‌پیوستگی بعالم وحدت وعالم‌یگانه است.چون این وجودکه مدت‌کوتاهی بصورت یك‌بشر درعالم جولان وانجام‌وظیفه میکند ازاین‌عالم‌وحدت‌منشاءگرفته لاجرم نشانی ازآن بهمراه دارد و این‌نشان آنی اورا آرام نمیگذارد دائماً اورا مثل‌قطب‌نما بآن سوی ، بآن قبله ، بآن منشاء میگرداند و بالاخره هم پس از طی مراحل گوناگون حیات و تحولات به آن وحدت میکشاند .

حقیقت پرستش

حال‌که‌بشر رااینطور مطالعه‌کرده‌واین وحدت باطن رادرزیر قیافه‌های‌گوناگون ومتنوع‌وبروشنی ووضوح‌کامل دیدم حقیقت‌پرستش هم درنظرم روشن‌شد ــ دیدم‌که دردل همه همان حس‌واحد میطپد. آنگاه

روشن گردیدکه آن اختلاف وتنوع که درمعابد میدیدم ظاهری بیش نیست .

همه یك‌هدف

درزیر آن‌بناهای مختلف ، درآن محیطهای رنگارنگ، درمیان‌آن تشریفات‌متنوع باآن لباسهای گوناگون، باآن‌آداب‌که هرکدام‌یك‌رنگ دارد ،درتحت رهبری روحانیونی که‌هرکدام‌خودرا بیك‌صورت آراسته‌اند این‌پیروان‌که ردیف نشسته وباتوجه عمیق متوجه دعاوثنا هستند قلبشان همه متوجه یك حقیقت است ، روحشان بیك‌سوی متمرکز است،آری همان حس ارتباط بعالم لایتناهی ، همان حس واحد ،همان توجه بمبداء ومنشاء دردل همهٔ‌آنها فروزان است .

اینست وحدت در عبادت .

بیان حقیقت روشن

این حقیقت است‌که بالعیان یافته وروشن‌وساده بزبانهای مختلف بربشر بازگومیکنم . چون‌راستی ساده وروشن است وازسیر تکامل بازگو میکند دنیا آنرا قبول مینماید و درشگفت است‌که چرا تا کنون ازشنیدن این حقایق محروم مانده است . چرا این مطالب کاملا روشن‌وبدیهی رانتوانسته درك‌کند .

غافلان معدود

ازاین گفته‌ها استقبال میکند وآنرا باجان ودل میپذیرد .قدرآنرا میداند . امانخست‌روشنفکران وروشندلانندکه این حقیقت را میفهمند . هنوز هستندافراد بسیار معدود وانگشت شماری‌که غرق‌درتعصب وپیچیده درتاریکیها وتیرگیها نمیتوانند نوررا چنانکه هست بنگرند . آنها چشمان خود را بسته‌اند که روشنی را نبینند وگوشهای خودرا بعمدمسدود میکنندکه آوای حقیقت رانشنوند وحال‌آنکه نمیتوان‌خود رااز نور مخفی‌کرد .

اینها هم برادران هستند

اینست‌که ازفکر این افراد معدودکه آنها هم ازبرادران و خواهران بشری هستند دلم میسوزد و چون عاشق وحدت هستم وهمه راازخود میدانم وخودرا بهمه متصل می‌بینم وجدائی بین خود وهیچکس و هیچ چیز نمیتوانم‌فرض‌کنم اینست‌که بخاطر این عشق شدید تألم‌شدیدی هم ازدیدن این جدائی که‌اشخاص ممکنست برای خود ایجاد کنند درخویش حس میکنم تاآنجاکه هرشب از وجود چنین حالتی دست بدعا برمیآورم وفریادو فغان سرمیکنم .

پندی به برادرغافل

ازاین روباین برادرعزیز وگرامی‌که درعالم وحدت بهم متصل‌هستیم اما اوخودمتوجه نیست ،باین برادر ناشناخته‌که سعی درپریشانی عالم وحدت دارد روی کرده میگویم : « ای عزیز غافل ازحق . تو چگونه میتوانی بوحدت جهان لایتناهی‌که یك حقیقت واقع است لطمه زنی ؟ چگونه میتوانی با مخالفت خویش این سیل خروشان عالم راسدکنی ؟آخرکمی فکرکن ، اندکی بنگرو توجه‌نمای . براین‌پریشانی وشیفتگی من‌نگاه‌کن وحال مرا دریاب وآنگاه‌براین اسرارروشن‌که آشکار میشود وقابل انکار وردنیست تعمق وتدبرنمای تا حقیقت‌را دریابی . ببین‌که دراین‌شهر بظاهر غریب و دورافتاده در نقطه‌ای از کشور حقایقی ظاهر میشود . تااین حقایق درست وحقیقی وبارز وروشن نباشد اینگونه جهانگیر نخواهد شد . همین قبول‌عامه‌ازطرف مردم گوناگون ، تمدنهای مختلف ، نژادهای متنوع ، مذاهب مختلف ،سلیقه‌ها شغلها ، درجات ، طبقات وافراد مختلف آیادلیل روشن وساده‌ای بر اصالت وصحت‌آنهانیست ؟

خداوند یارو یاورت‌باشد وبراه حق وحقیقت رهبریت‌فرماید .

تقلب و تزویر

یك خیال واهی

راه تقلب و تزویر در خیال یك راه آسانتر وکوتاه‌تری برای رسیدن بمقاصد مادی بنظر میرسد . مثلا یکنفر خواربارفروش ممکنست‌در خیال خود مجسم وفکر کندکه با تزویر در مواد مـورد احتیاج مردمان و غل و غش درآن هزینه تولید راکمتر و منافع خود را زیادتر خواهد ساخت و بااین ترتیب در مدت‌کوتاه‌تر خواهد توانست ثروتی برای خویش فراهم آورد و تمتع‌خود رااز دنیا بیشترکندوبرای خود ذخیره‌ای فراهم سازدکه‌مانع از فقر و احتیاج اوگردد . چنین‌کسی نمیداندکه این حسابها غلـط است و ممکن است مدتی شخص را فریب دهد و بادامهٔ این روش وادار سازد . اما ایـن‌کار عاقبت ندارد و روزی عمل او برملا و روشن خواهد شد و از او روی خواهندگرداند .

اثر مخرب تزویر

عمل تزویرعکس‌العمل شدیدی‌داردکه آیندهٔ‌فردراخراب‌خواهدساخت‌واین‌واکنش‌یامستقیم‌است‌یاغیرمستقیم. مستقیم آنست‌که‌دیر یا زودمردمان اینگونه‌اشخاص مزور ودروغگوی راخواهند شناخت وازگردآنها پراکنده خواهند شد و از هر لحاظ مخصوصاً از حیث معاملات و روابط اقتصادی تنهاخواهند ماند واین تنبیه بسیار بزرگی است .

زیانهای فریب

دیگر آنست که از راه غیر مستقیم انتقام شخصی گریبان او راخواهدگرفت. در کتابهای درسی‌قدیم‌مثالی گفته اندکه‌آموزنده‌است: میگویند شیرفروشی بودکـه همه‌روز در شیری‌که‌بمردمان میفروخت مقداری آب مخلوط مینمود و هرچه دوستانش اورامنع مینمودند التفاتی‌نمیکرد و فقط

←

درحالیکه دچاردریای غم بود باخودمیگفت: «این سیل ازکجا آمدکه گوسفندان مرا از بین برد؟»

حال ظاهر را میدید ومیگفت :«من سود خیلی بیشتر میبرم درحالیکه مشتریانم چندان تفاوتی بحالشان ندارد . » دیری نگذشت که درآن ده که گوسفندان او درحال چرا بودند سیلی مخوف برخاست و تمام گوسفندان او را از بین برد . وقتی در دریای غم فرورفته و به سروروی خود میکوفت ومرتباً باخود زمزمه میکرد که: «این سیل کجا بود که آمد و مرا بدبخت ساخت . » یکی از دوستان دل آگاهش باو پاسخ داد : « میدانی این سیل از کجا آمد ؟ آن آبهائی که درشیرمیریختی جمع شد و رویهم انباشته گردید و بعد بصورت سیلی در آمد واینطور جزای ترا داد . »

تزویر مانند آتشی است که برساختمانی افتد وهمهٔ آنرا از بالا تا پائین بسوزد

انتقام گریبان میگیرد

البته انتقام باین صورت نیست واین تشبیهی است ولی ازلحاظ معنی صحیح است. همان تقلب‌های کوچك که تکرار و رویهم جمع میشود بی‌اثر نمیماند و اثرهای آن درعالم رویهم گرد میآید. ممکنست مدتی اثر آن ظاهر نشود ولطف حق مدتی باانسان مداراکند . اما وقتی زیاد تکرار گردد ، شخص جری‌شود وهمچنان روش ناپسند خودرا ادامه دهد تمام آن عکس العملها دست بدست هم خواهد داد و تمام آن انتقامهای کوچك روی‌هم انباشته میشود و یك قدرت بزرگ را تشکیل میدهد که بصورت سیلی براو فرود خواهد آمد .

آتش سوزنده

اینست نتیجهٔ تقلب و تزویر که مانند آتشی که برساختمانی در افتد از بالا تا پائین و تا زیرپایه و بنای ساختمان را درهم فرو خواهد ریخت . آتش انتقام هم مثل همان سیل است . این شعله‌های آتش که در ابتدا کوچك است و بعد رفته رفته بزرگ میشود و زبانه میکشد درحقیقت عکس العمل وجوابگوی آن غل وغش‌ها وتقلب‌ها است .

* * *

استواری یك بنا

استحکام بنا در آن نیست که در زمینی وسیع با ظاهری آراسته و مصالح فراوان بدون توجه به بنیان و اساس بنا یك قصر بسازیم و آنرا مصون از آفات روزگار بدانیم . آن قصری که پایه‌های آن سست و ناتوان باشد و براساس‌های نااستوارولرزان قرار داده شده‌باشد هر چند عظمت وظاهر آن چشم را

خیره سازد وانسان راباعجاب آورد بزودی فـرو خواهد ریخت و همهٔ زیبائیهای آن از بین خواهد رفت در حالیکه یك کلبهٔ کوچك که با قاعدهٔ صحیح و استوار بناشده باشد پایدار خواهد ماند و قابـل توسعه و ترقی هم خواهد بود .

وقتی تزویر وعمل ناپاك ونامناسب پیش آید یك بناهرچندبزرگ باشد فرومیریزد وجز خرابه ازآن چیزی باقی نخواهد ماند.

یك مثل ارزنده

در قرآن کریم مثلی از کار نیکو و نـاپسند بعنوان آب آرام رودخانه وکف های آن زده شده . کفها دراثر برخورد سریع امواج بتخته سنگها وجاروجنجال و سرو صدا و آمدوشدهای افراطی وخلاصه تظاهرات یك نمایش شگفت انگیزاز قدرت نشان میدهند. کفهای سفید و درخشان بمقدارزیاداز آنها برمیخیزد وکنگره‌هائی روی آب وکنارصخره ها تشکیل میدهد و عظمتی ظاهری میسازد . اما بزودی این کفها از بین میرود و پس از مدت کوتاهی اثری هم ازآنها نخواهد ماند . در حـالیکه آب آرام رودخانه همچنان برجای خود باقی است و براه خود بی‌صدا و بی‌تظاهر ادامه میدهد .

فرق آب‌وکف

درقرآن‌مجیداعمال‌پرتظاهر وناسودمند وجنجالی را بآن‌کف وکارهای سودمند برای بشر را بـآب رودخانه تشبیه‌کرده میفرماید : فامّاالزبد یذهب جفاء واما ماینفع‌الناس فیمکث‌فی‌الارض (الرعد ۱۷) و اماکف بزودی محو خواهد شد وازآن چیزی نمیماند و برعکس آنچه برای بشر مفید است در زمین پایدار خواهد ماند .

عبرت برای بشر

این درس عبرت بزرگی است برای بشرکه قابل انطباق با مادیات ومعنویات هردومیباشد و درهر موردی میتوانیم امثلهٔ آنرا درپیرامون خویش بجوئیم .

همیشه قاعدهٔ دنیا براینست‌که قصرهائی‌که باتزویر وریا و مال مردم خوری برپا شده‌باشد از بین میرود وکلبه‌های راستان روز بروز برآبادیش افزوده خواهد شد .

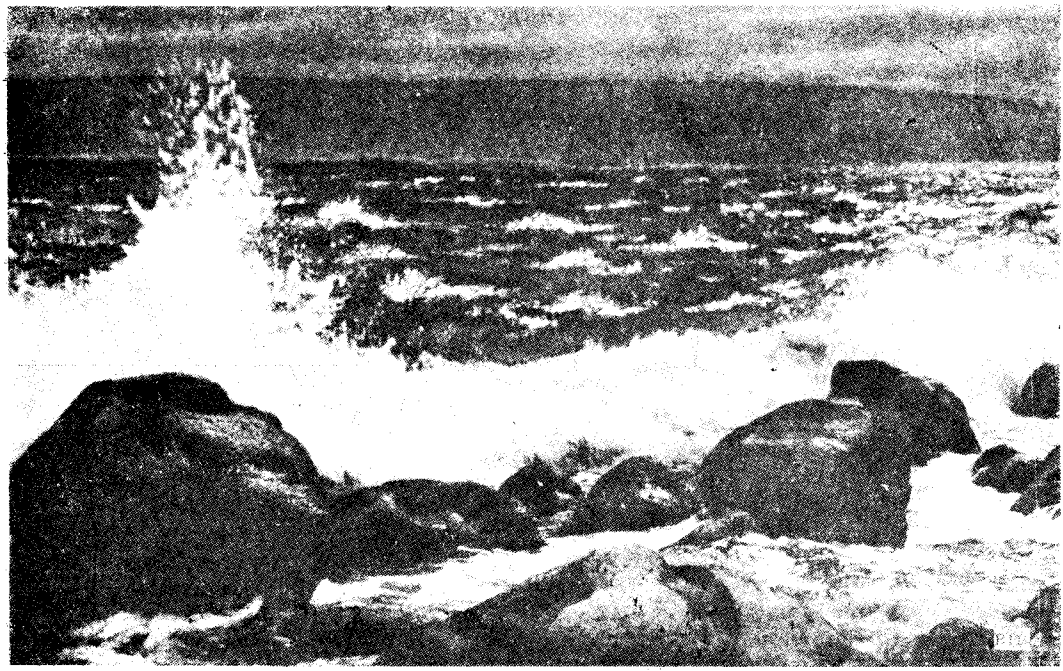

چیزهای ناپایدار وناسودمند با اینکه تظاهر وجلوه موقتی‌دارند مانندکف دریا ازبین‌میروند وآنچه سودمند ومفید است مانند آب دریا باقی میماند

درس تاریخ

نظری بتاریخ گذشتهٔ بشر این حقیقت‌را روشنتر خواهد ساخت. جباران وسفاکان تاریخ که‌افرادبشر را ازدم تیغ میگذراندند و در راه‌هوی و هوس‌خود دنیائی‌راتسخیر میکردند وبرای‌رسیدن بمقصود از قتل عام‌وکشتن‌وآزار ابائی نداشته همه رفته‌اند و جز یك خاطرهٔ تلخ و دردناك توام باتنفر ازآنها باقی نمانده بر عکس مصلحین و بزرگان عالم بشریت وپیامبران با آنکه‌ازشدت فقر و ناتوانی حتی قدرت بنای یك کلبه‌گلی برای‌خودنداشتند، نه‌نیروئی، نه سلاحی ، نه وسیله‌ای جز پاکی و

←

ازقتل عام وکشتار جباران چه باقی مانده جز یادگاری تلخ ودردناك که یادآن بشر را رنج میدهد.

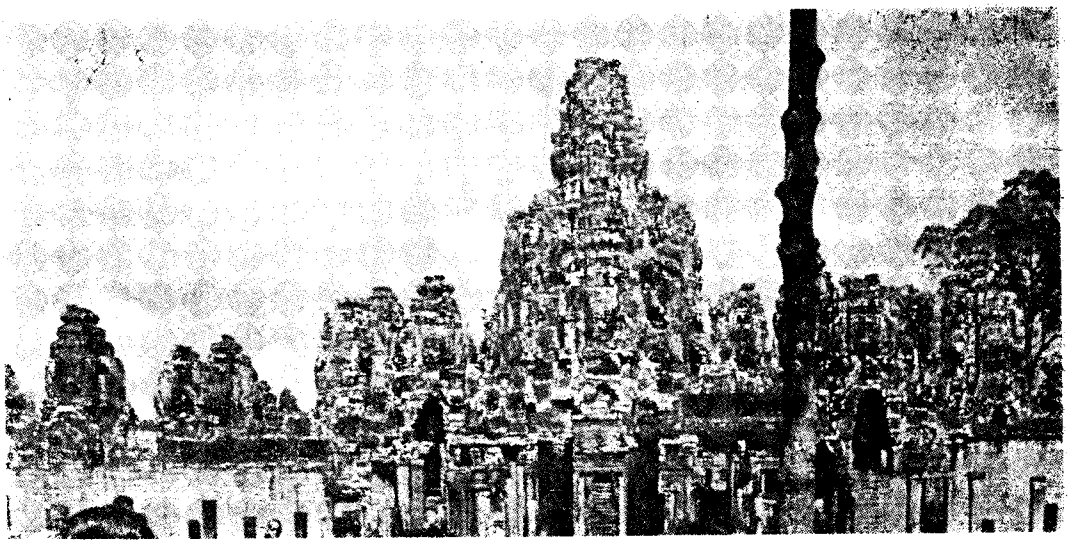

در تمام دنیا اگر خوب تفحص کنیم عالیترین ومجلل‌ترین وپرخرج‌ترین وهنری‌ترین وباشکوه‌ترین بناها را ابنیه مذهبی تشکیل میدهد یعنی ساختمانهائی که بخاطر ایمان و از روی ایمان بنا گردیده است. اینجامعبد بایون در آنگ کوروات کامبوج است که ازمجلل‌ترین ابنیه مذهبی دنیا بشمارمیآید.

خلوص‌دردرگاه‌خداوند مایه دست‌آنها نبود امروزمی‌بینی که‌بیادگارآنها هزاران ومیلیونها بناهای مجلل‌و پرثروت‌که مهمترین ، ثروتمندترین ، عظیم‌ترین شاهکارهای عالم بشریت است‌بنام مسجد، کلیسا، معبدو غیره باقی مانده است .

آیا همین امردلیل‌کافی وروشن وواضح نمیباشد ؟

درسی از ادیان

توجه بتاریخ ادیان جهان و رهبران و پیام‌آوران‌الهی این حقیقت را روشن میکندکه همهٔ آنها درپاکی نیت ، وحدت هدف ، بزرگی مقصود ، از خودگذشتگی ، فراموش‌کردن مصالح فردی بنفع مصالح اجتماعی ، فداکاری تاحداکثر امکان درراه انجام مقصودالهی ، گذشت ، بزرگواری ، اخلاق‌حسنه وپاکیزگی معنوی ، حسن‌خلق و تواضع وحسن معاشرت متفق و متحدبوده واین صفات عالیه درهمهٔ‌آنها بمقدار بیشتر یاکمتر تجلی داشته است .

همین امر درس دیگری نیز بما میآموزدکه وحدت ادیان را بیش از پیش ثابت و مبرهن میداردو این درس وحدت اخلاق و رفتار پیشوایان ادیان است‌که از لحاظ عمل و رفتار و معاشرت وهدف واحدو مقصود مشترک‌همگی یگانه ومتحد بوده‌اند .

کدام مطلب است‌که نتواند وحدت ادیان رااثبات نماید ؟

خلاصهٔ مطالب بالا در یك دوبیتی

آشیان تقلب و تزویر — عاقبت آتش افکند برزیر
کلبهٔ راستان شودآباد — قصر تزویر میرود برباد

وحدت از کیست ؟

مناجات

ای نور الانوار وای منبع نیرو وعشق عالم لایتناهی. عشق تو در مکان تقدیر منزل کرده ودرجادهٔ سرنوشت. وجوداین عشق معین شده و بعنوان نیروئی که زندگی را بحرکت میاندازد تلقی گردیده است ووجوداین عشق بخاطر آنست که مسیرحیات را ازاناالله تاالیه راجعون طی نماید .

سرنوشت جهان

پس اگر پرسند که این راه وحدت که راه عشق است ازکیست وازکجا آمده جواب اینست که این سرشت وسرنوشت جهان واین نیروئی است که برای حرکت عالم داده شده است .

دریك ایستگاه که درآن ترنهای برقی درآمد و شد هستند جنبش عظیمی برپاست

دنیای آمد و شد

در یك ایستگاه که درآن ترن‌های برقی درآمدوشد هستند وجنبش عظیمی برپا است ، عده‌ای از ترنها بابار زیاد و مسافرها بایستگاه وارد میشوند ، عده‌ای بامحموله‌های سنگین خارج میگردند وبرای یك ناظر که از خارج مینگرد یکدنیاکار وفعالیت وآمدو شد نشان میدهد . آنکس که بکنه واصل این حرکات وارد است میداند که تمام قدرت‌های این ترنها درکارخانه برقی نهفته که نیروی ترنرا تولید وبا سیم‌های هوائی به‌آنها انتقال میدهد .

توقف نیرو

حال فرض کنیم دراثرسانحه‌ای یکباره برق قطع شود. نتیجه چه خواهد بود ؟ تمام این جنب وجوشها ازکار خواهدافتاد ، تمام ترنها خواهندایستاد ، بارها ومسافرین درجای خود متوقف میمانند وخلاصه آنچه حرکت وحیات در آن بود خاموش میگردد .

روح و حرکت

هرچندکه تشبیه نارسا است ولی تاحدی میتواند اذهان را روشن نماید . روح که قوهٔ محرکهٔ عالم هستی است واز امرالهی میباشد همهٔ اشیاء و مخلوقات جهان را بحرکت و زندگی وادار مینماید . روح نیز برای حرکت و فعالیت انگیزه‌هائی داردکه مهمترین آنها عشق است واگر عشق متوقف شود و از بین برود یکباره عالم مثل آن ترنها ازکار خواهد افتاد بلکه ازهم میپاشد زیرا موادی‌که تشکیل

وقتی اختلال درجریان‌عشق درعالم پدید آید نظم آن برهم میخورد. این یکی ازاختلالات کره خورشیداست که دراثرعوامل مختلفه قسمتی‌ازجوکره خورشید باسرعتی متجاوزاز۱۰۰ کیلومتر درثانیه‌بخارج پی‌تاب‌میشود. این‌عکس را دررصدخانه آناکاپری برداشته‌اند .
(نباید فراموش‌کردکه این عمل نیزلازم است وخارج ازنظم نیست .)

اشیاء عالم را میدهند و آن اتمهای پرحرکت وفعالیتی‌که هسته و بنای اشیاء عالم هستند نیروی حرکت سریع‌السیر حیاتی آنها بدور هسته از عشق سرچشمه میگیرد ووقتی عشق از بین برود و نابود شود آنها هم از حرکت باز میمانند. درنتیجه‌کلیهٔ اشیاء وعناصر عالم ازاصل متلاشی خواهدگردید ودیگرنه جهان باقی میماندنه‌واشیائی و نه بنائی و نه‌زیربنائی ، هرچه هست‌مضمحل خواهدگردید.

جریان عظیم عشق

این عشق مثل رودخانه عظیم ولایتناهی‌که از سرچشمه ذات الهی منشاء گرفته برجهان جاری گردیده و شعبات و شاخه‌ها و فروع آن در سراسر ارکان هستی بحرکت افتاده و آنها را بزندگی انداخته است .

جریان خون

همانطورکه خون از مرکز قلب سرچشمه‌گرفته ابتدا در رگهای بزرگ جاری وبعد وارد رگهای کوچکتر میشود و سپس درشاخه‌ها و فروع وارد میگردد و بعددررگهای ریزتر و از آن‌کوچکتر شده و

سپس بر گهای موئین داخل میشود و همهٔ سلولهای بدن را که تعدادشان چندین میلیون میلیارد است سیراب میسازد رودخانه عظیم عشق هم که از قلب عالم امکان سرازیر شده بتمام شاخه‌ها وشعب و رگ و رگهای موئین عالم وجود وارد گردیده وهمه را بجنبش وفعالیت انداخته است واگر در عالم خیال روزی این سیل خشک شود مثل انسانی است که گردش خون او بایستد که چنین انسانی تحول خواهد یافت و بصورت دیگر درمیآید . راستی که دستور (من عرف نفسه عرف ربه هر کسی خود را شناخته است) چقدر دقیق صحیح ، جاری و عمومی است .

منشاء عشق

همانطور که گفته شد منبع و منشاء عظیم عشق از ذات لایتناهی و چشمهٔ لایزال آفریننده است چه اگر او خود عشق نمیداشت اینهمه مخلوقات بیشمار و بی حساب را در عالمی که نه کران دارد و نه اندازه وهیچ قدرتمندی قادر بدرك عظمت آن نیست بوجود نمیآورد.

از عشق اینها را آفرید و در هریك همان عشق را تزریق کرد وآنرا نیرویشان قرار داد وباعث کشش و کوشش آنها شد.

اینجا مظهری از اتحاد ادیان است. اولا مسجد است و کلمهٔ مقدس بسم الله الرحمن الرحیم را بردیوار آن میبینید. دیگر اینکه عیسویان بنظر تقدس بآن مینگرند وآنرا صحنه آخرین شام حضرت مسیح علیه السلام میدانند. این مسجد سنا کولوم در اورشلیم است.

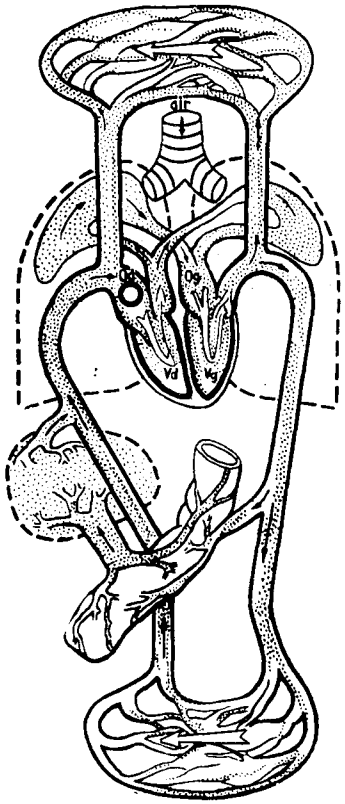

اگر جریان عشق در عالم متوقف شود مانند انسانی که جریان خون او قطع گردد زندگیش از صوریکه هست تحول خواهد یافت.

تجلیات و آثار عشق

اگر عشق در تو نمیبود چگونه بار زندگی را تحمل میکردی ؟ اینهمه رنج و فشار حیات که در راه تأمین آسایش زن وفرزند و خویشاوند و دوست میکشی، آنهمه ناراحتی وشب نخوابی ها و اذیت ها و رنج های بدنی که مادر در راه بزرگ کردن فرزند متحمل میشود ، آن فشار فوق العاده و فداکاری عظیمی که بشر درراه عشق به معشوق برخود میخرد و خلاصه هرچه نام آن حیات است مگر انگیزه‌ای جز عشق دارد واگر

عشق نمیبودچه قدرت ونیروئی میتوانست صحنهٔ حیات بشر وسایرموجودات را پراز اینهمه‌فعالیت وحرکت و جنبش سازد وآنرا حفظ ونگهداری کند .

تقدیر یزدانی

اینست مهر وعشقی که به تقدیر یزدانی در عالم مکان گرفته و معشوق کل که مورد خواست ومحبت سراسرمخلوقات است راه و روش آنرا دقیقاً ترسیم نموده است وآنرا سرشت و سرنوشت جهان ساخته است .

همین عشق است که مایهٔ وحدت میگردد زیرا مانند آهن‌ربائی عظیم ولایتناهی است که تمام را بیك نقطه میکشد و جذب میکند و در همهٔ ارکان عالم که ظاهراً بصورت کثرت اندیك وحدت بوجود میآورد.

پس روشن شد که این وحدت ازکیست واز چه منبعی بوجود آمده است .

عشق همگانی

این عشق انحصاری نیست . این عشق محدود نیست و همه افراد بشر مثل همهٔ موجودات عالم از آن برخوردارند. همهٔافراد بشر بسوی معبودلایزال میروند وبه آن عشق میورزند . مقصود همه ازکعبه و بتخانه اوست وفقط او است. همهٔ عبادتها برای اووبسوی اووبخاطر اوست هرچندکه در مسجدو کلیسا وکنشت ودیر وبتخانه انجام‌پذیرد. همه او را میجویند هر چند که هر کس نامی باومیدهدوخیالی‌از او در سرمجسم میکند .

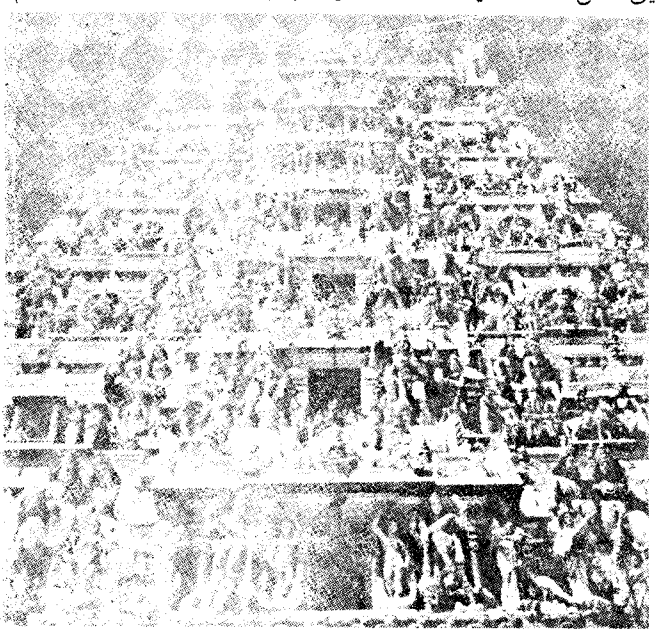

هرعبادتگاهی ساخته شود در باطن برای پرستش خداوند است و اگردرظاهربتی میبینید مظهری است ازنیروی لایزال آفریننده. اینجا معبد شیواست که درآن صدها مجسمه قرارداده‌اند. آیا بشر عاقل‌میتواندقبول کندکه این‌سنگها که‌خودتراشیده‌خدای اوهستند؟

پس حالا که همه یك مقصود ویك‌هدف‌ویك‌منظرویك‌دیدگاه‌دارند آیاسزاوارنیست بگوئیم‌وحدت‌ادیان امری قطعی و مسلم و تخلف ناپذیر وبدون‌چون وچراست ؟

ای‌عزیزپندگیروبسوی‌یزدان مقتدردانا روی‌آور .

خلاصهٔ مطالب بالا در یك رباعی

چون مهرتو درمنزل تقدیر مکان — معشوق‌کشیده راه و ترسیم‌زمان
پرسند زمن‌این‌ره‌وحدت‌ازکیست — گویم که‌سرشت‌وسرنوشت است‌جهان

از جدائی بپرهیز

اصل وحدت

پس‌از اینکه روشن‌شدکه اصل عالم برپایهٔ وحدت استوار است واتصال وپیوندناگسستنی، خداوعالم لایتناهی رابهم پیوسته آنگاه باید جدائی مصنوعی وموقت را مخوف ووحشتناك دانست همانطورکه‌جدائی افکندن بین اتمها دربمب اتمی موجب اینهمه غوغای‌شگفت انگیز وخرابیهای پردامنه میگردد .

ازجدائی بپرهیزیم

پس همهٔ ماباید این اصل رادرنظربداریم ومخصوصاً پس ازاطلاع‌یافتن ازاین حقیقت تصمیم بگیریم که ازهرعملی که موجب جدائی و نفاق‌ودوری ازیکدیگر میشود جداً بپرهیزیم .آری برای آنهاکه از حقیقت آگاه شده‌اند دانستن این موضوع مهمتراست زیرا کسیکه میداند باآنکه نمیداند مساوی‌نیست‌و اینها تفاوت‌بسیاربایکدیگردارند.همین‌اندازه‌که‌انسان ازچیزی‌آگاهی یافت بهمان‌مقداربارمسؤلیت تبعیت از آن دانستن براو بارمیشود وبایستی‌آداب آن امررا کماهوحقه انجام دهد .

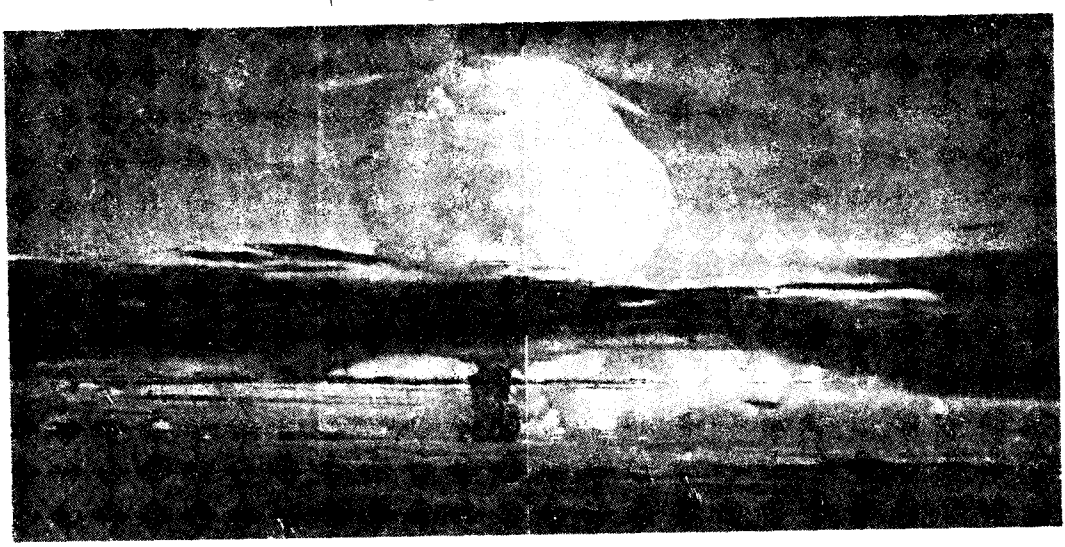

جدائی افکندن بین اتمها دربمب اتمی موجب اینمه غوغای‌شگفت انگیز و خرابهای پردامنه میگردد .
(انفجار نخستین بمب اتمی)

مراقبت دائم

اطلاع ازاین حقیقت یك احتیاط ومراقبت دائمی راایجاب میکند مثل مراقبت کسیکه مأمورحفظ یك انبار باروت است که باید شبانه‌روز بیدار وهشیارباشد . بایستی ازهرعملی ، سخنی ، وحتی پنداری که خلاف وحدت واتصال باشد خودداری نمود . باید از هر کاری که موجب ایجاد جدائی و فاصله میگردد جلوگیری کرد . نبایستی بازبان‌یارفتاردوستان ونزدیکان را رنجاند ودوری ولوموقت‌ایجادنمود .

دوری درنظر روشنان

واما آگاهان عالم که از حقیقت وحدت در جهان لایتناهی آگاهند بیش‌ازهمه از دوری‌دوستان رنج میبرند و زخمی که ازاین دوری بردل آنها می‌نشیند علاج‌ناپذیر است. رنج آنها تنهاازدوری نیست بلکه آنها میدانندکه‌این دوری دراثرجهل وخودخواهی وغفلت بوجودآمده است.

از زیانهای دوری

چون اتصال برقرار است دوری باعث رنج عده‌ای که‌ازآنها جدائی حاصل‌شده میگردد. دوری باعث‌بریدن مسیرمنظم کارهااست‌وانسان رامثل کور سرگردان میسازد . نه تنها خوددرحالت حیرانی میگذراندبلکه عده‌ای را هم‌ازراه منحرف‌میکند .

در کشورمناگودرسال گذشته کنگره بزرگی‌درموضوع کشف‌حقیقت نژادتشکیل‌شدکه‌درآن‌دانشمندان‌بزرك جهان شرکت‌کردند. نتیجه این کنگره وقطعنامه‌آن درچند کلمه خلاصه شد:« دانش بیولـوژی بازیست شناسی بطور واضح نشان داده است که هیچ نژادی را نمیتوان پست‌تردانست. » دربالا جلسه‌ای ازاین کنفرانس دیده میشود .

اینست که‌باید همیشه این نکته رادر نظرداشته باشیم که ازهراقدامی که ولو مختصرو موقت‌وکوتاه باعث جدائی وبریدن است خودداری کنیم .

اتصال باهمهٔ افرادبشر

امری که‌دربارهٔدوری‌بیان گردیدمحدودنیست بلکه مشمول اتصال‌باهمهٔ افراد بشراست.حالاکه‌طبیعت یزدانی آنقدربهم‌پیوسته ونزدیك است که جدائی دربین‌نیست ودوری وفاصله فقط ظاهر امراست آیا شایسته است که بشربهانه اختلاف‌های ظاهری‌رنگ که دراثردخالت محیط وآب وهواست وبخاطر نژادکه‌وابستهٔ عوامل جغرافیائی است وبخاطراختلاف دین وبهانهٔ اینکه دستورات واحدالهی رااشخاص مختلفی‌ابلاغ کرده‌اند ازیکدیگر فاصله‌گیرد وجدائی گزینند ؟

امرو مشیت الهی چیست؟

درحالیکه امرومشیت الهی ازابلاغ دیانت ،تربیت وهدایت بشر است واین راه واحدی است که در هرزمان برحسب مقتضیات زمانی ومکانی توسط رهبرانی ازقوم بیان‌گردیده آیا شایسته است که ماوحدت ودستور وحدت مقصد وحدت درهدف رافراموش کرده ببهانهٔ اینکه پیام آوران الهی ازهم جدا بوده‌اند اصل وحدت، دین‌را دربوتهٔ اجمال گذاریم بلکه بخاطراینگونه اختلافات جغرافیائی راه دشمنی ونفاق و دوئی پیش گیریم ؟

شرح عکسهای زیر

مسأله نژادی یك موضوع محلی مربوط باختلاف محیط وآب وهوا است وموجب جدائی بین افراد بشرنتواند بود. این اطفال که میبینید ازنژادهاوملیت‌های مختلفند ولی بارقه بشریت ازسیمای همهٔ آنها بیکسان میدرخشد.

از راست بچپ: زوریکو (ژاپونی) آشونا (اسکیمو) گوپال (هندی) پارانا (قرمزپوست)

از راست بچپ: آگوسو (افریقائی) کای‌مینگ (چینی) ریکا (ازجزائربالکان اقیانوسیه) تاشو (مکزیکی)

از راست‌بچپ، آسلاك (لاپون- منتهاالیه‌شمال اروپا) فوزی (مصری) حسن (عرب) ناتاشا (روس)

پس ای‌برادرعزیز ــ عهد کن که‌ازهر گونه دوری وجدائی‌بپرهیزی وازهر نفاق ودشمنی پرهیز کنی تابخدای خود نزدیك‌شوی . بدان‌که داروئی برتروبالاتر ازوحدت‌ادیان وجودندارد .

خلاصهٔ مطالب بالا در یك رباعی

یك چند ز دوری تو رنجور شدم — ازدوری‌وفرقتت چوناسور شدم (۱)
نادانی وخودخواهی وغفلت باعث — سر گشته بروزگار چون‌کور شدم

(۱) زخم سخت والتیام ناپذیر.

راه دوست یابی

بهترین راه دوست یابی

بهترین طریق دوست یابی ومحبوبیت وادامهٔ پیوند واتصال درجامعه احسان وکرم است . این راه وروش الهی است . همان عملی است که دائماً از طرف آفریننده نسبت ببندگـان انجام میگردد . احسان خداوندی بیدریغ درهمه احوال شامل حال همه کس است ودستورخدائی است که بشر نیزدرزندگی خوداین راه رابرگزیند .

دستور برای بشریت

این دستور درهمهٔ ادوار بشریت بوسیلهٔ همهٔ ادیان ابلاغ گردیده است چنانکه درآئین مسیح درانجیل متی فصل ۵ آیه۴۲ میگوید: هرکس ازتوسؤال کند بدو ببخش وازکسیکه قرض ازتوخواهدروی خودرامگردان.

قرآن مجیددرسوره بقره آیه۱۱۰ فرماید : درنمازپا برجاودرصدقه عامل باشید. هرچه راازعمل نیکو به پیش فرستید آنرا نزد خدا خواهیدیافت زیرا خداوندنسبت باعمال شما بصیراست .

کنفوسیوس درکتاب منسیوس فصل دوم میگوید : آنچیزهائیکه من باآن مجهز گردیده‌ام عبارتست ازنیکوکاری ودرستی. یگانه اصل مهم من این دو میباشد.

درامثال سلیمان نبی فصل بیست وپنجم میفرماید : اگردشمن توگرسنه باشد اورانان بخوران واگر تشنه باشد اوراآب بنوشان خلاصه همهٔ ادیان نیکوکاری راازارکان اولیهٔ دین دانسته‌اند و این یك قاعدهٔ عمومی وهمگانی است که انعکاس آنرا درهمهٔ ادیان الهی خواهی یافت .

نشانی از وحدت ادیان

همین امر بخوبی نشان میدهد که هدف ادیان وتعلیمات اصلی آنها واحداست مثلا درموضوع نیکوکاری واعمال خیرهمهٔ ادیان همین هدف را بالسنه وطرق مختلفه بیان داشته‌اند. همچنین است درسایرصفات پاکیزه واخلاق حسنه که همهٔ ادیان بدان توصیه کرده‌اند .

مشترکات ادیان بسیار است ومواردا ختلاف آنها جزدرامور فرعی وبی اهمیت نیست .

انتظار نیکوکاری

بشرهمواره متوقع ومترصداحسان ازمعاشرین است وحتی بهترین دوستان ویاران ونزدیکترین خویشان انتظارمحبت ونیکوکاری دارند واگرراه وروش محبت درپیش گرفته نشودوخلاف آئین کرم ومروت رفتار گردد

دوست جدا خواهدشد و همین قطع احسان باعث ایجـاد شکاف ودیوار جدائی‌میگردد .

کسب‌نیرو با نیکوکاری

برعکس بوسیلهٔ محبت وسخا دشمنان‌رامیتوان‌دوست کرد. بشرحاضر نیست بطوع و رغبت زیر بار هیچ زنجیر و بندوقیدی برود واگر هم باکراه تن در دهد هروقت فرصتی دست دهد خود را ازاین قید آزاد میسازد. امااحسان‌وکرم‌تنها زنجیری است که آدمی را بمیل ورضا بندهٔ احسان‌کننده میسازد، دشمنها رارام میکند ، دورها را نزدیك میسازد . همین اندازه که یك دشمن‌که‌بعللی از تو دوری گرفته وجبههٔ مخالفی باتوتشکیل‌داده‌احساس‌کند که‌محبتی ازجانب‌تو نسبت‌به‌او بعمل‌آمده است روش او تغییر خواهد کرد و کینه وعداوت تبدیل بصلح‌وصفامیگردد .

بشر همیشه انتظار محبت و نیکوکاری را ازمنسوبین و آشنایان خود دارد. آیا شایسته نیست که مادر نسبت بطفل خود نهایت محبت را روا دارد؟

اکسیر معجزه‌آسا

پس‌این چه‌اکسیرمعجزه‌آسائی است که‌اگر آنرادر نظر نگیری بیماری جدائی‌پیش میآیدودوست ومحب را ازتو میبردواگر آنرا بادشمنان بکاربری‌آنهارا نزدیك میسازد . آیا ازاین معجون شگفت‌تر تا کنون دیده و شنیده‌اید ؟

راه عقل کدامست ؟

اینهاکه راه عقل وخردرااختیارکرده وباروشهای خردمندانه زندگی خودرازینت‌می‌بخشنددارو‌های بسیارمجرب مؤثری‌بدست آورده‌اندکه اثرآنها قطعی وجازم است. حال اختیار با تو است ای خوانندهٔ عزیز که چه روشی رابرگزینی .

راه صحیح

برای دوست‌کردن دشمنان وبراه آوردن‌آنان وجاب‌دوستیشان این‌راه پاك الهی دراختیار تواست.

آیا آنرا برمیگزینی یاطریق جدال، مرافعه، مراجعه بدادگستری، زحمات طاقت فرسای اقامه‌دعاوی طول‌ودراز وپرخرج، رنج مبارزه و نبردداروش‌خودقرار میدهی. اگـر مایلی هر دورا امتحان کن تانتایج آنرا ببینی یا بعقل‌مراجعه نما.

خداوند یار و یاور نیکوکاران و کسانیست که‌راه‌خدائی را برمیگزینند.

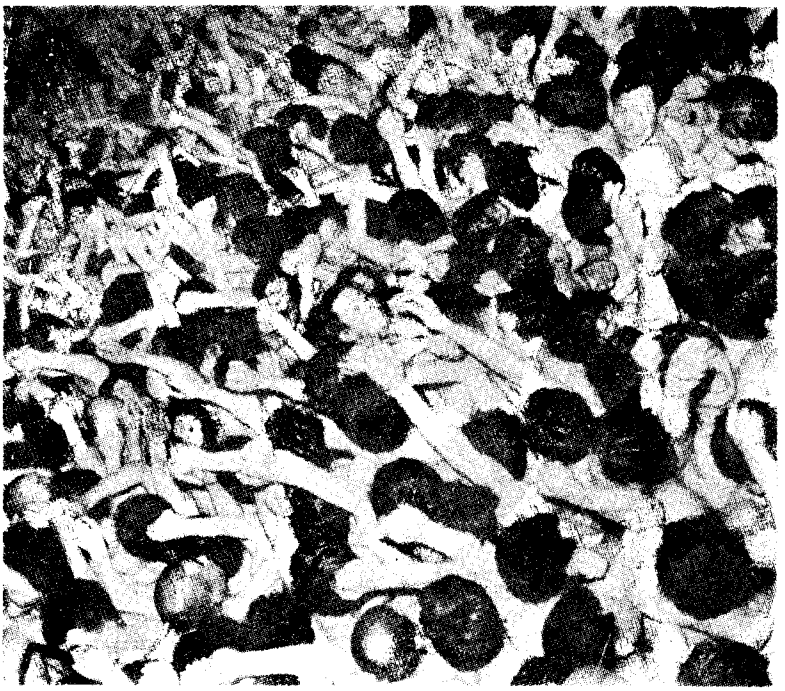

آیا راه دوستی را برمیگزینی یا راه جدال ونفاق و دشمنی؟ کدام بهتراست؟ آیا صلح وبرادری وآرامش بهتراست یا این محیط مرافعه و دعوا که صدهانفر را بجان یکدیگرافکنده است؟

خلاصهٔ مطالب بالا دریك رباعی

احسان وکرم کن‌که ز آئین خداست — گر یار نبیند کرمی از تو جداست
آن‌کس که بتو عدوست بامهرو سخا — چون درك محبتی کند صلح‌وصفااست

راه و رسم سخاوت

راه محبوب شدن

بهترین راه و رسم محبوب شدن در میان خلق و جلب محبت خالق اعظم همانااحسان واکرام‌است. آنکسی‌که خواستار است مفهوم خطاب ولقدکرمنابنی آدم ـ آدمی را با خلعت‌کرامت آراسته‌کردیم (الاسراء ـ ۷۰) آراسته شود . آنکسی‌که میخواهد در میان مردم‌زمان‌خود دربین معاشرین ، آشنایان و آنکسان‌که در زندگی با آنها مربوط‌است دارای‌شخصیت ومحبوبیت وقدرت گردد ، آنکسی‌که‌میخواهد خداوند اورا دوست بدارد و بندگان خداوند نیز وی را دوست داشته باشند بایستی سخاوت‌داشته باشد.

شرایط سخاوت

اما سخاوت شرایطی دارد . تاکنون خوانده و شنیده‌اید‌که‌برای‌سخاوت مثلهائی میزنند واشخاصی را از قبیل حاتم‌طائی ومعن‌ابن زائد شاهد میآورند و در حق آنها مطالبی حقیقی یا افسانه میگویند و بعنوان درس سخاوت بمردم تلقین میکنند .

داستان حاتم طائی

مثلاکسی بنزد حاتم‌طائی‌آمد. اسب محبوب اوراکه ده‌ها هزار دینار میارزید و حاضر نبودبهیچ قیمتی از آن جدا شودخواستار گردید. شب‌که وارد شد چون حیوان دیگری در دسترس نبودحاتم‌دستور داد آن اسب را ذبح‌کنند و برای مهمان شام تهیه نمایند و بعداً که مهمان مقصود خود را بیان کرد حاتم باعرض مراتب تأسف گفت‌که همان اسب را دیشب برای تهیه‌غذای‌تو ذبح کرده‌ام .

داستان معن‌ابن زائد

یا در بارهٔ معن‌ابن زائد میگویندکه شاعری در پشت قصرش در کنار جوی‌آبی‌که داخل قصرمیشد نشسته بود و قصیده‌ای در مدح اوگفت و روی آب‌گذاشت . معن در داخل قصرکنار جوی بود ووقتیکه آب شعر را آورد هدیهٔ بزرگی برای شاعر فرستاد . شاعر وقتی این جود را دید عمل را تکرارکرد و بازجایزه‌ای دریافت نمود و آنقدر این‌کار تکرار شدکه معن‌گفت اگر تمام زندگی مرا میخواست باو میدادم .

داستان پیرزن

یا در بارهٔ پیرزن صحرا نشینی میگویندکه تمام دارائیش فقط یك بز بودکه از شیر آن زندگی

میکرد وهنگامیکه شبی مهمانانی باورسیدند (که حاتم هم جزء آنها بود) چون چیزی برای پذیرائی آنها نداشت دستورداد پسرش همان بز را بکشد و نزد مهمانان آورد. حاتم تصدیق کرد که این زن از وی سخی‌تر است.

اینها سخاوت نیست

بطور خلاصه با ذکر اینگونه امثله که بمنظور درست کردن مقام برای حاتم‌طائی و دادن سرمشق برای سخاوت است، میخواهند راه و رسم جوانمردی را بیاموزند درحالیکه اگر افراد بشر تصمیم بگیرند که از این روش تبعیت نمایندکارشان به تباهی میکشد. زیرا این اعمال سخاوت نام ندارد بلکه روش جنون(سادیسم) است. اگر کسی بخاطر یکشب پذیرائی ازمهمان یك‌مالی راکه‌چندین هزاردینارمیارزد از بین برد یا یگانه مایهٔ زندگی خود را بیفکرانه و دیوانه وار بکشد نام اینرا جز جنون چه باید گذارد؟ اگر بخاطر پرداخت صله بیك شاعر بیکار تمام ثروت خود را میبخشد آیا روش عقل وخرد است؟ اگر اینها را خردبنامیم اسم عقل را رسواکرده‌ایم.

اسراف و تبذیر است

اگر اینها را سخاوت مینامند پس اسراف و تبذیر که در همهٔ ادیان و روشهای اخلاقی‌تقبیح شده چیست؟ مگر نه آنست که در قرآن فرموده: ان‌المبذرین‌کانوااخوان‌الشیاطین (الاسراء ۲۷) اسراف کاران برادران شیطان هستند.

داستان است نه حقیقت

این قبیل امثله که بخیال خود برای هدایت بشر و دادن سرمشق سخاوت ساخته‌اند صحیح نیست. بهمین دلیل است که اثر خود را نبخشیده و تنها بعنوان یك داستان شیرین برای وقت‌گذرانی مورد استفاده قرارگرفته و آموزندهٔ اخلاق نبوده است.

سخاوت نه اسراف

سخاوت عمل بسیار خوبی است ولی جنبهٔ افراطی آن‌که تبذیر و اسراف‌نام‌دارد نه تنها مستحسن نیست بلکه بسیار زشت است زیرا برهم زنندهٔ نظم زندگی و از بین برندهٔ تعادل و مانع گذشتن عمر بخوشی و راحت و باعث ایجاد دردسر و رنج و انواع و اقسام ناراحتی ها است.

اعتدال درسخاوت

در سخاوت باید اعتدال را نگاه داشت و باحساب صحیح ومنظم زندگی باید مقرون باشد ومانع نظم اقتصادی خانوادگی نگردد. در بارهٔ تنظیم زندگی اقتصاد خانواده بعداً به تفصیل درکتاب خاصی بحث خواهدگردید و این روش اقتصادی وحدت خواهد بودکه زندگی خانواده‌ها را نظم می‌بخشد وبا آن نظم زندگانی اجتماع هم منظم خواهد شد.

تنظیم بودجهٔ زندگی

وقتی بودجه خانوادگی براساس این نظم درست و صحیح که باحساب ریاضی‌منظم میگردد مرتب گردید و سهم هرفرد اعم از مرد و زن و اطفال معین شد شخص اگر خواست وتوانست از سهمیهٔ خود

که مازاد بر احتیاجات ضروری اوست ببخشد و احسان کند بسیار خوب و بجا است و تجاوز کردن از آن و مخصوصاً بخشیدن از سهمیهٔ زن و فرزند یعنی حق دیگران نـه تنها سخاوت نیست بلکه تجاوز بحـق کسان است . این موضوع در کتاب اقتصادی با تفصیل بیشتر بیان خواهد شد .

سخاوت نهانی

نکتهٔ دیگری که باید در سخاوت مورد توجه گردد سخاوت نهانی است . هرچند وحدت مخالف با عمل خیر بطور علن نیست بلکه آنرا تجویز میکند و موافق است که از آنهائیکه اعمال خیر انجام میدهند تشویق و تقدیر بعمل آید تا سرمشق سایرین گردد وعمل خیر شایع شود و درجهان نظیر بسیار پیدا کند اما کسانیکه حس خدا پرستی و انسانیت آنها قویتر است ومایلند فقط بخاطر خدا و شرافت بشریت عمل خیر انجام دهند سخاوت خود را پنهانی بصورت عمل درمیآورند و حتی کاری میکنند که آنکس که متنعم ازلطف آنها شده است مطلب را نداند ونفهمد که چه کسی به آنها محبت و کرم کرده که از بیان تشکر علن هم معاف باشد .

یك داستان آموزنده

یکی ازنویسندگان درشرح حال خودمینویسد که روزی از کنار چمنی عبور میکردم . فقیر ژنده پوشی رادیدم که ازسر و لباس اواستیصال و بیچارگیش نمایان و قیافهٔ پژمرده و نحیف و رنگ پریده‌اش نشان میداد که مدتها است غذای سیر نخورده و محرومیت بسیار کشیده است . اوخفته بودوسنگی بزیرسر نهاده. خیلی دلم میخواست کمکی باو کنم. ابتدا خواستم بیدارش کنم ولی بارقهٔ انسانیت بر سرم نهیب زد که اگر کمك پنهان کنی بسی بهتر است. پولی که کفاف چندین روزخرج اورامیکرد بر داشتم و آهسته در جیب شلوار او که همچنان دهانه‌اش بازمانده بود گذاردم وبا قدمهای خیلی نرم ازآنجا دورشدم .

وقتی مستمندی درمانده و زانوی غم ببغل گرفته و دچار نهایت پریشانی و درمانـدگی میبینیم وظیفهٔ انسانیت ماچه حکم میکند ؟

حفظ عزت نفس دیگران

آنوقت باخودفکر کردم که این بیچاره وقتی بانومیدی ازخواب برمیخیزد و نمیداند که برای ادامه زندگی خود چه کند برحسب اتفاق دست برجیب خودخواهد کرد وناگاه خش‌خش کاغذی رادرنوك انگشتان خود حس میکند . کنجکاویش تحریك میشود. آنرا بیرون میآورد ویکباره بایك اسکناس که کفاف زندگی چندین شبانه‌روزش رامیدهد مواجه میشود. درآنحال چه فکرمیکند ودرچه اندیشه‌هائی فرومیرود کاری ندارم همین اندازه میدانم که یك شعف

زائدالوصف باودست میدهد، خوشحالی سراپای وجودش رامیگیردوآنگاه‌که مدتی بافکرخوش آینده‌ای که باآن‌پول خواهدگذراند سرگرم شد آنگاه بفکرکسیکه‌چنین عمل خیری دربارهٔ اوکرده میافتد .

بالاتر ازپول

اوکسی رانمی‌بیندکه از اوتشکرکند واحتیاجی نمی‌بیندکه شخصیت وعزت‌نفس خودرا برای بیان امتنان وقدردانی کوچك سازد. خیراحتیاج به لفظ تشکر وبیان‌شکر ندارد اما دل‌او مالامال ازامتنان‌است وقلبش مقرون بایکدنیاشکرمیطپد. شکر نسبت‌به‌کی؟ نسبت‌بیك‌انسان، نسبت‌بیك‌نیکوکار ناشناس . نسبت‌بیك برادر ناشناخته بشری‌که دست‌کمك‌دهنده‌اش رابسوی برادر محتاجی درازکرد .

اثرموج عظیم تشکر

حال میگویم این موج عظیم تشکر که دردریای وجوداین شخص بوجودآمده واین خوشحالی‌بسیار که سیاله‌های آن سراسر کالبد یك بشررا احاطه‌کرده‌است بی‌اثرنیست . چون عالم وحدت است وهمه‌بهم اتصال دارند این سیاله‌ها ازوجود این شخص تجاوز میکند وچون هیچ چیزی درعالم بی‌حساب نیست‌در هرکجای جهان باهر فاصله ومانعی‌که باشد وجود نیکوکار مسبب تشکیل این حالت را پیدا خواهدکرد واورا غرق درموج خود خواهد ساخت وخشنودی خداوند بهمراه این‌سیاله است .

موج قدردانی

بهمین لحاظ است‌که دروجود شخص‌نیکوکاری‌که ناشناس عمل خیرانجام داده آنچنان شعف‌ونشاط ملکوتی‌درضمیرباطن‌خواهی‌یافت‌که‌نظیرآنرا درهیچ جای دیگر وهیچ حال‌دیگرنمیتوان‌جست. اگرچنین حالت سرور ورضایت باطن وتسکین قلب ونشاط روحی دربین نبودکسی حاضر بانجام اعمال خیرنمیشد. اگر نیکو کاریهای نهانی درجامعه صورت میگیرد و ما آنرا میشنویم ، اگر فداکاری از اشخاص‌درراه انجام عمل خیرصورت میگیردکه‌ازمایهٔ‌آسایش‌ولذت‌خود میبرند وناشناس‌درد‌ریای‌نیکوکاری جاری‌میسازند بدون اینکه حتی منتظر لذت حقشناسی وتقدیرباشند همه بخاطر آن مسرت و رضایت باطنی است که در ضمیر باطن‌اشخاص پدید میآید.

آنهاکه لذت‌نچشیده‌اند

اما آنهائیکه این لذت رانچشیده ودربارهٔ آن بررسی نکرده وبه‌آن نزدیك نشده‌اند نمیتوانندمزهٔ آن رابدانند . مثلی عامیانه میگوید : «حلوای طنطانی تانخوری ندانی » اعمال خیرخالص نیز همین حال را دارد وتاکسی مزهٔ‌آنرا نچشد به شیرینی آن‌پی نمیبرد .

بیان وسخن ماهم بخاطر همین است‌که اشخاص راتشویق بقبول اینگونه اعمال ملکوتی سازدتاخیر وخوبی درجامعه تعمیم یابد و یك اجتماع ایده‌آلی درجهان بوجود آید .

اعتدال درهمه چیز

همانطورکه دربالا بیان‌گردید درسخاوت نیزمانند سایر صفات بایستی جنبهٔ اعتدال رعایت‌گردد. همه ادیان دربارهٔ سخاوت کم وبیش سخن‌گفته وآنرا توصیه‌کرده‌اند وهریك بنحوی آنرا ستوده‌اند اما وقتی دستورات همهٔ‌آنها را رویهم جمع‌کنیم ومعدل همه رابگیریم‌یك اعتدال پاکیزهٔ درخشنده ازآن‌بیرون میآیدکه دستوربرای‌بشریت‌است واینهم یکی ازفواید بزرگ‌اتحاد واتصال ادیان‌میباشد.

یك دستور عملی

قبل‌ازخاتمه‌دادن باین‌بحث میگویم :ای‌دوست عزیز . هرگاه سخاوت راپیشهٔ خود ساخته‌وخواستید آنرا عملی سازید بهترین راه اینست‌که برای یك شخص درماندهٔ محتاج سرمایه‌ای بعنوان قرض‌تهیه‌کنید ومطابق بااستعداد و توانائی وذوق‌وقدرت عمل اودکانی برایش باز کنید یاکسب کوچکی تهیه نمائید و اورا به‌کسب‌وکوشش‌وسعی وعمل‌وادارسازید .

اینگونه سخاوت بهتراست‌بلکه بهترین انواع سخاوت‌ها است زیرا باعث‌نجات‌اشخاص‌خواهدشد .

فواید این عمل

ازفوائد مهم‌آن اینست‌که اثرش مداوم است نه موقت زیراکمك پولی دراندك مدتی تمام میشوداما کسب ادامه دارد . دیگراینکه شخص راازتنبلی میرهاند وبسعی وعمل وادارمیسازد . دیگرآنکه شرافت وعزت نفس را دروی پرورش میدهد . بغیراینها اگر سرنوشت شخص دراین عمل باشدراه ترقی را برای اوباز میکند ووسیله فراهم میشودکه شخص بسرنوشت خودنائل‌آید .

اینست بهترین راه انجام سخاوت‌که رادمردان وخدا دوستان پیش میگیرند .

خداوند یارویاور وپشتیبان‌شما باشد وهمیشه درامور خیر ازمدد ولطف یزدانی بهره‌مندباشید .

خلاصهٔ مطالب‌بالادریك‌رباعی

اگرخواهی‌که‌انسانی‌منظم درجهان‌باشی — شکوفان خلایق در زمین وهم‌زمان‌باشی
محب خالق ومحبوب‌قلب این‌بشر گردی — سخاوت بایدت‌بااعتدال ودرنهان باشی

مژده فصل وحدت

یارب برسان مژدهٔ فصل وحدت — آئین وفاق و مهر وصل وحدت
تاچند نفاق وجنگ ودشمن‌توزی — برخیزوبزن چنگ باصل‌وحدت

وحدت ادیان

بار خدایا ـ حال‌که وحدت این چنین روشن و تابان است و آئین وحدت‌عالم جز وفاق ومحبت چیزی ندارد کمك فرمای و این وحدت را درعالم‌بگستران و دلهای همهٔ افراد بشر را بسوی آن بگردان‌و متوجه ساز تاازاین‌اطلاع همگانی جهانی بهم متصل شود و دست‌دردست یکدیگر دهد وعالمگیر گردد ووحدت ادیان‌کاملاعملی‌شود.

آهنگ بیداری

آخر تاکی بشر بایدازحقیقت غافل بماند و در لنجزار نفاق و جنگ و دشمنی غوطه خورد ؟ تا چند این بشر مدعی عقل وعلم‌باید باین‌کارها ادامه دهد ؟

توای‌بشرخردمندوروشنفکر. وحدت‌رادریاب‌و چون آنرادانستی مردانه برخیز وبرآن چنگ بزن و آنرا روش زندگی خود ساز.

تاکی باید بشردرلجنزار نفاق وجنگ و دشمنی غوطه خورد. این یکی ازنتایج جنگ است. کشورآلمان زمانی وحدت داشت وباهم برادرانه‌زندگی میکردند ولی جنگ سبب‌گردید آلمان بدوقسمت شرقی وغربی تقسیم شد و بین آنها دیواری کشیدند که مانع از ورود افراد هرقسمت بقسمت دیگرشوند. این دیوار را دیوار خجلت‌آورنام نهاده‌اند وجسدی‌که‌اینجا میبینید ازیك‌پسر۱۸ساله بنام پترفچراست‌که در ۱۷ اوت ۱۹۶۲ درپشت سیم‌های خاردار جان‌سپرد. عجیب‌دراینجا است‌که‌یکساعت تمام تقاضای کمك‌میکرد وافراد محافظ میشنیدند و آنقدر بکمکش نرفتند تا تحول یافت.

(ترجمه ازکتاب کمونیسم ومضارآن چاپ آمریکا)

عالم چگونه است

چگونه بی پایان است

دربارهٔ عالم وپایان نداشتن ولایتناهی بودن آن زیاد سخن گفته‌ام امااین سؤال ممکنست درمغزها باقی بماندکه چگونه‌عالم‌پایان‌ندارد؟ چرا وچطوربی پایان‌است؟ استدلالهائی راکه درکتابهای‌دیگر(۱) بتفصیل بیان داشته‌ام اینجا تکرار نمیکنم .

عالم بسیط است

اما میگوییم‌که عالم بسیط است‌نه مرکب. بسیط چیزی‌است که اصل‌آن واحداست وترکیب‌درآن‌راه ندارد وآنچه تنوع درآن دیده میشود جلوه‌های گوناگون‌یك اصل یگانه میباشد . ماهیت‌عالم یکی‌است و ازیك واحد بوجودآمده منتها برحسب مشیت الهی ومقتضای آفرینش‌تنوع درنگ‌ها وجلوه‌های گوناگون بآن داده شده‌واینصورت‌های مختلف درظاهر باهم ترکیب‌میشوندوتحولات پی درپی‌ونوین بوجود میآورند.

این تحولات بازتحولات دیگری را ایجاد میکند و بتعداد بیشمار و بیحساب نمایشهای مختلف و جلوه های گوناگون بظهور میرساند که‌نام آن زندگی عالم میشود.

مادهٔ اصلی بسیط

اما اصل تمام این امورهمان مادهٔ اصلی وبسیط است. وچون آن ماده بمقدار بینهایت‌موجوداست‌دائماً درحال‌کاروکردش‌است وحدی بر آن

←

مادهٔ‌عالم بمقدار بینهایت موجوداست و دائما درحال‌کاروگردش وخلق‌است. اینجا سحابی صورت فلکی آرگو یا کشتی در نیمکره‌جنوبی دیده میشود.

(۱) مکانیسم‌آفرینش ـ دینامیسم‌آفرینش.

متصور نیست . وهیچ سده ومانعی بهیچ صورت وجود نداردکه حرکت آنرارا متوقف سازد .

اصل حرکت

علمای فیزیك ومکانیك میدانندکه‌هرحرکتی دراثر مانعی توقف میکند. مثلا چرخی راکه‌بحرکت اندازید یا گلوله‌ای را که روی زمین صاف رها کنید دراثرسایش محور یا جدارهای آن بزمین بالاخره میایستد . توپی که ببالا افکنده شود در اثرجلوگیری هوا بالاخره میایستد وبرمیگردد و گلولهٔ توپ هر چقدر نیروی برد آن قوی باشد بالاخره در اثر فشار هوا وکشش زمین در حدی متوقف میگردد وسقوط‌میکند .

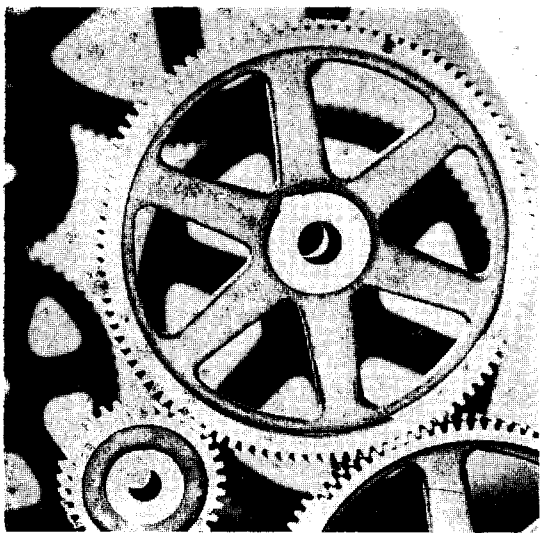

چرخی‌که بحرکت درآید اگـرنیروئی پشت سرآن نباشد بالاخره میایستد هرچندکه مانند این دنده‌ها آنرا روغن زنند وکاملا روان‌کارکنند.

عالم راکرانه نیست

اماهمهٔ این موانع جزء اجزاء بسیط عالم است‌که بصورتی درآمده‌که موجب فعل و انفعال وعمل وعکس‌العمل‌است درحالیکه درعالم‌لایتناهی و مادهٔ بسیط آن سدی نمیتواند باشد . عالم مثل محوطه‌ای نیست‌که درلبه‌ها وکناره های‌آن سدی برپاکرده‌باشندودیواری ایجادشده‌باشد.هیچگونه سده ولوسد هوائی وگازی نداردکه مانع گسترش مدارآن‌گردد .

* * *

اگرعالم کرانه داشته باشد

عقل سلیم این حقیقت راقبول‌میکندکه عالم سده‌ای وکناره وکرانه‌ای ندارد زیرااگرکرانه‌داشته باشد پشت‌آن‌کرانه و ورای‌آن دیوار وسده چیست ؟جزآنست‌که آنهم جزء عالم است . زیراچیزدیگری جزعالم نیست . پس‌عالم همچنان ادامه دارد ونمیتوان برای‌آن حدودی یافت . هرچه راحدودفرض‌کنیم آن‌هم جزء عالم است .

اما ماهیت این بی حدودی وبی‌مرزی را عقل چگونه درك میکند وباتفکرازراه عقل وهوش‌چگونه میتوانیم این حقیقت رابرای خود حل‌کنیم ؟

شباهت عالم‌بدانش

بهترین تشبیه‌که میتواند ذهن‌راروشن‌کنداینست‌که عالم رابدانش تشبیه نمائیم . همانطورکه‌دانش پایان ندارد وبرای‌آن آخری نمیتوان تصورکردعالم نیز چنین است. با بررسی وتعمق درسابقه علم در جهان میتوانیم‌این حقیقت‌رابیازمائیم‌که‌درهمین‌کرهٔ خاکی ماازابتدای زندگی بشر مرتباً دانش درحال

رشدوترقی‌وتوسعه بوده‌ودرتمام شئون‌زندگی‌اعم‌از خوراك، پوشاك، مسكن، وسائل‌حمل‌ونقل، وسائل رفاه، بهره‌برداری‌ازحواس‌وغیره‌دانشمندان‌روزبروز ترقیاتی پدید آورده‌اند ودانش‌آن فن‌وسعت گرفته است . آیا فکر میکنید روزی این سیر متوقف گردد ودیگر ترقی درآن‌پیدا نشود وبهمین‌جاکه هست درجازند ؟ هیچ عقل سلیمی برطبق سابقه و تجربیاتی که داردچنین ادعائی‌رانمیکند .

نظر بشر نسبت بکرات

روزی‌بودکه کرات‌رامثل‌میخ‌نقره میشمردند وبعدعظمت آنراکشف کردند ودانستند افلاك‌مثل زمین وبالاتر اززمین هستند ولی رفتن‌بسوی‌آنها رابرای‌بشرحتی تا۳۰ سال قبل‌غیر ممکن وخیال واهی‌میانگاشتند اماعلم همچنان پیش رفت‌تااینکه بشربسوی‌کرهٔ ماه سفرکرد ودرآنجا پیاده شد . این رشته‌همچنان‌ادامه داردوممکنست‌صدسال‌دیگر بمریخ. بروند دوهزارسال‌دیگر ازآن‌هم ردشوند. سیر همچنان پیش میرود و ممکن نیست متوقف گردد .

درهررشته ازدانش تفکرکنیم همین حال‌را خواهیم دیدوبرما مسلم وروشن است‌که سیردانش درعالم‌بی‌پایان‌است وهمچنان مد داردیعنی کشیده میشودوجلو میرود .

اکنون‌که حقیقت‌دانش‌رایافتی‌بدان‌که عالم هم چنین حالی دارد و مثل دانش است وبرای‌آن پایانی تصور نمیتوان‌کرد .

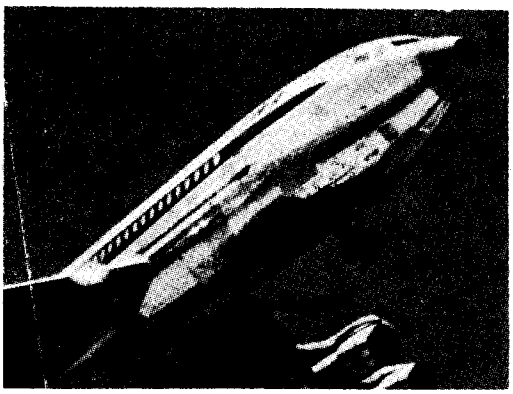

یکی‌ازمظاهرترقی دائمی و روز افزون دانش را در وسایل‌نقلیه میتوان دید. دربالاگاریهای سال۱۸۳۹ میلادی زمانیکه اروپائیان برای طلا بکالیفرنیای امریکا هجوم میکردند دیده میشود و درپائین‌یکی ازجتهای آخرین سیستم است هردو وسایل نقلیه نام‌دارندوچیزیکه این‌میان پیشرفت کرده‌دانش‌است.

تجلی دانش درمادیات

بااینکه دانش نتایج مادی میدهد وبرمادیات پیاده میشود اماخوددانش‌یك امر بسیط یعنی (معنی) است ولی‌معنائی‌است که‌دائماً درذات پیاده میگرددوتظاهرمیکند. هرچندکه مابرای‌دانش نمیتوانیم‌جسمیتی قائل شویم‌ومادیتی برای‌آن‌تصور نمائیم اماهر وقت‌که بخواهیم میتوانیم آنرا در تظاهرات مادی که پیدا میکند مجسم‌کرده آثارآنرا ببینیم چنانکه همه اختراعات واکتشافات تجسم دانش‌است . دانش مثل روح است‌که درکالبد مادیات ظاهرمیشود وجلوه میکند . همانطورکه جسم‌وروح رانمیتوان ازهم تفکیك کرد وهردو درواقع دوشکل مختلف ازنیروهستند دانش و تجسم آن نیز چنین است .

بسیارخوب . این دانش باچنین حالتی اعم ازاینکه آنرابسیط یامادی بدانیم درحال پیشروی‌است وبسط ومد (امتداد) ودنبالهٔآن مسلم است . امادرکجا پیشروی میکند ، درچه محلی توسعه میبابدوکجا

امتداد دارد نمیتوان دانست و نمیتوان تصور کرد .

نظر ما نسبت بدانش و عالم

بااینکه ماخود عمل بسط وتوسعهٔ دانش راخوب میفهمیم وخوب تلقی میکنیم اماتوجهی بمحل وبسط آن نداریم وبااینکه مکانی برای آن درنظر نگرفته ایم عمل بسط برماخوب روشن وواضح است . عالم نیز چنین است واین وضع رادارد . بسط آن کاملاروشن است بدون اینکه احتیاج داشته باشیم دربارهٔ مکان فکر کنیم. بااینکه سراسر جهان رانمیتوانیم ببینیم ولی باین ترتیب بی انتهائی و بی پایانی آنرا بخوبی درك واحساس مینمائیم.

دانش ازصفات الهی است

گفته شدکه دانش ازصفات الهی است وازذات اوقابل تفکیك نیست و نمیتوان آنرا از خداوند جدا دانست . عالم نیز یك چنین وضعی نسبت بخداوند دارد و نمیتوان آنرا از ذات الهی تفکیك نمود زیرا بمحض تفکیك وجدائی حدودومرز و محدودیت پیش میآید در حالیکه محدودیت برای آن قابل تصور نمیباشد چرااگر مدعی شدیم که کیل دانش روزی پرولبریز میشودودیگر گنجایش ندارد باید گفت که عالم هم پر میشود و کیلش تمام میگردد در صورتیکه چنین نیست . دانش توقف پذیروقابل مهار کردن باهیچ قوه وقدرتی نیست و محال است بتوانند آنرا در جائی حبس و محدودسازند. عالم هم همین حال رادارد.

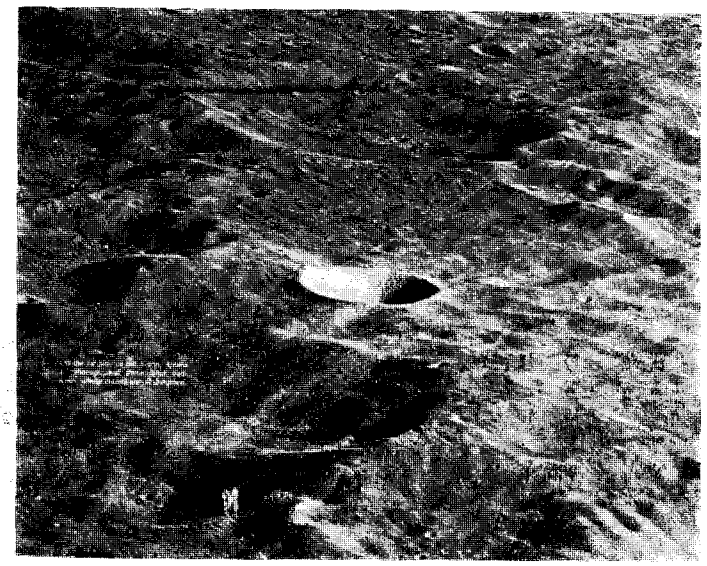

کیل دانش قابل پرشدن نیست وهرگز حدود و توقفی نخواهد داشت. اگر امروز توانستند بوسیله آپولو منظره ماه را پس ازقرنها بیخبری اینطور بنگرند دلیل براین نیست که بیش ازاین چیزی نخواهند فهمید. اکتشافات علمی روز بروز درحال پیشرفت است.

جریان رودخانهٔ عظیم دین

حالا که سخن باینجا رسید میگویم ادیان نیز همین وضع رادارند یعنی قاعدهٔ طبیعی براصل دین هم که در زمرهٔ دانش بحساب میآید جاری است . مسیر رودخانهٔ عظیم دین ازجانب مبداء لایزال وسرچشمهٔ بی پایان هستی بخش همچنان درحال جریان بوده است وخواهد بود وچون دانش وراهنمائی الهی بی پایان است برای سیر دین نیز نمیتوان حدودی قائل گردید .

این رودخانهٔ عظیم اززمانی که ابتدائی برای آن تصور نمیتوان کرد همچنان جاری بوده ودرهرزمان وهرمکان متصدیان ونگهبانان براین رودخانهٔ الهی ازجانب خداوند منصوب شده اند که آب زلال دانش دین را ببندگان برسانند .

هرکجارودخانه باآلودگی هاوزوائد مخلوط شده وآب آن ازصافی و گوارائی خارج گردیده خداوند

متعال کسی را برای تصفیه و پاکیزه کردن همان آب اصلی لایزال مأمور فرموده است .

وحدت ادیان و روشنفکران

حال که چنین است چه اختلافی بین راهنمایان و نگهبانان آب زلال دین الهی میتوان جستجو کرد؟ مگر جز آنست که همه خادم این حقیقت و نگهبان این طریقت و کمک دهنده و یاری کننده بامر الهی بوده اند ؟

پس چرا باید پیروان آنها ببهانه های غیر قابل قبول از یکدیگر جدائی گزینند و راه دشمنی و نفاق در پیش گیرند ؟

بهمین دلیل است که مردمان روشن آگاه که حقیقت را با عقل میسنجند و ظواهر و افکار پیش داوری شده را کافی برای یافتن حقیقت نمیدانند باین مطلب ایمان داشته و راه وحدت ادیان را بهترین راه برای چاره دردهای امروز بشر میدانند .

پس باما همگام شوید تا این راه درخشان را همه باهم باساعدت یکدیگر در جهان گسترش دهیم تا بنتیجهٔ مطلوب برسیم. خداوند یار و یاور یاری کنندگان است .

خلاصهٔ مطالب بالا در یك رباعی

عالم چو بسیط است ندارد حدی — پیوسته بگردش و ندارد سدی
با هوش و خرد درست گر فکر کنی — مانندهٔ دانش است و دارد مددی

رنسانس نوین دانش

پیشرفت دانش قرن پسین — شاهد گفتار باشد بعدازاین
علم باشد قدرت و نیرویمان — چون جهانیان بشکفدرازی بهین
در دل هردانشی رازی نهان — روشنی بخش ودرخشان برزمین
حیرت انگیزوجدیدآیدعلوم — نودرخشد نوروحدت‌ذره بین
علم نیروگیردازاین نورتاب — جلوه گر بهگرنمایان‌ورزین
مظهر دانش منور در جهان — مطمح[1]ومطروح[2]مطلق‌ـدوربین
فیض بخش وفیصله‌در امرحق — قائل وقائم ـ ظریف‌وبریقین
زین‌طلایع‌شادزی‌حشمت‌وزین — شادمانی آورد بخت قرین

قرن شگفت انگیز

در قرن شگفتی زندگی میکنیم‌که پیشرفت برق آسای علم چنان اذهان را خیره و تسخیر کرده‌که مجال تفکر درهرچیز را سلب‌نموده است. خیرگی خورشید نورانی علم چنان اذهان‌را بخودمشغول‌نموده که آن‌کسان‌که رابطهٔ علم ومعنویت را از نظر دور داشته اند از ظاهر پیشرفت علم تصورکرده‌اندکه علوم مادی جای‌معنویت راهم‌گرفته است .

تاریخ علم

مطالعهٔ قرون گذشته از تاریخ بشر از لحاظ علمی و اجتماعی بسیار آموزنده است . یك دوران طولانی‌که بنام قرون وسطی موسوم است مشحون از تاریکی‌ها و محدودیت‌ها وکندی پیشرفت‌علم است . در این دوره بخاطر دیواره‌های تعصب و خرافات دینی‌که دورادور افکارکشیده بودند دانش مجال آن نداشت آنچنانکه لازم است‌کسترش یابداینست‌که معلومات بشر بکندی تمام پیشرفت میکرد ودنیا ازلحاظ ترقی و تمدن و دانش بسیار ضعیف بود .

دورهٔ رنسانس

آنگاه دوره رنسانس یا توالد پیش آمدکه در اواخر قرن ۱۸ و در اوایل ۱۹ بشدت خودرسید . محدودیت‌های فکری و تعصبات‌کم شد و دیواره‌های جهل را شکستند. بجلوگیری واختناق‌فکری اعتنائی

(۱) نظرگاه ـ مورد نظر وتوجه (۲) طرح شده ـ افکنده شده .

نکردند. سده‌های نادانی را خراب کردند و پرده‌های تعصب را دریدند محفظه‌های محدودیت را پاره کردند و تخم دانش را در افکار کاشتند. آنگاه به مطالعه و تحقیق و آزمایش و تجربه پرداختند. دانش رشته‌رشته شد و هر گروهی به تحقیق دررشتهٔ خاص مشغول گردیدند. در نتیجهٔ این نهضت عظیم علمی ازهرسو دانش پیشرفت کرد.

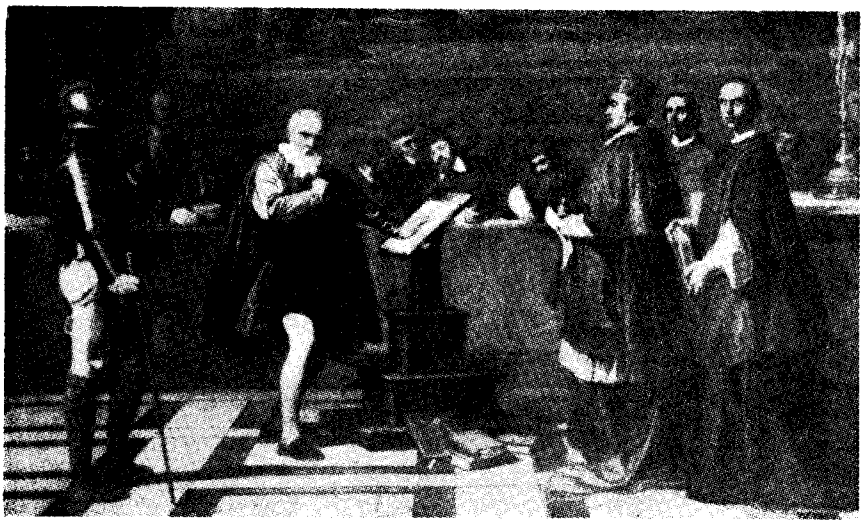

دراین دوره بخاطر دیواره‌های تعصب وخرافات، دانش مجال توسعه و گسترش مناسب نیافت. دراینجا گالیله دانشمند نجومی هفتاد ساله را درمقابل مجلس انکیزیسیون باتفتیش افکار نشان میدهد که بخاطر جلوگیری از افکارش پس ازمحاکمه او را بفلورانس تبعید کرده تحت نظر گرفتند. باوجود این مضیقه ها دانشی که اورائه داد شایع شد و نامش را مشهور ساخت. (نقاشی از روبرفلوری)

مانند سیلی که سدرا شکسته باشد و ازهمه طرف آب باطراف جاری نماید، رودخانهٔ علم در هر سوجاری گردید و روزبروز نیرومندتر و قویتر شد.

شاهد بارز

در هرحال هرچه بود پیشرفت عظیم علم در قرن ۱۹ خود نشانه و شاهد و دلیلی روشن است که وقتی موانع از جلو بشر برداشته شود و جلو راه او بازگردد و پردهٔ تعصبات دریده‌شود و مجال تحقیق و بررسی وکاوش در اختیار قرارگیرد و ابزار علم درلابراتور مجهز بوسائل دردسترس گذارد، شود چه پیشرفتهای عظیمی پیداخواهد شد.

پیشرفت برق آسا

در مدت پنجاه الی هفتاد سال چنان پیشرفت برق آسائی در علم پدید آمده که تصور آن در دوقرن قبل محال میبود و حتی در انتشارات بسیار پیشرفتهٔ علمی سی‌سال قبل رفتن بشر را بکرات آسمانی با دلائل علمی وریاضی که بخیال خودشان متقن ومسلم بود محال میدانستند اما گذشت روزگار وپیشرفت علم این نکته را روشن نمود که حتی آن چیزی که محال مینمود روزی صورت واقع وعمل بخود میگیرد.

در این مدت بسیار کوتاه که هنوز یک قرن نرسیده پیشرفت علم بقدری سریع بوده که چندین صدبرابر مجموع پیشرفت علم در تاریخ دوهزار سالهٔ مدون بشر بشمار میرود. آیا دلیلی روشنتر و بهتر از این برای ترقی جهش وار و انفجاری علم میتوان ارائه کرد ؟

* * *

دینامیسم عالم

احتیاج بتکرار ندارد که علم نیرو و دینامیسم عالم است. این سخن در کتابهای پیشین باثبات رسیده و در صفحات ۶۰۰ تا ۶۰۵ کتاب دینامیسم آفرینش در این باره سخن رفته و تکرار را جایز نمیداند. علم قدرت است. علم نیرو است. علم عظمت است و نیروی چشمگیر عصر حاضر باعلم صورت وقوع یافته است. بهمین لحاظ است که دول بزرگ و معظم جهان با صرف هزینه‌های هنگفت و سر سام آور میکوشند علم را پیشرفت دهند و تفوق علمی را حاصل نمایند.

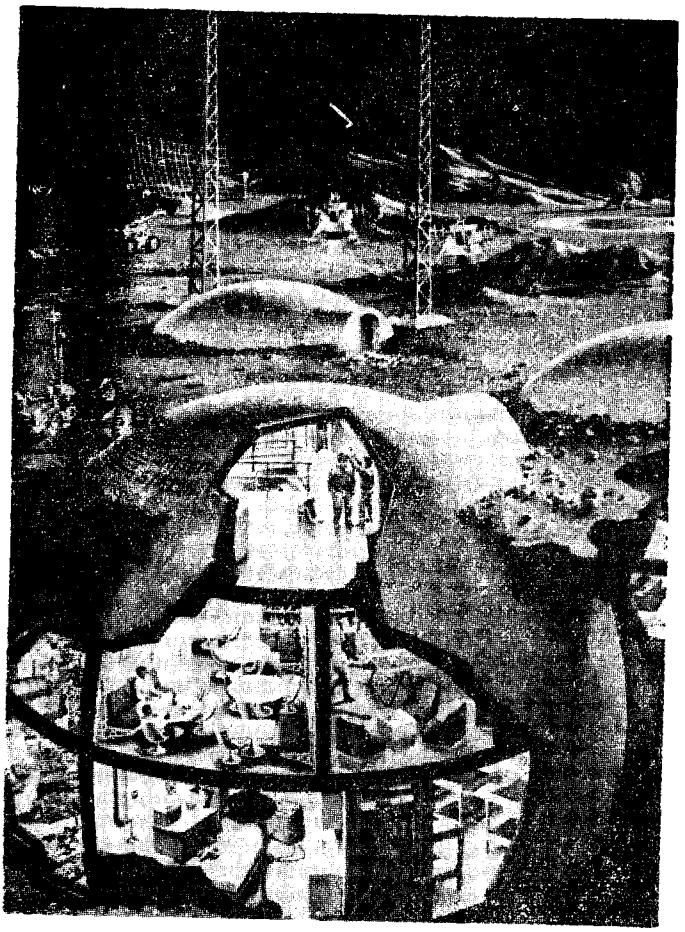

پروژه تأسیس پایگاه مجهز در کره ماه آنطور که در اینجا مجسم شده چندین میلیارد دلار یعنی معادل بودجهٔ چندین سال همه دول بزرگ خرج دارد. اینهمه صرف وقت وهزینه برای چیست؟

سرنوشت علم

سرنوشت عالم نیز همین پیشرفت علم میباشد و تا سرنوشت ایجاب نکند بشر حاضر نیست اینطور باعمل شتاب آمیز وجنون آسا در راه پیشرفت علم بکوشد. می‌بینید چه میکند. چگونه دارائی خود را چشم بسته صرف توسعهٔ علم میسازد و بودجه‌های عظیمی دراین کار صرف مینماید. میبینید چگونه نیروی عظیم بشریت را در این راه تجهیز میکند.

اینهمه زحمت و هزینه چرا؟

برای فرستادن هر موشکی چند میلیارد دلار بکار میرود و چندصدهزار دانشمند ومتخصص وعالم وصنعتگر و کارگر شب و روز بکار مشغول میشوند و نتیجهٔ این همه هزینه و اینهمه صرف وقت چیست؟ ازاینکه بشر مثل مگسی که از کف اطاق بسقف بنشیند لحظه‌ای درماه فرود میآید وسنگی برمیدارد وبرمیگردد چه نظر دارد وچرا برای این کار که نسبت بعالم لایتناهی بسیار کم ارزش است اینهمه پول ونیرو مصرف میکند؟

علاقهٔ بشر بدانش

چرا عالم بشریت اینطور نگران و واله وشیفتهٔ این جهش های دانش است بطوریکه درشب فرود

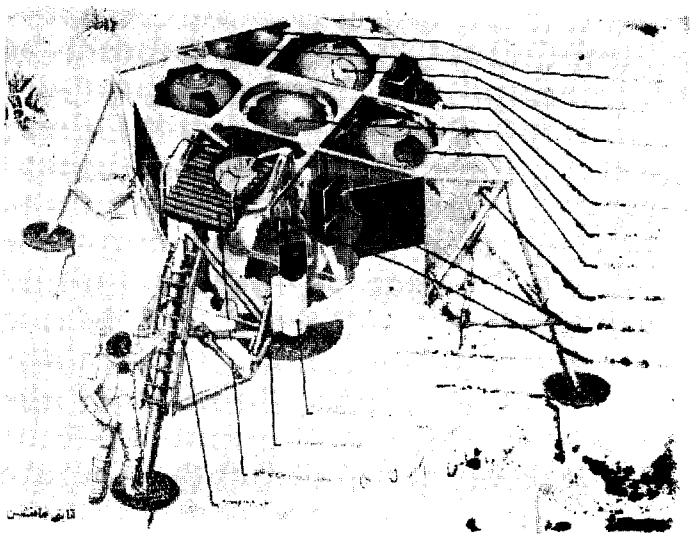

درشمی‌که قایق ماه نشین آپولوی ۱۱ درکره ماه بزمین نشست (عکس بالا) شاید نیمی ازافرادکره زمین ازاشتیاق این خبر بزرك تاصبح نخوابیدند واخبار آنراگوش میدادند.
(عکس ازمجله زن روز)

آپولو ۱۱ درماه شایدنیمی ازافراد بشردرروی کرهٔ زمین خواب رابر خود حرام‌کردند تااخباراین اقدام بشری را بشنوند وبخوانند ؟

سرنوشت زمان

اینها همه دلیل بر آنست که سرنوشت زمان پیشرفت علم را ایجاب میکند . در نظر یکموحد پاك سرشت ویك وحدتی آگاه کاملا روشن است که هیچ عملی در عالم لایتناهی بدون‌خواست‌وتقدیریزدان انجام نمیشود ؛ برگی در درخت نمی جنبد و مورچه‌ای بسر زمین حرکت نمیکند. این‌عقیدهٔ هرفرد توحیدی است و درست هم هست. زیرا کار کارخانهٔ خلقت باید برطبق نقشهٔ مهندس کارخانه پیش‌رود .

در این صورت‌آیا جزاینست که‌کوشش‌بشردر راه پیشرفت دانش دراین قرن نشان سرنوشت ومقدر الهی است و مشیت یزدانی چنین ایجاب کرده که امروزه علم با چنین قدمهای‌برق‌آسائی پیشرفت نماید ؟

علم نیرو است

علم قدرت و نیرو است . چنانچه می‌بینیم بشر در راه توسعه و شکوفائی آن قدرت و نیرو خرج میکند ؛ مال ودارائی راکه مبنای‌نیرواست‌در این راه میریزد و نیروی انسانی راکه اساس‌قدرت است دراین راه مصرف میکند تا علم را بدست آورد چراکه علم خود نیروئی شگرف و بالاترین نیروها است .

* * *

نیروی علم

اینست‌که میگوییم علم در همه جاقدرت ونیرواست . در این عهد درخشان علم بهمان نسبت‌تصاعدی که از زمان رنسانس تاکنون پیشرفت نموده بلکه با نسبت وسیری بینهایت بیشتر علم‌ترقی‌خواهدکردو قدرت خود را آشکار خواهد نمود .

علت پیشرفت دانش در زمان رنسانس آن بودکه‌کلیدهائی برای پیشرفت پیدا شدازآنجمله تحقیق و تجربه وتخصص. امادرعهدنوکلیدهای نوینی بدست میآید .

علم بانسبت وسیری بزرك همچنان درحال ترقی است ودرهمه‌شئون پیشرفت میکند. دراینجا یك پروژه بزرك برای مطالعات ومشاهدات موجودات زیردریا که اخیراً توسط ژاپونیها طرح ریزی شده بنظر شما میرسد. چگونه ممکنست سیر علم متوقف و محدود شود؟

کلیدهای دانش

کلیدهای واقعی علم درمحفظه‌هائی است که میتوان آنرا غنچه راز نامید. این غنچه‌ها بسته‌ای است، این‌همان غنچه هائیست که عالم و عارف آگاه و بزرگوار شیخ بهائی در ترجیع‌بند خود فرمود: «غنچه نشکفته این باغ که بوید؟ — این غنچه ها هنوز نشکفته ودر زیر محفظه پنهان

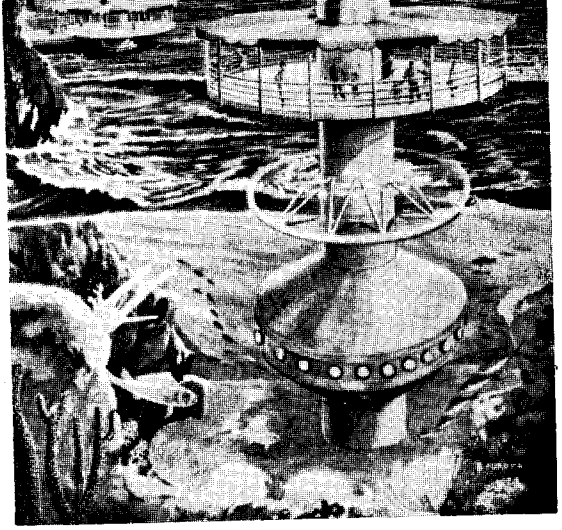

است وصاحب جهان وپدید آورنده دانش این راز های بزرگ علم را خواهد شکفت وبا شکفتن غنچه ها اسراری برملاخواهد شد که مبنای ترقیات عظیم دانش خواهد بود.

دانش قطعی یا مبهم

حقیقت اینست که دانش باوجود تمام پیشرفت وعظمت درخشنده‌اش در تمام موارد جنبهٔ قطعی ندارد ودائماً درحال تغییر است. بطورمثل میگوییم زمانی بود که فرضیهٔ لاپلاس را امری مسلم و قطعی میشناختند که منظومهٔ شمسی از قطعه گازی بوجود آمده مذاب که کم کم سردشده وزمین و کرات منظومه قطعاتی ازخورشیدند

فرضیه تشکیل عالم مطابق نظریه لاپلاس وعده‌ای ازدانشمندان ـ برحسب فرض انها منظومه شمسی یك توده گازهای مشتعل بود که بمدت چند میلیون سال درفضا در حال حرکت بسرمیبرد. درضمن گردش قسمتهائی ازآن جدا شدکه کرات را تشکیل دادقسمت‌های‌جداشده کم کم‌متراکم‌شده زمین وماه وغیره را ساختند (برای اطلاع از نظر صحیح تشکیل کرات بصفحات ۲۸۹ تا ۳۴۵ جلداول این کتاب رجوع شود)

که جداشده ودرپیرامون کرهٔ مادر بگردش درآمدند یا اینکه ماه‌جسمی‌سرگردان درفضای دوربوده‌ووقتی بحیطهٔ جاذبهٔ خورشید در آمد باین صورت در اطراف آن بگردش پرداخت. این‌نظر را قطعی وحسلم میدانستند اما پس از آوردن سنگ و خاك ماه توسط آپولو در کنفرانسی‌که هشتصدتن دانشمند از ۲۵ کشور شرکت‌کرده وهرکدام بنحوی خاص در لابراتوار خود با وسائل مخصوص خود سنگ و خاك کرهٔ ماه را تجزیه‌کردند باین حقیقت واقف شدندکه فرضیات سابق مردوداست (۱)

پرفسور رینگوود استاد دانشگاه ملی استرالیا درکانبرا میگوید: باید برای پیدایش منظومهٔ شمسی دنبال فرضیاتی غیرازفرضیات سابق‌که ماه را جسم جدا شده از زمین یاسرگردان درفضا وجذب شده توسط آفتاب یا جسمی‌کوچك از زمین بدانیم . بلی غیر از اینست (۲)

در مجلهٔ نیشنل جیوگرافیك ماگازین شماره دسامبر ۱۹۶۹ مقاله«ازسنگهای‌ماه چه فهمیدیم»بقلم کنت‌ویور در صفحه ۷۸۹ میگوید : « سنگهای ماه نشان دادکه تاکنون هیچ‌بشری‌بطورکامل‌فکر صحیحی در بارهٔ ماه نداشته است ووجود آنها بیش‌از آنچه جوابگوی مشکلات باشد خود مشکلاتی مطرح میکرده »

رازهای دانش

این موضوع و صدها شواهد نظیر آن نشان میدهدکه آنچه دربست از علوم‌کشف شده قطعی‌نیست‌ومنتظر روشنائی است‌که بر آن نوربتاباند و آنراآشکارکند و حقیقت آنرا نشان دهد.

رازهائی در دانش هست‌که‌کلید آن بدست آفریننده و بانی و موجد دانش است و اوست‌که در مواقعیکه مقتضی میداند این رازها را میشکافد و بشر را روشن میکند . هرچندکه بشر امروز خود را در دانش مادی غرق ساخته و از توجه بآفرینندهٔ دانشهاغافل مانده است‌اماسرنوشت عالم‌کارخود را میکند اعم از اینکه متوجه باشند یا نباشند.

راستی اینست که در دل هر دانشی رازی پنهان است کـه‌کلیدآن دانش بشمار میرود واین راز مثل چراغی است که تمام زوایای تاریك دانش مزبور را روشن میسازد وآنرا برزمین آشکار ودرخشان میکند.

←

کلید دانش‌مثل چراغی‌است‌که‌تمام زوایای‌مجهولات را روشن میسازد. این تونل زیرزمینی ماهیتش تاریکی نیست هرچندکه درآن هیچ پیدا نباشد . تاریکی‌آن بعلت دوربودن ازخورشیدیانورمصنوعی است بمحض اینکه چراغی درآن بیفروزند خواهند دیدکه تونل دراصل تاریك نبود ونورچراغ ماهیت آنرا آشکارکرد.

---

(۱) بشمار ششم دوره چهاردهم مجلهٔ مرزهای نورجوع شود . (۲) بصفحات۳۳۹تا۳۴۵ جلداول گلهای راهنمائی موضوع پیدایش وآفرینش‌کرات رجوع فرمائید .

کلید دانش چگونه روشنگر است

یك اطاق مجهز و آماده که در آن همهٔ وسائل موجود است در تاریکی پنهان است . وقتی چراغی بداخل آن بیاورند چیزی براطاق اضافه نکرده‌اند و همان خواهد بود که هست منتها نورچراغ تاریکی را برطرف میکند ، سایه‌ها را ازبین میبرد و همهٔ زوایارا روشن و آشکار میسازد . درپرتو چراغ همه میتوانند همه چیز را ببینند در حالیکه قبل از آوردن چراغ همه در اطاق بودند ولی نمیتوانستند چیزی را درست تشخیص دهند .

رازهای روشنگر

ناظرین اطاق همان بودند و اطاق هم همان بود که هست فقط چراغ کمك به‌دیدکرد وحقایق آنرا روشن نمود . رازهای اساسی دانش هم که در دل دانش پنهان است همین حکم را دارد و مثل چراغی تمام زوایای علم را روشن خواهد نمود و بربشر عرضه خواهد داشت .

آنوقت که این کلیدهای نوین بدست آمد خواهند دید چه شگفتیهای تازه‌ای در علم موجودبود و چه اسراری در لابلای آن نهفته بود که بکمك چراغ الهی روشن گردید .

آنوقت است که انوار نوین و بسیار درخشندهٔ علم برجهان میتابد و نور وحدت مثل ذره‌بینی حقایق این علم را روشن خواهدکرد. ذره‌بین چه میکند ؟ دیدنیها را بزرگتر وقویتر مینماید وآنرا برجسته ونمایان میکند تا بهتر روشن گردد .

حقایق وحدت

حقایق وحدت و اتصال و اتحاد عالم و واقعیات نوینی که دربارهٔ وحدت عالم آشکار میشود و حقایقی که دربارهٔ وحدت ادیان بیان میکنیم در حکم ذره‌بینی است که با آن میتوان همهٔ‌علوم رابهتردید، بهترسنجید و بهتر دربارهٔ آنها قضاوت نمود .

علم قدرت میگیرد

پس از اینکه چنین نور درخشانی زوایای تاریك علوم را روشن کرد علم از این نورافکن قدرت میگیرد و توسعه میبابد زیرا دیدن باعث فهم و فهم انگیزهٔ تحقیق میشود . وقتی دانشمندان با چراغ شگفت انگیز روشن کنندهٔ علوم همهٔ پیچ وخم‌های علم را دیدند نبال آنرا میگیرند، درآن بررسی میکنند با، اطلاع وبینش بیشتر در بارهٔ آن میکوشند ، درراه گسترش آن اقدام میکنند و باین ترتیب علم را روز بروز نیرو و قدرت میدهند، چنان قدرتی که پیشرفت برق‌آسای آن هیچ تناسبی با آنچه دیده و شنیده‌اید نخواهد داشت .

روزنامه اطلاعات چهارشنبه‌ششم خردادماه ۳۴۹، شماره ۱۳۲۰۱ صفحه ۳

سنگ بی‌نظیری که از ماه آورده شد

هوستون ــ دیروزاعلام شد که یك تکه سنگ ماه به اندازه لیمودرمیان سنگهائی که از ماه‌آورده شده یافت‌شده که ازلحاظ شیمیائی بی نظیر است و بشدت رادیوآکتیو می‌باشد . عمر این تکه سنگ ۴/۵ میلیارد سال است و قدیمی‌ترین سنگی است که درماه یافت شده است .

این سنگ بیش از ۲۰ برابر سنگهای‌دیگر ماه اورانیم ، توریوم‌وپتاسیم دارد . رنگ این سنگ برحسب زاویه‌ای که‌بآن نگاه‌کنند فرق می‌کند .این سنگ توسط فضانوردان آپولو ۱۲ بزمین آورده شده‌است .

تحلیلی از وحدت ادیان

یهود و کافر و گبر و مسلمان — همه تسبیح خوان بر فرد یزدان
خلیل و هم مسیح و دین زرتشت — بود یزدان پرست و صلح جویان
همی گویند در تحلیل (۱) ادیان — هماهنگی، کهوحدت هست ایمان
بر آن باید (۲) کهوحدت آرداحسان — که هر امراز وفاق افتد چه آسان
اگر خواهی جدا باشی ز وحدت — درخت تفرقه بر داده خذلان (۳)
بباید بود اندر شرق و در غرب — بزیر پرچم وحدت فروزان
سپهری رهنما باشد سپهری — کند ابلاغ حشمت سوی جانان

هدف واحد ادیان

چنانکه درمقالهٔندای نیرومند درونی‌درصفحات ۱۵۷ تا ۱۶۵ . بیان گردید وقتی‌با نظردقت‌و توجه وخالی از تعصب وخود بینی بنگریم‌این نکته‌برما روشن وآشکار میشودکه همه پیروان ادیان خواه‌بدانند یاندانند هدفشان پرستش یزدان مقتدرتواناست و هر کدام با زبان و لسان و طرز خاصی خدای سبحان‌را ستایش می‌نمایند .

تسبیح همهٔ موجودات

جائیکه همهٔ موجودات تسبیح‌آفرینند، میگویندمسلم است‌که مسلمان وحنیف ومسیحی ویهود وگبر وحتی‌آن شخصی‌که کافرمیخوانند درباطن امرچون بندهٔیزدان یکتایند درحقیقت تسبیح‌خدای‌رامیگویند. همه‌آنها درد‌رون خود یزدان پرستند هرچندکه اینموضوع رانتوانند بیان‌کنند یانزدخودمجسم‌نمایند .

فریاد یزدان‌پرستی

درون آنها باصدای‌رسافریاد میزندکه مایزدان‌پرستیم وجز به‌آفرینندهٔ یکتا توجهی‌نداریم. باطن آنها حکایت میکندکه انسانند ، بشرند وازلحاظ بشریت تفاوتی بین‌آنها نیست وازنظرهدف پرستش‌نیز جز بخداوندتوجهی ندارند .هرچند دراسم ونحوهٔ تجسم‌خداوندبایکدیگر تفاوت‌داشته‌باشند.

---

(۱) گفتن لااله‌الاالله (۲) عزم بایدکرد وبرآن‌بایدبود (۳) نومیدی ـ بی‌ثمری.

باطن صلح جوی

همهٔ آنها در باطن صلح جویند وطالب‌ستیز و جنگ با برادران بشری نیستند. این تعصب‌وتمسك بخودبینی است که انسان را آمادهٔ ستیزه و دشمنی میکند اما باطن و درون مایل بآشتی و همزیستی است .

خدای یکتارا میخوانند

باطن آنها با صدای بلند فریاد تحلیل (لااله‌الاالله) رابرمیآورد زیرا ممکن نیست‌بشری که صاحب عقل وشعور باشد نیروئی جز خداوند یکتا مجسم‌نمایدهرچندکه ازروی جهالت واشتباه وغفلت مظهری برای این قدرت نزد خود بتراشد و مجسم کند.

آنها بزبان دل یکتائی‌خدا رامیستایند ودر یك‌مسئله هم‌آهنگ‌هستند ووحدت‌دارند وآن‌مسئله ایمان است که در همه مشترك میباشد . همین ایمان‌است که‌آنها رادرخلال کش‌وقوس زندگی و امورمادی منحرف ساخته بسوی‌معنویات میکشاند و ازظواهر برمیگرداند وبباطن خداجوئی سوق میدهد. این‌ایمان است که‌هرفرد راوادار بفداکاری میکند . غازی اسلامی رابا اشتیاق بمیدان شهادت میفرستد ومسبحی‌باایمان را درمیدان رم جلوشیر

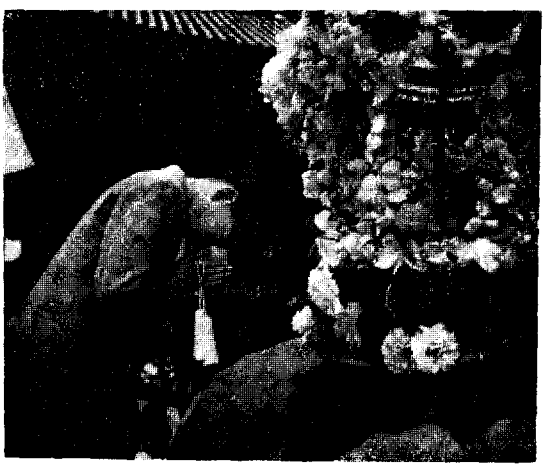

شعله ایمان درهمه جا یکی‌وحرارت آن یکی است. اینجا یك طفل بودائی ژاپونی را میبینید که با کمال خضوع وایمان مراسم مذهبی خود را بجا میآورد .

باطن آنها حکایت میکندکه انسانند واز لحاظ بشریت تفاوتی بین آنها نیست .

های درنده خنده کنان بسوی‌تحول روان میسازد و یهودی مؤمن رادرمقابل‌ارتش‌نیرومندفرعون قرار میدهد وبودائی ازخودگذشته راوادارمیسازدکه‌در راه ایمان فداکاری کند .

شعله و نورایمان

این شعلهٔ ایمان هرچندکه مظاهر واعمالش درظاهرفرق داردامااشعله‌آن‌یکی‌است وحرارت‌آن یکی‌است. همان‌برق ونور است که وقتی دراشیاء مختلف ظاهرمیشود اعمال گوناگون وجلوه های

مختلف نشان میدهد و کارهای متنوع از آن بظهور میرسد اما باطن همان الکتریسیته و نور است نه چیز دیگر.

ایمان یکی است

ایمان هم یکی است چنانکه مولوی فرمود :

مؤمنان بسیار لیك ایمان یکی جسمشان چندین ولیکن جان یکی

آری ایمان یکی است هرچند که بصورتهای گوناگون در نزد فرق گوناگون مذهبی جلوه نماید. آن مسلمانی که در جبههٔ جنگ از خود بیخود شده جان خود را فدا میکند یا آن فرد مسیحی یا کنفوسیوسی که در راه دین جانفشانی مینماید انگیزه‌شان ایمان است و ایمان چون تحلیل گردد یکی است و تفاوتی ندارد.

* * *

آسانی در سایه وحدت

حال که حقیقت پرستش اینست و در مدار وحدت دور میزند بایستی در این راه کوشید که در سایهٔ وحدت آسانی در زندگی بشر پدید آید. این آسانی از طریق همکاری و هم آهنگی و دوستی و وفاق و کمك بیکدیگر پدیدار است. نتیجهٔ چنین وحدتی احسان است، احسانی که سایهٔ چتر آسای آن بر سر تمام افراد بشر افکنده شده و خواهد شد.

راههای تسهیل امور

برای آسان شدن امور راههای بسیاری هست اما هیچکدام کاملا ثمربخش و سودآور بالتمامه نیست و هریك گوشه‌ای را ترقی میدهد اما یك راه عمومی و همگانی، یك راه کاملا ثمربخش که در همه جا نتیجه میدهد، یك امری که متفق علیه همه کس در هر زمان است اتفاق و اتحاد و همکاری است که کارها را بسیار سهل و آسان میسازد و این امر جز از طریق مخصوصاً وحدت ادیان بطرز کامل انجام پذیر نیست.

* * *

وحدت امر طبیعی است

وحدت امری طبیعی است و هیچکس نمیتواند در عالمی که بناو ساختمان آن بر وحدت پایه گزاری شده از وحدت جدا باشد و این کار امکان پذیر نیست. هیچکس نمیتواند خود را از عالم جدا کند. یك فرد که در اجتماعی زندگی میکند ناچار است که همراه آن اجتماع باشد و با آنها متفق و همکار گردد. اگر بخواهد خود را منفرد و جدا گیرد، تکروی کند، راه خودخواهی و خودبینی پیش گیرد قابل زندگی نیست و بزودی از دایرهٔ حیات خارج میشود.

جدائی امکان ندارد

جائیکه در یك اجتماع جدائی امکان ندارد چگونه میخواهید از وحدت طبیعی عالم کسی بتواند خود را جدا کند. اگر هم بکوه‌ها بگریزد و بدریاها سفر کند و در بیابانها سر گردان باشد باز از وحدت گریزی ندارد.

اینست که فرمود: یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان (الرحمن - ۳۳) ای گروه جن و بشر اگر میتوانید که از کرانه‌های آسمانها و زمین خارج

شوید و نفوذ کنید بکنید . چنین کاری نتوانید کرد مگر آنکه نفوذی داشته باشید .

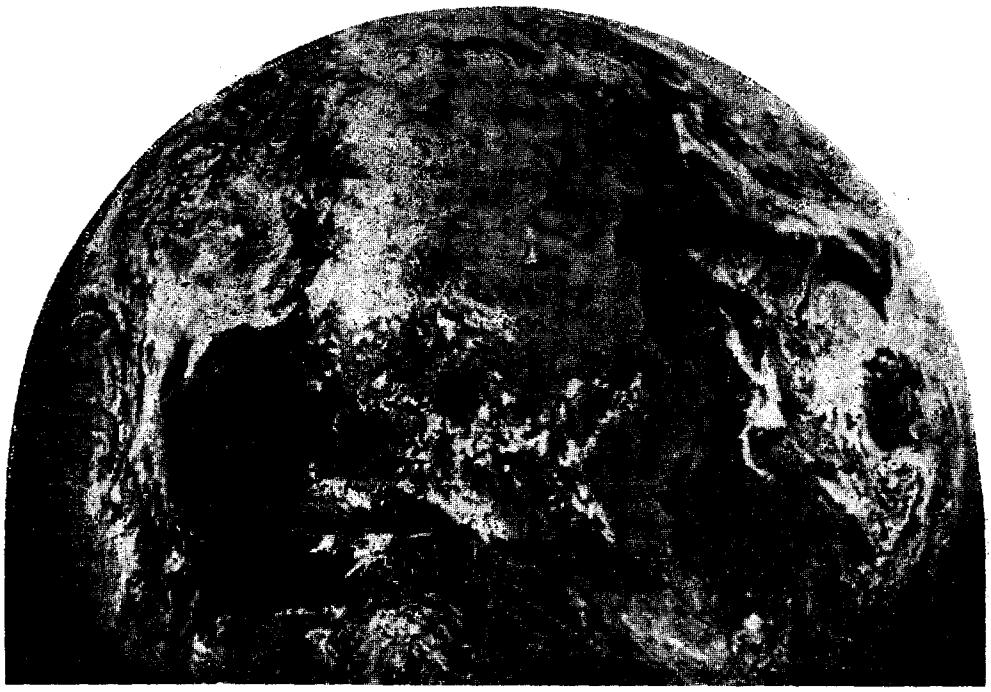

وحدت امری طبیعی است و هیچکس نمیتواند خود را از عالم جدا بداند. وقتی امور را بانظر کلی بهم بنگریم وحدت در نزد ما روشنتر میشود . در اینجا کرهٔ زمین را آنچنانکه فضانوردان آپولوی ۱۱ دیدند ملاحظه میکنید . کشور عزیزما ایران و عربستان و تمام افریقا از زیر قطعات ابر کاملا نمایان است .

هیچکس نمیتواند خود را از وحدت طبیعی عالم جدا کند واگر بکوهها هم بگریزد باز از وحدت گزیری ندارد.

از وحدت گریز و گزیری نیست

پس کسی را از وحدت گریز نیست، چنین عملی امکان ندارد . اما اگر کسی پیدا شد که در فکر خود چنین تصوری کرد که از وحدت جدا ماند بزودی بر او آشکار خواهد گردید که درخت تفرقه وجدائی وخودبینی جز نومیدی و بی ثمری نتیجه‌ای بار نمیآورد .

* * *

سخن را روی با بشر هوشمند است

حال که وحدت امری طبیعی ومسلم وروشن است روی خودرا بسوی نوع بشر گردانده میگویم که ای انسان عاقل وهوشیار ومتفکر ودانشمند . حال که وحدت امری طبیعی است واز آن گریزی نیست پس بیائید همه درشرق وغرب بزیر پرچم طبیعی وحدت قرار گیریم واین پرچم را فروزان کنیم .

این حقیقت را در نظر بگیریم که از وحدت گزیری نداریم زیرا وحدت امری طبیعی است . این آسمان بلند پایه، این فضای بیکران و بی حدود واین پدیده‌های پی در پی از علم ودانش طبیعت که بر ما روشن میشود راهنمای ما برای فهم حقیقت است که وحدت امری آسمانی است که بسوی روشنفکران عزیز وهوشمند بشریت بیان میگردد.

وحدت ادیان

اکنون که وحدت آنقدر مسلم، آنقدر فطری، این اندازه غریزی وطبیعی است دلیلی نیست که ادیان که پیروان آن همین افراد بشر هستند وبرادران وخواهران نوعی یکدیگر بشمار میروند ازهم جدا باشند و با حجاب مصنوعی نفرت ، دشمنی ، افکار نامناسب ، خیالات باطل ازهم دور و بعید بمانند .

پس درراه وحدت ادیان بکوشید تا با طبیعت وفطرت الهی همگام باشید .

مهر یقین

ای برادر بشری وای‌خواهر انسانی

درهرکجای جهان زندگی میکنی ، ازهرنژاد وهررنگ وهر طبقه ورسته‌ای‌که هستی‌اینرابطور مسلم بدان‌که دل یکنفر وحدتی باایمان محبت تو را بطور محکم واستوار درخود جـای داده وآنـرا امری مسلم وقطعی و حتمی میشمارد نه خیالی زودگذروسست . این محبتی نیست‌که بزبان بگـویند تـا طرف خوشدل گردد بلکه امری ریشه دار وحقیقی است‌که پایهٔآن دردل گذارده شده‌وخرد آن را آبیاری

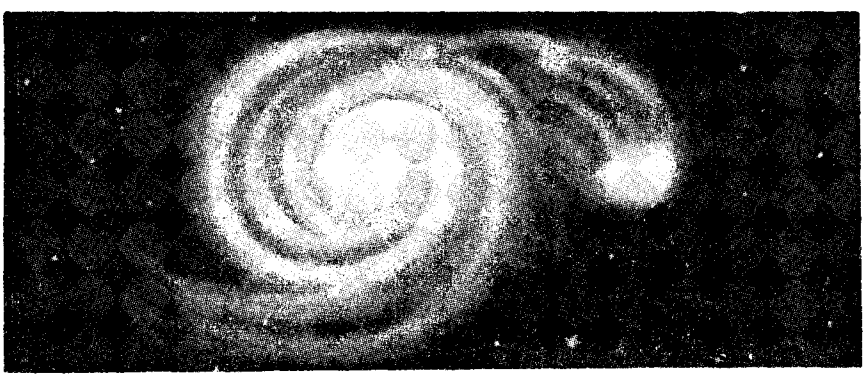

ای بشرتوتنها نیستی و از عالم جدائی نداری. باهزاران پیوند بسایرمخلوقات زمینی وکرهٔ زمین ومنظومه شمسی وسایرکرات وکهکشانهااتصال قوی داری. میلیونها کهکشان درعالم‌کشف ومشاهده‌کرده‌اندکه مثل ایـن سحابی صورت مار پیچی دارد. این توده عظیم مشتعل باسرعت بدور خود میپیچدوعالمهاراتشکیل میدهد. این عکسهای علمی‌کـه رصدخانه‌ها برداشته‌اند تأئید نظریه‌کرات است که‌درجلداول‌این‌کتاب‌درصفحه ۳۳۶ وصفحات ۳۳۹ تا ۳۴۵ بیان‌گردیده است.

کرده و حقایق برآن‌کود پاشیده وآنرا رشد داده وروزبروزآنرا توسعه‌میدهد .

آری دل وصال به برادران وخواهران‌بشریت را اینطور تلقی میکند . او میداندکه عالم وحدت است وجدائی بین اجزاءآن نیست، دلی‌که خود راحتی بکرات وکهکشانها و فضاهای بیکران متصل و پیوسته میداند چطور خود را از برادران وخواهران همنوع جـدا می‌پندارد . اینست نظـر او در راه وصال عالم .

این حقیقت ازآنروی بر من روشن شدکه دل و دینم بدانش و حکمت نوین اتصال یافت وحقایق وحدت برمن آشکار گردید آنچنانکه میکوشم برتوهم اشکار گردانم .

پس از آن بطورکامل و یقین وحدت عالم را دانستم و یقین‌من برآن استوار گردید و دانستم که هرچه در عالم است یا تمام تنوع ظاهری جز مظاهر و جلوه‌های گوناگون یك‌وحدت کلی نیست که‌وحدت ادیان مظهری از آنست . پس همگی باهم بـرای اتصال و اتحـاد ادیان بکوشید تـا درمحبت عـالم کامروا شویم .

خلاصهٔ مطالب بالا در یك رباعی

دل مهرتو را بجان وزین میدانـد — خـود را بوصال این چنین‌میداند
تا شد دل و دین بـدانش‌نـو ملحق — وحدت بکمال بـا لیقین میدانـد

لذت دانش نوین

هر گاه خرد ترقی کند دستخوش سرور میگردد و هرعاقلی ازکسب دانش نوین شادمان است زیر از خستگی ابتذال و کهنه گی بیرون آمده و نو میگردد و بمفاد لکل جدید لذة ـ غرق در سرورمیشود.

اگر درطی قرون انواع واقسام معلومات بروی هم انباشته شده و مانند صفحه‌ای که قشرهای پی درپی رنگهای متنوع بر آن اندوده باشند صفحه سنگین شده وازحالت سادگی وپاکیزگی درآمده اینك که نور درخشندهٔ پاکیزگی میدرخشد وغلظت ها و تیرگی‌های صفحه صاف دل را میشوید و برآن با صفا مستقر میگردد این دل را که از انباشتگی های گوناگون سخت خسته و ناراحت و رنجور شده بود آزاد میسازد.

مانند کسیکه پس از مدتی محرومیت استحمام کرده و تن را میشوید و آنرا پاکیزه میسازد وازاین نظافت شادمان و روح او خوشحال است آنکس هم که در میان انبوه عظیم دانش های درهم برهم ومتخالف و متضاد گذشته گرفتار آمده بود و نمیدانست در میان آن همه تارهای عنکبوت چه کند و چگونه بگریزد اینك که حقیقت را درك کرده و نور قوی وحدت از میان همهٔ تیرگیها گذشته و همه را زدوده و پاك کرده و در خانهٔ دل خوش مستقر گردیده سروری ملکوتی درخویش احساس مینماید.

این نور تجلی بخش هر گاه سوی دل تو آید وجودت راروشن میسازد. این نور ترا بسوی وحدت راهنمائی میکند وچون بسوی وحدت آمده دیگر از توجدائی ندارد. عالم وحدت چیزی مصنوعی نیست

کسیکه پس ازمدتی دوری ازنظافت استحمام کند و بدن را بشوید روحش شادمان وخوشحال است هر چندکه مانند این چندتن درمحلی ناراحت اینکار را انجام دهند.

که نبوده وایجاد شود. حقیقتی است موجودکه همیشه بوده و هست وخواهدبود . عالم وحدت خواه‌بدانی یا ندانی بتو پیوسته است و توهم بدان پیوسته‌ای . اعم از اینکه آگاه باشی یا نباشی جزء عالمی و سخت پیوند داری و تصور امکان جدائیت از عالم محال است . همیشه از این وحدت بوده‌ای و همیشه به‌آن متصل خواهی ماند .

اما این دانش‌که بتو عرضه میشود گامی است‌که فکر تو و توجه تورا بسوی وحدت نزدیك‌میکند . باین حالت طبیعی پیوستگی واقف میشوی و چون این آگاهی همگام با حقیقت و انعکاس وبازگو کنندهٔ حقیقت موجود است اینست‌که وقتی یك گام بسوی وحدت آمدی و در راه وحدت‌ادیان‌که بهترین مظهر وحدت است‌کوشیدی دیگر نمیتوانی جدائی از آنرا فرض‌کنی .

اینست حقیقتی ازدانش وحدت . شاد باشید تارحمت خداوندی شامل حالتان گردد .

خلاصهٔ مطالب بالادر یك رباعی :

گویم بخرد دانش نورستهٔ تو — بینش بدرخشد بدل خسته تو
چون نورتجلی بتورخشان گردد — یك گام‌بوحدت است‌وپیوستهٔ تو

همگامی دل و گفتار

لـم تقولون مـالا تفعـلـون　　تا که سازت هست بنواز ارغنون
هان بگوئید آنچه انجامش نکوست　　با تعقل گفتن عین ذات اوست

چرا میگوئید آنچه را نمیکنید (آیه‌ای ازقرآن‌مجیدسوره الصف آیه۲) آری‌لم‌تقولون مالاتفعلون؟ مگراین‌ابزارکه بیشر داده شده برای انجام‌کارووظیفه نیست؟ بیل‌برای‌آنست‌که زمین‌راشخم زنی وابزار برای‌آنست‌که ازآن‌سودی‌بر گیری. آنکسی که ابزار را همچنان هرز بگرداند وازآن‌کاری‌بر نگیرد جز عمل جنون امیزانجام‌نداده .یااگر کسی تنها به‌تعریف‌وتحسین‌ازابزار بپردازدچه‌بهره‌ای‌میبرد ؟ این‌زبان برای آنست‌که رموزونقش‌دل‌خودرا بـرای اطـلاع همنوعان بازگو کنی وحکایت از حقیقت درون خود بنمائی .امااگراین زبان را بیهوده بگردانی وسخنانی گوئی‌که انعکاس باطن تو نیست و باآنچه در درون میاندیشی تفاوت‌دارد ،اگر مطالبی بگوئی‌که در صدداجرای‌آن نباشی و آنرا بعمل نیاوری یا قدرت عمل کردن‌آنرادرخود نمی‌بینی‌چه‌سودی دارد که‌این‌کلام‌را برزبان‌بگردانی؟

چرا چیزی‌رابگوئی که‌انجام نمیدهی؟

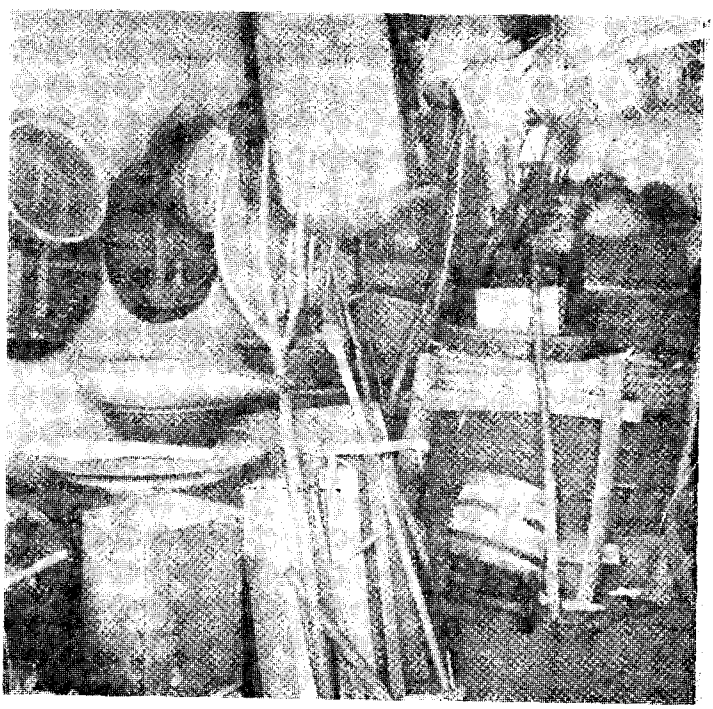

بیل و ابـزار زراعت بـرای آنست که از آن استفاده‌کنند و از زمین بهره برداری نمایند . اما اگـرابزار تهیه‌کردی‌وآنرا در جائی بیهوده حبس‌کردی چه سودی دارد ؟

اگر اسباب کاری را جمع‌داری باید همت کنی و باشوق و کوشش و فعالیت برطبق سرنوشت بانجام آن بپردازی. اگر این زارعین بموقع فعالیت نمیکردند آیا میتوانستند چنین محصولی داشته باشند؟

اما میگویم حال که اسباب جمع‌داری ووسائل انجام خدمت راعالم خلقت بتواعطا نموده، حال که توانائی داری که وظیفهٔ بشری خود را انجام دهی پس کاری کن و گوئی در این میدان بزن .ای که دستت میرسد کاری بکن. توکه اسباب جمع داری چرا بکوی عشق گذاری نمیکنی ؟ وقتی ساز آماده در دست داری و قدرت نوازندگی درتوهست چرا اززدن آن خودداری میکنی؟چرا ایستاده‌ای؟ چراچیزی رامیگوئی که عمل نمیکنی؟ اگر نمیتوانی بکنی نگوکه میخواهم بکنم .اگر کاری رابرای انجام نیکو نمیدانی حرفش رانزنی ونکنی بهتر است . اما آنچه که اطمینان داری خوبست یامگوکه میکنم یااگر گفتی بکن .

لیکن اگر تعقل رابکاربردی و توجه کردی و دقت و بینش نمودی چون باین ترتیب باحقیقت عالم اتصال عقلی می‌یابی وبادانش حقیقی که عین ذات است پیوندروحی رادرك میکنی پس چرا دیگر تردید وتأمل روا داری وچرا دراجرای حقیقت اقدام نکنی .

پس درراه اتحادادیان بکوش. این حقیقتی است که سازمقدس همهٔ ادیان الهی بدان مترنم بوده است و یا یك اتفاق واتحادنظر دراین باره بشررا پندداده‌اند .

برخیز وحقیقت راشعارخویش سازتاکامیاب شوی .

اتفاق و اتحاد ادیان

از وحدت ادیان توصفائی بر گیر
با نالهٔ مشتاق شفائی بر گیر
زردشتی وعیسوی، بوداثی ویهود
با مسلم متفق عطائی بر گیر

صفای دل

ای دوست ـ حالاکه حقیقت وحدت ادیان را دانستی و فهمیدی‌که راه هدایت اینست تنها به اطلاع از آن اکتفا نکن بلکه با جان و دل بسوی آن توجه نمای تا صفائی راکه لازم است از آن حاصل کنی .

طلب مشتاقانه

از روی اشتیاق در این راه بدرگاه لایزال بنال و از آن سوی هدایت را بطلب . تنها بیك‌طلب

در عالم اتحاد و وحدت ادیان با علاقه برادرانه بکسانیکه مثل تو متوجه‌خدای واحد هستند وهدفشان با تو یکیست متوجه شو .

فریاد آسا اکتفا مکن بلکه خروش مداوم و ناله‌های متصل از ته دل برآر و ازپیشگاه معبودکل ،همان منبعی که همهٔ دلها بسوی او متوجه هستند بخواه. این ناله را از ژرفای قلب خویش،از عمق روح وباطن خودسر بده. بخواه، بخواه و از این خواستن لبیك را بشنو وشفای دل مشتاق‌خودرا بدست‌آور.

وحدت در پرستش

درعالم اتحاد و وحدت با ادیان ، با علاقهٔ برادرانه‌به‌کسانیکه مثل تو متوجه خدای واحدهستند و هدفشان باتویکی است متوجه شو.بعیسوی ،یهود ، زردشتی ، بودائی و سایر پرستندگان خداوند در پرستش یکتا یزدان مقتدر داناوتوانا همصداشو وهمچنین‌بامسلمانان‌فرق‌گوناگون‌که دست‌اتحادبیکدیگر میدهند متحدومتفق باش‌وهمگی‌باهم ازدرگاه یزدان مقتدرعطیه‌هدایت‌راکه از جانب‌خداوند رسیده است بگیرید و از حقایق بهره‌مند شوید .

نظر یك دانشمند ارزنده وباایمان اسلامی

جناب آقای **حسین نوری** دانشمند محترم ومؤلف ارجمندکه دربین طلاب مجاهدحوزهٔ مبارکه علمیه قم ازافراد برجسته واز نویسندگان بنام است پس از خواندن کتاب دینامیسم آفرینش نامهٔ زیررامرحمت داشته اندکه باعرض تشکراز ایشان چاپ میشود :

بسمه تعالی

حضورمبارك دانشمند محترم جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی دام‌مجده‌العالی ـ برادر معظم ومحترم ـ از درگاه خداوند متعال مزیدتوفیقات وتأییداتتان‌را درنشرمعارف اسلامی خواستارم. ضمناً کتابهائیکه‌ارسال فرموده بودید واصل ومورد مطالعه واستفادهٔ اینجانب قرارگرفت مخصوصاً کتاب‌ارزندهٔ دینامیسم‌آفرینش که حقاً درتألیف آن زحمت فراوانی کشیده‌اید ـ بسیارجالب ومفیداست . جزاکم‌الله خیراً .

موضوع وحدت جهانی نیزیکی ازآرمانهای هرانسان واقعی است واینموضوع رادین جامع‌و کامل اسلام بطوردروشن واساسی پی‌ریزی‌کرده است. امیدکه انشاءالله باین‌آرزوی انسانی باتوفیق خداوندبزرگ تحقق ببخشید . فرمایشی‌که انجام آن‌مقدور اینجانب باشد اطاعت خواهدشد ـ امیدکه انشاءالله درقم بفیض حضور مبارك نائل شویم .

حسین نوری ـ حوزه‌علمیه قم

نظراتی از برادران وحدت‌نوین جهانی

بقلم وحدتی : عبدالله مدبر

دوستانی‌ازحقیر می‌پرسند : چگونه وحدتی شده‌ای ؟

(شکر خداکه از مدد بخت کارساز برمنتهای مطلب خود کامران شدم)

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

فقیردرشب سیزدهم ماه مبارك رجب‌المرجب‌سال ۱۳۰۳ هجری‌قمری ازپدرومادری باسواد ومتدین بدین حنیف‌اسلام ومعتقد بعقایدادریس‌شافعی علیه‌الرحمه‌متولدگردیده‌و پابابن دنیای دینی گذاشته‌ودرتحت تعلیمات دینی آن مرحومین‌که خداوند ازآنها راضی‌باشد بوده وتابسن ۱۷سالگی خودرا یك‌فردمسلمان

گهواره ومقلد به‌تعلیمات توریتی میشناختم .

وشائق بودم که ازماهیت این عالم وخالق آن تا سرحد توانائی وامکان آگاهی حاصل نماید . در کتب عدیدهٔ دانشمندان ، ادبا وعرفا خوانده‌بودم که هرکس خود را شناخت خدا راشناخته است لذا بمفاد آیهٔ (ومن جاهدفینالنهدینهم سبلنا) با یك‌عشق وعلاقهٔ مفرط قصدقطعی کردم که درجستجوی استادسفر کرده وروشن ضمیری‌باشم . درآن ایام اسمی ازوسائط نقلیهٔ موتوریزه واتومبیل نه‌تنها درایران بلکه در غرب نیز بجز راه‌آهن چیزدیگر نبود وبسبب وجود سارقین قطاع‌الطریق یاغی مسافرت ازشهری بشهری دیگر بسختی انجام پذیربود . حقیرناگزیربودم که‌درمسقط‌الرأس خودسنندج جویای استادی عالیمقام‌روحانی وارسته باشم ومدتی‌مدید دراین‌فکر بودم‌تاشب‌مبعث حضرت ختم‌المرسلین دربیست‌وهفتم رجب سال ۱۳۲۱ هجری درغرب ایران‌خصوصاً درشهرسنندج‌دراین‌لیلهٔ مسعودمبارك تمام مساجد وتکایاباچراغهای گوناگون وپارچه‌های مخملی وزربفت وقالیچه‌های قیمتی مزین میشوند وخوانندگان ووقزنهای طریقهٔ علیه علویه باسرودهای روحانی مترنم واهل جماعت نیز بسماع وذکر تادمادم صبح مشغول میشوند . ودرشب معروضهٔ فوق‌فقیر نیز طبق سنن مرسومه که هنوز درکردستان ادامه دارد به‌تکیهٔ مرحوم شیخ عبدالله بالدار خالصی که درنزدیکی منزل پدرحقیر قراردارد رفتم وپس ازانجام فریضهٔ عشابجماعت درگوشهٔ صحن مسجددیدم شخصی معمم سربجیب مراقبه فروبرده.ازیکنفر پرسیدم که‌این شخص‌کیست ؟ گفت این‌شخص محمدشیخ قسیم است . نمایندهٔ شیخ عبدالله بالدار خالصی قادری میباشد .شخصی‌بسیار متقی وبیداردل وصاحب‌کشف وکرامات است ومأمورارشاد عباد . پس ازشنیدن این‌خبربا اشتیاق کامل وهزارخواهش والتماس‌عاقبت‌با شروط مفصل ومخصوص باصطلاح درویشان توبه ازمعاصی مشرف بطریقهٔ مذکورگردیده وازهمان‌شب طبق دستورشروع به‌تقوی‌وعبادت وسلوك‌وذکر خفی وجلی نمودم . وبعد ازمدت یکسال بخدمت‌مرحوم‌شیخ‌عبدالله که درآنوقت ساکن قریهٔ عایشه دره‌که در جوارشمالی جوانرود است رسیدم . و مدت یکسال واندی در خدمت آن استاد بانجام فرائض ووظایف مرجوعه مشغول‌بودم والحق والانصاف روشنی قلب وروشن بینی زائدالوصفی‌راتحصیل‌نموده‌بودم. درآنوقت غفلتاً خبرناخوشی ابوی‌ضمن‌نامهٔ برادرم بمن‌رسید وبااجازهٔ‌شیخ بسنندج مراجعت نمودم وپس‌ازچندروز پدر دارفانی رابدرود وبرحمت ایزدی پیوستند . چندماه بعدازفوت پدربخیال ازدواج افتادم.روزی درخانهٔ خواهر مرحومه‌ام تحفه چشمم بدختری‌بنام‌کشور افتاد و بمجرد دیدن چشمهای‌آن دخترچنان دلباخته وشیفتهٔ اوشدم توگوئی‌که تندبادی بودچراغ افروختهٔ روشنی بخش درونم رافوری وبکلی خاموش‌گردانید . عاقبت بازحمت‌بسیارنامبرده رابحبالهٔ نکاح خوددرآوردم وپس‌از مدت ششماه والده نیز برحمت الهی پیوست. بعدازفوت پدرومادر ثروت معتنابهی بدستم رسیده بود . لیکن من بعلت عشق‌سوزان مجازی رنگین تمام هستی‌خودرا درمدت سه سال درراه خانم محبوب هوسبازم‌صرف وچون بکلی ازهستی‌فاقدگشته بودم مشارالیها را مطلقه ومانند فیلی که هوای‌هندوستان بسرش بزندبرای بدست‌آوردن مجد وسرمایهٔ معنویت ازدست دادهٔ خودبقصدزیارت استاداستادم قطب اعظم‌ارشاد مرحوم‌جنت جایگاه حاج‌شیخ‌علی‌ملقب بغوث‌ثانی‌خالصی کرکوکی‌طالبانی قدس سره‌العزیزعازم‌کرکوك عراق‌که‌آنوقت درتصرف عثمانیها بودشدم وموفق به‌عتبه‌بوسی‌آستان معلای‌آن علامهٔ بزرگ ومحدث شهیر گردید . وازنو مشغول‌انجام‌آداب شریعت وسلوك درطریقت‌شدم‌وبقدروسعت فکرمدرکه ازآن چشمهٔ فیاض مستفیض گردید . پس ازسه‌سال وششماه یك‌شب بفکرادامهٔ تحصیل ابتدائی‌خودافتادم وبااجازهٔ پیرباپای پیاده عازم‌اسلامبول شدم وپس ازسه‌ماه کشیدن‌رنج‌سفر باسلامبول‌رسیدم‌وبازحمت زیادوکوشش‌طاقت‌فرسا ولطائف‌الحیل گوناگون چون عاقبت جوینده یابنده‌است داخل دردبیرستان سلطانیهٔ اسکی‌سرای‌که واقع درباب‌السعادهٔ اسلامبول است شدم وتاچهار متوسطه تحصیل نمودم .

جنگ جهانی اول (سفر برلك) واقع شد . دست از تحصیل کشیدم و بدنبال تحقیقات درادیان وعقاید فلاسفه وروحانیون ومدعیان مذاهب مختلفه رفتم . مقداری ازهند ومصر و سوریه و لبنان و فلسطین را دیدم ودراین سیر وسیاحت هرجا ودرهرمکان نام عارف یادانشمند یامدعیان دین و مذهب قدیم وجدیدرا میشنیدم بخدمتش میرسیدم وازچشمهٔ کمالاتشان لبی ترمینمودم، سیراب نگشته بدنبال دیگری میشتافتم . چهره‌های درخشانرا دیده تشنه‌وار برسرچشمه وچشمه‌سارهای روشن وصاف وزلال نشسته وجرعه‌ای نوشیده وتا حدی خودرا شناخته وپی به‌اولویت وبرتری دین مبین اسلام محمدی (ص) برده‌ام . بسی چشمه‌های مکدرآلوده را نیزمشاهده نموده‌ام وآنچه که برای من درطول عمرخود دیده تعجب آوروحیرت انگیز بوده‌است. اینست که اکثر اهل این مسکونه مانندمورو ملخ ازآب ناگوارو آلودهٔ اینگونه چشمه‌سارها استفاده‌مینمایندوابداً درجستجوی آب بی‌غل وغش‌روان بخش نیستند .

خلاصهٔ کلام درمدت‌سیاحت عجیب وغریب ۲۳ساله ودیدن دوجنگ خانمانسوز جهانی ومضار و فساد اخلاقی وکشت‌وکشتارهای بیجهت وبی‌سبب آن قلباً ناراحت وافسرده‌خاطر ومتفکر بودم‌وهمیشه بااین‌ایمان وعقیده عمرخودراطی مینمودم‌تاپارسال گذشته سال۱۳۴۷شمسی مطابق۱۳۸۸قمری‌هجری دراواخر آبانماه یکروز بعدازظهر بودکه غفلتاً دوست دیرین عزیزو محترم‌خودم آقای علی کوشا کارمندبانك ملی کرمانشاه که امروز نیزبامن برادر وحدتی هستندبخاطرم آمد . وچون‌مدتی گذشته بودکه ازسلامتی وحال واحوال ایشان بی‌خبربودم برخودلازم‌شمردم که بخدمت‌ایشان عریضه‌ای تقدیم‌دارم. فوراً مبادرت‌بنوشتن‌نامه‌وارسال آن نمودم پس‌ازیکهفته ازناحیهٔ مشاالیه بدریافت‌یك‌نامه‌بانضمام‌یك‌جلدکتاب‌بنام گلهای‌ششگانه که‌بقلم‌توانای نحریرمعظم‌ورجل ملهم حضرت‌حشمت‌الله‌حشمت‌السلطان‌دولتشاهی‌بودمفتخر گردید وازابتداتاانتها بادقت‌آن را مطالعه نمود ویقین‌کامل حاصل‌کردم که مؤلف این گلها همان‌کسی‌است‌که من جویا وخواهان‌آنم . با اشتیاق زیادبکرمانشاه بمنظورشرفیابی بخدمت معظم‌له رفتم . اتفاقاً درهمانروز حرکت من ایشان بتهران عزیمت میفرمایند . حقیرمدت یکهفته درانتظار مراجعت‌آن بزرگوار متوقف‌شدم واین‌توقف سبب گردید بابرادر مکرم محترم وحدتی عالیقدرم جناب‌آقای‌مسعودریاضی آشنائی نزدیك‌حاصل‌نمودم . مصاحبت‌ایشان موجب تنویرافکارورهبری‌بسوی‌دریای مواج‌معانی کتاب دینامیسم آفرینش ازتألیف‌آن مغز بزرگ افروختهٔ ربانی‌آقای دولتشاهی گشتم . کتاب عجیب مذکوره را من البدو الی‌لنهایه‌بامداقه و تمعن قرائت نمودم در نتیجه باخود گفتم‌که درست فرموده‌اند (من‌طلب شیئی وجدوجد) عاقبت‌آنچه رااز خالق میخواستم نمرده یافتم وبالاخره بمقصود ومطلوب‌خود رسیدم . بدون‌توقف درروز ۱۳ آذرماه ۱۳۴۷ بتهران برگشتم و در روزچهاردهم توسط جناب‌آقای دکترشهاب‌پور وجناب‌آقای علی اشرف‌کشاورزکه ازشخصیتهای برجسته‌و ومؤسسین وبنیان‌گزاران‌وحدت‌نوین جهانی ویاران بسیارنزدیك‌حضرت‌حشمت‌الله دولتشاهی‌هستند شرفیاب حضورآن حبرمکرم ونابغهٔ محترم شدم وبافتخارعضویت درجمعیت‌وحدت‌نوین‌جهانی مفتخر گردیدم .

درخاتمه ازخداوند متعال مسئلت مینمایدکه فرزندان هوسبازآدم ازخرشیطان پیاده شوند ودست‌از مراسم بدوی جاهلانه جنگ‌وکشت‌وکشتار بردارند .وهمه‌باهم‌برادروارباهمغزی روشن‌بین وقلبی‌پاك آکنده ازمحبت وانسانیت وصلح‌وصفا وصدق ووفا برسرسفرهٔ گستردهٔ الهی که‌جمیع مایحتاج زندگی موقت‌زود گذرمارا بدون‌کم‌وکاست برآن چیده وفراهم فرموده است بااتحاد ویگانگی مجتمع وازنعمت بی‌دریغ‌اش ازروی یك‌اسلوب‌وقواعدصحیح متنعم‌شویم وجهانی‌نوین راباعقل وعلم‌خداپسند بسازیم . وهوبکل‌شیئی‌قدیر والسلام‌علی‌من اتبع‌الحق والهدی- کلب‌آستان‌علی- وحدتی‌حقیرفقیرعبدالله‌مدبر ۴۸/۲/۳

برادر وحدتی و دانشمند معظم جناب آقای دکتر سید مهدی خراسانی رئیس جمعیت اسلامی شیعیان درانگلستان ـ لندن ـ اگر تردید و شك را دربارهٔ عملی بودن این طرح کنار بگذاریم مسلماً نتیجه مفیدی برای تأسیس یك حکومت عادل که رهبری نوع بشر را برای یك زندگانی مرفه در پرتو اخلاق حمیده دور از حرص وطمع بوده باشد خواهیم گرفت. البته توضیحات کافی برای مخالفین این هدف مقدس لازمست بیان گردد تا همگان در خدمت ایجاد چنین مرکزی مهیا گردند. ازخداوند متعال توفیق بیشتری برای خادمین و مؤمنین این کانون مسئلت میدارم .

کتاب سودمند میکانیسم آفرینش بهجت وصول بخشیده و از آنهمه حقایق و گلهای پرعطر فلسفی که دانشمند بزرگ حضرت دولتشاهی که درعلم وحکمت دولت بسیاری را داراهستند و درفضیلت حلم واخلاق شاه دوران میباشند تحریر فرموده‌اند استفاده خواهم کرد انشاالله تعالی .

همانطورکه قبلاهم خاطر عاطر را مستحضر نمودم درباره نشریات نوردانش وفکروحدت جهانی تبلیغات متین و فراوانی لازم است بعمل آید و دراین باره توجه حضرت عالی را جلب میکنم .

خدمت استاد بزرگوار بعرض سلام مصدع موفقیت و پی گیری خداپسندانه وحدت جهانی راخواستارم .

برادر وحدتی سرهنگ علی‌اکبر دولت پناه دیانت اسلام

جناب سرهنگ علی اکبر دولت پناه

سپاس و ستایش بیحد یزدان توانا راکه دعایم رااجابت و توفیق خیرم عنایت فرمود تا دیده‌ام بنور حقایقی چند در کتاب مکانیسم آفرینش منور گردید وآرزوی دیرینه‌ام برآورده گردید. اینك که طبق تقاضای شخصی و موافقت مقامات ارتش شاهنشاهی و توشیح فرمان مبارك همایونی بافتخار بازنشستگی مفتخر گردیده‌ام بهترین شانس نصیبم گردیدکه دراین دوران فراغت پیروی ازمکتب مقدس وحدت نوین جهانی تحت رهبری آن دانشمند عالیقدر شاهراه حق وحقیقت که سرلوحه برنامه‌اش انسان بودن و نوعدوستی‌است و ریشه آن منطبق با اوامرالهی و آیات مبارکه قرآن مجیداست بپیوندم. ستدعا دارم چنانچه شایسته‌ام دانند مرا با سعادت ابدی قرین و افتخار عضویتم را ابلاغ فرمایند . ضمناً تقاضا دارم فهرستی ازنشریات ومجلات ارسال فرمایند باتعیین مبلغ تا بتوانم تعداد مورد احتیاج خویش و برادران وخواهران هم‌کیش را به پیوست وجه آن تقدیم دارد .

برگه همگامی برای برادر وحدتی سرهنگ اکبر دولت پناه فرستاده شد و اینك شرحی مرقوم و امضاء فرموده و ارسال داشته‌اند: نظرات عالی ونوع دوستی گردانندگان و سران وحدت نوین جهانی که چکیدهٔ از آیات مبارکه قرآن کریم است که در چهارده قرن پیش پیامبر بزرگوار اسلام مردم را به یکتا پرستی و برادری و برابری فرا میخواندند و اینك این حقیر پس از یك عمر حیرانی مانند تشنه بدنبال سراب همیشه بدنبال حق و حقیقت سرگردان بودم امروز بسی خود را مفتخر می‌بینم که باموافقت

آنجناب در ردیف خـواهران و بـرادران وحدتی منظور میفرمـایند. از خداوند بزرگ مسئلت دارم عضوی مفید باشم .

خواهر الکساندر۳۵ساله پرتستان مقیم برونویل نیویورك ـ آمریکا ـ ضمن‌موافقت بانظریهٔ وحدت مینویسند :

این مطلب مورد علاقهٔ من‌است اما نمیدانم‌که در پشت آن چه نیروئی است وکی‌پول آنرا میپردازد وهمچنین چگونه اسم مرا پیداکرده‌اید .

آنچه مورد علاقهٔ من است اینست‌که یك دوست خانم برای مبادلهٔ نامه و مطبوعات داشته باشم و باین‌ترتیب با یکدیگر دوست شویم و اطلاعاتی در بارهٔ وضع کشورهای خود بدست‌آوریم .

برادر کریستوفرهیلز مؤسسه‌سنترهاوس (مجمع جامعهٔ مرکزی‌کنزینگتون ـ لندن : ۴۷ ساله دین : جهانی‌ـملیت: تابع جهان .

دوستان عزیز پس از چندین ماه غیبت و مسافرت در آمریکا بتازگی برگشته و نامه بخشنامهٔشما را ملاحظه‌کردم . بطورکامل باکوششهای شما موافقت داریم و خودمان هم عملی نظیرکارشما از چندین سال پیش تاکنون انجام میدهیم . لذا دوست میداریم‌که باشما پیوند داشته باشیم .

پسر من در حدود ماه فوریهٔ آینده هنگام مسافرت بهندوستان ازکشور شما بازدید خـواهدکرد. نامبرده در بارهٔ پایه‌های اولیهٔکارما باشما صحبت خواهدکرد و ضمناً نشانی‌های‌کسانیکه با ما مربوطاند بشما خواهد داد .

عقیدهٔ ما بطور تفصیل در اوراق مدارك پیوست‌که صددرصد تائیدکنندهٔ افکار شما است بیان‌گردیده است ـ قدمهای بعدی ما عمل است نه حرف . امید است‌که بتوانیم در طی‌سال ۱۹۷۰ عمل‌خود رابمعرض اجرا در آوریم .

برادرجمس‌سیبرگ ۳۱ ساله‌کاتولیك رومی ملیت : آمریکائی مقیم‌کاماکورا ژاپن استاد تمام وقت دانشگاه‌کاناگاوا در ژاپن ضمن موافقت بانظریه وحدت مینویسند: یکدنیا ، یك‌برادری، یك‌خدا

برادر مسعوداحمدخان۱۹ ساله‌مسلمان‌پاکستانی مقیم لاهور پاکستان

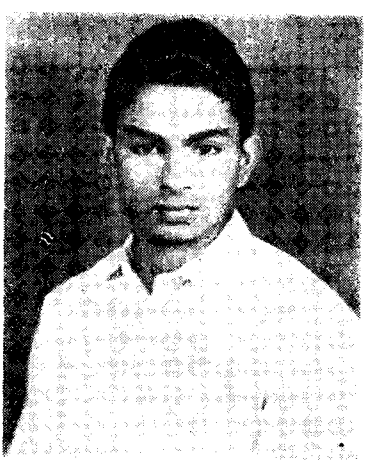

آقای مسعود احمدخان

ضمن موافقت بانظریه وحدت مینویسند :

دبیرکل وحدت نوین جهانی

دوست عزیز ـ ازدریافت نامه شما بسیار خوشوقتم. یقین دارم‌که شمامرا دوستی نیکو خواهیدیافت زیرا همان هدفهائی که وحدت دارد منهم‌دارم. بشما قول‌میدهم‌کـه برایتان‌نشانیهای دوستان خود راکه همین احساسات وحدت را دارند بفرستم . لـذا از شما تقاضا دارم اوراقی بـرای توزیع بین‌آنها برایم بفرستید و هرگونه مطبوعی کـه برایم بفرستید متشکرخواهم بود. دو قطعه عکس خود را نیز تقدیم داشتم.

بسیار خوشحالم از اینکه فعالیتهای وحدت نوین جهانی را دانستم . وحـدت نوین‌جهـانی نقش‌خوبی‌برای ایجادوحدت بین‌همهٔ افراد بشر بازی‌میکند .

برادر سجادحسین بخاری ۲۴ ساله مسلمان مقیم کامپ باپور پاکستان غربی ـ لیسانسیه و دبیر مدارس عالی کامپبلپور ضمن موافقت با نظریه وحدت مینویسند : دوستان عزیز من در این باره موافق هستم و امیدوارم که شما نهایت کوشش خود را برای بثمر رساندن هدفهائیکه توسط وحدت ابراز شده بکار برید و حتی در این راه از فداکاری خودداری نکنید . هرعملی برای رسیدن بهدفها خوب است امید است خداوند شما را در این فعالیتها که خالی از خودخواهی و نفع طلبی و تعصب دینی است یاری فرماید . میتوانیم بگوئیم که هدف بشریت همین است .

در نامهٔ دیگر مینویسند: آقای کشاور عزیز ـ سلام ... نامهٔ شما را چند روز قبل دریافت داشتم. از شما بسیار تشکر میکنم. واقعاً خوشحالم از اینکه مرا بعضویت وحدت خودتان دعوت کرده اید ـ من با هدفها ومقاصد وحدت شما موافقم. امیدوارم که برایم برخی مطبوعات بفرستید که آنرا بین دوستان تقسیم کنم. براستی ازشما خیلی متشکر خواهم بود اگر بتوانید برخی نشانیهای اعضایتان را برای ما بفرستید در اینصورت دوستی و برادری را بوسیلهٔ مکاتبه توسعه خواهیم داد و باین ترتیب درراه پیشرفت هدفها قدم برمیداریم. بهترین سلام مارا بدوستان خود برسانید .

خواهر آنا ماریا براون مقیم مونیخ (آلمان)

خوشحال خواهم بود با وحدت نوین جهانی از راه مکاتبهٔ با اعضاء همکاری کنم .

برادرجان محمدمحمدعظیم ۲۶ ساله مسلمان مقیم سوکور ـ پاکستان

ضمن موافقت با نظریه وحدت مینویسند : وحدت بایستی عقیدهٔ علمی خداناشناسان را نیزمنظور بدارد وکارآن نبایستی محدود به کنفرانس ومیتینك باشد بلکه بایستی مبارزه و اقدام وسیعی برای آزاد کردن دنیا از هرگونه استعمار و فشار و ترور بنماید.

برادر پرفسور گورکار مسلمان ۴۵ ساله دکتر در ادبیات ـ استاد زبان فارسی واردو و تعلیمات اسلامی در دانشکدهٔ سن اگزاویه بمبئی هندوستان ضمن موافقت با نظریه وحدت مینویسند : هیچ چیزی ندارم اضافه کنم مگر اینکه بگویم به برادری جهانی بشر ایمان دارم .

برادر قاسم حاج حسن المندیلاوی ۴۳ ساله شیعه مقیم پراك ـ چکوسکواکی ـ دکتر تربیت بدنی از شهر براتیسلاوا ضمن موافقت با نظریه وحدت مینویسند :

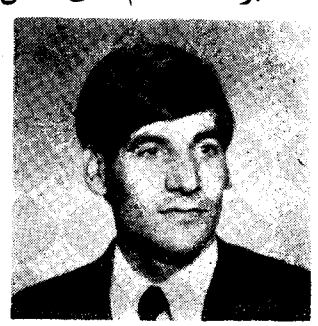

آقای قاسم حاج حسن المندیلاوی

اداره وحدت نوین جهانی ـ تهران ـ ریاست محترم بعداز سلام برشما ورحمت و برکات خدا درتاریخ ۲۹ر۱۲ر۶۹ دعوت شما را برای شرکت در مقررات وحدت جهانی بمنظور صداقت دریافت کردم وبرای من افتخاراست که یکی ازاعضاء این سازمان منظم مبارك باشم .

اینجانب آماده ام که هرگونه خدمتی راکه ازمن بخواهید درحدود قابلیت و استطاعت وطاقت خود انجام دهم . خلاصه هر خدمتی که یك برادر ببرادرمیتواند انجام دهد .

برادر ریچارد جانسون ۳۳ ساله آمریکائی مقیم اسکاتلند انگلستان مرکز معبد تبتی ضمن موافقت با نظریه وحدت مینویسد :

این سخن مطبوع ترآنست که بیان گردد: کلیه ادیان ملتها، اشیاء، خدایان، ملائکه، سرزمینها، جهانها

رامن‌قبول‌دارم‌چون تسلیم باین امور هستم . میکوشم اصول را رعایت‌کرده و بیاموزم و اجازه دهم‌که انرژیهای بی‌پایان درمن عمل کند بدون اینکه بخواهم یا اراده داشته باشم(یعنی خود را تسلیم سرنوشت میکنم .)پروژهٔشما هنگامیکه برچهرهٔ آن مینگرند ایده‌آلی‌ترین کوششی است‌که در دنیای امروز میتوان انجام‌آنرا بعهده‌گرفت.پس‌ای برادران من با شما هستم. خوب بعدچکنم ؟

آقای مسعود ریاضی

بقلم وحدتی مسعود ریاضی

افکاری درطریق وحدت نوین جهانی

با اینکه برطبق سرنوشتم خود را ازقدیم وحدتی میدانم لکن از زمانیکه سعادت تقدیم درخواست عضویت وحدت نوین جهانی ازطرف یزدان مقتدر دانا نصیبم شده دقیقه بدقیقه‌آرامش خاطر واطمینان قلبم افزون وایمانم نسبت بذات‌اقدس پروردگار ومبانی واصول‌دیانت مقدس الهی بیشترمیشود ،خدارابقدرعظمت وقدرت ورحمتش سپاس‌میگویم‌که‌سرنوشت‌مرا اینطور مقدرفرمود که درزمره معتقدین بوحدت و خدمتگزاران وحدتیان هستم . براستی‌چه سعادتمندم وچقدر از سرنوشت خودراضی وخشنود ، سحرگاه شب پنجشنبه ۲۸ فروردین ماه۱۳۴۸ چنین سروده‌ام:

هر که در خیالی خوش، من بیاد تو شادم
هر کسی به بندی‌بند ،من بیادت آزادم

پای دل رهانیدی از هزار و یك بندم
در دوعالم آزادم چون به بندت افتادم

جز یکی نبیند دل، از هزارو یك منزل
وحدت آمده شامل ملك کثرت آبادم

گر دو عالمش گفتم جز یکی نمی‌بینم
کثرت آید ازوحدت یك شد اصل اعدادم

روح عالم و آدم ،علم و قدرت عالم
جز یکی نمیدانم ، کو نموده ایجادم

او شعور این عالم ، عالم و شعورش او
روح ونفس وجسم‌کل یك حقیقت‌ای آدم

سه نباشد آن یکتا بگذر از سر تثلیث
اهرمن چه ویزدان ؟ این نگفته استادم

هر چه باشد او باشد،هرچه بینم او بینم
من کیم که او بیند او بداده این یادم

او بحشمت‌الله گفت درس وحدتم گوید
با حضور اشرف او بسته عهد و میعادم

باعطای مهر آئین راه وحدتش پویم
نور روی او جویم من بعشق او زادم

رهبرم بود حشمت مکتبش بود وحدت
چون ریاضی ازلطفش زنده‌ام که آزادم

با اجازه مافوق‌ترین‌نیروی قدرت وعظمت وباخواست ومشیت یزدان مقتدر دانای مهربان عهدبسته‌ام که همهٔ نیروی مادی و معنوی خودرا که، یزدان عطا فرموده درخدمت وحدت وحدتیان بگذارم و وجود ناچیز خود را وقف خدمت‌بشریت‌نمایم.پیمان بسته‌ام که جز طریق حق وصراط مستقیم وحدت راهی‌نپویم بلکه جز این راه راست راهی نمی‌بینم ونمی‌جویم لذا چنین‌سروده‌ام :

(تجدید عهد با وحدت)

عشق وحدت ز ازل در دل‌وجانم بنشست
تا ابد راه حقیقت نگذارم از دست

راه حق گر طلبی جانب وحدت بگرای
گر بدیدی همه‌جا جلوهٔ حق، حق‌پرست

غیر حق دردل ما جلوهٔ دیگر نبود
وحدتی از غم دنیا ، طمع عقبی رست

کبریائی نبود در خورکس غیر خدای
زان سبب کبر وغرورم همه‌یك جا بشکست

می دنیا ندهد نشأه بدل ای عاقل
وحدتی کی شود ازمادهٔ دنیا سرمست

در ازل با سر زلف تو ببستم عهدی
تا ابدنشکنم ای دوست من آن عهدالست

گر که عهد ازلی‌را کنم اکنون‌تجدید
بهر ابراز وفاداری و تذکار دلست

همچو آئینه گرفتم ز رخ‌حشمت نور
دامن بهگر وحدت ندهم من از دست

یارب ازکبرو غرور وز هوسها برهان
دل مشتاق ریاضی که بوحدت پیوست

تهران ۱۸ فروردین ماه ۱۳۴۸

قبل ازاینکه از حقیقت راه وحدت نوین جهانی آگاه شوم درآتش اشتیاق دیدار حق میسوختم، آرام وقرار نداشتم، هیچ باده‌ای ازمال ومقام وشهرت وزن وفرزند ومحبت دوستان وصفای باغ وبوستان وسفرو حضر دل خمار آلوده‌رامست نمیکرد. همیشه‌دررنج والتهاب ویأس واضطراب بودم. شبی که‌ازاین همه‌سرگردانی وبی هدفی ودل نگرانی درآتش یأس وحرمان‌میسوختم وحال طلب غلبه وآتش اشتیاق دیدار محبوب‌ازلی ووصول مقصود لم‌یزلی ازکانون سینه شعله‌ور شده بود این غزل‌را سرودم :

(طلب)

کاش با جلوه‌ای از غصه نجاتم بخشی
با همه ظلمت دل پرتو ذاتم بخشی

جلوه‌ای کردی و رفتی که بجوئی‌بازم
در ره عشق بیا تا کـه ثباتم بخشی

خضر راهم‌توئی وحیف شدی غیب‌زچشم
چه شود دیدهٔ بینائی ذاتـم بخشی

منکه گمراه شدم ازچه رهم بنمودی
کاش در راه خدا خط براتم بخشی

تو که درعین خماری لب من‌تر کردی
چه شود باده ز مینای صفاتم بخشی

کوثر عشق و هدایت‌نشود خشك ز می
گر تو یك جرعه ازآن آب‌حیاتم‌بخشی

منکه پا در گرو موی هزاران اصنام
دارم ، ازلطف تو خواهم‌که نجاتم بخشی

راه توحید نه این است که من‌میسپرم
مگر از لطف تو برلات ومناتم بخشی

خرمن عشق و گدائی ریاضی دیدم
شاید از خوشهٔ توحید زکوتم بخشی

همت پیر خرابـات اگر گیرد دست
در حیات ارکه نبخشی بمماتم بخشی

۱۶ آذرماه ۱۳۴۵ نفت‌شاه

تیر دعای من سوخته دل بهدف‌اجابت اصابت‌کرد. دریای رحمت موج زن شد، وجودمضطرب‌وطوفان زده‌ام را موجی‌که ارتعاش آن نوای محبت سرداده بود دربرگرفت وبساحل نجات رسانید. آن‌موج‌مقدس نفس عیسی وش‌وجودنورانی‌دانشمندروحانی آئینه مصفای‌حق‌نما وحدتی حشمت‌الله‌دولتشاهی(حشمت‌السلطان)

و آن ساحل امـن وامان حصار مقدس وحدت ادیـان یا وحدت نوین جهانی بود . چنان ازخورشید جمال آن رهبر صاحبدل روشن شدم‌که باهمه ناچیزی وکوچکی خود چنین سرودم ؛

روی تو عیان دیدم چشم از دو جهان‌بستم
با موی‌تو پیوستم از غیرتو بگسستم

یاد خـم ابرویت در دل بـه نماز آمـد
محراب‌ونمازودل از عشق‌توبشکستم

ازکوثـر عشق تـو یك جـرعه بنوشیـدم
تاروزحساب وحشر از نشأهٔ آن‌مستم

گـر خـوابم وبیدارم یـاد تـو درافکارم
گر مستم وهشیارم بردامن تودستم

بی‌جلوهٔ مهـر تـو تیره رخ مهـر آمـد
گر مهرنفرمائی‌بی‌مهر چوشب‌هستم

سوزد زغمت جانم چـون شمع شبستانم
میسوزم‌وخندانم‌چون عهد تونشکستم

چـون نـافهٔ مشکینم آغشته بخـون دل
چون آهوی تاتارم‌از تیرتومن‌خستم

بس‌کن تو دل آزاری‌صدکشته‌چومن‌داری
ای‌ماه بلنداخترچون خاك‌رهت پستم

پروانه بپای شمـع بـراشك ریـای شمع
میسوزدومی‌خندد گوید‌که زخودرستم

هان ای بت‌طنازم مـن عشق تـو میبازم
گر فاش نشد رازم دانی‌که‌زبردستم

حـاجی بره‌کعبه آثـار خـدا جـویـد
گوید بدرخانه از عشق تو بنشستم

مـن در دل هـرذره روی تـوعیان بینم
زآنروی‌بجز رویت‌چشم‌ازهمه‌بربستم

غم نیست ریاضی راگـرجان برهت بنهد
تـا جـان ودلی دارم با روح تـو پیوستم

آبان‌ماه ۱۳۴۶ کرمانشاه

از برکت ارادت و مصاحبت آن استاد روحانی اصول عقایدم برقاعدهٔ حق استوار و دلم ازنـور جمال یار روشن شد لذا درمهرماه سال ۱۳۴۷ چنین گفتم :

من نشان از نقش روی پاك جانان دیده‌ام
بادوچشم جسم‌خاکی‌نقشی‌ازجان‌دیده‌ام

یك تجلای جمالش صد هزاران مهر وماه
هردمی‌صدجذبه‌اش‌باچشم‌ایقان‌دیده‌ام

وحدت ذات وصفاتش عین هستی جهان
وحدت‌موجودوهستی‌ذات‌رحمان‌دیده‌ام

نور برنور است دریای پر از نور جهان
جلوه‌ها بانوردانش‌دردل‌وجان‌دیده‌ام

چونکه دانش دینامیسم عالم بی منتهاست
روح عالم دانش ذاتی یزدان دیده‌ام

دانش حق عین ذات اوست پس‌عالم همه
دانش بی‌منتها توأم به ایمان دیده‌ام

دین و دانش اصل هستی ذات یزدانی بود
این‌دواصل‌وحدتی‌راذات‌یزدان‌دیده‌ام

دانش و دین توأمند و واحدوبی‌حد وبعد
هستی مطلق همه ازعلم وایمان‌دیده‌ام

این دو اصل وحدتی راکس مجزا کی کند
دانش‌بی‌دین‌وایمان‌جهل‌دونان‌دیده‌ام

درکتـاب دینـامیسم آفـرینش راز حـق
با دلیل‌روشن وفطری وعریان‌دیده‌ام

دورهٔ علم الیقین بگذشت و در عصر نوین
معرفت‌عین‌الیقین‌باشدکه‌اینسان‌دیده‌ام

حشمت‌الله پرده از اسرار عالم برگرفت
مکتب وحدت ره‌حق‌بهرانسان‌دیده‌ام

چون خدای عالم و آدم یکی و بی شریك　　بی‌جهت در اختلافات اهل ادیان دیده‌ام
تا ریاضی پیروحشمت بشد در راه عشق
در عطا و اشرف ایمانها به یزدان دیده‌ام

۱۳۴۷/۷/۸

اکنون یقین دارم بشریت بحقیقت متوجه و بدان فرشته وحدت متوسل وخود را با این حبل‌المتین محکم‌الهی از ورطهٔ جنگ و جهل و بدبختی نجات خواهد داد . افتخار میکنم که در اثر لطف و بزرگواری خداوند تبارك و تعالی وحدت ادیان از شهر کرمانشاه در کشور عزیز ایران که دارای شاهنشاهی رؤف ومهربان میباشد که خداوند بر قدرت وعزتش بیفزاید پدیدار شد. آری امروزه در جهان دورهٔ تاریکی بسر آمده و نور یزدانی طالع شده و از روشنی سحرگاه سفیدی صبح سعادت درخشنده بشریت پیداست. خداوند متعال به بانی وحدت نوین جهانی پاداش عظیم عنایت فرماید و نیروی کامل بخشاید وعمر وعزت وحدتی حشمت‌الله دولتشاهی (حشمت السلطان) وحدتی دکتر عطاءالله شهاب‌پور وحدتی علی اشرف کشاورز را بیفزاید ووحدتیان را حلوه دهد تا بشریت از این چراغ هدایت بهره برگیرد و بسعادت رسد، آمین .

درود فراوان بحقیقت خواهان ووحدت پژوهان .

کرمانشاه صبح شنبه ششم اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۸

آقای محمد نعیم‌الله

برادر محمد نعیم‌الله ۲۷ ساله مسلمان مقیم حیدرآباد ا.پی هندوستان ـ ضمن موافقت با نظریه وحدت مینویسد: من کلیهٔ ادیان دنیا را محترم میشمارم وازروی قلب معتقدم که پیروان آنها برادران وخواهران ما هستند وهمچنین معتقدم که ما بایستی صفای مطلق ، تطهیر مطلق ،فداکاری مطلق و محبت مطلق داشته باشیم ودر راه برادری بین‌المللی وایجاد روح همفکری و تسامح ومساوات بین هر بشری با بشر دیگر بکوشیم وهمگی ما بایستی در راه پیشرفتهای همه‌جانبه بین مردمان طبقات مختلف جهان درزمینهٔ اجتماعی، اقتصادی ، فرهنگی ،صنعتی فنی وغیره کوشش مبذول داریم .

من با کمال صداقت نسبت به اساسنامه و برنامهٔ شما موافقم واز جناب شما خواهانم که عضویت سازمان محترم خودرا بمن اعطا فرمائید.

برادر گاری سامسون ۳۱ ساله آمریکائی مقیم سانفرانسیسکو ـ آمریکا ـ ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد: چگونه ممکنست که کسی در این شعار محبت، صلح، وبرادری وهمکاری موافق نباشد؟

آقای کمال کومار تاندون

برادر کمال کمار تاندون ۲۱ ساله‌هندو مقیم مرداد آباد هندوستان ـ من‌با برگهٔ همگامی که فرستاده‌اید موافقم‌و نظرات‌شمارا درراه‌برادری دوست‌میدارم .

برادرابوی‌ژان ریچارد ۸۱ساله‌دارای دین تصوف و عقلانی ـ مقیم برکلی ـ کالیفرنیا ـ دانشجوی تعلیمات استاد د.کا (استادتبتی)ـ ضمن موافقت بانظریهٔ وحدت مینویسد: عقیده دارم که این کوشش و هدف زیبائی‌است وفکر میکنم که این کوشش وهدف زیبا مربوط بعهدنوین‌است .

برادر نیهال دوسیلوا بودائی سیلانی مقیم سیلان شهر نوگه‌گودا ۲۲ساله ضمن موافقت بانظریهٔ وحدت مینویسد : هدفهای وحدت نوین جهانی عالی است ومن‌کوشش‌خواهم کرد وحدت نوین را به نیل اهداف اویاری دهم‌بوسیلهٔ ارسال نظراتی ازدین بودائی (هینیانا) که پدرمن روحانی‌آنست . من‌دین‌مسیح‌را تاحدودی میشناسم .

برادر ارنست ت . ج . تاپ ۷۸ ساله عیسوی متدیست انگلیسی مقیم هامپشایر ـ ضمن‌موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد : اینجانب بعنوان‌کسیکه سالیان متمادی برای‌وحدت‌عالم عیسویت قدم‌برداشته‌ام شخصاً وحدت نوین جهانی راخوش‌آمدگفته وکوششهای‌آنرا پشتیبانی میکنم. برای ایجاد وحدتی‌بازهم وسیعتر دراین‌عقیده‌که حقایق‌اصلی‌درکلمات مسیح مارا بهم‌نزدیکتر وهمهٔ ادیان‌دیگررا بهم‌پیوست‌میسازد.

برادر سعید احمد قریشی ۲۴ ساله پاکستانی مقیم کراچی ـ ضمن موافقت بانظریهٔ وحدت‌مینویسد: دوستان عزیز بسیارمتشکرم برای نامه‌ای که بمن ارسال داشته وبطور خلاصه هدف وحدت نوین جهانی خودرا درآن مرقوم نموده‌اید . من ازافکاری که شما در نامهٔ خود بیان داشته‌اید قدردانی میکنم و از یزدان مقتدر توفیق شما را خواهانم ـ بهترین تبریکات من بهمهٔ شمابرای سال‌جدیدبا بهترین آرزوها .

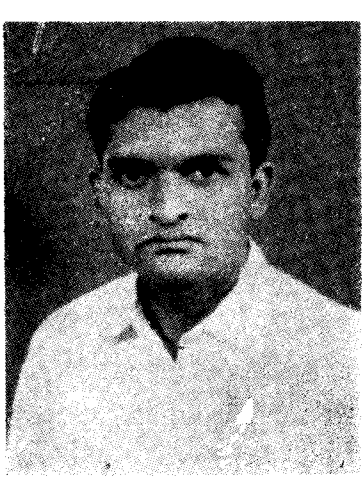

آقای سعید احمد قریشی

خواهر آوریل موریل ۳۹ سال عیسوی انگلیسی مقیم شهر آمیرشام ایالت بوکینگهام انگلستان‌ضمن موافقت با نظـریهٔ وحدت مینویسد :

من دراصول بانظر بالا موافقم و تنها در بارهٔذکر شمول کشفیات‌علم مشکوکم هرچندکه‌این کشفیات‌برای همه‌قابل‌قبول

وارزشمندباشد. برخی‌کارهای علمی اصل مشکوکی دارند وبسیاری ازآن خطرناك ومتأسفانه بسیاربیرحم است . زیرا حیواناتی برای‌آزمایش بکارمیبرند درتحقیقات علمی امروز . باین‌دلیل میل دارم‌که‌بجای ذکرآن‌سخن دربارهٔعلم، شماحیوانات رامشمول قراردهید زیرا بدون شناسائی‌آنهانمیتوانیم صلحی داشته باشیم . عالیجناب شویتزر بحق‌همهٔ موجودات‌زنده رامشمول‌قرارداده‌بود.

وحدتی: **محمدحسن‌حائری** ضمن‌قبول مرام وحدت و امضاء برگه همگامی‌شعر زیررا فرستاده که موشح استوحروف اول ابیات‌آن بنام (حشمت‌سلطان) موشح‌میباشد.

کعبه عشق

حجاب جسم را از جان بدرکن — براه عشق جانا ترك سرکن
شقاوت را و بخل وعجب‌وکین‌را — به یکدم جملگی از سربدرکن
متاع نفس را بـا آب وحدت — بشوی ومحو ازکین وخطرکن
تـعـاون در ره عشقست یـارا — بوحدت آی و جانت راسپرکن
سپاه عشق را در راه یـزدان — بـلای عشقبازان را نظرکـن
لـه الدینا ولا مـوجـود غیره — نباشد غیر او یاری، زبر کـن
طـواف کـعبـه عشق و محبت — بسان عاشقان بازیب و فر کن
اگر خواهی‌که حق را دربیابی — یکی مرشد بیاب وترك‌سر کن
نباشد رهبری چون مرشد مـا — بنامش شعر را نیکو نظرکـن

۱ر۱۱ر۴۸

برادر محمد اسقائی کرمانشاه

اینجانب محمد اسقائی از روزی‌که نام مقدس وحدت را شنیده و برهدفهای بشر دوستانه‌اش واقف گشته‌ام عشقی عمیق و قلبی نسبت به‌گردانندگان معظم آن در خودم احساس میکنم . چنین تصورمی‌کنم که نوری عمیق‌که جز نور ایمان به آن قدرت مافوق نمی‌تواند باشد برذرات وجودم‌مستولی شده‌است .

کمترعقل‌سلیمی‌است‌که ازوجود چنین‌انجمن‌بشردوستانه‌ای‌که‌وحدت‌ادیان‌را بنانهاده‌اطلاع‌حاصل‌کند وآرزوی‌عضویتش رانداشته باشد ،انجمنی‌که راهی را به بشریت‌تقدیم‌میکندکه‌تنها وسیلهٔنجات‌ازچنگال‌چند دستگیها و اختلافات و خرابی اوضاع کنونی میباشد.لذامن نیز آرزو دارم‌که وحدت نوین‌جهانی‌تقاضای عضویتم را بپذیرد .

ضمناً من با عضویت فرزندم منوچهر اسقائی در وحدت نوین جهانی و شرکت او درمکتب روحی تحت سرپرستی و رهبری استاد معظم جناب آقای مسعود ریاضی قلباً راضی بوده و کاملا موافق هستم .

امیدوارم‌که روزی خود و خانواده ام بتوانیم در اشاعهٔ هدفهای صلح‌طلبانه وحدت نوین جهانی سهمی داشته باشیم .

با تقدیم شایسته‌ترین احترامات

آقای دکتر عطاءالله صرافیان ـ دکتر داروسازاز برادران کلیمی مقیم کرمانشاه که ازوحدتیان است مینویسد: «اولا همیشه یزدان‌پاك راستایش نمودم وبقدرت‌لایتناهی‌اوایمان داشته ودارم ومخلوق اورا دوست دارم وازاینکه‌کار مفیدی برای جامعهٔ خودبنمایم‌لذت میبرم . ابناء بشررا دوست میدارم وازهردین یافرقه‌ای باشند آنهارا محترم میشمارم وآنها را مثل پدرومادرم، خواهرانم وبرادرانم و اولادانم دوست دارم وآرزو دارم تمام‌آنها هم حق رابشناسند وایمان کامل بهیزدان پاك داشته پردهٔ ریا وتزویررا دریده وهرآنچه هست‌بدیدهٔ حقیقت بینی بنگرند . آیا لذت‌از این بالاترهست ؟ خیر . آرزو داشته و امیدوار بودم مکنبی باشدکه‌این‌حقیقت‌واضح‌را بآنهابنمایاند وبنده هم‌بکمك‌آن این‌آرمان بشردوستی وخداپرستی را بهتر بشناسم . همیشه این آرزو را از خالق مقتدر و توانا میخواستم تا اینکه مدتی پیش هر آنچه را میخواستم یافتم .

علت‌آن‌توجهات‌بیشائبه استاد عزیزآقای مسعودریاضی وراهنمائی نمودن بنده به چنین مکتب مقدس یعنی « وحدت نوین جهانی » بود . لذا بنده را عضو خدمتگزار آن قبول فرموده تا بتوانم بیش از پیش وظیفه‌ای انجام داده باشم .

برادر یدالله روشن ۴۳ ساله مذهب اسلام شیعه جعفری اهواز ـ بعقیده بنده بوجود آمدن‌این سازمان بزرگترین ایده‌آل هرفرد انسان مصلح میباشد بنابراین تقویت این‌سازمان مقدس از هرلحاظ و بهرطریق ضروری است وضمناً یك نشریهٔ بسیارزیبا بطورماهانه بزبانهای زنده مانندانگلیسی، فرانسوی عربی، اردو، فارسی‌لازم‌دارد تا درآن‌نشریهٔ مداوم‌فعالیتهای جهانی خودرا منتشر نمایدعمانطوریکه‌انجمن تبلیغات اسلامی ونشریات نوردانش وابسته انجمن تحولی درافکار وافکار عمومی ایرانیان بوجودآوردکه بزرگترین اثرآن همین تشکیل‌سازمان فعلی میباشد .

برادر بزرگوارعالیم دینی‌ومبرز علی محمد اژیهسن۶۷سال دیانت اسلام جعفری‌ـاصفهان.

بلی تمام مطالب فوق مطابقت دارد باتمام‌کتب‌آسمانی مخصوصاً قرآن‌کریم که‌آخرکتابی است که نازل شد بطریق وحی ربانی. دیانت مقدسه اسلام و دین اسلام دین جهانی است وباقی‌است الی‌یوم‌القیامه ومطالب عالیه‌اسلام مخالفت باجهل ونادانی‌بشربلکه باتمام خرافات‌دارد والبته بر تمام برادران‌وخواهران دینی واجب است‌که متابعت نمایند ازاین رفتار ودین ـ السلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی .

خواهر دوشیزه‌اقدس مغاکی مذهب اسلام تهران

ورقه همگامی راامضاء نموده ومینویسد: بانظرفوق موافقم.

برادر عبدالحسین میرزائی ۱۹ساله کرمانشاه مذهب اسلام

این‌جانب نه‌تنها بانوشته‌های وحدت‌نوین جهانی موافق هستم بلکه آنرا ازجان و دل میپذیرم و همچنین ازاستاد بزرگ‌خودم جناب آقای مسعودریاضی بی‌اندازه سپاسگزارم‌که این بندهٔ حقیرنا چیز را مورد لطف قراردادند واین اوراق مفیدوگران‌بها را دراختیار من‌گذاشتندتا بتوانم‌عقیده‌ای راکه سالها بدنبال‌آن بوده‌ام پیداکنم وآرزوئی‌که ازمدتها قبل در قلبم جای گرفته بود جامهٔ عمل پوشانیده و آمادهٔ خدمت بخدا پرستان دنیا وجامعه بشریت می‌باشم .

برادر غلامرضا اژدری ۴۸ ساله کرمانشاه- مذهب اسلام جعفری

بعقیده اینجانب خوشوقتم تمام روح وجانم‌را درراه وحدت بگذارم واین کارها عمل خداپسندانه‌است امیدوارم ما همگی دارای دلبستگی و یگانگی و برادر باشیم و درراه خدا ودین قدم برداریم .

آقای غلامرضا اژدری

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم- بااجازه مافوق‌ترین‌نیروی قدرت وعظمت- بعقیده اینجان‌نثارچنین درك نموده‌ام‌که این راهی‌راکه می‌پیمایم راه درست و با ایمان کامل قدم گذاشته‌ام و امیدوارم که وحدت جهانی ما را قبول واجازه دهند در ردیف برادران وحدتی قرار گرفته واین افتخار نصیب من گردد واین موهبت الهی پیام‌آور یکتاپرستی و رضای اوست که انواع ادیان‌را بهم نزدیك کند . جان‌نثار وحدت‌جهانی- غلامرضا اژدری .

برادرمنوچهر مظفریان تهران مذهب‌اسلام لیسانسیه‌ادبیات فارسی دبیر دبیرستانهای تهران.

اعتقاد من‌اینست‌که همه ادیان ومذاهب‌جهان دردنیای پرشروفساد کنونی که مبادی اخلاق وفضیلت انسانی موردتهاجم بی‌امان مادی گریست‌باید گرد هم جمع‌شده‌عوامل تفرقه وتضادرا کنار گذاشته‌هم‌آهنگ درراه احیاء کلمه حق به‌نشرفضائل ارزندهٔ بشربکوشند وبدین ترتیب دنیا رااز سقوط درمنجلاب خرابی وفساد که منجر بانهدام است‌برهانند .

برادر سیدحسین آقامیری ۳۰ساله دیانت جعفری‌دزفول.

اینجانب باتمام برنامه‌های مذهبی وبالابردن سطح معلومات واتحادبوحدت جهانی‌که تشکیل شده وخواهدشد مایل، آنچه که درخور استعداد بنده می‌باشد انجام خواهم‌داد وازخداوند متعال توفیق درك این وظیفهٔ واحساس مسئولیت بیشتری رادراین راه جهادمقدس مسئلت مینمایم .

برادرمحمدجدید طواف ۴۷ساله دیانت اسلام‌نوشهر رئیس‌کتابخانه عمومی نوشهر.

مطلب بالاوتمام‌کلمات وجملات آن‌باحق وواقع وحقیقت مطابق است و دردل هر مسلمان وبلکه هر انسان اثرعمیق دارد ومبنای فکر وآرزوی من همیشه همین بوده است .

آقای صادق هاشمی

برادر صادق‌هاشمی دیانت مسلمان - تهران

من مرام وحدت نوین جهانی را مطالعه کردم . وافکار بلندمرتبه استاد محترم جناب‌آقای‌حشمت‌الله دولتشاهی (حشمت‌السلطان) مرا سخت تحت تأثیر قرار داد واین عقاید را مورد ستایش میدانم وازصمیم‌قلب بگردانندگان‌این‌وحدت‌نوین‌جهانی درود میفرستم‌که پیشنهاد برادری و برابری میکنند وبر مصداق مثل مشهور - گرنظرپاك کنی کعبه وبت خانه‌یکی‌است- تعصب های ناروا راکنار گذاشته‌اند ومارابسوی عالمی‌میخوانندکه از ستیزه جوئی‌وتبعیض‌ها ورنگ‌وریاهابدوراست‌واین‌آمال‌وآرزوی هر بشری‌است .

برادر ریموند و. رایس ۳۸ ساله‌کاتولیك مقیم‌کشور برزیل ـ آمریکای جنوبی

خیلی متشکرم که‌کارت تبریك برایم فرستاده‌اید . درمقابل منهم بهترین تمنیات خـود را درسال جدید بشما اعلام میدارم . میل دارم با یك خانم جوانی ازکشور شمامکاتبه برقرارکنم . اومیتواندبزبان فرانسه‌هم بامن مکاتبه‌کند .

برادرآرماندو ترونی ۵۹ ساله‌کاتولیك مقیم‌رم ـ ایتالیا

ضمن پرکردن برگهٔ همگامی وحدت نوین جهانی شرح حال مختصری‌فرستاده‌اندکه ترجمهٔ آنرا در زیر میخوانید :

نویسندهٔ ایتالیائی ، عالم اقتصادی و سازمان دهندهٔ بین‌المللی ـ متولد در پالرم ایتالیا ، تحصیلات در دانشگاه پالرم در سالهای ۲۸ـ۱۹۳۳ . دارای دکترا در علوم اقتصاد ـ دبیرکل و عضو هیئت مدیره ومؤسس ۱۵ سازمان بین‌المللی درکشورهای مختلف ـ مقالات بسیاری برای جراید و مجلات‌ایتالیانوشته است ـ محقق اقتصادی ـ بازرس شهرداری سیسیل در امور بازیها ـ دبیرکل مؤسسهٔ تحقیقاتی بین‌المللی سنترو واسکامبی ـ معاون مجلهٔ بین‌المللی اخبار فرهنگی جهانی ـ عضو آکادمی سلطنتی‌کردوا (اسپانیا) وآکادمی‌علوم وادبیات وهنرهای دیژون (فرانسه) عضو افتخاری کمیته وحدت و عمومیت جهانی فرهنگ (ایتالیا) شورای جهانی فرهنگ (آلمان)کمیتهٔ فرهنگی (آرژانتین) پرفسورافتخاری‌جغرافیای اقتصاد در دانشگاه مذهبی سنت‌آندریو(لندن).

دارای مدال طلای مجمع‌ادبی (ژن ایتالیا)) ومدال طلای‌کمیتهٔ ارزش‌یابی‌منابع اقتصادی (یونان) و دارای صلیب لاتران .

تألیفات : گفتگوی زمان (۱۹۳۵) فلسطین (۱۹۳۷)کامبیال (۱۹۳۹)بولونیا (۱۹۴۰)کانال سوئز (۱۹۴۱) شبهٔ جزیرهٔ هند (۱۹۴۲) فیلیپین (۱۹۴۲) تاریخ ژاپن (۱۹۴۲) دانته ومحمد (ص) (۱۹۴۸) ترکیه جدید (۱۹۵۳) ترعهٔ‌کورنت (۱۹۵۴) ترجمهٔ عربی‌کمدی الهی مادرید (۱۹۵۷) رادیو و تلویزیون در ژاپن (۱۹۵۸) تآتر مدرن ترك بزبان فرانسه (۱۹۶۲)کنفرانسهای خـارج ـ مادرید (اسپانیا) ـ لوزان (سویس) ـ نیس وپاریس (فرانسه) .

مقالات آرماندو ترونی به بسیاری از السنهٔ خارجی ترجمه وچاپ شده است ازقبیل : کشورهای آرژانتین ، انگلستان ، آمریکا ،کانادا ، فنلاند ، فرانسه ، آلمان ، یونان ، ایران ، هلند ، پـرتقال رومانی ، اسپانیا و ترکیه .

برادر لوی‌کاس دمتریوس ارتدکس یونانی مقیم شهر آتن (یونان)

ضمن موافقت بانظریهٔ وحدت مینویسد : عقیده دارم‌که وحدت نوین‌جهـانی مهمترین وحـدتهای جهان است . شما بایستی هرکس راکه خواهان آموختن‌است‌کمك نمائید . بمحض‌اینکه اوعزم‌آموختن بگیرد‌کم‌کم شروع میکند بدریافت یك دنیای جدید .

برادر نیك. آ. پوپوف ۶۳ ساله‌کانادائی مقیم بلین‌لیك ـ کانادا .

من بطور استوار ایمان دارم‌که صلح و برادری بصورت واقع درخواهد آمد . حرکت‌آن‌کنداست ولی ایمان روشن‌کننده است .

برادر تومولونروت ۱۹ ساله مسیحی اهل فنلاند (هلسینکی)

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسند :

میل دارم یکی از افراد شما باشم. عضوبودن طبیعتاً معنیش اینست که نامم در دفاتر شما ثبت‌شود و حدس میزنم بهمین دلیل است که از من عکس خواسته‌اید. متأسفانه اکنون در دسترس ندارم. اگر عکس انداختم برای شما میفرستم .

وظیفهٔ من چیست ؟ و سپس منهم سؤالاتی چند ازشما دارم . سیستم کارشما درتهران چیست ؟ موجد یا موجدین وحدت کیستند ؟ آیا عیسوی هستند ؟ دربـاره منشی و اعضاء وحدت: چه عده‌ای هستند ؟ آیا بین‌آنهـا عیسوی ، مسلمان و بـودائی هست ؟ ووحدت اکنون چگونه‌کار میکند ونشانی مراچگونه بدست آورده‌اید ؟ و آیا در تمام‌کشورهاکارمیکند؟ .

دوستی در ژاپن دارم‌که مذهبی است و دختری‌است‌که فکر میکنم در بارهٔ دین وحقوق بشری و امور مشابه علاقهٔ دارد. نام‌ونشان خانم سومیدکیمورا ...

برای من امکان این نیست‌که در بارهٔوحدت نوین‌جهانی با اوصحبت‌کنم اما شما میتوانید مستقیماً وحدت را به او معرفی‌کنید . باین‌ترتیب خودش خـواهد توانست دراین باره فکـر کند ولطفاً تقاضای مرا نسبت بیافتن طرف مکاتبه‌که دربرگه شماره۳ نوشته‌ام ازخاطرنبرید . درانتظار جواب شما،ارادتمند هستم . میل دارم طرف مکاتبه من غیر مسیحی مثلا مسلمان باشد .

برادر امیل پالیاتکا مسیحی ۱۹ ساله مقیم شهر نیترا ـ چکوسلواکی

ضمن موافقت بانظریهٔ وحدت مینویسند : بسیار سعادتمندم از اینکه عضو وحدت نوین جهانی‌شدم. آرمان و هدفهای وحدت نوین جهانی بسیار خوب و برای بشریت امـروز در قرن بیستم سودمند است من باکمال مسرت دروحدت نوین‌جهانی فعالیت میکنم .

برادر دنیس کولانتیانوس ۳۳ ساله‌ارتدکس مقیم‌یونان‌ـ

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسند : زندگی‌کنید و بگذارید زندگی‌کنیم ـ زندگی‌کنید و بدهید ـ زندگی‌ومحبت، زیرا محبت نور زندگی است .

در نامه‌ای نوشته است : دوستان عزیز بسیاری تشکرات برای اوراق وآرزوهای شما. من بـاتمام نظرات‌شمادربارهٔهمکاری‌و برادری‌و صلح‌موافقم‌ـ چند نشانی داده است‌که‌مطبوعات‌برای‌آنان‌فرستاده‌شود .

برادر ناندالال آ . ب . دوسیلوا ۲۳ ساله بودائی مقیم نوگکودا ـ سیلان

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسند : این بهترین قدمی است‌که تاکنون از طرف یك‌جمعیت برای ایجاد سعادت وسرور درافراد بشر برداشته شده است . امید است تفاهم صحیح و درست را دربین ملتها درکمترین مدت ممکنه ایجادکنید زیرا ماتاکنون در دنیای پراز ترسی زندگی میکنیم . امیدوارم که بموفقیت‌کامل‌برسید .

برادرخواجه‌محمداحمد ۶۲ ساله مسلمان هندی مقیم حیدرآباد (هندوستان)

ضمن موافقت بانظریهٔ وحدت مینویسند : این ایده‌آلها بمنتها درجه قابل تقدیراست و برای صلح وحسن نیت دربین بشراساسی‌میباشد .

دوستان عزیزـ ازدریافت مطبوعات شما راجع بوحدت‌نوین جهانی خوشحالم. ایده‌آل‌این‌مؤسسه عالی‌است‌لازم‌است‌که‌آنرا ازسیاست‌جدا نگاهداریم. هدفهای اساسی‌همهٔادیان اینست‌که‌یك برادری جهانی سالم ایجاد نمایند . اگراین هدف صورت عمل بخودگیردصلح جهـان تضمین است. درصورتیکـه موافق باشید میتوانید مطبوعات خود را بنشانیهای ... بفرستید .

برادر نارایانا هندی ۳۵ ساله برهمن مقیم سیوانانداناگار ـ هندوستان

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسند :

ای روح بسیار مقدس .... پرستش و تعظیم .

ببخشید مرا آقا ـ بنظرم یك امر بسیار نیکوئی میرسد که قبول کنم که فقط یك دین جهانی در سراسر عالم وجود دارد زیرا من یقین دارم که معنی دین عبارتست از حقیقت. اما حقیقت فقط یکیست برای همیشه وهرگز دوتا نخواهد بود ولذا هرگاه آنروح مقدس فقط توجه بحقیقت عالمی روح داشته باشند باوضعیکه بالا نوشته اید من چیزی ندارم اضافه کنم: بحقیقت مطبوع نیکوکاری برای همیشه با احترام همه جانبهٔ راه حقیقت وعدم شدت و (براهماچاریا) یعنی تجرد و سه تائی عشق درعالم الهی وغیره وغیره وهمچنین (سوایانیشکاناکار ما) بمعنی خدمتگزاری بدون انتظار پاداش است ـ از آنروح مقدس برای رهبری بطرف خیر وخوبی تشکر میکنیم با احترام غبار فروتن پای باقلای مقدس خدا وگورو (مرشد) .

خواهر ماری دریفوس ۷۱ ساله انگلیسی دین نزدیك به بودائی مقیم ساسکس انگلستان.

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسند : هدفهای وحدت بسیار عاقلانه و قابل قبول بنظر میرسد اما مشمول حقوق مخلوقات دیگری که اینقدر توسط بشر استثمار شده اند نیست. اگر هست بایستی یکوشد که از استثمار مخلوقات بی آزار جلوگیری کرده و راه را بدیگران نشان دهد. تصادفاً من مجموعه ای نوشته ام بنام: «جنایت برعلیه عالم خلقت» قیمت اصلی آن ۲۵ شلینگ بود اما آنرا به ۲۱ شیلنیگ تخفیف دادم. این کتاب خیلی قابل استفاده است و بکسانیکه میخواهند بنفع حقوق حیوانات و برای بیداری بشر نسبت باین کشتار خودخواهانه کمك کنند بسی مفید است. آیا شما علاقه بآن دارید؟

بقلم وحدتی : سرهنگ نورالدین مدرس چهاردهی

تاریخی از وحدت ادیان

دوست فرزانه ام جناب آقای ریاضی ـ بالغ برسی و پنج سال است که درادیان و مذاهب ، علمی و عملی تحقیق وبررسی مینمایم . چهارسال انجیل وفلسفهٔ ادیان را نزد کشیشان تلمذ کرده وغسل تعمید یافتم وعشای ربانی بجا آوردم. بپاکدینی گرایش پیدا کردم ودراثر محرمیت باکسروی تبریزی متوجه شدم که مطالب رادیگران بوی میدهند وکسروی باقلم خود برشتهٔ تحریر میآورد ـ مذهب شیخیه وازلی وبهائیت را نزد مبلغان این مذاهب فرا گرفتم .

گرایش خاصی بتصوف پیدا نمودم ودرصدد عزیمت بهند بودم که بآستان کیوان قزوینی باریافتم وچون یکی ازخواص شاگردان اومحسوب شدم یکی ازسلاسل تصوف بانفوذ اجتماعی خود دشمنیهای ناجوانمردانه بامن نمودند که بآستان حضرت رضا علیه السلام روآوردم وازمعدن کرامت آن حضرت رفع ظلم ازمن گردید. درچهار سلسله ازسلاسل نعمت اللهی وسلسلهٔ سهروردیه وچشتی وقادری وخاکسار عملا واردسلوك شدم وسالها رنج بردم. دوسال تمام بطریق سلوك زرتشتیان گام برداشتم که همان طریق شیخ اشراق است. ضمن تتبع درسلسله خاکسار بدروایش نقطوی برخورد کردم وبمقام بابا رسیدم وازچند سلسله اجازهٔ ارشاد گرفتم ـ دوسال و اندی مذاهب هند را نزد پروفسور شوشتری درس خواندم وازاین سبب بکتب عرفای اسلامی هند وفلسفهٔ جوك آشنا شدم ودرفلسفهٔ جوك علماً وعملاً زحمتهای طاقت فرسارا برخود هموارساختم و ریاضات دورازباور همگان

رااجراء کردم وبمذهب سیکها وصبی‌ها واهل‌حق وشیطان‌پرست ونقشبندی پی بردم ـ فقط اساس تصوف ومکتب‌روحی‌مورد اعتنای‌من قرار گرفت‌وبرای‌تکمیل تحقیقاتم خودرا نیازمندآن‌دیدم‌که ببلادمختلف‌ایران مسافرت‌کنم وباصاحبان مسالك مشافهتاً برخوردکنم . درکرمانشاه بآن دوست روشندل برخوردنمود واز بخت خودشادمان شدم ودرنتیجه دریافتم : که مردخردمندی‌باتمکن مادی رنج تحقیق‌دوراز باورعموم‌طی چهل سال برخودهموارساخته، لب‌فروبسته، خودی وبیگانه رابخود راه نداده‌و جوهرنهائی وجود خود را بفعلیت درآورده‌است وبانوای رسااعلام وحدت‌نوین جهانی رابگوش پرهوش خردمندان جهان‌رسانیده است . این‌عجیب مرد : حشمت‌الله دولتشاهی بودکه به یمن همت‌دوستی‌آن رادمرد بنام‌او آشناشدم‌وآثار ارزندهٔ اورا بدقت‌مطالعه‌کردم توگوئی‌اززبان این‌ناچیزسخن میگوید . آفرینها براوگفتم وسپاس‌فراوان بساحت ایزدمنان عرضه داشتم‌که خدا توفیقم داد مردوارستهٔ راه رفته‌ای را به‌بینم‌وسر تعظیم‌بآستانش‌سایم.
دوست خردمند من :

اکبرشاه هندی‌که معاصرشاه عباس‌صفوی‌وازپادشاهان بنام هندبوددرصدد این‌عنوان برآمدوباکمك شاگردان آذرکیوان‌پیشوای مذهب بهدینان وحدت ادیان‌راپیشنهاد ساخت‌ولی متأسفانه خوددینی بنام دین الهی بنیاد نهاد ودردی جانگداز بردیگر غمهای‌بشریت افزوده گشت ـ دارا شکوه شاهزادهٔ هندی‌که‌بکمك پنجاه دانشمند هندواوپانیشاد را از سانسکریت بفارسی ترجمه نموده خوداین نیت را داشت و در کتاب مجمع‌البحرین سعی نمودکه میان‌مکتب هند واسلام‌را سازش‌دهد ـ نادرنیز درصددبرآمدکه اختلافات‌شیعه وسنی رااز بین ببرد ودینی‌از فصل مشترك ادیان‌بوجودآورد ودر این راه کوشید ولی کاری از پیش نبرد.

سیدجمال‌الدین افغانی نیزلوای اتحاداسلام برافراشت ولی‌آلودهٔ سیاست گشت ـ اگر خردمندی بتحقیق ادیان بپردازد متوجه میشود که برای‌پذیرش هردین‌اعتقاد بتوحید وروح وبقاء روح‌ضرورت‌دارد واین اصل مسلمی‌است‌تخلف‌ناپذیر ودین اسلام میان مدارك موجودازطرف پیشوایان‌که عرضه میشودبهتر ازهمه توانسته یك نیرورا‌که برجهان‌هستی پرتوافکنده معرفی‌کند که همهٔ جهان‌خلقت ازپرتو اوبوجود آمده است . نژاد وزبان ومذهب ملاك‌نیست . مردموحدبخلقت بایستی‌عشق‌بورزد وخودرا خدمتگزارخلقت شمارد ـ نیروی‌لایزالی راخالق‌جهان شناسد نه رب‌مسلمین نه‌رب‌یهود نه‌رب‌مسیحیت .

شرح حال‌خودرا باجزئیات‌که مسلماً برای‌افراد محقق جالب‌نظرخواهدبود درکتاب (من‌ودین) برشتهٔ تحریردرآورده‌ام‌ونارسائی‌اغلب‌مکتب‌هارا‌بازبانی‌ساده‌بیان‌کرده‌ام‌تایارکه راخواهد ومیلش‌بچه‌باشد.

اکنون‌که فاضل‌پرمایه آقای دولتشاهی دامن همت‌برکمر زده وازقیل‌وقال این‌و آن نهراسیده و قد مردی برافراشته وسخنان‌خودرا بطور موجز وروشن‌بیان داشته است درخورتحسین است ، بایست بیاری اوبکوشیم تا موردتوجه انوارلایزال گردیم . درودبرتو نورالدین مدرسی‌چهاردهی

۱۳۴۹/۳/۲۲ اهواز

برادر احمدکارآمد ازشهرستان رضائیه۱۹ساله دیانت اسلام محصل‌سال چهارم‌طبیعی

بااجازه مافوق‌ترین نیروی‌قدرت و عظمت

برای‌من موجب‌نهایت مسرت وخوشوقتی است‌که پیشگاه دانشمندان واستادان عالیقدروحدت نوین جهانی نامه مینویسم ودرودبی‌پایان خودرا بایشان میرسانم .

خدای بزرگ را سپاسگزارم‌که این‌افتخار را برایم ارزانی داشت‌که با شما تماس بگیرم . بیاری پروردگار مهربان‌سعی‌وکوشش خودم رادرراه وحدت خواهم‌کرد .

بدین وسیله ازشماتقاضا میکنم این افتخاررابمن داده مرابعضویت وحدت‌نوین جهانی بپذیرید که بخواست ایزدیکتاوتوجهات‌شما استادان ومربیان شریف‌بتوانم خودرا اصلاح نموده و برای جهان‌انسانیت عضو مفیدی باشم .

خواهشمندم شرایط عضویت وچیزهای‌لازم برای‌عضویت رابرایم ارسال‌فرمائید ومرا باسایر کتب و انتشارات وحدت وانتشارات نوردانش آشنا گردانید. ضمناً مژده‌جان‌بخشی‌که درکتاب مکانیسم آفرینش چاپ‌سوم داده‌اید‌بسیارتشکرمیکنم وتقاضای خودرا برای‌استفاده ازآن دوکتاب (گلهای راهنمائی وکتاب دیگر دربارهٔ علوم روحی ومانیتیسم وهیپنوتیسم وتلپاتی وارتباط باپریسپری) اعلام میدارم.

بنده با فواید اعتقاد بروح‌که جناب‌آقای دولتشاهی درکتاب‌دینامیسم آفرینش درج‌فرموده‌اندکاملا موافقم واگرچنانکه نشریاتی دراین مورد دردسترس عموم قراربدهید بسیارمفید خواهدبود درودبی‌پایان بطالبان حقیقت‌وبرادران‌وخواهران وحدتی .

آقای اصغر محبی زاده

برادر اصغر محبی‌زاده ۴۸ساله‌مسلم‌ـ آبادان

ضمن امضاء برگه‌همگامی‌مینویسد: خدمت‌دانشمندمحترم جناب‌آقای دولتشاهی! اینکه‌بنده باکمال‌دقت فکرکردم ومطالعه نمودم وهمچنین واقعاً تصدیق‌میکنم‌که راهی‌بهترازاین‌راه‌وهدفی بهترازاین‌هدف‌شمادراین دنیایافته‌نمیشود.

البته راه‌شما حق وراه‌صلح وراه وحدت‌است. علم‌شماتوأم بادین اسلام و ایمان حقیقی‌است. هدف بزرگ‌شما یعنی وحدت نوین جهانی‌که برای‌اولین‌بارصدا وزنگ‌رسای آن‌درتمام‌جهان بلند میشود برای‌تمام‌انسانهامایه‌سعادت‌ودرخشنده‌است وسعادت و توفیق آن‌دانشمند محترم‌راازخداوندبزرگ‌خواهانم .

باتقدیم احترام فائقه

برادر محمدحسین شمالی ۳۰ساله مذهب‌اسلام دوحه قطر

پس‌ازامضاءبرگه همگامی‌مینویسد: بسمه تعالی‌شانه ـ جای‌بسی خوشوقتی است‌که درکشورعزیزمان ایران چنین اقدامی‌شده ، اقدامی‌که‌آرزوی دیرینه هرفرد مسلمان خصوصاً مذهب‌حقه‌جعفری‌است .

بنده ازشادی درپوست‌نمی گنجم وبرادرانی‌که باعث وبانی‌چنین‌کار خدا پسندانه‌ای شده‌اندمهرشان درقلبم جای‌گرفته وازصمیم قلب‌توفیق ایشانراازدرگاه قادرمتعال خواستارم و افتخار میکنم که بنده نامم دراسامی چنین افرادی خیرخواه نوشته‌شود .

برادر یحیی‌طبقی ۲۴ساله مذهب‌اسلام‌تهران

پس ازامضاء برگه‌همگامی می‌نویسد:چون‌مطالب‌فوق پاسخگوی به‌ندای واقعی قلبم میباشدوهمیشه آرزودارم که‌بین‌کلیه افرادبشر صلح و دوستی‌ومحبت باشدوازجنگ وستیزه متنفربوده ومرام فوق‌باایده‌ام یکی است‌لذاآن را بادیده احترام نگریسته وازجان ودل قبول‌دارم .

برادرعلی خدیو سن ۲۵ساله دیانت اسلام‌تهران

پس ازامضاء برگه همگامی چنین مینویسد: چون‌احساس‌میکنم‌که تمام موجودات ازیك منبع کلی

عالم بنام‌خدا نوروروشنائی گرفته که‌هستی‌بخش دل هرذره‌ای است بنابراین دراصل‌یکی میباشیم‌لذا باجنگ وخون ریزی مخالف‌وصلح‌ودوستی راتنها راه‌نجات ابناء بشرمیدانم وچون‌راه‌فوق پاسخگوی بتمام‌مشکلات دنیائی میباشدلذا باخلوص نیت‌ازآن‌مرام مقدس استقبال مینمایم .

برادرمحمد حسن‌علی‌قلی سن ۲۸سال دیانت اسلام اصفهان

آقای محمدحسن علیقلی

ضمن‌برگه همگامی که امضاء فرموده‌اند نامهٔ هم مرقوم داشته‌اندکه عیناً درج میشود : حضور محترم جناب آقای علی اشرف کشاورز دبیرمحترم‌وحدت‌نوین جهانی- پس‌ازاهداء سلام موفقیت وشادکامی‌عالیجناب‌راازدرگاه‌ایزدمتعال‌خواستارم‌وبرای من‌کمال مسرت است‌که از مؤلف محترم نشریات وحدت نوین جهانی‌یعنی جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی (حشمت‌السلطان) وهمچنین‌ازجناب‌آقای دکتر عطاءالله‌شهاب‌پوررهبر عالیقدروحدت نوین جهانی‌که مبلغین دین مبین‌اسلامند و برای دعوت نمودن مردم بآئین‌های مختلف برای ادیان الهی وخداپرستی‌میکوشند نهایت سپاسگزاری نمایم وچندکلمه ای هم درباره وصف‌الهی که توسط اینجانب محمد حسن علی قلی (کوشا) سروده شده برای‌تقدیر بوحدت نوین جهانی تقدیم دارم . امید است مورد قبول‌آن مؤسسه قرار گیرد :

سپاس بیکران گویم ، همی ازفضل او پویم
همی‌درگاه اوجویم ، چه هرصبح‌ومسا باشد

چنان مسرورهستم‌من که‌نی‌مسرور،مستم‌من
ولی مست‌الستم‌من ، که تا جود سخا باشد

چه‌بسیاروچه‌کم باشدچه‌ازخشک‌وچه‌نم‌باشد
بهر جا هر اتم باشد بدست او صفا باشد

اگرازآب‌دریاها ، اگر از کوه وجنگلها
ز دنیا هم زما فیهـا فقط امر خدا باشد

بدان‌هفت‌آسمان‌باشدکه هریک‌راجهان‌باشد
ستونی نی عیان باشد که برآنها بنا باشد

هم‌اوشاهی‌است‌بی‌پایان، کمالش رانشدنقصان
که درهرجاوهردوران نه ملکش انتهاباشد

دلایل درزمین باشد، که براهل یقین باشد
بدان در خلقت انسان ز هستی خدا باشد

همی در سوره فصلت نموده جملگی را ثبت
چو اندرآیه خمسین و ثالث هم بجا باشد

شده‌مذکور درقرآن نه‌اینك بلکه‌هردوران
خدارا بی‌شریکش دان که‌غفلت‌کی‌روا باشد

الاایخالق‌اکبـر ، ثنـا گویم تـرا دائـم
که مثلت نی بود دیگر زهرفردت‌ثنا باشد

توای الله ربانی ، بمظلومان تو رحمانـی
به بیماران تودرمانی ، بهرجا،هرکجاباشد

الاایخالق ذوالمن ، زلطف خودنظر افکن
به‌روی حشمت‌السلطان‌که طبعش راعلاباشد

خدای عالی اعلی نظـر از مرحمت بنمـا
تو بر این ذاکر (کوشا) تراهردم‌ثناباشد

برادر ناصر زرهگر ۳۹ ساله مذهب‌اسلام‌کارمند اداره راه‌آستان پنجم‌کرمانشاه

پس ازامضاء برگه‌همگامی نوشته‌اند: هدف‌بزرگ‌ومقدس وحدت‌نوین‌جهانی‌که‌برای اولین‌بارصدای رسای‌آن درجهان بلندگردیده‌است‌آرمانی‌پسندیده میباشدامیداست عالم بشریت درزیر لوای این هدف‌بسر منزل مقصود ومراد خودبرسد .

خواهر خدیجه قوچانی مذهب اسلام‌جعفری

ضمن امضاء برگه همگامی شرحی مرقوم‌داشته‌اند: پدیده بسیارعالی است که‌ازطرف‌یزدان‌به‌بشریت اهداء شده است. وحدت نوین جهانی- اینجانب قلباً خوشحالم از اینکه میتوانم دروحدت نوین جهانی شرکت نمایم واه‌یدوارم بتوانم دراین راه پرثمر ودینی موفق شوم باینکه ایمانی محکم و توشه‌ای برای آخرت خود اندوخته باشم وبتوانم فردی مفیدوباارزش برای‌بشریت بشمارآیم وتاسرحدامکان بشردوست وخدا پرست‌باشم وامیدوارم اینجانب‌خدیجه قوچانی‌رابوحدت قبول‌نمائید .

آری - چنانچه سرنوشتم اجازه دهداینجانب رابعضویت وحدت‌نوین جهانی قبول فرمائید .

خواهر ایران علیدخت ۴۴ ساله دیانت‌اسلام جعفری.

خانم ایران علیدخت

ضمن‌قبول‌همگامی‌وامضاء آن‌مرقوم‌داشته‌اند: وحدت‌نوین جهانی - اینجانب باتمام‌قلب وقوا دراختیار وحدت‌نوین جهانی هستم واین برنامه عظیم خدا پسندانه را ستایش میکنم- با آنکه فردی از افراداین اجتماع بشریت‌ویك بنده خدا هستم استدعا دارم اینجانب ایران علی‌دخت همدانی را بعضویت وحدت قبول فرمائید تابتوانم ایمان محکمی را درسایه پروردگارپیدا کنم .

خواهر راشل پینی ۵۹ ساله جوینده انگلیسی مقیم لندن

ضمن موافقت‌با نظریهٔ‌وحدت‌مینویسد: من‌تمام‌وقت‌خودرا در این‌کار صرف میکنم. بهترین‌آرزوهایم‌رابضمیمه کتابچهٔ‌کوچکی دربارهٔ‌کارخود میفرستم ه توجه شما را بصفحهٔ ۲ تحت عنوان (روش رودرو) جلب میکنم.

قسمتی ازآن‌روشن است برای ازبین بردن‌برخی ازاشکالات روانی همانطورکه شما دراین کار سعی میکنید .این‌روش اثرمیبخشد .

خواهر آلیس و آقای گوستاوشنیدلرشپرد اولی‌مسیحی دومی یهودی مسیحی‌اولی ۶۷ساله‌ودومی ۶۰ساله اهل شهرچیزلهورست انگلستان.

ضمن موافقت‌با نظریهٔ وحدت مینویسند : عقیدهٔ ما اینست‌که وحدت شماعالی است بشرط اینکه کار کند . ماعقیده‌داریم که‌تطهیر زندگی مبنای‌درك‌خیردرزندگی است . پاکی جنسی‌یك‌امرمطلق‌اساسی‌است.

آیا ممکنست نام ونشان برخی ازدوستان خودرا درایران‌وسایرکشور ها بدهیدکه با آنهادربارهٔ ایده‌آلهای شما مکاتبه‌کنیم ؟

برادر جفری رجینالدژوزف بوند ۴۹ساله‌متدین‌به شاکتا ادوآی‌تین‌کویکرمقیم‌بریستول‌انگلستان.

ضمن موافقت بانظریهٔ وحدت مینویسد : ماکه عضو انجمن حقیقت هستیم درراه توسعهٔ برادری‌بشر وشناسائی وحدت‌بشرباطبیعت‌کار میکنیم‌وباین حقیقت واقفیم که‌کلیهٔ ادیان شامل بیانهای ارزنده ازحقیقت بوده وابراز مشارکت بشردرامور نادیده است وهمچنین معتقدیم که صداقت وتفاهم مارابسوی انجام عمل پیش میبرد وعقیده داریم‌که حقیقت‌در هرکجا بصورت خاصی نمایان است ولی دارای جنبه‌ها و جبهه‌های مختلف به‌نسبت جستجوی بشری‌است وباورداریم‌که محبت‌بسوی‌هماهنگی احتمالی‌که قلباً آنرا میخواهند. عدایت خواهدکرد . (تأسیس‌شده‌درهندوستان)

برادر ویلیام والنسیا کاتولیک مقیم مدلین کشور کلمبیا ـ آمریکا جنوبی ـ من با وحدت نوین جهانی موافقم زیرا فرصت بزرگی است برای شناختن ادیان و بهترین تعلیمات آنها .

مدیر مؤسسه دانیل کمپانی در آشینگدون ایالت اسکس انگلستان

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد: ما برای کار نیکوی شما همه نوع موفقیت خواهانیم . بهترین آرزوی ما برای سال ۱۹۷۰ .

برادر گوپال سینغ نپالی هندو مقیم شهر وارانا سی عضو دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه هندوی بنارس (هندوستان) ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد: در این ترس و عدم اطمینانیکه امروزه جهان ما را فرا گرفته دیانت یگانه وسیله ایست که میتواند بمردمان اطمینان الهام نماید و آنها را در راه برتری قوانین اخلاقی زنده نگاه دارد . اما دین بتنهائی باخطر تفرقه مواجه است زیرا تمایل ما بر اینست که به نیروهائی که باعث جدا کردن ما از یکدیگر میگردد بیش از حد لازم اهمیت بدهیم در حالیکه توجه ما بایستی یکزمان باشد (منظور فلسفه اساسی است که مشترك بین همهٔ ادیان است و بشریت را از طریق محبت و عشق بهم می پیوندد) .امروزه احتیاج فوری برای برقراری وحدت ادیان موجود است . اینست یگانه راه نجات نوع بشر .

برادر آوریل موریل ـ آمرشام انگلستان ۳۸ ساله عیسوی.

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد :فکر میکنم که وحدت میبایستی محبت واحترام خود را بعالم حیوانات توسعه دهد . وموضوع گیاهخواری را بدنیای صلح ووحدت توصیه کند و از تشریح زندهٔ حیوانات وسایر بیرحمی ها ابراز تنفر نماید . زندگی یکیست ولذا هر کجای آن دچار رنج و ناراحتی شود مثل اینست که به پیکرهٔ کل عالم لطمه رسیده است . این امر سبب برقراری صلح ومخالفت با جنگ خواهد شد .

برادر سوتومو فوروساکو ژاپن ۳۰ ساله بودائی وشینتو.

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد :از اینکه بمن نامه نوشته اید تشکر میکنم . در نامهٔ خود راجع بوحدت نوین جهانی صحبت کرده اید . میخواهم دربارهٔ آن بیشتر بدانم .

برادر ایوان رامیرز ۳۱ ساله کاتولیک مقیم شهر مدلین کلمبیا آمریکا.

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد : لطفاً مطبوعات خود را بفرستید تا بین دوستانم تقسیم نمایم. من میتوانم اگر مایل باشید نام ونشانی بسیاری دیبران اینجارا (کلمبیا) برای شما بفرستم . کلیهٔ افرادی که بوسیلهٔ دیانت باهمدیگر وحدت خواهند یافت باعث ایجاد صلح در بین بشریت خواهند شد .

برادر اشمیت کا . ا . ۶۵ ساله آلمانی دین: همه ـ مقیم رتلینگن آلمان غربی.

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد : من آرمانهای وحدت نوین جهانی را که از ۴۵ سال قبل تا کنون برای این آرمانها مشغول فعالیت است تأیید میکنم. من بعنوان نمایندهٔ افکار جدید ملت آلمان وهمکار در وحدت و بسیاری از جهت های بشردوستانهٔ دیگر در سراسر جهان بشما نامه مینویسم.

من وحدت روحی بشر و برادری بشر را تحت عنوان بندگی خدا وروح عالمی محبت لایتناهی تأیید میکنم وخواستار همکاری تمام ادیان وفلسفه ها هستم .

من نصایح مسیح را در روی جبل وهمچنین کتاب بهاگاوات گیتا و قرآن مجید و کتاب مائوتسه کینگ لائوتسه وکتب مقدس تمام ادیان وکتب عرفانی همهٔ ملل وهمه زمانها را با روح وحدت تأیید میکنم لذا من با کار شما که مشمول رحمت الهی است موافقم و بهترین آرزوهای خود را برای پیشرفت و توسعهٔ آن در جهان میفرستم .

برادر مئیرهانری ۸۱ ساله کاتولیك اهل لوکزامبورك شهراچ آلزت

من موافقم و برای شماخوشبختی درتمام سال آرزودارم .

برادر ساناندا سانات کومارا مقیم کالیفرنیا آمریکا

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد : دوستان عزیز وخردمند. هدفهای شما ظاهراً شبیه هدفهای ماست لذا این کاغذ راپس ازاینکه بادقت کامل مطالعه کردیم پر کرده میفرستم . ممکنست شما مایل باشید مطبوعات مارا بمنظورحسن تفاهم واتصال کوششها دراین راه دریافت دارید .

برادر چونی رفیق ۱۹ ساله مسلمان مقیم جزیرهٔ موریس

مینویسد : فکر میکنم این راه بهتر است برای پخش برادری وتعلیمات اخلاقی وایجاد صلح درسراسر جهان.

برادر کریستوفر، اون ۱۷ ساله درحال مسلمان شدن مقیم ساری انگلستان.

مینویسد : من بهر گونه سازمانی که باعث پیشرفت دوستی بهروسعت واندازه باشد علاقه‌مندم وچنین مؤسسه را باآغوش باز می‌پذیرم .

برادر مهدی ابهری ۳۵ ساله

بسیار متشکرم ازاینکه محبت کرده ومرا برای عضویت چنین مؤسسه‌ای دعوت نموده‌اید. عضویت جمعیتی باچنین عقیده همانا انجام آرزوهاوخواسته بزرگ من است . این همانست که مردمان امروز بدان محتاج‌اند.

آقای رین جوبیشی

برادر رینجو بیشی ۴۲ ساله دین شینتو ملیت ژاپنی مقیم توکیو - ژاپن

ضمن موافقت با برگهٔ همگامی مینویسد :

اصولی که شما دارید عالی وشرافتمندانه است ومن ازروی کمال قلب باپیشنهادات شما موافقم . معذلك میترسم روح تعصب و فکر اینکه (مال من بهتر است) چنان در مغز اکثریت پیروان ادیان استقرار یافته وجایگیر شده باشدکه نداهای حقیقت مانند ندای شما در میان احساسات خود خواهی دستجمعی در بیشتر کنفرانسها وملاقات های بین ادیان پایمال گردد . با این حال من ثبات شما را در بلند کردن ندا در این بیابان بی سر و ته تقدیر میکنم .

سخن من چیست ؟

من چه گویم : وحدتی و عاقل وفرزانه شو
مهر ورزی کن بابناء بشر، جانانه‌شو

گر که خواهی با سعادت زندگانی بگذرد
وحدت ادیان‌قبول وجلوهٔ این خانه‌شو

چونکه نیت خیر باشد ، زندگی شیرین‌شود
هان‌بتو گویم که‌ازجنگ‌وجدل بیگانه‌شو

دوری از آشوب و فتنه پند گو برجاهلان
پنجه زن درحلقهٔ الفت بهمین افسانه‌شو

کن تو دوری ازخرافات وحقیقت را پذیر
حاجی همنوع خود درکعبه وبتخانه‌شو

بس تعمق‌کن ضمیر باطن‌خود را ببین
عاشق ومعشوق‌تو ، بس گوهر یکدانه‌شو

تا درخشد نور وحدت درجهان چون‌آفتاب
با فروغ وحدت نوخوکن‌ومستانه شو

عهد وپیمان برقرار وخاطری آسوده دار
متن لوح ساده بر گوشمع راپروانه‌شو

گرچه جاری شد بدنیا سیل وحدت بالعیان
اندرین جزرو مدعالم خوش‌ودردانه‌شو

حشمت نیکو سیر درمدح وحدت این سرود
در ره صلح ومحبت‌ای بشر مردانه شو

اخلاق و اتحاد ادیان

از آنجاکه هدف همهٔ ادیان الهی پاکیزگی اخلاق بشر وتطهیر روحی و مشی در طریق صلاح و سعادت و خدمت بخلق وتخلق باخلاق نیکو بوده است این نکته روشن و واضح میگردد که تفاوتی در هدف ادیان و پاکیزگی اخلاقی نیست ویکی از هدفهای وحدت نوین جهانی ، اتحاد ادیان و استقرار و استحکام اخلاق پسندیده در جهان است که هدف واحد کلیهٔ ادیان بوده وهمه‌یك‌سخن‌را بزبانهاو تعبیرات گوناگون برای‌بشر بیان فرموده‌اند .

وحدت ادیان چیست

وحدت میگوید هر کسی درعمل بمذهب خودمختار و آزاد است ومیتواند تمام قوانین مذهبی خود را رعایت‌کرده و هرطور میخواهد عمل‌کند و وحدت‌کاری به آن ندارد . فقط وجه مشترك‌ماخداشناسی‌و خداپرستی واخلاق واصول‌کلی‌است . این مرام وحدت است . صلح‌جوئی،محبت‌ووداد ، برادری، یگانگی نصیحت قلمی وزبانی ، اجتناب ازجنگ ، برقراری صلح وصفا درروی‌کرهٔ زمین و کمك بهمنوعان بحد توانائی . این‌خلاصهٔ مرام وحدت‌است .

وحدت میگوید فرد وحدتی‌کسی است‌که پاك ، خلیق وخیرخواه‌اجتماع باشد .

وحدت در جامعه

بایددربین‌افرادجامعه‌طوری وحدت باشدکه‌گوئی همگی در یك‌کالبدزندگی میکنند. رفتارهمه‌باید متناسب و همگی خیرخواه یکدیگر باشند . باید همه یکدیگر را تشویق‌بتمرین و ورزش‌روحی وجسمی نمایند تا وحدت در عالم برقرار و استوار باشد .

باید دربین افراد جامعه طوری وحدت باشد که گوئی دریك کالبد زندگی میکنند

بغیر از تمرین وورزش راهی برای دوام و قوام وحدت نیست . اگر اشخاص خود را حاضر نکنند وتصمیم نگیرند وهمیشه بخود تلقین نکنند نتیجه مطلوب حاصل نمیگردد . در اینجا مسئلهٔ فشنگ و توپ و اسلحه نیست . مسئله داشتن قدرت فوق‌العاده نیست . تنها باید مراقب بودکه دستورات اخلاقی وحدت را هر کسی عمل کند و دیگران را تشویق بعمل‌آن نماید . هرفردی باید بکوشد نخست‌خودرا اصلاح‌نماید وبعدخانواده‌اش را درست و اخلاقی‌کند و بعد این عمل‌نیك رادر دیگران شیوع دهد و بپایهٔ جهانی تا آنجا که میتواند برساند. خلاصه باید بکوشد مردم رابحد توانائی ومقدر تربیت‌کند .

در اینجا مسئله فشنگ و توپ و اسلحه نیست . مسئله داشتن قدرت فوق‌العاده نیست.

وظیفهٔ انسانیت

هرگاه‌کسی را می‌بینیم‌که دچار اضطراب یا نگرانی وفشار روحی و ناراحتی است وظیفهٔ انسانیت ما ایجاب‌میکندکه دربارهٔ او تحقیق‌کنیم و اگر بتوانیم باری از دوش اوبرداریم و درد اوراعلاج‌سازیم‌و با او همدردی نمائیم و تاآنجاکه قدرت‌داریم درتسکین وی بکوشیم .

رفتار یك نفر محب وحدتی

پس یکنفر وحدتی‌که مدعی اخلاق است باید چنان انقلاب روحی در خود حاصل‌کندکه رفتار و حرکاتش‌نمونه وشاخص‌باشد . باید طوری نرم‌ومهربان وخوش اخلاق ومتین‌باشدکه همه‌مفتون اوشوند . تغیر و تشتت و فحش و ناسزا و حرکات ناپسندکار یك وحدتی نیست و نمیتوان با بداخلاقی مردم را

بدیانت و اخلاق فرا خواند . باید وحدتیان سرمشق دیگران باشندکه از دیدن رفتار آنها همگان پند وعبرت گیرند و درس بیاموزند تا جامعهٔ بشریت رفته‌رفته اصلاح گردد .

تحول عظیم

باید هر فرد از شما در خود تحولی عظیم بوجودآوریدودرحسن‌خلق‌واخلاق‌نیکواز دیگران گوی‌سبقت‌را ببریدتا مردم از شما سرمشق‌بگیرند و بیاموزند . یکنفر وحدتی که بوحدت ادیان و اشتراك هدف‌پیامبران‌معتقداست بایدتمام‌آرمانهای پیامبران را جامهٔ عمل بپوشاند و در حسن خلق و اخلاق‌نمونه‌وسرمشق‌باشد. گذشت داشته‌باشید . هرگاه فشاری بشما وارد میشود بایستی باقدرت اخلاقی آنرا تحمل کنید ، صبور باشید ، بخود دائماً تلقین کنید و صبر و مدارا رادرخود زیاد نمائید .

معالجهٔ بیماران روحی

هرگاه به تیمارستانها بروید و درآنجا با دقت بررسی‌کنید خواهید دیدکه دیوانگان نسبت ببرخی از پرستاران و متصدیان اموركه با آنها محبت میکنند شیفته هستند و امرشان را اطاعت میکنند درحالیکه نسبت به پرستارانی‌که‌کج‌خلق و عصبی هستند بغض وکینه دارند .

یکی از دکتر های تیمارستان مشهد آقای دکتر اخوان بیکی از برادران وحدتی (آقای جنیدی) چنین گفته‌است‌که پس‌از بررسیهای زیاد و تجربه و مطالعه برما ثابت گردیده که یگانه داروی معالجهٔ دیوانگان همان محبت است . راستی ببینیداین‌معجون‌شگفت‌انگیزچقدرشفابخش است که حتی در مردمانی که از حلیهٔ عقل فقیر هستند اثرمی‌بخشد .

وحدتی کیست

خلاصهٔ کلام من‌اینست که باعقل و خرد و دانش وحدت رابپذیرید. چرا ؟ برای اینکه‌همهٔ صفات نیکو و پاکیزه در یك وحدتی باید جمع شود . تمام فضائل واخلاق درست‌که برای‌یك بشر

هر گاه فشاری بشما وارد میشود بایستی با قدرت اخلاقی‌آنرا تحمل‌کنید . صبورباشید . مانندکسانی نباشید که بمحض پیدا شدن جزئی اختلاف سلیقه بناسزا وفحش وضرب وشتم میپردازند.

دیوانگان نسبت بپرستارانیکه‌کج‌خلق‌وعصبی‌هستند بغض وکینه دارند

برازنده‌است‌دراوگردآید لذا وحدتی درواقع شخصیتی پاکیزه صفات‌ونیکو خصال‌وآگاه است .

چگونه باید وحدتی شد

اما چگونه وحدتی ؟ توقع ندارم سخنان مراکورکورانه قبول‌کنی. این‌خلاف است‌بگویندکورشو وکرشو وتعقل مکن . خلاف‌است‌که‌گویندتعبدی بپذیر . میگویم عاقل باش ، ازعقل خداداده‌استمدادکن. درکوچکترین نکات فکروعقل را بکارانداز ودرهمهٔ امورزندگی فرزانه باش .

روش مهر ورزی

روش تو باید مهرورزی بابناء بشر باشد و باید چنان خوی مهر وانسانیت درتو قوی‌باشدکه کهتران وکوچکتران از خود را در مهر و احترام و رأفت مقدم بداری و مظهر مهربانی برای همه مخصوصاً ضعیفان وزیر دستان‌باشی. باید این‌خوی‌وخصلت چنان درتوبدرخشدکه مورد علاقه ومهروءمحبت کلیهٔ مردمان شوی‌وشاخص گردی .

یك محیط سعادت

فکرکنید جامعه‌ای‌که اکثر افراد آن بهمهٔ خصال نیکو مجهز باشند ودر خوبی و نیکوکاری شاخص شوند چه جامعه پاکیزه وخوبی خواهد شد . اینست هدف وحدت از کوشش شبانه روزی و پی‌گیری‌که انجام میدهد .

زندگی قرین سعادت

هرگاه خواستی زندگانیت قرین سعادت‌گردد بایستی وحدت ادیان را قبول‌کنی تا خاطر تو و خاطر جهانی که اکثریت آن چنین فکری را پیدا میکنند از هرحیث آسوده‌گردد . بر دنیای قدیم بنگر که چگونه ابناء آن دیوانه وار برسر اختلافات جزئی و سوء تفاهم برجان یکدیگر آهنگ کردند و چه لطمه‌ها بهم زدند . بدنیای امروز نیز تماشاکن وببین با اینهمه ادعا چگونه باز بهانهٔ اختلاف در عقیده موجب خونریزیها و سبعیت بین‌نوع انسان میگردد .

بر دنیای قدیم بنگرکه چگونه ابناءآن‌دیوانه وار برسر اختلافات جزئی و سوء تفاهم بجان یکدیگر آهنگ کردند.
(منظره‌ای ازمبارزهٔ کانگسترها بایکدیگر)

هرکسی در معرض لطمه است

هرچند ممکن است‌که تو در قلمرولطمات این وادی بطور مستقیم نباشی یعنی عداوتها ومخالفتهای عقیده‌ای‌ومرامی‌وایده‌ئولوژیکی‌رادر زندگی خود صاحب تأثیر مستقیم ندانی امابطور قطع و یقین‌ازآن‌خسران میبری زیرا دنیائی‌که‌مشغول اینگونه مخالفتها وگرفتاری‌های‌اختلاف نظر است مسلماً ازثمرات شیرین همکاری بهره‌مند نخواهد شد وچون محروم ماند همهٔ افرادآن در این محرومیت سهمی‌دارندوتوهم درآن سهمی داری .

نفع وضرر عاید همه میشود

بعلاوه مگر فراموش کردی که عالم واحد است و همه‌پیوسته بیکدیگر ند و نفع در هر کجا باشدعاید همه و ضرر هر کجا باشد عاید همگان است . پس بدان که از لطمهٔ اختلاف عقیده چه‌خود مستقیم واردآن باشی و چه دور از آن، سهمی‌خواهی‌داشت .

وظیفهٔ انسانیت برای خیر اجتماع و برای خیر جامعه بهم متصل وپیوسته است . پس بکوش که در این راه پیشقدم شوی وهرچه زودتر وحدت‌ادیان راکه اساس‌چاره سازی دردهای جهان است‌قبول کنی و چون پیشقدم شدی بحکم‌الفضل‌للمتقدم هرچه سریعتر و زودتر وجلوتر قبول کننده باشی مقامت والاتر خواهد شد و دراین وادی قربی و منزلتی در بین بشر خواهی داشت . پس‌هرچه‌زودتر بکوش‌که جلوهٔ این خانه وخاندان بشریت‌شوی .

اهمیت قصد و نیت

دست درازکردن اگر مقصود زدن باشد از نظر مسئولیت وجدانی بد است .

فرق‌نمیکند بطرف‌اصابت‌کندیا اصابت نکند. کسی برای‌دیگری تیرخالی میکند چه‌خطاکندچه‌بهدف بزندیکی‌است. نقطهٔ مقابل این موضوع عمل نیك است‌که اگرقصدکردی و بدنبال انجام‌آن هم‌رفتی‌وموفق نشدی مثل اینست‌که انجام داده‌ای پس قصد ونیت درهمه‌کار شرط است و این مطلب بطوریکسان‌شامل‌کار خوب وزشت میگردد .

اثر نیت خیر

زندگی هرفرد و هرجامعه وقتی نیکو و پاکیزه وشیرین میشودکه‌نیت شخص خیر باشد . بزرگ مرد اسلام فرمود :

(انماالاعمال بالنیات ـ هماناکه ارزش اعمال را به نیات میسنجند) بزرگترین عـامل ونخستین عامل هرخوبی نیت خیر است و اواست‌که اول پدید میآید وتا نیت نباشدکار نیکو صورت پذیر نخواهد بود . نیت چون خیرشود دیگر عمل چندان بحساب نمیآید اعم‌از آنکه انسان درعمل به‌نیت نیکوی‌خود موفق شود یانشود مثاب خواهد بود زیرا اصل درکارها نیت‌است .

اثر نیت در تمرین

انسان وقتی درکاری نیت میکند باید بداندکه نیت مقدمهٔ تمرین است . مثلاکسیکه‌برای خواندن نماز نیت مینماید مرادش اینست‌که برای انجام فریضهٔ الهی قصد تمرین دارد. درهرکاری‌نیت باین‌معنی و باین خاطر است .

حال اگر ضمن انجام آن تمرین تردید وشکی درکار پیدا شد تمرین در مسیرآن‌تردید و شك‌کار میکند و آنرا قوی مینماید . در بحبوحهٔ عمل ممکنست تمرین دوباره بمسیر انجام‌نیت برگردد ودرآن راه تمرین را ادامه دهد و بازهم تردید پیدا شود و در مسیر تمرین راه تردید را سیرکند و باین‌ترتیب بمفاد(مذبذبین‌بین‌ذلك لاالی هؤلاء ولاالی‌هولاء » (النساء۱۴۲) مترددبین این دو مطلب، نداند این‌سرو نداند آن‌سرکدام را برگزیند) همچنان متحیر بماند .

در بهاگوات‌گیتاکتاب مقدس هندومیگوید: «آنکسیکه برخود مسلط نیست نمیتواند مغزخود را منظم‌کند وآنکس‌که برخویش تسلط ندارد ثبات‌کافی برای تعقیب دانش باطنی ندارد . آنکس‌که مذبذب است وآرام نیست چگونه تواندسعادتمند باشد ؟»

در آئین بودا کتاب دهاماپادا میگوید: «چه نیکو است که سیر افکار خود را که نگاهداری و تمرکز آن مشکل است و مانند امواج بهرسوی هجوم میکند رام کنیم . فکر رام شده سعادت میآورد.»

«هرگاه افکار یك انسان غیر ثابت باشد وقانون حقیقی را نداند وآرامش فکری وی دچار اضطراب گردد هرگز دانش او تکمیل نخواهد شد .»

در آئین کنفوسیوس در کتاب آنالکت میگوید: « مرد بزرگ وعالی راضی ومنظم است و مرد پست همیشه دچار اضطراب . خردمند از نگرانی آزاد است . پاکیزه خوی از پریشانی وشجاع از ترس معافند ومرد بزرگ نه مضطرب ست نه خائف. در امثال سلیمان نبی باب ۲۷ میفرماید: «کسیکه بر روح خود تسلط ندارد مثل شهر منهدم و بی حصار است .»

در کتاب وندیداد (زند آوستا) از دیانت زرتشت میگوید: «از هیچ چیز مضطرب مباش زیرا آنکس که از اضطراب رنج بردفکر و روحش برای بهره برداری از مزایای دنیا مستقیم نیست وتضاددر کالبداو ودر روحش پدید میآید.»

اما نتیجهٔکار چنین خواهد بود که اگر تمرین در راه نیت سیر کند موفقیت در آن کار حتمی است و اگر در راه تردید سیر نماید بطور قطع موفق نخواهد شد . اینست مضارشك وتردید درکارها وفایدهٔ یقین و رأی مستقیم .

پس بایستی موقع نیت تردیدی بخود راه ندهیم وتمرین درهمان قسمت انجام شود .

تأثیر نیت زشت

تمام گرفتاریها و اختلافات وسختیها وجنگ و جدالها در اثر نیت نامناسب بوجود میآید. نیت میکند که این مال راکه متعلق بدیگری است تصاحب کند ودر اثر این تصمیم جنگ واختلاف وکشتن واضمحلال وویرانی بوجود میآید بطوریکه هم طرف را محروم ازیك خیر کرده وهم خود محروم شده. نیت میکند مقام و یا مزیت کسی را تصاحب کند و این نیت بجنگ وآزار میکشاند و محیط دشمنی وعداوت و کینه بوجود میآورد . نیت میکند زمین دیگری را تصاحب کند و خاك آنرا اشغال نماید و درنتیجه جنگ وجدال وکشتن انسانها وخرابی تمدنها وویرانی آبادانیها پیش میآید .

نیت زشت و تردید در آن

همان مطلبی که در بارهٔ نیت خیر گفته شد درمورد نیت زشت هم صادق است. ممکنست دراثر عواملی چون خودخواهی، خود بینی، نفع طلبی و مادیگری افکاری نامناسب در مغز پیدا شود که بدنبال آن نیتهای زشتی بوجود آید اما اگر درراه انجام آن نیت تردید پیدا شد این مرتبه چنین تردیدی نیکواست زیرا مانع ازعملی شدن نیت زشت میگردد . این ندای وجدان و انسانیت است که باو نهیب میزند و او را وادار میکند که از انجام آن عمل دوری گزیند ، صرف نظر نماید ، دنبال آن نرود . حال اگر این تمرین در تردید راکه از وجدان برخاسته ادامه داد از آن افکار سیاه و تیره منصرف شده مغز او پاك خواهد شد و وجودش مصون خواهد ماند . برعکس اگر در انجام نیت خویش اصرار ورزد کارناروا را انجام میدهد .

دخالت شیطان چیست ؟

در زمان قدیم باین موضوع تا حدودی پی برده بودند . اینست که وقتی تمرین در نیت زشت و یا تردید در انجام نیت خیر پیش میآمد میگفتند شیطان در رگ و پوست شخص رفته است که البته مقصود

همان تمرین درکار نامناسب است که هرچه پی گیری و دنبال شود نوعی عمل شیطانی تلقی میگردید . بهمین لحاظ میگفتند که وقتی چنین افکاری پیدا شد بایستی بشیطان لعنت کرد . مقصود از این کار این بود که شخص از تمرین بکار بد منصرف شود و دنبال کار نیکو را بگیرد .

حال میپرسم اگر شخص در موقع پیدا شدن افکار سیاه و ناستوده درصدد تمرین برفع آن برآید، در راه افکار نیکو تمرین وتلقین قوی بخود کند همان عملی را که ازلعن بشیطان مقصود بود بدست میآورد .

اینگونه تلقین بمعنی منحرف ومنصرف کردن تمرین از راه زشت ومتوجه کردن تمرین در راه راست وطریق نیکو است ودیگر احتیاج بلعن شیطان نیست .

عکس العمل خیر

وقتی نیت خوب باشد هرگز گرفتاری در بین نخواهد آمد. نیت خیر میکند کمکی بهمنوع کند ، چیزی باو ببخشد، کار نیکوئی درحقش انجام دهد ، گرهی ازکار برادری یاخواهری بگشاید و بارسنگین را از دوش کسی بردارد . عکس العمل این نیت نه تنها زیان ندارد بلکه نخستین اثر آن یك سرور و بهجت ملکوتی است که در وجود شخص نیت کننده بعمل میآید ووقتی بانجام خدمت خود موفق شود این سرور بحد اعلا واکثر خود میرسد . لذتی است که بالاتر ازآن قابل تصور نیست و حتی نظیر آن دربین تمام لذتها یافته نمیشود. لذتی است خالص، پاکیزه ، درست وصحیح.

محیط محبت متقابل

اثر بعدی آن ایجاد محبت متقابل در کسانیست که نسبت بآنها عمل خوبی انجام شده است . بارها دیده‌ایم اشخاصی که مورد محبت وکمك بیغرض و بیشائبه و پاك و انسانی قرار میگیرند چگونه پروانه‌وار درپیرامون نیکوکار میگردند ومیخواهند بهر ترتیب که شده پاداش نیکوئی باین شخص بدهند در حالیکه انسان پاك نیکوکار منتظر پاداش نیست و عمل نیك را بانتظار جزای خیر انجام نداده بلکه آنرا در دجله انداخته و میداند که خداوند پاداش آنرا دربیابان بازپس میدهد .

تو نیکی میکن و دردجله انداز
که ایزد در بیابانت دهد باز

اصل کمك مانع غرور است

وقتی افراد بشر خدا رادر نظر داشته واورا دروجود خویش حاضر وناظر ببینند وقتی شعار خویشتن را کمك و یاری بیکدیگر بدانند دیگر غرور و خودبینی پیدا نمیشود . تکبر وقتی است که انسان احساس برتری برای خود نسبت بدیگران کند و فاصله‌ای بین خود و آنها ببیند و هرچه این فاصله

هرگاه افراد بشر شعار خویشتن را کمك و یاری بیکدیگر بدانند دیگر غرور وخودبینی پیدا نمیشود.
(تجسمی از کمك بیك شخص درمانده ومحتاج بیاری)

را زیادتر بنگرد غروروتکبرش بیشتراست. اما وقتی روح کمك ویاری نسبت بیکدیگر درمردم پیدا شد دیگر مجالی برای غروروتکبر پیش نخواهد آمد زیرا حس همنوع دوستی وتعاون فاصله را برمیدارد وارتباط را نزدیك میکند وآن عواملی راکه باعث ایجاد شکاف یا اختلاف سطح است کم میسازد ودرنتیجه بجای تکبر وغرورحس محبت ودلجوئی بوجود میآید .

توسعهٔ تصاعدی نیت

اما همین حس محبت و قدرشناسی وتشکر کـه درآن اشخـاص وجود دارد وهمین حس روزافـزون انسانیت ولطف ودوستی ومهر که درشخص نیکوکار در تزاید است وموج میزند در دنیا بی‌اثر نیست. اینها موجهائی است که در عالم اثرمیکند و باقی میماند . چگونه ممکنست امواج هرتزی رادیو درهمهٔ زمین موجود باشد ودورکره گردش کند و اثر داشته باشد اما این امواج پاك که از قلب وروح انسانی برمیخیزدوهمراه باالکتریسیته قوی حیاتی بشرو بـرق شدید ولی تابناك است درعالم بی‌اثر و خنثی باشد .

امواج هرتزی رادیو در همهٔ زمین موجود است و دور کره گردش میکند . امروز اطلاع و عمل با این امـواج بـوسیلهٔ دستگاههای مختلفه حتی در مدارس باطفال آموخته می‌شود.

محیط پراز مهر

بطورقطع ویقین اثردارد وازاثرآنها است که دردنیا یك محیط پاکیزه صحیح بوجود میآید . محیطی که پراز مهرومحبت متقابل، پراز حسن نیت متقابل، پرازانسانیت متقابل وپرازعشق متقابل است. دائماً امواج مهراز طرفی صادر و ازطرف دیگر پاسخ داده میشود. چطورممکنست دیگر در این محیط امواج کینه‌وجدال وجنگ حکمفرما باشد.

زندگی شیرین

پس بدان که باهمین یك عمل و یك حالت که توصیه کردم یعنی اتخاذنیت خیر محیط زندگی خودو جامعه شیرین خواهد گردید . وباهمین تصمیم پاکیزه و مقرون بصواب عالم بشریت حالتی خواهد یافت که ازجنگ ودشمنی وکینه ونفرت بیگانه خواهد شد .

خطر فتنه و آشوب

برتو است ای‌عزیز که ازهرگونه فتنه وآشوب برحذر باشی . فتنه بهرصورت باشد خطرناك‌است. فتنه مادرو ومسبب تمام قتل‌ها ، خونریزیها ، دشمنیها و جنگها است . قرآن‌کریم فرمود : الفتنة اشد من‌القتل (بقره ۱۹۱) فتنه از قتل هم شدیدتر است . پس بپرهیز ، زنهار بپرهیز از هرگونه فتنه ، از هرنوع تفتین .

درکتاب وندیداد (زند آوستا) از دین زرتشت میگوید: «هیچ‌بشری‌نباید سعادت وبهره‌خوددادر ناراحتی کسان دیگر بجوید . » . . . چه‌کسی بدترین گناهکاران است ؟ . . . کسیکه خود را تسلیم فتنه‌گری نماید . . .»

درآئین کنفوسیوس کتاب شوگینگ میگوید: «بلاهای آسمانی قابل اجتناب است لیکن بلاهائی که بشر بسرخود میآورد فراری از آن نیست.»

درهمین آئین در کتاب منسیوس میگوید: «هنگامیکه بلااز آسمان فرستاده میشود راهی برای فرار از آن میتوان جست ولی هنگامیکه بشر خود بلادرست کند دیگر راهی برای ادامهٔ زندگانی دربین نیست.»

نمامی کردن، بدگوئی، تهمت، غیبت کردن، سخن چینی وخبرچینی همهٔ اینها فروع فتنه است و همهٔ اینها درحکم آتش زنه‌هائی است که انبارهای باروت را محترق میکند و دنیا را بآتش میکشد. لذا از این آتش بپرهیزودوری کن. باآتش بازی مکن که تراوکسانت رامیسوزاند. محیط تو رابجنهم خودساخته مبدل میسازد. از آشوب کردن بپرهیز.

مدار جوامع

مدار مشیت الهی برنظم و آرامش و ترتیب است و جامعه قواعد و قوانینی فطری و طبیعی دارد که عالم خلقت برای ترتیب و نظم آن مقرر داشته. باید جامعه منظم باشد تا همگان مرفه و آسوده باشند و زندگی بخوشی بگذرد.

باید زندگی پاك و شیرین باشد ووظیفه همهٔ ما آنست که درایجاد نظم وپاکیزگی وشیرینی زندگی اجتماع وهمنوعان خودبکوشیم تا البته خود نیز سهمی از آن داشته باشیم.

زیان آشوبگران

وای بحال کسانیکه بجای کمك در برقراری نظم و ترتیب واز دیاد پاکیزگی، درصدد آشوب و بهم زدن آن برمیآیند. چه نادانند آنکسان که آب صاف زلال را با سنگهای آشوب بهم میزنند و از صافی بیرون میآورند.

البته جاهلان و نادانانند که در صدد چنین کاری برمیآیند زیرا آنها از قوانین خلقت خبر ندارند. وظیفهٔ خردمندان عالم بشریت آنست که براین نادانان پند گویند وآنهارا آگاه سازند.

عمل طفل نادان

وقتی طفلی ناآگاه کبریتی برمیدارد و با آن بازی میکند وخطر این هست که سرائی را باتش کشد وظیفهٔ یك شخص بالغ آنست که اورا پنددهد و از آن کار بازدارد. هرکس ازافراد جامعهٔ بشریت درحد خودمسئول است که رفتار خویش را پاکیزه سازد و در تطهیر اخلاقی تمرین کند ودر مسابقهٔ نیکوئی سعی نماید گوی از میدان برباید. وقتی همهٔ افراد جامعه وعالم بشریت چنین شدند دیگر مجالی برای انجام کار ناروانخواهد ماند. درواقع بایستی همهٔ افراد بشر چنان عاقل وآماده شنیدن حقایق باشند و آنقدربراین راه مشتاق شوند و آنقدر تمرین و ورزش درکار نیکوکنند که بحلقهٔ مهروالفت جهانی چنگ زنند

←

وقتی طفلی ناآگاه کبریتی بر میداردوباآن بازی می‌کند خطر این هست که سرائی را بآتش کشد.

تا یك محیط سعادت درخشنده در عالم برقرار شود و آنچه سرنوشت و سرشت زمان است بطور درخشان تجلی نماید .

با خرد بسنج

از هر گونه خرافه و آنچه با عقل و خرد منافات دارد درهر کجا باشد دوری کن. اسلام به‌پیروان خود میفرماید : ولاتقف مالیس لك به‌علم‌ان‌السمع‌والبصر والفؤادکل اولئك‌کان عنه مسئولا (الاسراء ۳۶) از آنچه ترا برآن علم نیست پیروی مکن‌که اگر چنین‌کنی گوش وچشم ودل همه مسئول است .

درکتاب بهاگوات‌گیتا ازآئین هندومیگوید: « با شمشیر دانش افکار نارسا و نامناسبی‌که مغزشما را انباشته ومخصوص نادانی است ویران سازید . پرستش‌کنید . ازخواب برخیزید .»

درزندآوستاکتاب خراد دینای‌مینوگ میگوید: «آنکس‌که چشمش بیناست ولی دانش وفهم ندارد وآنچه باو میآموزند قبول نمیکند از یك شخص‌کور بدتر است . »

درکتاب امثال سلیمان نبی میفرماید:« حکمت‌را تحصیل نما وفهم را پیدا کن ... آنرا ترك‌منما که ترا محافظت خواهد نمود . آنرا دوست بدارکه ترا نگاه خواهد داشت . حکمت‌ازهمه چیز افضل است پس‌حکمت‌را تحصیل نما . »

از خرافات بگریز

پس، از خرافات بگریزو از آن دور شو ودرعوض، هرچیزی راکه حقیقت‌است بپذیر وسخن حق را ازدهان هرکس و در هرکجا هست بشنو وقبول‌کن. آری خرافات رارهاکن تاترا انسان عاقل‌فرزانه و روشنفکر و روشن روان بخوانند .

تنفر و دشمنی را ترك‌کنید

از تنفر وانزجار نسبت بهرکس هست خودداری‌کنید. اگر دیدید برخی از پیروان ادیان سخن مخالف حق میگویند و پیرو خرافات هستند قبول نکنید بلکه‌آنچه را باعقل موافق‌است بپذیرید. وظیفهٔ آگاهان آنست‌که افراد خرافی را با زبان لین وخوشرفتاری‌ومحبت براه راست هدایت‌کنند بدون‌اینکه با مخالفت و ناسزاو بدگوئی لطمه بایمان آنها زنند . با سخنان درست وصحیح‌محیطی مناسب ازمحبت ووداد وهمفکری ایجاد نمایند تاکلمات حقهٔ آنها بتواند زمینه‌ای برای قبول درضمیرآنان پیداکنند .

حامی برادران بشری باش

پس بجای دشمنی و مخالفت حامی آن برادر وخواهر نوعی‌که ازلحاظ انسانی مثل تواست ، پارهٔتن تو وخویشاوند بشری‌تست باش و با معجون معجزه‌آسای‌محبت بیشائبه و پاك آنها را بسوی‌وحدت جلب‌کن تا امکان هرگونه هدایت برای همه فراهم آید .

روانکاوی در ضمیر باطن

اینك ترا فرامیخوانم‌که در ژرفای ضمیر باطن خود فروروی و بمطالعهٔ روانی یا روانکاوی واقعی نفس خودبپردازی. بااین مطالعه‌که‌راهنمائی آنرا درمقالات دیگر این‌کتاب خوانده‌ای خواهی‌دانست‌که جدائی بین تو و عالم نیست و بین عاشق و معشوق و عابد ومعبود فاصله‌ای نمیباشد ، یاردرخانه است پس بیهوده گرد جهان مگرد ، آب درکوزه‌است، لبان خود را تشنه نگاه مدار و ازآن استفاده‌کن. یارازتو

بتو نزدیك‌تر است . پس‌ای عجب توچرا خود را از آن دورمیپنداری .

وقتی این‌حقایق‌را دریافتی‌ووحدت خود را باعالم وباآفریننده درك‌کردی آنوقت یکتائی‌عالم را که تو هم جزء آن هستی خواهی دانست و خواهی فهمید که‌گوهری یکدانه هستی .

آفتاب درخشان وحدت

پرتو درخشندهٔ وحدت چون آفتاب سراسر جهان را روشن خواهد کرد واکنون طلیعهٔ صبح آنست‌که تازه‌انوار بامدادی برفراز نقاط مرتفع و افکار روشن و فهیم تابیده است اما آفتاب بامدادی بهمان حالت نخواهد ماند و رفته رفته پهن‌تر خواهد شد و بجائی خواهد رسیدکه تمام سطح‌دشت ودمن‌راخواهدگرفت و جهان راخواهد پوشانید .

طلیعهٔ بامدادی

اکنون‌که درطلیعهٔ بامدادی این اشعه بسر میبری بیا و با وحدت آشناشو، از آن معلومات برگیر، باآن خوکن و با اشعهٔ آن‌گرم شو واز مکتب آن استفاده بر ، باآن تماس داشته باش و اتصال پذیر و پیوند خود را باآن همواره حفظ کن تا مستانهٔ این وحدت شوی و برای روزی‌که

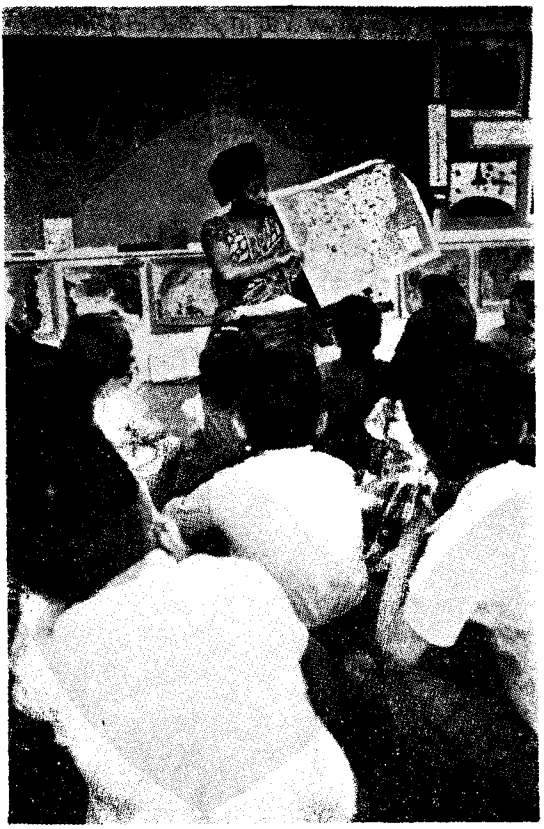

بجای دشمنی ومخالفت حامی برادران و خواهران نوعی خویش باش . بشر با وجود تفاوت رنگ و نژاد و ملیت و طبقات یکیست . ببینید در اینجا چگونه یك معلمه سیاه پوست با عشق و شوق به نوباوگان سفید پوست دانش می‌آموزد.

آفتاب وحدت جهان رافرامیگیرد آموخته و آگاه‌باشی .

عهد و پیمان نیکو

بیا و عهدکن‌که از این مکتب وحدت باایمان‌وعلاقه استفاده‌کنی وخاطرت آسوده باشدکه هیچ‌رنج ونگرانی نخواهی داشت . از این تعلیمات روشن‌که بازبان بسیار ساده‌گفته میشود آموزش حقیقت‌بگیرو مانند پروانه‌ای‌که بدور شمع عاشقانه میگردد توهم عاشق این‌حقایق باش تا ازآن‌بهره‌برگیری .

خوب روشن و واضح و مبرهن است‌که در سراسر عالم چرخش وقایع وگردش ایام برحسب‌مشیت حقتعالی بگرد وحدت دور میزند و از هرسوی ایـن حقیقت پیداست . این وحدت عالم و ادیـان را در اختراعات و اتصال‌ها از قبیل تلویزیون ،رادیو ، بیسیم ،ماهواره‌های‌مخابراتی ، جراید، پست،مسافرتها ووسائل‌سریع‌السیر سفر از یکسو واز علاقهٔ عالم بسرنوشت یکدیگر از سوی‌دیگر بخوبی می‌بینی .

قبول وحدت درعالم

از طرف دیگر نظر وحدت ادیان بخوبی روشن است که چگونه در سراسر عالم باحسن قبول تلقی شده واین حقیقت پاك خدائی همه جا با آغوش بازپذیرائی میشود. این جزرومدی است که درعالم پدیدار گردیده. بیا دراین جزرومد فعالانه بکوش وشادمان باش تادردانه شوی .

سخنی خطاب ببشریت

این سخنان را خطاب بعالم بشریت میگویم و روی خود را بهمهٔ افراد انسان از هر نژاد ، هر رنگ هر ملت ، هر کشور ، هر قاره وهر جمعیت وهر طبقه میکنم که :

ای انسان ، جنگ و اختلاف بس است ، دوران دشمنی وخصومت راسپری کن واینك که چاره‌ای جز صلح ومحبت برای بقای هستی خود و ترقی عالم نداری در این راه مقدس باعزم مردانه بکوش تا همهٔ افرادجهان از عالم وحدت ادیان ویگانگی ودوستی ومحبت ومزایای آن بهره‌مند و برخوردار شوند .

دو نکته دربارهٔ این مقاله

۱ــ چون مقالهٔ نورالانوار مندرج درصفحهٔ ۳۲۹ کتاب گلهای راهنمائی جلداول ارتباط نزدیك بااین مقاله دارد لطفاً قبل ازخواندن‌این مقاله‌آنرا مرورفرمائید .

۲ــ خواهشمنداست این مقاله را یانخوانید یاباکمال صبروحوصله ازابتدا تا انتهای آنرا بخوانید وحتی یك سطرازآن‌جا نگذارید .

جامع عمر خود همی صبر بود دوا و بس
جز ره وحدت وصفا عشق نباشدم به کس

در دوجهان به جای‌او نیست‌کسی‌کنون مرا
دردل آتشین من سوخت بـه سینه‌ام قفس

هر نفسی که میکشم ذکر تو میکنم بیان
حاضر در ولای تـو سر بنهـم کشم نفس

بجان تو در دل من عشق‌تو بوده‌استو بس
صلازنم بوصل تو برسم نالـهٔ جرس

به بندگیت حاضرم‌گویم انا الحق از وفا
عقل وخرد نمی‌شود قانع حرف خارو خس

از سر من نمیرود صحبت وحدت خدا
فاش بگویم همه‌یك، گرهمه‌کس شود عسس

صحبت رجعت ارکنی باز روی بسوی او
از قفست رهـا شوی مـرغ اسیر بلهـوس

زنده وجاودان توئی؛ مرگ‌نباشدای‌عزیز
گر که شود تحولی پیش تو آید این‌سپس

حشمت باصفا نگر موقع رفتن از جهان
غرق سرور میشود چون‌که رهدازاین قفس

وحدت درجان ودرجهان

جریان یك عمر

هرگاه عمرهر فردی رامحدودبگیریم وبرای‌آن ابتدا وانتهائی فرض‌کنیم که مثلا ازروزاول‌تولد یا پیش ازآن‌روز انعقاد نطفه آغازودرهنگام‌تحول یامرگ خاتمه‌مییابد مجموع این عمر وتمام سرنوشتها وحوادث وپدیده‌های آنرا بشر باید طی‌کند وناچاراست تمام سوانح وحوادث آنرا بگذراند،حالاخواه خوب یاغیرخوب، مطلوب یانامطلوب بایدهمه طی‌شود(درباطن همهٔ این حوادث خوب ودرست وبجا است چه بشر را خوش‌آیند باشد یانباشد) . برای‌گذراندن این دورهٔ عمرچه بایدکرد وچطور بایستی‌آنرا

طی نمود . باچه ترتیبی بایدآن‌را گذراند وچه حکمت ودوائی برای اینکار لازم است . تنها حکمت و دوای‌آن صبر است ومدارا وشخص نمی‌تواند عجله کند وآن‌را یکباره طی نماید بلکـه باید صبر کند تا جریان طبیعی خود را بگذراند .

تنها راه صبر است

تنها راهی‌که برای گذراندن عمرهست صبر میباشدزیرا سوانح وحوادث سرنوشت بایستی‌همچنان مراحل منظم خود را طی نماید . قضیه‌ای که بایستی یکساعت دیگر پیش بیاید نمیتوان حتی یك دقیقه آن‌را جلو آورد .

طی مراحل طبیعی

گلی‌پیوندنمیزنی‌یاتخمی‌میپاشی. بایستی‌صبر کنی‌تامراحل طبیعی‌خودرا طی نمایدوهرچه‌بیصبری‌نمائی وپیراهن‌بدرانی‌نمیتوانی‌دردروئیدن‌آن‌تعجیل‌کنی. هرکدام‌برنامهٔ معینی دارد ودرمدت معینی میرویدوبسن‌رشد میرسد وثمر میدهد تا موقعیکه پیرمیشود . بغیر ازاین سلسله مراتب هیچ چاره‌ای نیست . هر چه عجله کنی نمیتوانی درنیل‌به‌آن زودتر ازموسم توفیق یابی . تمام سوانح عمر اینطور است . بایستی با کمال عقل ودرایت وصبر منتظر گذشتن آنها بود و بهیچ‌ترتیب امکان نداردکه یك دقیقه عمر را جلوتر آورند . سوانح و حوادث زندگانی بهمان‌ترتیبی‌که‌هست پیش میآید واین‌مائیم که بایستی باآنهابسازیم وشاهـد گذشتن‌آن‌ها باشیم ودر راه آن شکیبائی ورزیم. اینست جامع عمرانسان .

هرگاه تخمی میپاشی بایستی‌صبر کنی تا مراحل طبیعی خود را طی نماید. (یکی ازمراحل‌کشت نشاء برنج)

نتیجهٔ عجله

عجله‌کردن‌دراین راه،خود خوردن وپریشان‌شدن وتحمل سختی فوق‌العاده است‌که هیچکدام‌ثمری ندارد وجزئی فایده‌ای برآن مترتب نیست مگرانسان رابیشتر حزین وافسرده وعصبی و ناراحت سازد . عقل درصبر است .

کسیکه خودرا تسلیم شتاب مینماید شکیبائی نورزیده که ببیند پایان‌سختی‌بکجاخواهد انجامید ، او نمیداند که آن گرفتاری بالاخره تمام خواهد شد ونا خوشی‌ها ازبین خواهد رفت و خوشی در پی آن خواهد آمد.

اما افسوس‌که تسلیم ناشکیبائی شده وممکنست درصورت تواردباتقدیرطناب‌عمررا قطع‌کندوقبل از اینکه تحول‌یابددرآخرین دقایق‌عمرمیگوید: نمیدانیدخودکشی‌چقدرسخت‌است ولی‌پشیمانی‌فایده‌ای‌ندارد.

پس میگویم ای عزیز هیچگاه باالم وسختی‌که بتوروی میآورد قصدخودکشی مکن وخودرا مباز و درمقابل سختیهای روزگار مقاومت نمای وبدان‌که مشکلات دنیا هرچندسخت باشد گذران است و روزی برطرف خواهد شد .

استقامت بخرج ده وتحمل کن . گرفتاری‌که‌آن‌رالاینحل تصورمیکنی ازبین‌خواهدرفت‌وروزگار خوشی جایگزین‌آن خواهد شد .

نشان عجله

عجله نتیجه‌اش خودکشی و به‌اصطلاح مردم بپرتگاه نیستی افتادن‌است . گرچه خودکشی‌هم نوعی تقدیر است ولی مردم‌دراصطلاح میگویند : برای این کارعجله کرد . همه‌اورا ملامت میکنند که اگر صبر میکرد گرفتاری میگذشت و چاره برای‌کار پیش‌میآمد .

اتومبیلهائی راکه تند وبی‌احتیاط میرانند بهم تصادف میکنند . میگویند این ماشین بقدری سرعت داشت‌که این اتفاق پیش‌آمد و رانندهٔ آن خودرا ازبین برد. میگویندآیا اگر صبر میکرد و آهسته میرفت بهتر بود یا اینکه این مصیبت پیش‌آمد ؟

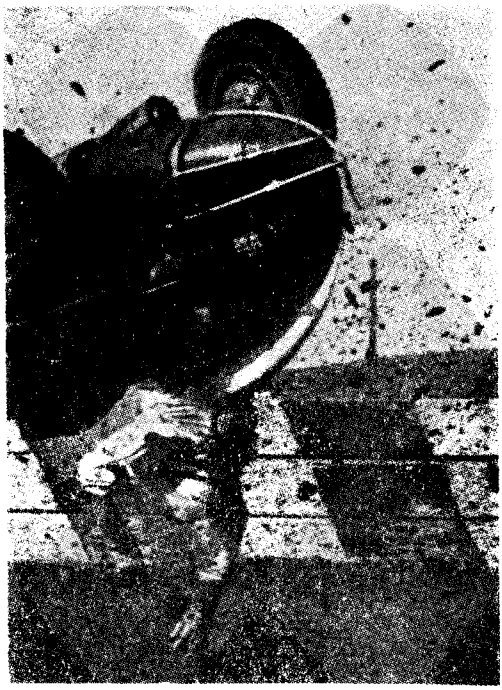

اتومبیل‌هائیکه تند و بی احتیاط میرانند تصادف می‌کنند . منظره تصادف یك اتومبیل کورسی در مسابقه ورانندهٔ آن که به بیرون پرتاب شد. این حادثه بـرای شخصی بنام جانی‌پارسنز در کالیفرنیا اتفاق افتاد .

چاره جز صبر نیست

برای رسیدن بهرکار ونتیجه‌ای که‌باتقدیر ومشیت موافق است چاره صبرو بردباری است . بایدصبور باشیم وشکیبائی بورزیم. پرطاقت‌باشیم. بقول شاعرشیرین‌سخن : سنگ زیرین‌آسیا شویم وفشار ها را تحمل نمائیم تابمقصد برسیم .

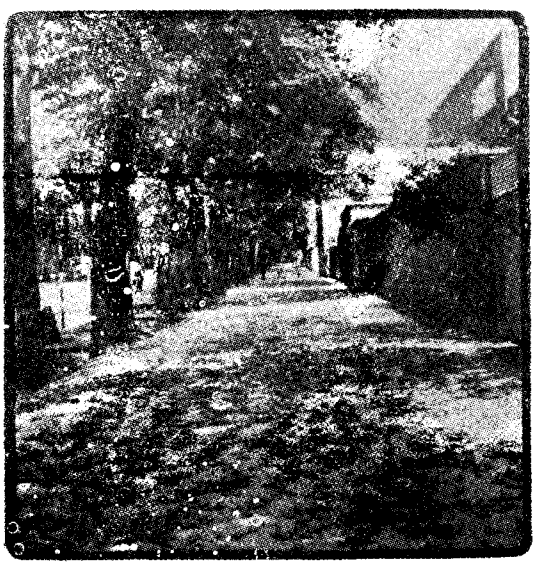

گرمـای تابستان ما را ناراحت می‌کند ومنتظریم هرچه زودتر بگذرد و پائیز بیاید. اما چون پائیز فرارسید از آن‌هم ناراحت میشویم.

صبر یگانه داروی عمراست

بشر بایستی مسیر عمررا طی‌کنداعم ازاینکه‌برای او مطلوب باشد یانباشد . بچه وسیله‌ای این کار انجام میشود ؟ باصبرومدارا. داروی بشرصبراست ونمیتواند عجله کند وعمر را یکباره طی نماید بلکه باید صبرکند تاکم‌کم بگذرد . حتی قدرت آن‌را نداردکه یك دقیقه در آن تعجیل روا دارد وآن‌را جلـو بیاورد . لذاناچار است‌آن‌قدر صبر کند تاجریان عمربگذرد . اما اگر عجله‌کرد و فرض‌کنید اقدام بخودکشی نمود البته اگرمقدر او نباشد این خود کشی بثمر نرسیده عمری را

باید دچار گرفتاری و عوارض آن عمل زشت بگذراند. هم نتیجهٔ مطلوب ازعمرخود نگرفته وصبر نکرده ببیندعاقبت کار چه خواهد شد ومنتظر نشده ببیندکه بعدازاین سختی‌هاروزهای خوشی درپی خواهدآمد. بدیهی است افسوس این کاررا میخورد ولی فایده ندارد.

فرق صبر و کاهلی

صبر آن نیست که تنبلی کنی و دست روی دست‌نشسته منتظرپیش‌آمد باشی. تنبلی باصبر خیلی‌فرق دارد. منظور ازصبر تأمل وتعمق ودیدن جوانب کاروتفکر و عجله نکردن است. بلی تنبلی و کاهلی را نبایدباصبراشتباه‌کرد. صبر با عقل‌وفهم لازم‌است تاراه حل کامل اموربپیداشودورشته‌وشیرازهٔ کاربدرنرود اما اگر برای چارهٔ‌کار اصلا اقدام‌نکنی‌این‌امر کاهلی نام‌دارد.

صبر و کوشش

درعین‌صبر باید برای کار کوشش کرد. درهمین‌دقیقه‌باید برای‌امروز کوشش کرد. برای کاری که‌امروزباید انجام‌گیرد باید جدیت بخرج‌داد. هرروزی‌کوشش خودرا دارد. امـااگرکاری مقدر است یکسال دیگر انجام شود بایستی صبر کنیدکه این یکساله‌آهسته بگذرد وایام یکی‌پس‌از دیگری‌سپری‌گردد. بهار برود، تابستان‌بیاید، پائیز فرارسد، وزمستان را نیز درك‌کنیم. چطورمیتوانیدآنهارا جلوبیاورید؟ پس‌چاره‌ای ندارید. اگردردل خودعجله‌کنیدجز خود خوری نتیجه‌ای ندارد. اگر در فکر خود شتاب ورزیـد جز ناراحتی حاصلی‌نخواهدداشت. اما اگر صبر کردید آنچه منتظرید خود بخود میآید. فرض‌کنید دربهار مدتی انتظار تابستان‌را میکشیدکه هوای گرم‌بیاید. وقتی‌تابستان‌آمد تازه ازآنهم‌ناراحتید ومیگوئیدگرم‌است وسپس انتظار پائیز وزمستان را میبرید تاهوا سرد شود. درآن هنگام‌هم از سرما مینالید.

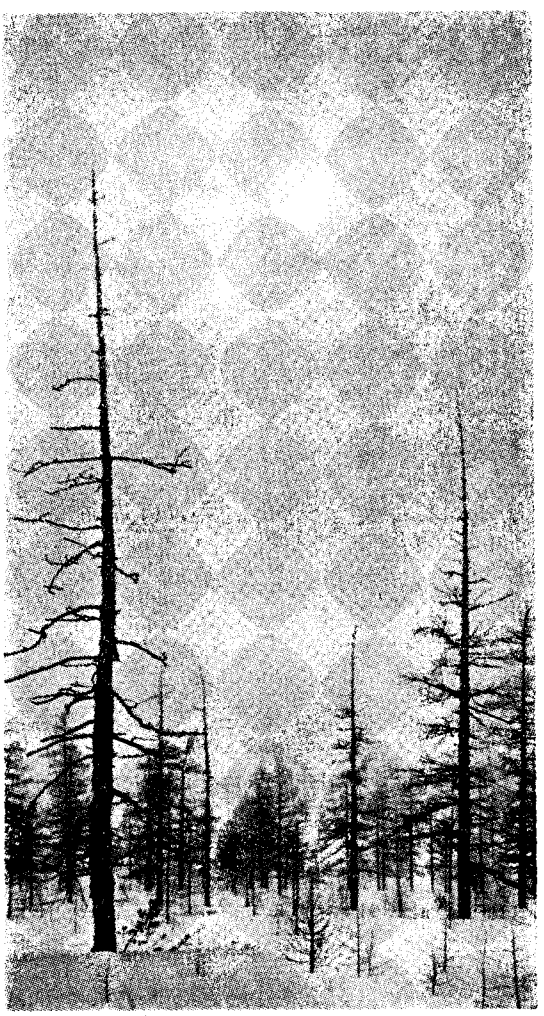

کوشش هر روز برای خود

پس تنها چاره صبر است وهرروزه کوشش برای همانروز لازم است. اینکه امروز کوشش کنی دلیل برآن‌نیست‌که فرداکوشش، نکنی. فردا هم بایدکوشش‌کرد. کوشش‌هرروزه‌تازه‌ونومیشود. پس صبر با کوشش توأم است و هرچند درظاهر

گرما وقتی ما را سخت ناراحت کندآرزوی زمستان را میکشیم‌آما چون زمستان‌آمد ازآنهم ناراحتیم
(منظرهٔ یك‌زمستان سرد درسیبری) ←

متضاد بنظر میرسند ولی متضادنیستند. لازم وملزومند.

صبر آنست که فردارا نمیتوانی بامروز بیاوری. کوشش اینست که باید امروز بکوشی وفردا که رسید فردا نیز کوشش نمائی. کوشش تمام‌شدنی نیست منتها هر روز نومیشود.

اما هرچه کوشش کنی که فردارا بامروز بیاوری نمیشود و محال است . بایستی فقط صبر کنی تا فردا بیاید. نه‌تنها فردا بلکه هرچه سعی کنی نمیتوانی یك‌ثانیه دیگرراهم جلو بیاوری. بایستی صبر کنی تاآن ثانیه خود فرا رسد. در این‌صبروانتظار باید کوشش مربوط بحال‌را انجام دهی. کوشش غلط آنست که سعی کنی فردارا جلو بیاوری و این باطل است.

توضیح و تشریح مطلب

مثلا شما فردا باید بمسافرت بروید. اگر شب را بخود فشار بیاورید و نخوابید و خود را ناراحت سازید که این سفر جلو بیفتد چه نتیجه دارد . فردا که رسید و بمسافرت رفتید و گذشت خواهید دید که مطلب مهمی نبود. این‌عمل نسبت بگذشته‌هم‌صدق میکند یعنی‌هرچه بکوشی گذشته‌را نمیتوانی برگردانی .

پس‌باید گفت‌صبر درهمه‌امور صدق میکندو همه‌جابکاره‌میرود وشامل همه‌است .

هر دقیقه‌کوشش خود

وحدت مکتب خمودگی وفقر نیست. بلکه مکتب نشاط وآراستگی وزندگانی‌وکاروفعالیت و کوشش وشکفتگی است. شماامروزکه‌غذاخوردید و سیر شدید دیگر میل بخوردن غذا ندارید مگر غذا هضم شود و گرسنه شوید. نمیتوان در یك‌روز

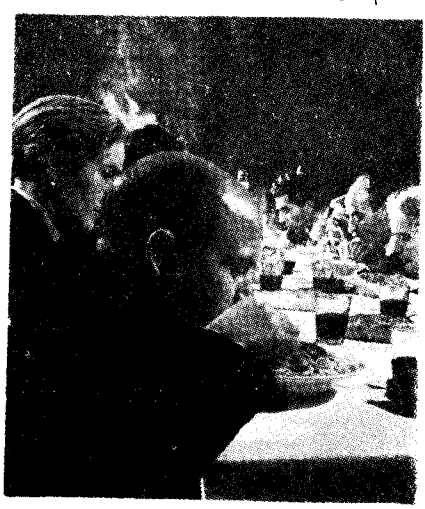

اگر کسی بخواهد غذای ده روز را یکجا بخورد نمیتواند جزاینکه‌خود را بیمار کند .

مخصوصاً دربین اطفال این‌موضوع زیاد دیده‌میشود که قبل از رفتن بمسافرتیکه مورد تمایل آنهاست ناراحت هستند و می‌خواهند آنرا تسریع نمایند . اشخاص بزرك هم چنین التهابی دارند ومثل‌مشهور «المسافرکالمجنون» باین لحاظ بوجود آمده است. اما هرچه بکوشند نمی‌توانند مقدر را جلوآورند .

غذای ده‌روزرا خوردوذخیره کرد. امروزکه‌غذا خوردید برای امروز فعالیت کرده‌اید که خوراك ببدن بدهید تا زندگی ادامه یابد. اگرشما صبر کنید و فعالیت نکنید و بگوئید بدون کوشش غذا بدهان من بیاید محال است. اما حالاکه غذا خوردیداین‌غذا باصبرومرور دربدن‌شما هضم میشود وتا چند ساعتی برای شماکافی‌است. بعدازآن

بازبایدغذا بخورید. برای وعدهٔ دیگرهم باید غذاخورد واین کار ادامه دارد. یعنی کوشش شما برای غذاخوردن مرتباً ادامه پیدامیکند اما هرموقع برای خودش نه اینکه غذای ده روز را یکجا جلو بیاوریدوپیش بینی کنید. اینست معنی صبر که نتیجهٔ آن سلامت و نشاط و آسایش است.

صبر داروی عجله

حالا اگر عجله کردی وزیادتر ازحد معمول غذاخوردی ضرر آنرا می بینی ومریض میشوی. آنگاه بازهم باید صبر کنی وبرای جبران آن عجله بیشتر صبر کنی تا نتیجه بگیری. کوشش میکنی وغذا تهیه مینمائی یا زحمت میکشی پولی تهیه میکنی وبمهمانخانه میروی و غذای چند روزرا یکجا بافشار وزحمت میخوری. شکی نیست که حداقل مریض میشوی و ناچار باید دارو بخوری که آن غذا هارا هضم کند وازغذا خوردن معمولی هم تا اعادهٔ سلامتی بازمیمانی. این تنبیهی است که براثر عجله عایدمیشود وهمانطور که عجله درخوردن غذاکردی درخوردن داروهم همان عجله پیش میآید. اگر صبر میکردی چنین بیماری اتفاق نمیافتاد.

اکنون بگوئید داروی صبر خوبست یا آن بیماری وتب وانواع ناراحتی ها وداروهای تلخ؟

صبر درمقابل پیش آمدها و حوادث به انسان مجال تفکر میدهد وراه را برای اصلاح بازمیکند. این شخص جان لویس رهبر بزرگ معدنچیان امریکا است که در ۱۹۵۱ حادثه عظیمی درمعدنش اتفاق افتاد ولی با خونسردی آنرا چاره جوئی کرد.

فایده صبر در امور

این مطلب کاملا روشن است که در هنگام برخورد بگره ها ومشکلات داد وفریادراه انداختن وخودخوری وناسزا گفتن واین قبیل امورهیچ گرهی ازکار بازنمیکند وفایده ای نخواهدداشت. برعکس با صبر کردن همهٔ مشکلات حل میگردد. اینکه گفته اند «الصبر مفتاح الفرج» بسیار متین است. صبر معجـون بسیار عجیبی است که هزاران رموز دارد. شما باید حتماً غذا بخورید. مقدر اینست که غذارا با صبر وآهستگی تهیه کنید وحتماً در دهان بگذارید وحتماً بجوید، درمعده برود وشیرهٔ آن ببدن شما داخل گردد وسلامت شما ادامه بیابد. بااینکه صبر شما در اینمورد تقدیر است اما غذا درمعده خوب هضم میگردد وعمل گوارش درست انجام میشود. برعکس اگر عجله روا داشته وتندتند غذا خوردید معدهٔ شما زیان می بیند در حالیکه همان تقدیر هم انجام شده است. پس دراین کار وخوب جویدن غذاوآرام غذاخوردن تمرین باید کرد تا سلامتی بیشتر شکفته گردد.

اثر دیگر صبر

فایده واثردیگرصبر جلوخشم وغضب‌را گرفتن است. انسان خشمگین ممکنست حربه‌ای دردست‌داشته باشد وحتی‌با یك‌چکش‌ویك‌قیچی وامثال‌آن طرف‌را بکشد. اهمیت صبردراینجا خوب معلوم میشود. فرض کنید شمابمنزل میروید. خانم شماکه اعصابش سست است مشغول دادوفریاد است. اگر شما هم مثل‌اوسرو صداراه بیندازیدکار بدترمیشود. فریادهردو بلندوبلندتر میشودتاآنجاکه مستمعین میگویند اینها دیوانه شده‌اند. هرکس این وضع‌را ببیند یابشنود ولونزدیکترین افراد شما باشد ازاین‌حال ناراحت میگرددو نسبت‌کم‌ظرفیتی، کم شخصیتی وجنون‌بهردو میدهد. حال‌اگرشما دادوفریادخانم‌را تحمل‌کردیدوصبر روا داشتید خشم وی درهمان ابتدا خاموش میشود وهردوازعوارض وخیم‌آن‌در امان خواهیدبود .

صبر و قدرت

البته نباید فراموش‌کردکه‌صبر درمقابل قدرت ارزش دارد. یعنی‌اگرکسی زور تحکم واذیت‌کردن بزیردست ومردم آزاری دارد ونکندوصبررا روا دارد این‌شخص صاحب ارزش و شخصیت است نه کسیکه اصلاقدرتی ندارد. اگرکسی‌دارای‌نیروی شهوت بود وتوانست‌خودرا درمقابل‌جنس مخالف نگاه‌دارد وکف نفس‌کند اوارزش دارد والاکسیکه اصلا فاقد شهوت است خودداری او مفهومی نخواهد داشت.

اگرکسی رهبانیت اختیار کرد وبکوهها گریخت واز اجتماع دوری گزید مسلم است که زیانش بکسی نمیرسد. این‌شخص‌عمل‌فوق‌العاده‌ای انجام نداده است. هنرآنست‌که درمیان جامعه‌ودر بحبوحه فعالیت های دنیوی باشد و بکسی آزار نرساند .

اگرکسی‌بکوهها بگریزد و از اجتماع‌دوری‌گزیند زیانش بکسی نمیرسد ولی عمل اخلاقی هم انجام نداده است.

دو نوع بیماری

اصولا بیماری دوچیزاست یادونوع اثردارد. یکی بیماری جسمانی‌ودیگر بیماری روانی‌ویافشارهای روحی است. درقبال‌ابتلای باین‌بیماریها کسی‌که‌تمرین‌نکرده دادمیزند، فریادبرمیآورد، خلق‌خودودیگران را ناراحت میسازد. اماآنکس‌که تمرین‌کرده وصبر ومدارارا درخودپرورش‌داده مقاومت میکند ، دردرا تحمل مینماید. هردو نفر تقدیر خود راطی‌کرده‌اند. این‌یکی نه‌خودرا اذیت‌کرده ونه‌دیگران‌را ناراحت نموده درحالیکه‌آن دیگری‌هم‌خودوهم‌دیگران‌را اذیت‌کرده وهردوهم تقدیرخویش‌را طی‌نموده‌اند.

فرق دو انسان

آن مردصبورکه بیمار شده وقتی ازاو میپرسندآیا سرت‌دردمیکند با صدای ضعیفی میگوید : بلی درد میکند ولی‌آن یکی فریاد میزندوناله‌های بلند برمیآورد بطوریکه پرستار واطرافیان سخت ناراحت میشوند . ازرفتاراو اینطور پیداست‌که بهمه اعلام میکند حالاکه من دچار فشار و مشقت هستم همه باید

ناراحت شوید و در درد وسختی من سهیم باشید. اما آن کسی که تمرین کرده دردرا با صبر و تبسم وحسن خلق رد میکند و دیگران هم متأذی و آزرده نمیشوند و خیلی بیشتر راغب اند باو خدمت کنند تا بآن که داد و فریادش بلند است.

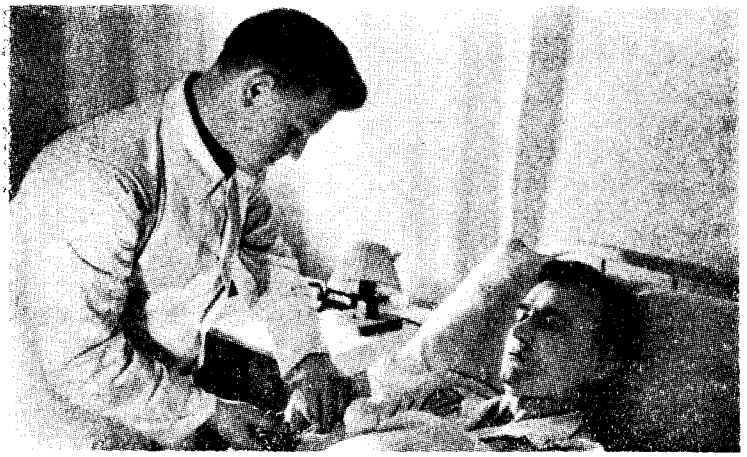

کسیکه تمرین کرده ودرد را باحسن خلق وصبر رد میکند همه کس حاضر است در رفع ناراحتی باو کمك نماید.

در مصائب تمرین تبسم کنید

تبسم یکی از چیزهائی است که حزن را از بین میبرد و گرفتاریهارا درنظر سهلتر و آسانتر جلوه میدهد، خلق را خوش میکند وتنگی وغم را میزداید. وقتی شخص تمرین تبسم وخنده کند درعین حال که دیگران را با عبوسی و خلق تنگ ناراحت نساخته خودش هم بیشتر شادوخوشحال میشود.

علت عمدهٔ اخم کردن وعبوسی فقدان سلامت است ولی عده‌ای هم هستند که تمرین در خشم میکنند مثل اشخاص متکبر که اگر هم از مطلبی خنده‌شان میگرفت بروی خود نمیآوردند وتمرین خشم میکردند.

آموزش خوشخوئی

وحدت این پایه‌را میگذارد که ازطفولیت باطفال درمدارس تلقین وآموزش بعمل آید که درخوشخوئی تمرین کنند. باین ترتیب وضع جامعه فرق زیادخواهد کرد. امروزچون اشخاص دراین قسمت تمرین نمیکنند ضعیف میشوند. اگر تمرین خوشروئی نمایند درآن قسمت هم قوی خواهند شد.

مثلا شخصی با خود فکرمیکند که اگر با اشخاصی باخنده روبرو شود دیگر دستورات اورا تمکین نخواهند کرد وازخلق اوسوء استفاده میکنند. ازابتدا بطور مصنوعی خودرا جلوآنها میگیرد واخم مینماید، اما این کار شدت پیدا میکند زیرا عمل مزبور تمرین در ترشروئی است.

اختلافات چطور است

اختلافات هم همین حال را دارد. اختلافات کوچك وداخلی اینطور شروع میشود وتوسعه میگیرد. مثلا مرد فریاد میزندزن کوتاه میآید واین کار کم کم عادت مرد میشود ودراینقسمت قوت میگیرد. این خود تمرین است مثل سایر تمرین‌ها وروشهای دیگر واثر حتمی دارد وهرچه بیشتر دراین قسمت عمل کنند شدیدتر خواهد شد.

چاره چیست ؟

اگر شخصی باین ترتیب بیمار شد معالجه‌اش چیست؟ معالجهٔ او باتمرین است. یکی ازراه‌ها اینست که نصایح و شعارهارا بطور مختصر وکوتاه بنویسد ودائماً بدان مراجعه کند تا رفته‌رفته این عادت دراو

مستقروپایدار شودواحتیاج بتذکر نباشد.
مقصوداز نوشتن شعار فراموش نکردن و بیادمطلب بودن است واگر کسی این روش را انجام دهد دیگران هم از او تقلید میکنند و یاد میگیرند.

جبههٔ صبر و خنده

کسانیکه درصدد انجام کارهای بزرگ هستند مسلماً مواجه بامخالفت عدهٔ زیادی که ظرف مغزشان قدرت درك وسعت کار آنهارا ندارد خواهندشد. هرچه کار بزرگتر باشد مخالفت بیشتر خواهد بود. آن اشخاص پایدار ومصمم در مقابل این مخالفین بایستی جبهه‌ای بسازند که میتوان آنرا جبههٔ صبر و خنده و خوشروئی نامید. اگر کسی با آنها مخالفت کرد، توهین نمود، فحش داد و ناسزا گفت وآنهادرمقابل خندیدند

درکارهای بزرگ یا کوچك هرگاه جبههٔ تبسم و خنده را درقبال درشتی و عصبیت مخالفین در پیش گیرند موفقیت بیشتر بدست می‌آید.

انسان دراثر مداومت درخوشخوئی یا مداومت در ترشروئی و عبوسی کم کم باین حالت معتاد میشود. این شخص شاید دلیلی برای عبوسی ندارد ولی بطور ناخودآگاه باین کار معتاد شده است.

دیگر آن شخص چه کند؟ کاری نمیتواند انجام دهد؟ ناچاراست جلو جبهه را بازکند وعقب نشینی نماید. این بهترین جبهه برای پیشرفت کار است و بایدآنرا جبههٔ صبر در مقام وحدت نامید.

صبر در مقابل گرفتاری

در هنگام گرفتاریها وبلایا بایستی خیلی آرام وخونسرد وبدون خودخواهی بود. البته نباید غفلت کرد وبایدکوشیدکار درست وصحیح انجام گردد امااگر دراثرخطائی کار خراب شد خودخوری کردن واظهارناراحتی نمودن نه‌تنهاکاررا اصلاح نمیکند بلکه بدتر خواهد ساخت.

فهم و صبر

خداوند قادر متعال بانبیاء واولیاء خود فهم و صبر عطا فرموده است تا با این دو نیروکارکنند. اگر یکی از آنها نباشدکار درست درنمیآید. هرکدام بتنهائی فایده ندارد. صبر و فهم لازم و ملزوم یکدیگرند.
علت خرابی کارها دراینست که صبر وفهم رابا هم‌توأم نمیکنند.

اهمیت صبردرعلم

هرعلمی که انسان دارد یادرپی کسب وتوسعهٔ آن‌است بدون انجام صبرازآن نتیجهٔ مطلوب‌نمیگیرد بلکه باید درآن صبرروا دارد. هیچ چیز فوری درست‌نمیشود. درتمام‌کارهادستور صبرداده شده است. تا علم باصبر توأم نگردد نتیجهٔ مطلوب‌نمیدهد. دانشمندانی که بنتایج‌خوب رسیده‌اند دراثر حوصله‌وتعمق وتفکر دقیق موفقیت راکسب کرده‌اند. مخترعینی که به اختراعات جالب موفق‌شده‌اند دراثر صبربه‌این

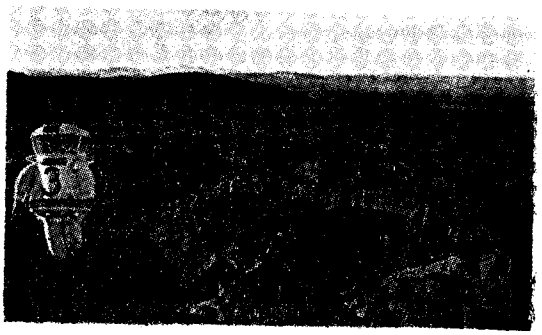

با صبر ومدارا درامور علمی می‌توانیم روزی بکره مریخ سفر کنیم همانطور که بماه‌رفته‌اند . (پروژه یك وسیلهٔ نقلیه موشکی انفرادی در روی کرات)

قسمت رسیده‌اند و مکتشفین در اثر تفکر عمیق پی‌درپی وصبرو دقت نتایج درخشان‌بر گرفته‌اند . مثلا اگرصبر کردیم‌وحوصله بخرج دادیم می‌توانیم روزی بکرهٔ‌مریخ وسایر کرات سفر کنیم . اما با عجله وشتاب این‌کار انجام پذیر نیست. درهر کاری صبرو حلم‌لازمست. کارهرچهٔ مهمتر وعظیمتر باشد صبر بیشتر برای آن ضروری است زیرا از راه صبر است که بقوت‌وقدرت میتوان رسید. بر عکس عجله مخرب همهٔ کارها است .

در زمانهای‌گذشته در بارهٔ صبرچه فکر میکردند

در زمان قدیم تاحدی متوجه‌صبر بودند ولی رموزآن کاملاروشن نشده‌بود . میگفتند اگرهم‌شخص بخوابد ثروت‌نزد اومی‌آید بشرط اینکه‌مقدرش باشد: دیده بودند که ندرتاً بعضی‌کسان دست روی دست نشسته‌بودند وثروت به ایشان میرسید . اما همین‌اشخاص اگر کوشش میکردند وبافعالیت ثروت مقدررا بچنگ‌میآوردند لذت وسرور بهتری میداشتند.

مقدروصبر

نبایدفراموش کرد که صبر بایدبامقدر همراه باشد ودرعین حال که مقدر صورت میگیرد بایستی‌آن‌را

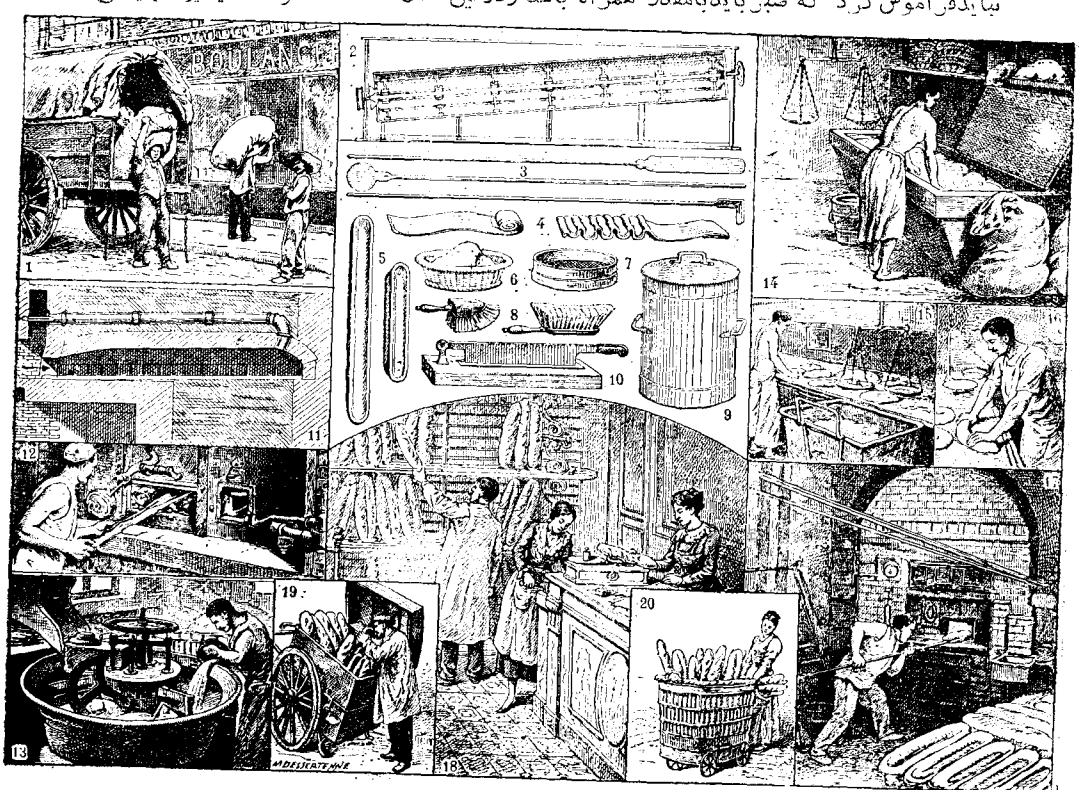

یکنفر نانوا که شغل نانوائی را اختیار کرده مقدرش اینست و انگیزه آن ادارهٔ زندگی خود و عائله‌اش می‌باشد (دربالا مراحل مختلف یك نانوائی عادی را دراروپا نشان می‌دهد) .

باصبر توأم نمود . یکنفر نانوا درده مقدرش آن‌است که از راه نانوائی امرار معاش کند . برای انجام این مقدر لازمست کوشش کند یعنی صبح‌زود بدکان برود وآرد را برداشته‌آب فراهم نماید وآن‌ها راخمیر کرده نان بپزد .

اگر نکوشد وکارنکند وهمینطور بنشیند وبآرد تماشاکندآیا نان‌خودبخودپخته خواهد شد ؟ پس باسعی وکوشش وصبراو نان بوجود میآید . نانوا نمی‌تواند درانجام مقدرخودعجله روادارد زیرا کار او خراب میشود وبه‌اولطمه میرسد . بایستی بامرور وصبرکامل وظیفهٔ خودرابانجام رساند .

نانوا اصولا نمیتواند ازانجام این‌کار خودداری کند زیرا گرسنگی وفکرادارهٔ عائله وانگیزه‌های دیگر که درواقع مقدروجبراست‌بوجودمیآید واورا وادار بکارمیکند .

مقدر یك کبوتر

مقدر یك کبوتر آن‌است که شکمش‌راسیر کند وجبر اوهمان گرسنگی‌است که اورا بفعالیت‌وجستجوی دانه میکشاند . برای سدجوع به‌این سوی وآن سوی آن‌قدر پرواز میکند و دنبال طعمه میرود تا بالاخره‌معده‌خودرا سیر نماید وراحت شود .

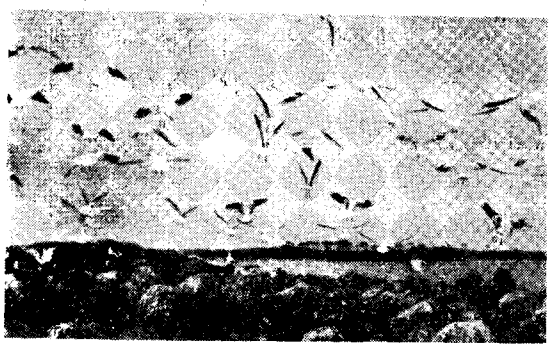

مقدر یك پرنده آنست که شکمش را سیر کند و جبراوهمان گرسنگی است که اورا بفعالیت‌وامیدارد (پرواز دسته‌ای از مرغان دریائی که در استرالیا بطور اجتماع زندگی میکنند).

جبر آن است که اگر گرسنه نبود دنبال کار نمیرفت . این دستگاه هاضمه که گرسنگی دراوبوجودمیآوردار طرف‌چه‌کسی‌باوعطا شده‌وآیا بجبر به‌او داده‌نشده‌است ؟چه‌کسی این وسایل را باو تفویض کرده است ؟

جامع عمرچیست ؟

پس جامع‌عمر ما این‌مطلب بزرگ است که درجریان امورصبر کنیم‌وشتاب‌رو انداریم .

دوران عمر

منظور از جامع عمرجمع عمر ازابتدا تاانتهای اقامت دراین دنیا است که گذراندن وردکردن‌آن تنها چاره‌اش بردباری‌است و عجله نکردن‌وشکیبائی ورزیدن و،جز این‌نیست.

چارهٔ وحدت صبرومرور است

عشق دروحدت‌مستلزم صبراست . مگرنه این‌است‌که همهٔ ما باید به اصل‌برگردیم ؟ آیارسیدن‌باین مراد وبه این‌وصل بزرگ چاره‌ای جزبردباری دارد ؟ آیا راه دیگری هست که تمام سوانح زندگی و اتفاقات روزمره را دقیقه پشت‌دقیقه طی‌کنیم ووظایفی راکه محول‌شده انجام دهیم تا درپایان این عمر بوصل نزدیك گردیم ؟ چارهٔ این‌عشق بواحد پیراهن دریدن نیست بلکه صبور بودن ، طاقت داشتن ، و تحمل‌کردن واستقامت نمودن‌است وبایستی با شاعرگرانمایه همصدا شده بگوییم که تا سنگ زیرین آسیا نشویم وفشار ومشقات زندگانی راتحمل نکنیم بمقصد نخواهیم رسید.

اصل وحدت

معنای همهٔ این‌امور بوحدت تلفیق میگردد . مگر جزخداوندکسی صاحب‌وحدت است ؟ پس اصل مطلب اوست ووحدت ازاوست . چه کسی بشررا وادار میکندکه دیوانه‌وار بامید دانه‌ها وطممه‌هائی‌که‌در نظرش جلوه داده‌اند فعالیت نماید ودرراه عالم وحدت بکوشد ؟ این شور وعشق وشوق راچه‌کسی در مغز افراد قرار داده‌که هرکدام بخیالی بدوند وبکوشند ولی کار همه درراه یك دستگاه عالمی انجام شود ؟ پس همهٔ اینها وحدت‌است هرچند درظاهرتفاوت جزئی بنظرمیرسد .

یاور واقعی کیست

افرادبشردرضمن‌محاورات وددرددل‌ها میگویندکه: «درعالم‌هیچکس‌را بجزفلان‌که شفیق‌من، خویشاوند من، پدرومادرمن‌یافرزند من‌است ندارم‌وزندگیم‌بسته بوجود اوست‌وجزاو مرادلسوزی‌نیست واگرکمکهای او نباشد من‌زنده نیستم . »

این سخن را باالحان مختلف وبادرجات وشدت‌های مختلفه ازدهان خیلی‌کسان شنیده‌اید . امـا من میگویم که درجهان هیچ‌کسی جزخدا ندارم زیرا برمن روشن شده که عالم یك پارچه ومتصل‌بهم و همه متعلق باوست ؛ پس منهم جزءِ عالم او واو هستم وحق دارم که بگویم جزاوکسی ندارم . آخر چه کسی داشته باشم ؟ هرکسی راهم دارم متعلق بعالم‌اوست و هرکسی بهرکس علاقمندباشد از عالم وحدت است وخارج ازآن نیست . پس حقیقت رایکباره درك کرده‌وخیال‌خودرا آسوده‌نمودم‌ومیگویم: جزاوکسی ندارم . شما هم اینطورید و همهٔ موجودات چنین اتصال وپیوندی دارند منتها فرق دردرك مطلب و فهم این حقیقت است .

خود خداشناسی وخداشناسی

گفته‌اند : من عرف نفسه عرف‌ربه (هرکس خودرا شناخت‌خدای خودراشناخته است) . این‌مطلب در صورتی صحیح است که اذعان کنیم بشرجرقه‌ای‌ازخرمن‌نور الهی‌است‌واگرچنین‌نباشد چگونه‌ازخودشناسی خداشناسی بدست‌میآید.اگرخلاف‌این مطلب باشد این‌سخن که بزرگان ادیان مختلفه وفلاسفه بازگوکرده‌اند مفهومی پیدا نمیکند .

بازگشت به اصل

از آن‌جاکه به این حقیقت واقف شده وآن‌را درك کرده‌ام‌اشتیاق وصول باصل وبازگشت‌بسرچشمه اصلی چنان دروجودم شعله‌ور شده که دلم رادرقفس سینه سوخته است .

به‌این‌لحاظ ای‌بزرگ‌پروردگاروحدت هر نفسی‌که‌برمیکشم‌ذکرترا بردل‌میآورم‌وبزبان‌جاری‌میسازم

وسر درولای تو مینهم وتراحاضر وناظر می‌بینم و پرتو وجود ذیجودت دروجود خود احساس میکنم.
قسم‌بحقیقت توکه دردل من‌تنها عشق تو بوده است نه‌چیز دیگرواینهمه فریاد وصلائی‌که برمیآورم و مانند صدای زنگ بطنین میاندازم فقط بخاطر رسیدن بوصل تواست.

بندگی خدا

اینست که میگویم به بندگیت حاضر وآماده‌ام وهمین بندگی همه‌را ازروی وفاودلبستگی به‌کوس اناالحق زدن وامیداردواینجاست‌که باید درنگ نموده حقیقت‌را برای شما خوانندهٔ عزیز بشکافم وسخنانی راکه تاکنون درلفافه‌بیان داشتم بازنمایم.

بسوی خدا باز میگردم

شما این مطلب راشنیده‌اید‌که ماازخدائیم وبسوی‌خدا باز میگردیم. این ندای اسلام است‌کـه با صوت جلی درقرآن طنین‌اندازاست‌که: « و نحن اقرب‌الیه‌من‌حبل‌الورید» (سوره‌ق۱۶) خداوند از رگ گردن بانسان نزدیکتر است‌ومیدانیدکه این‌تشبیه بهترین تعبیر زمان برای نشان دادن نزدیکی‌ویگانگی خدا بابشر است. بازهم این‌سخن را ازقرآن مقدس شنیده‌اید‌که: « ونفخت فیه من‌روحی» (الحجر۲۹ ـص:۷۳) ازروح خودم‌درآدمی دمیدم. واز احادیث اسلام‌هم دریافته‌اید که : « عبداطعنی اجعلك مثلی « ـ ای بنده مرا اطاعت کن تورا مثل خود قرار میدهم . درانجیل یوحنا فصل چهارم (آئین مسیح) میفرماید: «خدا روح است وهرکه اورا پرستش‌کند میباید بروح وراستی بپرستد.»
در مکاشفات یوحنای نبی فصل اول میگوید:« من‌هستم اول و یاء و اول وآخر میگویدآن خداوند خداکه هست وبود ومیآید. قادر علی‌الاطلاق .»
درکتاب‌ایوب باب‌نهم میفرماید:« اینك اوازمن میگذرد واورا نمیبینم‌وعبور میکند واورا احساس نمینمایم . »

حقایقی از آفرینش

اینك میپرسم‌که‌آیا حاضر هستید بدون چون‌وچرا وازروی عقل وباتطبیق بمدارك فوق‌الذکر این حقیقت‌را ازمن بشنوید وواقعیتی عریان ازدانش را قبول نمائید؟
اگر میگویند انا الیه راجعون‌ـ (مابسوی او بازمیگردیم) این رجعت بسوی اصل است وباز بسوی همانطرف‌که ازآنجاآمده‌ای میروی .

حقیقت است

بهوش باشید. عرفان نمیبافم، فلسفه نمیگویم ، تعبیرات صوفیانه نیست. عین حقیقت علمی است‌که برهنه وبی‌پرده در معرض اطلاع شما میگذارم. من و شما وهمهٔ بشرومخلوقات و اشیاء زمین وخودزمین وآفتاب و منظومه‌های‌شمسی وستارگان وکهکشانها وسحابیهاوهمهٔ عالم جزء عالم او وجزء وجوداوهستند وجدائی‌ندارند.پس‌کوس (اناالحق) زدن مطلب بعیدالذهن وعجیبی نیست، بیان یك حقیقت عالمی‌است.
اینکه‌میگویندخداهمه‌جاهست وهیچ‌جا نیست‌بمعنی‌آنست‌که درسراسر عالم‌وجوداحاطه‌داردولی‌آنچنان‌نیست که‌بگویند اینجا است یاآنجا یعنی‌محلی‌برای‌اوتعیین‌کنندبلکه همه‌جا است . همه‌جا وهمه‌جا ونه‌یك‌جای بخصوص.اینکه میگویندخدا همه‌کس‌هست وهیچ‌کس‌نیست‌یعنی‌همه‌کس روی‌هم (همه عالم‌باهم) ازاوواوست ولی یك‌فرد تنها یا یك‌انسان ، یك‌درخت ، یك سنگ ، یك‌بنای سنگی ، یا یك‌کره مثل خورشید خـدا

نتواند بودن ومکان خداهم نمیتواند باشد . ولی میتوان گفت از نیروی الهی و ذره‌ای ازاوست .

اناالحق یعنی چه

پس حقیقت روشن‌شدوروشنترمیگویم: یك کرم که دردرون سیب بوجودآمده‌استمیتواند بگوید که من‌ازسیبم ودرست‌هم‌هست‌امامقدارناچیزی ازسیب‌است وازهمان سیب تولید شده‌است. پس‌هر کسی‌میتواندااناالحق‌بگوید بعنی خودرا جزء عالم الهی و خدائی وازپرتو نور او بداند. ولی اگر بگوید من خدا هستم وادعـای خدائی‌کند این غلطوبیمعنی است‌کما اینکه یك گلبول قرمز نمیتواند بگویدمن انسان هستم بلکه میتواند بگوید جزءآدمی واز حقیقت‌سازمان انسان هستم .

بحث در اناالحق

اناالحق بمعنی (من خدا هستم) نیست ، معنی‌آن اینست‌که من جزء حقیقت وجود هستم زیرا حقیقت دارم. یك اقیانوس ازآب تشکیل شده ویك قطره هم ازآب است ومیتواند بگویدکه من‌آب‌هستم.

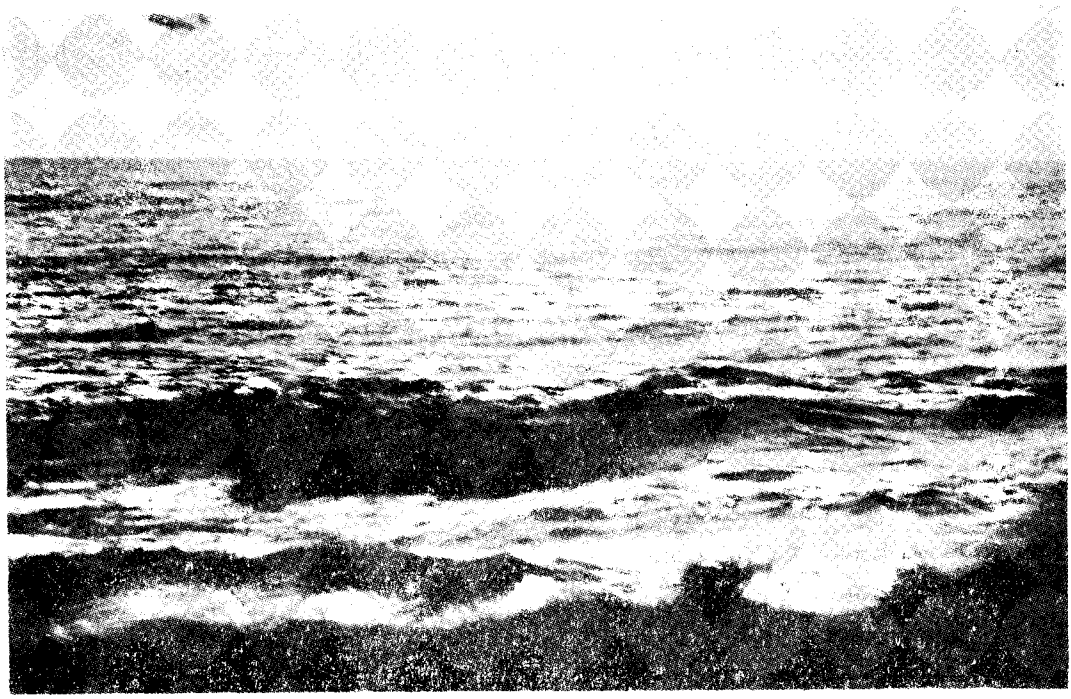

یك قطره از آبست ومیتواند بگوید که من آب هستم. معنی آن چنین‌نیست که من تمام آب اقیانوسم هرچند که اقیانوس هم جزآب چیزی نیست.

معنی‌آن این‌نیست‌که من تمام‌آب اقیانوسم هرچندکه اقیانوس‌هم جزآب چیزی نیست.

منصور حلاج و دیگران

این حقیقت قبلا ازدهان اشخاصی‌مانند منصور حلاج،شمس‌تبریزی،ابوالحسن خرقانی،جلال‌الدین رومی، شاه‌نعمت‌الله ولی ، محی‌الدین عربی ، سرمدکاشی ، شیخ محمود شبستری ، حسن بصری ، مالك

بن دینار ، حبیب عجمی ، ابو هاشم‌الصوفی ، سفیان ثوری، ابراهیم ابن ادهم ، داود طائی، عبدالوحید بن‌زید ، رابعةالادریه ، فضیل عیاض ، شقیق بلخی ، معروف‌کرخی، ابو سلیمان دارائی ، عبدالله‌الصوفی، بشرحافی ، محاسبی ، ذوالنون مصری ، ابوتراب نخشبی ، ابن‌کرام خراسانی، سریع ثقتی ، یحیی‌بن معز رازی ، بایزید بسطامی، ابوحمزه بغدادی، حمدون‌کسار خراسانی ، سهل تستری ، ابو سعیدخراز، ابوالحسن‌النوری ، جنید بغدادی، سمنون بغدادی، ابن عطا بغدادی ، ابوبکر الواسطی ، ابوبکرشبلی، وعدهٔ بسیاری دیگر امثال آنهاصادر شده‌بود وتاحدودی بارقه‌ای ازراستی برمغزشان تابیده بوداما خودشان هم درموضوع مات بودند ونمیتوانستند حقیقت‌را دریابند وبفهمند باین‌لحاظ چون توضیح‌کافی‌وقانع‌کننده نداشتند دچار شکنجه ومرگ شدند. انواع واقسام از این قبیل صحبت‌ها درعالم‌گفته شده‌که روشن‌نبوده و اینك بیان علم‌با زبان‌آسان وبی‌پرده‌آنرا میشکافند. پس‌بدانید اعاظم‌واکابری چون منصور حلاج‌وسایرین که‌در بالا نامبرده شد مردمان‌بد وخطاکار وکافری نبودند وگناهی‌نکردند بلکه مردمانی روشن بین‌وخدا شناس ونابغه بودند منتها نتوانستند حقیقت را برای مردم بازکنند وموشکافی نمایند وآنهارا درست تفهیم سازند. این‌بودکه برخی‌ازآنهاقربانی‌محیط خسوف‌فکری‌شدند . بعلاوه آن زمان هاهم وضع"طوری نبود که اگر مطلب صحیحی در این‌باره میدانستند بدون پرده وآشکار درمعرض اطلاع جهانیان قرار دهند. لذا ناچار شدند حقایقی‌درلفافه ودرپوشش‌ایماءواشاره بیان‌دارند.

سطح دانش بالا رفته

امروز چون سطح فکری بالاآمده و دانشها ترقی‌کرده میتوان این حقیقت را بجهانـیان گفت و واقعیات عالم را بدون هیچ ترس وواهمه‌ای بآنها شناسانید. این سخن برمیزان عقل و خرد وفهم بیان شده است باین جهت دردل دانشمند روشنفکر بخوبی می‌نشیند.

عالم از علم خداست

مگر عالم از علم خدا ساخته نشده است (عالم و علم‌هم با هم وجه اشتراك و مناسبت لغوی‌دارند که جای‌بحث‌آن نیست) چیزی که‌محصول علم‌باشد عین‌آن علم است . چنانکه‌کارخانهٔ برق که محصول علم نظری الکتریسیته است در حقیقت خودآن علم بشمار میرود وازآن جدائی ندارد . پس محصولات دانش الهی از خود دانش او تفکیك ندارند واگر قائل به تفکیك وجدائی شویم در توحید خلل وارد میآید و این نکته نیز روشن و در علوم اسلامی بقدرکافی اثبات شده که صفات حضرت باری عین ذاتش هستند و از اوجدائی ندارند وعلم‌که یکی‌ازصفات پروردگار داناست‌عین‌ذات‌اوست. پس میتوان‌گفت محصول علم باریتعالی‌عین علم او و علم اوعین ذات اوست. با این مقدمات که‌جزئی‌تخلفی ازنظر حقیقت ندارد روشن است‌که عالم و مخلوقات‌که محصول علم یزدان بیهمتا هستند عین ذات اویند. این‌همان مطلبی است‌که در قرآن‌کریم بعنوان نزدیکتر از رگ گردن بودن بیان شده است . پس ملاحظه‌کردیدکـه لغت کفر و توهینی نبود .

قدرت وروح‌خدا

حال‌که حقیقت چنین است میگوییم مجموعهٔ ذات الهی و نیروی او و قدرت او و روح اوکه امر اوست و عالم‌که محصول علم و دانش اوست همه و همه یکی است و دو نیست و نمیتواند دو باشد ووحدت حقیقی باین معنا است . حالا مراد و منظور عظیم از وحدت را دانستید ؟ یك انبار عظیم لایتناهی شکر

را درنظر بگیرید که ازلحاظ عظمت حدود و ثغوری نداشته باشد . یك قاشق از ایـن شکر جدا میشود تا مأموریتی انجام دهد . آنوقت این شکر بزبان آمده میگوید : « ای انبار بزرگ شکر وای انبار عظیم لایتناهی من جزء توام و بندهٔ تو هستم . »

بنده یعنی چه؟

اینجا سخن قاشق شکر را قطع کرده معنی بنده‌را که او میگوید برای جهانیان روشن مینمایم. تاکنون خیال میکردند که بنده جدائی و تفکیك را میرساند در حالیکه بنده بهترین لفظ ولغت برای نشان دادن اتصال است . بنده از بستن مشتق شده است و معنی آن بسته شده و پیوند یـافته‌است . بندهم کـه بمعنی ریسمان‌است آلتی است که چیزی را با آن بچیز دیگر متصل میسازند.

بنابراین بنده بمعنی کسی‌است که بارباب واصل خودمتصل وپیوسته و مربوط باشد . دراموردنیائی هم وضع بهمین منوال است. یك‌سلطان که بندگان متعدد در اختیار دارد این بندگـان پیوستهٔ اوهستند. درست

بنده بمعنی وابسته است و بندهٔ خدا آن کسیست که بخداوند و عالم اووابسته است . این شخص که درکوهها بعبادت وثنای خالق میپردازد مگر جزآنست که جزء این‌طبیعت عالم الهی است؟

است که از نظر قدرت و مقام بسی برتر از همهٔ آنهاست اما بالاخره آنها هم از لحاظ جسم و روح باو شبیه هستند . از اویند و باو پیوند دارند و بدستگاه وی مربوطاند و از او جدا نیستند. بندهٔ یك سلطان معنی ذره‌ای از قدرت خود سلطان میباشد و اعمال قدرت وی ازاوست. آیا چنین نیست ؟ فکر کنید و بسنجید. اگر جدائی میبود دیگر بیان لفظ « بنده » معنی نداشت. وقتی گفت من بنده‌ام یعنی اتصال دارم ، باتوبند و پیوند دارم و بتو بسته‌ام. درحقیقت اگر نگوید بنده وخودرا بنده نداند اظهار جـدائی و انفصال نموده است .

دنبالهٔ بیان قاشق شکر

به ادامهٔ مناجات قاشق شکرگوش بدهیم : « آری من بندهٔ تو یعنی وابستهٔ توام‌ای شکرقدرتمند.

من جزئی از تو هستم و درست است که فعلا برای مصلحتی و انجام مأموریتی قدری دور شده‌ام ولی این دوری ظاهری پیوند مرا از تو نبریده است بلکه مثل فنری که بکشند و رها کنند بآنجا باز میگردم. وقتی مأموریت من تمام شد دو باره داخل تو میشوم پس همیشه جزء تو بوده‌ام و هستم و خواهم بود و رواست که کوس اناالحق زنم یعنی منهم جزئی ازحقیقتم، عین حقیقتم، غیر از حقیقت چیزی نیستم. کیست بتواند ثابت کند جدا هستم و کیست که بتواند انفکاك بین تو و من بدهد و مارا جدا سازد؟ چنین قدرتی در عالم نمی‌بینم. همان خاصیت ترا ای انبار شکر منهم دارم منتها مقدارم بی‌اندازه کمتر از تواست و جزئی بسیار ناچیز ازکل هستم که تمام خواص کل در آن هست. اصلاجدائی ندارم و دورهم نشده‌ام واین دوری ظاهری بخاطر انجام وظیفه است.»

جزء و کل

حال میگویم این یك قاشق شکر که از انبار برداشته شده تمام خاصیت‌هائی که در اصل شکر هست درآنهم وجود دارد منتها باندازهٔ خودش. اگر آن قدرت دارد، روح دارد وشیرینی دارد اینهم دارد. اگر در آن عناصر هست در این هم هست. این بمقدار خیلی کم و آن بمقدار لایتناهی. آنچه در آن هست در این هم هست ولی امروزکه ظاهراً جدا شده نسبت به‌آن بینهایت کوچکتر است، بندهٔ آنست، از آن ظاهراً قدری فاصله (فاصلهٔ ظاهری والافاصله‌ای دربین نیست زیرا هر فاصله هم باشد در داخل خودعالم است و در دل عالم لایتناهی انجام میشود و لذا فاصله معنی ندارد) گرفته است تا وظیفه‌ای را انجام‌دهد ولی در حقیقت جزء اوست. در ظاهر جدا شده است ولی چون‌ازعالم او خارج نشده جدا هم نیست و این جدائی ظاهری میباشد. بندهٔ اوست یعنی پیوند و وابستهٔ باوست. وقتی هم‌که دو باره شکر روی انبار ریخته شد باز خود اوست. و جزء اوست.

این تشبیهی بودکه رابطهٔ خداوند و بندگان او را بخوبی‌روشن میسازد. این‌حقیقتی است که‌مدت هزاران سال است باین روشنی بیان نشده بود و اینك شکافته وارائه شد.

پس بارالها منهم بندهٔ توهستم و از بندگی توسرپیچ نیستم و از تو هم‌جدائی ندارم مرا براه‌راست هدایت فرموده‌ای و ازگمراهی نجات بخشیده‌ای ومیخواهم زودتر بتوواصل شوم.

هم خدا و هم بنده

پس هم خدا بود وهم بنده. بود همه خود اوست. این مطالب‌بطور کلی‌حل‌گردیداینست یك وحدت کامل. گوئی‌شکری‌بودآنرا ازانبار برداشته و دو باره بانبار ریخته‌اند که وحدت و اتصال کامل پیدا کند (انالله و انا الیه راجعون ـ از خدا بود و بسوی خدا بازگشت). چه کسی میتواند بگوید واحد نیست؟ مگر جز وحدت چیزی هست؟

خاصیت کل درجزء

گفتیم که یك‌قاشق‌شکر عین خاصیت‌همهٔ انبار را بمقدارکمتردارا‌ست‌ه یك‌طفل بقدرت خود سنگ‌یك کیلوئی را بلند میکند و توکه بزرگتر هستی سنگ بیست‌کیلوئی را برمیداری ویکنفر ورزیده وزنهٔصد کیلوئی را حرکت‌میدهد. همه‌یکی است ویك‌نیرواست منتهاقدرت‌ومقدارفرق میکند. تمام خواص آن انبار شکر دراین یك قاشق شکر هم هست واینکه مردم موضوع را درك نمیکنند و درقبول این حقیقت تردید دارند بخاطر آنست که توقع دارند یك قاشق شکرکار یك انبار از آنرا انجام دهد ویك مثقال باروت کار یك انبار باروت را بکند ویك قطره آب‌کار یك اقیانوس را انجام‌دهد.

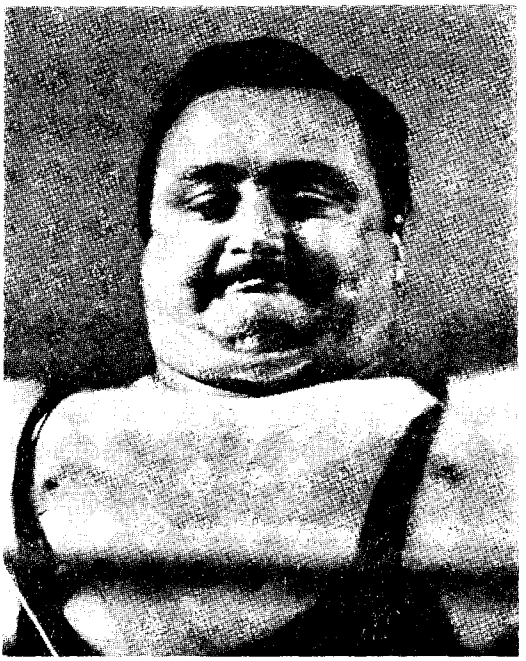

یکنفر وزنه بردار ورزیده میتواند مقدار زیادی وزنه بلندکند. این عکس داگ‌هیپورن استرالیائی است که اورا درحال بلندکردن ۳۷۰ پوند (۱۶۸ کیلو) یك ضربه نشان میدهد.

و همان نیرو .

پس خوب روشن شد که خدا کیست و ما چیستیم .

قطره و دریا

ممکنست ایراد کنند حالاکه خاصیت این قطره در دریا هم هست پس چطور میشودکه خدا صفات بشری راداشته‌باشد. بشرجبار، متکبر، مکار و بیرحم‌است. خداهم میشود اینطور باشد؟ میگویم قرآن کریم را بازکنید و ببینند برای خدا تمام این صفات جبار متکبر مکار و غیر اینها را بیان فرموده است. این است دلیل دینی .

روشن بینی وغیب دانی

حال توجه شمارا بمطلب‌دیگری جلب می‌کنم. میگویم آیا خداوند قادر متعال و صاحب عظیم و این محال است. هرچیزی حدود واندازه و قدرت نسبی دارد و بایستی باندازهٔ خود او از وی توقع داشت. پس‌یك بنده نمیتواندکار خدا را انجام‌دهد چون‌باندازه‌او نیست‌ولی‌از اوهم‌دور نیست وباندازهٔ حد خویش همان قدرت رادارد . در همان یك قاشق شکر خواص یك انبار شکرو در همان یك مثقال باروت خواص انبار باروت‌ودریك قطره آب خواص اقیانوس هست . منتهابعلت‌کمی مقدار آن قدرت ونیرو را ندارند. هیچ‌فرقی‌باهم ندارند جز از نظرمقدار. دلیلش‌هم‌اینست‌که‌همان یك‌قاشق شکر یا مثقال باروت یا قطرهٔ آب راکه بمنبع اصلی بریزند جزء آن میشود و باز عیناً همان خواهد شد با همان خواص وبا همان قدرت

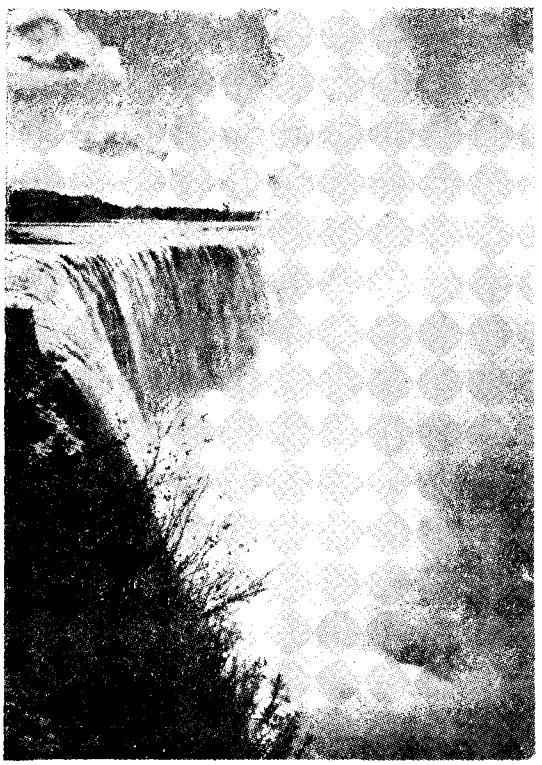

این آبشار عظیم نماگاراست که درهرثانیه هزاران تن آب ازآن سرازیر است. امایك قطره‌آب‌ظاهراً ناچیز ازلحاظ‌ترکیب‌وماهیت‌باهمهٔ‌این‌آبها یکیست.

لایتناهی عالم بی پایان هستی دارای قدرت روشن بینی وآگاهی برغیب هست یانه ؟ اگر قائل باشیم که خداوند فاقد این قدرت است وازعالم خود وبندگان خویش اطلاعی نداردواورا استغفرالله خدای عاجزی دانسته‌ایم . اما اگر قائل باشیم .که اوبزرگ یزدان مقتدر و عالم‌الغیب والشهادة میباشد واز تمام امور عالم‌آگاه است اعتراف کرده‌ایم که‌آگاهی و بینش و قدرت روشن‌بینی آن منبع عظیم عالم هستی بینهایت‌و خارج از حد بیان است.

از طرفی چون ثابت شدکه افراد بشر وهمهٔ موجودات بحکم‌همان قاشق شکرکه از انبارلایتناهی شکر برداشته شده تمام‌خواص منبع عظیم شکررا دارند ودارای همان خواص، همان‌کیفیت و همان عناصر میباشند لذابایستی‌بشرکه وابسته‌وبندهٔ خداوند متعال است دارای‌حس روشن‌بینی واطلاع ازغیب تاحدودی که متناسب با حجم واندازه و میزان‌کالبد اوست باشد.البته اگر منتظر باشیم‌که یك بشر باندازهٔ نیروی عظیم لایتناهی خداوند تبارك وتعالی‌حس‌بینائی‌وروشن‌بینی‌داشته باشد فکرعبثی است همانطورکه یك‌قاشق شکرنمیتواند باندازهٔ یك انبارشکرشهدداشته باشداما باندازه خود، همان‌شیرینی وهمان خواص‌را دارد. قاشق‌ها از لحاظ ظرفیت باهم متفاوت‌اند یکی ۵ گرم گنجایش دارد دیگری ۱۰ گرم و دیگری ۵۰ گرم ووقتی آنها را از انبارشکر پرکنیم هرکدام بقدر ظرفیت خود دارای شهد هستند ولی نباید توقع‌داشت یك قاشق ۵ گرمی بقدر سی گرمی شهد داشته باشد و نباید از یك‌قاشق پنجاه گرمی‌انتظار داشت‌که‌شهد یك‌انبار داشته باشد اما در همهٔ آنها چه بزرگ و چه‌کوچك همان‌خواص موجود است .

پس بشرهم‌که ذرهٔ ناچیزی از قدرت لایزال خداوندی و دارای همان خواص است از حس روشن بینی یزدانی باندازهٔ ظرفیت خود برخورداراست ولی نباید انتظار داشته باشدکه‌بقدر خدای بزرگ‌بینش وروشن‌بینی دراو تجلی‌کند بلکه بقدر ذره بسیار ناچیزی‌که درمقام مقایسه صدها میلیارد مرتبه ازاتم هم کوچکتر است یعنی باندازهٔ ظرفیت و مکانیسم خود از آن خاصیت داراست .

این نکته را باید دانست‌که مانند همان قاشق‌هاکه ظرفیتشان مختلف بود و هرکدام بقدرظرفیت از انبار شکر استفاده میکردند بشر هم از این لحاظ متفاوت است و همه یك اندازه‌از این نیروی‌روشن بینی‌برخوردارنیستند. برگزیدگان الهی‌ومخترعین ومکتشفین و روشنفکران هرکدام باندازهٔ‌ظرفیتی که خداوند قادر متعال بآنها عطا فرموده از این خاصیت بهره میبرند و به بشر سود و بهره میرسانندو این‌همان مطلبی‌است که‌درکتاب‌مکانیسم آفرینش‌اشاره کرده‌روشن‌بینی‌را بعنوان‌حسن‌یازدهم ذکرنموده وگفتم همهٔ افراد بشرکم یابیش ازآن دارا هستند منتها برخی‌قویترند و برخی‌ضعیف‌تر

→

حیوانات هم ازحس‌روشن‌بینی کم‌وبیش‌برخوردارند. می‌گویند فیلها مرگ خود را پیش بینی میکنند و قبل از مردن بمحلی که مناسب است میروند . در اینجا یك فیل پیر که احساس مرگ کرده بزمین افتاده است .

بعضی تمرین کرده‌اند و برخی تمرین نکرده و نمیتوانند درست انجام‌دهند.

حیوانات نیز ازاین حس برخوردارند وباندازهٔ ظرفیتشان ازحس روشن بینی بدارند چنانکه مشاهده شده قبل از وقوع زلزله اسبها وسگها وگاوها وبزها وگوسفندان از آغل فرار میکنند .

این بود مطلبی در بارهٔ حس روشن‌بینی که درحاشیهٔ شرح بالا بیان گردید .

قادر مطلق یعنی چه

و امـا دلیل عقلی مطالب پیش‌گفته آنست کـه هرچه هست درعـالم او انجام میشود و خارج از او نیست بعلاوه اگر ما حضرت پروردگار را قادر مطلق توانا میدانیم چه کسی جرأت دارد بگـوید اعمالی‌که درجهان انجام میشود وماآنها را (بد) میخوانیم برخلاف قدرت ومیل اوست؟ میگویند شتر سواری دولادولا ندارد . یك چیزرا نمیشود گفت هم هست هم نیست . شما نمیتوانید بگوئید هـم خداوند قدرت تام و تمام و بلاشرط و کامل و بیحساب ولایتناهی دارد و هم بگوئید فلان عمل بـر خلاف ارادهٔ خدا انجام گردید .

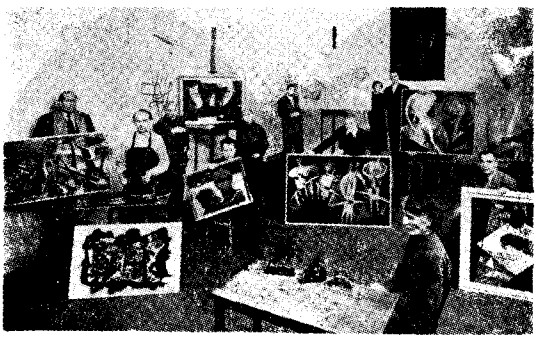

امورعالم که بنام خوب ومتوسط وبد نامیده میشود مانند سایه وروشنها ورنگهای‌سفیدوسیاه یك تابلو است (در اینجا گروهی از نقاشان نوپرداز براین آلمان شاهکار های خودرا ارائه میدهند)

سایه روشن عالم

و اما حقیقت اینست‌که امور عالم همانطور که در بیان شعردیگر گفته‌ام‌واحتیاج‌بتکرارنیست مانند سایه و روشن یك تابلوی نقاشی است . رنگهای سفید راخوب و رنگ‌های سیاه رابد و رنگ‌خاکستری‌رانیمه خوب دانستن‌خلاف عقل است .

زیرا همهٔ اینها برای زیبائی تابلو لازم است و اگر این سایه و روشن نباشداصلا تابلوئی‌بوجود نمیآید بلکه تابلو برنگ سفید درخشنده (فقط سفید) مفهـومی ندارد وهیچ نیست هرچندکـه سفیدی و درخشندگی را همه مظهر پاکی وخوبی میدانند و میگویند دامنم‌سفید است، بی‌لکه است‌سابقه‌ام درخشان است . با این حال هیچکس قبول نداردکه یك تابلو فقط سفید باشد بلکه‌میگویند تابلو باید حتماًسیاهی و رنگ‌های دیگر ولکه هم‌داشته‌باشدتانام تابلوبآن اطلاق گردد .

(البته لکه موزون‌که همان تصویر است نه لکه ناموزون . عالم هم لکه ناموزون ندارد مطمئن باشید) بعلاوه سفیدی وقتی جلوه‌گر میشودکه در مقابل آن سیاهی را درنظرگیرند و بدون‌وجود سیاهی که مفهوم مخالف سفیدی است اصلا جلوه برای آن نیست . پس رنگ سیاه است که بسفید جلوه میدهد و اگر یك سفید تنها بود جلوه‌ای نداشت . حال دانستیدکه وجود سیاهی و همهٔ رنگهای دیگـر لازم و ملزوم یکدیگرند .

وجود همه چیز لازم است

بنابر این وجود همه چیز حتی آنها راکه خلاف میدانند برای گردش عالم لازم است واین همان قانون زوج (شب و روز ـ سفیدی و سیاهی ـ بالا و پائین ـ زبروزیر ـ بزرگ وکـوچك ـ مثبت و

آنچه ما سوانح و بلایا میخوانیم فعل وانفعال کره زمین یا جو است که در نظرما بعنوان بلاجلوه‌گر میشود و اگر دقت کنیم بالمآل برای بقا و ترقی اجتماع بشر هم مفید است (تابلوی یك طوفان‌بقلم لیندوارد نقاش مشهور)

←

طوفان نوح که عدهٔ کثیری ازبشر آنروز را ازبین برد آیا جزآنست که بامرالهی وبرای خیروسعادت و صلاح مجتمع بشری‌تجویز گردید؟

↓

منفی) و غیره وهمان‌قانون ضدین است که بـرای گردش عـالم لازم است و شرح بیشتر آن خـارج از حوصلهٔاین‌مقال است. نباید فراموش کـردکه این اسم‌گـزاریها قرارداد بشر است والا در اصل عالم تفاوتی در بین نیست .

سوانح و بلایا

برق هزاران نفر را میکشد. آیا میتوان گفت برق‌جانی است ؟ این‌خاصیت اوست. زلزله‌وآتشفشان، رعد وسوانح و طوفانها وگرد بادها و سایـر بلیات ارضی وسماوی هزاران نفـر را از بین میبرند. این کاررا چه‌کسی انجام میدهد ؟ آیا خارج از عالم است یا ازنیروهای همین عالم وحدت‌میباشد ؟

آیا این‌هاخیانت‌کارند؟

چه‌کسی جرأت دارد این قدرت ما را بدو خیانتکار بخواند جز مردمانی کـه درست توجـه ندارند ؟ طوفان نوح عدهٔ‌کثیری راکشت، صاعقه وباد بسیاری شهرها مثل سدوم وکمور را از بین برد و افراد بشر در این سوانح از بین رفتند .

چه‌کسی این طوفان را آورد ؟ مگر همهٔ‌کتب مذهبی ایجاد این طوفان را بخداوند متعال نسبت نمیدهند؟ آخر این بشرهم‌جزءاوست. حال دانستیدکه این حقیقت روشن‌گردید .

در اینجا است‌که موضوع‌کار نیك وبد معلوم میشود . همهٔ بشر دیر یا زود حقیقت آنـرا خـواهند یافت و آگاه خواهند شد .

محبت و عشق یعنی چه

میگویند فلان شخص محبت روا‌داشت و مهربانی‌کرد وعشق‌ورزید. این‌عشق ومحبت‌راازکجاآورد

گلهای زیبا ودرخشان بهجت انگیز و پروانه های خوشرنگ چنان‌آدمی رابنشاط میآوردکه‌این‌شخص را بفکر تجاوز وصیدحشرات یعنی جواهرات عالم طبیعت انداخته‌است.

درمقابل گل و لاله های زیبا بشر خارو خس را بیفایده میپندارد درحالیکه آنهاهم بجای خودلازم و واجب هستند. اینجا منظره‌ای ازگیاهان وخار و خسها و حیوانات صحاری را نشان میدهد که‌وجود آنها برای دنیا لازم است . هرکدام عالمی برای خود دارند.

که اینطور بیدریغ خرج نمود؟ آیاجز اینست که ذره‌ای ازمحبت خدائی است که این‌شخص مبذول داشته؟ آیا میخواهید نمونه‌ای از محبت الهی رادرنظر شما مجسم کنم؟ این گلهای زیبا ودرخشان و سبزه‌های لطیف‌را چه‌کسی برای‌منظرهٔ من‌وشما ومخلوقات‌آنقدر جالب ودوست‌داشتنی‌کرده است ؟ این میوه‌های لذیذرا چه‌کسی برای لذت طعم وذائقه وادامهٔحیات وتأمین عناصر بدن ایجاد نموده؟این بساط رنگارنگ و زیبا را که‌هر گوشه از آن مشحون از جهال ومملواززیبائی است چه کسی خلق نموده؟ آیا جزاینست که‌این امور ذره‌ای از تظاهرات وتجلیات محبت عظیم اوست ؟

مخلوقات نا مطلوب

درمقابل این گلها ولاله‌هاونمایش‌های‌دل‌انگیز میپرسم‌آن خار وخسهاو موجوداتی‌که بشر نامطلوب میخوانند مانند مار وافعی وعقرب‌وسایرچیزهائی که بشر ازآن‌ناراحت‌است‌آیا خالق‌آنها بشراست یا آنها راهم خداوند قادر متعال یابقول طبیعیون طبیعت (در اسم مناقشه نیست) خلق‌فرموده‌است؟ آیا اینها مخلوق بشرند وآنها مخلوق خدا ؟

اگر بگوئیم اینها خلق شدهٔ بدست بشر هستند امری علیحده است. در اینصورت دونیروی خلاقه‌قائل شده‌ایم و اگر بگوئیم همه را خداوند تبارك‌وتعالی خلق‌کرده میدانیم‌که یك‌نیروی‌واحد است‌وهمه لازم وملزوم یکدیگر بوده‌اند و همه درست‌وصحیح وموزون‌است ودرخلقت هریك‌ازآنها فایده‌ها ومصلحت‌های‌بسیار موجود بوده است.

بشر به نسبت خودخالق است

ممکنست بگویند اگر بشر صفات خدائی‌را دارد پس چرا خلق نمیکند ؟ چه سؤال مناسبی‌که فرصت جواب‌آن اکنون موجود است. میخواهید بدانیدچطور جزء خدائید و صفات اورا دارید . میگویم شماهم ازصنعت خلق‌کردن‌بهره‌مندیدمنتها آن نکته راکه قبلاگفته شد فراموش نکنید. شما باندازهٔ خودتان و اوبقدر خود.اگر توقع داشته باشید قاشق شکر عین انبار شکر باشد وقطرهٔآب عین‌دریا، توقع‌بیجائی استولی خواص هردویکی است وهمان‌شیرینی شکر درقاشق وهمان‌صفات‌آب در قطره‌هم هست.

صفت خلاقیت بشر

صفت‌خلاقیت‌هم درشما هست‌به‌نسبت‌واندازهٔ خودتان.البته شما نمیتوانید گلهارا ایجاد کنید و میوه‌ها رابیافرینید . اما شما بقدرظرفیت خودتان

در نظر بشر برخی مخلوقات زیبا، و برخی زشت هستند و زشت بینی یا دراثر لطمه احتمالی است که شخص از آن موجود در نظر خود مجسم میکند وزیان موجود را در نظر می‌گیرد مثل ترسی که ازعقرب و مار دارد و اینگونه زشت‌بینی در اثر خودخواهی است. یا دراثر مقایسه پدیده های‌خلقت باسلیقه خویش است کما اینکه این میمون را با اینکه درعالم خودزیبا است‌زشت میانگارد. اما باید دانست قضاوت ناقص بشر ملاك قضاوت قاطع عالمی نتواند بود.

مأموریت خلق دارید یعنی دانه گل و هستهٔ میوه‌را میکارید، زمین مناسب با عقل وخرد خود که بارقه‌ای‌ازخرد خداوند است برای‌آن پیدا میکنید ، بموقع آنرا آب‌میدهید، کود مناسب روی‌آن‌میگذارید، آنرا تربیت میکنید ، توجه‌مینمائیدودر نتیجه میوه‌را بدست‌میآورید‌و گل راحاصل میکنید. درقدرت‌خلقت‌شماهمین بس که بوسیلهٔ‌ترکیب، تربیت، فعل‌وانفعال، انواع پیوند زدنها افزایش و کاهش مواد شیمیائی ،اضافه‌کردن نور ، قرار دادن در گلخانه‌ها ، تنظیم‌نور وهواوسایراعمال‌باجبار موفق‌شده‌اید که‌میوه‌های بسیار درشت آبدار بدست‌آورید . گلابی بوزن‌یك‌کیلو بارنگ درخشنده پر آب ، خوشمزه‌حاصل‌میکنید. درحالیکه گلابی‌های کوهی‌وخودرو کوچك وسخت وتیره و بی‌آب است . گلهای درشت

یك نگاه بگلهای خودرو که کوچك و بی‌رشد و کم پر هستند باگلهای پرورده بشر تفاوت دخالت بشررا در طبیعت نشان میدهد. دراینجا مزرعه‌ای از گل‌مینا درمزارع‌بزرگ‌کومبوك وسانتاماریا درکالیفرنیای امریکا می‌بینید که بزرگترین و وسیعترین مزرعه گل درجهانست.

بوجودمیآورید که‌بطور خودرو بآن‌ترتیب‌نمیروید و بوسیلهٔ پیوندرنگ گلهارا عوض‌میکنید، رنگهای تازه و بدیع ایجاد مینمائیدو گلهای‌کم پرراپرپر میکنید ، چند میوه‌را باهم پیوندکرده ازآن میوهٔ جدید بدست میآورید. یك‌نگاه بگلهای خودروکه‌کوچك و بی‌رشدوکم‌پر هستند باگلهای باغچه وباغبانی این‌تفاوت‌را نشان میدهد. اگراسم اینها خلق نیست پس‌چیست؟ منتها شما بقدر ذره‌ای‌که هستیدونیروئی‌که بشماداده شده ویزدان مقتدر دانا وتوانا بقدرکل لایتناهی‌که‌هست خلق میکند. هرگز نسبت راازیاد نبرید.

قدرت بشرهم از قدرت الهی است

دراینجا نبایستی سوء تفاهم شودکه محصول طبیعی الهی مثل گلابی میوه‌ای سخت‌وکوچك است که درکوه و جنگل بعمل میآید ومحصول زحمت یك‌انسان میوه درشت وپرآب میباشد.حقیقت اینست کـه‌آن نیروئی‌که یك باغبان‌را قادر ساخته محصول عالی تربیت‌کند ازقدرت الهی‌است. چه‌کسی این‌نیرورا داد. چه‌کسی این‌فکررا باو داده‌که‌این راه‌وروش‌را برگزیند، چه‌کسی این وسائل‌وابزار وکودهارا دراختیار او قرارداده‌که بکمك عقل وفکر خدادادآنهارا بکار اندازد وازآن‌بهره‌برداری نماید تا میوه‌های درشت بوجودآورد .

بشر برای خود ساخته

نکتهٔ دیگراینست‌که این محصول‌که بشر بوجودآورده برای مصرف خوداو مناسب است وبرهنمائی خردخداداد وسرنوشت‌آنرا برای نیروبخشی خویش بوجودآورده زیرا دارای‌ویتامین‌ها وقـدرت‌بیشتری نسبت بمیوه‌های طبیعی است‌ولذابازحمت‌وفکرآنرا تولیدکرده تاخود بیشتر ازآن‌استفاده‌برد. مانندآنست که برنج‌وگوشت‌وکدووگوجه‌فرنگی وسایرموادی‌که ازآن‌غذا ساخته میشود درطبیعت وجوددارد امابشر برای مصرف خود وبه‌نفع خود بکمك عقل‌خداداده‌این موادرا بتناسب نیکوئی بهم‌ترکیب مینماید ،غذائی لذیذ میسازدکه برای اوخیلی خوب‌است ولی‌همین غذا برای برخی حیوانات مطلوب نیست .

.واما حیوانات وحشی‌که بشر راه‌استفاده ازمیوه‌های پروردهٔ خویش‌را برآنها بسته‌وآنهارابداخل شهرها راه‌نمیدهد ازهمان میوه‌های صحرائی استفاده میکنند وموادآنها برای‌آن حیوان‌کافی‌ومطلوب‌است واین‌تقسیم‌بندی مثل هرتناسب دیگر درعالم محفوظ ومنظم است.

قدرت باغبان

میگویندماقدرتی‌نداریم. اما اگرباغبان‌یك‌گل شاداب راچندروزآب ندهد وپرورش‌نکند آن‌گل‌از بین خواهدرفت. پس خودداری اوموجب مرگ‌وتحول‌گل شدوهمین عمل ازجهت‌عکس‌هم صحیح است‌یعنی توجه وآب دادن و پرورش وی موجب حیات‌گل‌و جلوه وطراوت او گردید. یعنی اگر این عمل باغبان نباشد وجودوجلوه وطراوت وحیات‌وشکفتگی بوجود نمیآیدپس همهٔ اینها وابسته بعمل باغبان است وعمل او درحکم خلقت‌است. آیا این درست‌وصحیح نیست؟ فکرکنیدوبگوئید. اما اگر این‌قدرت واین‌فکروقوهٔ خلاقه این‌نیرورا خداوند قادرمطلق باجباردربشر نگذارده‌بود اوقادربکاری‌نمیبود. پس‌این‌نیروی خلاقه‌را هم بشر خودش برای خود ایجاد نکرده بلکه باجبار باو داده‌اند.

تولید پرندگان

درمورد حیوانات‌هم همینطور است. این‌بشر است‌که باترکیب پرندگان وحیوانات نسلهای جدید ازآنها بوجودآورده بوسیلهٔ جفت‌گیری چندپرنده‌باهم ازنژاد مرغان‌وخروس مرغهای‌قویتر بدست‌میآورد. از نژاد سگ ده‌ها نوع نژاد زیبا وعجیب تولید میکنند ، نژادگاووگوسفندرا روزبروز بهتر وقویتر وپر شیرتر و بارورتروسودمندترمیسازد وانواع واقسام این قبیل امورکه‌اگرشرح دهم مفصل میشود. همینطور درباغ وحشها ازپیوند برخی وحوش بایکدیگر توانسته‌اند حیوانات جدیدی بدست بیاورند مثلا حیوانی که ازشیر وببر بوجودآمده است. مگر نه اینست‌که همین بشر ازوصلت وپیوند اسب والاغ ماده توانسته

بشر با ترکیب نژادهای حیوانات با یکدیگر توانسته نژادهای بهتری ایجاد نماید. دراینجا خرگوشهائی که‌برای اصلاح‌نژاد درآزمایشگاه نگاهداری میشوند دیده می‌شود.

حیوان جدیدی بنام قاطر بوجود آورد؟ امروز بشر بعلت اختراع ماشین تا حدزیادی ازکمك حیوانات برای باربری و شخم وزراعت وسایر خدمات سنگین مستغنی شده لذا از تولیدآنها خودداری میکند در حالیکه زمانهای سابق‌که بآنها احتیاج داشت‌آنهارا تولید میکرد. اگر این عمل‌کمك درخلق نیست پس نامش چیست ؟ فکر کنید وبسنجید. این مطالب را قدما بنام اختیار خوانده‌اند غافل از آنکه این اختیار را خداوند تبارك وتعالی بجبر ببشرعنایت فرموده که وقتی به‌نتیجه برسیم می‌بینیم اجباری است که برای بشر معین شده. این تفکر ، این عقل، این نیرو این روشن بینی وتمام این‌عوامل به جبر ببشر داده شده که آنرا بکار بیندازد و برای اموردنیوی ازآن‌استفاده‌برند. اما اختیاری دربین نخواهد بود .

هرچند که سفره بزرك حیات بشروحیوانات دامان طبیعت است اما اگردخالت بشرنباشد دامهای‌اهلی‌و چارپایان باین صورت کـه اکنون جلوه می‌کنند نخواهند بود.

صفات الهی در بشر

پس‌دانستید که‌همه‌صفات‌الهی‌حتی قدرت‌خلاقه و آفرینش‌که مهمترین صفات ووابسته بعلم وقدرت است درهر بشر نیز باندازه و تناسب خودش موجود است. این امور باسلسله‌مراتب‌درعالم‌برقراراست‌و هر کس‌به‌نسبت خودمقداری ازقدرت را داردکما اینکه زمین‌هم‌که‌موجود اصلی ومادر ماست از این‌قدرت برخوردار است‌وآفتاب بیشتر ازاو، بهمین‌لحاظ خلق ومرگ‌ما در درجهٔ اول وابسته بزمین وعوامل او و

در درجهٔ بعد وابسته به‌آفتاب و نیروی‌وی استواگر مدتی آفتاب اشعهٔ خودراکاملا دریغ داردزمین با تمام موجودات‌آن خواهند مرد. پس‌اوهم قدرت خلق وتحول‌دادن به تناسب‌خود دارد وهمینطور بسلسله مراتب دردنیا برقرار است و مجموع این امور عالم وحدت است ووحدت یك‌چنین معنی وسیعی دارد نه اینکه‌آنرا فقط بمعنای اتحادبین‌گروه‌هائی از بشر بدانیم. چنین معنی برای وحدت خیلی کوچك و ناچیز است .

اسرار روشن شد

در این مطالب که گفته شد قسمت مهمی از اسرار حیات ومرگ حل‌گردید وتمام اینها بیان همان شعر است که صدر این‌مقال گفته‌ام :

به‌بندگیت حاضرم گویم اناالحق از وفا- مطالب بسیار دراین‌باره هست که مجال گفتن نیست. حال میخواهید اسرار دیگری هم‌ازاین موضوع‌بدانید پس توجه‌فرمائید:

کوشش بشر نتیجه میدهد

گفتم گل‌را میکاری یادانه‌را درزمین میگذاری ،کود میدهی ،آبیاری میکنی ، قلم میزنی ، توجه مینمائی و دراین‌راه تو بقدر قدرت و توانائی خودت خلق میکنی وخداهم بقدر عظمت وبزرگی‌لایتناهی خودش میکند. اما اگر تواین‌کاررا نکنی‌وسهم خودرا انجام ندهی جلو این خلقت‌گرفته میشود. ازاین چه میفهمیم؟ اول معنی‌آنست که‌شما وهمهٔ افرادعالم دراین خلقت سهمی دارندوبدون سهم نیستند وداشتن سهم دلیل براینست‌که جزء خود او هستند زیرا اگر جزء نبودند ناچار میبودیم برای خدا شریك قائل باشیم و این غلط است. بعلاوه ازاین مطلب حتماً معنی‌کوشش و مقدررا خوب میفهمیم و کوشش‌هم روشن شد. شما بایدکوشش‌کنید، زمین‌راآماده سازید ، زیروروکنید، شخم بزنید، هوا بدهید،کود بدهید وبعد دانه بکارید وبموقع علف‌های هرزرا بچینید (گرفتن علف هرز وتصفیهٔ زمین مثل تصفیه‌های طبیعت است درمورد سوانح و بلایا) وبعد سایر کارهای مربوط بگیاه از قبیل قلمه زدن ،توجه ازگل ومیوه ، دفع آفات ، سمپاشی و غیره را انجام دهید تا نبات برویدوآنگاه‌که میوه داد و ثمرآن رسیدآنرا برداریدو ازآن استفاده‌کنید. این معنی‌کوشش است . واما تقدیر چیست؟ تقدیر اینست‌که این‌گل سفیدداودی مقدرش اینست‌که گل سفید داودی شود. نمیتوان‌آنراعیناً تبدیل‌بگل‌چای‌کرد یاازآن عیناً شمعدانی‌رویانید و نمیتوان‌آنرا برنگ دیگر درآورد. (اگر بوسیلهٔ پیوندیا اعمال شیمیائی برخی خصوصیات‌آنراتغییر دهی‌آنهم جزء مقدرگل است‌که بدست تو انجام شده). درهرحال سرنوشت‌گل‌را نتوانستی بهم بزنی‌و ماهیت‌آنرا عوض‌کنی . اماکوشش‌کردی ،آبش دادی ، عمل‌آوردی ، درشت و زیبا شد ، قدرت وجلال بیشتری پیداکرد . این‌نتیجهٔ‌کوشش تواست‌که بامقدر او توأم شد. مقدر اوآنست که‌گل داودی باشد و نمیتوانید مقدرش را تغییر بدهید . هر کاری که بدانه وتخم‌آن‌کنید قدرت تغییر این مقدررا ندارید اما باکوشش شماوتوجه وآب‌دادن سرنوشت‌آن تمام میشود وگل میدهد. آن مقدر است واین‌کوشش. خوب متوجه شدید. موضوع مقدر و کوشش که دربارهٔ گیاه مثل زده شد بهمه‌چیز صدق میکند و شامل حال بشر هم میشود.

قدرت خلاقهٔ بشر

دربارهٔ قدرت خلاقهٔ بشر باز سخن بگویم . این نکته‌را نگفتم‌که بشر هم صفت خالقیت دارد منتها

باندازه و تناسب خودش. بهمین لحاظ است که خالق اشیاء میشود. مثلا صندلی و میز میسازد، آجر میسازد پارچه بوجود میآورد، ماشین درست میکند، اتومبیل وطیاره میسازد، خالق قمر مصنوعی است که بآسمان میرود و گردش میکند. خوب متوجه شدی؟ این بشر قمر مصنوعی میسازد که مانند قمر طبیعی بآسمان میرود ودور کرات گردش میکند واعمالی را مانند قمر طبیعی انجام میدهد منتها نسبت‌را در نظر بگیر. قدرت خلاقهٔ این بقدرش خودش وخلقت خداوند مقتدر بقدر خودش میباشد، نسبت محفوظ است. این قمری میسازد و بآسمان میفرستد بوزن یك یا پنج تن با آلاتی دقیق و یزدان توانا قمری باندازهٔ ماه ساخته است وهزارها ازآن بزرگتر. چون قدرت یزدان بیهمتا نسبت بقدرت بشر بیرون از حساب است، واین یك قاشق شکر بسی کوچکتر است از انبارلایتناهی شکر، پس بیش از این قدرت خلقت ندارد. اما ببین که باوجود این قدرت کم چه ساخته وچه عملیاتی بجا میآورد، تلویزیون میسازد، رادیو درست میکند، رادار تهیه مینماید، مغز الکترونیکی اختراع نموده است. در اینجا عزیزم باید دانست که این فکر و مغز را خود بشر بخود نداده بلکه عطا شدهٔ از طرف یزدان یا طبیعت یاهرنامی است که میگذارند. پس حالا میگویم تمام این اختراعات واکتشافات باجبار است و نه اختیار.

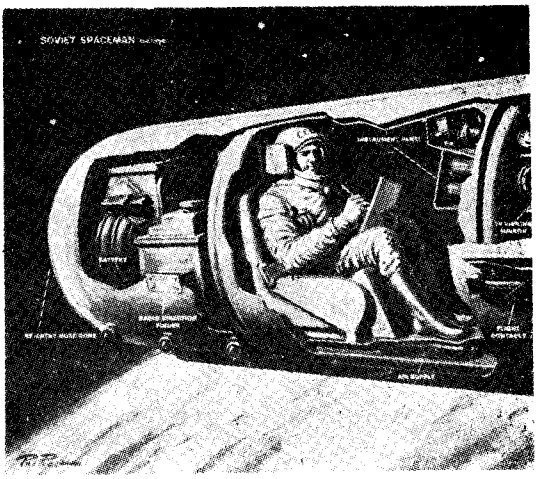

انسان باعقل خداداده خالق قمر مصنوعی است که بآسمان میرود و باز میگردد (این قمر مصنوعی شوروی است که توسط یوری گاگارین بفضا ارسال شد این شکل‌را امریکائیها ازروی اوصافی که شورویها داده‌اند کشیده‌اند).

زندگی و اختراعات

اگر میگوئی اختراعات بشر حیات ندارد و اختراعات یزدان زندگی دارند میگویم اگر منظور اززندگی حرکت‌وانجام وظیفه‌است اختراعات بشرهم حرکت میکنند و انجام وظیفه مینمایند. تلویزیون وظیفهٔ خودرا خوب انجام میدهد و تصویر وصدا را از مسافت دور منعکس میسازد و از او همین توقع هست. رادیو با یك پیچ کوچك هزاران ایستگاه مختلف را میگیرد و تحویل میدهد و ازاوهمین را میخواهند زیرا وظیفه او جز این نیست. مغز الکترونیك با آلات دقیق در مدت چند دقیقه محاسباتی میکند که مغز یك بشر در مدت چند سال قادر بانجام آن نیست. از اینجا نیز نکته‌ای استنباط میشود و آن اینست که آلات دقیق و عجیبی چون تلویزیون ومغزالکترونی وهمین‌لونا ۱۶ که بکرهٔ ماه فرستاده شد و خاك آنرا برداشت و باحساب دقیق و درست بزمین بازگشت از خود اختیاری نداشته و ندارند بلکه این بشر متفکر است که بآنها قدرت و نیرو باجبار بخشیده است تا آنها وظیفه محوله را انجام دهند و بشر فایده ونتیجه برگیرد. آنها باختیار خود این عمل را انجام نداده‌اند بلکه کوچکترین اختیاری هم نداشته‌اند.

آری عزیزم بشر هم چنین است و اعمال و افعال و اختراعات او بخشش وعطیهٔ مقام دیگری است که ما را باین کره مأمور فرموده و حدودکارها وعملیات ما را معین کرده که باجبار این قبیل اعمال را انجام دهیم و از خود اختیاری نداشته و نخواهیم داشت زیرا مغز و فکر و عقل ما را دیگری بما داده

بشر نمیتواند بدون وسایل زیردریا زندگی کند اما اگر وسایلی مثل لوازم غواصی تهیه نماید بطور موفت باین کار قادر است . در اینجا عده‌ای از غواصان مشغول درو علفهای مفید زیردریا هستند .

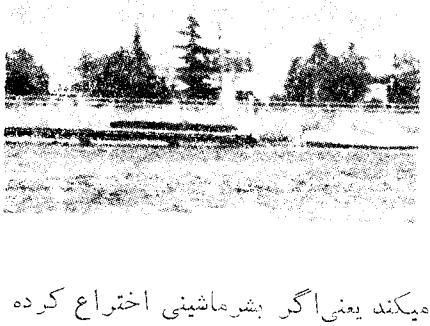

بشر نمیتواند بدون وسائل پرواز کند اما با وسایل باین کار هم موفق شده است . اینجا هم نوعی پرواز بشر را میبینید که یکنفر با اسکی آبی بوسیله کشش قایق موتوری توانسته بکمك بال مخصوصی که درست کرده ساعتی ۴۵ مایل پرواز کند . این شخص ورن کریری از سا کرامنتو کالیفرنیاست .

است و خود برای خویش تهیه نکرده ایم .

همین وضع بسلسله مراتب لایتناهی از هردو سوی صدق میکند یعنی اگر بشر ماشینی اختراع کرده آن ماشین تابع و مجبور اوست و اگر آن ماشین هم محصولی بدهد آن محصول تابع ماشین است و بهمین ترتیب بسلسله مراتب رو بپائین ادامه دارد و بهمین نحو رو ببالا تا الی غیرالنهایه .

بنابراین هر اختراعی در حدود وظیفه‌ای که برایش معین شده تکلیف خود را انجام میدهد . اختراعات الهی و مخلوقات هم همینطوراست . از گیاه استفادهٔ معینی که باید برسد میرسد ولی نمیتواند راه برود چون وظیفهٔ او همین است . حیوانات و بشر هم همینطورند وجز درحیطهٔ قدرت اعطائی بآنها کاری نمیتوانند بکنند . بشر بدون وسائل نمیتواند پرواز کند در حالیکه پرنده قدرت این کار را دارد و بدون وسائل نمیتواند دائم در زیر آب زندگی کند وحال آنکه ماهی بآسانی این عمل را انجام میدهد . بنابراین هر مخلوقی برای کاری که ساخته شده قدرت دارد ومخلوقات ومصنوع بشر نیز قدرت خود را در حدودی که برای آن معین شده انجام میدهند بعلاوه تفاوت قدرت محدود بشر و قدرت لایتناهی را درنظر بگیرید .

هرچه این سخن را تکرارکنم بازکم گفته‌ام .

اختراع بمعنی چیست

اگر ایرادکنی بشر برای اختراعات خود از عوامل و وسائل ایـن دنیا استفاده میکند مثلا از الکتریسیته‌که در عالم موجود است‌یاحرارت یا انرژی‌یا اتم موجوددرعالم ویا نیروی هدایت سیالات‌جوی برای‌رادیو بهره‌برداری‌مینماید میگویم اختراعات الهی هم ازوسائل دیگری‌که‌خود اوفراهم‌ساخته استفاده میکنند . مگر بشر برای زندگی از جو وهوای‌کرهٔ زمین بهره نمیبرد.مگر از نباتات وحیوانات‌تغذیه نمیکند؟ مگرنشو و نما وحیات او در این محیط نیست ؟ پس همه یکی شدند وتفاوتی‌نیست.مگر بنزین وآلات وآهن و غیره‌همگی ازعالم خداوند نیست ؟

پس بشر هم‌خالق است

اینکه اختراعات بشر از محیط موجودهٔ الهی بهره میبرد مهم نیست زیراگفتیم خود بشر هم‌متعلق باین محیط وجزء این محیط است وهمهٔ آنها یکی‌است زیرا محیط وحدت میباشد .

پس دیدیدکه این بشر هم خالق شد هم بنده شد هم‌کوس اناالحق زد وهیچکدام خلاف نیست بلکه همهٔ این وظایف واحداست.تفکر کنیدکه وحدت چقدر قوی وروشن ومنطقی‌است .

حس سازندگی در بشر

بشر هنگامیکه پا بدنیا میگذارد از همان اوان زنـدگی شور وشوق در او پیدا میشود.میخواهـد کارهائی بکند، از همان اوان طفولیت سازندگی او شروع‌میشود. این خاصیت باساختن آدمك از برف،ازتخته،ازکاغذ شروع‌میگرددو ادامه مییابد تا به هنر ، صنعت ، نقـاشی ، مجسمه سازی ، اکتشاف و اختراع میرسد . این نشان آنست‌که این‌جنس ازهمان‌قماش اصلی خلقت است‌که‌خاصیت خلقت وابداع هم در وجود اوهست ، ازآن آتش عظیم جرقه‌ای دارد ومیخواهد اعمالی انجام‌دهد. این خاصیت روزبروز ازاو بیشتر تراوش میکند .

ازهمان اوان طفولیت سازندگی بشر شروع میشود. برخی لوازم بازی که بحس اختراع و سازندگی کودك کمك میکنند بسیارمفید است.

انرژی ماشین و موشك

اگراین خاصیت را ندارد پس چطور خلق میکند و چطور میتواند قدرت و انرژی و روح بماشین خود بدهد ؟ روح همان نیرو است و شما آنرا هرچه تصور کنید بازخارج از انرژی‌وروح نمیشود ـ اگر حرارت است ، الکتریسیته است ، عمل‌اتم است ، سوخت بنزین است ، قدرت آبشار است، قدرت باد است بالاخره انرژی‌است وگفتیم که روح جامع قدرت‌ها وانرژی‌های عالم‌است‌پس

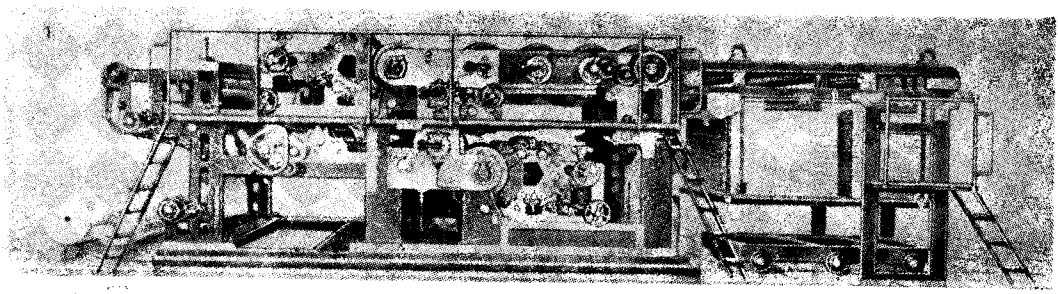

ماشین هم انرژی وروح دارد وحرکت آن بوسیله سوخت وانرژی زنده تأمین میگردد و هیچچیز در عالم بدون روح و انرژی نیست. (دراینجا یك ماشین چاپ بزرك رتاتیف دقیق رانشان میدهد)

ماشین هم‌روح‌دارد- همین قمر مصنوعی که میسازد روح وانرژی دارد. اگر نداشته‌باشدنمیتواندحرکت‌کند.

همینکه‌بشر بدنیا میآیدبفعالیت مشغول‌شده وشروع بکارمیکند واین‌دلیل‌بر آنست‌که ازوجوداوقدرت تراوش‌کرده و او جزئی ازنیروی وحدت عالم است ،

توجه بیك ساعت

مثلا همین ساعت که اختراع کوچکی بنظرما جلوه‌گر میشود محصول بدیعی از خلاقیت بشر است. چون بآن عادت‌کرده‌ایم اهمیت آنرا در نمییابیم . دریك فضای محدود بوسیلهٔ تعدادی پیچ ودنده‌وچرخ‌و مهره و عقربه حرکتی منظم ودقیق پدید میآید بقدری مرتب‌که در ۲۴ ساعت بقدریك ثانیه تخلف‌ندارد (درساعتهای دقیق‌که مظهر ساعت صحیح است) . چه‌چیزی این‌قدرت را بساعت میدهد ؟ تشکیلات‌دقیق ومنظم ودرستی‌که برای آن تعبیه شده است بکمك نیروی فنر که از قدرت‌های عالم‌گرفته شده . چه‌کسی این قدرت را بساعت داده است؟ میگوئید با قدرت‌فکربشر بوجودآمده. میگویم منبع فکر بشر کجااست؟ مگر جز اینست‌که جزئی‌کوچك از منبع فکر وانرژی فکری عالمی وخدائی است ؟ پس منبع در عالم وقدرت در عالم و سرچشمه قدرت در عالم است و این بشر هم بخش ناچیزی از آنرا داردکه با آن خلق میکند .

همین ساعت‌کوچك‌حرکت‌دارد، قدرت‌دارد، راه میرود، ودریك‌محدوده‌ای‌که‌باجبار برای آن معین شده باجبار در تکاپو است . آنهم چه فعالیتی‌مانند فعالیتی‌که‌کرات‌درگردش‌وحرکت‌خود دارند.

گردش ساعت در محور

حال ما درس دیگری از این مطلب‌میگیریم .اگر این ساعت در حدودخودش دارای فکر و مغزی بقدر وسعت مغز بشر باشد اینطور فکرمیکندکه محدوداست زیرادراین محدوده‌که میان‌قاب‌وصفحهٔ شیشه‌ای محبوس است‌درگیرشده‌وخیال میکندعالم همین‌است‌وهرچه هست‌همین عالمی‌است‌که‌درمحدردهٔ گردش خود می‌بیند. فرض‌کنیم‌این‌ساعت فکرش‌را وسعت‌دادوقوی‌کردکه جیب‌شمارا که‌میان‌آن قراردارد‌شناخت. آنوقت میفهمدکه عالم محدودبه‌آنچه فکرمیکرد نیست ووسیعتر ازآنست.اگربازهم فکرخودراوسعت‌دهد وبشکافد وبازحمت ومرارت دنبال‌کندخواهد دانست اطاقی‌هم وجوددارد‌که خودش‌وصاحبش‌که شماباشیددرآن قرار

دارید. اگر بازهم فکرش را باتمرین وورزش وتکاپوی دانش بشکافد ووسیع کند میداند که این اطاق هم محدود نیست وجزء عمارتی است وهمینطور پله پله فکرش ترقی میکند تامیفهمد عمارت جزء یك شهر وشهر جزء یك کشور وکشور جزء قاره‌ای وقاره جزء زمین وزمین جزء منظومه و منظومه جزء کهکشان و کهکشان جزء عالم است وهمینطور بسلسله مراتب الی غیر النهایه ادامه دارد.

پی بردن بحقیقت

باین طریق دراثر کوشش و پی گیری ودنبال کردن دانش حدود فکر وسعت یافت ودانست که عالم محدود بآن محیط کوچك او نیست وروز بروز فکروی نسبت بوجود عالم توسعه پیدا کرد و قوی شد تا بالاخره شناخت همان عالمی که محدود تصور میکرد یك عالم لایتناهی بی حدوداست.

اگر این ساعت فکرش را وسعت دهد وترقی کند بالاخره میفهمد که جزئی از یك کرهٔ بزرك است که زمین نام دارد

مثالی از سرنوشت بشر

این درواقع سرنوشت بشر است وروزی بشر عالم را (مثل همان ساعت) محدود بزمین خود میدید و افلاك را چراغها یا میخهای نقره‌ای میخکوب شده دردوایری که بدور زمین میگردند میپنداشت. دراثر توسعهٔ دانش و دنبال کردن و پی گیری وتجربه و خلق وتکمیل آلات توانست عظمت عالم را تاحدی که امروز میشناسند درك کند وحالا تازه ابتدای کار است و وقتی رسیده که فهمیده عالم لایتناهی است وحد ندارد. اینکه هنوزهم برخی افراد بشر هستند (حتی ازبین افرادی که خودرا دانشمند وفهیم مینامند) که عقیده دارند عالم محدوداست فکر آنها درست مانند فکر محدود آن ساعت است که درچهاردیواری قاب خود محبوس هستند . هر فکری که بشردربارهٔ محدودیت کند دراثر محدودیت محیط خود اوست

←

بشر دراوان تمدن ستارگان را مانند میخهای نقره برسطح آسمان میانگاشت و امروز است که میفهمد این شکل را که سحابی اوریون نام نهاده باید دنیائی عظیم بداند که مساحت آن برای بشر شگفت آوراست وشاید یکمیلیون مرتبه ازفاصله زمین تاخورشید بزرگتر است. این سحابی که ازگازهای مشتعل تشکیل شده درسال ۱۶۵۹ میلادی کشف شد.

واشتباه‌است. اگرفکرخودرا وسعت دهـد خواهد فهمیدکه اصل نامحدودی است.
اینهمه اختراعات‌واکتشافات وپدیده‌هائی که دربالا گفته‌شد همه ازتراوش فکری بشراست وروح‌بشر ازامریزدان وامریزدان خوداوست. پس‌دیدیدکه همه‌یك‌پیکر ویکواحدند. بدینترتیب وحدت درعالم‌تجلی میکند وهمه بهم اتصال‌دارند وجدائی‌دربین نیست .این‌بود درسی‌آموزنده ازوحدت.

جامع عالم لایتناهی

گفتیم‌بشرهم خالق‌استوهم مخلوق. همه‌چیز دراوست. اگرمن‌وتوقدرت داریم‌پس‌یزدان‌هم‌دارد. اگر من فکروعقل‌دارم پس‌اوهم‌داردواگراودارد پس‌منهم‌دارم. من‌بقدرخود واوبقدرخود. البته شکل‌وجسم مثل بشر ندارد وبری‌ازجسم‌وشکل‌است. شایدهم شکل‌داشته‌باشدکه‌ازقدرت وفهم بشر خارج است. میدانید چرا. برای اینکه بشر یك جزء بسیار ناچیز است واونمیتواند بشکل یك‌جزء باشد همانطورکه دربـدن شما گلبولهاوسلولها ویاخته‌های مختلف‌الشکل وجود داردکه شماشکل هیچکدام نیستید وجامع‌همه‌هستید. خدا هم جامع تمام مخلوقات، تمام اشیاء، تمام‌کرات، تمام سحابیهاوتمام عالم خلقت است. پس‌حماقت است‌که او را بشکل یکی از اجزاء بسیار کوچك خود که بشر نام دارد بپنداریم . بلـکه او جامع جمیع عالم لایتناهی است .

* * *

توجه بشعر

شعررا دوباره مرورکنید. گفته‌شده: ازوفا اناالحق‌زده‌ام وبه‌بندگیت حاضرم. بلی‌عین بندگی همین است. این نوکر نسبت‌به‌آن ارباب‌وفادار است‌وازاونبریده وقطع‌نکرده‌ومیگوید من‌همانطورکه‌بوده‌ام‌هستم. وفا بمعنی همین است، وفااظهارعلاقه وپیوستگی است‌واین بندهٔ پیوسته اظهار عبودیت‌وکوچکی ووفاداری میکندکه این اظهار من‌که اناالحق میگویم ازوفااست نه‌ازجفا، ازنزدیکی‌است نه‌ازدوری وجدائی.

* * *

اصل فهم و دانش

حال میگویم‌وقتی عقل‌وخردودانش بمیان‌آمدوچیزی ازروی فهم مورد قبول واقع گردید مطلب‌تمام شده‌ودیگرعقل وفکربسوی‌عقب‌رجعت‌نمیکند. راهی‌است‌طی‌شده‌ومطلبی‌درك شده‌وتمام‌شده‌وپرونده‌ای‌است‌بسته شده ، دیگرتوجه بعقب وتوجه به‌سخنانی‌که خلاف عقل‌ومنطق گفته میشود معنی نداردومخالف عقل سلیم است ازاینرو میگویم‌که محال است عقل‌وخردودانش درمقابل سخن‌هرخادوخس تسلیم گـردد. این صحبت زوروا‌جبارنیست. گفتگوی منطق‌است ودودوتا چهارتا یعنی صحبت عقل است وفهم‌وخرد .

عقیدهٔ استوار من

بنا براین فکر وحدت یزدان ازسرمن بدرنخواهدرفت‌وعقیده‌ام‌را فاش میگویم هرچندکه تمام‌عالم عکس شوندوازروی جهل این‌سخن‌را تخطئه‌کنند. مگر میشود صحبت توحیدووحدت‌را ازسر بدر نمود!

رجعت بچه معنی است

اینکه شماهم‌گفتگوی رجعت میکنید وعقیده به‌الیه راجعون داریدومیدانیدکه بسوی‌او برمیـگردید همین حقیقت است‌که من تجزیه‌وتحلیل نموده بازکرده‌وشکافته‌ام‌وبشما ارائه‌دادم و میگویم ای مرغ اسیر

بوالهوس که بریك رأی ثابت نبوده‌ای و اینهمه تزلزل داشته‌ای و آثار شك و تردید و تزلزلت در خروارها کتاب که نوشته‌ای آشکار است حقیقت را بشنو و بپذیر و از بوالهوسی آسوده شود و ازقفس خودرا آزادکن و بعالم لایتناهی بپیوندو بدان که کوچك نیستی. چه خوش است در اینجا از حضرت امیر علیه‌السلام پیروی کرده بگوییم : اتزعم انك جرم صغیر وفیك انطوی العالم الاکبر- آیا میپنداری همین جسم کوچك هستی درحالیکه عالم اکبر یعنی جهان لایتناهی درتواست. حال معنای این کلام شیرین را متوجه شدی؟

ای بشر تو باوجود کوچکی نمونه‌ای ازعالم لایتناهی هستی . اندازهٔ خودرا با کوهها مقایسه مکن بلکه باطن وجودی خودرا که از شاهکارهای خلقت است بنگر تا بعظمت آن پی‌بری.

ای بشر تو کوچك نیستی

پس بدان که تو کوچك و ناچیز نیستی بلکه جزء عالم لایتناهی و پیوست بآنی. پس زنده و جاودانی و مرگ معنی ندارد و اگر تحولی پیدا کنی که آنرا مرگ نام میگذاری روح تو وقالب مثالی یا پریسپری یا ضمیر باطن تو بعمرت ادامه میدهند و عناصر تشکیل دهندهٔ بدنت که جزو عالم است فوراً مشغول بساختن اجسام دیگر میشوند و انجام مأموریت تو تاابد ادامه دارد و هرگز مرگ و نیستی را برآن راه نیست.

کلام پایان

پس بنگر که حشمت ازروی محبت، صداقت، تسلیم و صفا در موقعی که چون قاشق شکر او را روی انبار میریزند و باصل کل میپیوندند چقدر شادمان و مسرور است زیرا میداند که ازاین قفس تن که درمدت معینی برای انجام مأموریت خاصی محبوس بوده آزاد شده و درعالم لایتناهی بپرواز درمیآید. این بود معنای وحدتی که ما میگوئیم.

آشنائی بعلوم ماوراء

آنانکه بصیر و با صفا گردیدند
آگاه شده زقهر و زشت و زیبا

ورزنده بعلم ماورا گردیدند
رخشنده از انوار خدا گردیدند

حواس انسان

هرچند افرادی‌که جز بمادیات وعلوم مادی آشنا نیستند شاید نتوانند این حقیقت را باور بدارند لیکن مسلم است‌که در بشر حواسی وجود داردکه بغیر از حواس ظاهری است و این‌حواس جزء حواس ۲۱ گانه‌ایست که درکتاب مکانیسم آفرینش مختصری در بارهٔ آن شرح داده‌ام .

حواس مزبور حس الهام و روشن بینی‌است که مظاهرآن در زندگی اکثر اشخاص اتفاق افتاده است . خود شما ممکنست در زندگی‌حوادثی ازآنرا دیده‌یا از خویشان و نزدیکان و دوستان خود شنیده باشید . بارها اتفان افتاده است پدر یا مادری در اثر نگرانی و باصطلاح « دل‌شوره» قبلا ازحادثه‌ای‌که برای فرزندشان در نقطه‌ای دور اتفاق افتاده مطلع گردیده‌اند . بارها دوستی مرگ یك‌دوست‌راکه دراثرسانحه یا جنایتی پیش آمده از فاصلهٔ دور دیده یااحساس نموده‌است. رؤیاهای دیده شده‌درعالم‌خواب نیز قسمتی از تجلیات این‌حالات است .

بار ها اتفاق افتاده که یك نگرانی عمیق هشدار یك‌حادثه‌ای بوده که درجای دوری اتفاق میافتد . نگرانی عمیق در قیافهٔ این طفل پیداست. حسی مرموز اورا ازیك‌واقعه نامطلوب آگاه ساخته است.

بسیار اتفاق میافتد

در جراید خبری ومجلات وبرخی‌کتابهای‌روحی جهان نظیر این‌چنین وقایع بسیارنقل‌شده‌است.اشخاصی که درخواب قبلا واقعه‌ای‌را دیده و بعدعین‌آن برایشان اتفاق افتاده یابوسیلهٔ الهام وروشن بینی‌وقایع‌را احساس نموده‌اند بعلت شوق و شگفتی‌که از این حادثه به آنها

دست داده آنرادهان بدهان نقل‌میکنند که گاهی دامنهٔ آن بجراید وخبرگزاریها میرسد .

علوم روحی

خوشبختانه امروز علوم هیپنوتیسم و مانیتیسم و رابطهٔ با درگذشتگان و علم‌الروح تجربی ونیروی انتقال فکر یاتلپاتی و امثال این قبیل علوم در مغرب زمین بسیار متداول گردیده و در بارهٔ آن کتابهای بسیار نوشته ومجلات متعدد انتشار میدهند وصدها هزار نفر جداً در این‌علوم وارد شده و برخی‌ازرشته‌های آن یعنی هیپنوتیسم ومانیتیسم را تاحدی در علم طب داخل‌کرده و ازآن برای معالجه وبیهوشی استفاده میکنند وبقدری شایع گردیده که هرفرد باسوادی که بامطبوعات آشنا است کم وبیش‌از آن‌آگاه‌است.این مطلب‌دلیل‌آشکاری است نسبت‌بموضوعی که موردبحث‌ماست .

تمرین و تقویت حواس

نکتهٔ مهمی که باید متوجه بود اینست که حواس انسان با توجه بسرشت و سرنوشت دراثر تمرین و توجه تقویت میگردد وکسانیکه این رشته از حواسشان از بدوتولدقوی است یعنی استعداد طبیعی برای‌این کار دارند چون متوجه‌آن نیستند و موقعیت بکار بردن حواس برای آنها پیش نیامده ومصرفی برای آن تصور نمیکنند قدرتشان همچنان در بوتهٔ اجمال مانده است در حالیکه وجود این حواس‌بقدری‌درزندگی سودهای خاص خود داردکه اگر برطبق روش صحیحی در مدارس ازهمان اوان‌کودکی اطفال را متوجه وجود این حواس وسود آن سازند و تعلیماتی برای تمرین و تقویت آن مقرر دارند وآنهاکه صاحب استعداد درفن هستند در این رشته قوی شوند آنوقت دنیا متوجه خواهد شد که از این نیروئی که یزدان توانا در بشر آفریده و بالقوه در او موجود است و از آن بهرهٔ‌کافی حاصل نگردیده چه منافعی بدست خواهد آمد .

ماوراء الطبیعه نداریم

درهرحال علومی که خارج از دایرهٔ پنج حس ظاهری ومعمولهٔ بشر میباشد وافراد بشر باآن آشنا نیستند بعلوم ماوراءالطبیعه نامیده شده‌اند در صورتیکه این‌لفظ غلطاست وماورائی وجود ندارد زیراآنچه در عالم وجود هست طبیعت است منتها قسمتی از طبیعت را ما میتوانیم با قوای محدود خود ببینیم و قسمتی‌را نمیتوانیم ببینیم . حتی در مورد دیدنیها هم قدرت ما حدود دارد چنانکه اجسام‌بینهایت‌ریز بچشم‌ما نمیآیدتااینکه‌میکرسکوپ اختراع‌شد و میکربها رادیدند ولی هنوز ویروس دیده نشده بود بعداً با میکرسکوپ الکترونیکی ویروس هم دیده شد ولی هنوز اتم را با این میکرسکوپ هم ندیده‌اند . همینطور در مورد

←
اجسام مادی بسیاری هست که بچشم ما نمی‌آیدمگر اینکه ازمیکرسکوپ استمداد جوئیم.

اجسام بینهایت بزرگ مثل کرات بوسیلهٔ اختراع تلسکوپ که از گالیله شروع شد کم کم توانستند کرات دیگر را ببینند و اختراع تلسکوب روز بروز پیشرفت کرد ، دیدنیهای بسیار هست که هنوز بآن دسترس ندارند و رادیو تلسکوپ که بوسیلهٔ امواج رادیوئی ما را از وجود عوالم دورتر آگاه میسازد گواه این مطلب است .

جسم هم از چشم پنهان میشود

میگوییم اشیائی در عالم هست که بعلت لطافت و ظرافت فوق العاده، چشمان ما باوضع عادی قادر بدیدن آنها نیست مانند هوا که چشم ذرات آنرا نمی بیند . اما همین هوا وقتی آنرا بصورت مایع در میآورند قابل رؤیت است .

حقیقت دیگری را که روشن کننده این مطلب است بعنوان مثال ذکر میکنم. حتی اشیاء بزرگ را از مسافت دور با آنکه زمین هم مسطح باشد با چشم ظاهری نمیتوان دید هرچند که مادی است . یك مجسمه بزرگ مثل مجسمه رامسس دوم در مصر در بیابان مسطح وسیعی قرار دارد که وقتی در مقابل آن بایستیم عظمت آن طوری است که گردن انسان برای دیدن آن بعقب خم میشود .

حال از این مجسمه دور میشویم و کم کم بعقب میرویم. می بینیم که مجسمه رفته رفته در نظر ما کوچك و کوچکتر شد . هرچه از آن دورتر شویم کوچکتر میشود و ریزتر میگردد تا اینکه پس از مدتی که کاملا از آن دور شدیم بکلی از چشم ناپدید میشود .

مجسمه رامسس دوم که در داخل معبد جرف حسین در مصر پیدا شده است. این مجسمه در حدود ۳۲۰۰ سال قبل، از فرعون مصر تهیه شده است. عظمت آن بقدری است که برای دیدن سر آن باید گردن را بعقب خم کرد.

مثل موجودات لطیف

عمل کوچك شدن این مجسمه مربوط بخود مجسمه نیست و حجم مجسمه کم نگردیده بلکه این چشم ما است که بعلت دور شدن آنرا کوچك دیده است. این کوچك شدن تدریجی درواقع مثل لطیف شدن ذرات است که اگر بمقدار معینی ثقیل و متراکم باشند بچشم ما میآیند و هرچه لطیف و ریزتر شود کم کم در دیدگان ما کوچکتر و کوچکتر بنظر میرسد تا جائیکه بکلی محو میگردد. از لحاظ قوهٔ دید ما هردو مورد شبیه بهم است والبته این محدودیت مصلحتی دید ما است که اشیاء را چنین می بیند نه اینکه خود اشیاء خارج از طبیعت باشند.

ماوراءالطبیعه نیست

اینجا است که روشن میگردد همه چیز جزء طبیعت است و ماوراءالطبیعه در بین نیست و اینکه بشر ماوراءالطبیعه قائل است در اثر محدودیت قوهٔ دید و فهم و درك او است.

در مورد مثالی که بیان گردید آیا آن مجسمه که کم کم از نظر ما محو گردید ازصورت مادی بصورت معنوی درآمد که ازچشم غایب گردید؟ خیر، مجسمه مادی بود و مادی هم هست و خواهد بود ولی این چشم ما

هرچه ازمجسمه دورشویم درنظرما کوچکترمیشود هرچند عظمت آن بسیار باشد. آنچه دراینجا می‌بینید مجسمه‌هیولای رودس است که تا ۲۰۸ سال‌قبل ازمیلاد دردهانه بندررودس برپا بود. عظمت آن بقدری بود که یك انگشت دستش از هیکل یك انسان بزرگتر بود . این مجسمه جزء عجایب هفتگانه عالم است و درسال ۲۲۳ ق.م. در اثر زلزله خراب شد.

بودکـه بعلت ضعف دراثر دورشدن قدرت ادامهٔ دیدآنرا ازدست داد. آیا این‌مجسمه نابود شده یاهست ؟، میدانیم که مجسمه با همان‌قطروحجم موجود است ولی دید چشم مارسانیست که‌آنرا به‌بیند. پس‌ذرات کوچك هم باهمان قطر خود درهمین‌جو اطراف‌ما وجوددارد که چشم‌ما قادر بدیدآنها نیستند نه‌اینکه وجود ندارند . پس بطورقطع‌منکر اینگونه‌امورنباید بود. درمورد اجسام لطیف و موجودات لطیف هم وضع همینطور است وندیدن‌آنها بخاطراین نیست‌که معنوی یا درملك‌یاقلمرو ماوراء الطبیعه هستند بلکه این‌محدودیت‌چشم‌ما است که‌نمیتواندآنهارا ببیند ولذانام ماوراءالطبیعه بآنهاداده‌است.

درجات دارد

حال میگویم قدرت دید اشخاص نسبت بهمین مطلب باهم تفاوت دارد مثل اینکه همهٔ قوای مختلف‌مردمان درهمه‌چیز دارای درجات و تفاوتهائی‌است. مثلا درآن‌موقعی که دراثر دور شدن از مجسمه چشم‌یکنفر. دیگر قدرت‌دید مجسمه‌را ندارد و بکلی‌از نظرش محو گردیده است‌شخص‌دیگری‌هست که‌آن مجسمه‌را بطور واضح‌وقابل تشخیص می‌بیند وفرددیگرآنرا بزرگتروکس‌دیگر کوچکتر مینگرد و بهمین نحو بدرجات هرکسی نوعی مشاهده میکند .

این مطلب در همهٔ امور صادق است و اینکه میگوئیم حس‌روشن‌بینی دربرخی‌کسان قـویتر است‌و بهترمیتوانند بامورظاهراً مخفی‌آگاهی یابند بهمین‌دلیل‌است. چنین اشخاص که‌اسنعداد قوی دارند باتمرین بسیار قویتر میشوند وکسانیکه بطور طبیعی و فطری در این قسمت ضعیفند در اثر تمرین با همان نسبت نیرومندتر خواهند گردید .

غایب و مخفی یعنی چه

دربالا گفته شدکه شخص مستعد چیزی‌راکه‌ظاهراً مخفی‌است می‌بیند. این درواقع همان غایب است که میگویند برخی اشخاص قدرت دید غیب وغایب‌رادارند یعنی اگرکسی مدعی گرددکه غایب را میبیند منظورش یك‌چنین مخفی ظاهری‌است نه‌اینکه چیزی‌راکه وجود ندارد دیده است.

مدعیان و منکران

عده‌ای افراد در مسافت خیلی دور ازآن مجسمهٔ بزرگ ایستاده‌اند. چند نفر از آنها بعلت دوری چشمشان یارائی‌دیدن مجسمه‌را ندارد وچند نفری‌هم‌که چشمشان قویتر است‌آن مجسمه را باندازه‌های‌کم و بیش ملاحظه میکنند. واماآن‌کسان‌که مجسمه رامی‌بینند بآن ایمان دارتدلیکن‌آنهائیکه چشمشان قدرت دیدن‌آنرا ندارد میگویند دروغ است وچنین چیزی وجود ندارد.، هرچندکه‌آن مشاهده‌کنندگان اصرار کنند برخی ازآنها باور ندارند.

تمرین ومجهز کردن چشم

تنهاراه‌برای اینکه منکران‌باور نمایند اینست‌که چشم‌خودرامجهز کنندیاتمرین‌های‌مناسب‌انجام‌دهند تا خودشان هم تا حدودی به آن کسان که‌قوی هستند و می‌بینند نزدیك شوند ولی باید دانست‌که این عمل مشکل است زیرا مکانیسم وقوای اشخاص بایکدیگر تفاوت دارد .

اینست علت انکار ـ آن‌کسی‌که نمی‌بیند تقصیری هم ندارد ، دلش میخواهد حرف‌کسی راکه‌مدعی دیدن است باورکند ومیل‌دارد تمرین نماید ولی چون تمرین مشکل‌است وشاید بزودی موفق نشود، این انکار تامدتی باقی میماند .

تمرین مغناطیسی

یکی از تمرین‌ها برای مجهز شدن همانا خواب مصنوعی است‌که این عمل را انجام میدهد. وقتی کسی بخواب مصنوعی میرود چون دراثر خواب روشن‌بینی و وجدان باطنی او درمسیرهای‌معینی اضافه میشود حکم همان مجهز شدن چشم را دارد ومخلوقاتی راکه درحالت عادی نمیدید اکنون‌بچشم اومیآید وآسانترین راه آن همین‌است .

مجهزکردن قوا و چشم خود شخص هم همین‌حال رادارد و دراثر تمرین‌ومداومت‌وتوجه‌واستقامت وپی‌گیری میتوان تاحدودی باین‌قسمت‌آشنا گردید .

نتیجه و اندرز

درطی این‌کتاب روشن‌گردید برای قوای روشن‌بینی اشخاص درجاتی وجوددارد‌که آنرا معین کردم . پس فرزندان عزیز . اینها حقیقتی است‌که بطور روشن و واضح بیان شده و منکر حقیقت نمی‌توان گردید .

آیااگرکسی چیزی رادید ومن وشما وعده‌ای آنراندیدند دلیل‌برآنست‌که‌آن‌شیئی‌وجودندارد؟خیر وجود داردولی عده‌ای بعلت نداشتن‌وسائل‌وقوا وتمرینات کافی آنرا ندیده‌اند وعده‌ای‌هم هستندکه قوهٔ دیدن ودرك آنرادارند .

ماوراء حواس ظاهری ما

بنابراین در ماوراء این دیدنیها وشنیدنیهای عالم چیزهائی هست‌که‌بشرهنوز ندیده ونمیداند. اگر ماوراءالطبیعه را بمعنی اینگونه (ماوراء) یعنی ماوراء معلومات و مشاهدات فعلی بشربگیریم درست‌است ولی‌اگر آنرا بمعنی چیزی درپشت طبیعت وخارج ازآن معنی نمائیم غلط است‌زیراهرچه‌هست درزیرورو وپشت وبالا و غیره (این لغات نسبی و وابسته به موقعیت مشاهده‌کننده است وحقیقت ندارد) همهٔ آنها طبیعت است وچیزی‌ازآن‌خارج نمیباشد .

بعد و بی‌بعدی یعنی چه

یکرنگی در همه جا

مغز بشر که در محفظه‌ای معین ومحدود قراردارد ذرهٔ بسیاریسیار ناچیزی ازقدرت عالم است که اگر در مقام حساب ومقایسه باعالم لایتناهی بدان بنگریم شاید بتوان گفت آن ذره که در حساب دید همان است . اما چگونه میشود که این مغز باتمام کوچکی ظاهری خود میتواند پی‌بعظمت و وسعت عالم لایتناهی ببرد ؟ علت همان وحدت است که درعالم نقشه واحد ، طرح واحد ، نمونه واحد وقدرت واحد وجود دارد و وقتیکه بشر باهمین قوهٔ فکری خود به نمونهٔ این طرح ونیرو پی‌برد در حکم آنست که بهمهٔ آن پی‌برده است .

مثال برق

برای مثال برق را ذکرمیکنم. ما می‌بینیم که در اثر پیدایش عواملی درجو فعل وانفعالاتی بوجود میآید وبرق درآسمان تجلی میکند. اولا این‌نکته برماروشن است که این برق ازهیچ بوجود نیآمده بلکه جوپر ازآن بمقدارمعین وجود دارد منتها عوامل ووسایلی نبودکه بنظرانسان برسد ووقتی‌عوامل پیدا شد انسان توانست آن‌برق رامشاهده‌کند .

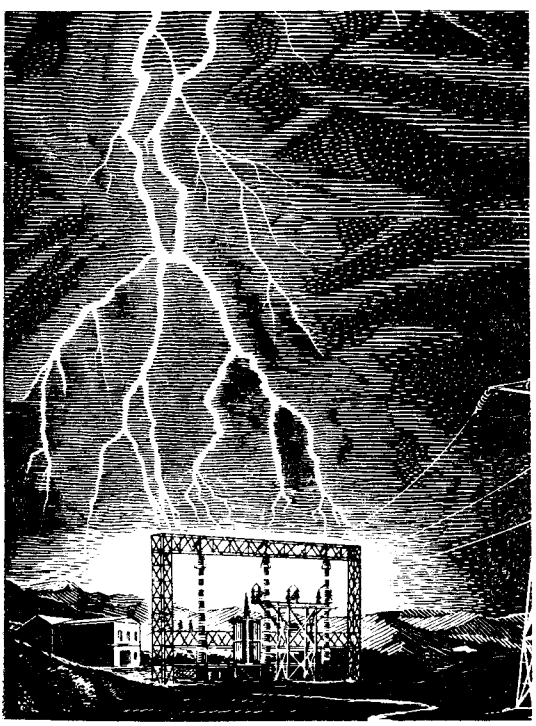

بعلاوه میدانیم که برق منحصر بهمین محلی که اکنون هستیم نیست . بلکه اگر فی‌المثل بهلندهم سفر کنیم یا باسترالیا وزلند جدید برویم یا بژاپن‌رحل اقامت افکنیم بازهم‌همین برق زدن رامی‌بینیم وبرمامسلم میشودکه‌تفاوت دربرق نبود و همه جا ازآن وجود داشت و این ما بودیم که نمیتوانستیم بدون فراهم شدن عوامل ووسائل آنرا بنگریم .

بعد در بین نیست

پس‌اگر درست بیندیشیم می‌بینیم این برق بعدی نداردومسافتی برای‌آن نیست چنانکه‌درایران،در

←

دراثر پیدایش عواملی درجو فعل‌وانفعالاتی بوجود می‌آید و برق در آسمان تجلی میکند . این عکس زیبا برق آسمانی وکارخانه‌برق بشررا دریک‌صحنه نشان میدهد .

اروپا ، در امریکا و درهرکجای کرهٔ زمین برق همان برق بود وجزئی تفاوتی نداشت واین مابودیم که بعلت محدودیت جسم احتیاج بمسافرت یعنی طی بعد ومسافت داشتیم وخود برق بعدی ندارد وهمانست که هست وهیچگونه تفاوتی در آن نیست ودر هرکجاکه موجبات فراهم گردد برق خود را ظاهر و مرئی میسازد . برقی که در قارهٔ استرالیا میزند با برقی که در قارهٔ آسیا تجلی میکند هردویکی است و هیچ بعد ومسافتی برای آن مطرح نیست .

کمك تفکر

تا آنجاکه مشاهدات و وسائل بشر امکان باو میدهد خواهد دیدکه در این برق تفاوتی نبوده و نیست و نخواهد بود و اینها تغییر ناپذیرند . معنی واقعی لن تجدلسنة الله تحویلا یاتبدیلا ــ درسنت‌های الهی تغییر وتحویلی نیست همینست ،

حال فرض کنید بشر وسایلی بدست آورد و مثل اقدامات اخیر فضائی بماوراء جوسفر نمود و بکرات دیگر رفت . خواهد دیدکه همین برق درهمه‌جای عالم لایتناهی هست منتها هرجا برحسب مقتضیات عوامل بصورت وشکلی خاص است .

اگر بر حسب مقتضیات تفاوت عوامل و عناصر جزئی تفاوتی درآن مشاهده شد دلیل نفی اصل موضوع نیست . اما اینکه قوای بشر محدود است و قوهٔ متفکرهٔ او نیز حدودی دارد میتواند دنبالهٔ رشتهٔ فکر را بگیرد و آنرا یك خط نامحدودی تصورکند که بدنبال آن برود ، پیش بتازد جلو رود و حرکت کند و همچنان این حرکت را ادامه دهد .

بازهم خواهد دیدکه آنچه دیده همان است یعنی نمونه‌هائی که درك کرده همانها بمقدار بینهایت در عالم وجود دارد و میفهمدکه ازنمونهٔ این مشتی که دیده خروارها راهم میتواند بیند وتفاوتی دراصل دربین نیست .

نسبت فهم عالم لایتناهی

باین ترتیب است که عالم لایتناهی درك میگردد یعنی وقتی فهمیدیم حقایق در همه جا همانطور که درك کرده‌ایم وجود دارد و بهرکجا برویم بقول ضرب‌المثل آسمان همین رنگ است این نکته بر ما روشن میگردد که بعد و مسافتی دربین نیست زیرا عالم لایتناهی وهمه جای آن پراز قوائی است که ما با فکر محدود خود آنرا شناختیم .

برق را بعنوان مثال گفتیم . همه چیز را میتوان اینطور شناخت و دید . حیات ، روح ،

بهرکجا برویم و بهر کجا سفرکنیم وهرچه دامنه مشاهدات خودرا توسعه دهیم خواهیم دید که بهرکجا رویم آسمان همین رنگ است یعنی همین عناصر و همین قواعد وقوانین درهمه جای عالم حکمفرمائی می کند.

قدرت، نیرو، نوروهرچه هست‌عالم ازآن‌مالامال‌است وهیچ حدود وثغوری برای قلمرو وتسلط آنها نیست و بهراندازه‌که قدرت فهم ودید ومشاهده ما اضافه شود از همان نمونه‌ها منتها بمقدار بیشتر دیده میشود . بهمین جهت است‌که عناصر کرات بهم شبیه است وسنگهائی‌که ازکرهٔ ماه آورده‌اند دارای همان عناصر زمینی است منتها باترکیب متفاوت .

خدا شناسی وخدا بینی

حال‌که همهٔ قوا و نیروها ونورهای عالم اینطور است وهمه‌جا ازآن‌گسترده شده وپروملو است وخلافی موجود نیست پس مسئلهٔ بعداز بین میرود ومیفهمیم‌که بعد در اثر محدودیت قوای بشری است‌که برای فهم و مشاهده ناچار به طی مسافت وسفروتکمیل آلات وروش مشاهداتی‌است . عالم‌یك‌است‌ووحدت است وهمه جای آن درحکم همه جای دیگر میباشد .

اینجاست‌که خداشناسی بلکـه خدا بینی حاصل میگردد زیرا اگر یزدان و نیروی لایزال آنرا در یك‌گوشه از همین زمین در قلمرو مشاهدات خود دیدیم،اگر قدرت او را درتجلی مخلوقات‌مشاهده کردیم بسی روشن و واضح است‌که مثل همان برق ، همان نورکه نمونهٔ آنرا دیده بودیم در حکم آنست‌که همه آنرا دیده‌ایم .

پس بشر محدود ظاهراً کوچك بامغز محدود خویش میتواند یزدان را با تمام عظمت‌وقدرت‌بنگرد وبشناسد. اینست درسی ازخداشناسی.

روزنامه اطلاعات پنجشنبه ۷ ابانماه ۱۳۴۹ شماره ۱۳۳۳۲

۷۰ عنصر شیمیائی در خاك ماه

مسکو ـ خبرگزاری فرانسه ـ «الکساندروینوگرادف» معاون‌آکادمی علوم شوروی در یك مصاحبهٔ مطبوعاتی در بارهٔ نتیجهٔ آزمایش سنگریزه ها و خاکی‌که سفینهٔ خودکار «لونا ۱۶» ازکرهٔ ماه بزمین آورده است توضیحاتی داد وگفت‌که ایستگاه خودکار جمعاً یکصدم‌گرم از نمونهٔ سنگ ریزه وخاك کرهٔ ماه راهمراه آورده بودکه از جنبه‌های علمی درآزمایشگاههای شوروی مورد بررسی دانشمندان قرارگرفته‌است . رنگ‌سنگ‌ریزه‌های ماه‌خاکستری است‌ولی براثرکمی یازیادی نور تغییررنگ می‌دهد .

وی‌گفت درنتیجهٔ بررسی خاك‌کرهٔ ماه وجود هفتاد عنصر شیمیائی در نمونه‌های خاك وسنگ‌های ماه‌ثابت شده است .

چگونگی وحدت عناصر

مثالی از اغذیه

برای روشن شدن مطالبی که در بالا بیان گردید ناچارم مثالی از اغذیه که بذهن نزدیکتر است بیان دارم و امید آنست که خوانندگان گرامی آنرا بخوبی دریابند .

یکنفر آشپز انواع آشها را میپزد از قبیل آش شله قلمکار ، آش سبزی ، آش ماش ، آش عدس، آش کلم و غیره و غیره ـ یا اینکه انواع خورشها را تهیه میکند ازقبیل خورش آلو ، خورش سیب زمینی خورش سیب درختی خورش بادنجان وغیره .

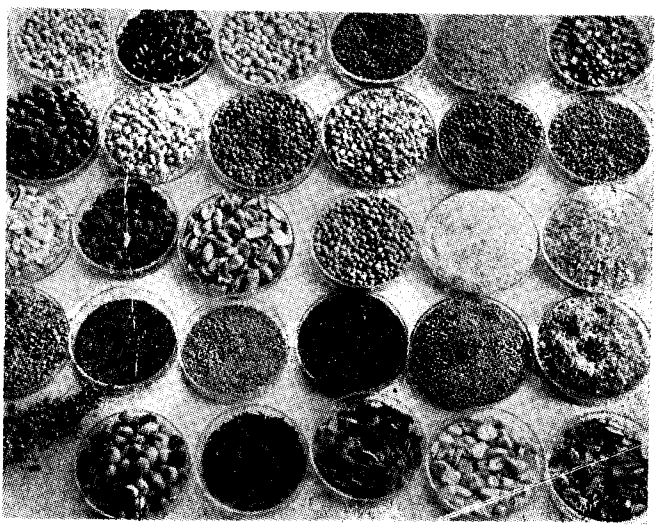

درظاهر آشها و خوراکها باهم تفاوت دارند ولی در باطن مواد تشکیل دهندهٔ آنها ازهمین مواد و عناصر موجوده عالم ساخته شده است . در اینجا حبوبات و موادیکه در آشها وبرخی اغذیه دیگر بکارمیرود نشان داده شده است.

درظاهر این آشها بایکدیگر تفاوت دارند واین خورشها هرکدام نوعی هستند زیرا دارای خواص گوناگون میباشند . یکی ازآنهامثل خورش اسفناج بقول قدیمی ها سرد است وخورش فسنجان بقول آنها گرم است و بعقیدهٔ اطباء امروزه کالری و حرارت کمتر یابیشتر دارد .

همه یکیست

اماوقتی خوب بموضوع دقت کنیم وآنرا بررسی وموشکافی نمائیم خواهیم دید که همه ازحیث اصالت یکی است وکلیهٔ آنها ازعناصر مختلفه بحد معین که درسبزی‌هاومیوه‌های تشکیل دهندهٔ آن غذاموجود است تشکیل شده‌است منتها در بعضی از آنها برخی عناصر بیشترو برخی کمتراست وهمین تفاوت ترکیب مواد که عناصررا به مقادیرمختلف افزایش و کاهش داده خواص غذا را هم تغییرداده است والا دراصل آنها تفاوتی نیست واینطورنباید فکرکردکه آشپزی موادی بیسابقه ازخود ایجادکرده باشد .

شباهت با عالم

این مطلب در عالم مشاهده میشود مثلا جوهای مختلف کرات ازهمان مواد و عناصر معین تشکیل شده‌اند منتها در برخی از آنها برخی عناصر بیشتر است و در بعضی از آنها عناصر دیگر فزونی‌داردمثلا اگر درجو زمین اکسیژن،اسیدکربنیك وازت تفوق دارد ونئون وهلیوم بمقدار خیلی کمی‌هست درجویك

کرهٔ دیگر اکسیژن کمتر میباشد ومثلا هلیوم خیلی زیاد است . بهمین دلیل است که این بشر نمیتواند درجو آن کرات تنفس کند زیرا ترکیب مواد عناصر آن کرات مطابق و متناسب بـا ترکیب مواد وعناصر در بدن بشر نیست.

یعنی مواد تشکیل دهندهٔ کرات از نظر ترکیب عناصر تفاوت دارد امااز همهٔ عناصر در همهٔ کرات هست. مثلا در کرهٔ زمین عناصری که خاك و سنگ را باین صورت تشکیل میدهند بیشتر است اینست که خاك در اینجا فراوان است . در یك کره ممکنست عناصر طلا و یاسرب تفوق داشته باشد لذا وضع آنجا را بصورت متفاوتی در میآورد ومخلوقات آنجا هم ظاهراً با هم اختلاف دارند در حـالیکه بدن و مادیت همه آنها ازهمان عناصر تشکیل شده است .

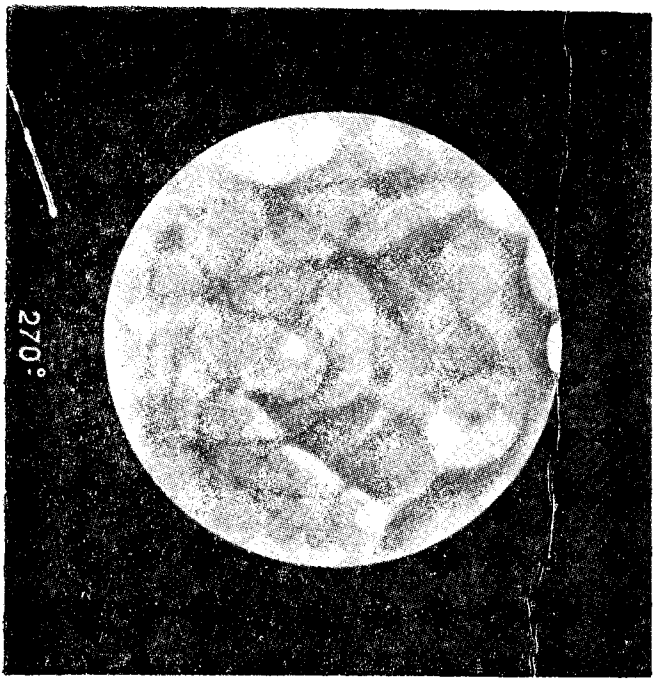

کرات مختلف ازهمین عناصر که در زمین هم هست ساخته شده‌اند منتها میزان آنها باهم تفاوت دارد . در اینجا منظره‌ای از کره مریخ که بوسیله تلسکوب قوی برداشته شده بنظرشما میرسد .

تفاوت خاصیت

در اثر تفاوت عناصر خواص هم فرق میکند مثلا ترکیبی که از عناصر در کرهٔ زمین بعمل آمده مقرر میدارد که بدن انسان در حدود ۳۷ درجه حرارت داشته باشد وبدن حیوانات هم با اندك تفاوتی دراین حدود باشد. تمام عوامل جوی وزمینی متناسب با این حرارت و این نوع زندگی است واگر غیراین میبود زندگی در آن امکان نداشت .

برعکس در کرهٔ دیگری عناصر طوری است که چند هزار درجه حرارت در آن کره وجود دارد و مخلوقاتی هم که در آن کره هستند بتناسب همان حرارت زندگی میکنند وهرچند نحوهٔ زندگی آنها با مخلوقات زمینی تفاوت دارد اما بازهم همان عناصر عالمی را در آنها میتوان یافت .

تفاوت ظاهری درهمه جاوهمه مخلوقات دیده میشود ودرزمین بین پستانداران وپرندگان وماهیان دریا وذوحیاتین وحشرات هم چنین تفاوتهائی هست منتها نسبت تفاوتشان کمتر ازمخلوقات زمین باسایر کرات است. مثلا حیوانات دریائی موجودات زنده هستند وهمه نوع فعالیت حیاتی دارند ولی بعلت محیط خاص زندگی حرارت بدنشان کمتر ازموجودات خاکی است ولذا در علوم طبیعی آنها را حیوانات خونسرد میگویند.

میوه‌ها هم چنین هستند

همین شباهت درمیوه‌ها هم دیده میشود. مثلا اگر خوب دقت کنیم یك هلو یا یك گردو درحـکم یك

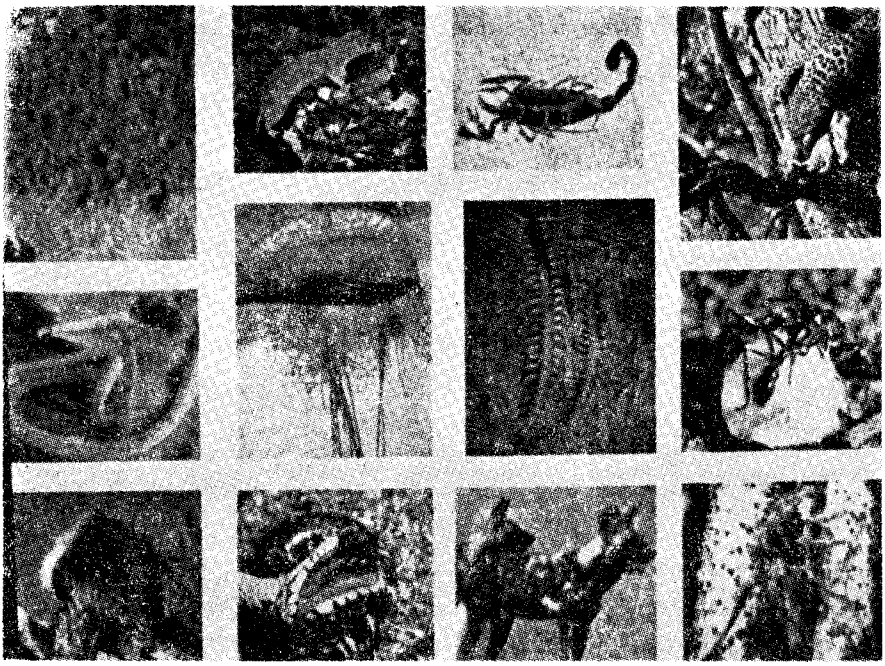

مخلوقات درظاهرقیافه‌هاوصورتهای مختلف دارند ومخصوصاً بین طبقات پستانداران ، پرندگان ماهیان، حشرات اختلاف زیادی بنظرمیرسد . امـا وقتی درست بنگریم همه از مـواد و عناصرمتشابه ساخته شده‌اند ونقشه واحدی درزندگانی آنها دخالت دارد. اختلاف شکل دلیل جدابودن آنها نیست .

کره است. پس‌ازاینکه شکوفه‌ها ریخت‌وپرچم‌گل بصورت نطفهٔ میوه باقی ماند مثل نطفهٔ یك انسان این موجود ظاهراً درحکم یك‌شیئی‌کوچك غیر قابل اعتنائی است. امارفته‌رفته دراثر گـذشت زمان‌ازعـوامل زمینی بوسیلهٔلوله‌کشی‌طبیعی درخت‌وازعوامل جوی‌وآفتاب برآن اضافه میشودوگلبولهاویاخته‌های بیشمار اطراف میوه‌را میگیرد ومیلیونها ذرات‌واتم‌ها واتم اتم (یعنی ذرات اتم) بدان افزوده میشود تـا اینکه بصورت میوه درمیآید.

توجه درمیوه

پس این‌میوه بصورت یك‌کره تشکیل شد وعوامل پراکنده ولطیف والطف عالم‌را بخودکشیـدودر خود جمع‌نمود وبانظم‌وترتیبی معین‌آنهارا درخود انباشت وبصورت انباری ازانرژی وعناصردرآورد.حتی

یك هندوانهٔ ساده بصورت یك‌کره است‌وپوستهٔ روئی او مثل پوسته زمین و درون آن مانند درون زمین است این میوه هم‌مانند یك‌کره عوامل مختلفه عالم رابخودکشیده ودرخویش جمع نموده تا باین‌صورت درآمده است .

انواع مخلوقات‌هم دراین کرهٔ کوچك که یك‌میوه‌است وجوددارد که برخی ازآنهامثل کرم‌وغیره‌درشت‌وقابل دیدن است وبرخی بقدری ریز است که باچشم غیر مسلح دیده نمیشود مانند ویتامینها که خودزنده هستند وجان دارندو قدرت‌ونیرو میدهندودلیل زندگی‌آنها همان‌نیروبخشی است. این‌میوه درواقع مثل یك‌کره است وهمان عناصر کره را بمقدار بسیارناچیزتر دارد وازبسیاری جهات بآن شبیه است واین خودنشانی ازوحدت است .

حال بشر این میوه‌را میخورد یعنی باضربات دندان وفعل وانفعالات گوارش‌آن اتم‌ها وذرات بهم پیوسته‌را دوباره بصورت‌ذرات لطیف‌والطف درمیآوردوپراکنده میسازد. (درحقیقت پراکنده‌نیست چنانکه درصفحات بعد بطور تفصیل بیان خواهدشد. چون پراکنده بنظر میرسد باین لفظ بیان‌گردید) این‌فعل وانفعال تشکیل و اضمحلال یك میوه مثل سایر اعمال خلقت است‌که در مقالهٔ نورالانوار در صفحه۳۲۹ کتاب اول‌گلهای راهنمائی بیان‌گردیده‌که چگونه عناصر بصورت ذرات مجتمع وبعد پراکنده میشود . درهمه‌جای عالم این حول وتحویل وتغییر عوامل وعناصروترکیب‌آنها بصورتهای مختلف انجام میگیرد و مسئلهٔ خلقت همین است.

مقام مقایسه

گفته شدکه میوه، بشر، کره وهرچه هست همه ازعناصر معینی تشکیل شده‌اند واختلاف‌آنهادرمیزان ترکیب است ، مثلا اگر می‌بینیم‌که گردو دارای چربی خیلی زیاد و کالری‌کثیراست هلو هم بدون چربی و بدون کالری نیست منتها درمقام مقایسه مقدار چربی آن خیلی‌کمتراست . این مطلب را میتوان باکرهٔ‌خورشید و زمین قیاس‌کردکه‌کالری خورشید خیلی زیاد وکالری زمین درمقام مقایسهٔ‌با آن خیلی‌کم است .

دانشمندان از بررسی طیف نور وارده از کرات و ستارگان پی بمواد تشکیل دهنده آنها میبرند . همچنین باتجزیه شهابهای ساقط شده‌ازجو وسنگهای آورده شده‌ازکرهٔ ماه روشن میشودکه همان عناصر زمینی درآنها هم وجود دارد . عکس بالایك سنگ آسمانی را که در ۱۴ مه ۱۸۶۴ در شهراورگوی ایالت تارن وگارون فرانسه افتاده نشان میدهد .

هرچه هست همانست

دراینجا این نکته روشن میگرددکه آنچه مواد عالم راتشکیل میدهد همین عناصری است‌که درزمین‌ودرموجودات زمینی‌هم هست وچیزی‌اضافه وجود ندارد . یعنی اگر بشر روزی بتواند تمام عناصری راکه دریك هلوموجود میباشد بدون‌کم‌و زیادکشف‌کند سپس برای کشف عناصر در انسان بررسی نماید و آدمی را مورد تجزیه قرار دهد می‌بیند همان عناصردربشرهم وجود داردوسپس در کرهٔ زمین باکتشاف دقیق بپردازد می‌بیند همان عناصر بامقدارمختلف معین درکرهٔ زمین هم‌هست واگرسنگهای ماه رامورد تجزیه قراردهد همانرا

درآنجا خواهد دید وقس علیهذا .

بررسی چه نتیجه میدهد

بنا بر این بررسی چنین نتیجه میدهد که آنچه در عالم موجود است از همین عناصر تشکیل شده است . ازاین درس چه میفهمیم ؟

بسیاری مطالب ازاین حقیقت بر ما روشن میشود: اولا میفهمیم که ما میتوانیم خداشناس وعالم شناس باشیم زیرا وقتی دانستیم همهٔ عالم ازهمین مواد بوجودآمده برای شناسائی یزدان وعالم کافی است به هر گوشه بنگریم تا همهٔ عالم رابشناسیم، کافی است سنگی رابرداریم وتجزیه کنیم، میوه‌ای رادرست بررسی نمائیم، بشری را مورد موشکافی قراردهیم تا از همین بررسی همهٔ جهان هستی و خدای هستی رابشناسیم . اینست رمز خداشناسی.

ساده‌ترین بررسی درماهیت میوه‌ها بما نشان میدهد که آنها ازعناصر ومواد مختلفی ساخته‌شده‌اند وهمان مواد که در کـرات بکار رفته درمیوه هم هست منتها بـا تناسب مخصوص بخود .

نکتهٔ دیگری که برما روشن میگردد آنست که این حقیقت درمغزما تجلی میکند که درسراسر عالم لایتناهی بطورقطع ویقین یك گوشه یا محلی نیست که مخفی‌گاه یا محل پنهان کردن عناصر ناشناخته و عوامل دیگری باشد که خارج از دید وشناخت ما گردد زیرا اگرچنین فکری کنیم آنوقت تشکیلات وحدت عالم بهم میخورد، آنوقت نمیتوانیم برای عالم یك وحدت ، یك نقشه ، یك‌طرح ویك حقیقت قائل باشیم. آنوقت است که عوامل مرموزی در فکر تجلی میکند که فکروحدت رابهم میزندوشرك حقیقی وواقعی این است نه‌اینکه شرك‌فقط آن است که یك بت گلی وچوبی مصنوع بشررا شریك خدا بشمارند .

پس‌دانستیم که عالم هرچه‌هست‌ازهمین عنصرها تشکیل شده که‌خداوند قادر مطلق ولایزال از خزانه لایتناهی خود بیدریغ بمخلوقات بمقادیر معین و مشخص بخشیده است‌ومعنی لطف ومحبت‌وبذل‌وبخشش واقعی همین‌است.

شباهت در همه چیز

گفته‌شد که یك میوه باداشتن میلیاردها ذرات وسلولها حکم یك‌بشررا دارد وبهمان ترتیب‌ازحالت کوچکی وصورت نطفه بزرگ میشود ورفته‌رفته رشد مییابد وعلت نیازمندی بشرهم بآن میوه‌ها همین‌است. یك کره‌هم بهمین‌صورت متولد میشود وبهمین صورت کم کم رشد میکند. یك بشرهم همینطور است ووقتی نطفهٔ‌او تشکیل‌شد عواملی ازخون‌وازغذای مادروازهواوسایر عوامل باورفته‌رفته اضافه میگردد تابصورت یك بشر باین دنیا پامیگذارد .

ازاین مطالب شباهت عالم روشن شدواکنون سخنی دربارهٔ پیوند عالم بشنوید.

میوه‌های یك‌درخت

یك درخت هلورا بنگرید که بسیاری میوه داده است . هریك ازاین میوه‌ها را بطور مستقل نگریسته وآنرا شبیه بیك‌کره نمودیم. همهٔ میوه‌ها همین‌حال‌را دارند واین میوه‌ها تنها نیستند بلکه بوسیلهٔ دمك‌ها بشاخه‌های کوچك و آن شاخه‌ها بشاخه‌های بزرگ وهمه بدرخت وصلند. آن‌درخت هلوکه‌صدها میوه دارد در واقع یکی است و یك پارچه است و همهٔ آن میوه‌ها بوسیله درخت بهم پیوسته‌اند .

اماآن درخت هم تنها نیست. بوسیلهٔ زمین وخاك‌وعوامل جوی ونوری وهزاران عوامل دیگر بسایردرختان پیوسته وهمهٔ‌آنها بکرهٔ زمین اتصال دارند وکرهٔ زمین بوسیلهٔ فضا و عوامل و عناصر وموجودات وشعاع‌هائی ازنورالانوارکه قسمتی از آن مانندنورخورشید وسایرانوارمرئی‌است بسایر کرات وکهکشانها متصل است .

همانطورکه میوه‌هابوسیله شاخه‌هابهم‌اتصال دارندکرات وموجودات هم بوسیلهٔ شاخه‌هائی از موجودات وانوار و عوالم جوی در عالم‌لایتناهی بهم متصل و پیوسته‌اند و همهٔ اینها به نیروی نورالانوار متصل است که همه را اداره میکند و همه دراختیار اوست . اینست اسرار وحدت عالم که تا آنجا که مجال و حوصلهٔ مقال بود بیان گردید .

رشد یك بشرهم درهرکجای عالم وتحت هرشرایط و اوضاع اعم از بدوی یا متمدن باشد مشمول همان قواعدی است‌که سایرموجودات را رشد میدهد

همانطورکه میوه‌ها بوسیله شاخه‌ها بیکدیگروبدرخت اصلی اتصال دارند کرات و موجودات هم بوسیله شاخه‌های اشعه نورالانوار بیکدیگرپیوسته و متصل هستند . دربالا درخت مخصوصی‌رادرافریقا میبینید که میوه‌هائی شبیه بسوسیس دارد . باین‌لحاظ‌آنرا درخت سوسیس میگویند . این درخت در ناحیه ویکتوریانیانزا است .

رابطهٔ نورالانوار و مخلوقات و کیفیت وحدت عالم

همه جا اشعه نورالانوار

این عالم وسیع لایتناهی و این موجودات بیشمار لاتعدولاتحصی که هیچ استاد ریاضی و آمارگری قدرت آنرا ندارد که حتی پی بوسعت وعظمت آنها برد باتمام توسعه و بزرگی که دارد بوسیلهٔ اشعهٔ نورالانوار بهم پیوسته‌اند وشبکهٔ نیرومند و بی‌پایان نورالانوار همهٔ موجودات‌را بهم متصل کرده منتها میزان و نیروی اشعه ورشته‌های نوریکسان و یکنواخت نیست بلکه مانند شبه‌ها و رشته‌های رگهای بدن یك انسان از لحاظ قدرت و ضخامت فرق دارد وهمانطور که شریانهای بزرگ و اصلی گردن وفقرات و بازوها و پاها وجود دارد واینها رفته رفته منشعب و باریکتر میشود و بازهم باریکتر میگردد تا به رگهای موئین (شعری) میرسد و بهمهٔ سلولها خون میرساند اشعهٔ نورالانوار هم از مصدر ومنبع عظیم ولامکان یزدانی بسوی همهٔ موجودات فرستاده میشود وهیچ موجودی نیست که فاقد آن باشد.

تشبیه بنور آفتاب

میتوان تشبیه ناقصی بعمل آورد و آنرا باشعهٔ خورشید مانند نمود که ازمسافت بآن بعدو

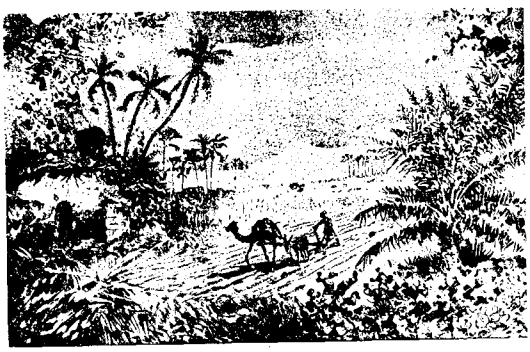

برخی ازموجودات درنور آفتاب غرق هستند وازآن بهرهٔ بیشتر میبرند . اینجا منظره یك مزرعه در خط استوا بنظرشما میرسد .

→

شرائین واورده یعنی رگهای حامل خون انشعابات وشاخ وبرگهای پیچیده و بسیار مفصلی تشکیل میدهند.

دوری فوق‌العاده یکدسته شعاع نوری که بزمین میتابد بریك انسان برمیخورد و آنرا بهره‌مند و سیراب میسازد و درعین حال که این شعاع مربوط به‌آن انسان وهمراه ومتصل بااواست از منبع اصلی خورشیدهم جدا نیست بلکه بآن پیوسته است . باین‌ترتیب همهٔ موجوداتی که‌غرق‌در نورواشعهٔ آفتاب هستنددرحین بهره‌مندی فردی از آن انوارجان‌بخش بوسیلهٔ همان نورهم بخورشید و هم بیکدیگر متصلند. اتصال موجودات به نورالانوار بطور تقریب وتشبیه ناقص که ازروی ناچاری بیان میشود اینطور است.در حقیقت نور خورشید هم مثل همه چیز دیگر تصویر وتجلی وفروغی ازنورالانوار است .

اگر نباشد میگسلد

خلاصه این شدکه برای‌هرموجود شعاعی ازنورالانوار فرستاده میشودکه شعاع اصلی استوبوسیلهٔ همین شعاع است‌که بیزدان یعنی‌منبع نورالانوار متصل میگردد. هیچ موجودی درعالم نیست‌که این‌شعاع واین اتصال‌را نداشته باشد. همهٔ مخلوقات بوسیلهٔ این اشعه بایزدان مقتدر مربوطاند واینکه میگویند خداوند ازرگ گردن بانسان نزدیکتر است بهمین دلیل است واگر چنین حقیقتی نباشد معنی نزدیکی‌و اتصال روشن نمیشود .

گسستنی نیست

این شعاع گسستنی نیست وبنا برقول قرآن مجید:لاانفصام لها-برای‌آن بریدنی قابل تصور نیست زیرااگر خداوند متعال شعاع رااز موجود رهاکند مانند نخ کوکی‌که لحافی را بهم دوخته اگر رها شود لحاف ازهم خواهدگسیخت ،هرگاه شعاع نورالانوار پاره شود نه تنهاآن موجود ازبین میرودبلکه رابطه‌واتصال عالم ازهم پاشیده خواهد شد وچنین چیزی ممکن نیست.

قوهٔ جاذبه چیست؟

قوهٔ جاذبه‌آنطورکه‌آنرا نامیده‌اندوکشف‌آنرا بدانشمند بزرگ نیوتون نسبت میدهند برطبق‌نظریهٔ وحدت بقرار زیر است :

یك‌آهن‌رباکه یك قطعه‌آهن‌را بخود میکشد دراثرآنست‌که نیروی‌کشش درهردو وجوددارد منتها نیروی‌آهن‌ربا بیشتر از قطعهٔ‌آهن است لذاآنرا بخود جذب میکند.کرهٔ زمین‌وسایرکرات‌هم اینطورند. نیروی بیشتری از موجودات خود دارند لذااگر موجودی اززمین جدا شود یابهوا پرتاب‌گرددآن قوهٔ بزرگتر قوهٔ‌کوچکتر را بخود میکشد . اینست سرجاذبه.

تشریح قوه

ماچون ازکرهٔ زمین‌هستیم وتمام موجودات‌دنیای‌ازکرهٔ زمین‌هستندوقتی شیئی‌ازاین‌کره دور شود دوباره به مبدأ اصلی باز میگردد. واینکه گفته‌اندکل شیئی یرجع الی اصله (هرچیزی باصل خود باز میگردد) باین معنی‌هم ناظراست.

اصل قوه چیست؟

این قوه‌که‌آنرا مغناطیس یاجاذبه میگویند دراصل چیست ؟ همان قدرت ونیروی نورالانوار است که زمین‌را محافظت میکند واجزاءآنرا بهم اتصال داده وهمه‌را بافشار بهم متصل میسازد.اینست‌که وقتی موجودی یاشیئی اززمین دورشود مثلا بوسیلهٔفلاخن سنگی پرتاب‌کنند یا بوسیله توپ یاتفنگ‌گلوله‌ای‌را

رهاسازند قدرت بزرگ نورالانوارکه درزمین به تناسب معین خود هست آنرا دوباره برمیگرداند ونمیگذارد اززمین جدا شود مگراینکه بقدری دور گردد که از دسترس نیروی زمین خارج شود آنگاه قوهٔ نورالانوار ازکره یا جای دیگری آن قطعه راجذب مینماید .

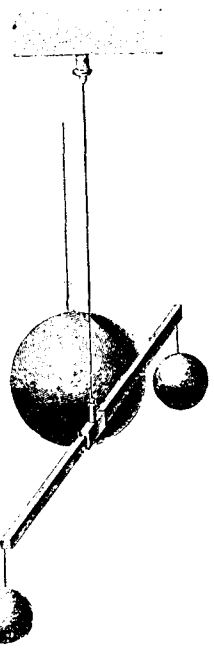

بوسیله ترازوی فشارسنج کولوم پی برده‌اندکه یك گلوله بزرك فلزی که به نخی آویخته‌است اثر کشش بر روی دو گلوله فلزی کوچکتر که در مجاورت آن آویخته شده دارد.

قدرت حرکت

باید دانست که قدرت جذب نورالانواردرهرشیئی بنسبت آن شیئی میباشد. اگر تنهاقدرت نورالانوارزمین رادرنظر بگیریم بقدری قوی است که باید بشر رامثل سنگ درخود نگاه دارد ومانع حرکت اوشود. اما نیروهائی که بشررا زنده نگاه میدارد ودراوحرکت وگردش خون وسایرعوامل زندگی‌را ایجاد

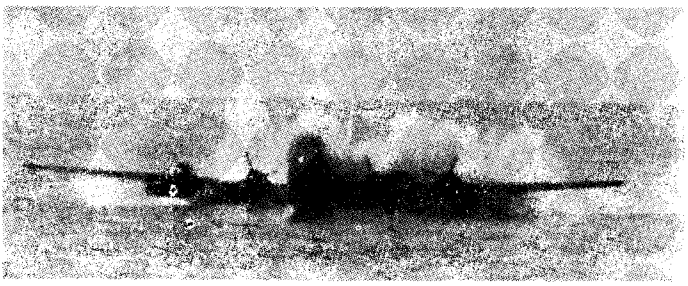

قدرت حیاتی سوخت بنزین که سبب حرکت هواپیماست مانع از سقوط او بزمین است . امابمحض بریده شدن نیروی حیاتی طیاره خواهد افتاد . این یك هواپیمای بزرك مسافربری است که بدریا سقوط کرده است .

مینماید آنها هم نیروی نورالانوار است که به تناسب از نیروئی که باید بشررا در زمین میخکوب کند قویتراست لذا بشر اززمین کنده شده بحرکت میافتد . همین طور است یك هواپیما که با وجود قدرت جذب نورالانوار زمین در اثر قدرت حیاتی که درسوخت موتورطیاره وجود دارد قدرتی بیشتر از قدرت جذب آن جرم معین‌را تشکیل میدهد وطیاره‌را بحرکت‌میاندازد. بهمین علت است که یك‌دوچرخه درحال حرکت بزمین نمیافتد اما بمحض اینکه بایستد خواهدافتاد. قدرت پای سوارکه آنرا بحرکت وامیدارد با قوهٔ رکود دوچرخه مبارزه مینماید وآنرا بحرکت وامیدارد.

همه چیز زنده است

حال که از این مطلب سخن رفت لازم است بگوییم که همه چیز زنده است وهمان هواپیمائی که مصنوع بشر میدانند قوهٔ سوختش ازموجودات زنده تشکیل شده وتانیروی این موجودات نباشد حرکتی در بین نیست . منتها نیروئی است که بشر بقدرت آن پی‌برده وازآن استفاده میکند.

به تناسب هرموجود

انوار اتصال بموجودات به‌تناسب هرموجودی ارسال میشودکه مانع ازهم جداشدن موجودات است ومثل‌رگهای موئین بدن‌هرچه موجود ریزتر شود این شعاعها بهمان نسبت ریزتر شده بهمراه‌آن تقسیم

میگردد وممکن نیست ازهیچ قطعه وتکه‌ای(از تقسیم‌بندی‌آنها) جداگردد بلکه فراگیرندهٔ کلیهٔ آنها است.

یك مثال

فرض کنید تکه بزرگی سنگ نمك یك‌پارچه دارید وبوسیله پتك سنگی برروی‌آن میزنید. قطعاتی ازاین نمك‌که دراطراف پراکنده میشودبخودرهانمیگردد بلکه‌هرچه ریزتر شود نورالانوار باآن‌همراهی میکند وازآن جدائی ندارد. هرتکه بلکه هرذره‌ای ازآن فاصله‌گیرد نورهم همراه‌آن هست. باین‌ترتیب است‌که‌کوچکترین‌ذرات عالم وجود ازخودعالم جدائی ندارد وبوسیله‌اشعهٔ‌نورالانوار همه‌چیز وهمه‌کس و همه نیروها بهم اتصال دارند **ومعنی واقعی وحدت اینست.**

قدرت موجودات

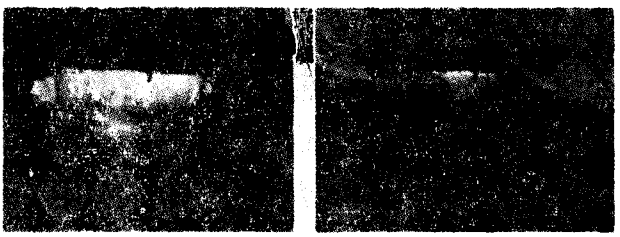

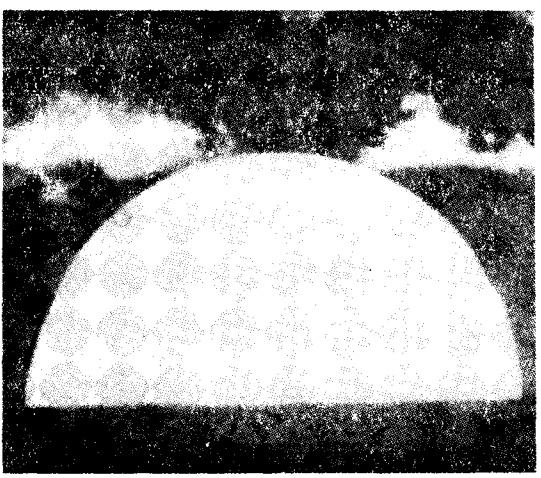

در حقیقت قدرت اساسی موجودات ونیروئی‌که از منبع‌لایزال ربانی‌دریافت‌میدارند، همان مطلبی‌که در دعای روزانه مسلمانان بصورت (لاحول ولاقوة الاباللهـهیچ تحول و هیچ‌نیروئی‌نیست‌مگر بوسیله خداوند) بیان‌گردیده همین نیروئی‌است‌که از اشعه نورالانوار دریافت میشود و قدرت روح ونیروی‌انسان‌وموجودات وهمهٔ نیروهای عالم ازاین اشعه است که بدیدظاهری‌بشر نمیآید(مگراینکه بوسایلی مجهزشود)وچون مرئی‌نیست تا کنون کسی پی بوجود آن نبرده است .

رشته‌های نورالانوار

هرچه موجودات تقسیم وپخش شوند وقطعاتی ازآنهاجداگردد، بهر کجابروند وهرصورتی پیداکنند وهر تحولی بیابندرشتهٔ نورالانواربه‌تناسب با آنها همراه است. حتی میوه‌ای‌که میخورید و وارد بدن شما میشود رشته‌هائی‌ازآن نوربهمراه‌داردکه‌وارد بدن انسان میشود. بهمین دلیل است که میوه وغذاوآشامیدنی‌وسایرچیزها نیرومیبخشند وتولید انرژی میکنند. اگر چنین نیروئی بهمراه نداشت

قدرت عجیب وفوق‌العاده‌ای‌که دراتم بسیار ریزوجود دارد بخاطر اشعه نورالانوار است . در بالا نخستین انفجار بمب هیدرژنی را میبینیدکه در همان ثانیه اول حرارتی معادل برخورد کهکشانها یعنی‌درحدود یکصد میلیون درجه‌که‌گرمترازهستهٔ داخل خورشید است بوجود آورد . در عرض مدتی معادل یکهزارم ثانیه انفجار تشکیل‌گنبدی دادکه در شکل پائین میبینید. ارتفاع این گنبد ۵۲۰۰متربود. پس ازلحظه‌ای‌گنبدشروع بتجزیه‌کرد. این انفجار دراول نوامبر ۱۹۵۲ درانی‌وتوك آمریکاصورت‌گرفت وجزیره‌ای رابنام الوگلاب‌بصورت بخار درآورد. جریان‌آن توسط تلویزیون رنگی وفیلم رنگی نمایش داده شد .

نمیتوانست نیروبخش باشد .

قدرت اتمی

قدرت اتمی‌هم بخاطر همین انوار است زیرا اشعه نورالانوار بمقدار بسیار ریزولطیف متناسب با اتم همراه‌خوداتم، همراه اجزاء اتم وتقسیمات‌اتم دراتم وجوددارد . قدرت عجیب وفوق‌العاده‌ای‌که دراتم بسیار ریزوجود دارد بخاطر همین است. نیروی شگفت‌آورآن‌که‌بایك حجم بسیارکوچك یك‌شهر عظیم‌را زیرورو میسازد ازهمین رواست. اینست نیروئی عظیم‌که به‌بشر نشان داده میشوددرحالیکه تاکنون بآن‌پی نبرده بود. اینست رمز حیات‌ووجود خداوندکه برهمه‌چیز مسلط است وهرموجودی درعالم نشانی ازآن بهمراه دارد .

وحدت و انرژی

تفکردراین مطلب وحدت همهٔ عالم رابخوبی ثابت میکند زیراهمهٔ عالم بوسیلهٔ شبکهٔ عظیم لایتناهی نورالانوار بهم پیوسته واین نورهاآنی ازآن جدانمیشود.اینست رمزانرژی‌وقدرت درهمه چیزوآنچه‌قدرت است دراین نیرو مستتر است.

قدرت بشر

همین قدرت است‌که دربشر تولید نیرووقوه مینمایدوهمین نوروحرارت قوی‌است‌که بخون قوت می‌بخشد. اگرچنین قدرتی نباشد خون نمیتواندگردش‌کند ، نمیتواند تجزیه‌گرددوفوایدی راکه‌برای بدن‌لازم است برساند.حرارت بدن دراثراین نیرواست وقوهٔ الکتریکی‌که بدن‌را بکار میاندازد چیزی‌جز این قدرت نیست.

برق و حرارت

درحقیقت حرارت وقوه الکتریکی ونیروی عالم‌لایتناهی است‌که بیك‌موجود بشری‌درکرهٔ زمین‌یا سایر موجودات این‌کره یامخلوقات‌کرات دیگر وخودکرات وصل میگـردد و در آنها حرارت و نیروی برق‌ایجاد میکندواگرچنین‌قدرت‌ونیروی عظیمی درسراسر عالم وجودنمی‌بودچگونه‌مخلوقات نیرومیگرفتند. درواقع حکم یك کارخانهٔ بزرگ الکتریسیته را داردکه بدست بشرساخته شده واز انشعابات ونیروهای همین‌کارخانه تعداد بیشماری کارخانه های کوچك وبزرگ و لامپهای مختلف‌و آلات متنوع برقی نیرومیگیرند. مخلوقات هم از کارخانه عظیم ولایتناهی قدرت الهی هرکدام بقدر استعداد وفدرت وظرفیت خود بهره میبرند.
اینست معنی واقعی لاحول ولاقوةالاباالله . اینست رمزقدرت بزرگ یزدانی .

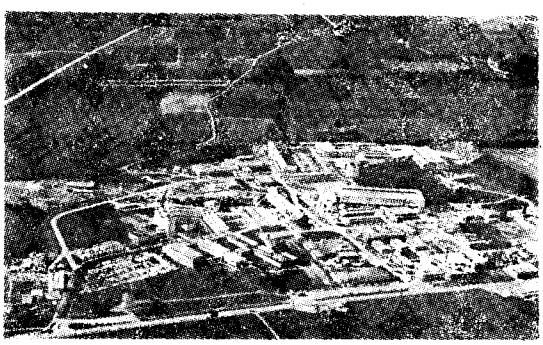

همانطورکه ماشین‌ها ازیك‌کارخانه بزرگ‌الکتریسیته نیرو میگیرند موجودات هم از نیروی عـالم برخوردارند . دربالا مؤسسات برقی واتمی (سرن) درمرز بین فرانسه وسویس دیده میشود .

جریان خون چیست ؟

دانشمندان امروز معتقدندکه وقتی خونی که‌دربدن انسان است منجمد گردد مرگ حاصل میشود زیرا بعقیدهٔ آنها دراثر انجماد خون‌حرارت ازبین میرود. مطلب چنین‌نیست بلکه برعکس است.مرگ وقتی‌حاصل میشودکه حرارت ازبدن قطع شودووقتی حرارت قطع‌شد خون منجمدمیگردد. زیرا دیگرفشار حرارت خونرا بحرکت نمیاندازد. دراین‌حال مثل دیگی است‌که روی‌آتش میجوشد وتمام اجزاومحتوی دیگ درحال‌جوش‌وخروش‌وحرکت‌هستندوباینسوی‌وآنسوی میروند ودرجنبش‌اند. اما پس‌از اینکه‌حرارت زیر دیگ خاموش شود فعالیت وحرکت محتویات دیگ قطع میگردد.

پس نرسیدن حرارت است‌که موجب خشك شدن خون است وعلت نرسیدن حرارت یاخرابی‌دستگاه بدن یاعلل مختلفه است وهمین است‌که مرگ یاتحول ایجاد مینماید. دراینجا بخوبی نشان‌دادیم‌که نیرو وحیات بدن ازخون نیست بلکه قدرت ونیروی دیگری است‌که هم‌بخون حرارت‌و گردش میدهدوهم‌بکالبد زندگی میبخشد.

روح یا نیرو

این نیروی نورالانوارکه بیان‌گردید همراه همهٔ مخلوقات هست. میخواهید شما اسم‌آنرا روح بگذارید یانیرو یاقدرت یاقوت یزدانی. اصل مطلب اینست واختلافی برسراسم نداریم.

یك مثال روشن کننده

برای اینکه همراه‌شدن نورالانواررا با اشیاء خوب‌درك‌کنیم‌آنرا بذرات وجرقه‌های یك‌ترقه‌تشبیه میکنیم.وقتی بوسیلهٔ پتك‌یاچکش برروی یك‌ترقه میزنید صدای انفجاری ازآن برمیخیزد وذراتی ازآن باطراف پخش میشود. اولاروشن است‌که این نیروکه دریك‌ترقه‌کوچك هست ازخود اونیست بلکه‌ازهمان نیروی عالمی است که در اثر ضربت چکش اینطور تظاهرکرد وخودرا نشان داد . صدای‌آن دلیل زندگی ونیروی‌آنست و پخش شدن جرقه‌ها دلیل پخش‌نیروبهمراه ذرات میباشد.این‌یك مثال بارز نمایان بودکه چشم بشرقادر بدیدن نور آن است والا بایدگفت همه چیزاینطور است.حتی یك هستهٔ هلوکه بایك پتك برروی آن بزنند صدائی ازآن برمیخیزد وذرات‌آن باهمان‌صدا دراطراف پخش میشودوهمین عمل هم‌کارنورالانواراست منتها درخشندگی ونمایش مثل‌آن ترقه ندارد.همه چیز عالم چنین است ومشمول همین قاعده میباشد. اگر انرژی ونور همراه‌آن نباشد اصلا صدائی‌هم‌بیرون نمیدهدوقطعات‌آن باطراف نمیپرد.

کره خورشید بزمین نور میتابد و زمین هم متقابلا بخورشید نور پس میدهد . تبادل نیرو بین تمام موجودات برقرار است .

برای نشان دادن همراهی صداونور توجه شمارا بتولید الکتریسیته ساکن جلب میکنم‌که وقتی‌یك میله شیشه‌ای‌را بپارچهٔ پشمی میمالید وبیك‌شیئی یانوك بینی یك‌شخص نزدیك میکنید جرقه‌هائی بهمراه صدای خفیف بیرون میدهد یاشب‌هنگام وقتی پیراهن نایلون ازتن بدر میکنید درتاریکی نورهای‌زیادی

بهمراه صدای جرق‌جرق برق ازآن میشنوید. اینها همه‌دلیل روشن ومبین برمطالبی‌است که گفته‌شد.

تبادل نیرو

تبادل نیرو درهمهٔ عالم‌انجام میگردد. اینکه‌کرهٔ خودسید بزمین نورمیتابد وزمین بماه مشمول‌همین قاعده است ونیروی‌آنها همان نیروی نورالانوار است‌که قدرت‌های خودرا بااین فشارکه بیان‌گردید بهم تحویل میدهند. خورشید بزمین‌وکرات نورمیفرستد. زمین‌وکرات‌هم نوربخورشید پس میدهند وبیکدیگر نیرو میفرستند. همهٔموجودات عالم درحال تبادل نیروبیکدیگر هستند. همه بهم‌نیرو میدهندوازهم‌میگیرند. پس‌جدائی از کجاست و چگونه میتوان آنها را از یکدیگر سوا دانست ؟ آیا اینکه بیان گردید عین وحدت نیست ؟

نیروی بشر

حال‌بابیان دقیق‌تری ثابت میکنم که چگونه لاحول‌ولاقوة الاباللهیعنی‌چگونه‌هیچ نیروئی دربشر ودر هیچ موجودی جز ازطریق یزدان مقتدر نیست .

وقتی‌خون‌بشردراثرحرارتی‌که‌ازنورالانوار رسید بحرکت‌وگردش درمیآید بوسیلهٔ گـردش و حرارت انوار بسیار ریزازاشعهٔ نورالانوار بتمام اعضاء بشر میرسد وباعث حیات وحرکت وانجام وظیفهٔ آنها میگردد. وقتی بمغزرسید درمغزایجاد فکر میکند، وقتی بمکانیسم مخصوص عقل‌وارد شد ونوربه‌آن تابید خردبحرکت میآید ومیتواندفکر کند. وقتی‌آن‌نور بگوش رسیدگوش میشنود،وقتی بچشم‌رسید چشم می‌بیند،وقتی بحافظه رسیدحافظه کار میکندوکلیهٔ این نیروها دربشر بخاطراشعهٔآن انوار است که‌توسط خون منتقل میگردد نه‌اینکه بقول علمای طبیعی عامل اجرای آن خون باشد. خون واسطهٔ انتقال است وعامل‌آن همان‌حرارت است یعنی‌نورالانوارتولید حرارت میکندوحرارت با این اشعه چنین‌وظایفی را انجام میدهد .

حرکاتی‌که موجودات‌انجام میدهند، نطقی‌که ازگلوی آنها خارج میشود واعمالی‌که ازآنها بروز میکند جزاز نیروی روح ونیروی الهی نیست . اگرنیرو نباشد این اطفال چگونه ابرازحیات میکنند ؟

سخن ازکیست ؟

اینجاست‌که جبرخلقت معلوم‌میگرددواینکه قرآن مجید میفرماید ومارمیت اذرمیت ولکن‌اللهرمی (یعنی اینکه‌بانداختن‌تیراقدام‌کردی توتیر نینداختی‌بلکه‌خدا انداخت)سوره‌الانفال آیه۱۷ــ یعنی‌چه،درواقع این نیروی یزدانی نورالانوار است‌که بوسیلهٔ بشرکارمیکند. این نطق‌که انسان ازگلو وحنجره و دهان خود خارج میسازد درست است‌که بظاهر ازدهان اوبیرون‌آمده امانیرو ازجای دیگر است وهمـان اشعهٔ نورالانوار است‌که چنین قدرتی‌بمغز دادوسپس حنجره ودهان‌ولبها رانیرو بخشیدوآنرا بحرکت انداخت وفکررا مجهز کرد وبکار افکند تاازمجموع‌آنها نطق پدیدآید. نطق بظاهر ازبشر است امادرباطن ازاو

نیست . ناظر بهمین مطلب است که حافظ شیرازی علیه‌الرحمه فرماید: درپس آینه طوطی صفتم داشته‌اند ـ هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم.

خرابی دستگاه

حال میگویم همانطور که در مکانیسم آفرینش باشاره بیان گردید وقتی ظروف مخصوص حواس خراب شود نمیتوانندحرارت ونوررا برسانند وآن بهره حاصل کنند. مثلا وقتی ظرف حـافظه فرسوده گردد بخاطر اینکه نمیتواند درست حرارت ونور را منتقل کند حافظه کند میشود.

بهمین‌دلیل است‌وقتی‌این‌قبیل نیروهاضعیف گردیدبانسان‌موادفسفات‌دار میدهندکه‌قدرت وحرارت را تا حدی ترمیم‌کند وچون حرارت زیاد میشود دوباره تاحدودی‌کار جریان پیدا میکند والبته نمیتوانـد بظرفیت اولیه برسد ولی تا حدی بهتر خواهد شد .

باید دانست‌که مواد فسفاتی‌که تولید انرژی میکندآنها هم ازنیروی نورالانوارقدرت میگیرند.

درسی از خدا شناسی

نیروی نورالانوار یا روح

ازآنچه در این مقال بیان‌شد روشن گردیدکه نیروی نورالانوار درسراسر عالم لایتناهی مشغول‌کار وفعالیت است‌وهیچ‌جا نیست ازآن خالی‌باشد وهیچ موجودی نیست‌که این‌نیرو به‌تناسب دراوتجلی ننماید. درواقع نیروی حیاتی‌وقوهٔ محرکه وزندگی وحرکت‌وحرارت همه‌موجودات ازاین‌نیرو است‌که‌آنرا روح ونیرو وازاین قبیل اسامی نامیده‌اند.

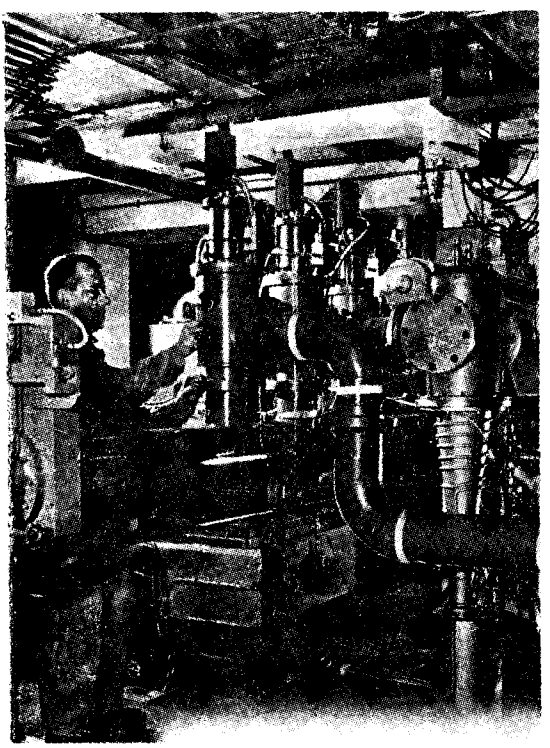

روح از امر خدا

قرآن مجید وکتب‌سایرادیان وبزرگان وفلاسفهٔ بزرگ‌کم وبیش‌بزبانها وعبارات وتعبیرات‌مختلفه روح‌را ازامرالهی دانسته‌اند ودرحقیقت‌آنرانیروی یزدانی معرفی‌کرده‌وگفته‌اند روح ازامرخداست. یعنی‌همان نیروئی‌که همهٔ موجودات را بحرکت میاندازد از منبع امرالهی و از خود خداوند سر چشمه میگیرد و چون امر خدا از او جدا نیست

←

اجسام مثل ماشین‌هائی هستندکه ازمنبع و نیروی یزدانی قدرت میگیرند وکارمیکنند . درپهلوبـك ماشین‌سینکروسیکلوترون راکه مخصوص‌خردکردن اتم است میبینید . اگراین ماشین نیروندا‌شته باشد چطور بر نیروی عظیم اتمها فائق شده و آنها را میشکند ؟

پس درواقع نیروی خداوندی است که موجودات را بحرکت میاندازد . این مطلب درست است .

موضوع دیگرهم هست

امادراینجا اشکالی پیش‌میآیدوآن اینست که نیروی روح یانورالانواربرای حیات مخلوقات به‌تنهائی کافی‌نیست زیرا دانستیم‌که بایداجسام‌وکالبدها وماشین‌هائی بنام موجودات درعالم باشدکه این‌نیرو بآنها بتابد وآنهارابکار اندازد. لذاهمین موضوع سبب‌میگرددکه ظاهراً تفکیک وجدائی پیش بیاید وسه چیزدر نظرما جلوه‌گرمیشود: یکی‌نیروی حیات بخش نورالانوار دیگری‌کالبدها واجسام واشیائی‌که این‌نیروها درآنها حیات ایجاد مینماید ودیگرگازهای سماوی‌که تشکیل پریسپری رامیدهد .

ازطرف‌دیگر تفکر درموضوع همین اجسام‌نشان میدهدکه‌آنها ازنیروی خداوند جدا نیستندوبوسیلهٔ او خلق شده وحیاتشان ازآن منبع است . اینجا است‌که موضوع در نظر پیشینیان قدری مخلوط ومبهم شده قائل به دوياسه نیرو شده وچون نمیتوانستند بگویند یکی است‌آنهارامتصل غیرقابل جدائی وجدائی که جدانیست ومتصلی‌که چسپیده نیست نامیده واین قبیل تعبیرات برای‌آن قائل گردیده‌اند .

موضوع روشن میشود

اینك بامرومشیت همان نیروی‌لایزال موضوع روشن میگرددکه همان قدرت حیات‌بخش نورالانوار یاروح‌که ازمنبع لایتناهی یزدانی سرچشمه‌گرفته‌جدا ازاجسام وپریسپری‌هانیست وهمهٔ‌آنها روی‌هم‌وبطور ابواب‌جمعی منبع هستی یزدانی را تشکیل میدهند. زیرا خداوند متعال خود میداندکه تنها بانیروی‌نور-الانوار حیات عالم تشکیل نمیشود بلکه ماشین‌ها و اشیاء ووسایل واجسام‌لازم‌است تازندگی درآنها تجلی کند. اینست‌که بمقدار بینهایت باشکال‌متنوع، بصورت‌های مختلف این اجسام وپریسپریهارا درعالم‌وجود خلق فرموده وبانیروی خوددرآنها تجلی میکند وبآنها حیات می‌بخشد و بطور خلاصه این غوغای عجیب وشگفت‌انگیزی‌راکه درعالم می‌بینیم براه انداخته است .

سه نوع نیرو

لذا از شرحی‌که تاکنون‌گفته شده این حقیقت‌که بطورفهرست بیان میگردد روشن‌وآشکار است‌که تجلی حیات درعالم لایتناهی از سه قسمت ظاهراً مجزاکه درباطن یکی‌است تشکیل شده‌است :

۱ ـ نیروی روح‌که ازامرپروردگار (نور الانوار) است .

۲ـ اتم‌هاوگازهای سماوی‌که تشکیل دهندهٔ پریسپریهااست .

→

دستگاههای رادیو و تلویزیون و سایر دستگاههای مخابراتی‌الکترونیکی‌هرکدام فرستنده وگیرنده‌ای دارند. دستگاه میفرستدوفرستنده میگیرد . امروز بقدری این دستگاهها شایع وفراوان شده‌که منظرهٔ آنتن تلویزیون برروی خانه‌ها باین‌صورت درآمده است .

۳ـ مواد ثقیل وعناصرمرئی که اجسام‌عالم را تشکیل میدهد .
باید دانست که حرکت وحیات وتجلی همهٔ این‌عوامل بامر یزدان مقتدردانا وتواناست.

یك مثال روشن‌کننده

گفته شدکه اگر اجسام‌دردسترس نباشد قوهٔ روح‌ونورالانوار تاآن‌حدکه‌برای بشر قابل مشاهده است تجلی نمیکند . برای فهم حقیقت‌آن یك‌دستگاه فرستندهٔ رادیو یا تلویزیون را مثال میزنم . این دستگاه مشغول فرستادن امواج است.اگر دستگاه گیرنده‌ای نباشد چه‌کسی این امواج‌را میگیردوچه‌کسی میتواند بآن پی‌ببرد ؟ بایستی دستگاههائی باشدکه‌آن امواج‌را بگیرد.می‌بینیم‌که این امواج‌در فسمتی‌از کره پخش میشود. اگردر معرض قلمروآنها صدهاوهزاران ومیلیونها گیرنده قرار دهیم همهٔ‌آنها امواج را میگیرند ومنعکس میکنند.هرمقدارکه گیرنده اضافه‌کنیم بهمان مقدار از نیروی فرستنده بهره میبریم .

تجلی نیروی نورالانوار هم بهمین ترتیب استوهرچه اجسام دردسترس داشته باشد بشرط‌آنکه‌آن اجسام سالم وبی‌عیب باشند طبق استعداد خود ازنیروی خداوندی‌بهره میبرند وحیات‌را منعکس‌میکنند.

منبع لایزال

پس‌آن‌منبع لایزال وبی‌پایان‌وبسیار عظیمی‌که درمقالات‌قبل مخصوصاً درصفحات۲۸۹تا۳۴۵ گلهای راهنمائی جلداول بطور اشاره بیان‌کردیم‌وگوشه‌ای ازآن نشان‌داده شده بود اینك بطور وضوح روشن و آشکار میگردد. این همان‌گنج شایگان لایتناهی است‌که سراسر عالم‌را مملو داشته‌وآثارآن در هر گوشه بلکه درهرذره نمایان‌است.

تمام عالم مالامال ازاین قدرت‌ها است بدون اینکه یك ذره جائی را بتوانیم در جهان هستی بیابیم که ازآن خالی باشد. این‌منبع از عقل سرشار است یعنی عقلی بی‌پایان داردووقتی ذره‌ای ازآن دریك مخلوق مثل یك انسان یا حیوان بتابد عقل دراو تجلی میکند. عالم انباشته از این عقل است‌وبهمین‌لحاظ است‌که بدون توجه باصل مطلب به عقل‌کل قائل شده‌اند. عقل‌کل در حقیقت منبع‌بی‌پایان عقل است که یك اتم‌آن مثلا دریك موجود جلوه میکند و اورا شخص فکور ، مخترع ، مکتشف ، فیلسوف تحویل جامعهٔ عالمی میدهد.

منبع همه چیز

نه‌تنها عقل بلکه همهٔ حواس مثل‌بینش ، شنوائی ، ذائقه، متفکره و همهٔ صفات دراین نیروی‌عالم‌گیر بی‌حدود وجود دارد وهنگامیکه اجسامی در سرراه‌آن قرار میگیرد مثل همان‌گیرنده‌های رادیو و تلویزیون باآلاتی‌که این اجسام دارندآن قدرت‌ها را جلوه میدهند . چشم‌ها از بینائی میدرخشد خواه چشم بشر باشدیا یك‌آهو یاعقاب یاماهی ویایك‌حشره.امامنبع همهٔ بینائی‌ها ازبینائی کلی‌عالم است. گوشها ازآن منبع نیرو میگیرند، میشنوند وهمچنین سایر حواس وسایر صفات.

علت دخالت عناصر مختلفه

در سخنان‌قبل مکرر گفته‌ایم‌که بدن انسان وحیوانات ونباتات ومخلوقات کرهٔ زمین وسایرکرات وکهکشانهاازکلیهٔ‌عناصرعالمی‌که مقدارآنهاخیلی‌بیشترازه۱۰۵عنصری‌است‌که‌بشر شناخته‌است بوجودآمده. منتهادرهریك ازمخلوقات‌برحسب‌ضرورت‌واقتصادی‌زندگی‌ووظیفه‌ای‌که‌دارندبرخی‌عناصر بیشتروبرخی کمتر است. مثلادرکراتی‌که نور وحرارت بیشتردارند عناصرایجادکنندهٔ‌نور وحرارت‌مثل‌فسفر وگوگردبیشتر

برخی کرات در اثر وضع خاص و میزان ترکیب عناصر حرارت بیشتری دارند یکی از اینها کرهٔ زهره است که بخاطر همین حرارت درخشندگی بیشتری از دور نشان میدهد. علمای نجوم فکر میکنند سطح زهره بصورت این عکسی باشد که از بالای ابرها با هواپیما برداشته شده است.

است وقس علیهذا چون یك فرد بشر دارای حواس واعضاء مختلف است هر یك از اعضاء برای تجلی وکار کردن بایستی ازعناصر معینی بمقدار بیشتر استفاده کنند. مثلا مغز قدرت فسفری بیشتر بکار میبرد و چشم چربی بیشتر لازم دارد مانند ویتامین A آ، و استخوان از کلسیم لذا در یك فرد بشر همهٔ عناصر به تناسب و ترکیب لازم موجود است که همهٔ اعضاء او بکار افتد وتجلی کند. بهمین ترتیب سایر مخلوقات وسایر کرات نیز ازعناصر استفاده میکنند.

نیروی واحد یا وحدت

آنچه در بالا گفته شد نشان داد که درظاهر سه نیرو موجود است که یکی نیروی نورالانوار یا روح است ودیگری نیروی پریسپری وسومی نیروی اجسام وهمین سه نیرو بوده که ادعای تثلیث را موجب شده درصورتیکه باطن هرسه نیرو یکی است، وچون ظاهر امر تفکیکی بین آن سه نشان میدهد لذا متفکرین و بزرگان پیشین ناچار شدند یزدان را از مخلوقات تفکیك کنند و نیروی روحی را بخدا نسبت دهند و مخلوق را از او جدا دانند زیرا ظاهر جدائی بین این دو قسمت مجالی جز باین گونه فکر تفکیك نمیداد.

اما عده‌ای که روشن بودند چنانکه گفته شد تعبیراتی مخلوط ازجدائی واتصال توأم بیان داشتند. حقیقت اینست که همه از یزدان مقتدر تواناست. هم آلاتی که ساخته ودرعالم لایتناهی پراکنده است و هم پریسپری و هم نیروئی که برای زندگی آنها بکار میرود. همه اوست وجز او نیست.

اینست درس واقعی خداشناسی وخداپرستی واینست معنی منبع هستی.

خداپرستی یعنی چه

خداپرستی وپرستش خداوند درحقیقت وابسته بشناسائی یزدان است وهردو یك معنی را میرساند زیرا لازمهٔ پرستش که بمعنی دوستی فوق‌العاده است آنست که شخص را بشناسیم تا بتوانیم اورا بپرستیم. بدون

شناسائی چگونه پرستش میآید؟ پرستش مجهول چه‌معنی و چه لطفی دارد؟ باید بدانیم این نیرو وقدرت چیست و آنگاه اورا دوست بداریم‌و بپرستیم.

خودرا دوست میداریم

اما نشانه تجلی خداپرستی اینست که هرفردبشری خودرا دوست میدارد. حب نفس وحب ذات نشانی ازخداشناسی‌است‌زیرا آثار وتجلیات یزدانی است که درنفس وجود دارد وما عاشق آن تجلیات هستیم اعم‌از اینکه متوجه ایـن‌معنی باشیم یا از این حقیقت غافل بمانیم‌امااز دوست داشتن خود دست‌بر نخواهیم‌داشت .

وقتی حقیقت دراذهان روشن شود و همه بدانند که همان آثار نورالانوار که بنفس‌یك بشر قدرت می‌بخشدهمان‌نیر وبهمهٔافرد بشر، بهمه مخلوقات بکرهٔزمین، بهمهٔ کرات‌وخلاصه به سراسرعالم وجود نیرو بخش است. پس یاد میگیریم کـه همه‌را دوست بداریم و چون متصل بهمه هستیم و هرچه هست از یك سر چشمه است عشق‌ما بخودمان‌تبدیل بیك‌عشق‌عالمی ویزدانی میگردد.

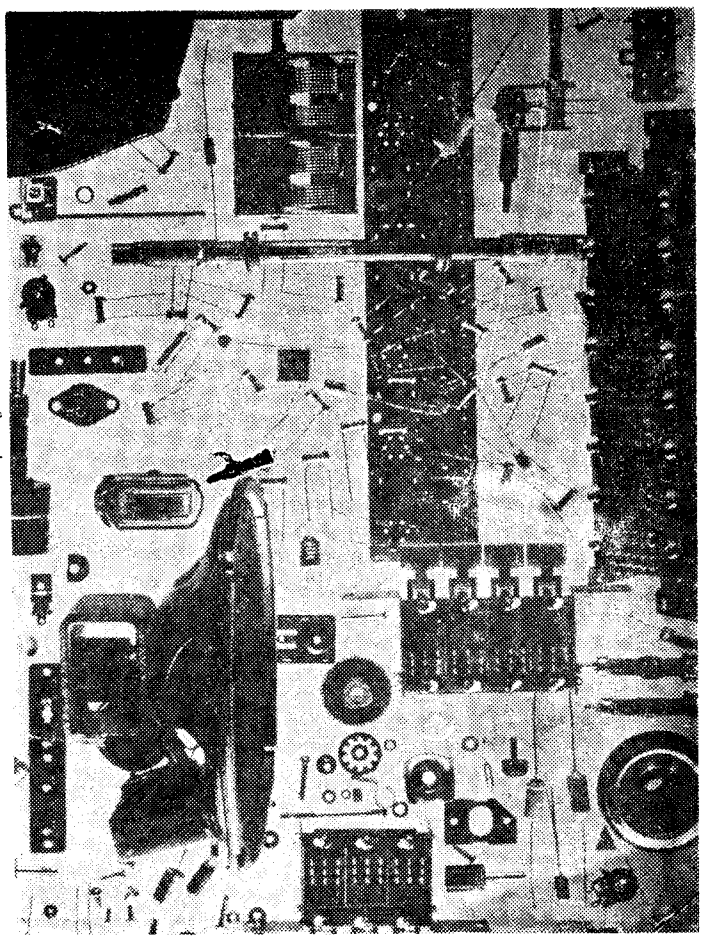

برای شناختن یك دستگاه رادیو لازمست که تمام‌آلات یدکی‌آنرا مورد بررسی و مطالعه قراردهیم تا مجموع آنرا بدقت بشناسیم . برای فهم حقایق معنوی نیز وقتی جـزئیات بتدریج دانسته شد کلیات درنظرانسان کاملا روشن میشود .

حقایق پراکنده بهم متصل میشود

حقایقی که‌درطی سالیان‌دراز دربارهٔ خداشناسی‌وروح وسازمان‌عالم طبیعت درمطبوعات مختلف‌پراکنده وجداجدادرکتابهاومجلات ومقالات بیان داشته‌ام هر کدام بر حسب مقتضی روز و حوصلهٔ خوانندگان واقتضای زمان سخنانی ابرازگردیده است که اینك همهٔآن پراکنده‌ها جمع‌شده ویکجاتحویل‌داده‌میشود. لذا اگر دربرخی مقالات مانند مقاله سالنامهٔ نور دانش ۱۳۴۸ منبع هستی را بصورت گازهای لطیف و الطف‌معرفی‌کرده ونشان‌داده‌ام یادرجاهای دیگر توضیحات وبیانهائی از این‌قبیل ذکرشده همه برای‌فهم ودرك وتجزیه وتحلیل وشکافته شدن مطالب‌بوده واینك مجموع آنها بعنوان ارمغان تقدیم میشود.

درحقیقت مثل اینست که یك‌ماشین‌عظیم راقطعه‌قطعه‌کرده هرکدام ازآلات وابزار وپیچ و مهره‌ها و

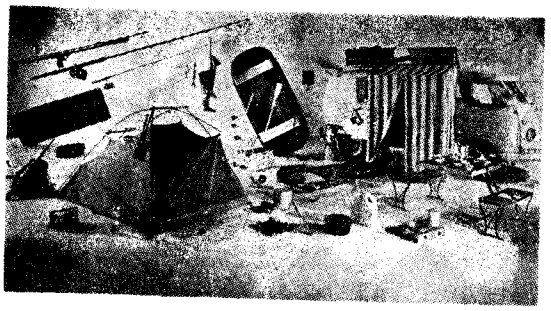

برای توضیح یك مطلب کلی وجامع لازم است که آنرا تجزیه کرده یکی یکی شرح دهند وبعد از بیان جزئیات بار دیگر مجموع را بهم متصل کنند . همین عمل درماشین‌ها وسایر نیازمندیهای زندگی انجام میگیرد . مثلا لوازم سیار سفر که در اتومبیلهای کاروان وجود دارد بشرحیکه در پهلو میبینید ازصدها قطعه تشکیل شده که برای نشان دادن آنرا تفکیك کرده‌اند . همه آنها یك مجموع واحد احتیاجات زندگی سفری را تشکیل میدهد .

اجزاء آنرا ازهم باز نموده یکی‌یکی تشریح ومعرفی کرده و اینك که وقت فرار سیده کلیهٔ این آلات را بهم پیوسته‌ام تا یك ماشین قوی و بی‌انتها ولایتناهی تحویل جامعه دهم .

همهٔ عوامل همزمان است

یك نکتهٔ دیگر که لازم بودیادآوری کنم اینست که ساختمان همهٔ مراحل عالم همزمان است. توضیح اینکه :قدمامیپنداشتند که مثلا جسم قبل از روح ساخته میشودهمانطورکه یك کوزه قبلا تهیه میگردد وبعد آنرا ازآب پرمیکنند . آنها فکرمیکردند که بعدازساخته شدن کالبد مخلوقات روح درهر کدام واردمیشود وآنهارا بکار میاندازد .

اما حقیقت چنین نیست بلکه تمام عوامل که آنرا تحت سه تقسیم‌بندی: روح ـ پریسپری و جسم بیان داشتم همزمان بوجود میآید و ازلحاظ تاریخ وتقدم و تأخر تفکیکی بین آنها نیست یعنی درهمان حالیکه نورالانوارروح میتابدتحول عناصر جسمی‌هم درهمان حال صورت میگیرد وپریسپری هم درهمان موقع توأم باآن بوجودمیآید. وهرچه جسم رشدمییابد ، تحول پیدا میکند، تغییرمینماید ودستخوش دگرگونیها میشودنیروی روح و نیروی پریسپری بدون‌جزئی‌ترین فاصلهٔ زمانی یامکانی

امروزه بسیاری وسایل مخابراتی مثل رادار ـ تلویزیون ـ رادیوفرستنده‌وگیرنده درجواریکدیگر است . درایستگاههای فرستنده بسیاری گیرنده‌ها هم هست . این مطلب دردنیا چنان شایع شده که اطفال ژاپونی درمدارس بطرزکارفرستنده وگیرنده آشنامیشوند وخود با آن کارمیکنند .

متصوره باآن همراه‌است و ازهم تفکیك ندارند.

این حقیقت را امروز میتوانیم مجسم بیابیم باین‌معنی که یك کارخانه که دستگاه فرستنده را میسازد درعین‌حال که قطعات آن دستگاه‌را تهیه میکند درگوشهٔ دیگری ازآن کارخانه قسمتهای گیرنده را آماده مینماید وهمه‌را باهم سوار میکنند ووقتی فرستنده شروع بکارمیکند در همان زمان هم گیرنده‌ها آماده و مشغول کارند وپی درپی ازهردو باهم ساخته میشود نه‌اینکه یکی را در یك موقع بسازند و بعد از مدتی دیگری‌را تهیه کنند.

کسب علوم روشن‌بینی

توسعه دانش باحواس

کسب‌علوم معنوی که مربوط به‌حواس الهام وروشن بینی است از لحاظ معنی و توجیهی که اینجا دربارهٔ ماوراء کردیم و آنرا علوم ماوراء نام نهادیم درجات دارد و هرچه بیشتر دراین زمینه زحمت و ورزش وتمرین انجام شود موفقیت بیشتر است.

فهم وحدت

کسانی که دارای استعداد طبیعی دراین‌قسمت بوده وضمناً روش خودرا درکلیهٔ امور مشاهده ودقت وموشکافی وتمرینات فکری کنند وسعی نمایند بباطن وعلل‌امور دسترس‌یابند وضمناً با اتخاذ روشهای‌نیکو واخلاق‌پاکیزه‌صفای‌درون‌حاصل‌نمایند، قدرت‌وحواس‌خودرادرعلوم«ماوراء» کشف‌ودرك‌کرده‌بتمرین‌وتقویت آن‌بپردازندوازاین‌طریق‌درراه خداشناسی پیش‌بروندکم‌کم ابواب معرفت برآنها گشاده میشود و حقایق عالم رامیفهمند وآگاه میشوندکه اگر دردنیا قهر یازشت یازیبا وجوددارد روی‌چه حکمت وفلسفه‌ایست.

مردمان روشندل از بروز سوانح و اتفاقاتی چون زلزله وطوفان وغیره ناراحت نمیشوند. عکس بالا یك زلزله رادر ۱۱ ژوئن ۱۹۰۹ در دهستان رونی فرانسه نشان میدهد.

این‌مردمان‌روشندل دیگرازوجودسوانح واتفاقاتی ازقبیل‌زلزله‌ها، طوفانها،وپیش‌آمدهای ناگوار و یا وجود زشتی ظاهری وبدی‌نسبی ناراحت نشده ازاسرارآن آگاه میشوند وبسی روشنیها از انوار الهی در عالم می‌بینند که اشخاص تمرین نکرده قادربدیدن‌آن‌نیستند وهمانطورکه‌نورمعمولی‌وقتی تجزیه شود وبصورت طیف درآید رنگهای متنوع پیدا میکند و علاوه برسری رنگها (که آنرا به نسبت، رنگ‌اصلی‌نامیده‌اند) الوان،مادون‌قرمزو ماوراءبنفش داردکه‌کاهی به تیرگی وسیاهی‌جلوه میکند. انوارپاك الهی‌هم وقتی‌دردنیابصورت‌زندگی وحیات موجودات درمیآید انواع رنگها را نشان میدهدکه درظاهربرخی ازآنها تیره وتار وبعضی‌کمرنگ‌تر، بنفش، آبی، زرد روشن‌است. اما وقتی باز مجموع آنهارا بهم ترکیب کنند همان‌نوردرخشان‌سفیدویك‌وحدت کامل بین رنگها ازآن بدست میآید. یعنی همان بود وهمانست‌که هست.

استفاده ازحواس باطنی

بنابراین روشندلانی‌که حقیقت را تا حدودی فهمیده‌اندمانندااینست‌که مستقیماً مشمول اشعهٔ‌نورانی یزدانی شده‌اند وازاین اشعه روشن وساطع گردیده‌اند. اینست‌که درقیافهٔ آنها نور مخصوص مشاهده‌میشود که‌آنرا بنورحق تعبیر میکنند ورسوم‌ملل براینکه اطراف سر مقدسین خود هاله‌ای ازنور میکشند ناظر

باین اصل بارز است که حقیقت آن همان سیاله‌ها و انوار کالر یهاست که از بدن قوی آنها خارج میگردد.

استفاده کنندگان از حواس الهام و روشن بینی ممکن است در دنیا بسیار باشند و همیشه هم بوده است و کهنهٔ مصر و ساحران سابق تاریخ که اعمالی خارق‌العاده از آنها صادر میشد و اینهمه بزرگان علوم روحی و غیبگویان که در تاریخ ملل از آنها یاد شده کسانی هستند که کم و بیش از این حواس استفاده کرده‌اند. امروز چون تاحدی بوجود منظم این رشته از استعداد، بشر پی برده و آنرا بصورت دروس علمی درآورده اند افرادی که در ملل مختلف از آنها استفاده میکنند بسیارند حتی اشخاص زیادی هستند که از هیپنوتیسم و مانیتیسم و تلقین و القاء در حالت بیداری که آنرا به (چشم‌بندی) موسوم کرده‌اند و خواندن افکار بوسیلهٔ تلپاتی، دیدن و خواندن اوراق پنهانی استفاده کرده آنرا برای خود شغلی قرار داده‌اند و در تآترها و اماکن عمومی از آن بهره‌برداری مینمایند. درصورتیکه این کار بر خلاف است و کسیکه دارای این استعداد میشود بایستی از بکار بردن آنها در طریق باطل خودداری کند.

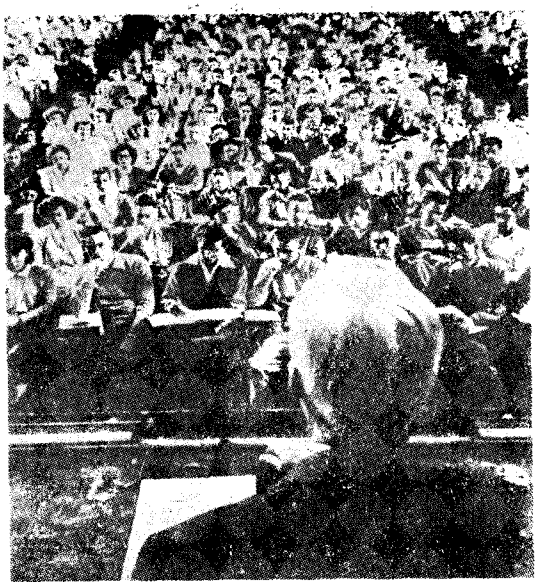

امروزه چون تاحدی بوجود منظم حواس باطنی پی برده‌اند از آن استفاده میکنند و حتی استادان و معلمان در آموزش‌های خود از تلقینها و تعلیمات روحی استفاده مینمایند. در بالا یك استاد در دانشگاه یال امریکا مشغول نصیحت شاگردان با استفاده از روانشناسی است. آمار نشان داده که پس از حوادث رانندگی خودکشی بیش از هر چیز دیگر باعث مرگ دانشجویان امریکائی است. لذا برای ایجاد سلامت روحی دانشجویان اقداماتی انجام میشود ولی هنوز موثر نیفتاده است (عکس وخبر از شماره مه ۱۹۵۹ پیام یونسکو- چاپ پاریس)

روشنان عالم

همچنین افراد پیشرفته‌تری از آنها در هندوستان و جنوب شرقی آسیا وجود دارد که در سایهٔ تمرین‌های بسیار شدید و تند که آنرا ریاضت اسم گذاری کرده‌اند بموفقیت‌های شگرف در این راه نائل گردیده‌اند چنانکه اعمال مرتاضین و جوکیان هندی را کم و بیش شنیده‌اید که حتی مدت یکماه خودرا زیر خاك مدفون میکنند و زنده برمیخیزند. البته چون این کار بسلامت لطمه میزند و خلاف روش عادی زندگی است صحیح نمیباشد.

از طرف دیگر تحصیل کنندگان این رشته بوسیلهٔ تمرین‌های مدون منظم که در کتابها بترتیب بیان گردیده در همه‌جای عالم بسیارند و بعلت علاقه‌ای که عدهٔ زیادی باین علوم نشان میدهند تشکیل کلوب‌ها و باشگاه‌ها میدهند، جراید و مجلات خاصی منتشر مینمایند و مطبوعات مختلفه انتشار میدهند و تعصب خاصی در این رشته دارند و برای آن تبلیغ می‌کنند.

روشن بینان یزدان شناس

اما باید دانست کسانیکه در این رشته بدرجات عالیهٔ معنوی میرسند و یا بحقایق بزرگی که برای تمام بشریت مفید است رسیده‌اند هرچند که طریق وراه ووسیله نیل باین قسمت همان حواس است که گفته شد اما عوامل دیگر هم در این کار دخالت دارد که مهمترین آن خواست واراده مافوق‌ترین نیروی نورالانوار قدرت

وعظمت یعنی یزدان واجازهٔ او در این‌راه است. وبرای اینکه این‌موضوع عملی‌شود علاوه‌بر استعدادهای خاصی که درحواس این‌افراد موجود است استعدادهای دیگری‌هم باید درآنها باشد وسرنوشت آنها چنین ایجاب میکند و زمینه‌هائی درآنها قرار داده شده که فعلا جای بحث آن نیست وهمینقدر خلاصه میگویم که پروردگار عالمیان طبق قانون سرنوشت هرکسی را برای‌کاری‌مخصوص آماده ساخته که بدنبال آن میرود. مغز وفکرشان برای‌همین خلق‌شده است.

تذکر ـ باید دانست‌که آشنائی باین‌قبیل علوم علاوه براستعداد وشایستگی احتیاج به تمرین‌ها و شرایط خاصی داردکه دراین مختصر نمیتوان‌شرح داد وکتابی مفصل بنام «کتاب روحی» درسه‌جلد نوشته شده‌که درنظر است چاپ ومنتشر گردد.

دلیل وجود موجودات نامرئی درپیرامون‌بشر

وتمرین‌های عملی برای فهم ودرك آن

موجودات نامرئی

بارها گفته شده موجوداتی بسیار وعناصر وگازهای بیشمار درپیرامون‌ما وجوددارد و دورادورهمهٔ افراد بشررا گرفته ولی انسان باچشم‌عادی نمیتواند آنهارا ببیند. برای اثبات وجود آنها باین حقیقت توجه‌کنیدکه شب هنگام چون دیده بصفحهٔ نیلگون آسمان میافکنید آنرا انباشته از هزاران هزار ستارهٔ درشت وسحابی‌وکهکشان‌می‌بینیدکه با کمال درخشندگی‌درحال جلوه ونور پاشی هستند.

بعلت محجوب‌شدن‌نور قوی خورشید شبهاستارگان بخوبی پیداست

چرا در روز ستارگان را نمی‌بینیم ؟

علت‌اینکه شب ستاره‌ها بآسانی دیده میشوند آنست‌که چشم‌انسان‌بعلت محجوب‌بودن‌نورقوی‌خورشیدباآنها تعادل پیدا میکند وعلت ندیدن آنها در روز آنست‌که چشم باآن‌تعادل ندارد. اگر توانست در روز هم این تعادل راحاصل‌کند بدیدن آنها موفق خواهد شد.

مگر نه‌اینست‌که این ستارگان همیشه‌درآسمان وجود دارند؟ پس‌چه‌شده‌که درروز نمیتوانیم‌آنهارا بنگریم؟علت‌آن‌روشن‌است. میگویند نورقویتری که‌همان‌نورخورشید است وجوددارد که‌مانع آنهاازدیده‌میگردد چنانکه شاعر فرمود: اختراني که بشب درنظر ما آیند ـ پیش خورشید محال است‌که پیدا آیند.

البته محال نیست چنانکه گفته خواهدشد.

این ستارگان درمحل خود وجوددارند ولی ماآنهارا درروز نمیتوانیم دید واگر بناباشد همواره روز روشن باشد ودر نور خورشید غرق باشیم بدون چشم مسلح همهٔ مردم قادر بدیدن آنها نخواهند بود.

موجودات نامرئی

دراطراف بشرموجودات بیشماری وجود دارد. برخی ازآنها میکربها و ذرات وغبارهای هوائی است که مورد استفاده موجودات میباشد. عکس بالا این موجودات را پس از ۱۰۰ مرتبه بزرگ کردن نشان میدهد.

دراطراف بشر یعنی درهمین‌هوائی که بدون رنگ ورقیق بنظرمیرسد موجودات بیشماری وجود دارد که بشر باوضع عادی ازدیدن آنها محروم‌است. چون اشخاص آنها را نمی‌بینند ممکنست منکر وجودشان شوند. این‌است که برای‌فهم‌مطلب‌مثالهائی دراین مقال بیان گردیده است.

موجودات نامرئی که پیرامون بشررا فرا گرفته و فضای اطراف اورا پرساخته حال همان ستارگان رادارند. آنها هستند،وجود دارند وجلو چشم همگی در حال تجلی میباشند اما نورها و رنگ‌هاوجلوه‌های‌دیگری هست که‌دیدبشررامسدود میکندواوراخیره‌میسازد وقادربرؤیت‌آن‌نورالانوار ونورها و عناصر وموجودات نیست.

پاره‌کردن پرده‌ها

هرگاه بشروسائلی یافت‌که پرده‌ها راپاره کرد وحجاب‌هارا دریدخواهددید چه‌تلالؤوعظمتی درهمین‌عالم ساده‌که درجلو او گسترده‌است وجود داردکه درحال‌عادی قادربدیدن ویافتن‌آنها نیست.

ایجاد وسایل

اما اگر بشرتوانست وسائلی برانگیزد،در همین زندگی هم میتواند باین‌کارقادرشود ومعنی واقعی دریدن حجاب همین است. آن افزارها و وسائل یا از تطور واختراعات وکشف وسائل‌باشد یااینکه بشرتمرین روحی‌کند وخودرا چنان قوی نماید وچشم‌را آشنا سازدکه باین امر قادرگردد فرقی‌نخواهد داشت ومیتواندآنهارا به‌بیند. معنی تمرین‌ها ورفع حجاب‌ها همین است‌که‌گفته شد.

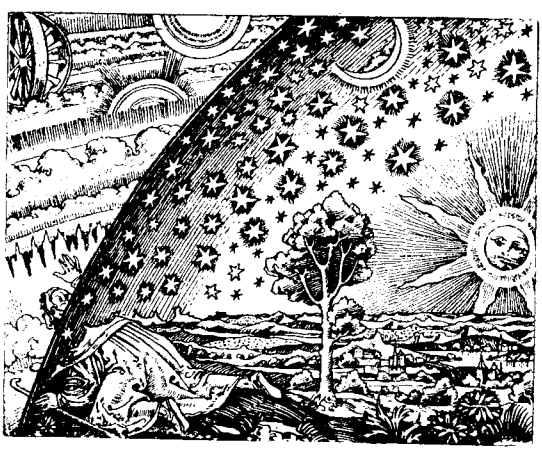

بشرهمیشه مایل بوده حجابهای مستور کنندهٔ حقایق را بدرد. عکس بالا یك تجسم خیالی از زمانیست که مردمان ستارگان رامیخکوب شده بسقف آسمان میپنداشتند و میخواستند بدانند در پشت این سقف چه چیزی وجود دارد وچه نیروهائی باعث گردش دستگاه عظیم عالم است.

دیدن ستارگان در روز

مثلا هرگاه بشری چشم خود را درروز به

آسمان خیره ننماید و برترین مداومت نکند و بخواهد که ستارگان را به بیند ستارگان را نخواهد دید. اما ایمان قاطع دارد که آنها وجود دارند با اینکه درحال عادی قادر بدیدنشان نیست .

اما دراثر مداومت وخواست وجدیت ممکنست تك تك آنها راحتی موقع ظهر که خورشید درمنتهای قدرت است بنگر دوروز بروز بردید او اضافه شود. وقتی توانست باین کار توفیق یابد ایمانی که داشت بشهود میرسد و آنچه را یقین داشت بالعیان مینگرد. البته دراثر تمرین اکثریت باین کار توفیق حاصل میکنند واگر هم اشخاصی پیداشوند که دراثر ضعف طبیعی نیروی دید موفق نشوند ایمانشان بوجود ستارگان درروز قطعی است هرچند که آنها نتوانستند آنرا ببینند .

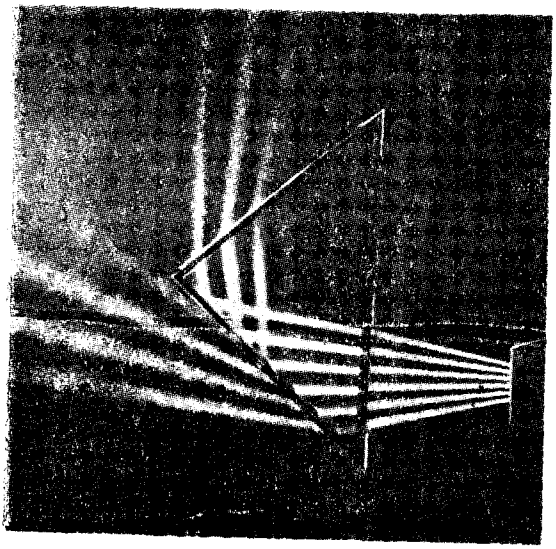

وقتی نوربیك منشور پرازآب میتابد اولا اشعه در هنگام خروج از زوایای دیگر منشور منکسر میشود و دیگر اینکه طیف‌های خاص پیدامیکند که در بالا ملاحظه میکنید .

گاهی دراثر برخی عوامل جوی حالات خاصی ازنور بنظر میرسد. این عکس راکنستانتین فوکتیستوف روسی در ۱۲ اکتبر ۱۹۶۴ ازمیان قمرمصنوعی «فسخود» برداشته . عکس بالا تابش خورشید راروی سطح قمرمصنوعی بصورت اشعه کثیرالاضلاع نمایش میدهد که نشان دهندهٔ حالات مخصوص نور درجوهای مختلف است .

تمرین دیدن ستارگان

برای تمرین دیدستارگان درروز میتوان همه روزه بنقطهٔ معینی ازآسمان که بهتراست درابتدا دور ازقرص خورشید باشد چشم بدوزند. دراثر مداومت دراین کار کم کم چشم تناسب وتعادل با آن پیدا می‌کند وپس ازمدتی موفق بدیدن ستارگان خواهد شد. البته بطور کمرنگ نه مثل ستارگان شب. باید گفت شرط اینست که دراین کار طاقت ومداومت وپی گیری وحوصله بکاررود والا با یك روز ودو روز نتیجه حاصل نمیگردد .

درابتدای تمرین ستارگان متناوباً روشن وخاموش وپیدا و ناپیدا میشوند و این کار بعلت پرت شدن حواس تمرین کننده است. هم اکنون نیز اشخاصی هستند که درروز ستارگان را می بینند وچون قوای آنها بطورطبیعی زیاداست این کار برایشان مشکل نیست. آنقدر نگاه وتمرین کرده‌اند که توانسته‌اند باین کار موفق شوند .

پس وجود ستارگان درروز قابل رد کردن نیست. موجودات وگازهای نامرئی فضائی هم وجود دارد ولی بهمین دلیل است که همه نمیتوانند آنرا ببینند وراه دیدن آنها تمرین ومداومت است.

اشعه اطراف چراغ

اگرشما بیك لامپ چراغ برق درحال روشنی خیره شوید درابتدا چیزی غیرعادی دراطراف آن نخواهید دید. امااگـر پلك‌هارارفته‌رفته تنگ و تنگتر و کوچکتر سازید کم‌کم در اطراف همان چراغ‌شعاع‌هاودایره‌ها و خطوطی ازنور وطیف‌ها و چیز های دیگر بنظرتان خواهد رسید . اینها چه‌بود؟ چطور شدکه درحال‌عادی نبودند واکنون ظاهرشدند؟ آیا چشم شمامعیوب گردیدیانورچراغ خراب شد ویا وضع اطاق دگرگونی پذیرفت‌که اینهارا که نمیدیدیداکنون می‌بینید؟علت آن فقط اینست‌که باتنگ کردن چشم مانعی درمقابل نور قوی‌که پیرامون چراغ راگرفته بودپدیدآوردید وچشم‌رامتناسب‌باآن‌نور کردیدوچون‌مانع‌مرتفع‌شد توانستید چیزهای دیگری در فضا ببینید .

این تجربه‌ای خیلی ساده و بدوی و بدون تمرین بودکه بیان‌گردید . حال فکر کنیداگر انسان تمرین کند و برتمرین مداومت نماید و بخواهد دراین‌راه جدوجهد روا دارد ودنبال‌کند چه حقایقی براوروشن خواهدگردید.

تغییر درنحوه تمرین

همین تمرین رامی‌توان بصورتهای مختلف انجام داد . مثلا نور را در بالا ، در پائین، نور قوی ، نور ضعیف بصورت‌های‌گوناگون نگریست تا جلوه‌های مختلف در فضا بچشم انسان برسد . میتوان درهمان‌حالی‌که چشم‌خیره‌بنور شده وشعاع هائی در فضا می بیند بوسیلهٔ عینك یا دوربین به آنجا نظرکرد . دیگر آن شعاع‌ها محو میگردد زیرا دراثر ذره‌بین باز نور قوی میشود.

وقتی‌باذره‌بین‌وچشم بازبچراغ بنگریدقدرت زیادتری از آن می‌بینید اما اگر چشم راکوچك

نورخورشید درجو قطب و فضاهای بسیارسرد بعلت خاصیت مخصوص جو باین‌صورت بنظرمیرسد . اگر درست دقت کنیدعلاوه براشعه یك هاله‌بزرگ دایره شکل نیز دراطراف شعاعها میبینید . منظره‌ای که تابش چراغهای برق از دور پیدامیکند و اینگونه تغییرات نور دراثرعوامل‌جوی، نشان میدهدکه در نتیجه‌بهم‌خوردن شرایط محیط یاتغییروضع دیدانسان انوار،قیافه‌های مختلف خود را نشان میدهند. در حقیقت وقتی مانع جوی برای تابش نور قوی پیدا شودوچشم متناسب بادیدن‌نورهای جدیدگردد انوار دیگری‌که درفضا هست بچشم میآید .

کنید دراطراف آن‌ذراتی دیده میشود. اینها نشان‌آنست‌که چیزی هست والا ازکجا آمدند. مسئله شهود وظاهر است وبخوبی دیده میشود. چرا باکوچك‌کردن چشم‌دیده شد و وقتی ذره‌بین بچراغ انداختید و نور قویتر شد ازبین رفت؟ زیرابعلت‌ازدیادنور تناسب بهم‌خورد. وقتی دوباره تناسب‌دهید بازآنراخواهید دید. چه‌دلیلی داشت‌که باتنگ‌کردن چشم شعاعهائی دیدید درحالیکه با بازبودن چشم آنهارا ندیدید؟

طیف‌های رنگین نور

طیف‌های رنگین‌را میتوان با وسائل وتمریناتی دراطراف نور مشاهده‌کرد . اینها را همه در اثر حجابی که مصنوعاً در مقابل نور قوی بوجود آوردیم دیدیم .

اگرانسان‌تمرین‌کند باچشم بازهم میتواند در اطراف یك لامپ قوی برق یا در اطراف خورشید شعاع ها و جلوه‌هائی‌گوناگون از انوار واشعه ورنگ بنگرد .

اینهم منظرهٔ دیگری ازخورشید است‌که دراثرشرایط جوی مانعی درمقابل قدرت وحدت نور پیدا میشود و انوار دیگری‌که درفضا هست بچشم انسان میرسد .

مربوط به‌مژه چشم نیست

دیدن این شعاع‌های چراغ که در اثر تنگ‌کردن چشم

وقتی این اطفال مدتی‌باین‌شکل خیره شوند و سپس چشم خود را ببندند همان شکل راهمنتها بصورت‌منفی‌میبینند یعنی‌آنچه‌سیاهست سفید وآنچه سفیداست‌سیاه بنظرمیرسد . علت این‌موضوع که شما میتوانیدصحت‌آنرا باخیره شدن بیك پنجره‌آزمایش‌کنید چیست؟

بمقاله رجوع فرمائید ←

نقل از مجله اطلاعات هفتگی شماره ۱۵۰۶ جمعه ۱ آبان۱۳۴۹ صفحه ۲۹

پرتوهای نادیدنی

چشم انسان نورهائی را میتواند ببیندکه طول موج‌های آنها تنها میان ۰/۰۰۰۷۰ سانتیمتر یا ۷۰۰۰ « آنگستروم » و ۰/۰۰۰۴۰۰ سانتیمتر یا ۴۰۰۰ آنگستروم تغییر کنند . پاره‌ای از مردم‌که قدرت بینائی شگرف دارند میتوانند نورهائی‌را ببینندکه طول موج‌هایشان اندکی بیش‌از این است . پاره‌ای نیز در آن سوی مرزهای نورهای دیدنی ، پرتوهائی را دیده‌اندکه طول موج‌هائی‌جز آنچه یاد شد دارند و مانند پرتوهای نور در فضا درگردشند . دانشمندان بسیاری بفکر وجود این پوتوها افتاده‌اند . لیکن نخستین‌بار ویلیام‌هرشل اخترشناس بزرگ انگلیسی در دهه‌اول‌قرن نوزدهم وجود آنها راباثبات‌رساند.

بنظر میرسد مربوط به مژهٔانسان نیست. دلیل اینست‌که اگرازنزدیك بچراغ‌خیره‌شویم مجبوریم چشم را تنگ‌کنیم تا اشعه را ببینیم اما اگر مثلا ده متر یا بیست متر از نور چراغ دور شویم دیگر احتیاج به تنگ‌کردن چشم ندارد وبا چشم‌تمام بازکه مژه جلو آنرا نگرفته همان شعاعها را می‌بینیم .

برای امتحان بچراغ‌برقهای دوردست خیابان نگاه‌کنید. برای دیدن شعاع در اطراف چراغی‌که نزدیك شما است ناچاریدچشم را نیم بسته سازید اما چراغهای دور دست همان خیابان رابا چشم باز بهمان‌صورت می‌بینید. پس بایستی چشم خودرا مثل دیافراگم عکاسی بافاصله متناسب سازیم.

خیره‌شدن به‌پنجره

یك تمرین دیگر: هرگاه درروشنائی چشم خودرا بیك‌پنجره خیره‌کنید وسپس چشم‌را ببندیدهمان پنجره‌را بطور معکوس خواهید دید. پنجره در مقابل دید شما تغییر کرد وبازهم تغییراتی میکند زیرا اشیاء دیگری‌هم‌دراطراف‌آن‌هست. چون تمرین‌خودرا روی این‌قسمت متمرکز کردید روشنائی باطنی شما تجلی کرد وهمان پنجره رابطور معکوس بنظر شما رسانید. پس از مدتی آن‌پنجره میرود وشیئی دیگردر نظر میآید. اینها ازکجا آمد؟ ازهرراهی تمرین‌کنید مطلب مسلم میشود .

دلیل روشن دیگر

دلیل روشن دیگر براین‌مطلب‌ذکرمیکنم . دراین اطاق که شما قراردارید‌انواع اشیاء روی‌میزیاروی زمین گذارده‌شده است. کسیکه چشم‌خودرا ببندد نمیتواند آن اشیاء را ببیند و یا کسیکه اعمی است ادعا میکندکه چیزی روی میز یاروی زمین نیست. اماکسیکه می‌بیند جواب میدهد: همه چیز هست اما تو نمیبینی. آن‌کور مادرزاد اگر با دست لمس‌کند بوجود حتمی اشیاء پی‌میبرد. این‌لمس‌همان‌حسی‌است‌که‌مامیگوئیم نسبت باشیاء ناشنوائی‌درابتداپیدا میشود یعنی مغزرا وادار بقبول‌وجودآن‌اشیاء میکند. عمل‌دیدن هم همین کاررا انجام‌میدهد .

یکنفراعمی با لمس کردن میتواند فقط بقسمتی ازحقایق‌دنیاراه یابدولی حق نداردآنچه را درك نکرده منکر شود. ماهم‌درمقابل حقایق‌دنیاهمین‌حال راداریم‌و بسیاری چیزها هست که‌چشم معمولی ماقدرت دیدآنها راندارد‌ولی وجود دارند . عکس بالا جان‌ویلسون دانشمند اعمی را نشان میدهدکه دو بار دورکره زمین را بعنوان سیاحت طی‌کرده و دکتر درحقوق ازآکسفرد است وشرح مسافرتها وادراکات خود را درکتابی بنام (مسافراعمی) بچاپ رسانده ودرلندن منتشر کرده‌است .

اقرار میکند

شخص اعمی پس از اینکه‌کورمال دست خود را بکتاب زد و اطراف آنرا لمس‌کردمیگوید : فهمیدم. وجودکتاب را متوجه شدم ودانستم‌که‌کتاب‌هست‌اماشخص‌بینامیگوید: تنهاکتاب نیست‌انواع‌واقسام چیزها است‌که‌تومتوجه نیستی .

روشن بین‌چه میگوید ؟

حال اگربشر توانست وسائلی اختراع کند وبه‌آن‌کور تمریناتی بدهد خواهد دیدکه‌آن‌چیز که منکرش‌بود برای او روشن می‌شود. فرق شخص روشن‌بین و شخص عادی مثل فرق بیناوکور است . شخص روشن‌بین می گوید توجه‌کن ببین ولی شخص عادی مثل آن‌کورمادر زاد میگوید: نیست‌ودراین سخن

خود اصرار میورزد اما دراثر نصیحت و تمرین ومداومت کم کم چشم باطن او باز میشود وحقایق راخواهد دید وپی باشتباه اولیه خود میبرد .

تمرین باچشم باز

کسانیکه اینگونه تمرینات را انجام میدهند اینطور نیست که چشم را ببندند تا درنظر آنها چیزی بصورت خیال مجسم گردد بلکه باچشم باز آنها می بینند .

پس ازاینکه درتمرین موفق وقوی شدند در حالیکه در اطاق خودنشسته اندشهر دیگر ، کشور دیگر و حتی قارهٔ دیگر را میتوانند ببینند . البته چشم باز است ولی دراینجا دیگر چشم کار نمیکند بلکه مثل حالت گیجی و دوران سرحالی باودست میدهد واینها را می بیند. کسیکه باچشم باز موفق بدیدن این مناظر شد بطریق اولی باچشم بسته هم خواهد دید.

نکتهٔ مهم

یك نکتهٔ مهم باید دراینجا گوشزد گردد وآن اینست که اینگونه تمرینات برای اینکه مؤثر گردد لازم است مداومت داده شود . کسیکه پچنین کاری مبادرت میورزد نباید توقع داشته باشد که بعداز یکی دو روز یا یکی دوهفته و حتی یکی دوماه توفیق یابد بلکه برای رسیدن به نتیجهٔ مطلوب استقامت ، عشق ، علاقه ، پی گیری، مداومت وایمان به پیروزی لازم است .

دلایل روشن و آشکار

دیدن گازها وموجودات نامرئی هم همین حال را دارد ودرعین ایمان قطعی بوجود آنها میتوان تمرین های مناسب نمود وبدیدنشان موفق شد.

آیا شاهدی ودلیلی برتر ازاین برای امروز بشر میتوان یافتن؟ کار وحدت مثل کارهای دیگر بر روی حدس وفرض استوار نیست بلکه بر روی تجربه ویقین بنا شده وراه را برای همه بازمیکند که هر کسی بتواند حقیقت را با تجربهٔ شخصی بالعیان بنگرد. اینجاست که مقام تمرین وعظمت آن روشن میگردد و نشان میدهد که هرچه انسان بیشتر تمرین کند بیشتر موفق بدیدن وفهمیدن حقایق میشود تا آنجا که پرده ها ازجلو چشمان او کنار رفته وحقایق را بالعیان خواهد نگریست. پس اگر انسان چشم را باتمرین مسلح کند بدیدن این موجودات وحتی پریسپریها موفق خواهد شد.

حقایقی در بارهٔ رؤیا و خواب

یك راز بزرگ

حال که سخن بدینجا رسید بامر ومشیت الهی یك حقیقت بزرگ عالمی را مکشوف میکنم و آن خواب دیدن است. آیا میدانید چرا خواب می بینیم؟ علت آنست که درحال خواب وضع بدن طوری است که درمقابل

نورهای قوی که درروز میتابد حجابی پیدا میشود ودیگر نورهای قوی مانع ازدیدن موجودات نمیگردد. باین لحاظ است که انسان درحال خواب آزادانه حرکات پریسپریهارا اعم ازانسان وحیوان ومناظر مختلف می بیندو آنهارا بطور حقیقی مینگرد.

خواب چیست ؟

خواب امری مسلم است ولی نمیدانند چه میشود که انسان مناظری می بیند. تردیدی نیست که خواب همانا دیدن پریسپری‌ها است. درحال بیداری وضع بدن انسان وفعالیت حاد وتند آن تناسبی بادیدن پریسپری ندارد. اینست که نمیتواند آنها را درحال عادی ببیند. اما هنگام خلسه یاخواب طبیعی یاخواب مصنوعی موفق بدیدن آن میشود .

اینست رؤیا و خواب

این موضوع مسئلهٔ خواب راروشن کرد. درحال خواب انسان دراطراف خویش همان ذرات وپریسپریهائی راکه موجود است ولی درحالت بیداری دیده نمیشود می بیند. این کلید رؤیاها است که اینهمه دانشمندان برسر آن زحمت کشیده وبحل آن موفق نشده‌اند.

حال خواب در بیداری

اکنون میگوییم اگر کسی توانست بوسیلهٔ تمرین همان حالت خواب ومخفی شدن نور قوی وممانعت ازنوررا درخود پدید آورد همان جلوه‌های پریسپری‌راکه درخواب میدید درحال بیداری بطور منظم‌تر و بهتر خواهد نگریست. عمل اشخاص روشن‌بین و آگاه که حقایق‌را مینگرند همین است. در این حالت چشم بازاست ولی نور قوی‌را مشاهده نمیکند وبرخی‌اشیاءومخلوقات وموجودات که درجووجوددارد دیده میشود. البته همه‌را نمیتواند ببیند بلکه مختصری بچشم‌او میرسد.

تمرین چگونه است؟

اگر درحال بیداری تمرین کند درابتدا هاله‌هائی وچیزهائی بچشم میآیدکه انسان به‌آن عادت میکند. کم‌کم توجه‌وعادت بیشتر خواهدشد، راه‌کار بدست خواهدآمدکه چشم خودرابه چه‌حالتی درآورد که بتواندآن اشعه‌وحالات‌رابیند. همینکه‌درمرتبهٔ‌اول‌دیددرنظراومسلم میشودوکم‌کم طریق عمل‌را میآموزد وموضوع‌برای اوتجلی خواهدکرد.

حالت خلسه

حالت خلسه‌ای‌که دراویش میگویند همین است. بعداز تمرین حالت خواب مانندی بانسان دست میدهد، گوش درست‌کار نمیکند، تمام‌فکرومغزوحافظه بآن‌نقطه‌که انسان‌خیره‌شده‌جلب‌میگرددو یکمرتبه‌حالتی خلسه مانندبانسان دست میدهد. درتاریکی شب یك‌شیئی روشن جلو میآیدکه متحرك است. بقدری تحرك داردکه هیچ نمیتواندآنرا در نقطه‌ای ثابت نگاهدارد. این‌خیال نیست . موجودی است که باینصورت دیده میشود. هرچقدر تمرین اضافه‌گردد شخص قوی میشود واشیائی می‌بیند. فقط بایستی ترس‌نداشت و نباید رشته‌را قطع کرد. باید ازروی میل واراده خواست که چیز هائی ببیند. جسم وبدن ومغز وغیره‌را باین‌کار باید معتادکرد.

خلاصه آنچه دیدیم

پس دیدیم که در فضای اطراف ما موجوداتی وجود دارد که ما نمی‌بینیم همانطور که درورد ستاره وجوددارد وچشم‌ما ازدیدن آن‌عاجزاست وهمانطورکه دراطراف چراغ اشعهٔ خاصی هست که‌درحالات خاص موفق بدیدن آن میشویم. نخست برما برأی‌العین ثابت شدکه روزهم هم ستاره‌را میتوان‌دید، تجربهٔ لامپ‌راهم دیدیم وقدرت آن‌برما مسلم‌کردیدکه باکم‌وزیادکردن شکاف چشم ذراتی دراطراف نور چراغ دیده میشود. این‌ذرات چیست؟ همه آنرا می‌بینند ولی‌متوجه نیستند وحتی در صدد فهم‌آن برنمیآیند. آیا خیال است؟ وهم‌است؟ خیر، حقیقتی است‌که باخیره شدن بنظر میرسد.

شرایط انجام تمرین

برای انجام این‌کار تمرین لازم است‌وبایستی تمرین‌را درست انجام‌داد تاانسان باتجربهٔ شخصی معتقد بحقیقت شود و بداند همانطورکه پریسپری را درخواب می‌بیند در روز هنگام بیداری هم میتواند آنرا بنگرد.

شرایط تمرین همانا دقت ومداومت است‌والا داشتن عینك یا بدون‌آن تغییرات جزئی است‌که بآن معتاد میشوند. بایك‌ذره‌بین قوی انسان طاقت نگاه‌کردن بلامپ نداردچون نوررا تقویت مینماید. اما با همان حال وقتی‌حدقه‌راکم وزیادکردید میتوانید ببینید.

ترقی در این‌راه

اینها همه فرع تمرین است. هرچه نوررا قویتر کنیدکمتر موفق بدیدن جزئیات میشوید: وقتی‌در

اطراف لامپ‌آن اشعه را دیدید میتوانید از خود سؤال‌کنید که این چیست‌وازکجاآمده است؟چیزی است که وجود دارد‌و شما آنرا دیده‌اید ومی‌بینید.

ممکنست روزی بشر توفیق‌یابدوسایلی گرانقیمت پیداکند که این‌موجودات را ببیند اما این‌تمرین که گفته شددردسترس همه است وبطور مجانی حقایق‌را در اختیار انسان میگذارد.

بچشم صدمه نمیزند

اینگونه تمرین‌هاصدمه بچشم نمیزند. اگرانسان‌باچشم‌باز بیك‌منبع‌نور قوی نگاه‌کند چشم‌ناراحت میشود زیراتناسب‌باآن ندارد. اما اگر چشم را تنگ‌کردوبآن نگریست کم‌کم متناسب باآن‌میشودوضرری نخواهدداشت. خودمردمك چشم‌هم‌این عمل انطباق را تاحدودی‌که عادتاًلازم است انجام میدهد. دیافراگم عکاسی‌هم روی این اصل ساخته شده است.

تمرین دراین قسمت راه را برانسان میگشاید وبهترین رهنما است‌که چشم را بچه صورت درآوردتا بهتر موفق شود.

قدرت الهی چشم بشررا طوری ساخته که‌قابل‌انطباق با نور است و مردمك‌آن بتناسب‌کم و بیشی نور درشت و ریز میشود. در گراور سمت‌چپ‌آموزشی دربارهٔ چشم و بیماریهای آن (مخصوصاً تراخم) که‌درمدارس‌آموخته‌میشود نشان‌داده شده است.

کوشش در دوستی و پرهیز از خدعه و جدائی

بآئین وحدت ریا میکنی
که غفلت ز مهر و وفا میکنی

تو دانی دلم‌پیش تست ای‌عزیز
کـه آزار خلـق خدا میـکـنی

برای چه زیباشدی این چنین
کـه یغما دل و جان ما میکنی

چرا آفت عقل و دین گشته‌ای
که آهنگ دوری ز ما میکـنی

برای چه بربوده‌ای قلب من
تو جان‌را زجـانـان جدا میکنی

محبت زنیکورخان خوش بود
تو دل را ز دلبـر سوا میـکـنی

الهـی بـقربان آوای تـو
چو بلبـل ببستـان صلا میکـنی

ز آغوش گرمت وصالم بده
تو بـا پیر عـاشق جـفا میکـنی

بیا لب بنه روی لبـهـای من
بهین عشق را پر بهـا میـکـنی

وداد ومحبت رضای خداست
گره بر دو ابرو چـرا میکـنی

کرشمه کنی ناز و غمزه دمی
تو با مهر ورزان خطـا میکنی

اگر عاقلی پیش پایت ببین
چو موری مرا زیر پا میکنی

باخلاق والفاظ وآداب خوش
بدل رخنه در قلب جا میکنی

مقدر بود حشمت آخر بکام
رسد بر مـراد، ار صـفـا میکنی

گوش بنا اهلان سپردن

سخن باکسی‌است که فرض کنید در اثر منطق صحیح وروش‌پاك ونیکـوی وحـدت شیفتـهٔ‌آن شده و مطالب عقلانی‌آنرا پسندیده و بسوی‌آن میآید و بدان میگرود . اما بعداً دراثر ادامه ندادن به تفکر و تعقل وسنجش ویاگوش دادن بسخنان بی‌تعمق دیگران که بصورت تظاهر ریاکارانه باوعرضه میگردد ویا در اثر غفلت خودوی رشتهٔ مهر والفت را میبرد ومیخواهد خودرا جدا سازد اما نمیداندکه این حقایق مانندرودخانهٔ خروشانی‌است که پیش‌میآیدوباخود خیر وبرکت‌وسلامت‌بارمغان میآورد. آیامیتوان‌باکشیدن یك‌دیوارهٔ‌کوتاه جلوچنین رودی راگرفت؟ آیامیتوان باپشت‌کردن بدان، مانع‌از جریان‌آن گردید؟

خیر چنین نیست. رودخانهٔ رحمت همچنان جریان دارد وکسیکه بدان پشت میکند درحقیقت‌خود را از فیوضات آن محروم ساخته است .

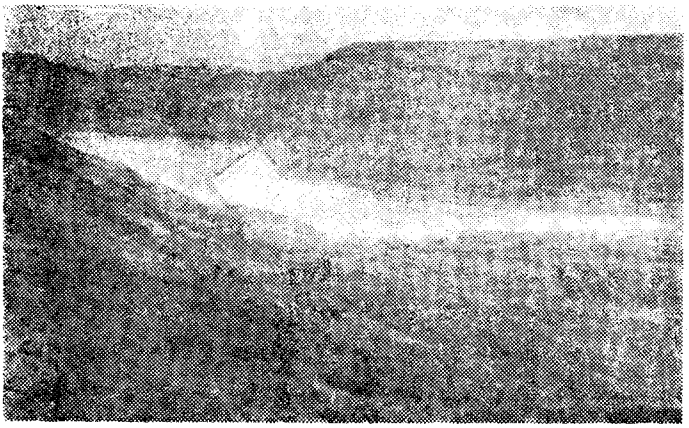

آیا میتوان باکشیدن دیواره‌ای سست‌وکوتاه‌جلو رودی عظیم را گرفت ؛ برای مهارکردن یك رودخانهٔ کوچك سدهای بسیارمحکم لازمست .

راه وحدت یعنی‌مهر

واماآن کسی که‌راه‌مهرووفارا فراموش کرده از کلمهٔ وحدت و مفهوم آن نیزغفلت‌نموده است‌زیرا وحدت بمعنی مهرووفا واتصال است و وقتی‌که این‌رشتهٔ الفت‌رادرك‌کرد وفهمید و دنبال آنرا گرفت ولذت آنراچشید چگونه ممکن است‌آنرا ترك نماید مگرآنکه‌فکرکنیم‌که از اصول مهر و وفائی‌که خاصیت اصل وحدت وبنیان این نعمت الهی است غفلت‌نموده است. دراین‌صورت آیا میتوان سخن دیگری گفت جز اینکه بگویم بابریدن رشتهٔ الفت‌که ناشی ازغفلت است به‌آئین وحدت ریا وتقصیر شده است ؟

پیوند را محکمتر کن

توخوب میدانی‌که وقتی بوحدت‌گرائیدی وباین سوی‌آمدی تا چه‌اندازه دل مرا نزد خودگرفتار کردی زیرامن‌باین‌حقیقت واقف بوده وهستم‌که همه‌ما یکی ومتصل هستیم وجدائی‌ما فقط دراثر ندانستن وغفلت میباشد. هنگامیکه فردی ازافراد بشر دراثر آگاهی وحدت این‌حقیقت‌را دریافت ودست‌ازجدائی کشید ونزدیك‌شد ونزدیکی طبیعی حقیقی خودرا درك کرد ودراین موضوع خودآگاه‌گردید ودرعمل هم قدمهائی درراه این اتصال طبیعی برداشت ولی بعداً درمشی این‌راه راست‌که درآن‌گام زده خدای‌ناکرده تزلزلی دروی پدیدآمد مسلم است‌که باعث‌آزارخلق خـداشده است. میدانی علت‌آزارآن‌چیست؟ انفصال وجدائی بدترین ناراحتی را ایجاد مینماید و چقدر سخت و ناراحت‌کننده است‌که‌کسی پیوند یابد و بعد رشتهٔالفت راسست‌سازد.

فرق خیرخواه ومردم‌آزار

هرگاه مرام شخصی براین قاعده استوار گردد که دیگران‌را خوشحال و راضی‌کند وجدان خود

هرگاه مرام شخصی براین قرارگیرد که دیگران را خـوشحال و راضی کندوجدان خود اوهم خوشحال است. ببینید این پزشك خیر با چه محبتی بیك طفل‌بومی‌فقیر خدمت‌میکند .

شخص‌هم خوشحال‌است و برعکس‌اگر کسی‌را ناراحت‌کند وجدان‌او ناراحت‌است. اینست قاعدهٔ وجدان و نواوش وجدان دربشر. واکنش‌کارنیکو ونکوهیده دراینجا خوب دیده واحساس‌میشود .

چون ارتباط ناگسستنی بین‌یزدان ومخلوق برقرار است هرگاه‌کسی کارهای نیك انجام داد خدا ووجدان اوخوشحالند، واگر ضرر او بمردم رسید وجدانش کسل است‌که چرا کاری زشت انجام داد و خداهم از اوناراضی است. آنکس‌که‌کارهای خیر میکند پیوسته نزدنفس خود خوشحال و بشاش است.

آئین دوست‌یابی

اصل آئین وراه ورسم وحدت‌دوست‌یابی است. خوب‌که‌مطلب رابشکافید ووضع راببینید خواهیددید که وحدت‌آئین دوست‌یابی وبرادری ومحبت وصفااست. چارهٔ دردهای امروزجهان جز اجرای این‌روش وآئین نخواهد بود. هرفتنه ومصیبتی‌که میشنوید ومی‌بینید وهرگرفتاری وبدبختی‌که‌گریبانگیرنوع‌بشر شده ومیشود بعلت جدائی و بریدن ازیکدیگر وابرازنفرت ودشمنی است ویگانه چاره محکم‌کردن روش دوستی وگره‌زدن بندهای ظاهراً پاره شدهٔ اتصال واتحاد است.

دوستی ومحبت به‌چه‌کار میآید؟

آیا تاکنون فکرکرده‌ایدکه دوستی ومحبت‌که درعالم آفرینش درهمه‌جا وجوددارد بچه‌کارمیآید؟

علت اساسی محبت آنست که موجودات عالم بوسیلهٔ این محبت رشدکنند .

چرا بین مادروپدرواولاد وبالعکس یابین برادران و خواهران وزن و شوهر و غیره این دوستی و عاطفه ایجاد شده است؟

علت اساسی آن نگاهداری و توجه است که موجودات بوسیلهٔ این محبت رشد کنند . اگر علاقه و محبت در بین‌نباشد رشدنمیکنند. وقتی شمادرمزرعه تخم‌میپاشید وسبز میشودخیلی‌خوشحال‌هستید، علفهای هرزرامیکنید، آنرا دوست میدارید ومسرورید‌درحالیکه تمام این‌مزرعه را بخاطر شکم خود وانرژی خود میپرورانید .

محبت نسبت بخانواده

محبت نسبت‌به‌نیکان‌وخانواده جزء عمل خیر و وظیفهٔ هر انسان وحدتی‌است. اگر شخص توانست‌در موقع ناراحتی ها وبروز تقصیر یا اشتباه‌یکی‌از افرادخانواده‌جلوخشم خود را گرفت و بجای‌خشم محبت

وخوشروئی نشان‌داد بوحدت نزدیك شده است. خانوادهٔشما ازشمایند وازشما انتظار محبت ومهردارند .

فرزند شما منتظر دوستی و لطف شما است. اگرازشما محبت‌نبیند، پس از کی‌بخواهد واز چه‌کسی توقع داشته باشد؟ چقدرزشت‌است‌که اولادی‌محبت ازغیر ببیند واز پدر خود نبیند . چه تأثیرمخربی در ذهن وروحیهٔ اوباقی میگذارد .

وظیفه اولادهم آنست‌که باپدر محبت ورزد ، و وظیفه پدر آنست‌که بفرزند و عیال خدمت و مهربانی و کمك نماید.

از مظاهر محبت

وحدت برای محبت است. هر گاه متوجه شدید که کسی در منزل غذا ندارد و شما غذای آماده دارید باید اورا سیر کنیدکه ازبین نرود و ازگرسنگی‌تلف‌نشود، اگر این‌شخص اولاد یا از خویشان شما باشد کمك واجبتر خواهدبود.

اگر حیوان نسبت باولاد خود محبت نکند بچه او بثمر نخواهد رسید و نسل از بین خواهد رفت . ببینید درعوای یخبندان قطب چگونه‌این پنگوئنها بامحبت اطفال خود راگرم میکنندوپرورش‌میدهند.

محبت به اولاد

اگرشما باولاد خود محبت نداشته باشید اولاد درست بزرگ نمیشود . اگر خدا هم نسبت بمخلوق محبت نداشته باشد مخلوق رشد نمیکند وبزرگ نمیشود . درهمهٔ حیوانات و پرندگان و حشرات این‌محبت‌وجوددارد. یك گنجشك نسبت به‌لانه ودانه وبچه‌های خودمحبت میورزد . چرا؟

→

اگر عشق نباشد مزرعه را آماده نمیکنید و تخم نمیپاشید . برای رسیدن بمحصول وبعشق اخذ نتیجه است‌که آنهمه زحمت میکشید .

برای اینکه‌اوهم پرتوی ازانواریزدانی است وعشقش‌ازآن منبع بوجودآمده است.
اگر عشق نباشد شمادیگر مزرعه را آماده‌نمیکنید و تخم نمیپاشید. اگر عشق نباشد قرقاول بچه نمیگذارد. دراینصورت جریان زندگی دنیا قطع میشود ووقتی قطع‌شد یزدان را چگونه میتوان شناخت. پس همگی دست بدست همداده ویك‌واحد ویکی شدند ویك وحدت را تشکیل دادند . آیا این امر درست نیست؟

محبت درهمه‌چیز

چون مطلب فوق بسیارمهم واساسی است‌جای آنداردکه دربارهٔ آن بیشتر موشکافی کنیم . ماحتی نسبت بنان محبت داریم وباعلاقه آنرا تهیه‌میکنیم ومیخوریم ودربدن ما حول وتحویل میشود. زیراعالم وحدت است. همین‌امر بسلسله‌مراتب ادامه‌دارد .
یك‌پرتقال‌ازخودخبر ندارد که‌چه کسی هستهٔ اوراکاشته وچه‌وقت‌روئیده‌وچه‌موقع‌تبدیل‌بدرخت گردیده، چه وقت‌رشدبیشتر کرده، گل‌داده‌ومیوه‌داده است. اصلا اطلاعی ندارد. این میوه دارای‌انواع واقسام عناصر و ویتامینهاست وبقدر خود دارای انرژی وروح است ولی‌شماکه اورا کاشته‌اید میدانید برای چه این‌کار را کرده‌اید. چطورکشت نموده‌اید ، چطورآب داده‌اید وچطور رشدکرده وبزرگ شده است.

یك‌حقیقت روشن

شما این مطلب‌را میدانیدوبرازپرورش ووجود آن پرتقال واقفید درحالیکه خود اونمیداندبرای‌چه بوجودآمده واز خود بیخبر است. خیال‌میکند خودبخود روئیده وخلقی ندارد. شماهم‌نسبت بخالق‌خود خیلی‌کوچکتر وناچیزترید ازیك پرتقال نسبت بشما .
این‌امر ،هم علت انکار وشك مادیون رانشان‌میدهد وهم‌جبر وسرنوشت‌را روشن میکند. زیراپرتقال بدون‌اختیار خویش بوجود آمده و فایدهٔ وجودی خودرا نمیداند. همینطوربسلسله مراتب مطلب در عالم لایتناهی ادامه دارد.

بشرخالق است یانه ؟

با اینکه در باطن خالق‌همه چیزیزدان است اماکوششی‌که‌مابرای تهیه و بعمل آوردن این پرتقالها کرده‌ایم نتیجهٔ عمل‌ماست‌واین مائیم‌که ظاهرا خالق‌آن‌هستیم .

پس درظاهر اینطور است‌که مابشر خالق پرتقالیم‌زیرا بدست ما کاشته شده و آبیاری گردیده ودراثر توجه ماثمر داده است ولی در اصل که فکر کنیم خالق‌آن‌نیستیم. خالق کل همه چیز یزدان است .ولی در ظاهر امر مابشراین‌کاررا کرده‌ایم. سلسله مراتبی در این کار هست که بخواست یزدان توسط وحدت‌روشن شده و میشود.

حقایقی‌که از پرتقال فهمیده میشود

پرتقال‌که دربالا بعنوان مثال گفته شد ظاهراً یك‌جسم محدود سربسته بنظر میرسد. هسته‌ای‌که در داخل پرتقال قرار دارد اگربتواند فکر کند می‌بیند محدود است ودرمحفظه‌ای قراردارد همانطورکه‌شما

بشر درکرهٔزمین آتمسفر وهوا وپوستهٔ زیرین وبالا دارید. آن هسته بوسیلهٔچندین پوسته بمحیط پرتقال وصل میشود امامحدودیت آن‌به‌قسمت‌بیرونی پرتقال تمام‌نمیگردد زیرابعد ازپوست‌روئی، پرتقال‌وصل‌است به‌جوکرهٔ زمین وجوهم بعالم متصل است تاآنجاکه فکر شما قدرت پیش‌رفتن دارد .

نامحدودی بشر

بشرهم همینطوراست. اگر کرهٔ زمین راتنها ومنفرد بررسی‌کنیم بشرمحدود است‌به‌آن‌کره‌ولی‌چون کره‌بوسیلهٔفضا بتمام عالم مربوط است پس‌محدود نخواهد بود وبتمام عالم وجود اتصال دارد .

بشر با تمام محدودیت خود میتواند بوجودکل‌عالم لایتناهی و یزدان معترف شود . چرا ؟ برای اینکه وقتی نمونه‌را دید مثل اینست‌که همه‌را دیده است. شما وقتی میخواهید گندم یا برنج بخرید یك مشت بعنوان نمونه بشما میدهند وهمان‌کافی است زیر مثل اینست‌که صدخروار آنرادیده‌اید . میخواهید پارچه‌ای انتخاب‌کنید. تکهٔکوچکی‌ازآنرا میبرند ونمونه میدهند. وقتی نمونه‌را دیدید مثل‌اینست‌که‌اصل را دیده‌اید. هندوانه‌را میخرید وکارد بوسط آن‌میزنید وازرنگ آن‌بخوبی تمام‌هندوانه‌پی‌میبرید.

نمونه‌گیری

این‌عمل راباصطلاح امروز نمونه‌گیری‌یا (اشانتیون)میگویند. کارخانه‌ای یك‌میلیون‌تن‌کالای‌صنعتی

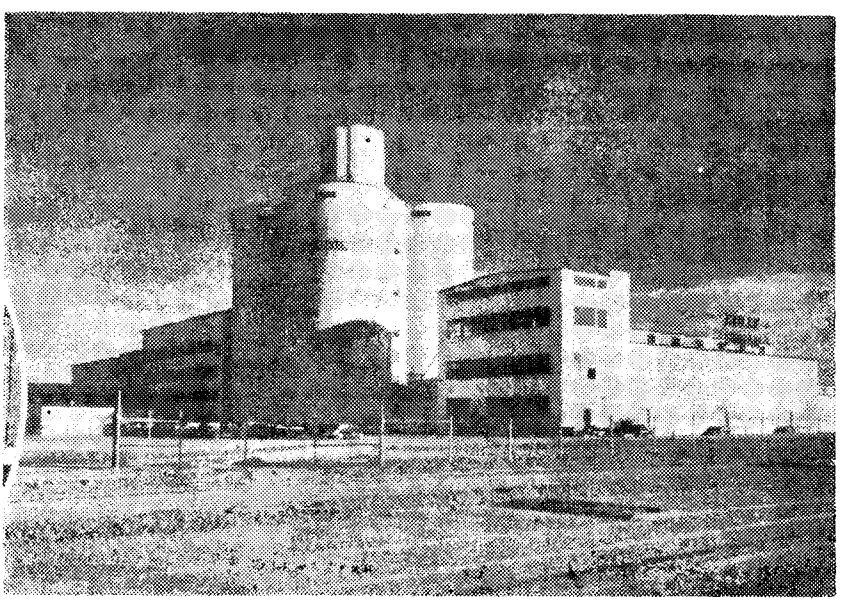

این‌کارخانه شکر میلیونها تن شکر میسازد اما برای ارائه محصول خود کافی است مشتی از این شکرها را بعنوان اشانتیون عرضه دارد تا معرف همه‌کالای او باشد .

برای دنیا درست‌کرده همه را بیکنفر ارائه نمیدهد. پس‌کالای اوقابل رؤیت نیست اما اگر یك سانتیمتر از آنرا بشما نشان‌دادند مثل اینست‌که همه‌را دیده‌اید. آیا درست نیست؟

بنای صحیح بردرستی است

در دنیا هر امری‌واقع شود اگرصداقت دربین نباشد خراب خواهدشد. برعکس درستی‌کارراترقی میدهد. آنهائیکه کارشان دستخوش‌موفقیت میگردد وروزبروز پیشرفت میکنند بعلت‌آنست‌که بنای‌کاررا بر درستی وراستی و ارائه اصل برطبق نمونه قرار داده‌اند .

رفتار صادقانه با یکدیگر

درکارها وهمهٔ امور باید باهم صدیق وراستگو و مهربان وصمیمی باشید تا کار شما رونق گیرد و موفقیت پیداکنید. دریك‌کار اگر باعده‌ای همراه وشریك هستید در نظر بگیریدکه نباید بیکدیگر دروغ بگوئید واگرهم متوجه وخامت آن‌نبوده وگفته‌اید بایدفوری جبران‌کنیدکه لطمهٔ آن بخودشما وبکارشما عاید خواهدشد وپشیمانی سودی ندارد. بایستی بادوستان وهمکاران خود طوری باشیدکه سوءظن وبدبینی وبدخواهی نسبت بهم نداشته‌باشید. بادوستان صدیق باید چنان باشیدکه گوئی روح وجسم وکالبد ورگ و ریشهٔ شما یکی است ومثل آن‌باشدکه همه‌یك‌بدن دارید .

اثر فراگیرندهٔ خیانت

بعضی اشخاص خیانت‌را یك‌موضوع کوچك ومحدود می‌بینند واثرزیادی برای آن قائل نیستند. در حالیکه خیانت‌اثربسیار مهم‌وقدرت تخریبی بزرگ دارد و مثل آتشی است‌که در ساختمانی بیفتد . هر چندکه آتش سوزنده درابتدا بسیار کوچك بوده‌اما همان آتش کوچك بزرگ وبزرگترشده وتمام‌ساختمان را سوخته است . خیانت پشت‌کاررا خم میکند وبارکان آن لطمه میزند وآنرا ضایع وخراب میسازد.

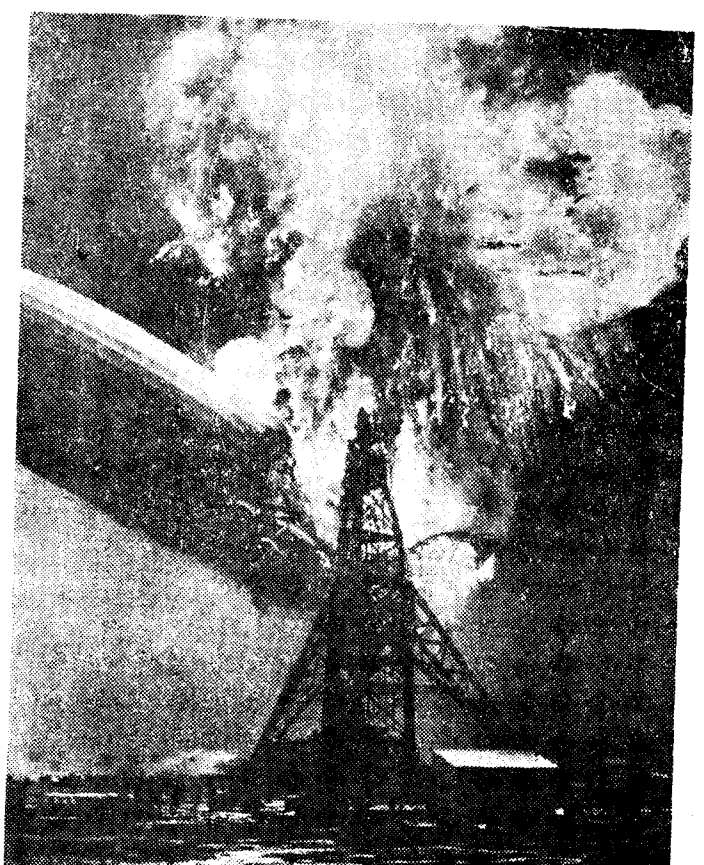

در هر کار وهر عملی بایستی صادقانه بود . هرگاه‌دریك سازمان فردی از افراد خیانت کرد یا عمل اوصادقانه نبود لطمه بتمام جزئیات

اثر خیانت مثل آتشی است‌که بجائی افتدکه از یك نقطه شروع شده وسعت میگیردودامنه خرابی‌را توسعه‌میدهد. عکس سمت چپ‌یك‌بالون‌دیریژابل است‌که در اثر برخورد بیك آهن بلندنقطه‌ای ازآن آتش گرفته وآتش بتمام بالون‌سرایت کرده‌است.

وکلیات خواهد زد. عمـل او مثل آتشی‌است کـه بیك‌نقطه از بدن گذارند . درست است که فقط یك‌قسمت کوچك ازبدن را سوزانیده اما تمام بدن یکجا ویکباره متألم‌و متأثر میشود .

بهمین ترتیب خیانت یك فرد تمام ارکان‌آن‌کار رامیلرزاند وبایدسعی کرداصلاخیانتی‌پیش‌نیاید .

حال اگر از مؤسسین آن‌کارعمل خیانت‌آمیزی صادرشود حال جرقه‌ای رادارد‌که برقلب فرودآید وقلب رابسوزاند .

آثار فراق

تأثری‌که ازمرگ دوستان وفراق یاران به انسان دست میدهد دراثر همین وصل وبـریدن است .

تأثری‌که از مرگ دوستان و فراق یاران بانسان‌دست میدهد در اثر بریدن و فراق است .

یك گربه یا یك مرغ کوچك که با انسان انس گیرد وبعد دور شودایجاد تأثر مینماید .حتی‌دورشدن‌یك‌شیئی نیز که باآن انس گیرندایجاد حزن مینماید . کسیکه از این‌حقایق آگاه است آیا میداندکـه‌با عمل خودکه از روی غفلت‌استایجادچه‌ناراحتی کرده است ؟

قدر خود بشناس

آیا قدر خویشتن را میدانی واطلاع داری‌که چقدردرعالم خلقت زیبا و بدون نقص هستی؟آیامیدانی که همین خواص‌کامل خلقتی تواست که مرا آنقدر بتو شیفته نموده‌است ودل‌مرا اینطوربه‌یغما برده؟حال‌توجه ترا باین حقیقت جلب میکنم‌که‌این زیبائی وکمال خلقت راتوخودبرای خویش نساخته‌ای بلکه‌عطیه‌ایست‌که بتوتفویض‌کرده‌اند و شکراین‌نعمت درآنست‌که این‌خصوصیت را موجب غرور خود نسازی بلکه همیشه این حقیقت را نصب‌العین قرار دهی که هر فردی از بشر که باین عالم میآید برای انجام وظیفه‌ای است که برعهدهٔ اوگذارده شده ومثل قطعه‌ای ازماشین جامعه است‌که باید تکلیف خود را درحدوداستعداد خویش بجای آورد وبرای انجام وظیفه لوازم ووسائل‌کامل باو داده‌اند و بشکرانهٔ این وسیله باید تا آنجـاکه بتواند در راه بشریت خدمت‌کند .

چون این نعمات از منبع وحدت باو داده شده وظیفه داردکه در راه وحدت خادم باشد وخـود را بآن متصل وپیوند نماید تا باهمکاری سایر افرادی‌که بهمین منظور بدنیا آمده‌اند خدماتی بجهان انجام

دهد . خدمت درراه گردش چرخهای جهان ، در راه شکفتگی و زیبائی جهان، درراه رفاه مخلوقات ،در طریق سعادت بشر ، در راه مسرت وشادمانی وتسهیل شرایط حیات. اینست. وظیفه انسانیت واینست شکرانه نعماتی که در راه زندگی باختیارتو گذارده‌اند .

این علاقه‌ای که من بتو پیدا کرده‌ام نه بتو بلکه بسازنده وپدید آورندة تواست . درحقیقت دل مرا او برده واوست که مرا فریفته. آن کسیکه چنین آیتی ساخته وچنین گلی پرداخته وچنین رنگ آمیزی کرده است. حقیقت اینست، فتبارك الله احسن الخالقین .

دوری خطا است

آیا میدانی که دوری کردن و بریدن که قصد آنرا داری درحقیقت لطمهٔ جبران ناپذیری است که هم به عقل وهم به‌دین میزنی ؟ لطمه بعقل است زیرا عقل در اثر وحدت بانیروی مشورت وفهم وتماس تقویت میگردد ووظیفه راهنمائی خود را درزندگی بهتر انجام میدهد ولطمهٔ بدین است زیرا بریدن وجدائی دین را ضعیف و نفوذ آنرا سست میکند و بعلت جدائی و دوری حقایق از دسترس دور میشود ونه تنها خود از این محرومیت رنج خواهی برد بلکه کسانی هم که بایستی بدست تو هدایت شوند ازاین لطف الهی محروم خواهند گردید.

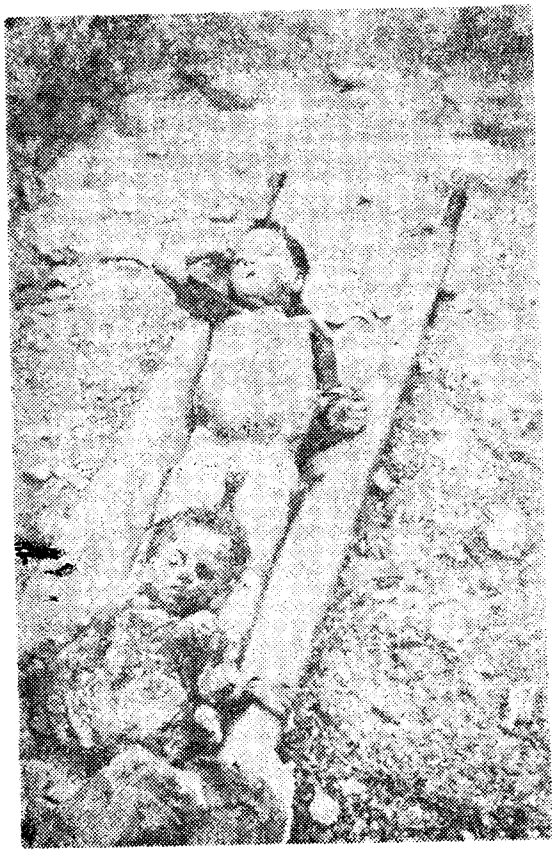

بنابر این همین عمل دوری و قصد بریدن که در فکرت پیداشده وآنرا خیلی ساده وکوچك تلقی میکنی گناه عظیمی است که درحق بشریت انجام گردیده‌است .

یك واحد : یك بشریت

اینك بسخن قرآن عزیز توجه کن که میفرماید؛ من قتل نفساً بغیر نفس اوفساد فی الارض کانما قتل الناس جمیعاً ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً (المائده ۳۲) هر کسی که نفسی را بکشد بدون حق قصاص یا افساد کردن او درزمین مثل اینست که همهٔ مردم را کشته و هر کس که نفسی را حیات بخشد مانند آنست که همهٔ مردم را زنده ساخته است.

آیا معنی آنرا متوجهی؟ چطور میشود قتل یکنفر در حکم قتل تمام مردم و زنده کردن یك نفر مثل زنده کردن همهٔ مردمان باشد؟ آیا چنین چیزی صحیح است؟

بلی درست است . برای اینکه عالم وحدت است. لطمه‌ای که بیك نفر برسد چون همه سهیم ومتصل اند وپیوند دارند بهمه رسیده وسودی که به یکنفر عاید میشود بهمین دلیل عاید همگان است .مثل تکانی است

کسیکه یك طفل رابکشد مثل اینست که همه‌را کشته زیرا این طفل منشاء حیات خلق بسیاری تواندشد. اینست اثر فاجعه‌ای که اختلافات مذهبی دریکی از کشورها بوجود آورده وحتی باطفال رحم نکرده‌اند

که به نقطه‌ای از آب دریا داده شود که موج آن درسراسر دریا منتقل میگردد .

حالا اگر همه این‌موج را درك نکنند دلیل غفلت وناخود آگـاهی است . آنها که آگاهندآنـرا خوب میدانند ومیفهمند و از اینرواست که از این بریدن‌ها رنج‌میبرند .

سیر تصاعدی حقیقت

بعلاوه وقتیکه رشتهٔ هدایت ازطریق تو توسعه یابد و تو درعالم صفای خود آنرا بدیگران برسانی وآنها هم بدیگران و این سیر تصاعدی مانند شاخها وبرگهای یك‌درخت پاکیزه پیش رود وتوسعه یابد بزودی شاخه‌های آن در زمین و جو هواگسترده خواهد شد و بهمه خواهد رسید .

پس قبول‌کن وقتی در تواستعداد این‌هست که سخن حق را بهمه برسانی و افراد بیشمار از دهـان وقلم توسود برند ولی تواین رشته رابیری وقطع کنی چه لطمهٔ بزرگی بخود ودیگران زده‌ای و چگونه تخم درخت حقیقت راکه بایدجنگلی عظیم برویاند زیرپاله‌کرده و از بین برده‌ای .

جداکردن جان از جانان

این عمل در واقع حکم آنست که جان را از جانان جدا میکنی . میدانی مقصود چیست ؟ جانان بمعنی روح کلی عالم است که برتمام‌کائنات محیط است وتفکیك ناپذیر و بدون خلاء وجدانشدنی ویـك‌پارچه است .

وقتی این روح درموجودات و مخلوقات واشیاء عمل‌کند درهر جا وظیفهٔجدا میيابد. درنزدتوو من نیز تجلی‌داردکه‌نام آن جان است . آیاتومیدانی‌که بابریدن خود جان‌خویش‌را از جانان میخواهی‌جدا سازی ؟ اما در حقیقت بدان‌که چون روح جدائی ناپذیر است هرگز موفق‌نخواهی‌شدخویشتن‌راجداسازی و اتصال‌خدشه‌ای نخواهدیافت واین‌کارمحال‌است .

مردمان خوشبخت وآگـاه بشکرانـه نعمتی که‌از خداوند دریافت داشته‌اند او را شکرمیگزارند . اینست‌مراسم شکرگزاری‌حضرت مسیح علیه‌السلام بدرگاه‌حضرت‌ذوالجلال .

بار مسئولیت بنسبت نعمت

آیا میدانی که شخص هرچه خوبتر و زیباتر و مکمل‌تر باشد موظف‌تر است که بیشتر مهرومحبت بورزد و دوستی‌چنین شخصی بسیار زیبنده‌تر و عالیتر است ؟ این مردمان خوشبخت بشکرانهٔ نعمتی که از خداوند دریافت داشته‌اند وظیفه دارند شکر نعمت را بیشتر بگذارند و شکرگزاری‌هم جزابر ازلطف ومحبت و دوستی نیست . اما توکه از موهبت های یزدانی سخت برخورداری‌بجای اتصال دل را ازدلبر بخیال میخواهی‌سواکنی درصورتیکه‌قادر بچنین‌کاری‌نیستی.

نعمت بزرگ یزدانی

علاقه‌ای‌که من بوجود تودارم‌تنها یك علاقهٔساده مربوط باتصال موجودات بیکدیگرنیست بلکه نشانه‌های نعمت یزدانی است که در توهست ومزایائی‌که عالم خلقت دروجودت‌قرار داده

مرا بسوی تو میکشاند . این آواز دلکش[1] و دلنشین توکه بلبلان را از نغمه‌خوانی پشیمان میکند، این آغوش گرم محبت‌توکه روح نوینی درعروق من میدمد ، این چهرهٔ دلنشین تو ولبانی که کلمات مهر ازآن خارج میشود عشقی[2] بوجود آورده است که باارزشهای دنیائی[3] نمیتوان برای آن بهائی معین نمود .

رحمت خداوند

درمحفلی که وحدت حکمفرما است رحمت خداوندشامل حال عموم است و اختصاص به‌مـردندارد. هر قانونی که بیان گردیده شامل مرد وزن است و ازلحاظ برخورداری از حقوق انسانیت بین آنها مساوات برقراراست .

نظر انفرادی ناشایسته‌چیست

نظر انفرادی غیر مطلوب و ناشایسته ممکنست‌هم درمادیات وهم درمعنویات باشد . خواستن مقام و دنبال آن‌رفتن نیزمشمول‌همین‌قاعده است .

وقتی در دل‌محبت باشد و روح وحدت حکمفرمائی کند آثارآن درچهره و دررفتار ظاهر میشود واین‌کار اختصاص باشخاص‌معین وملت معین ونژاد معین‌ندارد .

مقصود از نظرمادی سوء استفاده ازکار ومقام ووضعیتی که دارد وسوءاستفادهٔ مالی است درهرمرحله وهرمقام‌وهردرجه‌ورتبه‌ای که‌هست. مادیات برای‌ادارهٔ زندگی‌بدنیست وبایستی‌باشد اما سوء استفاده کردن ازمال غیرواز وضعیت دیگران ناستوده است .

انواع سوء استفاده

مثلا هر گاه رئیس اداره از حقوق خود استفاده‌کند آنرا استفاده مشروع مینامند ولی اگر ازمال دولت یا غیر استفاده‌کند آنرا سوء استفاده نام‌میگذارند . این‌استفاده منحصر بمادیات نیست منظور هر نوع سوء استفاده است .

آنچه برای یك شخص معین شده متعلق باوست و غیر از آن مـربوط بـاونیست وبهره‌بـردن‌ازآن خلاف است .

اگرکسی از وقت فروخته شده بدیگران بنفع‌خود استفاده و کمترکارکرد سوء استفاده‌کرده یا در اداره‌کاری بنفع‌خویش انجام دهد خلاف است .

مقصود اینست که از امری که انجام آن بوی محول گردیده نباید سوء استفاده کند . اگر همهٔ افراد بشر بیاموزند که از امری که بآنها محول شده سوء استفاده نکنند بسیار خوب است .

هر گاه در کار اختلاف حساب پیداشد باید راه صحیح آنرا جستجو کرد و یافت . اگر آنرا همچنان بی‌قیدرها کردی و به تصور درست نشدن متعذر شدی صحیح نیست وسوء استفاده بشمار میرود .

* * *

رضای خدادرچیست

ای کسانیکه این سخن‌را میخوانید، هر کس وهر کجا هستید این حقیقت رابدانید که رضای یزدان در دوستی ومحبت‌است وخشم خداوند در بریدن وجدائی است . هر قدمی که شخص از طریق مشروع درراه مهر و انسانیت بردارد یزدان را خشنود ساخته و هر قدمی که درقهر وجور و جدائی بگذارد خدا را از خویش رنجانده است .

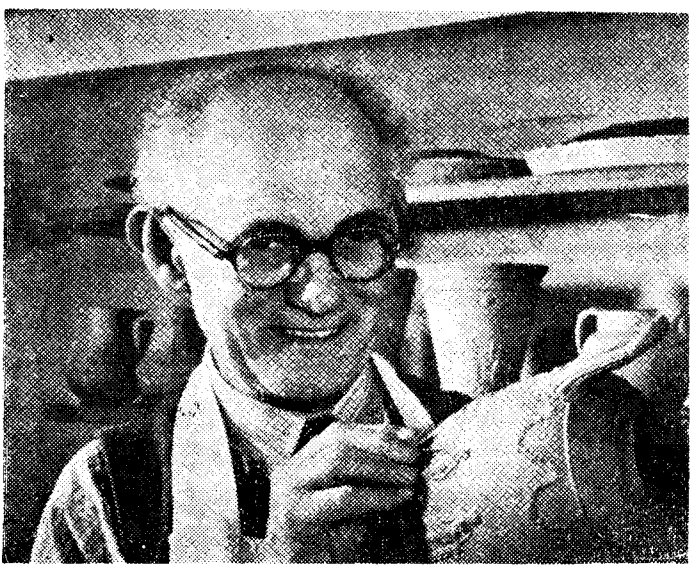

گره بابروافکندن خلاف وحدت ومحبت است وشخص موظف است در همه حال حتی درموقع انجام وظایف دشوار تبسم را از چهره دور نسازد .

علت آن کاملا روشن و واضح است. زیرا عالم وحدت‌است وچون وحدت طبیعی است باید همهٔ موجودات در راه درك و توسعهٔ آن بکوشند وهرچه دراین‌راه پیش‌روند خدمت واقعی کرده‌اند وهر قدمی که برضد بردارند بآن لطمه زده‌اند. محبت امر پروردگار است . آیا میخواهی بالطمه زدن بقانون آن برضد خدا قیام کنی ؟

راه‌های خلاف

حال که حقیقت چنین است چرا گره با برو میاندازی و برخلاف آئین محبت رفتار میکنی ؟

اگر این اعمال از راه کرشمه وناز وغمزه و فروعات مادی ومعنوی آنست بدان که نازو کرشمه‌هم جادارد ونبایستی بجا وبی‌جا همیشه آنرا بکار برد . ممکنست معشوق از راه بازارگرمی و توجه دادن عاشق بناز متوسل شود اما نمیداند که انجام همیشگی این‌کار سبب میشود که با این عمل خویش عاشق را مأیوس میکند .

رفتاری هم که یك دوست با دوست در اثر غفلت بصورت ناز انجام دهد همین اثر را در روح او دارد . البته ناز وکرشمه‌ای که بجا و درست باشد جزء مقررات زندگی و در جای خود لازم و واجب است .

دقت در راه حق

توجه در نگاهداری دوستی باید چنان‌دقیق باشد که گوئی در حین راه رفتن از روی غفلت و ندانستن مورچه‌ها را در زیر پای خود از بین میبری . ممکنست انسان بخاطر عدم توجه چنین عملی مرتکب شود ولی انسان عاقل وپاك طینت کسی است که مراقب باشد از او کوچکترین آزاری بهیچ مخلوقی نرسد . آنکسی‌هم که ندانسته باجدائی وبریدن دل دوست را میشکند غفلت او مانند غفلت کسی است که در راه از روی مورمان میگذرد که نتیجهٔ آن کشتن آن موجودات و مخلوقات الهی است .

دوستی که دل دوست را میشکند آیا میداند که او را سخت آزرده است ؟ این سخن را فقط عاقلان درك می کنند .

عذر مسموع نیست

پس ای عزیز . دست از روش خطا و کج خلقی وقهر ودوری وجدائی که بهانه‌های آن در عالم حقیقت بسیار ناچیز و غیر مسموع است بردار و از این عمل نامیمون صرفنظر کن بلکه با اخلاق نیکو وکلمات پاکیزه و محبت آمیز و آداب خوش در قلب شکستگان نفوذ نمای و دل افتادگان را بدست آور و بدان که اگر صفا داشته باشی ومقدرهم چنین حکم کند نتیجهٔ مطلوب خواهی گرفت .

این هم درس وپند و راهنمائی بود برای نوجوانان که بایستی هوشیار باشند وآنرا بکاربندند .

شعار خدمتگزاری

شنو این نکته از من: کس میازار
چو بینی خسته‌ای، درمانده‌ای را

بعشق و مهر دلها را نگهدار
شتابان کن علاج و، نیك کردار

عکس‌العمل آدمی عاید خود انسان میشود

چون دنیای وحدت است وهمه بهم اتصال دارند وازهیچ‌کس وهیچ چیز نمیتوان انفکاك داشت لذا هرعمل‌خوبی که انسان انجام‌دهدیا هر کار زشتی‌از اوسرزند نتیجه‌اش عاید خودانسان میشود. علامت وحدت نیز که اشعهٔ آن بداخل‌خود او تابیدهٔ ونه بخارج(زیرا خارجی وجود ندارد) ونموداری از عالم‌لایتناهی‌است نشانی‌ازاین‌حقیقت میباشد .

این‌امر برای یك‌تفکر کننده نکات عظیمی از حکمت راروشن میسازد . من درخودم هستم . تو درخودت، همه‌درخودشان وعالم‌هم درخودش وحدا نیز باهمه‌همراه‌است .

یاللعجب. چه‌دنیای شگفت آوری‌که تنها بشر بلکه مافوق بشر هم نمیتواند حقیقت آنرا درك کند .

نوری که‌ازکره‌ای‌ساطع میشودکجا میرود؟ مگر نه‌آنست‌که بالاخره در همین عالم وحدت گردش میکند. نادانی‌وعدم‌درك‌حقیقت گریبانگیر همهٔ موجودات هست‌وهمه دچار مضیقهٔ آن هستند.

→ چون دنیای وحدت است همه موجودات بهم اتصال دارند . هیچ جدائی بین‌نژادها و طبقات نیست . بمینید این سیاه پوست باچه محبتی طفل‌سفید پوست را نوازش میکند .

از میکرب گرفته تا بزرگترین موجودات . منتها مشیت یزدانی با تکامل نسبی سطح افکار بالامیرودوبشر ترقی میکند وحقایق رامیفهمد .

شعار بزرگ

این نکته ذیقیمت را که از شعار های بزرگ زندگی است از من قبول کن : کسی را میازار . شاید در اثر تکرار یا مجسم نبودن ساحت بزرگ این نکته موضوع در نظرت کوچك جلوه کند اما بعظمت آن بیندیش .

علت عمدهٔ گرفتاری

اغلب فشارها و گرفتاریهائی که در زندگی اشخاص پیدا میشود در اثر آزار دیگران است . آزار تنها رنج بدنی دادن نیست . بردن مال دیگران، تجاوز بحقوق کسان ، غیبت کردن ، تهمت زدن ، رنجاندن با سخنان نیش دار آزار است . بنابر این مراقبت در آزار نکردن درحکم اتخاذ یك دورهٔ کامل دروس اخلاقی است .

باید مصمم بود

برای آزار نکردن همین خواندن این کلمه و گذشتن کافی نیست باید تصمیم جدی وسخت گرفت و مراقب اجرای آن بود . چه بهتر که این کلام و این شعر را بخط درشت بنویسی و درمحل کار ومحل زندگی و کنار بستر خواب خود قراردهی تا دائم برای تو تلقین و یاد آوری باشد تا آن زمان که کاملا ملکه وذهنی شود وبطور خودکار اثر کند .

راه اتخاذ صفت نیکو

پس بهر ترتیب صلاح میدانی دائماً درنظر داشته باش که از آزار دیگران بهر صورت خودداری کنی و لو اینکه این آزار بنظر تو ناچیز ومختصر باشد .

کارهای بد نکنید

هرگاه در ضمن یك روز کار ناشایسته‌ای انجام داده باشید مثلا دروغ گفته باشید باید اینمطلب را در نظر بگیرید .

حتی اگر اخم کرده و بندگان یزدان را با حالت عبوسی وترشروئی ناراحت کنید نزد عدل یزدانی متخلف هستید.

اگر کسی چنین اعمالی انجام داد، شب هنگام بایستی گزارش اعمال روز خود را نزد خویشتن مجسم کند ودر نظر بگیرد که دیگر کار خلاف نکند و با انجام اعمال نیك این کارهای زشت را جبران نماید . دروغ ، خشم ، ترشروئی و انواع و اقسام کارهای زشت در اثر ارتکاب اعمال نیکو تا حدی جبران میشود .

روی عبوس

وقتی کسی عبوس باشد هیچکس میل نمیکند با او طرف صحبت شود ورابطه پیدا کند مگر اینکه ناچار باشد . مخصوصاً در وحدت عبوس بودن خلاف است زیرا مانع اتحاد ومحبت میگردد و کسانیکه

انتساب با وحدت پیدا میکنند باید از این حالت دوری جویند . هرکس‌میتواند درخود این حقیقت را بیازماید که بایك مصاحب خندان و خوشرو خیلی بهتر از یکنفر عبوس ترشروی مایل بصحبت و مجالست است .

رفتار خشن و تند

اینك داستانی از پیغمبران بشنوید : حضرت موسی علیه السلام اخلاق بسیار تند داشت وخیلی‌غیور بود . بقدری تند بودکه هیچ سلطانی نمیتوانست در مقابل او مقاومت‌کند و امر الهی را با کمال‌شدت، حدت و قدرت بلکه تلخی ابلاغ میکرد .

باآنهمه‌زحمات که‌متحمل‌شدوآنهمه‌قدرتی که‌داشت‌وآنهمه‌محبوبیتی که‌ازلحاظ اجرای‌امر نزدخداوند متعال داشته است امروز تعداد پیروان آنحضرت اندکی بیش ازنوزده میلیون نفر است . علت‌اساسی آن همانا اخلاق تند و سخت‌گیری آنحضرت بوده است .

رفتار محبت آمیزوفروتنی

برعکس حضرت عیسی علیه‌السلام منتهای مظلومیت و اخلاق وتواضع را نشان داد وروش اوجز

محبت نبود و با آنکه در زمان حیات جز چند نفر پیرو پیدا نکرد امروز بعداز دو هزار سال هفتصد واندی‌میلیون نفر پیرودارد .

این‌بزرگواران‌ظاهراً دنیارا ترك کرده‌اند ولی آثار وعمل آنهابامر ومشیت یزدان درهمین دنیا و در فضا باقی مانده است. اینست‌امرومشیت الهی درحالیکه‌دین‌حضرت‌موسی‌علیه‌السلام‌مقدمتر و بسیار محکم وستوده‌بود. امروزپیروانش‌آنقدر قلیل است‌امـا حضرت عیسی علیه‌السلام اصلاوارد جنگ نشد و اینهمه پیرو دارد .

اثر محبت

این نیست مگر در اثر محبت وحسن‌خلق وصبرومهربانی کـه‌آن‌حضرت‌مبذول داشت. اینست نمونه و نتیجه اخلاق نیکوکه همه افرادبشر باید از پیامبران پیروی کنند. حضرت محمد صلی‌الله علیه‌وآله‌نیز نمونهٔ حسن خلق ومدارا و صبر بود و در مقابل جهال ونادانان‌کمال بردباری‌رانشان میداد. همهٔاین امور درفضای لایتناهی باقی‌است و

←

بزرگان عالم‌همیشه رفتارشان توام‌بامحبت وفروتنی ومهروعشق بمخلوقات بوده‌است .

ذره‌ای از آن از بین نمیرود ومحو نخواهد شد .

خود آزاری

معذب کردن خود بوضعی افراطی بسیار بداست. دلیل ندارد ، نباید حالت جسمانی خود را ناراحت ساخت. فکر وحالت جسمانی خود را ناراحت کردن مسئولیت دارد. بایستی سلامت وراحت خود را نیز در نظر گرفت . خودآزاری حکم مردم آزاری را دارد .

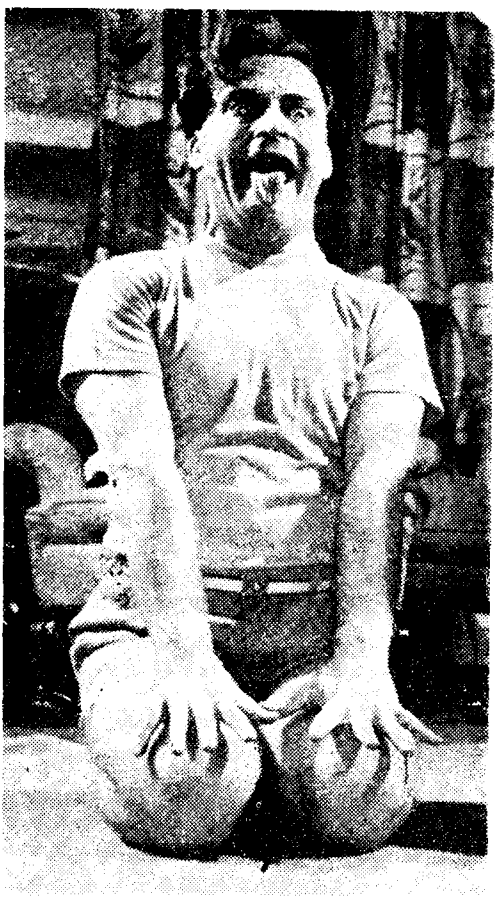

معذب کردن خود بوضعی افراطی بهر صورت بداست ولو اینکه بقصد ریاضت باشد . عکس بالا ویلونیست مشهور جهان یهودی منوهین را نشان میدهد که از هشت سالگی در دنیا بخاطر هنرش معروف شد . در مسافرت بنیویورك با یك فقیر جوکی (یوگا) هندو برخورد کرد بنام جوکی ویتها لداس واز او راه ریاضت را فرا گرفت واینگونه ریاضتهای سخت بخود میداد .

ناراحت کردن دیگران خلاف است مگر اینکه فایده‌ای برای آنها داشته باشد که بیشتر استفاده ببرند مثل ناراحتی‌هائی که طبیب برای مداوا و تجویز دارو و زدن آمپول و انجام جراحی و سایر معالجات انجام میدهد که هدف از همهٔ آنها آسایش وسلامت بیمار است.

چرا خودآزاری بداست ؟

از آنجاکه بشر برای انجام وظیفه‌ای معین بدنیا آمده وجسم وجانش متعلق بخود او نیست بلکه وابسته بوحدت است لذا بایستی همانطور که مراعات دیگران را میکند حال خویش راهم در نظر گیرد وازلطمه زدن بخود اجتناب نماید .

یکی از مضار مشروبهای الکلی و تریاك و مخدرهای دیگر همین خودآزاری است . مثلا الکل سررا بدوران میآورد ، چند ساعتی احساس تفریح و بی خبری میکند اما بمعده وقلب صدمه میزند .حتی ضربان قلب را شدید میسازد وفشار خون را بالا میبرد .

قمار و سایر مسکرات هم هرکدام بنحوی بانسان لطمه میزند. حتی سیگار که بسیار معمول است چون ببدن انسان صدمه میزند خودآزاری است و آنطور که دانشمندان طب یافته‌اند موجب ایجاد سرطان حنجره و گلو وسایر معایب میگردد.

پس ازاینکه ازفکر آزار کردن منصرف شدی نباید باین جنبهٔ منفی که یك وظیفه است اکتفا نمائی بلکه پس از ارتقاء بمقام انجام وظیفه باید پیش خود تمرین کنی و درصدد باشی که بامحبت و عشق ومهر واقعی دلها را نگاهداری .

باید دانست که تمرین ومراقبت ومداومت درترك آزار و خـود داری از آن درحکم عمان توبه و استغفاری است که دردیانت گفته‌شده است .

معجزهٔ مهر ومحبت

ازقدیم گفته‌اند که بوسیلهٔ مهر ومحبت است که میتوان افرادرا بندهٔ احسان خودکرد و راستی هیچ زنجیر وقیدی خوبتر اززنجیر احسان برای نگاهداری نوع نیست. اما آنکس که چنین عشقی دارد فکرش آنقدر ارتقاء یافته که عمل محبت‌را بمنظور معامله و مقابلهٔ بمثل انجام ندهد بلکه آنرا وظیفه‌ای برای خود میداند واگر نتایجی ازاین امر عاید او میگردد این عکس‌العمل طبیعی و فطری عمل است و چنین پاداشی اورا نوش باد.

خدمت به یزدان و مخلوق او

فلسفهٔ بزرگ حیات بشر مخصوصاً کسانیکه خدمت بخلق‌را بعهده میگیرند کمك ویاری بمخلوق یزدان و برداشتن بار از دوش بار داران ورفع غم ازگرفتاران ویاری بدرماندگان است . پس اگر مرداین راه هستید بایستی خودرا برای خدمت بعالم بشریت وامر یزدان آماده وحاضر سازید.

فداکاری درراه سعادت همنوعان

وحدت ومکتب آن فداکاری وازخودگذشتگی اخلاقی رابا جان ودل قبول میکند وچنانچه لزومی در فداکاری نباشد باید تا آنجاکه مقدر است سعی بلیغ دررفاه وآسایش همنوعان وجامعه مبذول‌دارند تا بحد اعلای سعادت معنوی نائل آیند. این‌روش هرفرد وحدتی است.

وحدت باتقدیر وسرنوشت سازگار است وطبق‌قانون واحدخویشتن‌داری واز خودگذشتگی میکندو راه‌چاره زندگانی ضروری بشررا آسان و سهل ممتنع میسازد. چه‌آنکه پذیرفتن سختیها راسعادت‌میداند وبهمراهی خود باتقدیر دمسازی میکند تاتاریکی شب برطرف وصبح‌درخشنده ونور آفتاب بازهم برپیشانی تقدیر تابان گردد .

وظیفه بشریت

وظیفه یك انسان شرافتمند آنست که هرگاه خسته‌ای ودرمانده‌ای‌را دید ومشاهده کردکه‌فردی از افرادبشر بنحوی‌از انحاء دچارپریشان‌حالی ونگرانی است واحتیاج بکمك دارد نبایستی شانه هارا بالا اندازد وبعنوان اینکه باو مربوط نیست آنرا رهاکند وبرود. تصورنکند باو مربوط نیست، باوربط دارد وسخت‌هم مربوط است زیرا او خواهر یا برادر انسانی اوست وموظف بدلجوئی وکمك بآنشخص میباشد.

دلجوئی ازافتادگان

لذا بایستی بمحض دیدن بیچاره ودرماندهٔ خسته دلی درصددتفحص وکشف علت ناراحتی ونگرانی او برآیدوپس‌ازآنکه دانست، برطبق سنت‌عمل نیکوکه شعار خود انتخاب کرده باکمال‌شتاب‌قبل ازفوت‌وقت وپیش‌از اینکه دیرشود تاآنجاکه قدرت دارد وبرای اوممکنست درصددکمك ورفع نگرانی ازآن شخص برآید وآنقدر بکوشد تا اورا ازغم برهاند .

اگر کمك نکنیم چه انتظار کمك داریم؟

آنزمان که فشار مصائب برما وارد میشودو ازخداوند تقاضای کمك داریم و چشمان ملتمس خودرا بانتظار ترحم و فیض ورحمت اودوخته‌ایم وخداوند هم بما در حدود سرنوشتی که‌داریم کمك خواهد فرمود بایستی این نکته رادر نظر گیریم که‌اگر ماجرثومه‌هاوذراتی‌ازوجودالطف یزدانی هستیم واو از رگ گردن بما نزدیکتراست‌لذا باید صفات خدائی را داشته باشیم وهمان جنبهٔ رحمت عالمگیر وفیض‌بخشی که‌درخداوند هست ماهم‌بقدر ظرفیت و قدرت فکری‌که داریم در خود پرورش دهیم وتمرین کنیم‌تا شایستهٔ زندگی‌درعالم باشیم.

آنزمان‌که فشار مصائب‌برماواردمیشود وازخداوند تقاضای‌کمك داریم وچشمان خود را بانتظار ترحم وفیض ورحمت او دوخته‌ایم بایدبدانیم‌که نسبت بمخلوقات هم ما همان وظیفهٔ کمك وترحم راداریم

پرورش صفات الهی درخود

اگر چنین نشویم وخودمان بهمنوع کمك نکنیم واین‌صفات‌یزدانی رادرخودپرورش‌ندهیم‌چه انتظار ترحمی‌از خداوند و چه انتظار رحمی از همنوعان داریم. از قدیم گفته‌اند: (ارحم ترحم) رحم‌کن‌تارحم‌کرده‌شوی،رحمت‌کن‌تا انواررحمت شامل حالت گردد.

این‌نکته‌ایست صحیح و درست که هرکسی درزندگی‌آزموده است‌که هرجابالهای‌شفقت ورحمت خودرابردرمانده‌ای‌گسترده درجای دیگر سایهٔ این بال رحمت را برروی خود احساس نموده است .

عمل خیر

درانجام عمل خیر بایستی مراتب‌راتشخیص داد ودرست موشکافی نمود.مثلا اگرجنسی‌ازیك‌فروشنده کم‌درآمد میخرید و باو بیشتر از مبلغی که جنس را بدیگران میفروشد بپردازید عمل خوبی نیست . مثل اینست‌که لباسی‌راکه ده‌تومان میارزد ازفروشنده‌بیست تومان بخرید. علاوه‌برآنکه خوب‌نیست‌بدعتی گذارده‌اید زیرا دیگران هم‌ناچارند قیمت بیشتری بپردازند وآنشخص‌هم بد عادت میشود . دیگر آنکه ممکنست مستحق نباشد وتشخیص‌آن مشکل است.کافی‌نیست که‌ظاهرش حکم‌کند.اگرخواستیدکمکی‌کنید میتوانید بعنوان قرض‌الحسنه بدهیدکه بعداً مسترد بدارد ، اینکه مقداری پول درجیب‌گذارید وچشم‌بسته باشخاص دهید عمل خیرحساب نمیشود.

تقویت روحی بسیارمهم است

کمك کردن باشخاص تنها به کمك‌مالی وتقویت بنیهٔ مالی آنان نیست. تقویت روحی هم جزء یاری بشمار میرود وگاهی بالاتر ومهمتر ازکمك مالی است . مخصوصاً کسانیکه خودرا شایق بکمك دیگران می‌بینند یا وظیفه‌ای دراین‌قسمت برای‌خویش قائلندوبنیهٔمالی آنها اجازهٔ کمك‌مادی‌بدیگران نمیدهد لازم است که از اشخاص تقویت روحی کنند واین امر ثوابش بیشتر ازپول‌دادن‌است واثر آن کمتر نیست. تقویت روحی اگردرست انجام گیرد بدنبالهٔ آن موفقیت خواهدبود وتردید ندارد.

نومیدی خطا است

پیش عقل وفکر نومیدی خطاست
پند میگویم که نومیدی جداست

هر نشیبی را فرازی باصفاست
بعدزحمت‌رحمت حق را جزاست

سختی ودرماندگی‌خواهد گذشت
نورتابان امید ماخداست

طالب و مطلوب ثاقب در بیان
دکتر حاذق دلیل و یار ماست

هرعمل با فعل‌گیرد آن خواص
آن گواه عشق وآمال ورضاست

تا ز غفلت خسته و درمانده ای
وعدهٔ امروز و فردا نارو است

آن کژی‌در پیکره فکری‌است‌خام
گویمت اندیشهٔ باطل تراست

راه، پرشیب وفراز است‌ای عزیز
یا قبول وردامر از تو بجاست

گرزبعدراه هستی تو ملول
جدوجهد وصبر برعهد و وفاست

عزم و طاقت باشد ازروی‌خرد
هرکه سر پیچد وراجوروجفاست

بهگر خلقی حلیم و برد بار
زحمتت‌سنگین‌ووحدت‌راعطاست

گرشناسی نعمت حق ای رفیق
گویدت‌حشمت که‌وحدت‌دربقاست

گویم سزاوار است خدای مقتدر محیط فرد توانا کسی راچشم عطا فرماید آنگاه‌دیده فروبندد واظهاردارد نابینایم، بکارنمیرسم‌وجائی رانمی‌بینم ومعنویت رادرباتلاق و منجلاب فروبردن ومادیت رابرنور رخشنده ومتجلی رجحان دادن خلاف‌عقل‌سلیم است .

نومیدی

نومیدی چه میکند ؟

بزرگترین مانع ترقیات ، محکم‌ترین سدهای پیشرفت و قویترین عاملی‌که موجب جلوگیری انسان میگردد نومیدی است‌که عقل آنرا سخت محکوم میکند . برای انجام هرکاری در زندگی‌نیاز ببرخی مقدمات هست مانند تمایل،اراده ، تصمیم ، شوق ، تجهیز وسائل وکلیهٔ این امور وقتی اثر

می‌بخشد که انسان امید در دل داشته ونقطهٔ هدف پیشرفتش مشخص وروشن‌باشد و برسیدن بهدف اطمینان داشته باشد .

وقتی نومیدی‌درکار میآید تمام این مقدمات متوقف میشود، تمایل‌نقصان‌میابد وتجهیزات،چون‌روح ومحرکشان این امور است‌دیگر نمیتوانند درست‌انجام‌وظیفه‌کنند .

بزرگترین مانع پیشرفت

پس باید نومیدی را بزرگترین مانع انجام امور دانست. البته هیچ‌چیزی درعالم بدون مصلحت نیست وهرحالت وصفتی اعم ازآنهاکه بشرخوب میداند یابد هرکدام بنابر مشیتی خاص بوجودآمده‌است وصفت یأس ونومیدی هم اگر درجائی فوایدی داشته باشد نباید در تصمیمات وانجام‌کارها بخود نومیدی را راه‌داد .

نومیدی وسرنوشت

سرشت وسرنوشت هم نومیدی را اجازه نمیدهد چه‌اگر شخصی فکرکندچون سرنوشت باید بطور حتم انجام‌گردد نباید در زندگی‌کوشید و باید دست‌روی دست نشست یا دنبال‌امور رارها نمود این خود مخالف با مشیت یزدانی است زیرا یزدان مقتدر دانا آنطورکه مکررگفته‌ام مدار امور رابرکوشش قرارداده وچون‌انسان ازنتایج‌کارها خبرندارد موظف است‌کوشش‌کند ودرراه‌کوشش موانع بوجود نیاورد مخصوصاً نومیدی‌راکه بزرگترین‌مانع‌است ازخود دورسازد . حالا حصول بمطلوب‌تقدیر اوهست یانه‌بسته بمشیت یزدانی است ودر هرصورت‌کوشش در تقدیر بشر است و باید به‌نتیجه‌گرفتن ایمان داشته باشد و اگرشکست‌هائی‌هم درراه می‌بیند دلسرد نشود وآنرا مایه‌ای برای نومیدی نداند بلکه آنقدر بکوشد تا بسرنوشت‌خود برسد .

خصوصاً دراموری‌که‌برشخص ثابت شده‌که موافق باتقدیر او ومشیت الهی است و نشانه‌های آنرا درك‌کرده ومیداندکه مسیرش آنست ، بیشتر باید بکوشد و در این امور هیچگونه نومیدی بخود راه ندهد .

نومیدی ازکجا سرچشمه میگیرد

علت اساسی نومیدیها اینست‌که اشخاص‌کوشش درراه‌هائی میکنند و چون آن‌اموردموافق باسرنوشت آنها نیست ونتیجه‌نگرفته‌اند بطورکلی‌ازآن‌کارنومید میشوند .

اما قانون‌کلی‌کوشش درعالم مقرر شده وازطرفی مخلوقات ازسرنوشت خود بیخبرند برای‌اینکه‌همه بکوشند اعم‌ازاینکه این‌کوشش باتقدیر آنها توارد یابدیانیابد.علت اینست‌که اگرفعالیت‌وجدوجهدانجام نگیرد اگر تقدیر درمسیر آن باشد چون‌کوششی انجام نشده است تقدیر بصورتی‌سست وبطیئی‌وناموزون صورت‌میپذیرد وآنطورکه باید نیست .

کلیهٔ اموری که یزدان مقتدر دانا وتوانادر عالم مقرر فرموده هر کدام‌دارای‌مصلحت های‌بسیاراست. آنچه بشر بنام‌غم وسختی‌و گرفتاری وفشار واین قبیل امور مینامد نیزمشمول همین قاعده است و ذیلا سعی میکنم برخی از حکمت‌های بالغهٔ این موضوع را باطلاع خوانندگان‌حقیقت‌جو برسانم .

فلسفه کلی گرفتاریها

اینرا باید دانست که علت واقعی گرفتاریهای بشر آنست که چون بشر جزئی از کل عالم و قطره‌ای ازدریای وجود است چون آن‌کل بمقداری بینهایت‌کار میکندکه جزء تحمل آنرا ندارد و ذره قدرت تحمل فشاری را که بر کل وارد میشود دارا نیست لذا باوسختی وارد میگردد . اینست که قدرت بطرف‌هر کس برود سختی او بیشتر است .

هرچه مقام شخص بالاتر باشد سختی بیشتر را تحمل میکند چنانکه در مثل گفته‌اند: هر که‌بامش بیش برفش بیشتر . فشاری‌که بر یك حاکم یا استاندار وارد میشود از یك‌کارمند جزء اداری خیلی بیشتر است . فشاری‌که بر یك‌کرهٔ بزرگ وارد میگردد ازیك‌کرهٔ‌کوچك بیشتر است . اینست قاعدهٔ عمومی‌عالم و بهمین‌دلیل است‌که گفته‌اند :

البلاء للولا ـ سختی‌ها برای‌دوستان است‌که توضیح آن خواهد آمد .

یك تشبیه بزرگ‌که روشن‌کنندهٔ وضع عالم است

دراینجا تمثلی جالب‌که روشن‌کنندهٔ وضع بشر در دنیاست بیان‌میدارم و امید است‌که‌توجه‌شمارا کاملا جلب نماید .

کوه بسیار مرتفعی را در نظر گیریدکه جمع کثیری مشغول بالا رفتن ازآن هستند . این افراد بتواتر بدامنهٔ‌کوه‌آمده وکم‌کم از آن بالا رفته و بتدریج بامرارت وزحمت میکوشند تا بقلهٔ آن برسند . آنهائیکه درپائین‌کوه ودر دامنهٔ آن قرار گرفته‌اند درموقع بالا رفتن بطورتحقیق‌خسته میشوند ، زحمت ورنج میبرند ولی میگویند :

چرا ما باید چنین رنج بریم و آن افرادکه در قله هستند در حال راحتی باشند . در حالیکه بی‌اطلاعندکه آنها هم‌که بقله رسیده‌اند بی‌رنج نبوده و همین مرارت‌ها وصدمات را تحمل‌کرده و همین مراحل را طی نموده‌اند . اما آنهاکه در پائین قرار دارند میخواهند بدون رنج و بی مرارت به آن قله برسند .

سرنوشت همهٔ آنهااینست‌که‌ازروی اجبار خواه‌بخواهند ویا نخواهند ازکوه بالامیروندواین‌کاررا انجام‌میدهند ولی می‌بینند افراد دیگری‌ازآنها جلوترند وهرچه‌بکوشندبهمهٔ‌آنهائی‌که‌جلوترند نمیرسند. علت رنج‌ومرارت‌آنها درواقع‌اینست .

اما وقتی همگان بقله برسند (هر چند قله‌ای در بین نیست و در نظر بشر ویك مخلوق چنین

جلوه‌میکند) آنگاه می‌بینندهمه در یك‌مقام عدالت و نوازش دست جمعی دریك‌حالت راحت‌وسعادت‌ویك‌ردیف تعادل قراردارند .

از هوای‌پاك استنشاق‌میکنند وهمه‌در کنف‌لطف‌ومهر ومحبت‌یزدان مقتدر دانا و توانا قرار گرفته‌اند و بصورت‌یك‌وحدت‌کامل‌تجلی‌میکنند. تجلی عدل الهی‌اینست .

اینست‌قضیه رنج‌بشر .میگویند بشر ناتوان است درصورتیکه توانا است‌وبالاخره‌به‌مرتفعترین نقطه‌ای که درنظر جهانیان‌مجسم‌است‌خواهد رسیدزیرا نیرواز بشر نیست‌واز یزدان است. حال‌میخواهنددرحین بالارفتن ازکوه ناله وفریادکنندیا شادباشند وخندان. کدام بهتر است ؟

اینست رنج ومرارت که‌دریك دامنهٔ‌عظیم همه‌درحال‌بالارفتن‌هستند وبطور تناوب دست ‌ه‌دسته باین کوه پیمائی سر نوشت ملحق‌شده‌وقدم‌بقدم درآن‌راه ترقی‌میکنند .

بهمین منوال پیشرفت دانش از زمان قدیم تاکنون بجلو آمده‌و هر چه رو به پیش میآید رنجها

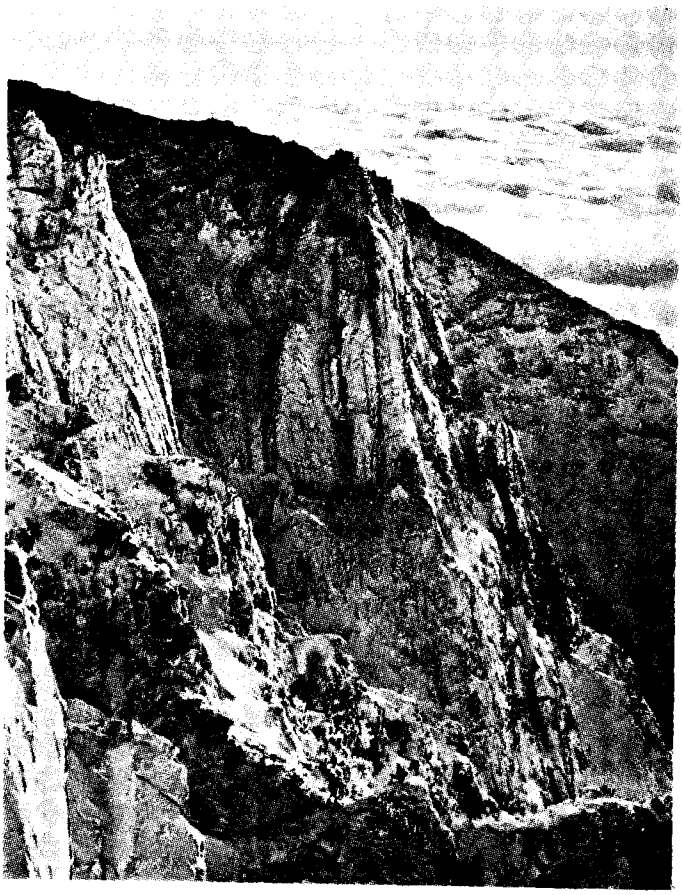

کوه بسیار مرتفعی را در نظرگیرید که افراد با مرارت وکوشش سعی میکنند بقله آن برسند ...

بیشترمیشود.سیر صعودی دانش همچنان از عهد طفولیت بشر شروع شده تا امروزکه بکرهٔماه رسیده و همچنان درحال پیشرفت است .

این بودحکمت زندگی وسر نوشت وسختی ومرارتهائی که بشرمی‌بیندوایتست‌حکمت‌سیر ترقی‌دانش که‌چگونه روبجلومیرود وچرابی‌پایان است.

در آئین بودا درکتاب «بنای‌سلطنت عدالت» میگوید : « اینهاحقایق عالی‌درباره رنج‌است. تولد انسان همراه با رنج است ، انحطاط توام با رنج است ، بیماری رنج است ، مرگ رنج‌است ، همنشینی با ناجنس‌رنج‌است ، جدائی‌ازمحبوب رنج است ، هرآرزوئی که‌برآورده‌نشود رنج‌است.»

نشیب و فراز درهرکار

این امرازقواعد زندگی‌جهان درتمام‌شئون‌ودرتمام‌اموراعم‌از انفرادی‌واجتماعی‌است که‌هرکاری‌شامل نشیب‌وفراز است‌وهیچ‌کاری درعالم وجودنداردکه بدون مرارت موفقیت درپی داشته باشد . یکی از قوانین جهان اینست‌که پس ازکوشش وتحمل رنج ومشقت وفشار وسختیها ومرارتهائی که‌درراه‌حصول مقصود

متحمل‌میشوند شاهد توفیق بعنوان ارمغان رحمت حق بشخص داده‌میشود .

قانون‌دنیا است که‌جزاوپاداش بیهوده‌بکسی نمیدهند و تازحمت نباشد راحت بوجود نمیآیدو تا کوشش و فشار و مرارت نباشد نتیجه مطلوب حاصل نمیگردد . هرسرازیری‌که پیش میآیدوقتی بنقطهٔ مقدرخودبرسدتمام میشود و ازآن‌پس فراز وبلندی‌شروع میگردد.

یکی از قواعد جهان اینست‌که درهرکاری تازحمت نبرید پاداش نمیگیرید. ایزماهیگیران هم تازحمت طاقت فرسا برخود رواندارند زندگی‌خود وعائله خویش را فراهم‌نمیکنند

سختی‌های بزرگان

توجه و تدبر در بیوگرافی بزرگان این حقیقت را برماثابت‌میدارد . درزندگی‌هرطبقه از مشاهیرونوابغ وافراد شاخص‌اجتماع بنگریم این مطلب‌دیده میشود .

هرگز سراسرزندگی‌آنها توأم با موفقیت وپیروزی ظاهری نبوده‌بلکه هرکدام‌مراحل سخت و ناراحتیهای زیاد و فشارها دیده‌اند تا بمنظور خود رسیده‌اند . البته این امر با تقدیرمنافات ندارد‌وکسانی‌که‌تقدیرشان‌رسیدن باین توفیق‌بوده آنرابازحمت ورنج‌بدست آورده‌اند. آنانکه‌سرنوشتشان با آن موافق نبوده یا اصلا درآن مسیر نیفتاده و بخیال انجام آن رشته‌کارنبوده‌اند یااینکه‌مقدماتی را بطور ناقص‌انجام داده‌اند شکست خورده‌اند .

بنابر این‌کوشش وتحمل سختی ورنج برای همه لازم است زیرا برای آنها هم‌که‌مقدرشان رسیدن مطلوب‌است تحفهٔ‌پیروزی را درسینی‌طلا نمیگذارند ودودستی تقدیمشان نمیکنند بلکه بایستی آنرابارنج بدست آورند .

آری بزرگان در دنیا سختی‌های فوق‌العاده‌کشیدند، رنجها بردندوزندگی‌آنها با کمال مرارت و سختی گذشت .

علت گرفتاری نیکان

هرکسی‌کم وبیش باین نکته توجه داردکه نیکان و بزرگان و خوبان عالم دچار ناراحتی وسختی وبلایاهستند. هرچه وسعت مقامشان بیشتر بوده‌گرفتاریشان نیز بیش بوده است . علت آن چیست ؟ چرا باید بزرگان و نیکان بیشتر از دیگران رنج برند ؟ پی نبردن بعلت اساسی این مطلب افکار عده‌ای راتیره‌کرده‌که اگر مزد خوبی وپاکیزگی چنین است چگونه آنرا توان پاداش خواند .

حقیقت موضوع اینست : یك نفر ورزشکار در ورزش هرچقدر زحمتش بیشتر باشد قویتر میگردد. نیکان عالم که‌مردم تصور میکنند زحمتشان بیشتر است ، تمرنیات بیشترمیکنندوقویترمیشوند .

پس این‌کوشش وتمرین برای ترقی است‌که در نظر مردم زحمت جلوه‌گر میشود . اینست‌که یزدان مقتدر دانا از روی لطف و مرحمت به آنها زحمات عطا فرموده و درست هم هست چون برحسب موهبت یزدانی باید جدیت بیشتری‌کنند و زودتر بمقصد برسند . بنابراین زحمات آنها بیشتر

ازدیگران نمایش داده میشود .

در سفر پیدایش باب چهل‌ونهم آیه ۲۳ و ۲۴ در باره حضرت یوسف (ع)میگوید : «تیراندازان اورا رنجاندند وتیر انداختند و اذیت رساندند لکن کمان وی از قوت قائم ماند ..»

ناراحتی وسختی حضرت موسی (ع)

وقتی حضرت موسی علیه‌السلام بوحی الهی مأمور شد قوم‌اسرائیل را از مصر بیرون برد نگرانی‌ها ودیرباوری‌هاوشك‌هائی‌درمغز برخی از افراد پیدا میشد . هر چند که اکثریت روی ایمان بآن مردالهی بدنبالش میرفتند ولی موجهائی از طغیان ونومیدی فکری در میان‌قوم بود که موسی را سخت ناراحت مینمود . آنجاکه‌ارتش فرعون‌آنها را تعقیب میکردند و میخواستند با تجهیزات فراوان این قوم ضعیف و بی اسلحه را از بین بردارند . آنجاکه بدون آذوقه و وسایل یك جمعیت کثیر درمانده میشد، بسیار کسان‌دچارنومیدی‌میشدند اما چون اکثریتشان‌بآن‌حضرت‌وکمك‌یزدانی که انجام میگردید اطمینان داشتند به نتیجه رسیدند .

حضرت موسی علیه‌السلام زحمات فراوان‌کشید تا توانست قوم بنی‌اسرائیل را از اسارت‌وگمراهی‌نجات‌بخشد (دراینجا تصویری از حضرت موسی «ع» در حال‌گرفتن الواح » بقلم‌رامبراندپیکر نگار مشهور

آنهامیدانستندکه‌دکترحاذقی دلیل راه‌آنها است.چه‌ترسی‌از نقص و بیماری داشته‌باشند: چون‌ترانوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور (حافظ)

دررساله یعقوب ازآئین‌مسیح باب پنجم‌میگوید : «ای برادران نمونه زحمت و صبر را بگیرید از انبیائیکه بنام خدا تکلم نمودند . اینك صابرانرا خوشحال میگوئیم و صبر ایوبرا شنیده‌اید وانجام‌کار خداوند رادانسته‌اید‌زیراکه خداوند بغایت مهربان وکریم است».

علت رنج مادی دوستان

دوستان خدا وکسانیکه در راه معبود لایزال قدم میزنند از حیث مادی در عذاب ورنج هستند

علت آنست که آنها بعدازاینکه بطرف یزدان توانا رفتند تنها بآن سوی متوجهند وفکرشان در آن‌قسمت‌کار میکند ودرآن باره‌تمرین مینمایند. عاشق معنویات‌و مجذوب آن راهند واز امور مادی منصرف‌هستندودنیال آن نمیروند .

اینست که از مادیات عقب میمانند درحالیکه‌بشر بایستی‌تعادل رادرهمه قسمت رعایت‌کندوتعادل‌در امورمادی ومعنوی‌روش‌وحدت نوین است .

درکتاب اشعیاءنبی‌فصل‌پنجاه وسوم آیه۴ تا ۶ میگوید : «لکن‌او غمهای ما را برخودگرفت‌ودردهای ما را بر خویش حمل نمود . وما اورا از جـانب خدا زحمت کشیده ومضروب و مبتلاگمان بردیم وحال آنکه بسبب تقصیر های‌ما مجروح و بسبب گناهان ماکوفته گردید .»

پیشوایان و رهبران بشریت هر یك درعالم خود رنجها ومرارتها وسختیهای فـراوان کشیده‌انـد تـا سخن حـق را بگـوش بشر رسانیده‌اند . تصویر بالا عده‌ای از رهبران بشریت را آنطورکه پیروانشان تجسم میکنند نشان میدهد

اتصال و پیوندجهان

مردان موحد وحدتی‌که عقیده باتحاد واتصال جهان دارند این نکته را خوب میدانندکه طالب و مطلوب همه جزء یك عالم‌هستند ودرمقام سرنوشت اعضاء یك‌کارخانه بشمارمیروند. خصوصاً اگرسرنوشت روشنی‌برای آنها معین شده باشد ویك دلیل وراهنمائی بعنوان یاوردست آنها رابگیرد و بسوی مطلوب رهبری‌کند دیگر چه‌نگرانی میتوانند داشته‌باشند ؟

راه مقدر وروشن ودلیل و راهنما آگاه وروشن‌بین، باید بدنبال‌آن‌بروند وهیچ نگرانی نـداشته باشند و بدانندکه هیچ اشکالی درکار پیش نخواهدآمد واگر هم سختی‌وناراحتی برای رسیدن بمطلوب‌در راهشان پیش‌آید این‌سختی‌هاخواهدگذشت .

فشارهای زندگی وسرنوشت مخلوقات

مشقت بشر

ما افراد بشر را ازدریای بی‌پایان‌هستی باین دنیاآورده‌اندبدون‌اینکه خود بخواهیم وبدون اینکه

خود بدانیم . مشقت‌هائی ظاهری در سرراه زندگی همهٔ ما وجود دارد که در باطن مشقت‌نیست وهمهٔ اینها دارای حکمت وعلت‌است وعبث نمیباشد بلکه انگیزه ترقی و پیشرفت است . امر پروردگار است . مثل

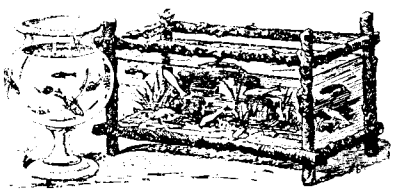

ماهی قرمزی‌که در یك شیشه محبوس باشد فلسفه این‌کار را نمیداند ولی ماکه این عمل را نسبت باوکرده‌ایم علت آنرا میدانیم

یك ماهی قرمز که بیاوریم و در شیشه محبوس سازیم. اوفلسفهٔ این‌کار را نمیداند ولی ما که‌چنین عملی میکنیم میدانیم .

اما نکته دراینجا است: ماکه دردنیا هستیم و بامشقت و گرفتاری‌بسر میبریم نبایستی سعی کنیم‌برای افراد نوع خودمشقت درست‌کنیم و فشار وقید بسازیم .

هرمرام و مذهب وفلسفه‌ای‌که فشار و مشقت را بر بشر تجویز کند صحیح نیست . مذهب اسلام هم همینطور است چنانکه بانی آن فرمود : بعثت علی شریعة سهلة سمحة ـ من بر یك دین آسان مبعوث شدم .

هیچ زحمتی در عالم بی‌اجر نیست

هر چیزی در عالم زحمت دارد و انجامش مستلزم قبول زحماتی است ولی زحمت بدون نتیجه نیست. اگر درکاری زحمت زیاد شد اجر آنهم بیشتر میشود. هیچ زحمتی دردنیا نیست که‌بدون‌اجر باشد. هررنجی یك راحت درمقابل دارد، هرفشاری‌که بانسان میآید عاقبتش خوبی‌است مثل زمستان‌که عاقبتش بهار است وتابستان .

فشار برای طی‌مسیر

اسبی‌که بآن دهانه زده‌میشود نمیداند برای چه باودهانه زده‌اند . او خودش میل‌دارد بهرکجا مایل است برود ولی سوار مطابق میل او رفتار نمیکند بلکه هرچه خودش بداند میکند. اسب‌بطرف‌سبزه زار ومحلی‌که جو ریخته شده متمایل میشود ولی‌سوار نمیگذارد. اسب عصبانی و ناراحت است ودلیل‌این کار را نمیداند .

اما سوار مصلحت را چنین میداند .اسب تشنه وخسته است. آب فراوانی می‌بیند ومیل دارد‌ازآن بنوشد بلکه مشتاق‌است،ولی‌سوار نمیگذارد زیرا می‌داند در اثر آشامیدن‌آب با خستگی‌ممکنست‌بیمارشود و بمیرد.اما اسب‌چون حقیقت رانمیداند خیلی ناراحت است خصوصاً اینکه‌می‌بیند چندالاغ گیرازهمان آب آزادانه میآشامند .

پس مقدر و مصلحت بدست سواراست نه اسب . انسان هم‌همینطور است . این فشارها برای‌راندن شخص بسوی مقدر است .

وضع یك طفل در دبستان

طفل‌که بزور و اجبار پدر و مادربدبستان میرود وباجبار آموزگار و مدیر درکلاس‌منظم ومؤدب

میماند با این فشارها درس میخواند اگر آزاد باشد و اورا باختیار خود گذارند دنبال تحصیل را نخواهد گرفت و پی تفریح وهوس خود میرود.

اما والدین و استاد که صلاح اورا میدانند بفشار مانع از خودسری اوشده و باجبار وادارش میکنند که درس بخواند. وقتی کودك بزرگ شدو رشد عقلی یافت آنوقت میفهمد که تمام اعمال پدرو مادر واستاد بصلاح و خیر او بوده است . بشرهم همین حال رادارد .

مشکلات طبق سرنوشت است

چون همه چیز عالم برطبق مقدر وسرنوشت است لذا آنچه ما سختی و مشکل مینامیم نیز جزئی از سرنوشت و مقدر بشمار میرود و خارج از آن نیست. پس گله کردن ازمشکلات با اعتقاد بسرنوشت معنی ندارد . یزدان مقتدر برای همهٔ مخلوقات برنامه‌ای معین فرموده و یقین بدانید ماوشماهم دنبال برنامه وسرنوشت خود روانیم بدون اینکه خودآگاه باشیم .

فشار اتمی

در موردنورلاانوار وتشکیل کرات در اثر فشار آن نور مطالبی در جلد اول کتاب گلهای راهنمائی (صفحات ۳۲۹ تا ۳۴۵) بیان گردید . علت و فلسفه واقعی همان فشارهای اتمی است که وارد میشود وبدون فشار انجام نمیگردد . باید تحت فشار بیاید تا تشکیل موجود بشود.

این بچه میمون گوریل متعلق بسیرك است که مغز اورا نیاز بجراحی پیدا کرد و دکتر اورا جراحی نمود واینك پس از انجام عمل او را در پتو پیچیده‌اند. آیا حیوان فلسفه این کارها را میداند و بآن راضی است ؟

اگر طفل را باختیار خودگذارند دنبال درس خواندن رانمیگیرد ووقت خودرا همچنان ببطالت خواهد گذراند

فشار برای همه چیز

میگویند چرا فشار میآید ؟ همه چیز فشار دارد . غذا خوردن و جویدن غذا و امور جنسی هم سختی‌هائی داردکه اگر لذت‌آن نبود آن فشار قابل تحمل نمیبود.سختی‌روزگارکه اینهمه مردم از آن فریاد میزنند اینست . فرض‌کنید همه فریاد برآورند وداد وشکایت‌سر بدهند. نتیجه‌چیست؟ مگرمیشودبدون سختی و رنج‌کاری انجام شود ؟

فلسفه و حکمت رنجها

فشار و رنج بیشتر بخاطر آنست‌که بشر از راه سرنوشت خود خارج نشود . مثلافرض کنیدشخصی قصد داردکه برای انجام یك‌کیف ولذتی‌که خلاف است وسرنوشت اونیست برود . درهمین حال مثلا طفل او بیمار میشود و تحت فشار قرار میگیردکه آن‌کار را نکند چون سرنوشت اوآن لذت نیست درحالیکه شخص دیگری‌که سرنوشتش انجام آن‌کار است بدون هیچ مانع آن عمل را انجام میدهدوکیف میبرد .

میخواهد یك عمارت ده طبقه بسازد اما اجازه نمیدهند، از اینروبسیارناراحت است ودچاررنج فکری است مخصوصاً وقتی می‌بیند رقبای او موفق بآن‌کار شدند سخت پریشان میشود اما نمیداندکه اگر باین‌کارموفق شود ممکنست ازبالای عمارت بزیر افتد و حیاتش رادچار مخاطره نماید .

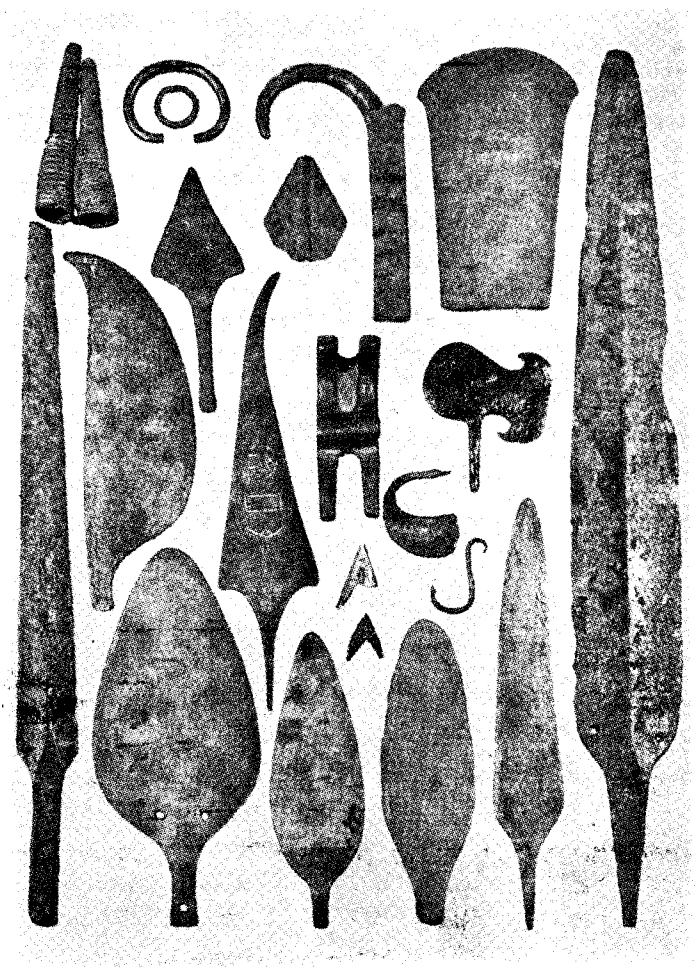

چون نمیداندناراحت است

اگر میتوانست وپول‌ووسائل کافی‌داشتو اجازه‌باو میدادند حتماً این کار را عملی میکرد و بمشقت میافتاد اما چون سرنوشت او آن مشقت نیست مانعی پیش میآید وآن کار عملی نمیشود .

او بسیار ناراحت است

قرآن میفرماید : عسی‌ان تکرهواشیئاً وهوخیرلکم و عسی‌ان

→

آهنگری‌که میخواهدبیل بسازدابتدا آنرا درکوره میگذارد وبعد که‌خوب سرخ شد باچکش‌آنرا پهن میکند و شکل میدهد. ابزارهائی که درعکس سمت راست دیده میشودمتعلق باهائی قریب ۲۵۰۰ سال‌قبل درهاندوس در هندوستان است که‌هنر وصنعت نسبتا عالی آنهارا درآنزمان‌نشان‌میدهد .

نحبوا شیئاً و هوشرلکم والله یعلم وانتم‌لا تعلمون (بقره ۲۱۶) ای بسا که چیزی را ناخوش دارید درحالیکه برای شما خیراست‌وای بساکه چیزی را مایل باشیددر حالیکه برای شما شراست. خدا میداند و شما نمیدانید .

فشار برای انجام سرنوشت

یکنفر آهنگر که میخواهد از قطعه آهنی بیل بسازد ابتدا آنرا درکوره میگذارد و بعدکه خوب سرخ شد باچکش آنرا پهن میکند و بعداً آنقدر باینطرف‌وآنطرف‌بیل چکش میزند و بقدری به آن‌فشار وارد میآورد ، بقدری آنرا زیرورومیکندتا بشکل مطلوب‌درآید .

انسان هم برای انجام امری‌که مطابق با تقدیر اوست احتیاج‌بسختی و فشار دارد.اگرفشارنباشد حاضر به‌آن‌کار نیست ، فکرهای دیگر میکند ، وقت‌خود را جاهای دیگرصرف‌مینماید . اگرفشار نباشد چگونه‌وظیفه‌اش را انجام میدهد . اگرفشار نباشد بخیال‌تفریح‌ووقت‌گذرانی‌های زائد میافتد. وقتی مثلا مضیقه مالی‌داشت ونتوانست تفریح‌کند ناچاراست‌گوشه‌ای بنشنید وکارخودرابکند .

در آئین تائوئیسم درکتاب « کوانگ تسو » میگوید : « آنکس‌که بداندکه آسمان (سرنوشت) در او چه نقشی انجام میدهد و بداند که از جنبهٔ بشری چه وظیفه ای انجام دهد باوج دانائی رسیده است . »

سختی مقدمه پیروزی است

گرفتاری وسختی همراه‌کاراست

هرکاری ولوکوچك باشد همراه با مقداری‌گرفتاری وسختی است و بدون سختی هیچ‌کاری انجام نخواهد شد . هرچه‌کار بزرگتر باشد سختی آن بیشتر است . اگر اشخاص بخواهند از زیر بارفشارکار فرارکنند هیچ‌کاری انجام نخواهدگرفت . هرچه تحمل شخص بیشتر باشد ناراحتیش‌کمترخواهد بود و بازده ونتیجه‌کاری‌که انجام میدهد بالاتروارزشمندتر است .

فشار و زحمت نتیجه‌اش‌کارو بازدهی است

آبی‌که برروی‌آتش برای جوشیدن‌گذارده شده فشار و زحمت زیاد می‌بیند. خودآتش‌هم‌میسوزدو زحمت می‌بیند و نیرویش تمام میشود . بعد از اینهمه فشار و زحمت نتیجهٔ‌کار هردو اینست‌که قوا از آنها بوجود میآید . بشرهم اینطور است .

فشاری‌که براو وارد میشود باید تحمل‌کند تا نتیجهٔ مطلوب از آن حاصل‌گردد . اصول‌کارهای

آبی‌که برروی آتش میجوشد فشار وزحمت‌زیاد میبینند اما نتیجه این زحمت آنست‌که از آن قوا بوجود میآید. ملاحظه‌کنید که‌آب با نیروی‌آتش صدهاتن واگون‌را برروی خط‌آهن‌حرکت میدهد.

دنیا اینست‌که هر چه سختی بیشتر باشد نتیجه وبازدهی بهتر است‌ودر اثر فشار است کـه قوای خـوب و عالی پدید میآید . اگرفشار نباشد نتیجه مطلوب حاصل نمیگردد.

فرج بعداز شدت

در سابق‌این‌اصل‌را تاحدودی فهمیده وآنرا فرج بعد از شدت یـ گشایش بعد از سختی ورنج نـام گذارده بودند. مسلم‌است که‌تاشدتی نباشدفرج و گشایشی دربین‌نخواهد بود و تاخرابی نباشد آبادانی در کارنیست . تابنائی کهنه را خراب نکنند‌بنای‌تازه‌وجدیدساخته‌نمیشود.

در آئین‌کنفوسیوس درکتاب سوکینگ‌میگوید : «کدام موفقیتی است‌که‌بدون‌نگرانی وکدام‌پیروزی است‌که بدون‌کوشش مشتاقانه بدان توان رسید ؟ »

شکت‌مقدمه و انگیزهٔ پیروزی است

هرشکستی‌که پیش آید بشرط اینکه موافق باسرنوشت بوده وهمراه با یأس نباشد و با بردباری‌و صبر در مقابل آن تمرین‌وپایداری‌کنند پیروزی میآورد . حتی اگر دنیا بانسان پشت‌کرد یا مشکلاتی پیش آمد یا کسانیکه دشمن می‌پنداریم با ما سرسختی‌کـردند نباید خود را ببازیم تا باصبر و بـردباری مشکلات حل شود .

نباید از این وضع بخودکسالتی راه بدهیم . بلکه باید خـود را تلقین وتقویـت‌کنیم واستقامت و بردباری وتحمل روا داریم . قوی باشیم و ازشتاب وعکس‌العمل‌های بیرویه بپرهیزیم . اگرخودمان را بدست ناراحتی سپردیم این خود مقدمهٔ شکست میشود .

سرمشق از بزرگان

اشخاصی‌که بصیرند وتاریخ انبیاء راخوانده‌اند میدانند چه‌حملاتی بآنها شده وچه‌مقاومتی‌کرده‌اند. اینها همه برای بشرسرمشق است: انسان باید بهرکاری ایمان داشته باشد و با توجه بسرنوشت در مقابل آن مقاومت‌کند وعقب نزند ، اگر چنین ایمانی‌توأم باسرنوشت درکار باشد عقب‌نشینی‌نیست .

شکست و پیروزی

وقتی تاریکی‌شب رفع گردید صبح صادق طلوع میکندوروزروشن میآید.همهٔکارهای دنیااینطور است. بزرگان ، نویسندگان‌شعراوفلاسفه دراین موضوع بسیاری سخنها گفته و همه این مطلب را پرورانده اند وتجربه هم‌اصالت این‌قاعده رابرای همه‌روشن‌و ثابت‌کرده‌است پس‌ماچه نگرانی ازشکست‌وناکامی میتوانیم داشته باشیم چون میدانیم که اگر سرنوشت باشد و مقاومت‌کنیم وخود را نبازیم پشت آن موفقیت خواهد بود همانطورکه در پشت شب بدون تردید روز درخشان خواهد آمد. این‌وضعی‌است‌که یزدان مقتدر دانا درست‌کرده وقاعدهٔ جهان است .

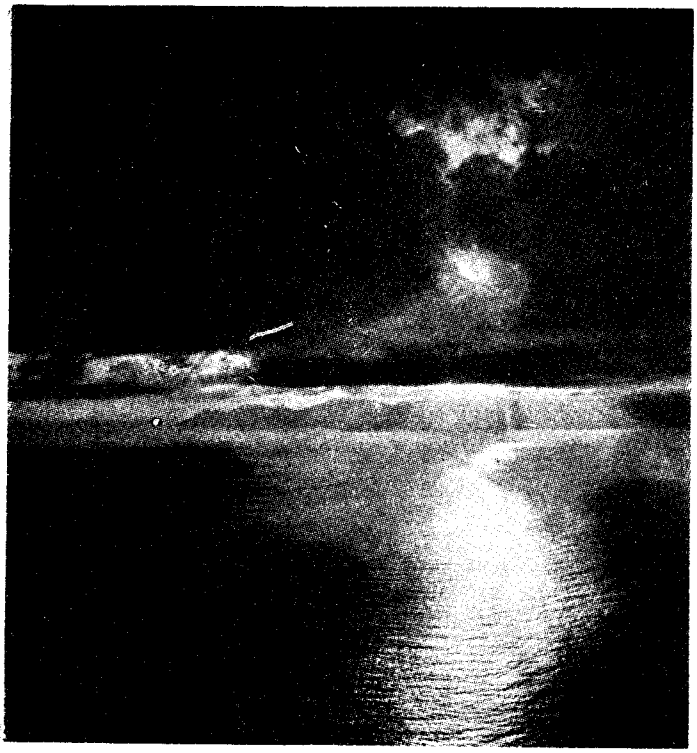

وقتیکه تاریکی شب رفع شد صبح صادق طلوع میکند و روز روشن میدرخشد . پس از رفع سختیها و رنجها هم موفقیت و مسرت خواهدآمد

گاهی شکست لازم است

در ذیل همان قاعده‌که بیان‌گردیدکه انسان از مصالح‌پیش آمدهاخبر ندارد واغلب از انجام‌نشدن یا پیش آمدن امری ناراحت است در حالیکه صلاح وی درآنست اینرا هم اضافه‌کنم‌که‌گاه اتفاق میافتد شکست لازم میآید . این وقتی است‌که شخص زیاد جلو رفته و در اثر این پیشروی حسادت حسودان برانگیخته شده و مبارزه وزد و خورد و حتی‌گلاویز شدن بیش میآید . در این موقع مصلحت‌خداوندی وسرنوشت وضعی پیش میآوردکه موقتاً شکستی حاصل میشود وهمهٔاین مفاسد را میخواباند وراه رابرای پیشروی بسوی پیروزی بازمیکند .

درهرحال، شکست‌هائی‌که باصبر ومقاومت مواجه شود پیروزی میآورد .

رنج و ناراحتی باعث ترقی است

وقتی در نظرگیریم‌که رنج و ناراحتی‌ها باعث ترقی و ارتقاء است آنوقت دیگر فکر نمیکنیم‌که یزدان توانا از فشار وارد آوردن برمخلوقات قصد ایذاء آنها را دارد بلکه برطبق قاعده عمومی خلقت فشار هم مثل‌سایر چیزها از اصول محبت است .

یك قطعه فلز شکل نگرفته‌که در جائی افتاده، گذشته از ارزشی‌که بعلت کمیابی برای آن قائلند از لحاظ هنری چندان‌ارزشی ندارد . اما اگر آنرا تبدیل بانگشتر یاگوشواره یا سایرزینت‌آلات کردند ارزش پیدا میکند .

میدانید چه مراحلی را میگذارند و چه برسراو میآید تا چنین‌ترقی میکند ؟ او را درکوره‌ذوب میکنند ، چکش میزنند ، قلم میزنند بازداغ میکنند وانواع اذیت وزجر را براو واردمیسازند تابصورت یك زینتی در میآیدکه مورد تحسین‌همه است وارزش زیاد پیدا میکند .

ناشکری نتیجه ندارد

حال این قطعه فلز در ضمن مراحل ساخته شدن پشت هم فریاد برآورد و ناشکری و کفران‌کند که عذاب‌کشیدم و رنج بردم، آیا این شکایتها اثری دارد ؟

خلاصه تا شخص رنج وعذاب و فشار نبیند بمقامی نخواهد رسید .

سختی از لوازم نیل بمقصود است

نشانه و گواه عشق

از آنجاکه هرکاری درعالم مشمول همین قاعده است و آنطورکه بیان‌گردید هیچ موفقیتی بدون زحمت‌صورت نمیگیردکسانیکه با در نظرگرفتن اصول و قواعد عقل‌وتدبیر ومشورت درامور امید را از کف نمیدهند وسختیها و مرارتها و حتی شکست‌های موقتی وظاهری را تحمل‌کرده ودست ازادامه مقصود نمیکشند این عمل نشانهٔ عشق آنها بهدف و داشتن آرزو و ایده‌آل ورضایت بخواست الهی و سرنوشت و تقدیری است‌که برای آنها معین‌گردیده است وهمین پایداری و قبول سختی دلیل وجود این صفات در چنین اشخاص است ومسلماً این طبقه‌اندکه به نتیجه میرسند .

دربهاگوات‌گیتا ازکتب مقدس هندو میگوید : « این دنیا متعلق بکسانی نیست که اصل‌فداکاری را از یاد ببرند.»

نشیب‌و فراز راه‌ها

هرکسی‌که میخواهد امری را انجام دهد بایدازابتدا این‌نکته را درنظرگیرد و قبول کند که هرراهی‌که بشر میخواهد طی‌کند پرازشیب‌وفرازاست وهیچ‌راهی نیست‌که کاملا هموار و بدون ناراحتی باشد . لذا ازابتدای‌کار باید بسنجد وبا خود فکرکند وتصمیم بگیردکه یارفتن باین راه وطی‌طریق به سوی حصول مقصود را قبول‌نماید یا ردکند . اگر قبول‌کرد دیگر شکایت ندارد ، سستی و تنبلی ندارد وباید باکمال ایمان وجدیت‌آنرا دنبال نماید تا بمقصدبرسد .

سختی در تمام مراحل خلقت هست

سختی تنها منحصر بانسان یاحیوان نیست . این‌جزء لازمه زندگی است‌که سختی باشد .دانهٔ یك گیاه‌که درزمین میترکد برای اینکه معبری بسوی هوا بازکند وازآفتاب بهره برد چه رنجهائی‌تحمل مینماید وچه سختیها می‌بیند وچقدر موانع ازسرراه خودبرمیدارد .

فضولات شکم حیوانات‌که شماآنرا مرده وبی‌روح می‌پندارید پس‌ازآنکه آنهمه فشاردرآنجادیدند وقتی بزمین افتاده وتبدیل به کودگردیدند آنجاهم سختیهائی تحمل میکنند منتها ازنوع دیگر .وقتی

شیره وعناصر آنها بساقهٔ گیاه رفت بازهم رنج می‌بیند اما بارزی غیرازآنچه‌که قبلا بود . شایداین‌نوع فشار ازهمه سخت‌تر باشد زیرا ناچاراست ازیك ساقهٔ باریك عبورکند ولی چون جسم‌خودش نسبت بسابق لطیف‌ترشده فشارآنهم لطیف‌تراست . بشر فقط خودرا می‌بیند و میخواهد همه چیز را باوضع فعلی خود قیاس نماید. اینست‌که ازدرك معلومات‌جدید محروم میماند .

نسبت سختیها بیکدیگر

اما وقتی سختی‌ها را با یکدیگر مقایسه‌کنیم ونسبت‌آنها را درنظر گیریم یکی که سبکتر است با اینکه ممکنست درمقایسه بایك‌سختی کمتر سختی بشمارآید اما درمقابل یك‌سختی بیشتر درحکم‌لذت‌است کمااینکه هرگاه دربیابانی‌بی‌آب وعلف دو روزتشنگی ببینیم‌اگر ته‌کاسه‌ای آب سیاه عفن پیداشودبهترین نعمت ولذت بشمار میرود واشخاصی بوده‌اندکه دربیابان دچارتشنگی شده وازشدت بیچارگی‌خون‌گلوی سوسماران را مکیده‌اند .

ولی همین‌آب عفن وخون‌گلوی سوسمار درموقع فراوانی‌آب بدترین عذاب‌بشمارمیرود .

سوختن برای تحول

ممکنست درراه این سختی سوختن هم پیش‌آید اما همه‌درراه تحول و پاکیزه شدن است . طلای ناپاك چه سختیها ورنجها دربوتهٔ زرگر میکشد تا دراثر ذوب شدن مکررتبدیل بطلای‌خالص می‌گردد. اگرهمان فضله یاکودرا بسوزانند سوخته شده تحول پیدا میکندوقسمتی خاکستر میشود وباز هم بعنوان کود ازآن قسمت استفاده می‌کنند وبازکمك به‌تشکیل سایرنباتات میدهد . یعنی راهی ازتحول‌اصلاحی بطور دوری پیمود ووجود سودمندی شد. تا پوسیده یا سوخته نشد ازآن استفاده‌کامل‌نرسید . پس ملاحظه کنید تحول چه مراحلی پیدا میکند تا بحقیقت میرسد .

انجام وظیفه بافشار

یك‌نکتهٔ مهم اینست‌که بشرانجام وظیفه را فشار وسختی مینامد در صورتیکه فشاری دربین نیست زیرا هربشری، هرحیوان‌وگیاهی، هرمخلوقی وهرذیروحی که‌حیات داردبایدانجام‌وظیفه کندواین‌موضوع فشارنیست . همگان باید بدانندکه فشار باانجام وظیفه دوتا است وچون بتنبلی عادت‌کرده‌ایم‌انجام‌وظیفه را فشار می‌گوئیم .

دیگرآنکه چون مکانیسم‌مغزی اشخاص هریك‌بنحوی‌خاص درست‌شده وهیچکدام مشابه با هم نیستند هرکسی وظیفه‌ای داردکه باهم فرق میکند وبه نسبت سبکتر وسنگین‌تـراست . این است که آنکس کـه وظیفهٔ بیشتری دارد اسم‌آنرا فشارو جبرو سختی میگذارد درحالیکه اصولا باید وظیفهٔ این سنگین‌تر از آن دیگری باشد .

مثلا دوگیاه اززمین میروید که یکی کوتاهتر وکوچکتر ودیگری بزرگتر وبلندترونیرومندتر

است . آنکه کوتاهتر است خوراك کمتر میخواهد وفشار کمتر باو وارد میشود وآنکه بلندتر وقوی‌تر است باید زحمت بیشتری بکشد وبافشارزیاد غذا وآب از زمین جذب کند و حیات تمام برگها و اجزاء خودرا تأمین نماید .

چون زحمت باو بیشتر وارد میشود ازاین سختی مینالد که چرا آن گیاهان کوچکتر کمتر از اینزحمت دارند .وحال آنکه غافل است که خداوند متعال چه خواصی درکالبد ومکانیسم

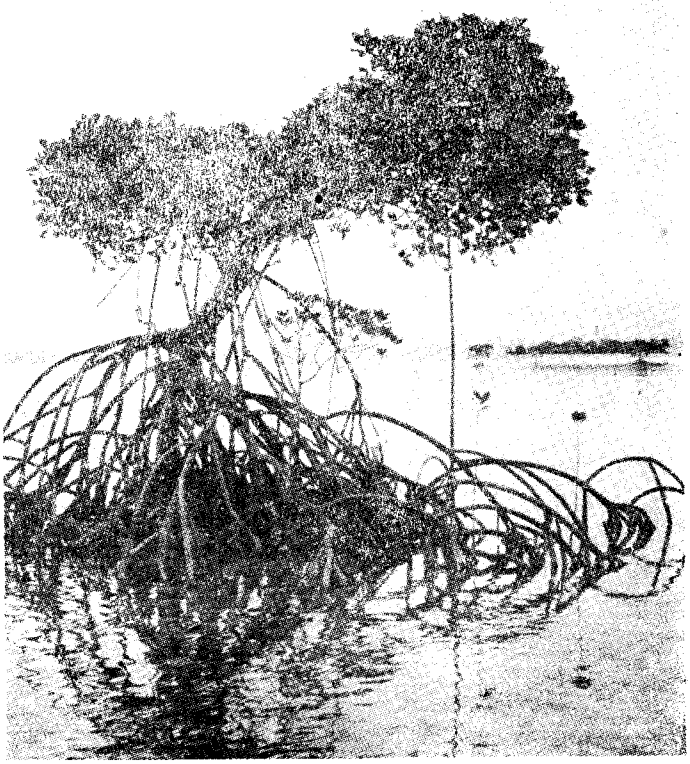

خداوند متعال برای هرگیاه و حیوان وانسانی وظیفه‌ای خاص معین فرموده که بایدآنرا بنحو احسن انجام دهد تا چرخ عالم گردش منظم‌داشته‌باشد. دراینجا یك درخت مانگرو راکه‌درفارسی کرنا نامیده میشود میبینید که درجزایر مرجانی باین شکل از آب بیرون میآید وریشه وساقه آن درمیان گل ولای وآب تغذیه میکند تاثمری‌را که‌برای آن‌مقرراست‌بدهد.

بدنی اوگذارده که‌مستلزم انجام وظیفهٔ سنگین‌تراست .

این موضوع در تمام شئون عالم خلقت وجود دارد .

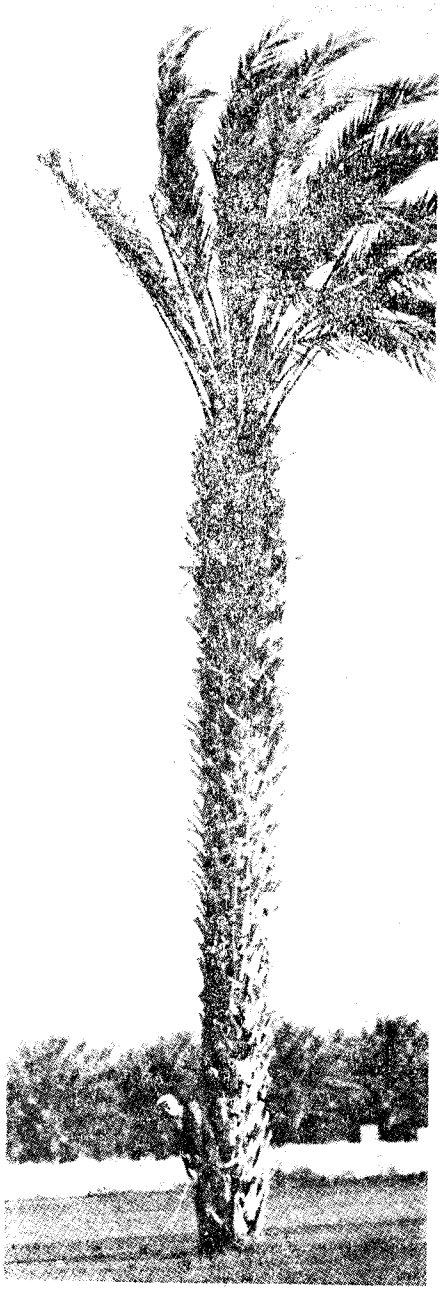

دو گیاه که از زمین‌میرویند یکی کوچکتر و کوتاهتر ودیگری بلندتر است این یك‌درخت نخل است که‌از لحاظ بلندی وراستی قامت دربین درختان شاخص است.

تعهد ایجاد مسؤلیت می‌کند

آنکسی‌که تعهد می‌کند راهی راطی‌کند وانجام‌آنرا پیمان می‌بندد بایستی جدو جهد رادر انجام آن اختیار کند وصبروشکیب را بگزیند تا برعهد خود وفادارباشد . او دیگر نباید از بعد راه ملول و ناراحت‌گردد ، نبایستی این سختی را عذروبهانه‌ای برای انجام ندادن وظیفه قراردهد .

سختی تحول یا مرگ

تازه مرگ وتحول هم‌آنطورکه می‌پندارند باعث راحت نیست . وقتی تحول یافت ازعذاب راحت نشده بلکه درحکم تبدیل بشیرهٔ گل‌است که‌کیفیت لطیف‌تری پیدا می‌کند وزحمت آنهم لطیف‌تراست .آیا این‌زحمت نیست‌که فضولاتی تبدیل بشیرهٔ گل‌شود ؟ارتقاء بشر دراثر مرگ هم‌چنین حالتی داردکه‌لطیفتر وپاکتر میگردد والبته این‌عمل‌هم بدون سختی‌که درافواه می‌گویند نیست .

سختی (که میگویند) بمصلحت است

هرگاه‌کسی ازروی انصاف وبادقت‌کامل بوضع زندگی خودبنگرد و آنرا مورد توجه قرار دهد و یك‌نظر مرور کلی بسرگذشت زندگی خویش بیفکند خواهد دیدکه آنچه براوگذشته و هرگونه سختی وفشاری‌که دیده ازروی مصلحت وبخیروصلاح اوبوده است .ازاین میناالدکه چرا مادیات اووسیعتر نبوده وپولهای بیشتری دراختیارنداشته است‌که زندگی مرفه داشته باشد . اما او نمیداندکه اگربیش ازآنچه دارد میداشت شاید باهمان دارائی وسائل وموجبات ناراحتی وصدمهٔ خودرا فراهم میساخت .

اگروسائل‌بطورآزاد دراختیارش‌بود هیچ قوه‌وقدرت وهیچ‌عامل، وهیچ‌ناصح وهیچ مقامی‌نمیتوانست جلو اورا بگیرد زیرا امیال وآرزوهای خودرا بمنصهٔ بروز وظهور درمیآوردکه ممکن بود این آرزوها برای دیگران زیان‌بخش باشد . پس تنها چاره آن بودکه وسائل نداشته وقادر بانجام امیال نباشد. لذا باید ازاین موهبت بسی شکرگزار باشد .

چگونه شکر این نعمت‌گزارم که زور مردم آزاری ندارم (شیخ اجل‌سعدی علیه‌الرحمه)

مضیقه و فشارباعث گردیدکه ازاقدامی که بزیان است خودداری نماید . چه نعمتی بالاتراز این توان یافت ؟

سادگی وآسانی راه حل‌نیست

ممکنست سادگی‌وآسانی درنظر مطلوب وشیرین‌جلوه‌کند وبعضی‌آنرا بعنوان راه عاقلانه‌برگزینند اما بطور قطع‌این راه مطابق باعقل‌وخرد نیست بلکه تصمیم محکم وعزم جزم، پایداری وصبردرراه‌مقصود

موافق باخرد است زیرا اینها وسائل تضمین پیروزی‌است درحالیکه شانه خالی کردن ازمسئولیت درمقابل سختیها خلاف عقل‌سلیم میباشد . اتفاقاً برخلاف انتظارآن کسانیکه تعهد انجام کاری کرده و بعداً بعلت سختی‌ها اشکالات کارشانه اززیربارآن خالی‌مینمایند ناراحتی‌ها وگرفتاریهای بیشتری درانتظارشان است واین امر بخاطرتخلفی است‌که درمسیر خودکرده‌اند .

فلسفهٔ سختی درکارهای بزرگ

درکارهای خطیرتاخطروسختی نباشد شخص‌آماده نمیگردد ، تافشار ومشقت نباشد کسی نمی تواند برای انجام وظیفه درست مهیا شود .

تفکر دررفع یکی ازعلل فشار

همانطورکه درمورد سبکی وسنگینی نسبی انجام وظایف درصفحه‌بیان۳۵۳گردید یکی ازعلل‌فشار وناراحتی مقایسه‌کردن خود بادیگران است . وقتی بدیگران نظرمیاندازد می‌بیندآنها مزایائی ونعماتی دارندکه وی ازآنها محروم است لذا کسل وناراحت میگردد . هیچ جای نگرانی وناراحتی نیست وباید انسان فکرخود را پرورش دهد تاعلل اینگونه رنجرا ازبین ببرد .

هرکسی مزایائی دارد

هرکسی مزایائی دارد

هرفردی ازمخلوقات مزایائی داردکه دردیگری نیست ومجموع همهٔ مخلوقات رویهم یك عالم‌کل زیبا وموزون رامیسازد مثلاسیب‌دارای‌عطرورنگ وزیبائی است‌که‌بادام ازآن‌محروم است وانگورمزایائی داردکه درخربزه نیست ولی هرکدام دارای‌خواص‌معینی هستند .آیا شایسته است‌که اینها شکایت ازوضع خودکنند وهرکسی مزایای همگان رابخواهد ؟

مثلا سرو قدرشید وبرگهای زیبا وقیافهٔ موزون دارد ولی ازمیوه محروم است‌ولی درخت‌موکوتاه وپست است ودرعوض میوه‌ای خوشمزه وزیبا دارد.آیا صحیح‌است سروزبان بگله بگشایدکه چرا میوهٔ سیب بمن داده نشده وآیا سیب میتواندگله‌کند چرا قد رشید وموزون سرو را به آن بخشیده‌اند ؟ سیب مزایائی راکه دارد نادیده میگیرد وبآن توجه نمیکند وچشمش بدنبال قدسرواست وسروهم‌همینطور.باین دلیل‌است‌که درمثل گفته‌اند: مرغ همسایه غاز مینماید.

وضع بشر

بشرهم همین حال را دارد وهیچکس بی‌مزایا نیست وهیچکس هم جامع تمام مزایا نیست . پس

نباید مزایای خود را نادیده گرفت و با توجه بمزایای دیگران آه حسرت کشید . یکی باسواد وفهیم‌است ولی دست اوتنگ است ودیگری‌صاحب خواسته وثروت است ولی دانش‌کافی ندارد . اگر فلان نویسنده زحمت زیاد میکشد ورنج بسیار تحمل میکند در مقابل اسمی از او باقی میماند . اینها همه عدل الهی است‌که در یك ردیف قرار دارند . منتها این‌عالم مثل یك ماشین‌کامل پیچ و مهره های درستی دارد که همه بایستی بجای خود باشد.هرکس فکرکند وقوه اندیشه را بکاراندازد نمیتواندچیزی را خارج ازاین قاعدهٔ لایتغیر عالم قبول‌کند .

برای رسیدن بکل

چون دربشر از روح الهی دمیده شده و درهر بشری ذرات ناچیزی‌از صفات‌الهی وجود داردوبشر میکوشدکه بسوی تکامل یعنی بسوی‌کل (الیه راجعون) حرکت‌کند باوسختی وارد میشود . قسمتی از مشقات وسختی‌های زندگی همین تلاش دائم‌برای تکامل ورسیدن‌بکل‌است . دراین‌گیرودار دچارناراحتی میشود وسختی‌مائی می‌بیند .

احساس احتیاج

فشار و اکراه روزگارکه بطور دست جمعی پیش میآید بیشتربخاطر آنست‌که‌مردم احساس‌احتیاج کنند و برای اصلاح مشتاق شوند . تاکسی احساس درد نکند دنبال طبیب‌نخواهد رفت. آنکس‌که راحت است وهیچگونه رنجی ندارد اورا باپزشك‌کاری نیست.جامعه نیز چنین‌است : بایستی سختی و فشار باشد تامردم دنبال راه اصلاح‌بروند. اگر راحت باشند و احساس‌نیاز ننمایند دنبال‌طریق حق‌رانخواهندگرفت اگر مرتباً روز باشدکسی احتیاج بچراغ و نور ندارد . هنگامی در پی‌نور بجستجو میافتند که تاریك شود . اینهمه‌زحمت واکراه برای‌متوجه‌کردن مردم براه اصلاح وحقیقت است .

یاد خداوند

زحمات‌وسختیهای‌انسان برای آنست‌که بیاد خدا باشد و از یادخداخارج نشود وهروقت‌که‌خواست ازاین طریق‌جداگردد دوباره برراه مستقیم بیاید،مثل عقربه مغناطیس‌که‌هرچه‌آنرا منحرف‌سازند دوباره بآنسوی‌که باید،متوجه خواهد شد .

اگر انسان توانست در همهٔ حالات آنطورکه درزمان گرفتاری وناراحتی بسوی خدا میرودومتوجه خداست روبخدا باشد و بیاد او بسر برد همیشه راحت خواهد بود والا آنقدر بار بر او مینهند تا درست مطیع باشد و بدنبال سرنوشت برود .

یکی از فلسفهٔ عبادات اینست که بشر درهرحال بیادخداباشد تا توجه اوبخداوند وحقیقت‌جلب‌شده و ازبسیاری مضیقه‌هاکه برای اجبار او باین‌کار است معاف بماند . پس درحقیقت عبادت تمرین وتمرکز قوای دماغی وروحی برای توجه بخدای خود وخداشناسی‌است .

سختی نتیجهٔ غفلت و تنبلی است

(نکته‌ای بسیار جالب برای سعادت زندگی)

قاعدهٔ کلی

بطورکلی یکی از علل سختی‌ها و فشارهائی‌که بانسان واردمیآیدغفلت‌کردن و تنبلی درکارهااست باین‌معنی‌که وظیفهٔ خود را بطور منظم انجام نمیدهد،کاری راکه باید دریك ساعت معین و دریك‌روزمعینی صورت دهد بعقب میاندازد واین‌کارهای عقب مانده روی‌هم‌جمع میشود وحجم‌آن بسیار میگردد و درنتیجه بقدری سنگین‌میشودکه قدرت انجام آنرا ندارد. اینست‌که فریادش‌بلند میشود ، شکایت‌وناله را سرمیدهد، از روزگار و سختی‌های آن وکج مداری چرخ و فلك مینالد . درحالیکه علت ، غفلت وعقب‌افتادگی‌کار است‌که وظایف خودرا بموقع انجام نداده و آنرا آنقدر عقب انداخت‌که اینك انجام همهٔ آنها برای‌او امکان ندارد .

درقرآن مجید میفرماید : وان‌لیس للانسان الاماسعی وان‌سعیه‌سوف‌یری‌ثم‌یجزیه جزاء الاوفی(سوره النجم ۳۹ تا۴۱)همانا‌که برای انسان جز آنچه بکوشدنیست و همانا‌که پاداش سعی وکـوشش خـود را بزودی خواهد دید وبپاداش‌کامل‌خواهد رسید .

درامثال سلیمان نبی‌باب ۳۱ میگویـد : «شهوت مردکاهـل او را میکشد زیراکـه دستهایش ازکار ابا مینماید . »

در رساله اول پولس رسول بتسالونیکیان فصل ۵ (آئین مسیح) میگوید : «بنابراین مثل‌دیگران بخواب نرویم بلکه امیدوار وهشیار باشیم زیرا خوابیدگان‌درشب میخوابند ومستان درشب‌مست‌میشوند.»

درکتاب‌کرتوخیلاسوتا از آئین بودا میگوید : «آنکس‌که بسوی‌کوشش ، فداکاری ، استقامت و فعالیت متوجه نباشدفکرخود راازمحدودیت‌نجات نداده‌است . »

زبان غفلت

درست‌است‌که زحمت وسختی وموانع وناراحتی‌ها درهرکاری وجود دارد واین امر اجتناب‌ناپذیر است اما غفلت‌کردن وعقب انداختن وامروز وفرداکردن خود برموانع وناراحتی‌ها میافزاید درحالیکه انجام وظیفه بطورمرتب ومنظم وکارهرروزدرهمان روزانجام دادن وازکارخسته نشدن بسیاری ازمشکلات و موانع را از سرراه برمیدارد وبرعکس غفلت وعقب ماندگی که مولود یأس و بی‌ایمانی است خستگی و درماندگی تولید میکند .

درهرحال بایدکار وکوشش ونهایت سعی انجام‌گیرد ولواینکه بمقصودبرسدیا نرسد.اغلب‌شکست‌ها وناکامیها وموانعی‌که درراه پیش میآید نشان بی‌ایمانی وکج فکری است‌که دراثریأس وشك‌تولید میشود درحالیکه ایمان‌کامل وروشن، دیدن مقصد واطمینان بحصول نتیجه نیروی محرکهٔ عجیبی است که ممکن نیست شخص را متوقف سازد وهرچه ایمان و امید وجدیت بیشتر باشد پیشرفت سریعتروحصول نتیجه‌بهتر انجام میپذیرد .

نصیحت بفرزندان

دراینجا روی خـود را بـه نورچشمان عزیزی‌کـه به تحصیل مشغولندکرده‌میگویم: آن‌افرادی از شماکه بموقع‌وبطورمرتب درس‌های خود رامیخوانند وهرروزوهرساعت درس همان‌ساعت رامیآموزند، حفظ میکنند، تمرین مینمایند، مسائل‌را حل میکنند وکارها وتکالیف درسی را بموقع‌انجـام میدهند مسلماً شاهد موفقیت را در آغوش میکشند و در آخرسال بانمرهٔ خوب‌قبول خواهند شد اما شاگردانی‌که دروس خودرا بموقع نمیخوانند و آنـرا بکنار میگذارند وروی هم جمع وبـرای امتحـان آخـرسال انبـار میکنند روزگارشان ببطالت‌میگذردوهنگامی که‌موقع‌امتحان‌فرا میرسدناگاه‌خود را با انبوهی عظیم ازدروس حفظی‌و حل‌کردنی‌ونوشتنی‌وآموختنی‌مواجه می‌بینند، شکایت میکنند ، مینالند ،

مراقبت در تحصیل وآموختن سواد امروز در انحصار کشورهای پیشرفته نیست و حتی در میان کلیه‌های بدوی افریقا نیز کوشش بکسب‌سوادرایج ومردم مشتاق‌خواندن‌وآگاه‌شدن اروضع برادران وخواهران جهـانی خـود هستنـد .

سختی‌ها می‌بینند وفشارها تحمل میکنند درصورتیکه اینهاهمه‌نتیجهٔ غفلت بوده‌است.

نصیحت به اداریان

سمچنین خواهران وبرادران اداری اگر بموقع کارهای خود راانجام‌دهند وهربرنامه وهرکاری‌را درموقع‌خود بطور مرتب ومنظم تمام‌کنند زندگی‌برآنها خوش میگذرد وهیچ شکایتی اززحمت‌کارنخواهند داشت درحالیکه‌اگر نامه‌ها وپرونده‌ها را روی‌هم جمع‌کنند، کارهای امروز را بفردا بیندازند وکارهای فردارا به‌پس‌فرداوهمینطورشعارخود راتسویف، وامروز وفرداکردن قرار دهندفشارکاربرآنهازیادخواهد شدو موقعی‌فرا میرسدکه ازگرفتاری‌کار وزحمت‌سخت‌مینالندوچاره‌ای‌ندارند. درآئین‌کنفوسیوس درکتاب آنلکت میگوید: «اگرمردی‌نگران‌نیل‌بآنچه در ورای‌دسترس‌وی‌است‌نباشدازآنچه در دسترس‌خوداوست رنج میبرد .»

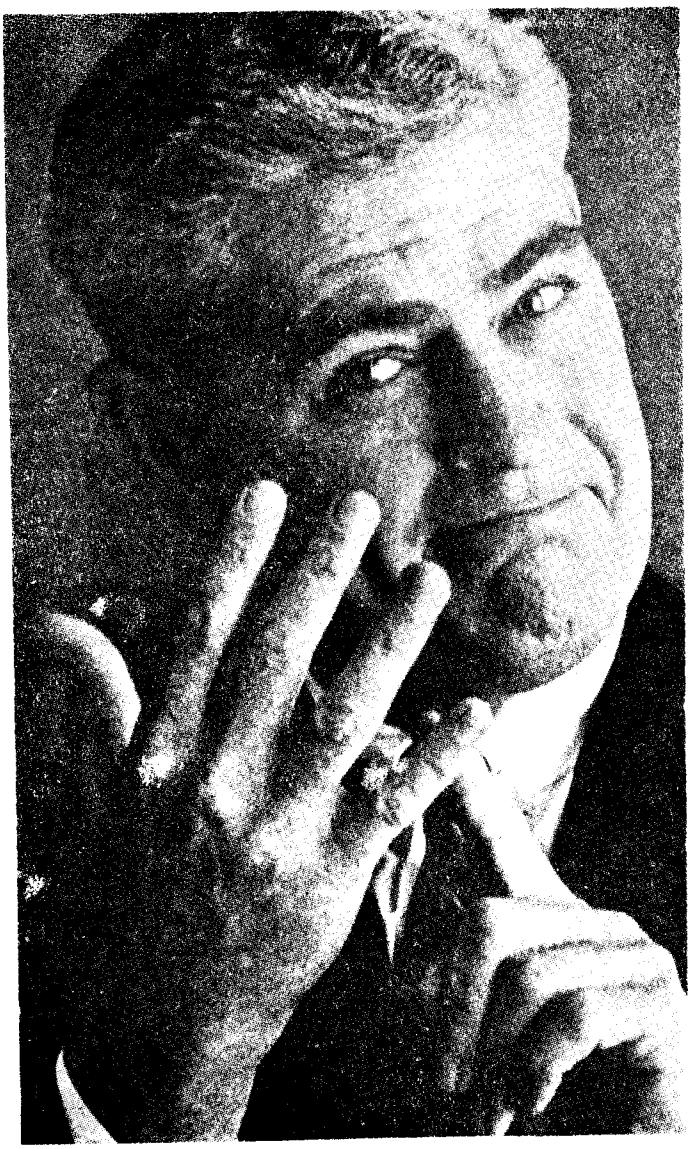

یکنفر تاجر باید حسابگر باشد وکار خودرا درست بموقع انجام دهد والا نمیتواندرکار خود موفقیت داشته باشد.

سایرطبقات

این‌قانون‌کلی وعمومی‌است ومشمول سایرطبقات‌نیز می‌باشد .مثلایکنفر زارع اگر بموقع‌زمین‌راشخم نزند، بموقع‌تخم‌نپاشدو بموقع آبیاری‌نکندو همهٔ‌اینکارهاراجمع‌کندنتیجه نخواهد گرفت‌ودچار گرفتاری خواهد شد. یکنفر تا جراگرکار خودرا بموقع صورت ندهد وامورراپعقب‌اندازد و جمع‌کند مسلماً عقب‌خواهد ماند و فرصت ازدست او میرود ودر نتیجه از فشار و مضیقه و سختی‌های کار خواهدنالید که دیگرفایده ندارد. یکنفرخانه‌دار اگرهمهٔ کارهای‌خانه داری‌راروی هم جمع‌کند وازانجام آنها تنبلی نماید کار بجائی میرسد که‌قدرت انجام همه‌راندارد و دچار سختی وزحمت‌خواهد شد .

راه‌چاره

راه چاره چیستو چه بایدکرد که این وضع پیش نیاید . تنها راه اینست‌که هر فردی از افراد تمرین کند وخودرا موظف وملزم (۱) بداردکه کار هرساعتی را درهمان ساعت انجام دهد و آنرا بعقب نیندازد و وظایف روزمرهٔ خودرا بموقع بانظم‌کافی بآخررساند تادرزندگی خوشبخت شود وازفشاروگله ازروزگار آسوده وراحت‌گردد .

درآئین بودا درکتاب « پارابها واسوتا» میگوید : «مرد سست عنصر خواب‌آلود و بدون کوشش وتنبل که خودرا تسلیم خشم ونارضایتی میکند علت شکستش همین اموراست .»

فشـار نتیجهٔ بی نظمی دراقتصادخانوادگی

کسیکه دراثرولخرجی واسراف وزیاده‌روی وجوهاتیرا که بایددر مدت یکسال مصرف نماید در مدت کوتاهی از بین برد جزتحسر وپریشانی ودرماندگی عایدش نخواهدبود .

علت دیگر سختی‌ها

چون قسمت عمدهٔ سختیها ازمادیات وفشار اقتصادی تولیدمی‌شود لذاباید گفت علت مهم مضیقه‌ها اتلاقی است که شخص درزندگی میکند وروی حساب صحیح وحدت نوین جهانی ونظم اقتصادی صحیح‌الهی‌کار نمیکند بلکه زیاده‌روی میکند و روی زیاده روی تمرین‌مینماید وحال آنکه‌باید روی نظم تمرین‌کند . وجوهاتی‌که باید در ظرف یکسال مصرف نماید در مدت‌کوتاهی‌خرج میکند ودچار سختی میشود وبرای‌بقیه مدت‌درمانده ومضطراست ورنج می‌بیند. این‌زیاده روی‌رابحساب نمیآورد وفقطسختی‌ها رادر نظر میگیرد و ازعلت آن‌غافل است.

---

(۱) مقصود از ملزم همانا تمرین کردن برای‌انجام بموقع اموراست . شخص‌خودش بخود تلقین میکند . کسی ازاوالتزام نگرفته . بخودش یادآور میشود ومیکوشدکه سرموقع‌کاررا انجام دهد .

سختی برای ازدیاد معلومات است

رنج‌وسختی برای درك مطالب

یکی ازعلل سختی‌که بربشر وارد می‌آید اینست‌که دنبال مطالب برود تابرمعلومات اواضافه شود ودانش وی وسعت گیرد . اگرسختی نباشد معلوماتی دربین نخواهدبود .

مثلابیماری‌برای خودانسان یا برای اطفال‌اوپیش می‌آید که اورا برنج ودوندگی وامیدارد وناچار است‌بپزشك مراجعه‌کند وداروتهیه‌نماید. نتیجهٔاین‌فشارها چیست؟ نتیجه‌آنست‌که اولا متوجه اصول‌بهداشت میشود ومیفهمدکه دراثر چه‌چیزی بیمارشده وچه‌کاری بایدانجام دهدتا ازابتلاءبآن بیماری مصون‌ماند و باین ترتیب قسمتی ازرموز بهداشت را یاد می‌گیرد . احتیاط میکند وخود وخانواده‌اش را از آن امور زیان آورمحفوظ‌میدارد.

درمقابل‌آن سختی بیماری، بمعلومات اوافزوده شده‌ومجهز برای حفظ‌خود وعائله واجتماع درمقابل ابتلائات‌وناراحتی‌های بعدی‌است . ثانیاًمی‌فهمدکه مثلا برای بیماری اسهال یاسرماخوردگی‌چه‌داروهائی مفید وچه غذاهائی سودمند وکدام مضر است . اگراین سختی‌ها نمیبودچنین معلوماتی‌هم‌بدست نمیآمد.

خرابی اتومبیل

اتومبیلی خریده‌اید که دراثر تصادفی پنچر میشود . برای اولین بار بادست تنها برفع پنچری اقدام می‌کنید. سخت استو زحمت داردولی وقتی‌یکمرتبه این‌کارانجام گردید اشکال‌آن رفع می‌شودو کار آسانتر خواهد بود وبرمعلومات‌شما اضافه میشود و دفعهٔدیگرکه ماشین پنچر گردد خود را نمیبازید بلکه با آسانی آنـرا انجـام میدهید . همینطور اگر خرابی‌دراتومبیل‌پیدا شد راه اصلاح‌راهم‌بانسان می‌آموزد که دفعهٔ دیگر بتواندآنرا رفع‌کند. اگر اتومبیل اصلا خـراب نشود و اشکالی پیش نیاید چطور میتوانید چیزی ازاین‌فن بیآموزید ؟

درست است که‌وجود یك خرابی‌دراتومبیل‌ایجاد زحمت‌فوق‌العاده میکند ولی درعین حال چیزهائی برمعلومات انسان میافزاید که کار آینده راتسهیل میکند .

حال‌توجه پیدا کردید که‌سختی‌ها آموزنده است .

سختی دروس

طفلی که تنبلی کرده و موقع امتحان ناچار دروس را درظرف چندروز بزحمت زیاد میخواند در عین حال که باو ناراحتی دست میدهد این نتیجه راهم میگیرد که باجبار مقداری بمعلوماتش اضافه شده است .

اختلاف درفهم مطالب

اشخاص درفهم مطالب اختلاف دارند . مطالب صحیح ودرست که نزد اشخاص فهمیده قابل قبول وکاملا روشن وآشکار است ممکنست برای عدهٔ کثیری ثقیل باشد . نظم دنیا هم ایجاب می کند که اشخاص بتدریج حقایق را قبول کنند و دانش رفته رفته در جامعه نفوذکند والااگر همه فوراً همه چیز رابدانند دیگرکاری در دنیا ندارند . مهترین مشغولیات دنیا توسعهٔ فهم وگسترش دانش است که بتدریج و بانظم انجام میشود .

حیات توأم با فعالیت وفعالیت توأم باسختی است

زحمت راه زندگی است

قاعده‌ای که در بالا بیان گردید عمومیت دارد ودرتمام امور صادق است . اصولا فشار وزحمت راهی برای آموختن طریق زندگی است . فرض کنید شخصی دریك اطاق نشسته وتمام وسایل زندگی برای اوازهر حیث فراهم است وهرچه میخواهد دردسترس اواست. این شخص چه چیزی میآموزد و بکجا خواهد رسید ؟

اصولا خاصیت این بشر چیست ؟ چنین فردی تنها خاصیتش خوردن وخفتن است. نه فایده‌اش بدیگران میرسد و نه بخود سودی میرساند. یك چنین زندگی با این راحتی فرضی چه خواصی خواهد داشت؟ آیا میتوان نام آنرا زندگی ونام چنین شخصی را زنده گذارد ؟

حیات چیست

حیات وقتی است که فعالیت بهمراه داشته باشد. فعالیت هم با سختی وناراحتی ظاهری توأم است و این سختی‌ها و رنجها تولید معلومات میکند وسطح دانش بشررا بالا میبرد کما اینکه تمام اختراعات بشر زائیده احتیاجات ونیازی است که پیدامیکند .

قابل دوام نیست

آنگونه زندگی راحت قابل دوام نیست و زود از بین میرود چنانچه مردمانی که فقط کارشان خوردن و خفتن است دراثر خمودگی وزنگ‌زدگی اعضاء واعصاب دچار بیماری‌های مختلف مثل فلج، کمردرد ،

عیوب ستون فقرات ، مرض قند ، نقرس وانواع واقسام بیماری‌شده از بین میروند .

در آئین تائوئیسم در کتاب «کوانگ‌تزو» میگوید: «بدن‌خودرا کامل نگاه‌دارید . زندگی خود را مراقب باشید و نگذارید افکار شما دچارنگرانی وحزن‌شود. »

درمان این خمودگی و حزن و شرح و تفصیل علل آن در کتاب روحی بیان خواهدشد .

زندگی راحت که کارانسان منحصر بخوردن وخفتن وگذرانیدن اوقات ببطالت‌است قابل دوام نخواهد بود.

زندگی فعالیت و انجام وظیفه است

درحقیقت معنی زندگی انجام وظیفه است. مثلاکرهٔ زمین هرگاه بجای ۳۶۵ روز گردش تسامح ورزد و تنبلی‌کند مثلا ۳۰۰ روز بگردد یعنی بخوابد و استراحت کند وکار ۳۶۵ روز را در ۳۰۰ روز انجام دهد آیا امکان دارد ؟ آیا میتواند چنین‌کاری بکند ؟ دراین صورت نام آن ازکرهٔ زمین خارج میشود و باید اسم دیگری برای اوگذارد . آیا میتواند بااین تنبلی جبران مافات رابکند ؟ یعنی‌اگر بجای۳۶۵ روزتنبلی‌کندو گردش‌راعقب بیندازدو فقط ۳۰۰روزبگرددآنوقت ناچاراست‌برای‌جبران‌وتأمین عقب‌ماندگی سال دیگرعلاوه بر۳۶۵ روزخود۶۵ روزدیگرهم بابت‌سال گذشته بگردد این‌کارچه‌سختی‌ها دربرخواهدداشت وکلیهٔ نظام فصول وسایرنظامات برهم خواهدخورد. یا اگرهرسال مثلا۵ روزگردش را عقب‌اندازد درمدت ده سال۵۰روزکارش عقب‌میافتد ودرنتیجهٔ این‌کارهمهٔ امورمربوطه برهم خواهدخورد وفرضاً هم‌که بخواهد بعداًجبران این‌عقب ماندگی را انجام‌دهد بازهم بربی‌نظمی خواهدافزود. اینست نتیجه عدم انجام وظیفه‌بموقع . ایجاد این‌سختی نتیجهٔ غفلت وتنبلی بوده‌است .

دراین صورت‌کرهٔ زمین بوظیفه خود رفتارنکرده وشانه از زیر بارخالی‌کرده است . البته زمین چنین‌کاری را نمیتواند بکند و باجباربرطبق‌سرنوشت وجبرعالم‌ناچار است وظیفهٔ خود را انجام دهدکما اینکه‌میلیونها سال است‌کاری جزانجام وظیفه ازاو صادر نمیشود ومانند بشرغفلت را جایزنمیداند . ولی بشرتوقع‌دارد وظیفه‌اش راانجام ندهدوهیچ‌دچارسختی وناراحتی نشود یعنی بشرانتظاردارد کارهای‌روزمرهٔ خود را بعقب بیندازد ویکجا جمع‌کند وبعدکه وظایف جدید فرا میرسد همهٔ وظایف گذشته وجدید رابا هم انجام دهد. آیا این عمل‌میسراست واگرمیسرباشد بآسانی‌انجام‌میگیرد ؟ اینست علت‌فشارهاوسختی‌های

کسانیکه کاررا عقب میاندازند .
پس بایدازانجام کار و زحمت بسیار خوشحال بود و هر سختی که وارد میشود اهمیت ندارد بلکه تکلیف خود را باید در هرحال انجام داد . در آئین کنفوسیوس در کتاب «آنالکت یگوید:« مرد عاقل ازنگرانی و مرد نیکوکارازحزن وشجاع ازترس آزاد است .»

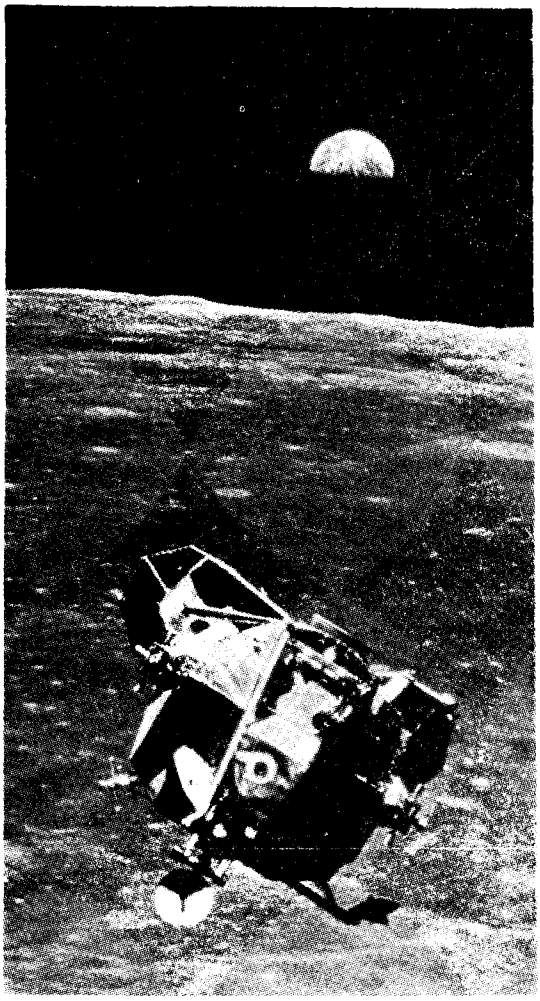

اگر کرهٔ زمین در گردش خود تعلل نماید ووظایف خود را انجام ندهد نه تنها بزندگی خود وسکنهٔ خود لطمه میزند بلکه بسایر کرات مجاور نیز لطمه واردمیآید. دراینجا منظره‌ای ازکره زمین وسفینه ماه‌نشین هنگامیکه نزدیك فرودآمدن بماه است ملاحظه میکنید.

فشار برای اصلاح اخلاقی است

زحمت برای درس و تمرین است

انسان برای اصلاح و فراگرفتن طریق اخلاق وانسانیت وصبر وبردباری ناچاراست تاحدودی سختی تحمل کند . اغلب مردان بزرگ زنان بدخلق وترشروی داشته‌اند . میگویند سقراط بقدری اززوجهٔ خود

رنج‌میکشید که دیگران قدرت‌چنین تحملی نداشتند اماسقراط همه‌را باخنده وصبر تحمل میکرد .

روزی زن بااومتتهای خشونت وناهنجاری را بجاآورده بعدازناسزاها ودشنام‌ها وداد وبیداد وسروصداهای وحشتناك او را ازخانه بیرون کرد. سقراط روی سکوی در منزل نشست و بـا کمال خونسردی فکرمیکرد. زن از خونسردی‌او بیشتر ناراحت شده از داخل پنجره‌ای که مشرف بسکو بود طشت آب کثیفی برسرش ریخت . سقراط در حـالیکه نبسم تلخی بـر لب داشت گفت : « من میدانستم که بعد از طوفان سیل میآید .این قاعدهٔ دنیا است . »

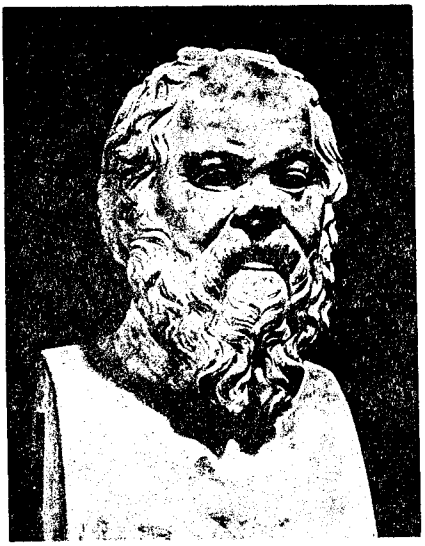

سقراط دانشمندبزرگی که‌دراثر کج خلقی‌زوجـه‌اش زنـدگی سختی را میگذراند.

درس مردان بزرگ

درحقیقت بداخلاقی زوجه یك درس عملی ومؤثر خانوادگی برای مردان بزرگ بوده تا آنها را تمرین‌بردباری بدهد وصبر وتحمل بیاموزد وبسیارمؤثرهم میافتاده‌است . انسان‌اگراینگونه‌اموررا تحمل نکند پخته نمیشود وخام‌میماند . بایستی‌این سختیها را تحمل نماید وضمناً دستورات اخلاق راهم‌اجرا و پیروی کندتاکم کم راه ورسم‌آدمیت دراوعادت‌شود .

قبول فشار بخاطر نتیجه

مسافری که میخواهد بیك‌شهردوردست برود برای رسیدن به‌آنجا انواع واقسام سختی‌هارامتحمل میشود. درصورتیکه‌هدف‌خودرا بطورروشن‌درمقابل‌خویش‌مجسم کند یعنی‌امیدکافی برسیدن‌بمقصد داشته‌باشد اهمیتی بخستگی‌های راه نمیدهد .

شاعرشیرین سخن شادروان حافظ میفرماید :

دربیابان گر بشوق‌کعبه خواهی زدقدم　　سر زنشها گر کند خارمغیلان غم‌مخور

اینست که‌تمام ناراحتی‌هارا متحمل میشود ولی‌همیشه چشمش‌بسوی هدف‌است ونقطهٔ امید رادرمقابل می‌بیند . هر گاه که سختی‌ها ونومیدی‌ها باوفشار میآورد بطوریکه میخواهد بکلی‌اورااز‌پای درآورد آن

نقطهٔ تابان مقصود وهدف دست اورا میگیرد وبلند میکند و دوباره براه میاندازد. چنین کسی بمطلوب خواهد رسید همانطور که بسیاری ازمردمان مصمم رسیده‌اند .

مردان خداشناس ومتوکل ومؤمن بالطاف الهی نیز چنین بوده وهستند ونورتابان امید برحمت‌های یزدانی دائماً جلو راهشان را روشن میکند و اینان باایمان بخدا اهمیتی بسختی‌ها نمیدهند وهیچ مانع ورادعی هرچند قوی باشد نمیتواند مانع رهروی آنها گردد و میدانند که سختی و گرفتاری تمام میشود و بمطلوب خواهند رسید .

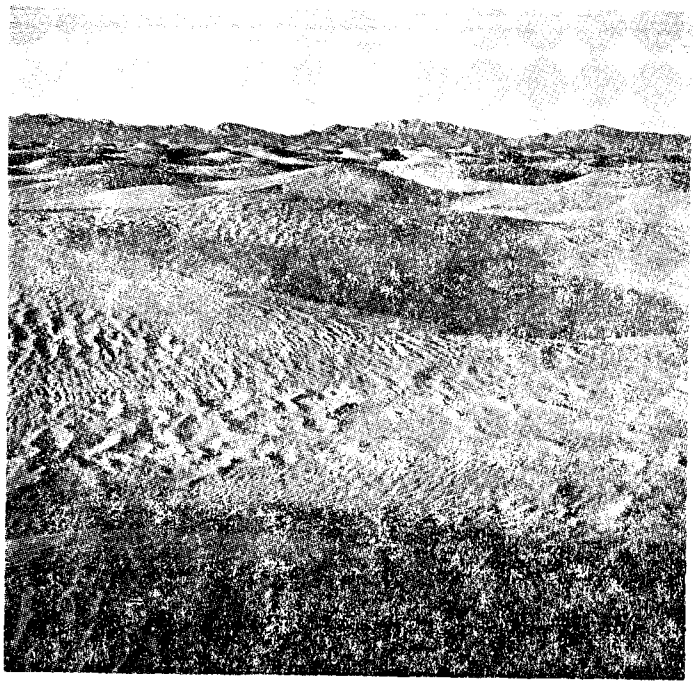

کسیکه قصدش رسیدن بمقصد ومقصودی است از سختی راه و ناهمواری طریق ومشکلات مسیر نمیهراسد. بااینکه عبور ازاین صحرای بی‌آب وعلف بسی‌مشکل است اما مردان بسیاری درراه انجام مقاصد خود ازآن گذشته‌اند .

حساب باید درست باشد

یکی از علل شکایات بشر ازسختی‌ها وگرفتاریها اینست که آنچه خوشی ووسائل راحت وموفقیت که در زندگی بدست میآورد همه را فراموش میکند و ازیاد میبرد ولی اموری راکه سختی وتنگی اسم میگذارد بحساب میآورد وفریادش بلند میشود درصورتیکه اگر بخواهد از اول عمرتا آن لحظه که حساب میکند خوشیها وتنگی‌های خویش را آمار بردارد می‌بیند که موفقیت ولذت ومسرت درزندگی او خیلی بیشتر بوده که درموقع شکایت هیچکدام رابحساب نمیآورد .

مثلاازنگاهداری وپرورش وهزینهٔ اولاد در زحمت ورنج میافتد و ازآن شکایت میکند درحالیکه شب زفاف و خوشیهای آنرا فراموش کرده که چه لذت وسعادت ومحبت وانس وتجلی درآن لحظات دیده بود. همهٔ آن خوشی‌ها را ازیادمیبرد وزحمتی راکه اولاد باومیدهد بحساب میآورد .

بیشتر علل شکایت‌ها اینست که حساب لحظات زندگی کما هوحقه درنظر انسان مجسم نیست .

رنج و تحمل و استقامت

رنج حقیقی نیست

در عالم لایتناهی در حقیقت رنج وجـود ندارد ولی برای این بشر وبا این کالبد است که فشارهائی وارد میگرددکه نام آنرا رنج میگذارند. قسمتهائی ازرنجهای انسان دراثردنبال کردن مطالب ومقاصدی است که تا بدنبال آن نرود مقصود حاصل نمیشود اینست که گفته‌اند : نابرده رنج گنج میسر نمیشود .

این مطلب میفهماندکه باوجود سرنوشت بایستی بشر دنبال کار را بگیردوتادنبال نکندکارخود بخود درست نمیشود .

تحمل هم داده‌میشود

البته قانون عالم اشخاص را در مقابل سختیهای نسبی بلادفاع نگذارده وهرکسی را برطبق طاقت‌و توانائی بارمیکند اینست که فرمود : «لایکلف‌الله نفساً الاوسعها (بقره ۲۳۶) هیچ‌کس را جز بقدرطاقتی که دارد بارتکلیف بردوش نمیگذارند» هرسختی درمقابل طاقتی هم‌داردکه آنرا قابل تحمل‌میسازد .

یك پیرمردکه ازپیری شکنجه میبرد درمقابل شکنجه تحملش هم زیادمیشود. قبول‌سختهای‌یك‌پیر برای یك‌جوان ممکن‌نیست‌زیرا جوان‌نارس وپیررسیده وتجربه‌دیده است .

درکتاب‌وندیداد (زندآوستا) ازدین زردشت‌میگوید:«هرگز بخودنگرانی راه مدهید ،زیراهرکس خود را اسیر حزن سازد از مـزایا و نیکوئیهای جهان و روح بـاز میماند و کالبد و روانش دچـار تضاد میگردد.»

یك نکته لازم و بسیار مهم

همانطورکه در بالا اشاره و تذکر داده شد در اینجا لازم آمد بگویم‌که استقامت بایستی‌باعقل‌و تفکرهمراه باشد . این یك نکته‌آموختنی بسیارمهم است‌که یزدان مقتدر دانا موهبتی عظیم ببشرعنایت فرموده‌که همانا عقل وفکر اوست و روشن‌بینی هم ازآنجا بوجودمیآید وباید آنراکیمیا یااکسیراعظم الهی خواند.اگربشر آنها را بکارانداخت در راه مـوفقیت سیرکـرده واگـر از آن استفاده نـکـرد خسران می‌بیند .

استقامت با عقل

بلی استقامت وپایداری‌که از لوازم حتمی موفقیت درکارها است بایستی با عقل وخرد و مشورت توأم باشد. اگر پایداری باینصورت باشد وتوأم با سرنوشت‌گردد موفقیت حتمی است اما اگر مقاومت

بدون در نظر گرفتن عقل انجام گیرد نام آن استقامت نیست بلکه لجاج و عناد است و فرق استقامت و لجاج در اینست .

ممکن است کسی در اثر لجاج بدون تفکر حمله‌ای کند و پیش رود یا در راهی بدون توارد باسر نوشت اقدام نماید اما این عمل درست نیست و به‌نتیجهٔ مطلوب نمیرسد .

رازهای موفقیت

دیده شده که اشخاص برای پیش‌برد کارها به‌پیکار با مشکلات میروند و چندین بار میکوشند و نبرد میکنند وموفق نمیشوند. گذشته ازموضوع سر نوشت علت عدم موفقیت آنها رعایت نکردن قواعد زیراست که اگر هم سر نوشت باشد موفقیت را بتأخیر میاندازد یا ضعیف میسازد .

اول- موضوع تفکر است که چون در این باره تفکر نمیکنند راه صحیح پیشرفت درکاررا نمییابند.

دوم- تمرین است که انجام نمیدهند چه‌درهرقسمتی از راه و روش پیشرفت باید تمرین انجام شود تا شخص بتواند برای پیشرفت آماده و مجهز باشد.

سومین دلیل عدم موفقیت در یك کار ولو اینکه سر نوشت آن موفقیت‌باشد اینست که هنوزوقتی که باید توفیق حاصل شودنرسیده وباصطلاح زودرس است. اینستکه کار وکوشش رونده فوراً بهدف مطلوب نمیرسد.

البته کسی که قواعد بالارا رعایت نماید و از مشکلات نهراسد آنقدر رو بجلو میرود تا موقع معین پیروزی او برسد وشاهد موفقیت‌را درآغوش گیرد.

بایستی‌شخص چنان تمرین کند که در صورت شکست هم موفقیت را ببیند. یعنی‌شکست را یك امر موقتی دانسته و احتمال موفقیت بعد از آن بدهد . دراینصورت دلسرد و نومید نخواهد شد و دست از کوشش نخواهد کشید و اگرسر نوشت او موفقیت باشد موفق خواهد گردید .

این بود قواعد موفقیت وعلت اینکه برخی‌اشخاص درکارها موفق‌میشوندو برخی نمیشوند که گذشته‌از قانون سر نوشت اصولی‌است که دربالا بیان گردید .

درکتاب بهاگوات گیتا ازکتب مقدس هندو میگوید : «کسیکه برهمن را میشناسدو فکرش روشن است ازیافتن آنچه مطلوب است خود را بفرح افراطی مبتلا نمیکند وازدیدن آنچه ناءمطلوب‌است‌حزن بخود راه نمیدهد .

خاتمه مقال

شعری زیبا

برادر گرامی وحدتی علی‌اشرف کشاورز دبیر کل‌وحدت نوین جهانی دوبیتی زیبائی در این باره سروده است :

تا نکشی رنج و نبینی ملال — کی‌رسی‌ای دوست بصبح وصال
دانش و دین وحدت امروزما — راحت خلق‌است نه‌جنگ وجدال

نصایحی از وحدت

این بودنصایحی ازوحدت‌که برای اشخاص حق شناس وسپاسگزار از نعمات یزدانی وکسانیکه در زندگی‌شبانه روزی فکر کرده و میتوانند تشخیص دهند که چه نعمت‌های مداومی ازطرف ذات اقدس احدیت بآنها اعطا میگردد بعنوان دروس‌ارزنده‌ای بیان‌گردید. اشخاص روشندل روشن ضمیر میفهمندکه در عالم لایتناهی الهی مرگی دربین نیست و زندگی همچنان ادامه دارد وتحولات پی‌درپی نشانهٔ سفری ازمرحله‌ای بمرحلهٔ دیگراست .

ادیان متفقند

حقایقی‌که دراینجا بیان‌گردید مورد تصدیق همهٔ ادیان است و هرگاه بکتب آسمانی بنگریم‌کم و بیش دلایلی دربارهٔ‌کلیهٔ مطالب مذکورهٔ بالا خواهیم یافت. نه‌تنها دراین مورد بلکه درکلیهٔ اموراجتماعی واخلاقی وضروریات زندگی بشر اشاراتی درادیان رفته است و این خود دلیل روشن و واضحی براتحاد ادیان است ونشان میدهدکه دستور همهٔ ادیان از جانب یزدان مقتدر یکتا است و هدف همهٔ ادیان تربیت و پرورش ابناء بشراست‌که درحقیقت برادران وخواهران یکدیگرند .

در راه وحدت ادیان بکوشید

حالاکه چنین است چرا باید بجای اتحاد واتفاق و دوستی وهمکاری وهمفکری وخدمت درراه مشترك خداپرستی‌و اخلاق و اصلاح بشر، ادیان بهانه‌های‌کوچك بی‌ارزش با یکدیگر مبارزه نمایند و نیروی خودرا هدر دهند ؟

آیا این امرصحیح وباعقل موافق است ؟

پس درراه اتحاد و اتفاق و وحدت ادیان بکوشید و بدانیدکه یزدان مقتدر دانا پشتیبان و همراه شما است .

لذت پس از رنج حاصل می‌شود

بررسی دربارهٔ تألم

نحوهٔ تالم‌فرق میکند

تألمی که دریك فرد بشر بوجود میآید یك‌امرقاطع عمومی نیست . مثلافری‌دنوعی‌تألم نسبت به‌فرزندش که سرش ضربه‌ای خورده یا ازاین دنیا تحول یافته در خود احساس مینماید . اما اگر شما بوسیلهٔ خوردن ادویهٔ مخصوص میلیون‌ها از میکربهای مفید بدن خود را ازبین بردید هیچ احساسی نسبت به آنها نمیکنید و نمیدانید چه برسر آنها واولادان آنها میآید . درچندلحظه باخوردن داروی مضر ونابهنگام از قبیل مخدر یا مسکری که بدون تجویز پزشك مصرف شود یا انجام

اگرشما بوسیله خوردن ادویهٔ مخصوص میلیونها میکرب مفید بدن خود را از بین ببرید هیچ عزاداری برای‌مرك‌دست‌جمعی آنها نخواهید کرد. (یك طبیب هندی مشغول معالجه بیماران‌فقیر)

یك عمل ساده میلیونها از آنها را از بین می‌برید بدون اینکه بدانید چه غوغائی ایجاد کرده‌وچه بروزشان آورده‌اید .

این یك مثال ساده وروشن کننده است .

همینطوراست حال بشردروقتیکه یك بلیه مثل یك زلزلهٔ بزرگ یاو نازل میشود یا بوسیله جنگی کـه خود افروخته بایك بمب هیدروژنی پانصدهزار نفررا از بین می‌برد . خود بشرممکنست‌ازاین وضع‌اظهار الم‌کند ولی کرهٔ زمین و تشکیلات مافوق‌آن هیچ اظهارالمی نمی‌کنند همانطور که وقتی شما میلیونها از میکربهای مفید بدن خـود را از بین بردیدهیچ عزاداری برای‌آنها نکردید وهیچ‌کاری انجام ندادید . پس‌چرا از اینکه یك بلیهٔ آسمانی عده‌ای راازبین میبرد گله میکنید؟ چیزی‌که عوض‌دارد گله ندارد .

دریك زلزله هزاران فرد ازسکنهٔ زمین ازبین میرود بدون اینکه زمین تأثری پیدا کند . این عمل مثل عمل شماست که باخوردن دارو میلیونها موجود بدن خود را ازبین می‌برید بدون اینکه حتی اطلاع داشته باشید .
(عکس بالا درزلزله سال ۱۹۴۸ شهر فوکوئی در ژاپن برداشته شده ودرست درحین خـراب شدن یك ساختمـان بسیار مرتفع گرفته شده‌است .)

راستی فکر کنید

یك‌خار که بدست‌شمارود آه‌و ناله‌می کنید که‌چرادستتان‌متألم‌شد. اما اگر یك‌میلیون گلبول‌و باخته را کشتیدهیچ‌عزادار برای آنها نیستیدوحتی خبر هم ندارید در حالیکه‌آنهاهم مثل شماجان دارندودر عالم حقیقت بزرگ وکوچك مطرح نیست . مقامات بالاتراز بشریعنی کرهٔ زمین وکهکشانها و عالم مافوق هم نسبت ببشر چنین‌است و آنهاهم برای خود وبموقعیت‌خود الم‌هائی دارند .

الم‌کل ازالم اجزاء

بدیهی‌است که کل ازالم افراد کاملا مبرانیست بلکه اوهم درعالم خود تأثرهائی داردچنانکه‌وقتی تعداد زیادی ازگلبول‌های مفید بدن انسان کم‌گردد درانسان حالت غم وناراحتی وضعف و فشار اعصاب ایجاد میگردد.سرش ، پایش ، کمرش درد میکند ، تب دارد ، بـدنش سست‌است‌وحالش‌بجا نیست.

یکنفر باغبان درخت یا بوته یا گیاهی را که کاشته بحال خود نمیگذارد بلکه آنرا توجه میکند . علفها وشاخ وبرگهای زیادی را میکند و گلها را می‌پیراید . این قاعده درتمام امور عالم جاری است.

خود را گرفته و ناراحت می‌بیند ولی منشاء آنرا نمیداند واز آن آگاه نیست لذا با خود می‌گوید : « نمیدانم مرا چه می‌شود ، قلبم گرفته، حال ندارم، حوصله ندارم. » اینگونه حالات مربوط بموجودات درونی است که از بین رفته‌اند.

اما اگر ویتامینها و دواهای مناسب خورد وجبران کمبود گردید آنگاه غم اوزدوده میگردد، خوشحال میشود وفرح وشادی خاصی باودست میدهد .

یك نکتهٔ بزرگ

ممکن است درفکر برخی اشخاص که آشنا بنظام کامل عالم و متوجه بمشیت حقتعالی درادارهٔ جهان هستی نیستند اندیشه‌های خاصی پیدا شود که وجودسوانح وبلایا مانند زلزله وطوفان که عده‌ای ازموجودات زنده را از بین می برد لازم نیست وچه فایده دارد که زندگی‌های برقرار وآماده‌ای که درمسیر رشد وپیشرفت خود هستند و عمر خویش را طی مینمایند بایك بلیه قطع گردد واز بین برود .

جواب اینست که این امور که اتفاق میافتد خارج ازمشیت الهی ونظم عالم نیست بلکه کاملا مطابق با آنست وهر امری که اتفاق می‌افتد صددرصد برطبق نقشهٔ عالم صورت میگیرد .

واما درموضوع این بلایابایددانست که این امرطبق یك‌قاعدهٔ کلی انجام میشودکه مثل سایرقواعد عالم برمدار نظم وترتیب خاص دورمیزند . این‌قاعده راپیراستن یا پیرایش بمنظور ترقی باید نامید . یکی ازمظاهر این قاعده ، عملی‌است‌که آرایشگر باموهای شامیکند ، مقداری ازآنهارا میزندومی‌برد یا بهتر بگویم مثل باغبانی‌است‌که درختان رادرپائیز هرس می‌کند یعنی شاخ وبرگهای زیادی آنها را میزند یاگلهارا میپیراید وقسمتهای زیادی‌آنهارا قطع میکند واین‌عمل‌که درظاهر ازبین برندهٔ قسمتی‌از نیروی حیاتی آن درخت یا آن گل است سبب میگرددکه درفصل بهاردرخت باقدرت وقوت‌بیشتری‌برگ ومیوه بدهدو گلهای‌آن‌بزرگتروشاداب‌تر باشند . درتمام‌امور عالم این‌قاعده حکمفرما است .

درمورداز‌بین‌بردن گلبول‌های بدن وعدم تأثرکافی بشرنسبت باین‌کار نکتهٔ دیگری هم‌بفکرمیآید: مابطورکلی میدانیم گلبول‌های بدنمان چه میکنند ولی واقف بفردفردآنها نیستیم که بخودآنها و اولاد و خانواده‌شان چه میرسد . همینطور است سلسله مراتب عالم خلقت زیرا همیشه جزء تابع‌کل است وقاعده‌های‌آنها یکی است .

مقدر چیست ؟

کل عالم یعنی نورالانوار که جامع همهٔ مخلوقات‌است چون‌جامع است‌تألمی ندارد وبرای‌اوالمی نیست . اینست‌که دادو فریادودردها واستغاثهٔ مخلوق‌که‌همگی برای حکمت معین وفایدهٔ معین‌است‌بایستی باشد . این امر با مقدر وسرنوشت توأم است . هرکاری‌که باید صورت پذیرد انجام‌خواهدشد . وتخلف ندارد هراندازه خداخداکنندفایده ندارد.مقدر بایدانجام‌گیرد .

دانا وعلیم

این امرمخالف بادانائی وعلم خداوندی نیست . چون جزء تابع‌کل‌است‌گلبول هم درعالم خویش دانا است.اگراین مطالب روشن شود وفکرخودرا درست دقیق نمائید می‌بینید چه دریائی است .

آفتاب‌پرستانی‌که دربیابان وجنگل‌بآفتاب تعظیم‌میکردند ودرمقابل‌آن التماس و استغاثه مینمودند .

سیر تکاملی فکر

در نظرآوریدآن‌آفتاب پرستانی راکه دربیابان‌وجنگل بآفتاب‌تعظیم میکردند و در مقابل آن التماس و استغاثه مینمودند . در آن موقع آنها می‌پنداشتند که با این اعمال آفتاب‌درحقشان مدارا میکند. حالا می‌فهمیدکه‌آن استغاثه‌هاودهل‌زدنها واعمال هیچ تأثیردر آفتاب ندارد و مقدرآفتاب آن بوده که طلوع‌و غروب کند . گیرم هزار سال دعا کند که آفتاب غروب ننماید،تأثیری نخواهد داشت .

امروزه هم بشر باید بداند که مقدر وسرنوشت انجام میشود ودعا اگر مخالف سرنوشت باشد یعنی با سرنوشت توارد پیدا نکند اثری دررفع آن ندارد .

وقتی موجودات بدن زیاد میشود

گلبول‌های بدن انسان وقتی زیادتر از اندازهٔ لازم شد باداروو هرترتیبی که بتوانند آنرا کسر میکنند. زیرا بدن ظرفیت تحمل آنهارا ندارد . اینها خوراك میخواهند ، زندگی می‌خواهند واضافه شدن آنها باعث زحمت است. لذا بایدتعدادشان متعادل شود . برحسب مقدر یزدانی افرادی بنام دکتر معین‌شده‌اند که این گلبول‌های زائد را رفع می‌کنند . یا اینکه بدون توجه وآگاهی انسان مرضی در بدن او پیدا می‌شود که خود بخود گلبولهای زائد راازبین میبرد وبدن راسالم میسازد .

همین امر درکرهٔ زمین وجوددارد

کرهٔ زمین هم همین حال را دارد. اگر موجودات آن بیش از ظرفیت لازم شد ترتیبی پیش میآید که تعدادشان تعدیل گردد . مثلازلزله، سیل ، صاعقه ، آتشفشان ، امراض مسری وجدید انواع و اقسام اتفاق می‌افتد یااینکه خودشان بدست‌خود جنگ میافروزندو بمب اتمی میسازند که میلیون‌میلیون ازافراد خودشان راازبین می‌برند وخود واقف نیستند که چه میکنند و این کار را درراه انجام مقاصد عالمی مینمایند .

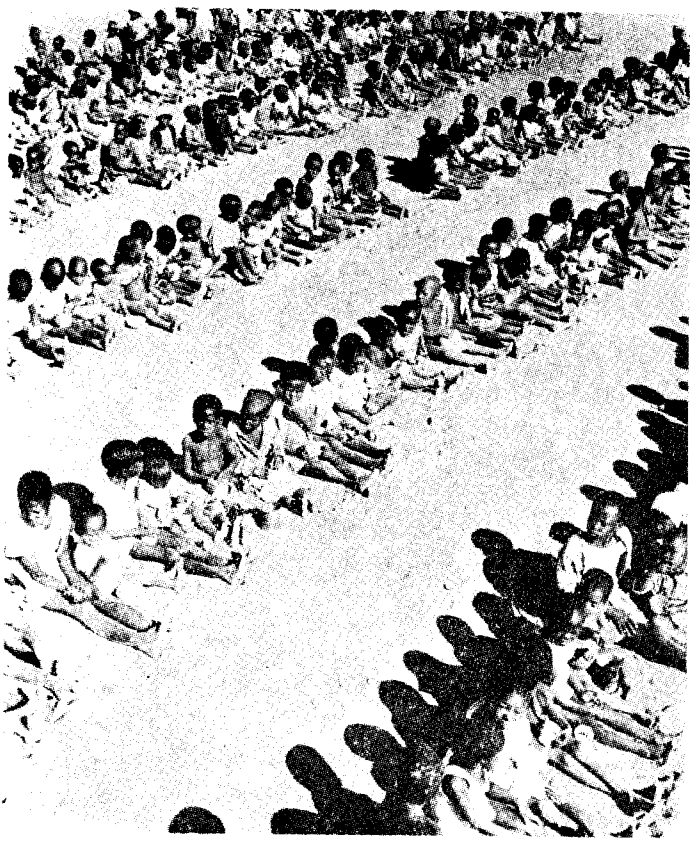

ازدیاد جمعیت درکرهٔ زمین یك‌خطر بزرگ‌برای سالهای آینده بشمار می‌رود ولی ترتیبی پیش می‌آید که تعداد تعدیل گردد . عکس بالا ۶۵۰ بچه افریقائی را در منطقهٔ بچوآنالند نشان می‌دهد که درمیدان «ماهالاپیا» جمع‌شده‌اند . آسیا وافریقا بیش ازسایر قاره‌ها جمعیتشان درازدیاداست .

وضع درعالم بزرگ

همینطور است در عالم لایتناهی واین‌قاعده درهمه‌جا حکمفرما است وبوسائلی که منظم ومرتب‌حساب‌شده است موجودات در همه جای عالم تعدیل میگردد. قانون آکل‌وماکول هم‌که شرح مفصلی دارد و اگر بیان شود ده‌کتاب گنجایش آنرا ندارد بخشی ازهمین قاعده‌است .

البته چیزی ازبین نمیرود . اشیاء حول وتحویل میشوند وبشکل‌دیگری درمیآیند .

شباهت‌قواعد عالم

شباهت بسیاری بین عالم‌لایتناهی وبدن انسان وجود دارد .خودشناسی خیلی مهم است . اینکه گفته‌اند: خودرا بشناس‌تا خدارا بشناسی .سخن‌بسیارمهمی‌است ومطلبی نیست‌که سرسری بگویندوبگذرند. بانسان‌تفکراعطاشده تابابن امور بیندیشد وحقایق رابفهمد. باین‌ترتیب وحدت‌عالم هستی هم بدون چون وچرا ثابت میشود .

نگرانی مردمان برای رسیدن‌بتقدیر است

نگرانی اشخاصی‌که بچیزی نمیرسند برای چیست ؟ برای حاضرکردن قوای بدن وبرای اینست که بتقدیرخود برسند . اصولا نگرانی وآسودگی درید قدرت بشر نیست . بطور خودکار وبلااراده میآید ومیرود . قاعدهٔ کلی‌سرنوشت اینست که هر چه پیش آید تقدیر است . نگرانی هم تقدیراست .

فلسفهٔ اساسی سختی‌ها

در حقیقت اینها برای اصلاح و تربیت‌بشراست وانواع گرفتاریهاکه در زندگی پیش می‌آید باین منظور است . اگر سختی وفشارنباشدبشر خیلی بی‌تربیت و گستاخ میشود و سر اطاعت فرود نمیآورد . کلیهٔ سختیهائی‌که دردنیا پیش میآید چه گرفتاریهای‌فردی‌درزندگی‌اشخاص وچه‌گرفتاریهای عمومی مثل جنگ واختراعات مخرب وبلایا مثل سیل وزلزله وآتشفشان‌وغیره برای‌اصلاح وخیربشراست (البته‌تنها فلسفهٔ آن این‌نیست . فلسفه‌های بسیاردیگرهم دارد ولی از لحاظ زندگی بشر مهمترین‌فلسفه‌اش‌اینست‌که‌گفته‌شد.)

یزدان نسبت ببشر مهربان است و نمیخواهد بندگانش بزحمت و سختی دچارشوند .

بلایا مانند زلزله وغیره بالاخره هدفشان‌خیربشراست هر چندکه درظاهر وبطور موقت عکس آن بنظر آید (تصویر بالا منظره‌ای ازشهر اسکوپلج‌یوگوسلاوی را در زلزله ۲۶ ژوئیه ۱۹۶۳ نشان میدهد.)

دررساله اول پطرس رسول فصل دوم آیه ۲۰ و ۲۱ میگوید : اگر نیکوکار بوده زحمت کشید وصبر کنید این نزد خدا ثوابست زیراکه برای همین خوانده شده‌اید چونکه مسیح نیز برای ماعذاب کشیدوشمارا نمونه گذاشت تادراثر قدمهای وی‌رفتار نمائید .

فلسفهٔ اصلاح

فلسفهٔ هر فشار وزحمتی بخاطر اصلاح ودرست کردن است . اصل مجازات که در عالم مقرر شده بخاطر همین یعنی برای درست کردن میباشد . البته برای کسیکه اصلاح می‌شود فشار وناراحتی داردولی مقصود بالاخره اصلاح است مثل کوزه گری که ده کوزهٔ خوب درست می کند ولی یکی ازآنهاکج میشود. فشار میآورد، آنرا اذیت می‌کندتادرست واصلاحش نماید . اگرخیلی خراب‌باشد گل آنرا دوباره خمیر میکند تا ازآن کوزهٔ بهتر درست نماید .

این قاعده شامل همهٔ مصنوعات طبیعی ومصنوعی میباشد .

دامنهٔ اصلاح

این کارکه بمنظور اصلاح است آنقدر دامنه‌اش وسیع‌است که‌هرچه گفته شود بازمطلب ناتمام میماند. فرض کنید باندازهٔ تمام عالم وستارگان دراین‌باره بفهمیدبازکم است . پس ببینید بشرچقدر کوچك است ودانش تاچه مقدار وسعت‌داردکه هرچه سطح‌فکر ومعلومات بالا می‌رود باز می‌بیند ازکاروان دانش‌عقب است و بسیاری چیزها مانده بفهمد . هرچه دانش وسیع شود دانشمندان می‌بینند که دامنهٔ معلوماتشان ناقص‌است و بفهم‌واقعی نمیرسند. ومااوتیتم من‌العلم الاقلیلا(بنی‌اسرائیل۸۷)

توضیح و تذکر

دراینجا لازمست مطلبی تذکر داده شودکه دانش بشر در هرزمان متناسب با همان زمان است و نسبت بزمانی‌که درآنست عقب نیست کما اینکه درعهد حجر مخترع حربهٔ سنگی دردورهٔ‌خودبسیارمهم‌و ارزنده بود وامروز هم مخترع موشکی که بماه می‌رود نسبت باین زمان بسیار باارزش‌استامادانش بشردرهرزمان نسبت بدانشی که در زمان های بعد حاصل می‌شود ناچیزاست وهیچوقت نمی تواند بـا کاروان آیندهٔ دانش مقایسه شود چنـانکه حـربهٔ عهد حجررا نمی‌توان با سلاحهای اتمی امروز مقایسه نمود هرچند درزمان

درعهد حجر اختراع نیزه وتیر و کمان برای بشر بسیار مهم وارزنده بود ولی امروزه درمقابل وسایل واختراعات‌ارزش آنروز خودرا ازدست‌داده‌است .

خود نهایت اهمیت را داشته است. بعلاوه نسبت بمنبع عظیم و لایتناهی دانش عالم که همهٔ دانشها از آنجا سرچشمه میگیرد دانش بشر بسیار ناچیز وغیرقابل ملاحظه است .

بررسی دربارهٔ لذت

حقیقت لذت و رنج

اگر درست فکر کنیم حقیقت لذت و رنج یکی است یا اصلا حقیقتی ندارد. میتوان گفت اصلا لذتی در بین نیست و میتوان گفت همه‌اش لذت است .

زندگی مرکب است از سختی پی سختی ـ در میان این سختی‌های پی در پی سختی کمتر را در مقابل سختی‌های بزرگ لذت نام میگذارند یا لذت کمتر را نسبت بلذت بزرگتر سختی مینامند . در مقام مقایسه است که این نام گذاریها انجام گردیده است .

خوراك و غذا که خوردن آن لذت محسوب میشود با چه زحماتی بدست می‌آید. عکس سمت راست صفهای بسیار طویلی است از مردمانی که در یکی از کشورهای بلوك شرق برای تهیهٔ مواد غذائی پشت مغازه‌ها صف کشیده‌اند .

معنی لذت

لذت بچه معنی است ؟ حالتی از روح و جسم است که در آن سرور ایجاد میشود بسیار خوب! اما این حالت در اثر چه چیز پدید میآید و مقدمات تشکیل آن چیست ؟ انگیزه آن کدام است وچه امری

سبب ایجاد آن‌میگردد ؟ لذت اصولا بمعنی بهره برداری ازمقدماتی است که دراثررنج وکوشش وزحمت و محنت فراهم شده است. نتیجه گیری از این مقدمات را لذت مینامند .

مثلا زحمت میکشیم ومقدماتی فراهم میکنیم و مواد خام تهیه مینمائیم ، پولهائی که‌با زحمت و رنج تهیه شده در راه آماده ساختن غذائی خرج میکنیم سپس مواد خام را آماده‌میسازیم، پاک میکنیم، پوست میکنیم میشوئیم و بعد آنرا میپزیم. تمام این کارها با زحمت و رنج فراهم میشود .

مرارت در تهیه غذا

ولو اینکه زحماتی که برای تهیه پول کشیده شده و در ازاء آن مواد خام و سوخت‌ووسائل پختن و تهیه فراهم گردیده بحساب نیاید همین عمل حاضر نمودن و پختن غذا چند ساعت طول میکشد تا ما در مدت یکربع یا نیمساعت حاصل این همه زحمت را بخوریم و لذت ببریم .

خوردن هم رنج است

هرگاه دقیق‌تر شویم روشنیهائی دیگر در فهم این‌حقیقت درمییابیم . هرلقمه‌ای که‌بدهان‌میگذاریم مدتی آرواره فعالیت میکند و باز وبسته میشود، دندانها روی هم میآیند ، زبان بکار و کوشش میافتد تا غذا را نرم و آماده سازد و سپس وقتی وارد معده شد همان‌کوشش از طرف معده و سپس روده‌ها صورت میپذیرد تاشیرهٔ غذا وارد بدن انسان شود . همهٔ این امور صرف انرژی و کوشش است و هر عملی که صرف‌انرژی‌باشد مستلزم زحمت و رنج است .

خوردن هم که درنظر مردم عین لذت بشمار میرود توأم با رنج است . تا آرواره‌ها ودندانهاوزبان‌و دستگاه جویدن‌وبلعیدن غذا رنج و زحمت تحمل نکند انسان نمی‌تواند غذا را وارد بدن خود نماید .

پس درخوردن هم که انسان آنرا عین لذت وخود لذت میشمارد تازه رنج هست و تا رنج جویدن‌و خرد کردن و آمیخته نمودن با بزاق و سایر اعمال بضغ ومضغ وغیره نباشد لذت غذا درك نمیگردد.

رنج وزحمت‌منحصر باین‌مقدمات نیست. زحمت‌های دیگری هم هست که مقدمهٔ لذت‌را فراهم‌مینماید مثلا گرسنگی خودرنج‌است. تا سلولهای انسان احساس کمبود و نیاز بغذا نکنند وحس گرسنگی‌رادر بدن‌اشاعه ندهند و انسان گرسنه‌نشود وزحمت ورنج گرسنگی‌را نکشد از خوردن غذا احساس‌لذت نخواهد کرد .

شخص سیر ازغذالذت نمیبرد

آیا هیچ دیده‌اید که انسان سیری که اشتها ندارد و معده‌اش از غذا انباشته وبدنش نیازمند بغذا نیست ازغذالذت برد ؟

پس‌بسیاری رنجهاکه ازلحاظ مقدار و طول مدت چندین‌برابرلذت غذا خوردن است لازم میباشد، تا انسان دقایقی چند لذت را احساس نماید .

لذت در شهوت

همهٔ امور عالم اینطور است . در عشق و شهوت هم همین قاعده جاری است . تا شخص مدتی دنبال نباشد و احساس احتیاج نکند و محرومیت نکشد از عمل جنسی لذت نمیبرد . شخصی‌که باکمال آسانی هزاران نفر دردسترس اوهست و بآسانی میتواندایین‌کاررا انجام دهد چندان لذتی ازغریزه‌جنسی‌نمیبرد .

سختی‌های جنسی

یك پسرپانزده ساله مدتها ازلحاظ شهوانی ونداشتن همسرعذاب میکشد ووقتی به‌زفاف میرسدآن رالذت میشمرد. درحالیکه همان خود سختیهای دیگری داشته ودارد. البته لذت وصل داشته ولی چه رنج هائی برای تهیه وسائل ومقدمات زناشوئی، تهیه هزینهٔآن با مرارت، تحمل‌گرفتاریهای بعدی وجبران مخارجی‌که شده، قبول مسئولیت زندگی وکشیدن بارسنگین حیات وصدها گرفتاری دیگرمتحمل شده است. همه اینها در مقابل چند دقیقه لذت. آیا چنین نیست؟ .

شب نشینی

یك شب نشینی بهمراه دوستان نسبت بشبهای قبل‌که نظیر آن‌نبوده لذت بشمارمیرود. اما خوداین شب نشینی گذشته از زحماتی که برای تهیهٔ آن کشیده عذابهائی از نظر نخوابیدن وصرف قوای بدنی ومقید بودن در لباس رسمی و انواع ناراحتی های دیگردارد . لذت آن کوتاه وعذاب‌آن بصورت‌های دیگر است .

درواقع مانندآن مثلی است‌که‌در مورد شیرهٔ گل درمقالهٔ دیگری گفته شده‌است . چون شیره تحول‌یافته‌در مقابل حالتی که قبلا داشته لذت

یك‌شب‌نشینی درنظرجوانان امروز لذت بشمار می‌رود اما توأم با چه عذاب‌هائی ازنظر صرف‌قوای بدنی وشب‌نخوابی ومقید بودن و انواع ناراحتی‌های دیگر است .

است ولی درهمان عالم هم سختی هائی از نوع دیگر داردکه مختارید اسم آنرا لذت یا رنج بگذارید .

سرما و گرما

سرما برای بشرسخت است و پشت بندآن که گرما میآیدآنرا لذت وراحت میانگارد. غافل ازاینکه گرما هم رنجی از نوع دیگردارد و چیزی نمیگذردکه فریادش ازآن بلند میشودکه عرق کردم، مردم، بیچاره شدم. پس سرما و گرما هردو سخت است ولی فرم سختیهای آنهافرق دارد، هردو ازلحاظ سختی یکسان است ولی شکل آن تفاوت میکند. همه‌چیزاینطور است .

لذت در وحدت

یك نکته بسیار بزرگ

اینك وقت آن فرا رسیده که نکتهٔ بسیارمهمی بیان کنم که بیش از پیش وحدت عالم رابه‌ثبوت رساند. هرفردی از افراد این عالم و هر موجودی از موجودات جهان هستی و هرتنی ازاین مخلوق که بشر نام‌دارد درزندگی خود رنج میبرد وزحمت میکشد تا لذت دیگران را فراهم نماید.

کوشش همگان برای لذت همگان

کرهٔ زمین میگردد وانواع حرکات را بجا میآورد. خورشید بایك انرژی غیرقابل توصیف دائما در عالم نور وحرارت پخش میکند.ستارگان با قـدرت یزدانی اشعه درفضا میپراکنند وهمهٔ مخلوقات و موجودات با سختی‌ومرارت‌وظیفه انجام‌میدهندتازندگی وسعادت ولذت دیگران‌رافراهم نمایند. دیگران هم زحمت میکشند و میکوشند تا مایهٔ خوشی و لذت افراد دیگرشوند وهمین عمل سلسله مراتب و بطور خودکار واتوماتیك وبدون اینکه واقف باشند درجهان هستی درجریان است.

بشرهم چنین است

یك باغبان درخت میکارد ورنج وزحمت میکشد وسالیان چند درگرما وسرما آنرا توجه میکند و ازمایه هستی وجان خود در راه‌آن مصرف مینماید تا ازآن ثمری حاصل گردد و دیگران‌آنرا بخورند و لذت برندیا گلهائی‌میپروردکه مایهٔ سروروحظ بصرمخلوق خدا میشود. یك‌آشپز با مرارت غذائی میپزد وزحمت ورنج میکشد تاآنرا آماده کند ولی غذا اکثراً برای دیگران است ونصیب دیگرکسان میشود. یك بنا ویك‌کارگر در مقابل‌آفتاب عرق میریزند و درمقابل سرما میلرزند وخانه میسازند. لذت این خانه

را اشخاص دیگری میبرند. یکنفر نجار روزهـای متمادی بر سر یك مبل یا یك میز رنج میبرد و آن را آماده میسازد تا اشخاص دیگر از آن بهره برند. درست است که همه درمقابل زحمت خود پول میگیرند ولی آن مزد در مقابل این زحمات بسیار ناچیز و کم ارزش است.

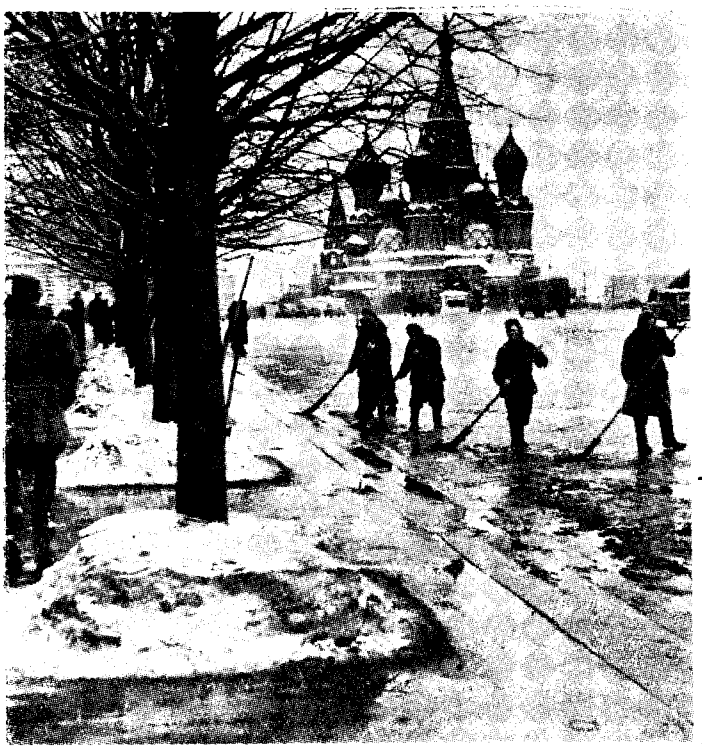

تا فشار وسختی نباشد راحت بوجود نمیآید. این مردان وزنان رفتگر در شهر مسکو مقابل کلیسای سنت بازیل درسرمای چندین درجه زیرصفر زمستان روسیه زحمت می کشند تا عابرین از منظرهٔ کثیف و نامناسب ناراحت نشوند.

انوشیروان و پیرمرد باغبان

گویند روزی خسروانوشیروان بهوستانی گذر میکرد. پیرمردی فرتوت را دید که درخت میکاشت. نزداورفت و گفت: «ای پیرمرد. میدانی که این درخت که میکاری تاچند سال دیگر ثمر نخواهدداد وترا فرصت بهره گیری ازمیوهٔ آن نخواهد بود. پس این چه زحمت است که بر خود روا میداری؟»

پیرمرد سر برداشت وپس از بر گزاری رسم ادب گفت: «خسروا. میدانم ولـی این قاعدهٔ عالم است. دیگران کاشتند ماخوردیم. ماهم میکاریم تادیگران بخورند.»

تفکر کنیم

چرا این افرادبشر، این مخلوقات اینطور زحمت میکشند تا بدیگران سود رسانند؟ چرا آن آشپز چندین ساعت رنج میبرد تا بعداً اشخاص دیگری چند دقیقه از دست پخت او متلذذ شوند؟.

این امور همه نشان میدهدکه عالم وحدت است. مسئلهٔ لذت و رابطهٔ زحمات ولذتها وکارمخلوقات با یکدیگر مستحکم و درست وصحیح وغیر قابل انفکاك است و همه بهم پیوند دارد. همین امر میرساند که عمل باغبان که نتیجه‌اش را شاید نسل بعد ازاو میبرند بسایر افراد متصل میباشد.

چه دلیلی بهتر ازاین برای وحدت عالم باید گفت؟

تکرار لذت مکررات است ولذت نیست

تکرار لذت

اصولا لذت وقتی تکرار شود جنبهٔ لذت بخشی خود را ازدست میدهد. فرانسویان میگویند: بسیاری لذت لذت نیست. دیده‌ایم اشخاصی راکه همه نوع وسائـل لذت دراختیارآنها وجود دارد وهرچه اراده کنند فوری برایشان آماده میشود ومردم محروم وکم بهره فکرمیکنند اینان خوشبخت‌ترین و مرفه‌ترین افراد روی‌زمین‌هستنددرحالیکه‌دیده شده که‌دراثر تکرارلذت‌وآمادگی‌وسائل، حالت‌ابتذالی از زندگی در آنها هـویدا است‌که حیات را در نظرشان بیمزه، بیحاصل وبیرنگ جلوه میدهد وآنقدر دردید زندگی بی‌تفاوت میشوندکه برخی از آنها دست بخودکشی میزنند .

هرکاری اگرلازمست که نتیجه بخش باشد بایستی توأم‌با رنج وسختی انجام شود وهرچه سختـی آن بیشتربـاشد نتیجـه جالب‌تراست . این عکس باچه تمهیدات ومشکلاتی عکس‌طبیعی‌از یك کرگدن خطرناك برمیدارد که بعداً آنرا بقیمت‌گران‌بمراکز علمی ومطبوعاتی بفروشد وازجسارت خودبیالد درحالیکه معلوم نیست تا این درجه جسارت‌واستقبال ازخطر خوب باشدزیراعمل بنتیجهٔ آن نمیارزد .

درد دل یك مرفه

دوستی میگفت من خود کسی را دیدم که همهٔوسائل‌زندگی راداشت، هیچ اشکال ومشکلی در زندگی او دیده نمی‌شد وهمه خیال‌میکردندکه خوشبخت‌ترین افراداجتماع‌است . اما روزی درمقابل پرسش‌اینکه‌چرا مغموم‌وگرفته‌است‌گفت: «آیا اینهم زندگی میشود؟ آخر من‌هیچ‌مشکلی درپیش‌ندارم که‌حل‌کنم، هیچ‌مسئله‌ای ندارم که‌با دنبال‌کردن‌وچاره‌سازی درراه‌آن مشغول شوم؛وقتم‌همچنان بیهوده بهدرمیرود.هرچه میخواهم‌حاضراست لذا هرچه هست‌ارزش خود رادرنظرمن‌ازدست‌داده. زندگی در مقابل من‌کاملا بیرنگ و بی‌حاصل شده و بقدری ناراحت و پریشانم‌که صبح نمیدانم برای چه از خواب برمی‌خیزم وشب چون تلاش وکوششی‌که حاصل‌کار وزحمت ودوندگی وحل امور باشد درضمن روزانجام نداده‌ام‌آن‌کوفتگی وخستگی شیرینی‌که انسان رابخواب خوش میکشاند درخـود حس نمیکنم. اینست‌که مدتی ازشب بیدار ودچارافکار سیاهم. راستی پریشانم و بهرکس درد دل میکنم و این حقیقت را میگویم.

مسئله را متوجه نمیشوند ومرا ملامت میکنند ومیگویند تو که همه چیزداری وهرچه بخواهی برایت فراهم میشود دیگر ترا چه غمی است .

آنها چون خودشان محرومیت‌هائی دارند که آنرادر زندگی من حل شده می‌بینند فکر میکنند همانطورکه خودشان آرزوی آنرادارند منهم بخاطر رسیدن بآن خوشبختم درحالیکه اشتباه میکنند.»

حال زار یك شخص آسوده

این مرد بسیاری ازاین سخنان بمن گفت وحتی میخواست گریه کند. اما چندی بعد اورا شاداب وسرحال دیدم .تحرك بیشترداشت، نشاط خاصی وجودش رافراگرفته‌بود. علت‌راپرسیدم. معلوم شددچار زخم معده شده که بـرای رفـع آن نـاچار بمراجعه بدکترهای متخصص و تلاش است و رنج و درد قسمتی از روزگارش راتـیره میسازد وبقیهٔایام راکه بعد ازایـن رنج است بخوشی میگذراند . ضمنا خانمش هم دچار درد معده شده کـه برای معالجهٔ او ناچار شده به اروپا بـرود و برای سلامت او تلاشهائی بکند و وجوهی بپردازد و همین امور اوراشاد کرده است .

مردان مرفه‌که همه‌گونه وسایل لذت وخوشی رادر اختیار دارند پس ازاندك مدتی ازاین‌نوع زندگی ناراحت‌وبیزارمیشوند.

تجزیه‌وتحلیل روانی

بیائیم و حالت این مردرا تجزیه وتحلیل کنیم . چرا درابتدا ناراحت وکسل بود وسپس شادمان گردید ؟ آیا علت جزآنست که رنج وغمی در زندگی او پدید آمد و این رنج توانست در ایام زندگی لحظات شادمانی که واکنش آن حزنها بود ایجادکند ؟

راستی اینست‌که شادمانی عکس‌العمل ودنبالهٔ حتمی‌حزن است وجز باوجود آمدن حزن شادمانی بوجودنمیآید . اینست که قرآن فرمود :ان‌مع‌العسریسری‌ثم‌ان مع‌العسریسری .همانا که همراه سختی آسانی وهمراه گرفتگی گشادگی است .

این عکس‌العمل طبیعی است .

داستان لقمان‌حکیم

میگویند لقمان‌حکیم به‌پسر خود نصیحت‌کردکه در زندگی بهترین غذاها راتناول‌کند ودربهترین بسترها بخسبد وبهترین لباس‌ها را بپوشد و همهٔ امورحیات را ببهترین وضع صورت دهد . پسرکه پدر را عاقل و حکیم میدانست ازاین گفتار تعجب کردکه این پند عملی‌نیست زیرا برای همه فراهم کردن

بهترین وسائل میسر نمیباشد . لقمان درپاسخ فرمود که منظورم این نیست که همواره لذیذترین غذاها و بهترین بسترهارا برای خودفراهم‌سازی و بهترین‌البسه را بپوشی .

راه کسب لذت

مقصود اینست که آنقدر بخود محرومیت بده که کوچکترین وسائل در نظرت لذت بخش باشد. آنقدر گرسنگی بکش که یك لقمه نان جوین در نظرت بهترین غذاها جلوه نماید . سعدی علیه‌الرحمه فرماید :

ای سیرتر انان جوین خوش ننماید معشوق منست آنکه بنزدیك توزشت است

آنقدر در خواب بخود تنگی ده که چنان محتاج خواب شوی که بر روی سنگ راحت‌ترین خواب‌ها را طی کنی و آنقدر تن خودرا باالبسهٔ نرم بپوش که خشن‌ترین لباسها در نظرت مطبوع جلوه کندو آنقدر از شهوت دورباش که یك کنیز سیاه چون حوری بهشت در نظرت آید .

لذت درقبال رنج است

بنابراین روشن گردید که اصولا لغت لذت وجود پیدا نمیکند مگر اینکه قبلا رنج وسختی صورت پذیرد . تامقدمات رنج وزحمت نباشد مفهوم واصل وکنه لذت پدید نمیآید. در این باره فکر کنید تا حقیقت را دریابید .

قانون طبیعت اینست که پس ازرنج احساس لذت و راحت خواهد آمد . این مرد که با مرارت برای تأمین معاش آبکشی میکند شب هنگام که کار خودرا بپایان می‌رساند ازراحت وخوشی نسبی که همانا رضایت نفس وآسودگی است برخوردارمیشود.

یك کارگر ساختمان که ازصبح تا غروب بیل می‌زند و کلنگ بزمین میکوبد وقتی که شب خسته و کوفته بمنزل میرودوقدری استراحت میکند ویکی دو فنجان چای مینوشد معنی لذت راحت را که پس ازآن سختی فراهم‌شده خوب درك میکند .

درکتاب بهاگوت گیتا (کتاب مقدس هندو) میگوید: آنکس که قلبش در بحبوحهٔ گرفتاری دچار اضطراب نیست ودرهنگام جستجوی مسرتها راه اشتیاق افراطی نمی‌پیماید وحس ترس وغضب را از وجود خود دورکرده اورا خردمند صاحب نظر می‌دانند.

قانون عالمی درحیوان

این قانون منحصر ببشر نیست بلکه یك قانون عالمی است که مشمول تمام مخلوقات میشود . شمایك شیررا می‌بینید که با هزاران زحمت وکمین کردن ودر میان نیزارها پرسه زدن وجستجوکردن

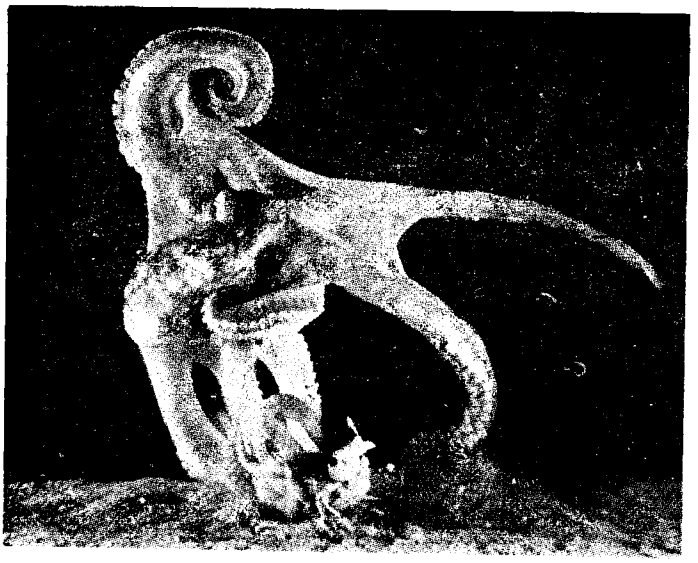

یك حیوان تازحمات سخت تحمل نکند نمیتواند بشکار که مایهٔ سیر کردن شکم و ادامه زندگی است موفق شود. در اینجا یك هشت پای دریائی یا اختاپوط را می بینید که پس از تعقیب و زحمت یك خرچنك دریائی را صید کرده تا با تناول آن زندگی خود را ادامه دهد.

وسپس مدتی تعقیب و دنبال نمودن، شکاری را بچنگ میآورد و بعداز اینهمه تلاش و رنج چند دقیقه‌ای با لذت خوردن آن سرگرم است .

تجلی قانون در نبات

یك نبات چه مرارتها میکشد که ریشه‌اش را درخاك رشد میدهد . با سنگها وموانع و گرفتاریها وآفات مبارزه میکند ، با زحمت سراز خاك بیرون میآورد . وقتی ساقه‌اش بیرون آمد چه رنجها میبرد وچقدر ازوجود هوا وبرف وباران وبادوحشرات وآفات ومیکربها عذاب میکشد تا وقتی ازاین گرفتاریها رهید وبرگهایش شاداب وساقه‌اش ستبرشد آنگاه از آبی که بپای او میدهند واشعهٔ خورشید که برساقه وبرگهایش میتابد و شیرهٔ غذائیش را میپزد و عناصر زمینی که با ریشهٔ جان بسوی خود میکشد لذتی رادرك نماید .

تجلی در کرات و درعالم

کرات هم همین‌حال را دارند و بااینکه ماازوضع آنها خبرنداریم اما احساس میکنیم که اینهمه گردش وفعالیت و سرگشتگی و رنجی که میکشند درقبال آن مسلماً لذاتی احساس میکنند .

پس باید دانست که لغت لذت در مقابل رنج بوجود آمده ولذت وقتی است که انسان محنت بسیار بکشد .هنگامی موفق گردید لذت تجلی میکند .

همهٔ امور لذت است

پس‌ای برادران و خواهران: شکرگزار باشید. چگونه میخواهید از زیربار سختیها فرار کنید ؟ کجا بروید که اوضاع چنین نباشد. اگر بحقیقت امر فکر کنید همه‌اش لذت است . کجای آنرا سختی حساب می‌کنید ؟

تاوقتی کودکی بودید دستتان بانجام کاری نمیرسید وهر کاری که میخواستید بکنید پدرومادرمزاحم میشدند واین وضع را سختی وفشار میپنداشتید . بزرگ که شدید آرزوی بسیار درمغز میپرورانید ولی وسیلهٔ عملی کردن آنرا ندارید . هردو دوره سخت است . اما اگرخوب بنگرید و بفلسفهٔ ممانعت پدرو

چه بسا کودکان و نوجوانانی که در اثر نارسائی فهم و تجربه کارهائی انجام میدهند که وسائل ناراحتی خود را فراهم میکنند.

مادر وحکمت دسترسی نداشتن بانجام همهٔ تمنیات دقیق شوید می بینید همه‌اش لذت است . چه بسا که همان کودك با انجام خواسته‌اش وسائل بدبختی و تباهی خودرا فراهم کند . همینطور است یك مرد یا زن نسبت به تمینات خود زیرا از حقایق خبر ندارد و نمیداند که چه خواهد شد . حال میل دارید همه‌اش را سختی حساب کنید یا همه را لذت بدانید .

صبر داروی فشار وغم

هنگامیکه منتهای سختی وفشار بکسی وارد میآید اگر سختی را تحمل کرد و صبر روا داشت آن فشارها میگذرد و روزگار خوش فرامیرسد درحالیکه چندان ناراحتی زیادی تحمل نکرده است . اما اگر درخلال فشارها ناسزا گفت ، خودرا باخت ، خویشتن را ناراحت کرد و لحظات عمررا بسختی وغم و ناراحتی گذراند وخدای نکرده کلمات زشت وکفرآمیز برزبان راند مقدر کارخودرا میکند . اما اگر صبر کرد دقایق براو چندان سخت نگذشته ولی مقدر از او گذشته است .

خلاصه مطالب بالا در یك دو بیتی :

درك لذات نی توان کردن — تا نبینی ذلالت ، آزردن
چون کشی رنج ومحنت دوران — لذت، آنگاه بهره برچیدن

دوران بی‌خبری وشباب

بیـاد آورم ای دل گذشت عهد شبـاب
نشاط عشق و جوانـی و جام لعل مذاب

مرا بعقل و خـرد آندم التفات نبـود
بدست، نرگس مست و ببزم، جام شراب

چه خوش گذشت جمال وجلال‌وسیروسلوك
کنار دیـدهٔ من میرود رژه چون خواب

برفت عمر عزیز و تباه شد ایام
نشست بر جگرم تیرو دیده شد خوناب

ز من مپرس چرا این چنین پشیمانی
چرا که عشق و جوانی نبد براه صواب

دلم چگونه شود شاد چونکه غمگینم
چو ریزم اشك ندامت بسوز در هر باب

سخن شناس شناسد که من چه میگویم
که بوی خون دل آیـد ز سینه های کبـاب

کلید گنج سعادت بدل بود مخفی
در آن شمایل پیری چـو کیمیا دریاب

یقین من همه آن : کز درشتی ایام
جوان خام شود پخته بهر کار حساب

جوان ، تلف منما عمر خویش بیهوده
کزین کلام شوی هوشیار و عالمتاب

کنون ز سختی پیری نمیشوم خرسند
که بعد آنچه گذشت این زمان نیم شاداب

نشان مرد خدا وحدت است و صلح‌وصفا
گرفته جاذبه‌حشمت ، گشاده رخ ز نقاب

پشیمانی

جوانان ونوباوگان‌عزیز- این داستان سرگذشت مردی است‌که سالهای پربرکت جوانی رادرراه عیش وعشرت تلف نموده وعکس‌العمل آنرا در دوران بعدی زندگانی دیده و حکایتی که برایم بیان‌داشته بعنوان درس عبرت برای شما بازگو می‌کنم .

در آنزمان چنین می‌پنداشت که در عالم جز جام می ونشاط عشقهای زود گذر و سرمستی جوانی لذتی در دنیا وجود ندارد وهرچه هست همین است وهمین. واساس‌زندگانی چیزی جزاین‌نیست.

عمر از دست مده

حکایت می‌کرد: جوانانیکه خود را اینطور بی‌محابا بدست هوس می‌سپرند ودر راه بهره برداری از استعدادهای حواس خویش افراط روا می‌دارند توجهی بعقل وخردکه جزء وجود آنها است ندارند.

جوانانیکه خودرابیمحابا بدستهوس میسپارندودر راهبهره برداری از حـواس‌راه افراط میپیمایند توجهی بعقل وخرد ندارند

خانهٔ مرتبی در اختیارشان است که در طبقهٔ بالای آن دانشمندعاقلی‌نشسته ومهیای‌نصیحت‌وراهنمائی است . امااین جـوان‌هوسباز درها را بروی آن دانشمند بسته وبین خود واوپرده‌های ضخیم‌کشیده و حاضر نیست سخن‌او را بشنود .

افراط وزیاده روی

جوان سازمان وجودیش به نسبت خودکامل است ودارای همهٔ حـواس واستعدادها بدرجـات مختلف می‌باشد و درقسمت‌بالای جسمش‌مرکزعقل ووجدان قراردارد اما نمی‌خواهد ازآنها پیروی کند ودرآنها را بروی خود بسته است.درمقابل، خود را دیوانه‌وار بدست نرگس مست بتان وبزم شراب سپرده ، نتیجهٔ آن معلوم است .

آری آن لحظات‌باشکوه‌وپرازلذت بشادمانی‌گذشته است که‌اکنون مانند رؤیائی در نظرم جلوه میکند

رؤیای بیحاصل

می‌گفت : البته در آن لحظات با شکوه و پراز لذت عمری‌بشادمانی‌گذشته است که اکنون مانندرؤیائی‌که در خواب می‌بینیم از جلودیدگان رژه می‌رود. اما باگذشت این فیلم این نکته را میفهمیم که عمر عزیزی که می‌توان از آن بهره برداریهای بزرك‌در راه سیر بسوی معبود حقیقی وخدمت بخلق انجام داد از دست رفته و روزگار تباه شده وبیهوده گذشته وحالاکه این حقیقت‌درك می‌شود تیرغم برجگـر می‌نشیند واشك حسرت‌از دیدگـان می‌بارد و پشیمانی جبران گـذشته را نمی‌کند .

اگرمیبینی پشیمانم وغبارغم برچهره‌ام نشسته همه‌بخاطریادآوردن آن‌لحظات عزیزی است که‌ازدست رفته‌است

انگیزهٔ عشق

پرسیدم: آن اعمال چه بودو این پشیمانی چیست ؟ گفت : افسوس که جوان سخن عقل را دیرتر می‌پذیرد و هر چه شده ازبی‌فکری و عدم توجه بحقیقت‌است، اگرمی‌بینی که‌اکنون چهره‌ام شادمان‌نیست‌وغبار غم بر آن نشسته و اشك پشیمانی از چشم فرو می‌ریزد همه بخاطر یاد آوردن آن لحظات عزیزی است که ازدست رفته‌است.

***

سخن مرا درك کنید

ناله‌کنان می‌گفت: این‌سخن مرا همه‌کس درك‌نمی‌کند. هستند جوانانی‌که غرق درلذات وامیال بسر می‌برند وهیچ توجهی بناصح مصلحت‌اندیش ندارند . اماکسیکه سخن میشناسد این حقیقت را خوب در مییابد وهمانطورکه ازکباب اشك حسرت ودود آه برمیخیزد ازدلهای پشیمان حسرت زده نیز سخن‌های عبرت‌انگیز بیرون می‌آید. چه خوش است‌که انسان سخن عبرت‌آمیز را از زبان‌کسی کـه مراحلی را شخصاً آزموده است بشنود.

گنج سعادت چیست ؟

ای فرزند عزیز ـ آن‌دانشمندی‌که در طبقهٔ فوقانی مغزانسان مکان‌گرفته راه وروش‌زندگی‌راخوب می‌داند وطریقی‌راکه منتهی‌بسعادت وخوشبختی است درپیش پای‌آدمی می‌گذارد. بایستی از اوپندگیرید و از دستوراتش تبعیت‌کنید. اومی‌گوید: گنج سعادت‌انسان درزرومال وملك ومتال نیست بلکه‌گنج‌حقیقی در درون دل‌انسان است وبرای اینکه‌بتواند حقیقت را ازآن دریابد بایستی سعی‌کند تاآنجاکه ممکنست ایام پیری وحالتی راکه در دوران آخر عمر خواهد داشت از همان جوانی نزد خود مجسم‌کند ورفتار

خویش را باآن تطبیق دهد .هرچندکه می‌دانم هردورانی‌درزندگی بشربطور غریزی وطبیعی‌اقتضائی‌دارد که باید عاقلانه اقناع شود. اما جوان بایستی درحدود سرنوشت ومکانیسم مغزی اعمالی درزندگی پیش گیرد که باعث ندامت وتأسف ایام پیری‌نشود، بایستی درخرج و روش زندگی راهی چنان عاقلانه اتخاذ کند که در زمان کهولت محتاج خلق وپریشان روزگار نگردد زیرا درآن ایام است‌که تنگدستی‌وعائلهٔ زیادوگرفتاری خرج‌وکمی عایدات بسیار پریشان‌کننده است. کسانیکه در جوانی سرمایهٔ خود را ازدست می‌دهند ودرپیری گرفتار بی‌چیزی میشوند بسیارند ودلسوختگان این راه سخن مرا درست‌میبابند. خوشا بحال جوانانی که علاج واقعه را قبل از وقوع کنند و پیش از آنکه بچنین حالی مبتلا شوند راه صحیح درپیش گیرند .

عبرت از تجارب‌دیگران

تجربیات زندگانی وسوانح وحوادث روزگار بهترین درس عبرت وآماده‌کنندهٔ بشربرای گذشت زندگانی است. اتفاقات وپیش‌آمدها هرچه سخت‌تر ومهیب‌ترباشد بهترآدمی را درنبردحیات آماده می‌سازد. آن‌مردمیگفت: منهم‌میدانم‌این‌سختی‌ایام راکه‌اکنون‌باآن‌روبرو هستم‌درست‌است‌که نتیجهٔ‌بیفکری‌هاو عدم پیروی از عقل‌وخرد است لیکن حالا که بعقل توجه‌کرده وبراه راست درآمده‌ام این سختی‌ها مقدمهٔ آماده شدن یك عنصر خام برای انجام کار درست و صحیح و پخته است . پس تحمل آن شیرین و لذت بخش است .

پندگرفتن یعنی سعادتمند شدن

ای جوانی که سعادت برخورد باین سخن را یافته‌ای و سرنوشت ترا باین راه انداخته که این کلمات عبرت‌انگیز را بشنوی. بیاوپندگیروازاین سخنان هوشیارشو و عمری‌راکه‌اکنون دراختیارداری و هنوز طی نشده وباقی است بیهوده تلف منمای‌وآنرا باحساب روشن ودقیق در طریق خیر و سعادت بکار انداز تا مانند خورشید درعالم درخشان ومشهورشوی .

***

تجلیات انتقام

در همین عالم انتقام وجزا بهرشکل وصورت‌که باشد بالاخره تجلی می‌کند و نتیجهٔ‌کار را بدست صالح یا خاطی میدهدوممکن نیست کسی عمل زشتی‌کند ونتیجهٔ‌آنرا بچشم نبیند. البته سختی ایام‌پیری عکس‌العمل بی‌بندوباری وافراطهای جوانی است لذاازوجود این‌سختی‌ها بعنوان‌مقدمه خیرهاوخوشیهای بعدی خرسند نبایدگردید زیرا اینها عکس‌العمل‌گذشته است وخودپدیده‌ای نیست که منتظر عکس‌العمل ضد آن‌باشند. اما در خاتمه چنین‌میگفت: با تمام این احوال خوشحالم وبقسمت خویش راضی وازخدای

عادل خود خشنود وسپاسگزارم .

* * *

علائم و نشانها

گفتم : هر گل دارای عطر خاصی است که بدان عطر شناخته میشودوهرچیز دارای نشانها وعلائمی است که بدانوسیله آنرا تمیز میدهند. علامت ونشانهٔ مرد خدا نیز وحدت وصلح وصفا ودوستی ومحبت و پیوند برادری است وکسی راکه دارای این صفات است بدون تردید یك انسان خدائی بدانید.

هر گلی دارای عطرورنك وشکل خاصی است که بدانها شناخته میشود

اینست سخنی که از هاتف بعشق دریافته و بی‌پرده بیان میکنم و بعنوان تحفه‌ای از جانب وحدت ارمغان جوانان ونوگلان بستان زندگی مینمایم باشدکه آنها راسودمندافتد.

خداوند همگان را ازگرداب نادانی وغفلت نجات بخشد .

غفلت و زیان آن

زیان عظیم غفلت

یکی از عواملی‌که بزرگترین زیان را در زندگی بانسان وارد میآورد غفلت است‌که باعث ایجاد ناراحتی‌های بسیار ومحرومیت ازمزایا وسعادات وجلوگیری از فیض وممانعت ازانجام وظیفه میگردد .

این امر بقدری سخت و ناراحت‌کننده است‌که بایستی در حق‌کسانیکه غفلت درکار روا میدارند تأسف فوق‌العاده خورد بلکه باید برای آنها سوگواری‌کرد زیراچیزهائی‌گرانبهاازآنهافوت میشودکه اگر کار را درست انجام میدادندازآن برخوردار میشدند وبا انجام وظیفه دیگران‌را هم برخوردار میساختند .

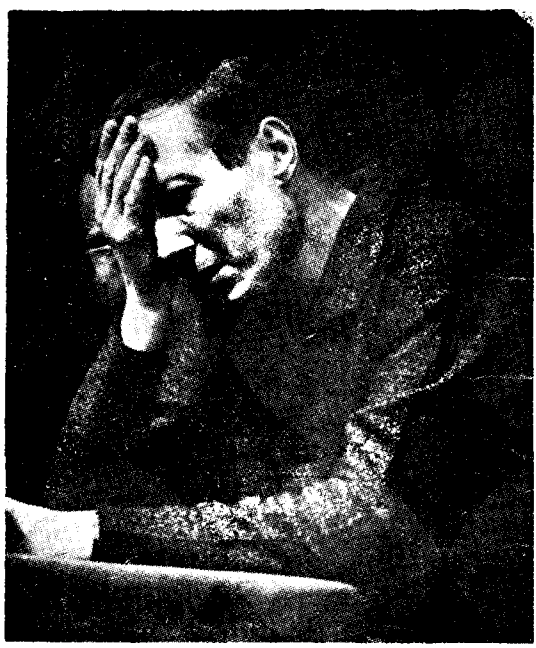

از مردمان غافل‌بسی چیزهای‌گرانبهافوت میشودکه اگر کاررادرست انجام میدادند از آن برخوردار میشدند

موجب محرومیت‌ها

وقتی با دقت و توجه بجریان زندگی مینگریم می‌بینیم محرومیت‌هائی‌که‌ما ازآنچه‌باید نصیبمان شود میبریم در اثر غفلت است و بیشتر نارواییها ورنجها و گرفتاریها وکم بهره‌گی‌ها مادر اثر آن‌بوجود میآید .

درست است‌که مقدرانجام میشود وهرکسی بسرنوشت خود میرسد اماچون تمرین وتوجه هم صحیح‌است کسانیکه غفلت روا دارند از مزیتهائی که باید بآنهابرسد تاحدی محروم میمانند .

تجزیه غفلت

حال ببینیم‌غفلت چیست وچه عملی انجام میدهد: تمریناتی‌باید برای یك قسمت بخصوص‌ازوظایفی

که بعهده داریم انجام شود. غفلت آنست که از انجام این تمرینها خودداری کنیم و آنرا در بوته اجمال گذاریم . هنگامیکه تمرین کردیم قوهٔ حافظه درقسمت انجام آن کاری که باید بشود قوی میگردد زیرا مطلب تکرار میشود ودیگر فراموشی درکار نمیآید.

یك مثل

برای اینکه روشن شود غفلت چیست وچه اثری دارد میگویم: مقدر است شما نان بپزید. وسائل کامل آنرا از قبیل آرد، آب، نمك، تنور، کارگر و آنچه لازمست در اختیار دارید وعده‌ای هم گرسنه هستند و شما وظیفه دارید بآنها نان برسانید. حال اگر شما تعلل کرده و بانجام این وظیفه نپردازید وامروز وفردا کنید وکار را بعقب اندازید و بموقع انجام ندهید هم خودتان محروم مانده‌اید و هم عده‌ای را ناراحت ساخته‌اید. آنگاه که موقع گذشت باحالت التهاب بفکر جبران مافات میافتید. چون وقت کافی ندارید بعجله وشتاب تمام یك نان ناقص فطیر حاضر میکنید وآنها هم که باید بشما کمك کنند دیگر تاب وتوان این کار را ندارند ، ناچارید هرطور هست به تنهائی این عمل را انجام دهید.

اما اگر درکارها تمرین کردید وهر کاری رادرست بموقع خود صورت دادید همه کارها بخوبی انجام میشود وناراحتی پیش نمیآید .

برای یادآوری

در بین عوام مرسوم است که برای یادآوری مطلبی بانخ بدور انگشت خود گره میزنند یا گرهی بگوشهٔ دستمال خود می‌بندند ویااینکه درموقع تذکر وبیاد بودن مطلب یك انگشت خود را تاکرده گرو نگاه میدارند تادرانجام کار غفلت روا ندارند.

تداعی معانی

هرچند این موضوعات وابسته بتداعی معانی است ودراثر مربوط بودن اموروافکار با یکدیگر ،وقتی یك فکر بخاطر آید فکرهای مربوط به آن مثل رشتهٔ زنجیر جلو میآید اما خود این عمل تمرین بشمار میرود که شخص با انجام آن حافظهٔ خود را تمرین میدهد که مطلب را بخاطر بسپارد ودرموقع ازانجام کار غافل نشود .

تکرار و تمرین

برای اینکه درانجام کاری که بعهدهٔ ما است یابایستی حتماً انجام گردد غفلتی پیش نیاید طرز تمرین اینست که مطلب را چند بارتکرار کنید وانجام آنرا بخود یادآوری نمائید. مکرر بخود تکرار ویادآوری کنید وتذکر دهید که موضوع را فراموش نکنید.

راه تمرین

این تمرین را میتوان شفاهی یاکتبی بصورت یادداشت وتذکار انجام داد. بهترین راه آنست که در محلی که مورد مراجعهٔ روزانه است مانند تقویم بغلی ورومیزی یاکتابچهٔ مخارج یاکاغذ روی میز یاامثال آن، مطلب را یادداشت کنید.

مقصود نقش‌بستن درحافظه است

این تمرین فرضاً هم‌که نوشته ویادداشت نشود چون چندبار تکرارشده ودرحافظه نقش بسته انجام خواهد شد زیـرا وقتی بموقع عملی کردن آن رسیدیـد موضوع بخاطـر میآید و صورت عمل بخود می‌گیرد .

کار را سبك نگیرید

غفلت چیست؟ اگر نقطهٔ مقابل این کار را گرفتید ووظیفه‌ای راکه باید انجام شود سبك وسطحی تلقی کردید وبا خود گفتید: «باشد این وظیفهٔ من است، مهم نیست انجام خواهم داد. » اما گرفتاریهای دیگر وکارهای دیگر ووظایف بعدی پیش میآید ووقت معین خواهدگذشت ومی‌بینید عمل‌همچنان مانده و انجام نشده است .

تسویف یا امروز وفرداکردن

ممکن‌است‌با خودچنین‌بگوئیدکه این کار را بعداً انجام خواهم داد. مانعی ندارد. احتیاج‌بنگرانی نیست. بعد بسراغ این‌کار خواهم‌آمد. آنگاه بکاردیگر مشغول میشوید وآن عمل فراموش میشود.مطلب دیگر ، اشتغال دیـگر و فکر دیگری در کار میآید و آن کار را از خاطر میبرد . اینـرا غفلت می نامند .

در تحقق این وضع اغلب تمایل خود شخص هم دخالت دارد یعنی وقتی وظیفه‌ای برای انسان‌پیش میآید شخص علاقهٔ کافی واشتیاق لازم ودلبستگی وافی بانجام آن ندارد ومیل دارد ازآن‌بگذرد وآنراجا بگذارد وهمین‌قدر که نسبت به‌تمرین آن ویادآوریش غفلت‌نمود موضوع میگذرد و نه تنها آن‌کار ازبین میرود بلکه تمرین مغزی منفی بوجودمیآید.

فوت فرصت ها

تمرین منفی همان غفلت است‌که وقتی در اثراین تعلل وتغافل‌کارها بزمین‌ماند وبدون توجه‌ازبین رفت وفرصت‌ها فوت‌گردید درمغز یك تمرین منفی برای عدم انجام‌کارها پیدا میشود که درنتیجه درهمهٔ کارها غفلت پیش میآید.

تلقین مخرب منفی

چیز دیگری که انسان را درغفلت‌ها وفراموشی‌ها بیشتر معتاد میسازد تذکر فراموشی نسبت‌بخود است باین معنی که اگرکسی بگوید : « من خیلی فراموشی دارم، دچارنسیان زیاد هستم، همه چیز را فراموش میکنم.» وامثال این قبیل مطالب را در فکرخویش تذکر وتلقین‌دهد این فکر رفته‌رفته قوی‌شده در مغز اواثر می‌بخشد وایجاد فراموشی واقعی مینماید.

سوگواری برای غافلان

بهمین دلیل‌است‌که بایستی دربارهٔ کسانیکه غفلت روامیدارند سوگواری‌کرد وبحالشان تأسف‌خورد

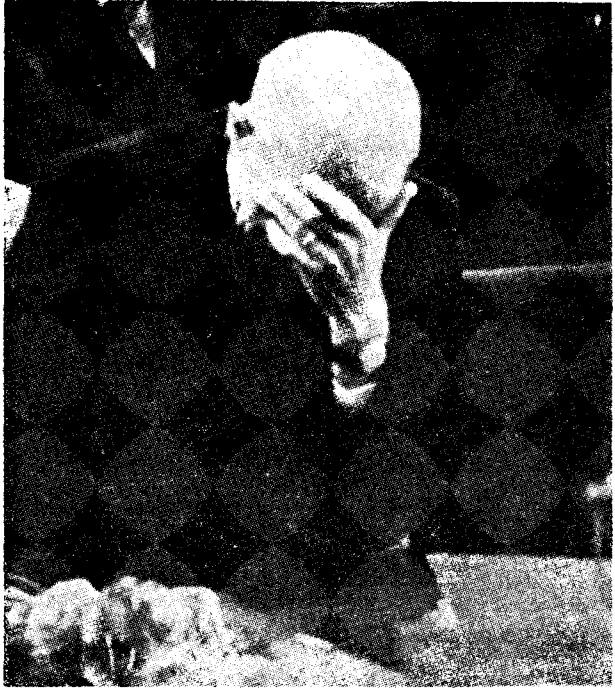

بایستی دربارهٔ کسانیکه غفلت روا میدارند سوگواری کرد و بحالشان تأسف خورد

زیرا اگر این ترتیب را پیش گیرند جبران پذیر نیست وخیلی مشکل است وضع عادی روحی خود را ترمیم کنند زیرا غفلت کار خود را کرده ومغز و جسم آنها را برای ادامه غفلت آماده ساخته است.

سهل انگاری

همانطور که بیان گردید گاهی انسان درمقابل انجام وظیفه‌ای که برای او معین شده چون چندان بانجامش اشتیاق ندارد و میل میکند آن کار را انجام ندهد لذا عمداً فکر وکار دیگر راپیش میآورد وکارهاو وظائف دیگر درنظرش جلوه گر میشود، این جلوه بزرك میگردد و قدرت میگیرد . در واقع مثل اینست که در اینجا غفلت بطور ناخودآگاه درکار می‌آید واین مورد خیلی قوی است .

عذر و بهانه بیجا

و اما کسیکه چنین غفلتی روا داشته نمی گوید که من علاقه باین کار نداشتم بلکه عذر و بهانه نسیان را جلو کشیده میگوید فراموشم شده است. درصورتیکه علت اصلی عدم انجام کار فقدان علاقه بود که نخواسته آن کار را انجام بدهد.

یك عروس سالخورده هرچند زیبا و خوش لباس و آراسته باشد طراوت یك دوشیزهٔ جوان را ندارد

تمرین ضد

این کار تمرینی است در نقطهٔ مقابل. در اثر این غفلت کاری که باید انجام شود از بین میرود یا اگر صورت پذیرد خیلی بیوزن وخیلی زشت است ودرست مطلوب نیست، زیبائی و لطافت لازم را ندارد مانند یك دخترخانم زیبا و لطیف یا یك پسر رشید برازنده است که متأسفانه دراثر پیش آمد هائی ازموعدشوهر کردن یا زن گرفتن آنها گذشته

است وآنگاه درشصت سالگی بفکر تشکیل عائله میافتند . البته اینها هم خانواده تشکیل داده‌اند ونام زناشوئی بر آن‌اطلاق میشود وزندگی را هم گذرانده‌اند ومقدرهم‌چنین بوده امامسلماً آن لطافت وزیبائی ولذت وطراوت جوانی را ندارد .

عمل شتاب

همانطورکه غفلت کاررا خراب میکند، شتاب وعجله نیز مخرب کار است. هرکس در انجام کارها عجله‌روا دارد وبه تعجیل وبدون تعقل‌وتفکر امور را انجام دهد نتیجه‌کارش مطلوب نخواهدبود.

زیان اشتباه

از علل بزرك اشتباه وخبط بی صبری وعجله وبیفکری‌است. پس ازاینکه اشتباه‌صورت گرفت فرضاً انسان درصدد ترمیم‌برآید علاوه‌بر مضرات دیگر باعث‌اتلاف وقت است یعنی در موقعی که کارهای واجب مخصوص به‌آن ساعت است ناچاراست اشتباهات‌وغفلت‌ها وکارهای‌فوت‌شده گذشته را نیز انجام دهدوجمع هردو بسیارمشکل است.

تعادل وموقع شناسی

قبلا گفته شدکه غفلت هم‌باعث خرابی است‌یعنی‌اگر غفلت کندکار ناکرده خواهدماند واگرعجله روا دارد کاربسرعت پیش میافتد ونارس انجام داده میشود. پس بایستی اعتدال را رعایت نمودوهرکاری‌را بموقع‌وبجاانجام داد.

محبوب نزد خداوند

خلاصهٔ مطلب آنکه اگرانسان میخواهد خداوند متعال وآفرینندهٔ جهان از اوراضی وخشنود باشد باید اطاعت امرکند وبیگمان تنهاچیزی که موجب خشنودی خداوند است اطاعت و فرمانبرداری از اوامرالهی‌ودستورات‌دین وانجام وظیفه وتکلیف وحفظ‌تعادل درکارهااست.

تفکیك نوع فراموشی

در خاتمهٔ این‌بیان‌لازم است این نکته راتذکر دهدکه نسیان بردوقسم است: یکی‌فراموشی‌که‌نوعی بیماری میباشد ودرحفره‌های مخصوص مغزکه محل حافظه است خلل ونقصانی‌پیش میآید وشخص‌را دچار نسیان میکند. دوم فراموشی دراثرعدم توجه‌کافی وتمرین نکردن‌است. منظور از لفظ فراموشی در این مقاله آن نوع نسیان‌نیست بلکه مقصود غفلت وتمرین‌نکردن درکاراست.

غفلت در وحدت ادیان

قبل از اختتام مطلب برخود فرض میدانم این نکته رابخوانندگان‌گرامی یادآوری‌کنم‌که چون در این دوره اززمان‌برای نجات مردم اززیانها وخطرات بیدینی ، خدا ناشناسی ودوری ازمعنویات بهترین راه وروش وحدت ادیان است لذاهرکس دراین‌کار غفلت روا دارد ازمزایا و نعمت آن محروم مانده و مشمول‌عواقب غفلت است‌که در این‌مقاله بیان‌گردید.

خداوند یار ویاور نیکوکاران‌است.

خلاصه مطالب بالا دریك دوبیتی :

سوگواری باز کن برغافلان — هست غفلت مایهٔ رنج گران
گرتوخواهی‌ازخداشادان‌شوی — کن اطاعت امر یزدان بیگمان

رهائی و نجات

پرتگاه سقوط

با اینکه وضع پیشرفت و ترقی علمی امروز در حال افزایش است و سطح همهٔ کارها رو بصعود و ترقی سیرمیکند معذلك گاهی اعمالی از بشر امروز دیده میشود که دنیارا بسوی پرتگاه جنك‌میکشاند. در این عالم وحدت که‌همهٔ موجودات با یکدیگر همکاری می‌کنند و ازهم جدائی ندارند بایستی‌همکاری وهمفکری شعار همگان باشد.

گاهی اعمالی ازبشردیده میشود که‌قابل تأسف‌است. منظره‌ای از خـرابیهـای جنك گذشته در شهر اشتوتکارت آلمان

دربدن‌انسان‌که میلیاردها موجودات‌مختلف بایکدیگرزندگی‌میکنند هنگامیکه‌همهٔاین‌یاخته‌ها وسلولها منظم ومرتب بوده و تعادل داشته باشند درکمال صلح وصفا با یکدیگر زیسته وجز شعار همکاری‌وهمفکری‌کاری انجام نمیدهند واینها تنها درموقعی‌دست بمبارزه میزنند که از خارج‌میکرب هائی مانندمیکرب‌سل، میکرب جذام وغیره‌وارد بدن میشودکه‌درآن‌حال‌نیز همهٔعوامل وسلولها و قدرتها ونیروهای‌بدن‌دست‌بهم میدهند تا آن‌مزاحم تعادل را ازبین ببرند .

بشر بایستی از نزدیکترین سرمشق یعنی همین بدن خودش درس‌بیاموزد. مگر نه‌اینست‌که افراد بشردرتمام‌کرهٔ زمین همگی خواهران وبرادران یکدیگرند وکرهٔزمین حکم‌خانه‌ای‌برای خانوادهٔ بشری است؟پس چراباهم بستیزندوباضمحلال‌یکدیگرپردازند ؟

فکر جنك

درهرحال باید گفت انسانی‌که خود را عاقل میداند مغز خود رابا فکرجنك سخت مشغول کرده‌وبا اینکه‌خودبخوبی ازخطرات وعواقب وخیم‌آن آگاه است وچشمش به نتایج شوم‌آن بازمیباشد با این حال

مانند افرادکوردرچاه گمراهی افتاده است .

وظیفه آگاهان

حال که چنین است چه باید کرد ووظیفهٔ افراد صالحی که این حقیقت رامیدانند چیست ؟آیاچارهٔ جنگ بجنگ است وآیا باید فاسد را بافسد دفع نمود ؟آیا کوری که ازروی نادانی ممکنست درچاه افتد نباید باو تذکر دادکه راه وچاه در جلو استوخطر سقوط در پیش؟آیا این بهتراست یا اینکه بگوئیم بگذار در چاه بیفتد وبمیردوبمکافات عمل

بشر ازخطرات وعواقب وخیم جنگ آگاه است با اینحال بسوی جنگ میرود(عده‌ای از کشتگان جنگ ویتنام آنطور که در مجله امریکائی لایف نشان داده شده)

خودبرسد ـ بگذار تا بیفتد وبیندسزای خویش ؟

یك مثل زنده

ناچارم دراینجا مثلی ازکشور خود و شاهنشاه صلح جو وبزرگوار بیان دارم وآن‌موضوع‌بحرین است. با اینکه این منطقه ملك مسلم ایران بود معذلك وقتی‌خواست سازمان ملل ومقتضیات جهانی‌ایجاب نمودکه استقلال یابد رهبر عالیقدر کشور ما راه صلح‌وهمزیستی ومصلحت جهانی را اختیار فرموده با رفراندوم اهالی آن منطقه و استقلال بحرین موافقت فرمودند و این مطلب بایستی سرمشق همهٔ جهانیان قرارگیرد تا برای هرمشکل کوچکی بجای صلح وآشتی وراه حل، طریق جنگ را در پیش نگیرند .

رسم جوانمردی

کسیکه واقف است وظیفه دارد آنکس را که ازغفلت درگمراهی افتاده نجات دهد بهرصورت‌وهر کس میخواهد باشد. آنهائی هم‌که ازجهالت درچاه یا پرتگاه شقاوت افتاده‌اند هرکه باشند برادران‌ما در عالم وحدتند و علت این سقوط آنها محدود بودن فکرشان درعالم‌معنویت‌استوماهم ناچاریم بآنهاتذکر دوستانه بدهیم خواه قبول‌کنند یا نپذیرند.

اختلاف افراد

اختلاف سازمان مکانیسم مغزی افراد ایجاب میکندکه مغزهرکسی درقسمتی که مقدر است قوی‌تر باشد. ممکنست‌کسی در امور علمی، صنعتی ویا سایرقسمتها خیلی فکور وپیشرفته بوده اما درمعنویات‌رشد

مغز هرفردی درقسمتی که مقدر اوست قویتر است

فکری لازم‌راکه منجر بهدایت‌میشود نداشته‌باشد. لذا بر کسانی که خود بر این حقیقت واقفند و فکر خود را در این قسمت پیشرفته‌میدانندواجب است که‌آنها را آگاه سازند .

نجات باریسمان محبت

عمل نجات معنوی حفظ گمراهان در معرض سقوط تنها بوسیلهٔ ریسمان محبت انجام‌پذیراست‌وبس. طفلی‌که دراثرشتاب وعدم‌توجه‌ممکن‌است‌بیفتد و پیشانیش ضربه دیده ومتورم گردد نمیتوان او رابا زدن‌ضربه‌های دیگر برروی همان محل درد معالجه‌کرد . بلکه باید با آرامش و نرمی وگذاردن کمپرس های‌آب‌گرم آثارآن ضربه را از بین برد. در موردکسانیکه گمراهند باید چنین محبتی بکارانداخت.

خطر سقوط

بدیهی است این‌کار آسان نیست زیراسقوط‌درگرداب‌دشمنی‌و جنگ برای‌بشر خطرناك است لذا

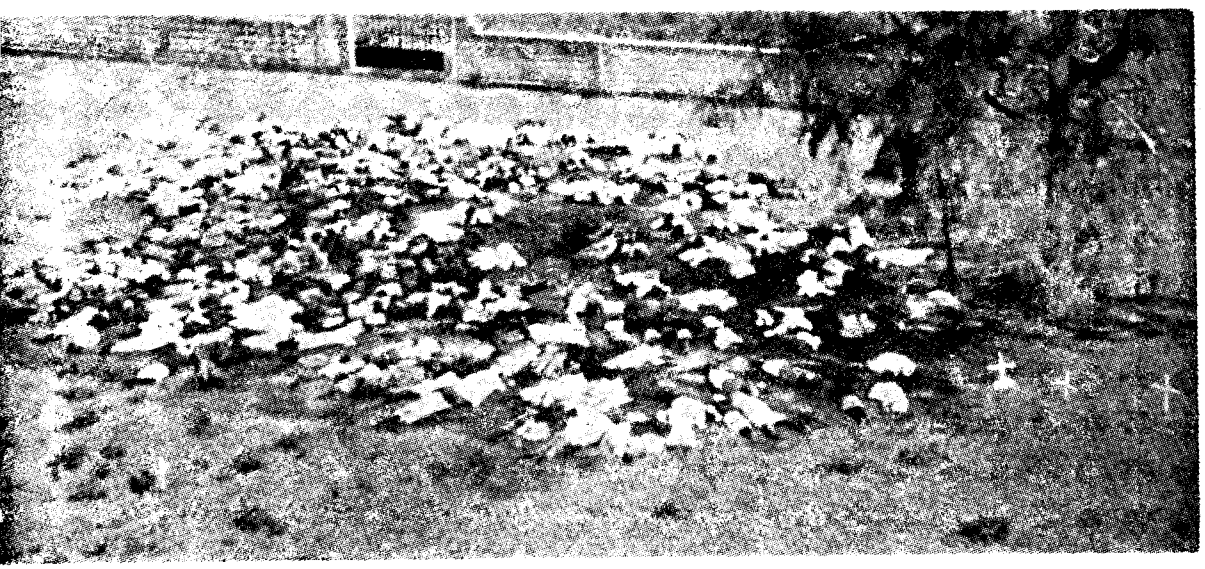

بایدهمه‌دست‌بدست‌هم‌دهند وبنیان محبت راقویترسازند تادرددشمنی وجنك‌درمان‌شود. درعکس‌بالامنظرهٔ کشتار دستجمعی راکه چندسال قبل‌در کنگوی افریقا بدست شورشیان‌انجام‌گرفت میبینید. کشته‌شدگان‌عده‌ای‌مبلغ مذهبی وشاگردمدرسه وبیماربیمارستان‌بودند.

داروی آن که محبت ومدارا ومهر انسانیت است نیز باید خیلی بزرك وقوی باشد وهمهٔ افرادی‌که باین حقیقت واقفند باید دست بدست هم دهند و محبت هـای یکدیگر را بهم توأم سازند تا بتوانند این درد را درمان نمایند .

همکاری در راه حق

زمانی در شهری سیل آمد ووسائلی برای جلوگیری از آن نبود لذا اهالی شهر هرکدام ازمنزل خود کیسه‌ها وسبدهائی که داشتند بیرون آوردند بطوریکه مجموع تعدادآنها هزاران گردیدوآنهاراپراز خاك وسنك کردند و با همکاری یکدیگر جلو سیل دیواری کشیدند تا توانستند سیل‌را برگردانند.

در موردبلیهٔمعنوی‌هم‌بایستی چنین‌همکاری مجدانه‌ای توسعه یابد وهمهٔ افرادی که بحقیقت واقفند و سخن حق را زودتر قبول میکنند کلیهٔ نیروی محبت و مهر خدادادی را که در قلبشان است روی‌هم‌گذارده بکار اندازندتا نیروی‌دشمنی وعداوتی را که امروز بر افراد بشر غالب شده فرونشانند.

اینست یکی ازآمال وحدت‌که در راه آن میکوشد.

بشر باید بدون‌توجه بنژادوسایراختلافات بانیروی محبت‌ووجدان وانسانیت بکمك‌همنوعان‌خودبشتابد

فواید اتحاد ادیان

اتحادادیان‌قادر است‌این‌عمل راانجام دهد.

آیاسزاوار نیست‌که‌خداپرستان همه‌کیش‌ها وکلیه کسانیکه حس‌انسانیت آنها بیدار ومجهز است ازهردین وفرقه، نیروهای محبت خود را بایکدیگر توأم سازند تا بایك قدرت واحد بتوانند بشری راکه براه جنگ میرود ازخطر سقوط‌نجات بخشند؟

آیا صلاح نمیدانید کـه همگی در راه وحدت ادیـان بکوشیم تابشر را براه سعادت وصلاح آوریم؟

خداوند یارو یاور همه باشد وما را ازپرتگاه نجات بخشیده وما را بخیر وصلاح رهبری‌فرماید.

خلاصه مطالب بالا دریك دوبیتی:

هان فکر جنگ برسر آدم‌گرفته راه — با چشم بـاز لیك چـو کوران فتاده چـاه

بایـد بریسمان محبت بـرون کشید — نـادان کـوره فـکر ز چاه و ز پرتـگاه

سخن گفتن بجا

بروشن بینی و فکر توانا
بتدبیر و خرد ، با چشم بینا

زخاموشی خصالی به نباشد
کند صحبت بموقع مرد دانا

نمیگویم دهان مگشا بگفتار
نکو گو: وقت حاجت هست رعنا(۱)

که باشد هرمقامی را کلامی
چو ناطق را روش باشد باسنا(۲)

بهنگام سخن لغزش نشاید
که خاطر را ملال آرد در اثنا(۳)

وقار وصبر وگفتن بامتانت
کمال عقل انسانی است مانا(۴)

طریق حشمت است این درس تنزیل
چنین آمد بیان بر پیر وبرنا

وسیله سخنگوئی

خداوند متعال وسائلی بانسان عطا فرموده تا احساسات درون خودرا بدیگران بیان دارد. این وسیله دهان وزبان است که ازراه حس گویائی ودستگاه مخصوصی که درمغز وکالبد انسان قرار داده شده بوسیلهٔ هوائی که ازحنجره عبور میکند و بوسیلهٔ حرکات لازم درزبان ودرلبهاودهان اصوات بیرون میآید وآنرا سخن گفتن مینامند .

خداوند متعال وسایلی بانسان عطا فرموده تا احساسات خود را بدیگران بیان دارد. این راهنما بکمک زبان و اشارات شکفتیهای آفرینش را بعده‌ای مشتاق نشان میدهد

دست بچه کار میآید

دست برای کار کردن بانسان داده شده و یك بار را که بخواهند از زمین بلندکنند باید عضلات دست راآماده ساخت، بار راگرفت وآنرا بارتفاع لازم ازسطح زمین برداشت. آیا دیده‌اید عاقلی پیداشود که بدون احتیاج به برداشتن یك بار یاانجام یك کار، بیهوده دست خودرا تکان دهد و بالا وپائین بیاورد و جنبشی که برای انجام یك عمل لازم است بطورهرزه وبیهوده ببازوی خود بدهد ؟

(۱) برازنده (۲) روشنی (۳) میان (۴) مانند.

عاقل دست‌را بیهوده حرکت نمیدهد

البته میگوئید چنین کاری‌را درفرد عاقل ندیده‌ایم وانتظار نداریم. درست است. اما همین افراد که ادعای عقل وخرد میکنند وازتکان دادن بیهوده وبیمصرف دست خود ابا دارند دستگاهی راکه برای سخن‌گفتن بجا بآنها اعطاگردیده بیهوده و نابجا مصرف مینمایند .

صرفه‌جوئی

با رعایت‌کردن امساك درکلام‌که بیان خواهدگردید انرژی ونیروی مغز وحافظه‌که صرف سخن گفتن میگردد صرفه‌جوئی میشود زیرا بیهوده مصرف نشده و زائد نگفته‌ایم . آیا این امر برای بشر بهترین درس‌نیست؟ آیا هیچ دیده شده‌که‌آدم عاقلی اتومبیل نوی‌را بنزین‌وروغن‌کند وبیهوده ازاینطرف به‌آنطرف بدون هیچ‌مقصد وهدفی آنرا راه‌ببرد ونیرویش رامصرف نماید وماشین را مستهلك‌کند ؟کمتر کسی هست‌که چنین عملی انجام دهد زیرا ضرر مادی آنرا بالعیان می‌بیند امـا بسیارند اشخاصی که انرژی مغروکالبد خودراکه ازراه زبان مصرف میشود بیهوده بکار انداخته ساعتهاکلام بیهوده وبی‌فایده وبی‌نتیجه وبی‌مقصد میگویند.

آیا انرژی عزیز وبا ارزش وقدرتمندمغز وکالبد ازیك‌ماشین وچندلیتر بنزین‌کمتر ارزش‌دارد؟

کم‌سخن‌گفتن علامت‌رشد است

این نکته‌را باید بدانیدکه بشر هنگامی بپایگاه رشد میرسدکه درسخن‌گفتن صرفه‌جو ودر رفتار بردبار وصبور باشد،کم بگوید وبسیار بردباری‌کند . برای مردمان عاقل وفهیم بسیار سخن‌گفتن صلاح نیست وبایستی بیشتر شنید. هنگامیکه‌کسی باشما سخن میگوید مطلب اورا بدقت بشنوید وبسنجید. آنگاه بطور مختصر ومفید جواب‌گوئید زیرا دربسیار سخن‌گفتن ممکنست اشتباهی رخ دهد و مایهٔ‌گمراهی و آزار طرف‌گردد.

زبان‌را بلقلقهٔ بیهوده عادت ندهید

آری زبان ودستگاه سخنگوئی برای آن‌اعطا شده‌که آنرا برای منظوری درست، هدفی‌صحیح‌وبجا بکار اندازند امابیشتر مردم را عادت براین امر ناپسند بلکه زیان‌بخش جاری شده‌که سخن‌خود را در راههای نامناسب، غیرلازم، هزل، بیهوده ونابجا بکار اندازند. نه‌تنها سودی ازاین عمل‌آنها متصورنیست بلکه زیان‌آن‌مسلم‌است و کوچکترین زیان‌آن مصرف انرژی و قدرت بدنی‌در راه هرز و بیهوده است . مثل‌آبی‌است‌که آنرا هرز دربیابان رهاکنندوهدر بدهند و مثل پولی است که در طریق باطل و غیرلازم مصرف گردد درحالیکه انرژی‌بدنی هم‌ازپول وهم ازآن آب مهمتر است. زیرا هرچیز خوب در عالم هست‌توسط انرژی‌بدنی بشر قابل حصول است . هم پول وهم‌آب‌بوسیله‌کوشش انسان پیدامیشود.

سخن بیهوده نابجا است

پس روشن‌گردیدکه بیهوده سخن‌گفتن‌بسیار نابجا است واگرانسان‌بخواهد این‌روش‌رااختیارکند

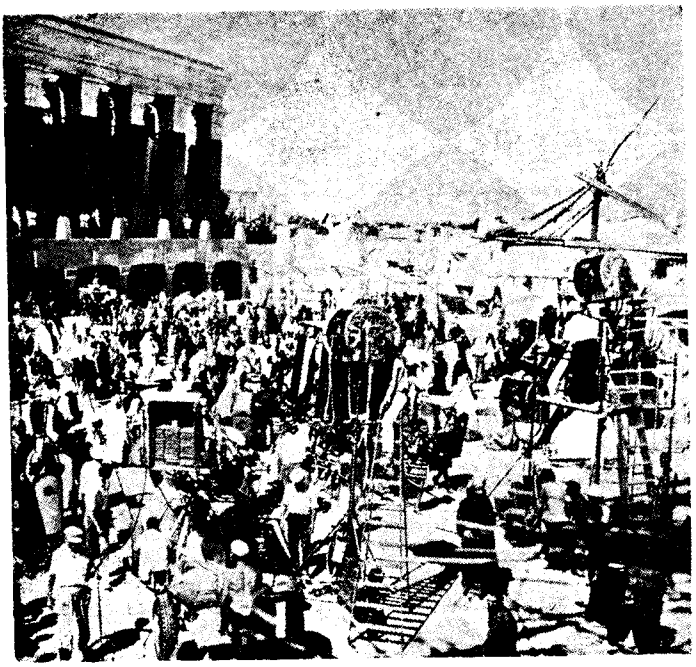

انرژی وفعالیت بشر درراه انجام کار مثبت بایدمصرف شود، چنانکه دراین کارگاه هر کسی در راه انجام کار معینی میکوشد. حال که انرژی مصرفهای معین دارد چرابرخی کسان انرژی خودرادرراه سخنان باطل بهدر میدهند ؟

خاموشی ازآن خیلی بهتراست و در این‌مورد باید گفت که بهتر ازخاموشی صفتی وجود ندارد .

مرد دانا آنست که خاموشی اختیار کند و بموقع برای کارلازم سخن بگوید نه اینکه انرژی بدنی خود را در صحبت بطور هرز در بیابان محیط بفرستد .

روش سخن گفتن

البته مقصود آن نیست که کسی صحبت نکند بلکه فقط باید صحبتی کردکه نکو وپاکیزه باشد و سخنی نیکوشمرده میشودکه بموقع باشد یعنی به‌آن حاجت افتد.

مرد روشن‌بین و عاقل ویکفردکه بااخلاق وحدت مجهز است روشن‌بین‌است یعنی‌میداندکه‌مقام کلام کجا است‌وهرسخن‌راچه‌مقامی‌است وچه موقع بایدسخن گفت‌وچه‌موقع باید خاموشی گزید. او میداندکه‌هر وقتی اقتضای‌چه‌سخنی‌دارد. روشن‌بینی، ناطق‌را درمورد نحوهٔ کلام‌یاسکوت رهبری میکند وبهترین بیان‌را برای بهترین‌موقع برمیگزیند .

هرعاقلی که کاری انجام میدهد درراه عملی ساختن‌هدفی معین است حتی این اشخاص که بنواحی‌قطبی سفرمیکنندداز عمل‌خود منظوری دارند. چرا بشربدون منظور ومقصود سخن بگوید؟

سنجش کلام باتفکر

او کلام‌خودرا با فکر توانا می‌سنجد وقبل‌از اینکه برلب‌آورد، درست‌دربارهٔ آن‌فکر میکندوآنراسبک‌وسنگین میسازد و کلیه روشهای تدبیر وخرد را در بارهٔ آن اجرا میکند ووقتی کلام‌را برزبان‌جاری میسازدکه ازکلیهٔ بوته‌های آزمایش عقل‌وتدبیر بیرون آمده باشد . آنگاه بابصیرت‌سخن‌میگوید یعنی خوب مینگرد که‌این کلام مثل تیری که‌بهدف معینی زده شود برای‌چه‌هدفی‌درنظر گرفته شده. او تیر رابطور هرز با چشم بسته‌وکورکورانه رها نمیسازد بلکه برای آن‌هدف‌درنظر میگیرد.

دقت درسخن

این نکته‌را باید همیشه بخاطر بسپرید مبادا صحبتی کنید که ازآن گزند روحی یاجسمی بکسی واردشود. درحقیقت روزه‌وامساك‌در کلام بهمین مقصود است. هرکس‌صحبت زائدبیشتر کند بیشتردرمعرض لطمه خوردن ازاین‌راه است.

چون اشخاص بی‌شکیب وبیرویه در جامعه هستندوسخن دهان‌بدهان‌منتقل میشود بسیاری سخنها که بدون‌قصد ازدهان خارج میشودو ظاهراً بنظر گوینده فایده‌یاضرری ندارد دراثر دهان‌بدهان گشتن‌ایجاد ضررمیکندوجلو خیرها راسدمینماید.

مثلاشما برای کسی کاری انجام‌داده‌اید واز کمك‌چندنفر در این راه استفاده کرده‌اید. چه‌لزومی دارد این‌مطلب‌را باین‌وآن‌بگوئید. ممکنست آنهائیکه از روی‌نیت خیر باشما کمك‌کرده‌اند از شایع شدن این مطلب‌ضرر ببینندویااشخاص‌دراثراین‌شهرت‌بایشان هجوم کنندو نتوانند تقاضایشان را برآورند و باعث خجلت وناراحتی وزیان‌آنها گردد. آنوقت‌شما در مقابل‌عمل خیری‌که‌آنها در حقتان کرده‌اند پاداش نامناسب‌داده‌اید. آیادرست است؟

خودداری‌ازلغزش

از دیگر قواعد کلام خودداری ازلغزش‌استواین‌کار باتوجه‌ودقت‌وتفکر وتمرین‌های شایسته‌انجام میشودوهرکسی باید درسخن‌گفتن تمرین‌کندو براجتماعات‌صحیح ومکاتب‌تربیتی است که‌ا شخاص رادر سخن‌گفتن عادت دهند وبتمرین‌وورزش وادارند. لغزش درکلام‌باعث‌ملال‌خاطر وتخفیف‌وکوچك کردن گوینده خواهدشد.

اشتباه قابل‌برگشت‌نیست

بارها اتفاق افتاده که‌شخصی ازروی‌عدم تفکروغفلت‌ونسنجیدن ودقت نکردن کلامی‌برزبان آورده که‌باعث زحمت وگرفتاریهای غیرمنتظره برای خود اوگردیده یا اینکه باعث‌رنجش‌وملالت‌مخاطبان او اعم ازنزدیکان مثل‌زن‌وفرزندو خویشان یا بیگانگان شده است. کلامی‌که ازدهان خارج گردید برگشت آن‌امکان‌ندارد وهرچند که گذشت زمان یامعذرت خواهی‌ورفع‌ورجوع کردن تاحدی‌میتواند شدت‌ملال راتخفیف‌دهد اما آثارآنرا بطورکلی‌نمیزداید. معروف‌است‌که میگویندکلام‌تاازدهان بیرون‌نیامده‌بنده‌تو است وچون بیرون‌آمد توبنده اوئی زیرا بسا اتفاق افتاده که‌زبان‌سرخ سرسبز را برباددادەاست.

پس چه‌بهتر که‌بیاموزیم و تمرین وورزش کنیم‌وبسنجیم ودقت‌وتفکر روا داریم که‌اصولا کلام‌زشت‌و نامناسبی ازدهان ماخارج نگردد که‌ناچاربمعذرت وترمیم‌آن‌باشیم.

متانت و صبر

درهنگام‌سخن‌گفتن اتخاذ وقارومتانت کامل وصبروخودداری ازعجله و شتاب‌نشانه کمال عقل‌و خردسخنگواست.

اینست موجزی‌ازآداب‌بیان وسخن گفتن که‌طی شعرونثر برای آموزش‌پیر و برناومردوزن‌بیان‌داشتم واینست‌روشی ازوحدت برای آموزش فن کلام وسخنگوئی‌ـامیداست‌مورداستفاده همگان قرارگیرد.

یك نصیحت از وحدت

آنانکه روش خود را مبارزه‌باسایر ادیان‌وبدگوئی وتخطئه وتخریب مذاهب دیگر قرار داده‌اند ناچار مقداری از وقت‌ونیروی‌گرانبهایشان در این‌راه مصرف میشود وچیزی‌که‌مابازاء این‌عمل دریافت میدارند جزمشتی کلام‌درشت‌وسخن ناروا از قبیل همان‌سخنانی‌که خود گفته‌اند نیست‌واین‌مبارزهٔ‌متقابل همچنان‌ادامه مییابدوبطورتصاعدی وسعت‌میگیرد.در حالیکه اگر انسان روش وحدت‌و مسالمت ومحبت‌را پیش گیرد درمقابل‌جز محبت وکلام‌پاکیزه نخواهدشنید.

خداوند یارویاورکسانی است که‌روش‌وحدت‌واصول‌پاکیزه‌آنرا اختیار میکنند.

گلچینی از نظرات همگامان

وحدت نوین جهانی در ایران و در جهان

برادر وحدتی ابا ذرهدایتی ۵۰ ساله ساکن رشت

ضمن موافقت با نظر وحدت اظهار میدارند: هدف مقدس بالاخلاصهٔ برنامه انبیاء واولیا میباشد. بشریت بعلت پاره‌ای خودخواهیها وجهل اخبار از قول انبیا وائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین خود را پراکنده کرده و بدسته‌جات مختلف و مذاهب گوناگون تقسیم‌شده. اتحاد وپیروی از هدف مقدس انبیاء بدون پیرایه‌وخالی ازتعصبات جاهلانه موجب سعادت دارین خواهدشد.

نامه زیررا هم فرستاده‌اند:

اجازه مافوق‌ترین نیروی‌قدرت وعظمت یك‌محیط‌سعادت درخشندهٔ‌وحدت‌نوین‌جهانی رهبر معظم‌و بانی مکرم‌وحدت نوین‌جهانی وحدتی‌حشمت‌الله‌دولتشاهی (حشمت‌السلطان)

یزدان نیروبخشد - این‌بندهٔ درگاه الهی‌و نیازمند الطاف نامتناهی اباذرهدایتی که در هرو آباد خلخال متولدونشوونمایم در آستارا و رشت بوده واکنون‌که این نامه را معروض‌میدارم بیش ازپنجاه سال از عمرم گذشته چند سالی از محضر حکیم الهی و دانشمند روحانی شادروان آقا شیخ محمد حسن محقق خلخالی حکمت‌الهی و اصول عقاید استفاده کرده‌ام ولی حقیقتاً و روی صدق میگویم قبل‌اززیارت‌ومطالعهٔ‌کتب حکمت نرین‌که از تراوشات‌روحی‌آن رهبر دانشمند و الهی است اصول عقایدم‌مرتب وقانع کنندهٔ دل‌نبود. از سال ۱۳۴۵ درکرمانشاه‌برادر وحدتی مسعودریاضی‌را ملاقات وباهم‌دوست‌وبرادر شدیم. مقدر وخواست الهی بود که وسیلهٔ این‌برادر عزیز با آثار آن رهبر معظم وانتشارات وحدت نوین جهانی آشنا وسعادت همگامی وحدت نوین ووحدتیان جهان نصیبم شود. خدارا براین توجه واقبال شاکر و

سپاسگزارم. ساعت بساعت عشق و اشتیاقم نسبت بوحدت و پیشرفت این مرام مقدس بیشتر و شدیدتر می‌شود. براستی جه عشقی و چه صفائی. منکه مسلمانم و معتقد بولایت علی علیه السلام و فرزندانش ولی چون مرامم وحدت است روز تولد حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام بکلیسای کاتولیکها که روبروی محل کارم میباشد (خیابان فرصت) رفتم. در حیاط کلیسا کتاب مقدس دینامیسم آفرینش را گشودم و شرح حال حضرت مسیح را از فصل سر گذشت انبیا که اشعاری شیوا از تراوشات فکر منور آن استاد کل میباشد به صدای بلند خواندم و موجب خشنودی برادران عیسوی شدم. به به از این همه صفا که نصیبمان شده است اینهمه نعمت از عنایات وحدت نوین جهانی است. خود را سعادتمند و خوشبخت واقعی میدانم. هیچ آرزوئی جز پیشرفت وحدت و سعادت بشریت در سایه تعلیمات الهی آن رهبر معظم و برادران وحدتی دکتر عطاء الله شهاب پور وحدتی علی اشرف کشاورز دبیر کل وحدت نوین جهانی در دل نمی‌پرورانم. از خداوند متعال سلامت و سعادت همهٔ خواهران و برادران وحدتی را آرزو میکنم. یزدان بهمه شما توفیق عطا فرماید ـ کارت تبریک عید نوروز که عید وحدت است بهمراه این نامه تقدیم میگردد و یک قطعه عکس ناقابل خودرا نیز میفرستم. مرا از دعای خیر و راهنمائی فراموش نفرمائید.

تهران ـ با ذره هدایتی ـ همگام وحدت نوین جهانی

برادر وحدتی مکرم حضرت آیة‌الله العظمی حجة‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ ابو تراب آل آقا که از مجتهدین معروف و مبرز و مدرسین عالم و فاضل و بارز و مقام حوزهٔ مبارکهٔ علمیهٔ نجف اشرف و مقیم آن آستانهٔ مقدسه و از آقازادگان مشهور و با شخصیت طایفهٔ جلیله آل آقا در کرمانشاه میباشند بوحدت نوین جهانی بیوسته و برگه همگامی باوحدت را امضاء فرموده‌اند. ضمن برگه همگامی چنین مینگارند:

... بعلاوه تمام متدینین بادیان منسوخه را به آخرین دین حق یعنی دین اسلام و مذهب شیعه روی اصل برادری و نوع خواهی و عاطفهٔ انسانیت با اقامه دلیل و برهان دعوت مینمائیم **تا تمامی افراد بشر بافتخار وحدت دینی که بزرگترین سعادت دنیا و آخرت است** مفتخر گردیده و به نتیجه ایجاد مسلک‌هائی که بنام دیانت یا شعبه مذهبی رخنه در صلاح جامعه پیدا کرده قلع و قمع گردانیم.

تا اینجا نظریه حضرت آیة‌الله در متن برگه همگامی که بخط معظم‌له درج شده بود عیناً نقل گردید ضمناً در ذیل ورقه همگامی زیر جمله: توضیح ـ شرح بالا خالی از هرگونه نظر سیاسی است و وحدت نوین جهانی بهیچ حزب و دسته و جمعیتی وابستگی ندارد و خدمات آن فقط بمنظور بسط خداشناسی و اخلاق و ایجاد صلح و برادری و محبت بین افراد جهان و خدمت بجامعهٔ بشریت و اتحاد خداپرستان میباشد.

حضرت آیة‌الله آقای آل آقا مرقوم فرموده‌اند:

اما در امور سیاسی حقیر بهیچوجه وارد نبوده نمیتوانم تشخیص بدهم. البته شناسائی بهویت و شخصیت مؤسس محترم (مقصود مؤلف کتاب است) قضاوت میکند که شأن ایشان اجل از تأثر از تبلیغات ورخنه شیطنت سیاسیین است ـ ابوتراب آل آقا امضاء

نامه‌هائی دیگر هم از ایشان واصل گردیده که بعد از کسب اجازه از ایشان درج خواهد شد.

برادر وحدتی حاج عقیل احمد چودری

۲۵ ساله پاکستانی مقیم لاهور پاکستان

من علاقه‌ای را که در سازمان شما بمنصه عمل در آمده است باکمال قدرت تقدیر میکنم. من میل دارم تمام زندگانی خودرا برای این هدف عالی تقدیم دارم. من مفتخرم باطلاعتان برسانم که میتوانم بالسنهٔ انگلیسی اردو ـ فارسی و عربی صحبت کنم.

و پیامبر خردمند و عالیقدر این دین تصریحاً فرموده‌اند که (انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) یعنی همانا من برانگیخته شدم تا اخلاق عالم بشریت را بمرحلهٔ کمال رسانم ـ خاتمه ـ والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی ورحمة‌الله ـ دانشجوی مکتب قرآن ـ جهانگیری.

خواهر وحدتی ، ماهرخسار سیاری ۶۰

سالهٔ مسلمان مقیم کرمانشاه

ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسند : من از چهل سال قبل راه هدایت را از خدا خواستم تا امروز که مقدر شد وحدت نوین جهانی را بشناسم و باجان و دل قبول کنم . استدعا دارم اینجانب را بعضویت وحدت نوین جهانی قبول فرمائید.

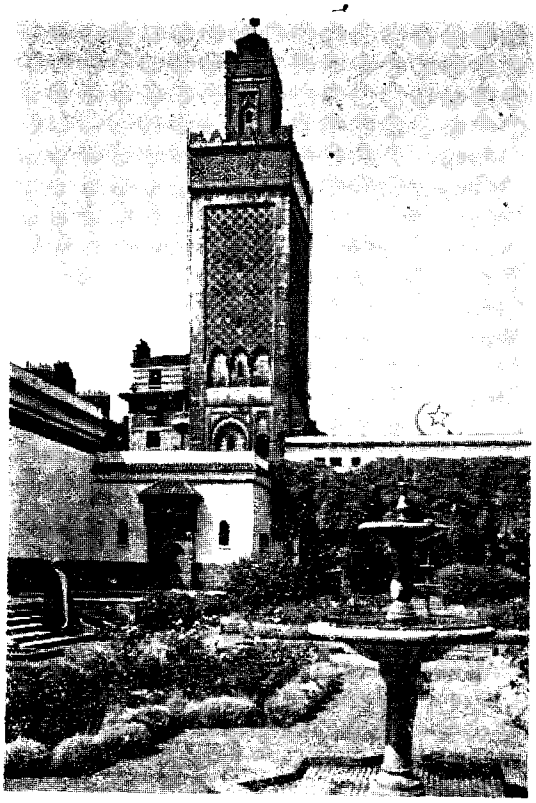

منظره‌ای باشکوه و زیبا از مسجد پاریس که برادر عالیجناب بوبکور بعنوان تبریک برای وحدت فرستاده است

برادر وحدتی عالیجناب حمزه بوبکور

رئیس مؤسسهٔ اسلامی و مسجد پاریس واز دانشمندان بنام اسلام ـ

۱۹۷۱/۱/۱۴ ـ برادران عزیز ـ بضمیمه نامه برگه همگامی وحدت نوین جهانی را خدمتتان میفرستم ـ برادرانه شما ـ

حمزه بوبکور ـ رئیس مؤسسه اسلامی و مسجد پاریس

ـ من با مقاصد شما کاملا موافق و قبول دارنده‌ام و آنرا تقدیر میکنم زیرا این هدف یک سطح عالی بشریت و امید بتفاهم جهانی را آشکار میسازد . مسجد پاریس همیشه در کنار شما در این اقدام بزرگ خواهد بود .

برادر معظم وحدتی جناب حجةالاسلام
حاج شیخ موسی محدث دامت افاضاته مقیم
خرمدره زنجان اشعار زیـر را سروده و ارسال
داشته‌اند :

اهل عالم را دهم مژده صلا آورده‌ام
طالب صلـح و ودادم مـن، وفا آورده‌ام

دشمن سر سخت کینم من نیم اهل ریا
خواستار صدق و مهرم بی‌ریا آورده‌ام

ضد هر بدخواه و بددل، کینه‌توز بدمنش
هدهد مهرم خبرها از سبا آورده‌ام

مبدأ دین‌ها همه یزدان بی همتا بود
اصل ادیان یك درخت، این برملا آورده‌ام

اینهمه کفر و نفاق و دشمنی را بر کنید
رو بوحدت کن که من بانك صفا آورده‌ام

وحدت ادیان بود مشکل گشای این بشر
سوی وحدت رو که این مشکل گشا آورده‌ام

خون یکدیگر نریزید از برای سروری
بر همه سالارو سرور یك خدا آورده‌ام

جان گرگان و سگان باشد جدا از یکدیگر
متحد جان بشر باشد ـ ولا آورده‌ام

این نژاد وتیره‌ها اغصان یك دارند وبس
گرسفید و گرسیاه‌است، این نوا آورده‌ام

چون بنی آدم همه اعضاء یکدیگر بود
عضو خودرا پاره کردن چون عزا آورده‌ام

آنکه دائم میزند فریاد انسان دوستی
مرگ باران است تا قوم دغا آورده‌ام

قل تعالوا کلمهٔ واحد بود در بین ما
حل مشکل مینماید کاین صلا آورده‌ام

گرد هم باشیم اگر یك اصل را همگامه‌ایم
پس بوحدت روی کن کز جان لقا آورده‌ام

دشمنی و جهل را باید سراسر بشکنیم
رو بتوحید آوریم، این را دوا آورده‌ام

ای عجب پیغمبران تصدیق یکدیگر کنند
اختلاف پیروان چبود ؟ بلا آورده‌ام

از تکبر جنگهای مذهبی انداختند
بهر غارت کردن ملت ـ نوا آورده‌ام

آب را آلوده کردند و زپاکی دور دور
جنگ و گمراهی شعار اشقیا آورده‌ام

لعنت حق باد بر گندم‌نمای جوفروش
ای محدث غم مخور راه بقا آورده‌ام

برادر وحدتی عبدالوایدی ایموران ۱۷

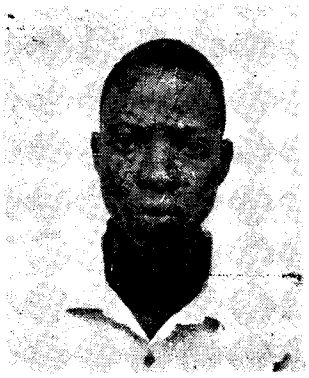

ساله مسلمان مقیم‌شهرایو-نیجریه-

ازدیدن پیام‌شماخوشحالم. پس‌ازخواندن‌آن آنرا قدرشناسی‌میکنم . بسیارخوشوقت‌خواهم‌بود اطلاعات بیشتری دریافت دارم . از خدا خواهانم که‌اینوحدت‌رامورد کمك‌وحمایت قراردهد. من‌همهٔ فرمایشات شماراشنیدم. درپشت‌این‌صفحه‌نام‌دوستان خود راکه میتوانیدپیام رابرای‌آنها بفرستیدذکر میکنم : (نام‌ونشانی نه‌نفررافرستاده‌است تاآنهارا باوحدت‌آشنا سازیم) .

خواهروحدتی فروغ سیاری ۱۵ ساله

مسلمان مقیم کرمانشاه باموافقت‌ولی‌خود برادر وحدتی نصرالله سیاری ضمن موافقت بانظر وحدت مینویسند : اینجانب خیلی مفتخرم که‌در سایه پروردگاربزرگ جسم وروحم رادراختیار وحدت نوین‌جهانی قرارداده‌ام وامیدوارم‌که حال که‌در این‌راه‌مبارك‌قدم‌نهاده‌ام لیاقت اینکارراداشته‌باشم‌و بتوانم‌زیرسایه پروردگار توانا توشه‌ای برای آخرت‌خود اندوخته‌کنم وفردی باشم باایمانی محکم‌ونزدیك بخدای‌یگانه . حقیرفروغ‌سیاری آرزومندم عضووحدت نوین‌جهانی‌باشم‌ولذا استدعا دارم‌که اینجانب‌را بعضویت وحدت نوین جهانی قبول فرمائید .

خواهروحدتی نسرین سیاری ۱۳ ساله

مسلمان مقیم‌کرمانشاه باموافقت ولی خود برادر وحدتی نصرالله‌سیاری- ضمن‌برگه‌همگامی‌وحدت می‌نویسد :

من بسیار خوشحالم‌که در جلسات وحدت نوین‌جهانی شرکت می‌یابم و عقیده دارم که این وحدت باعث‌برادری وبرابری میان‌تمام‌افراد بشر ازهردین‌وآئین می‌باشد وخوشحالم‌که دراین راه میتوانم ایمانم را محکم وعقیده‌ام‌را پاك‌کنم -

این‌خواهروحدتی طی نامه مورخ ۱۹/۶/۱۳۴۹چنین مینگارد :

بااجازه مافوق‌ترین نیروی‌قدرت‌وعظمت ـ وحدت‌نوین‌جهانی ـ من‌بااینکه سنم مقتضی نیست ولی این‌رابخوبی‌حس‌میکنم که‌وحدت نوین‌جهانی برنامه‌ای عظیم وپرشکوه برای جهانیان در پیش دارد وبازهم‌میدانم که وحدت‌چون‌همای‌سعادت بال وپرهای زرین‌خودراکه با کلمهٔ پر عظمت ایمان هماهنگ شده بر بامهای جهانیان پروازکنان میگسترد وایمان‌وحدت باقدرت‌خارق‌العاده‌قلبهای آدمیان رابسفیدی‌درخشان‌تبدیل ودوستی‌وبرابری واتحاد دربین‌بشریت‌ایجادمیکند. دروحدت‌عقیده‌ام پاك‌شده. وحدت‌ایمانم رامحکم میکند، وحدت‌مرا با افراد بشردوست ومتحدمیکند .

هرگز گناه نخواهم‌کرد وبخدای‌بزرگ‌هر چه‌بیشتر نزدیك‌میشوم ونور الهی‌شامل حالم‌میشود ومیتوانم پس‌ازآنکه یك وحدتی بتمام معنی شدم دیگران راهم‌آنوقت‌بخداپرستی ودوستی که‌دربین پیغمبران وامامان گذشته نیز رواج داشته دعوت کنم وازپروردگار مقتدرومهربان خواستارم که مرا دراین راه مقدس راهنمائی کند. ایمانم، امیدم خداست ـ اینجانب نسرین‌سیاری امیدوارم که در وحدت نوین‌جهانی قبول‌شوم .

برادروحدتی ب . ل . منون سن ۴۸ـ دین

مائیسم جهانی‌مقیم بمبئی هندوستان

من بااصول برادری وخواهری‌شماموافقم. عقیده‌ام دراینستکه در این دوران پروردگاری یزدان بهترین‌راه‌سعادت‌بشر است . بایستی نسبت بیزدان همان‌رابطه محبت‌مادرو فرزندی‌راداشت و شرط زندگی بشر بایددوست‌داشتن‌همگان‌وخدمت‌بهمگان تا حداکثر امکان باآئین‌فداکاری‌وبدون‌خودخواهی وباتسلیم باراده ذات‌مقدس‌الهی‌باشد. من خداوندرا مانندپروردگار پرورش‌دهنده هر فرد بشر و تمام بشریت میدانم واین‌عقیدهٔ که‌خداوندپرورش‌دهنده ومادرعالم‌لایتناهی‌است‌درهیچ‌دینی‌قابل‌ایراد نیست.

برادروحدتی احمداسقائی ۱۸ساله دانش ـ

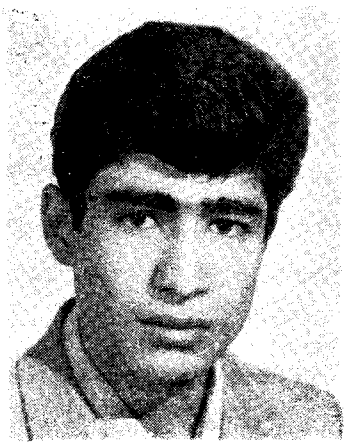

آموز کلاس‌ششم طبیعی‌کرمانشاه ـ این برادر عزیز وارجمند شاعری بااحساس میباشد و پیمان تخلص دارد ـ پدرومادر و برادران‌وکلیهٔ اعضای محترم خانواده ایشان از همگامان وحدت نوین جهانی‌میباشند. نظریه برادروحدتی احمداسقائی درجلد اول گلهای راهنمائی‌چاپ‌شده واینك‌غزلی ازاین شاعرجوان وارزنده:

بااجازهٔ مافوق‌ترین نیروی قدرت‌وعظمت
تقدیم بمؤسسه وحدت نوین‌جهانی
لازمهٔ یکتاپرستی عشق است

زلف یار مهربانی در کمند شانه‌ای
میستاند دل زدستم همچو یك فرزانه‌ای
بوسه میخواهد لبانم از لب ساغر هنوز
مست ولا یعقل شدم جانا بده پیمانه‌ای
از چه بی‌تابی کنی مطرب، بزن جامی زعشق
بوسه‌ای از شوق دل زن بر لب جانانه‌ای
در حریم کعبه گر دستی نداری غم مخور
دیده را بگشا و بنگر حق در میخانه‌ای
گر ترا کاخی نباشد جان من دل بدمکن
میتوان بزم محبت ساخت در ویرانه‌ای
آتش عشق اربدانی در دل مجنون چکرد
روی لیلی نقش کرده در دل دیوانه‌ای
قلب مجنون از چه عشق لیلیش در بر گرفت
چونکه دیده روی حق را در رخ فرزانه‌ای
گر که وامق عاشق عذرا شده عذرا ندید
روی حق را دیده وامق در لب مستانه‌ای
گر کسی عاشق شود بر خاك و سنگ کوه و دشت
در تن سنگش تجلی میکند جانانه‌ای
میخورد پیمانه را (پیمان) ومیداند که حق
کی جدا باشد ز شرب و باده و پیمانه‌ای

برادر وحدتی محمود شمسوندی ۲۷ ساله

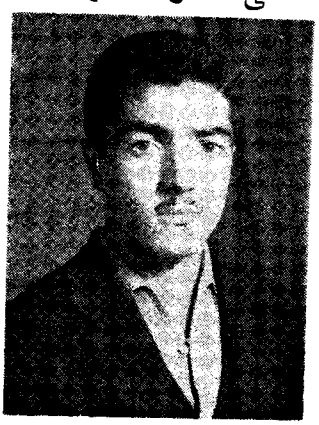

مسلمان مقیم کرمانشاه .
ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسند: وحدت نوین جهانی - آوازوحدت را بسیار شنیده ودرمجالسی که تشکیل میشد شرکت مینمودم وبه سخنرانیهائی که توسط رهبران وحدت ایراد میشد گوش فرا میدادم وازخصلت های نیکوئی که بانسان میآموزد از حس برادری که درنوع بشر ایجاده میکند اطلاع داشتم امازیاد برایم تازگی نداشت زیرا این برای من مسلم بود که حس نوع دوستی و کمك بهمنوعان در قلب تمام ابناء بشر بجزعده محدودی وجوددارد- ولی آن زمان که کتاب‌های دینامیسم و مکانیسم آفرینش و گلهای راهنمائی وسایر کتابهائی را که مربوط باین امروبقلم توانا و گرامی جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی بود مطالعه نمودم و مهمتر هنگامیکه دیده‌ام بدیدار این مرد بزرگ واستثنائی شادگشت وبحضورشان مشرف شدم وازنزدیك ایشان را ملاقات وازگفتار شیرین وجامعه پسندشان نیز برخوردار گردیدم مشاهده نمودم که افکارش هم با این مطالب همبستگی تام دارد. نه تنها افکارمن بلکه درسراسر جهان عقیدهٔ هرفردفهمیده وروشنفکر نیز باآن مطالب مطابقت دارد. آنوقت بودکه با اشتیاق هرچه تمامتر شتافتم تاخودرا درجرگه برادران و خواهران وحدتی قراردهم و خوشبختانه به این افتخار نائل گردیدم . راستی که اگر تمام افراد جهان ازدستورات این کتابها که بقلم این رادمرد بزرگ برشتهٔ تحریر درآمده پیروی میکردند یك جامعهٔ مترقی بوجود میآمد وهمه بچشم برادر و خواهر بهم مینگریستند وبفکر کمك بیکدیگر بودند گو اینکه حالاهم عدهٔ کثیری درچهارگوشهٔ گیتی به برادران وخواهران وحدتی پیوسته و در جرگهٔ وحدت قرار گرفته‌اند. من ازخدای بزرگ خواستارم که تمام افرادجهان باخواندن کتابهای فوق‌الذکر ودرك مطالب آنها ومصاحبه باافراد وحدتی برای مفهوم بیشتر بوحدت پیوسته تادرجامعه شخصی با تقوی و نیکوکار باشند. سعادت وسلامتی همه برادران

وخواهران را از قادر بی همتا خواهانم. باتقدیم احترام

برادر وحدتی السعدی صدقی ۴۱ ساله مسلمان

رئیس مرکز اسلامی اسپانیا .

من باتمام اعضاء انجمن اسلامی اسپانیا با وحدت نوین جهانی محترم شما موافقیم . نهایت کوشش خودرا مبذول خواهیم داشت تادراین راه بسیار سودمند باشیم . آیالازمست اهمیت انجمن اسلامی اسپانیارا خدمتتان گوشزد نمایم؟ من احتیاج بکمك مالی شمادارم تابتوانم کوششهای خود را با کمك اعلیحضرت شاهنشاه ایران محمدرضاشاه پهلوی ادامه دهم. مامیتوانیم کتابهای شمارا بزبان اسپانیولی ترجمه ومنتشر نمائیم .

برادر وحدتی نصرالله سیاری ۴۲ ساله دیانت

اسلام مقیم کرمانشاه.

که خود وخانواده ومادروخواهرش بوحدت پیوسته اند وعکسها ونظرات آنها چاپ شده است در برگه همگامی چنین مینویسد :

فکرمیکنم بتوفیق الهی پس ازمدتها انتظار هدفم رایافته باشم. بایك مطالعه اجمالی سطور بالا ایده مقدس این جمعیت برای رهائی بشراز نخوت و ظلم وجور بخصوص جنگ وستیز، خیلی خوب میتوان فهمید که تنها راه نجات است. خداوند بهمه مردم چشم روشن بین عطافرماید تابتوانند درهای حقیقت را بروی خودباز کنند .

ضمناً طی نامه مورخ ۱۲ر۳ر۴۸ چنین اظهار نظرمی کنند ،

بنام خداوند بخشنده مهربان ـ وحدت نوین جهانی ـ شکر به یزدان بزرك ومافوق قدرتها که نوری ازپرتوخودرا بجمعیت وحدت نوین جهانی اهداء فرمود تابدین وسیله چراغی برای رهائی بشرازجهل و نادانی بشود وهمگان آگاه شوند که وجودانسان فقط بخاطر صلح وصفادرروی زمین بوده تنها هدف مقدس آنها یکتاپرستی خداونداست.

اینجانب پس ازگذشت سالیان دراز که در آرزوی یافتن حقیقت بودم خواست همان خدای بزرك مرا رهنمون بوحدت نوین جهانی کرد که بتوانم مطلوب خودرا درآنجا پیدا کنم لذا استدعا دارم چنانچه قابل آن جمعیت باشم افتخاری نصیب حقیر شود ونام راجزءاعضای آن جمعیت ثبت فرمائیدتا بتوانم بیشتر بمقصودخود نزدیك شوم. امیدارم خداوند بزرك بانیان این مؤسسه خداپرست راموفق ومؤید بدارد.

برادر وحدتی محمدامین امامزاده ۴۵ ساله دیانت اسلام (شافعی) مقیم سقز کردستان.

که درکسوت روحانیت وازمدرسین دانشمند وامام جماعت میباشندضمن قبول همگامی با خطی

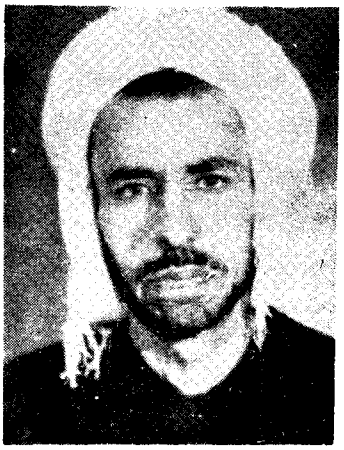

برادر محمدامین امامزاده

زیبا چنین مینگارد :

بعرض محترم عالی میرساند ـ کتاب‌های مکانیسم آفرینش و گلهای راهنمائی که اثری از آثار خاطر وقاداست رسیده وازمطالعهٔ عبارات شیوای آنها محظوظ ومشعوف گردیدم (شکر خدارا) بجا آوردم که دراین عصر جاری اشخاص خوش‌نیت و باایمان و بشردوست وصلح‌خواه مثل جنابعالی ندای (خداشناسی) واتحادرا بگوش هوش غفلت‌زدگان وماده پرستان میرسانند بلکه درنتیجه قسمتی که درروزگار حاضر بتمام‌معنی ازراه صواب و حق و حقیقت منحرف واوقات خودرا منحصر بدریافت مادیات وحظوظ نفسانی وکفران نعمت و فراغت صرف ـ وازکلیه انوار معنویات بی‌خبرو بی‌توجه ودرهرآن ازطریق انصاف‌وایمان وترحم منحرف وهیچگاهی‌وخامت‌اجرای‌اندیشه‌های‌طغیان‌وتعدی‌و گمراهی‌ولاابالی گری‌رادر نظر نمیدارند، تااندازه‌ای بخودآیند ودقت‌نمایند حتی یك‌شاخهٔ‌کبریت ویك متر نخ‌تاب‌بدون‌اعمال‌شبانه‌روزی استادان و کار ـ گران‌وکارخانهٔ مجهزممکن نیست‌که مورداستفاده قرارگیرد ـ همچنین خلقت افراد بشر و سایر حیوانات وزمین‌وزمان ومایتعلق بهما بدون‌وجود (ذات مستقل باعلم وقدرت تامه به‌حیزظهورنیامده، ونمی‌آید) باتوجه به بیانات فوق بمندرجات دو کتاب نامبرده موافق هستم (که با توفیق حضرت احدیت جلت عظمته) درراه سعادت وصلح‌وفراغت بشری بیشتراقدام‌وابلاغ فرمائید ـ بمفاد(لانفرق بین احدمن رسله) آنچه‌کلام واحکام الهی‌استدر هردوره وزمان مورد ایمان و اعتقاد دانشمندان (خداپرستان است) علی‌الخصوص دستورات‌واحکام ومحتویات‌بیان واقع وجامع‌وعادل (قرآنی)ضامن سعادت وفراغت وآسودگی دنیوی واخروی‌بشر و غیره‌است وبرطبق آیه‌های (منزله)(واصلحوابین اخویکم ـ والصلح خیر ـ ولاتعتدوا ـ ان‌الله لایحب‌المعتدین‌وانماالمؤمنون‌اخوة ـ وتعاونواعلی البروالتقوی ولا تعاونوا علی‌الاثم‌والعدوان) تمام بنی‌نوع انسان‌را باتحاد وصلح وبرادری‌ومعاونت بایکدیگر ودوری ازظلم وافساد و تعدیات دعوت میفرماید ـ بدیهی است نوع‌انسانی ـ افراطی و تفریطی ومقتصدیان‌اند .

فرقهٔ‌اولی حتی‌المقدور میخواهدتمام‌طبقات رازیرسلطه وقدرت ونفوذ آنهم (فنائی) خـود قراردهدوبدون مجوزوخودسرانه تصرف دراموال وناموس‌آنان رانماید ـ دستهٔ‌دوم خودرا بپرتگاه نسیان‌وزبونی وبی‌احترامی‌سپرده ـ اماقسمت‌اخیر بمفاد (خیرالاموراوسطهـا) همیشه جویـای حق‌و حقیقت ومعدلت‌وایمان وسعادت خودو آسودگی‌و نفع‌رسانیدن واحترام‌هم‌نوع خودبوده و میباشد و درك این موفقیت عظمی بدون پیروی از اوامر ونواهی (خدائی)ممکن‌نبوده ونخواهد بود زیرا مراتب عقول‌درکسب فضائل‌وفواید وصنایع‌وایمان واتخاذراه‌راست متفاوت‌وبایداز یك‌فردتام‌القدرت وعالم باحوال وعواقب‌اموروصلاح موجـودات‌سر ـ چشمه‌بگیرد. درپایان‌توفیق‌وسعادت‌وترقیات‌آن‌وجود محترم راعن‌صمیم‌القلب خواستارم. ضمناً مترجی

است از کتب و آثار نفیسهٔ خودتان داعی را مطلع فرمایند ـ وفقکم‌الله لما یحب ویرضی

داعی محمدامین امام‌زاده مدرس و پیشنماز شهرستان سقز کردستان .

برادر وحدتی حیدره محمد شریف ۲۲ ساله

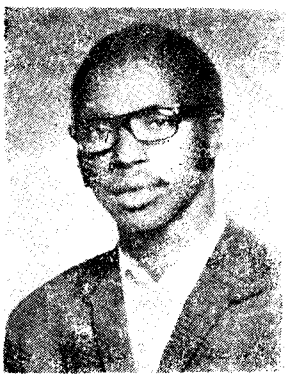

مسلمان سنگالی مقیم شهر مکنس ـ دانشجوی دانشگاه مکنس ـ کشور مغرب (مراکش)

ترجمه نظریه از عربی: برای من مسرتی بیحد وسروری غیرقابل توصیف دست داد که در این جمعیت محترم و عالی شما بپیوندم . جمعیتی که آنرا با برافراشتن پرچم دانش و مشعل رهنمائی بمنظور زنده ساختن دین پاکیزه خداوند و گسترش دامنه اندیشه تأسیس کرده اید و پیرامون فرهنگ جهانی . این جمعیتی است که خواهان برادری عالم انسانی است و از بین برندهٔ اختلافات مذهبی و دینی و اعتقادی در تحت رایت صلح و محبت و احترام میباشد . این راهی است که کوششهای شما را بسوی ارتقاء انسانیت و ایجاد سربلندی و آسایش نوع بشر میانجامد .

درخاتمه بالاترین تشکرات و احساسات مرا قبول کنید و برای شما پایداری و توفیق و گسترش و توسعه این جمعیت را در آنچه خیر و صلاح میخواهد خواستارم ، امیداست خداوند قادر متعال شمارا در ادامه این رسالت درراه ابناء بشر موفق و کامروا بدارد .

برادر وحدتی حجت‌الله ولد بیگی ۲۳ ساله مقیم خرم‌آباد لرستان.

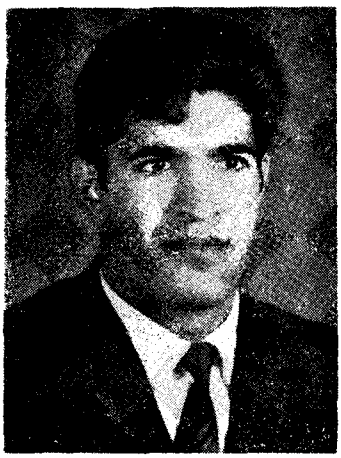

ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسد: اینجانب با نظر فوق کاملا موافق هستم و توفیق هر چه بیشتر مجریان محترم وحدت نوین جهانی را از خدای بزرگ مسئلت مینمایم .

برادر وحدتی محسن نوغان ۱۸ ساله مقیم

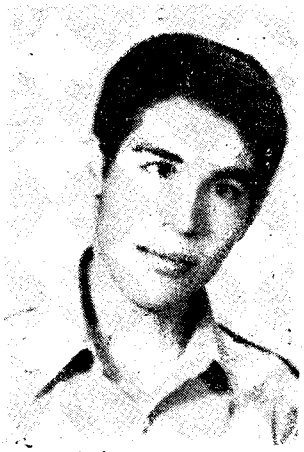

کرمانشاه.

ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسد : پیام وحدت نوین جهانی که از صمیم قلب بر خاسته است همانگونه بر دلهای مردم عالم جایگزین خواهد شد . این پیام بخودی خود وازروح یك نفر شخص عادی سرچشمه نگرفته است بلکه تراوش این افکار بزرك وپیروزمندانه ازمغز الهی سرچشمه گرفته است وبه بزرگترین مرد عالم امروزی جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی رهبر بزرك ما وحدتی‌ها مأموریت داده شده تا بمردم جهان تبلیغ فرمایند امیداست با بوجود آمدن وحدت نوین جهانی ظلم وستم، جنگ وکینه وفسادی که تمام جهان را گرفته ازبین برود من بعنوان یکی ازافراد مسلمان این وحدت جهانی را با کمال صداقت می‌پذیرم وامیدوارم که خداوند مرا جزء یکی ازسربازان جان نثار امام زمان قرار دهد.

برادر وحدتی فرانك اتکین ۶۵ ساله که شغل

خودرا کتابخوان نوشته ـ مقیم بلاکپول انگلستان دربرگه همگامی نوشته است : لطفا نامهٔ ضمیمه را ملاحظه فرمائید .

ترجمه نامه مورخ ۲۸ دسامبر ۷۰ ـ آقای کشاورز عزیز ـ من ازدریافت مطبوعاتی که ازروی کمال محبت برای من فرستاده‌اید بسیار خرسند وبه آن بسی علاقمند شدم خصوصا بمقاله دین خدا فقط یکی است. وعلاقه من بآن بقدری افزایش یافت که حس کردم بایستی کمکی انجام دهم خصوصا اینکه چنده‌اه قبل ازکارخود بازنشسته شدم واکنون وقت کافی برای انجام خدمت دارم .

شغل من معاون قسمت تصحیح مقالات یك روزنامه منچستر بود وبلحاظ همین شغلی که داشته‌ام وظیفهٔ خود دانستم که محتوای مطبوعات شمارا ضوری آراسته وتصحیح کنم که برای دنیای غرب گویاتر ودینامیك‌تر باشد .

چنانکه میبینید من سرتاسر مطبوعات شمارا خوانده‌ام وبرخی از اصطلاحاتیکه بکار رفته و بطورکلی لحن مقالات بعقیدهٔ من اشخاصی را که باید عمیقاً تحت تأثیر این پیام قرار گیرند قانع نخواهد نمود .

مثلا درمقاله هدف ومقاصد وحدت در ابتدا کلمه «اکسپوزه» یعنی بیان‌شده وطرح شده بکار برده‌اید درحالیکه بعقیده من این کلمه دراقکاریك حالت غیر واقعی وخدعه‌آمیز جلوه گر میکند کلمه «نشان داده شده» بنظرم بهتراست .

همچنین من لغات تکراری وزائد را حذف کرده‌ام. همچنین وبرگول‌ها وغیره که سبب میشود پیام باسلاست خوانده نشود .

یقین دارم تغییراتیکه داده‌ام پیام را برای همگان روشنتر خواهدنمود واگرشما بخواهیداز خدمت من برای تهیه مطبوعات آینده خود استفاده کنید خوشحال خواهم بود خدمت بشمارا در تحت فرمان شما بکاربرم . صادقانه شما ـ فرانك اتکین

برادر وحدتی محمد حاج محمد حسین تهرانی

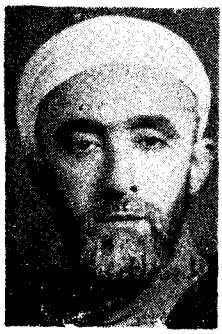

۵۹ ساله مسلمان مقیم مشهد

که مردی روحانی وفاضل وباایمان میباشند با نظرات وحدت که صلح ودوستی بشریت ووحدت ادیان واتحاد آدمیان میباشند موافقت و بر که همگامی راامضا کرده اند .

برادر وحدتی منوچهر اسقائی ۱۷ ساله دانش

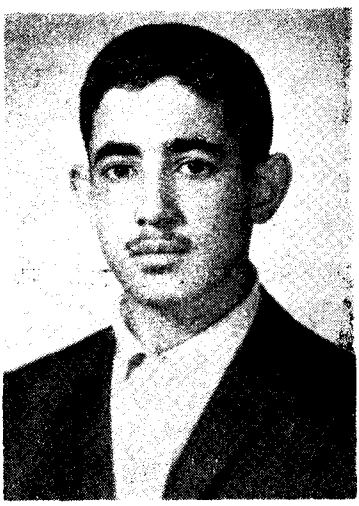

آموزمقیم کرمانشاه که نوجوانی پرشور وباایمان و روشندل میباشد مقاله‌ای پیرامون لزوم وحدت ادیان ارسال داشته که عیناً درج میگردد :

بااجازه مافوق‌ترین نیروی قدرت وعظمت یك محیط سعادت درخشندهٔ وحدت نوین جهانی خدا را بجان خراباتیان

کزین تهمت هستیم وارهان

بمیخانهٔ وحدتم راه ده

دل زنده و جان آگاه ده

که از کثرت خلق تنك آمدم

بهر جاشدم سر بسنك آمدم

(ازمیر رضی الدین آرتیمانی)

حمد وثنای بی حد و حصر ، بزرك یزدان مقتدر دانای مهربان را گذارم که قدرت مافوق حضرت ذوالجلالش پیوسته درعالم لایتناهی تجلی میکند وانوار درخشان مهر ومحبتش درچرخ بیکران ساری وجاری است ولحظه‌ای توقف ودرنگ ندارد زیرا اگرمختصر انقطاعی درآن پدید آید که محال است این نظم دقیقی که درپیکرهٔ اسرار آمیز گیتی می بینیم بیکباره بهم خورده ویك نوع آنارشی وبی نظمی بجای آن تولید خواهدشد و اصلا بطور قطع ویقین میگویم که اگرچنین حالتی پیش آید جهان معدوم می‌شود درحالیکه عدمی وجود ندارد. پس بدون الطاف هستی بخش یزدان مقتدرمهربان نمیتوان زنده بود .ازاین قدرت اعلم واین فرمان روای مطلق عالم باچشمانی پراشك وقلبی پرتپش و وجودی سراپالرزان که درمقابل این قدرت اعظم حالتی جزاین نمیتواند داشته باشد تقاضا میکنم که افراد بشررا متوجه حقیقت نماید و وحدت و صلح ودوستی را درمیان آنها بوجود آورد.

درجهان امروز براثر عللی که ازبحث ما خارج است ازنظر اخلاق وزندگی روشی اتخاذ شده از جانب افرادش بسیارتیره وتار بنظر میرسد. روابط اجتماعی افراد برپایه‌ای سست وغلط بنیان گذاشته شده است ودراین عصر که دنیا خود بهتر متوجه اوضاع واحوال میباشد وبدون شك آسایش وآرامش درون حکم اکسیراعظم را پیدا کرده است یك تکان وجنبش باید برپیکرهٔ گیتی وارد آید تا از این

حالت خلسه و بی‌دینی بیرون‌آید. اکنون با کمال ادب و تواضع رویم را بطرف رهبران محترم ادیان میکنم و با صدای رسا که از میلیونها افراد زجر کشیدهٔ اجتماع نیز بیرون میآید به آن پـدران روحانیم میگویم:

ای رهبران بزرگوار دنیا ، ای پدران عزیزم- جهان بشریت چشم بدست شما دوخته است. بیائید قد مردانگی برافرازید و بخاطر رضای خدا و نجات انسانیت و برای بقای نسل آدمیت در جادهٔ صلح و صفا و اتحاد قدم گذارید ، مگر نه اینست که پیامبران بزرگوار ما همگی بخاطر صلح بشریت و یك عائله نمودن انسانها و بیرون آوردن آنها از سنگستان کینه و جنگ و عناد آنهمه زحمات طاقت فرسا را کـه شما بهتر از آن اطلاع دارید تقبل و تحمل نمودند. پس اکنون که خود را جانشینان آن رادمردان راه حق میدانید بیائید و نوای قلب مجروح ما را بشنوید و بسخنان ما توجه فرمائید. اگر با عقل و خرد موافق بود (که البته فکر نمیکنم کسی پیدا شود که اتحاد و دوستی را خلاف عقل بداند و دوست نداشته باشد) بدان جامهٔ عمل بپوشانید. اگر شما که رهبران قوم هستید بجهانیان اعلام کنید که همهٔ ادیان در اصل خداپرستی و اخلاق و عبادت (به انحاء مختلف) و در انسان بودن و بندهٔ خدا بودن، آدمیان باهم مشترك هستند و پیروان ادیان بایستی بحکم انسانیت و وحدت بهم مهر بورزند. وقتی شما پیشوایان حوامع بشری این فکر را بپذیرید و ترویج کنید قطعاً پیروانتان که تابع شما هستند رویهٔ خود را عوض کرده و بطرف خانه پر مهر و صفای وحدت و صلح و دوستی و خداپرستی پیش آمده و شعار خود را محبت نمودن بتمام انسانهـا قرار میدهند .

ازمحضر مقدس پدران روحانیم با تمام وجود، وجودی لرزان از عشق بخدا و خدمت به بشریت تقاضا میکنم که بدین موضوع که عرض میشود دقت کنند و بذل توجه فرمایند :

ای انسانهای نیك سرشت : جامعهٔ بشریت پیوسته باقی است (اگر جنگ خانمانسوز بگذارد) و روز بروز بر تعداد جمعیتش اضافه میگردد ولـی شماها که نگهدارندهٔ دین و اخلاق این جامعه هستید بزودی از این جهان رخت برمی‌بندید و یکقدم به خدا نزدیکتر می‌شوید و افرادی جدید روی کار خواهند آمد .این بشریت است که مضمحل نخواهند شد و پیوسته باقی خواهد بود - پس شما بخاطـر آسایش و آرامش و سعادت بشریت که نابود نخواهد شد و پس از شماها میلیونها سال دیگر ممکن است باقی بماند از آنچه انسان را وامیدارد که برتری خود را بدیگران بشناساند و ذکر آنها ممکنست دور از ادب وحدت و وحدتیان قرار داشته باشد چشم بپوشید زیرا روشن و مبرهن است که بزرگی و عظمت و شخصیت هر فرد در هر مقامی بستگی تام بمیزان خدمات وی به بشریت دارد. هرچه خدماتش ارزنده‌تر مقامش والاتر. بیائید با خدمت کردن بوحدت جهان و اتحاد ادیان و تأمین سعادت آدمیان مقام خود را در پیش خدا و خلق تثبیت کنید و ترفیع دهید. آنها که حقیقت وحدت را درك و احتیاج شدید جامعه را بصلح و اتحاد و محبت همه جانبه احساس کرده‌اند و شعار خودشانرا در زندگی یکتاپرستی و عشق و دوستی نسبت بانسانها قرار داده‌اند همگی بسوی شما متوجه و از شما تمنا دارند که در وادی وحدت قدم بزنید و انتظار آنانرا عملی کنید. شاید شنیده باشید که کانت فیلسوف معروف آلمانی میگوید : اگر جنگ از بین نرود بشریت از بین میرود - این سخن درستی است و باید بدان توجه کرد. پس بیائید و بخاطر خدا وحدت ادیان را بجهان اعلام دارید. درغیر اینصورت جهان در تنگنای کینه و ستیزه گرفتار خواهد بود.

چقدر خوشوقت و مسرور و امیدوار شدم که درشماره نهم سال یازدهم مجلهٔ شریفه مکتب اسلام

درصفحه ٦٩ مقاله‌ای تحت‌عنوان (ادیان آسمانی کلاسهای مختلف یك مدرسه‌اند)درج‌شده بود. با خواندن مقالهٔ مزبور دراین مجلهٔ معتبر و وزین اسلامی نورامیدی بدلم تابیده شد زیرا دیدم که رهبران اسلامی ودانشگاه اسلامی‌قم که این مجله شریفه درآنجا چاپ ومنتشرمی‌شود بندای قرآن دربارهٔ وحدت‌ادیان توجه‌کرده واین فکر مقدس راکه هدف اسلام‌است ترویج می‌کنند. شمارهبران ادیان بیائید با اجرای ایدهٔ وحدت ادیان قدمی بزرك درراه صلح عمومی وهدفهای عالی‌و خدائی ومقدس(وحدت نوین‌جهانی) بردارید.

درود بشما وبهمه حقیقت جویان و وحدتیان ـ منوچهر اسقائی ۴۹ر۷ر۲۴

۴۸ر۱۰ر۲۷

برادر وحدتی قربانعلی ناصری ۲۵ ساله‌مقیم مراغه ـ مسلمان

ضمن‌موافقت بانظروحدت‌مینویسند : تا زمانیکه‌دنیا باسرعت سرسام آوربسمت مادیات کشانده‌میشودومعنویات بین‌اکثریت جوامع بشری فراموش‌شده‌ویا جزوی‌ازخرافات محسوب میگردد سعادت برای‌همیشه ازبین افرادبشررخت خواهد بست‌مگراینکه توسط‌این‌چنین سازمانها بین‌ماده‌و معنی‌ایجاد اتحادگردد که‌مراجزمشاهده‌ی آنروز آرزوی‌دیگرنیست .

۴۸ر۳ر۳

برادر وحدتی‌محسن مهجوری ۲۴ ساله مقیم کرمانشاه . مسلمان

ضمن‌موافقت بانظروحدت مینویسند : با مطالب فوق نظر اینجانب کاملا موافقت دارد و بنظرم‌بهترین‌ایده درسراسرجهان‌میباشدکاملاموافق هستم .

۴۹ر۱۰ر۱۴

خواهر وحدتی کشور الماسی ۴۷ ساله

شیعه‌اثنی‌عشری‌مقیم‌تهران

ضمن موافقت بانظروحدت مینویسد :چون نظری عالی وانسانی بود وکلیه افرادوادیان بیك نمطه اتکاء دارندوآن‌خداست پس‌لزومی نداردکه بخاطر این موضوع افرادبشر با هم دشمنی‌ونفاق داشته باشند .

۴۸ر۵ر۱۷

خواهر وحدتی توران علیدخت ۳۴ ساله.

مسلمان مقیم کرمانشاه.

ضمن موافقت بانظروحدت مینویسد : این جانب مشاهده‌نمودم‌که وحدت مقدس نوین‌جهانی یك‌پدیده عالی درجهان‌است که‌آرزو دارم‌وافتخار میکنم عضویت‌آنرا داشته باشم .

نزدیکی من‌بخدا بوسیله‌وحدت‌نوین‌جهانی انجام گرفت وآرزودارم این نزدیکی را خیلی

بیشتر کنم وسعی میکنم وازخدای بزرك توفیق کامل وحدت ومربیان وحدت راآرزو دارم که مرا هدایت میفرمایند استدعا دارم کمینه را بعضویت وحدت نوین جهانی قبول فرمایند .

برادر وحدتی مسعود احمدخان ۱۹ ساله

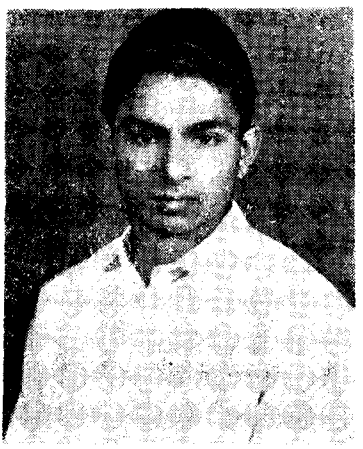

مسلمان مقیم لاهور پاکستان - پاکستانی مورخ ۷ر۱ر۱۹۷۰

بسیارخوشحالم ازاینکه فعالیتهای وحدت نوین جهانی را دانستم . وحدت نوین جهانی نقش خوبی برای ایجادوحدت بین همه افراد بشر بازی میکند .

ترجمه نامه مورخ ۷ر۱ر۷۰ . دبیر کل وحدت نوین جهانی دوست عزیز - ازدریافت نامهٔ شما بسیارخوشوقتم یقین دارم که شمامرا دوستی نیکو خواهیدیافت زیرا همان هدفهائی که وحدت داردمنهم دارم . بشماقول میدهم که برایتان نشانیهای دوستان خودراکه همین احساسات وحدت رادارند بفرستم . لذااز شماتقاضادارم اوراقی برای توزیع بین آنها برایم بفرستیدو هر گونه مطبوعی که برایم بفرستید متشکر خواهم بود . دوقطعه عکس خودرا نیز تقدیم داشتم . برادرانه مسعود احمدخان

برادر وحدتی سرهنك دکتر حاج سید

رضی میر پوریان پزشك روانشناس وجراح عالیقدر ومحقق ۵۰ ساله ساکن کرمانشاه - دیانت اسلام.

ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسد : مطالب زیر عالی است وانتظار دارم که بزودی عملی شود ولی زمانی این نظریه عملی میگردد که حکومت علم باشد . امایقین دارم که این زمان زیاددور نیست وباخواست خداوند متعال عملی وبرقرارمیگردد.

۴۸ر۱۲ر۱۵

برادر وحدتی سیدعلی اصغر موسوی پور

۲۸ ساله مسلمان مقیم چابهار (بلوچستان)

ضمن موافقت با نظر وحدت چنین مینویسند : من با نوشته فوق کاملا موافق و نسبت به دین بزرگ اسلام هر گونه فداکاری را مینمایم وامیدوارم بیاری ولطف خداوند متعال ودراثر توجهات شایان حضرت ولی عصر هرچه زودتر مطلب اسلامی نوردانش طالع و درخشان گردیده وجامه زیبای طبع را بابهترین وضعی بخودپوشیده وهرشخصی ازافراد بشر مطالب آنرامورد توجه قرار داده وبکوشند تابهترین راه و روش مناسب را بدست آورند واین خودباعث پیشرفت

دین ومملکت‌ماست .

۴۸ر۵ر۳۰

برادر وحدتی مسعود مختارزاده -

دهخوارقانی ۵۱ساله مسلمان‌مقیم‌تبریز.

مینویسند: اینجانب بانظرات وحدت‌نوین جهانی موافقم وعضویت سازمان رابا کمال میل میپذیرم‌وازده‌سالگی همچنین‌وحدتی‌رادرك‌میکردم وآرزوداشتم که‌ایکاش روز وروزگاری عالم‌بشریت این‌هدف مقدس‌رادرك‌نموده وبمصداق «واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً» باروح‌پاك وبی‌آلایش درتمام مراحل‌زندگانی وحدت‌نظر داشته‌وباصلح وصفا امرارحیات‌نمایند. درخاتمه ازدرگاه یزدان‌پاك مسئلت‌مینمایم که‌بانیان‌آنرا موفق‌بدارد.

برادر وحدتی حسن امامزاده فرزند برادر وحدتی محمد امین امامزاده ۱۹ساله دیانت اسلام (شافعی) مقیم شهرستان سقزکردستان دانش‌آموز کلاس پنجم‌طبیعی درتاریخ ۱۱ر۱۱ر۱۳۴۹ضمن قبول همگامی باوحدت مینویسد :

دوجلدکتاب گرانبهای بی نظیر (مکانیسم آفرینش وگلهای راهنمائی)مطالعه‌امیدوارم همین

برادر حسن امامزاده

فکر روشن وخداشناسی بعموم افراد بشرابلاغ و سودمند افتدباکمال‌افتخار خواهشمنداست‌ازارسال این قبیل‌کتابهای پرارزش و بشر دوستی بنده را سرافرازفرمائید - این‌است بعنوان‌معرفی‌یك‌قطعه عکس خودم راتقدیم نمودم.

برادروحدتی‌فرشیدزهتاب جدید که‌خود

را بهائی معرفی‌کرده‌است ۲۱ساله

ضمن موافقت بانظر وحدت مینویسد : فعلا نظریه‌ای‌که بیشتر از آنچه درپائین نوشته شده ندارم .

برادر وحدتی هادی شامبیاتی ۴۲ ساله

وکیل محترم دادگستری مقیم سنقر که از مردان اهل فضل وتحقیق میباشد ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت نوین جهانی مینویسد :

با اجازه مافوقترین نیروی قدرت وعظمت

محضر مبارك بهترین انسان رهبر عالیقدر وحدت نوین جهانی حضرت آقای حشمت‌السلطان دولتشاهی-یزدان نیرو بخشد-پس ازچندسال دوری ازدوست صاحبدل سخنورم جناب آقای مسعود ریاضی که درسنقر برخوردکردم وهمچون راه یاب پر - درخشش‌ترین اهداف انسانی باتشریح یکی‌از بر- جسته‌ترین آرمانهای بشری مرا با عقاید و کتب وحدت‌نوین جهانی آشنا وارشادفرمودند. چون من خود ازراز هستی آگاه نیم وخویشتن را درجهان آفرینش واقیانوس لایتناهی ذره‌ای کوچك میدانم اما علایق بشر بحقیقت‌جوئی وحقیقت گوئی که از گرانبهاترین سجایای انسانی‌است مرا بشگفتی‌وا- داشت‌که چگونه رهبردل آگاه باجوهروجودونقد هستی وباگزینش راه راست‌ودرست همچوحکیمی نکته‌پرداز و باشیوه‌ای‌ساده ودلنوازو بابینش گری وژرف بینی‌پرده ازروی‌مجهولات‌ورازهستی برداشته باتهور ورشادت حقایق عریانی را بجهان ادیان اعلام داشته وباعشق و ایمان نمایشگر آماجهای بلند وحدت،ستایشگر آفریدگار یکتا شده‌وراهی راگشوده‌که بشریت رابسوی جلال وجمال‌وکمال وتکامل رهنمون گشته وعالیترین مظهر نوع‌پروری ویك‌پارچگی‌رامتجلی‌ساخته، حسن‌قبول‌دانشمندان ومتفکرین‌جهان‌ازآنجهت‌شکوه خدادادی‌و جلوه جاودانگی بحضرت رهبرموحد بخشیده چون از زبان دل سخن میگوید و اثرش در نهانخانهٔ دل می‌نشیندو گفتارش‌رادرسفاین‌مینویسند و درمداین میخوانند .

دلباختگی دوست‌فاضل‌ام جناب‌آقای‌ریاضی نسبت برهبرشایستهٔ خویش وسخنان‌نغزوادبانه‌اش بکلی‌مرامجذوب‌وفریفتهٔ خودساختند وبسیارراضی وشاکرم پس‌ازعمری دودلی‌وجدال بانیروی‌درونی بعلت اصابت‌بحقیقت‌خویش را سرافرازحس میکنم زیرا نمودینی وروندانسانی‌وجهانی مکتب‌وحدت و فروزش کارنامهٔ‌تابناك و چشم‌گیرآن بنحوی بارزوبین است‌که‌باامعان نظریه بادله اثباتی‌که‌بر وحدت‌اشیاء وموجودات‌وبراثبات وجودخدا ابراز داشته‌اند بسهولت‌میتوان نقص تضاد اسماء واختلاف سلایق راهها برطرف ساخت وجهان ادیان‌را بـ این پدیدهٔ نوبهم‌پیوند داد. معتقدم دیری نخواهد کشیدکه جهان دینی در پرتو رهروی رهبری حضرت آقای‌حشمت‌السلطان وپیروان پرچمدار و مؤمن‌آن باانتشار عقاید وحدت نوین جهانی و گسترش‌آن درگیتی جهانی را مشحون ازصلح و صفا، وحدت‌ومودت‌ومالامال‌ازعشق ومحبت‌خواهند ساخت . آنگاه‌بایستی بگویم :

نشنود در بزم سر مستان کسی
جز حدیث عاشقی چیز دگر

با تقدیم احترام

برادر وحدتی دکتر . ل . دوان عضو سازمان‌خواربارجهانی درتهران ۴۸ساله‌دین‌هندو

۹اوت ۱۹۷۰ - آقای‌کشاورزعزیز - جوفابرگ

برادر دکترل .دوان

همگامی راکه‌شما باکمال لطف برای من فرستاده‌اید پس‌ازپرکردن ارسال میدارم . ازتأخیردر ارسال آن‌معذرت‌میخواهم زیرامتناوباً درمسافرت‌بودم . بابهترین آرزوهاواحترام‌فائقه دکتر م . ل دوان

برادر وحدتی مصطفی‌ابراهیمی۱۸ ساله

مقیم‌تهران ضمن موافقت‌بانظریه وحدت مینویسد:

موافقم . کاملا موافقم . باوربفرمائید این فکر درسن دوازده‌سالگی درذهن‌من‌بودکه چقدر خوب بود اگرتمام افراد بشر ازهر نژاد و ملیت دست بدست هم میدادند و تجارب‌کسب‌کرده‌را به یکدیگر می‌آموختندآنوقت همه یکدیگررابرادر میدانستند وبهم‌کمک‌میکردند .

ایدهٔ شما تقریباً مشابه طرز فکر قدیم من است بنابراین برای ترقی ایده‌ای که از زمان کودکی بدان معتقدبودم‌حاضربرای هرگونه‌کمک هستم ودست دوستی وبرادری بطرف شما دوستان عزیز درازمیکنم باشدکه روزی این‌ایده‌جهانیان رابخود آورد (ازکوره راهی‌که درآن هستند) .

برادروحدتی دکترامیر عباس مجذوب

صفا ۳۲ ساله معلم دانشگاه ضمن موافقت با نظریه وحدت مینویسد،

خلاصهٔ نظرات حقیر نظرات جناب‌آقای دکتر شهاب‌پور است .

برادروحدتی شیخ‌ابراهیم‌خادم‌مسلمان۳۷

ساله ساکن سنندج که ازبرادران باصفا ومؤمن‌و فاضل وازمحترمین سنندج و مأذون طریقه علمیه قادریه است برگه همگامی راامضا نموده‌و پس‌از دریافت بولتن رنجبرمهرو محبت وحدت نوین جهانی چنین مینگارد :

بااجازه مافوق‌ترین نیروی قدرت وعظمت

برادرمحترم و محبوب وحدتی علی‌اشرف کشاورز ـ پس ازتقدیم سلام با ابراز عرض تشکر افتخارآمیزدرباره‌ارسال‌اسامی برادران‌عزیزوحدتی ازخداوند مهربان‌مسئلت داردکه همیشه درانتشار اوامر الهی وصفاومحبت ووفاموفق باشید. متمنی است ازکلیه‌کتب منتشره امسال باتقویم اینجانب رابی‌نصیب نفرمائید .

یزدان‌نیروبخشد. برادروحدتی شیخ‌ابراهیم خادم .

برادروحدتی هاری‌واری لال‌گوپتا ـ

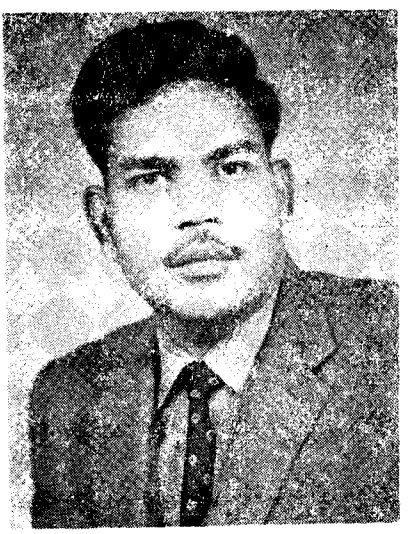

مرادآباد هندوستان وکیل‌دادگستری ـ ۳۴ساله‌ـ دین«ودیك‌هندو».

ازدریافت نامه شماتشکر میکنم . من مطبوعات وحدت‌نوین جهانی‌را دریافت‌نموده وبا کمال‌دقت‌تمام‌آنراخواندم . من که‌خود یك‌باغبان درراه‌صلح بشمارمیروم‌بانظرات شماموافقم. من‌از روی‌اراده‌نظرات‌شمارا‌تقدیس‌میکنم. صلح‌عبارتست ازثروت واقعی و وحدت ونیکوکاری ومحبت و دوستی‌وبرادری ومهربانی‌وکمك بفقیران ویاری ودستگیری‌در عدالت اجتماعی‌و انفرادی. همگی میوه‌های‌درخت انسانیت‌بشمارمیروند وهرفردی‌از بشررا لازمست که‌در دنیااین میوه‌ها رابچیند . جنگ‌یك‌امر زشت‌است که‌همگان باید ازآن‌اجتناب کنند . هر اندیشمند صلح‌خواه پیوسته روی این امورفکر میکند .

من‌ازافکار شماو افکاروحدت نوین‌جهانی شماپیروی‌میکنم‌واینکاررا وظیفه‌خودمیدانم . اگر همه‌ماازاین اصول‌پیروی‌کنیم خواهیم توانست‌دنیا راازخرابی نجات‌بخشیم .

برادر وحدتی‌محمود مدارا ۲۲ ساله مقیم

همدان ـ سپاه‌دانش.

مجریان وحدت‌نوین جهانی : شما که در جاده عفاف میتازید ونسق نزهت بهموطنان خود نوال میفرمائید وفرداً فرد را از مرافقت دین و دیانت‌متمتع میسازید کدام آماج میتواند این موضوع رابخود بقبولاند که تهاون‌کنید. بایستی درنص خود، این وحدت باهر رامرضی‌بشناسیم و باآهنگی رسا فریاد زنیم ودرمیان مجالس‌بگوئیم اینست وحدت. . .وحدتی‌که سالیان دراز قلبها

درانتظارش بود. بشناسید و ایمان بیاورید تارشته را راسختر سازیم وازآن بارگاه کبریائی حکمت زنده بخواهیم وخواستار باشیم که ما را یاری و فرهتی دیرین بخشد .

بخواسته خویش مینازم که چنین وحدت باهر وزنده‌ای را قبول کرده و اصول مشترك آن وحدت را درچاپ زیر تقدس میگویم .

سپاهیان : وحدت‌اصلی رایافتم بنده‌محمود مدارا ـ نام پدرمحمد ـ ساکن‌مشهدمقدس ـشغل سپاهی دانش ـ مأمورخدمت در قراء تابعه‌همدان

ودر ۴۹ر۹ر۱ مینویسد :

حمد وسپاس بی‌کران مرخدای جل جلاله رابجاست برجمیع موجودات وانفسهم : درود به روح پرفتوح اجداد ونیاکان رادمرد بزرگی‌چون حشمت‌السلطان که‌فرزندی‌صالح بعالم خلقت‌معرفی نمودکه عنقریب جهانی را درپرتو انوار حقیقت این حکمت مکتب‌منور ومتجلی خواهد ساخت.

بعد ازظهر روز جمعه ۲۹ر۸ر۱۳۴۹ بود که برای دیدن دوست‌سپاهی خودم بقریه مجاور رفته بودم پس ازتعارفات و احوالپرسی چشمم به کتابخانه کوچکش افتاد. در میان‌کتابهاچشمم‌به کتاب **دینامیسم آفرینش** نقش بست. بی‌اختیار ازدوستم‌موضوع این‌کتاب را جویا شدم‌هنوز نیافته بودم و نورش و حکمتش دامنگیرم‌نشده بود... ای‌کاش‌هرچه زودتر بمطالعه میپرداختم.دیر یافتم. وای که هرچه سطور را بجلو ورق میزدم قلبم گواهی میدادکه دردنیائی،دنیائی چون‌پر ازتلاطم حقیقت اوج میگیرم .

عرایض کوتاه ـ خلاصه پس از چند ساعت مطالعه مداوم آفتاب روبه‌زردی بودکه بایدبقریه خدمتم بر میگشتم .

دست نکشیدم وکتاب را . .کتابی را که سرشار ازدانائی بودکه قلم‌ازنوشتنش‌عاجزوزبان بلاغت ندارد ، بهمراه خود به ده آوردم و همان شب تصمیم برآن داشتم‌که این نامه را خدمتتان تقدیم نمایم .

بله سحرگاه ۲۲ماه مبارك رمضان‌میباشدبه صاحب همین شبهای‌عزیز ومبارك قسمش میدهم‌که مجریان‌وگردانندگان این‌مکتب‌را منصوروبهروز بدارد . همانطورکه درسطور فوق اشاره شده‌بنده سپاهی دانش‌هستم دارای‌دیانت مقدش‌اسلام‌ومذهب بحق شیعه جعفری ۱۲امامی . از آنجائیکه شوق دل وتقاضای قلبم برای‌یافتن طرق‌حقیقت‌همچنان مرا ذوق‌زده وراهنمائی میکرد تا اینکه درشب ۲۲ رمضان نائل بدریافت پاداش نمازوروزه‌ام‌قبل از اتمام این ماه عزیزشدم .

گرچه‌هنوزقطره‌ای‌ازاین اقیانوس‌لایتناهی حقیقت را مزمزه نکرده‌ام ولی بوی تك گلی از گلستان توحید ونبوت به مشامم رسیده تاآنجائی که با جمع‌آوری اهالی قریه خدمتم در محیط دبستان قسمتی ازکتاب دینامیسم‌آفرینش را برای آنان خوانده وبزبان ساده تشریح کردم وتعداد کثیری ازآنان شوق زده ازمن تقاضای این‌کتاب را نمودند . ولی ازخودم بگویم‌که اززمان‌وثانیه شناختن این‌کتاب زندگی محقرروستائیم را نور فناناپذیری منورساخته است. حال یك پشیزی از جهان ابدی باتمام ذرات وجودش ازشما واعضای ارجمندآن مؤسسه تقاضای موافقت به این‌وحدت را مینمایدکه به عضویت مرام‌نوین جهانی‌مفتخر گردد . بلکه بتوانم بیش ازپیش بقدر استطاعت نفسم مجری ومروج این‌پیکار صلح‌وحقیقت جهانی باشم . آمین یارب‌العالمین

۴۹ر۵ر۳

خواهر وحدتی شهربانو فرج پور سعیدی

۱۹ ساله مسلمان مقیم تهران

ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسند: مطالب بالا پس از تحقیق فکری و بررسی کلی مورد تأیید اینجانب قرار گرفت.

۱۹۷۰ر۲ر۲۳

برادر عبدالقادر عبدالله حاج اسماعیل

ساکن بحرین مینویسند:

الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

مقاله پرارزش از دانشمند محترم حشمت‌الله دولتشاهی را دریافت، کامل از مد نظر گذراندم سبك نگارش آنچنان عالی و زیبا بود که آنرا چندین مرتبه پی در پی مطالعه نمودم. چقدر زیبا بود. در کشورهای مترقی جهان که همه دائماً برای از بین بردن هموع دفت و تلاش میکنند کاش از این مقاله تصمیم گرفته و در پرتو خداشناسی اکثر وقتها برای ایجاد صلح و صفا قدم برمیداشتند. حقیر همچنین بنوبه خود از این اقدام سودمند حضرت حشمت‌الله تشکر و قدردانی نموده و آمادگی خویش را برای عضویت وحدت نوین جهانی ابلاغ میدارم واز یزدان مقتدر مسئلت مینمایم که حشمت‌الله دولتشاهی و تمام دانشمندان مسلمانان جهان و اعضاء وحدت نوین جهانی و سایر کسانیکه در این طریق پرارزش میکوشند موفق و پیروز بدارد. فذکری فان الذکری تنفع المؤمنین.

برادر وحدتی دانشمند و محقق بزرگوار

و عالیقدر سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی نامه زیر را ارسال فرموده‌اند:

۴۹ر۴ر۱۹

استاد فرزانه گرانمایه جناب آقای دولتشاهی

با ابرازعرض ادب ازجهت استحضارخاطر عاطر جناب عالی بعرض میرساند: این ناچیزدرسفر کرمانشاه توفیق رفیقم گردید که باآقای ریاضی آشنا شده وبالنتیجه باافکار عالیه وپاك وحدتی بر- خورد نمودم و گمشدهٔ زحمات سی وپنج سالهٔ خودرا درراه تحقیق ادیان یافتم و بسرچشمهٔ راستی ودرستی دسترسی پیدا کردم. مقاله‌ای که بعنوان آقای ریاضی نوشته ورونوشت آنرا بحضورعالی تقدیم داشته‌اند بخامهٔ ناچیز بوده ومورد تأییدم میباشد . امید است عنایات خداوندی مرا در اشاعهٔ این مکتب مقدس یاری دهد واگرمورد پسندقرار گرفت که جناب فرمائید موجب مباهاتم خواهدبود .

با تقدیم احترام

۴۹/۷/۱۰

سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی

نامه دیگری ازاین رادمرد وحدتی بزرگوار واصل گردیده که عیناً بچاپ میرسد :

دانشمند گرانمایه پاکنهادنیکفرجام جناب آقای حشمت‌السلطان دولتشاهی رهبر و مؤسس جمعیت وحدت نوین‌جهانی. تاآفتاب باشد بر تو سلام‌بادا، تاشب بروزآید روزت بکام بادا یکی از روشندلان جهان که قبل از اعلام وحدت نوین جهانی از حلقوم پاك آن فرزانه بیرون تراود با بیانی رسا وجامع دریکی ازآثار قلمی خوداظهار داشته کیوان قزوینی است که ازخاك پاك ایران بر خاسته ودرسال ۱۳۱۷ شمسی دیده ازجهان مادی فروبست .

کیوان قزوینی از نوابغ جهان بشریت است که در تاریخ رجال علم و دین در اقطار گیتی و در ازمنه‌مختلف مانند اوکمتر دیده وباشنیده‌شده است. شرح حالش نیز بس شگفت ودرفن وعظ و خطابه نظیر نداشته و در نویسندگی‌هم‌ممتازبوده است ودرتحقیق ادیان وسلاسل تصوف بی بدیل و طول وعرض فرق ادیان وتصوف را بانوك مژگان رفته است‌ودرهر مقوله که‌وارد بحث شده‌خواننده را بنحو اتم بی نیازمیسازد وازسعهٔ‌معلومات خود انسانرا به تعجب وامیدارد .

کیوان قزوینی‌درسن بیست‌سالگی‌درقزوین سطح واندکی درس خارج را دیده و بعد بتهران عزیمت وبفرا گرفتن فلسفه پرداخت و بالنتیجه گرایش بس‌شدید بتصوف پیدانمود. در کتاب استوارش مینویسد صوفی باید نهنگ حوصله پیل طاقت پشه پروازباشد تو گوئی وصف خویش را توصیف کرده است. پس ازورود درسلاسل تصوف و تحمل ریاضات طاقت‌فرسادورازباور عموم ازطرف صفی‌علیشاه بدرجه ارشاد نائل گردید و از جهت تأمین معیشت بمنبر میرفت وچون دروعظ دستی قوی داشت‌دراین فن بلندآوازه گردید سپس برای تکمیل علوم اسلامی‌و نیل بمقام اجتهاد بنجف‌اشرف حرکت‌نمود وپس‌ازدریافت مقام اجتهادازاخباری واصولی به بیدخت رفته وارادت ملاسلطان گنابادی راگردن نهادوبعد بسیاحت ممالك‌اسلامی‌پرداخت وازطرف نورعلیشاه گنابادی بمقام ارشادمنصوب گردید وبعد ازهفده سال ریاست بارقه الهی اورا از دامهای‌فریب که‌همسایه داعیه خدائی بودرهائی بخشید و بگوشهٔ عزلت پناه بردوچکیده هفتادسال زحمات وتلاشهای‌شبانه‌روزی‌علمی‌ودینی‌وتجربیات ارزنده‌ای که اندوخته بود بزبان ساده برشته قلم درآورد ودراینزمان یکی از اقطاب بدشمنی‌های ناجوانمردانه برعلیه او اقدام ازجمله سه مرتبه کیوان را مسموم نمود ولی ارادهٔ یزدان‌او را از گزندها مصون داشت تا فرصت آن یابدکه‌آثارش کمك به پژوهندگان راه حق وحقیقت گردد .

کیوان درکتاب میوه زندگانی که پنجاه فریده است درفریده ۲۹ تحت عنوان :

« درحصر اساس ادیان بیك‌شعبه » ازصفحه

۱۴۴ با برنامه وحدت هم‌آهنگی خود را نشان داده است. ضمناً کتابی در دومجلد بنام اختلافیه تدوین نموده است مبنی براینکه آیا اختلاف از بین خواهدرفت‌یا خیروطریق رفع اختلاف‌چگونه است. بابیانی رسا و مبسوط شرح داده است اینك عین مقاله فریده ۲۹ رااز نظر موشکاف‌خوانندهٔ روشندل بیداردل‌میگذراند.

آغاز سخن بنام یزدان تانیك رسد سخن به‌پایان

نقل ازکتاب میوه زندگانی تألیف عباس کیوان قزوینی تلخیص فریده ۲۹ (درحصر اساس ادیان بیك شعبه) بقلم‌کیوان.

خوبست دانشمندان بی ادعا همت ومدعیان بی‌دانش فتوت‌نموده‌اساس‌دیانت را بشعبه‌اسلام‌ختم نمایند ونگذارند که ازریشه‌روحانی شاخ‌دیگری رسته تنومند شود باین قسم‌که دست عموم بشر را بکار وخیالشان را بحقایق مشغول‌نمایند.

نهال خداپرستی را از چشمه توحید آب دهند واعتقاد بشررا یك‌رو ویك‌سو متوجه بغیب نمایندکه بزرگی‌خدا وکارهای بزرگ‌پرحکمتش هماره در همه جلوه‌گر ودلها پرازستایش‌وزبانها پراز نیایش‌او باشد. باقوای بدنی خدمت‌بیکدیگر نموده باقوای دماغی درعرفان او وصفات‌و افعال عادلانه وحکیمانه اوکوشندوباهم که مظاهراویند بدل پاك بجوشند.

وازدشمنی دینی دست‌بکشند. چرا بایدبدست خود خودرا بکشند وسوزن بربیضه آدمیت زنند. غرض آنست که تعدد ادیان مایه جنگ عمومی و کشتار بشرنشود. محض تعدد بی مفسده بدنیست (درسری نیست‌که سری زخدا نیست) امابجان هم نیفتند و نفی دیگرانرا دلیل اثبات خود نکنند که هرکه نفی غیرکند نفی خود هم کرده زیرا خدا وجهت غیب مشترك میان همه است: الرحمن علی‌العرش استوی مهربانی خدا بهمه یکسانست‌با شخص مخصوصی خویشی ندارد پدر همه اوست خویش نداردکه فرزندانش باهم بجنگند بنام حمایت پدراو تمام قدرتست حامی نمیخواهد مارا بحمایت پدرانه‌اودرآمدن باید نه حمایت‌اوکردن آنگاه برای آسایش اجتماع بشرنظر باحکام‌الهیه بیندازند از سه راه معارف وفلسفه و سیاست هر حکمیکه از این‌سه نافع غیرمضراست آنرا بموقع اجراء گذارند وعمل‌کنندبی اختلاف ودرعبادات خاصه مردمرا بحال خود گذارند تا هرکس‌بهر دین‌که راستی‌اعتقاد دارد خدارا عبادت‌کندبشرط آنکه غیررا بدین خودش دعوت واجبار نکند و ودشمنی ننمایند. آنکسی‌که بدینی معتقد شدبایدبه همان رفتار مجدانه‌کند.

شرف جامعه است‌که افرادجامعه خداشناس باشند وخدارا چنان بزرك بدانند که هرکس‌بهر قبیله‌رو وبهرآئینی خو کند روباو کرده وخوبه اوگرفته باشد اهل مرکز ازهر راه بروند ولو غیر مستقیم آخر بمحیط میرسند دیریازود لنگان ودوندگان خوابیده وروندگان آخر بهم میرسند قافله سالار ازهمه باخبر وهمه را درنظرداردهیچ وامانده‌ای‌رانمیگذاردکه‌جابماند. فرض‌خودوقرض خودمیداند جمع‌آوریرا (جمعناکم والاولین) کلمه استرجاع (اناالله و اناالیه راجعون) باین معنی است‌که کسی نمیماند که بخدا نرسد پس‌هرکس غم خودرا بخورد نه غم دیگران‌را (که خواجه خود روش بنده‌پروری داند).

کیوان قزوینی ازدانشمندان بنام وازوعاظ مشهورقرن اخیراست. اهم کتب چاپ‌شده کیوان از اینقراراست:

۱- کیوان نامه
۲- استوار
۳- رازگشا
۴- بهین سخن

۵- تفسیر کیوان

ضمناً کیوان کتابی بنام اختلافیه در دو جلد تألیف نموده است که مجلداتی آن در ۱۲ صفحه تحت عنوان (آیا ممکنست که همهٔ بشر باتفاق بر یکرأی نمایند چه مادی وچه معنوی) بحلیه طبع درآمده است. ما بخوانندگان ارجمند وعده میدهیم که درمجلدات آتی کتابهای گلها قسمتی ازمباحث ارزندهٔ کتاب اختلافیه راجهت روشن شدن اذهان روشندلان بچاپ رسانیده تاواقف گردند که دانشمندان بیغرض بامکتب وحدت نوین جهانی هم آهنگ بوده واین نظریه روشن آخرین و عالیترین اندیشه تابناك خردمندان برای هدایت جوامع بشریست .

* * *

خواننده عزیز همانطورکه برادر وحدتی دانشمند سرهنگ نورالدین مدرسی چهاردهی طی مقاله تاریخچه وحدت ادیان که درصفحه ۲۲۸ این کتاب چاپ شده اظهارنموده ودرمقالهٔ نقل شده ازکتاب میوهٔ زندگانی بقلم مرحوم ملا عباسعلی کیوان قزوینی واعظ دانشمند نیزذکر گردیده کلیه دانشمندان خداپرست وبی غرض جهان حتی حکما و فلاسفهٔ گذشته امثال افلاطون یونانی آرزوی وحدت ادیان وصلح جهان وتشکیل مدینهٔ فاضله را در سرپرورانیده وبزبانهای گوناگون در آثار خود اشاره کرده اند ولی تاکنون هیچیك موفق به اجرای نیات خیرخود نشده اند تا اینکه بخواست ومشیت یزدان مقتدر مهربان وحدت نوین جهانی آرزوی خدا پرستان روشنفکرو دانشمندان جهان را جامهٔ عمل پوشانیده است وازخداپرستان جهان دعوت نموده که روی کلمهٔ واحد خداشناسی دست اتحاد و اتفاق بیکدیگر دهند .

خواهر وحدتی ماریتسا پاراسکوا ۲۴ ساله

عیسوی یونانی مقیم پیرائوس یونان

برادران عزیزم ــ من بی اندازه خوشحالم که درسازمان شما که دارای مقاصد وتفاهماتی چنین عالی است پذیرفته شده ام . همه مردم جهان بدون توجه بزبانی که حرف میزنند یکی هستند . لذا کلمات وجملات معنی نخواهند داشت اگر آنها را احساس نکنیم . هرگاه انسان پراز احساسات نیکو نسبت بسایر افراد بشر نباشد سخن او بیمعنی وبدون هدف خواهد بود .

من همه شما ــ همه شما برادران وخواهران را دوست میدارم هرچند که من شماها را شخصاً نمیشناسم . فکر میکنم که دوست داشتن دیگر مردمان وهمدرد بودن باآنها در موقع احتیاج و کمك خواهی بمنظور رسیدن بحق خویش شایسته مقام انسانیت است . همچنین معتقدم که همهٔ مردم شایسته یك آینده بهتری هستند .

بدبختانه بسیاری ازمردمان هدف خودرا از یاد برده وتحت تأثیر عوامل گوناگون نسبت به

سایر مردمان بی تفاوت هستند . بی تفاوتی آنها چنان تلخ‌است که انسان را میکشد . آری باید گفت که این‌اسلحه نیست‌که مردمان را می‌کشد بلکه همین امور است .

من میل‌دارم که‌افراد را یاری‌دهم تا بتوسعه وتمرین نفس‌خودتوفیق‌یافته وبانوراميد واطمینان نسبت به آینده مجهز شوند . خیلی مسرورم از اینکه میبینم که‌برادران و خوهران دیگری در سراسرجهان هستند که افکارواحساسات آنها مثل من‌است . من اکنون یقین ندارم که میتوانم آن چه را درروح واندیشه داریم عملی‌شده ببینم.

من دوست میدارم‌که باهمه شمامکاتبه‌داشته باشم .

لطفاً بمن‌کمك کنید تا افکار خودرا توسعه وتقویت کنم .

در این میان بهترین احترامات خود را برای شما فرستاده وسال جدید پرازمحبت وصلح برای شما آرزو مینمایم .

باتقدیم احترامات‌فائقه ـماریتسـاپاراسکوا

برادر وحدتی فرج لاسانی ـ ۱۹ ساله سال

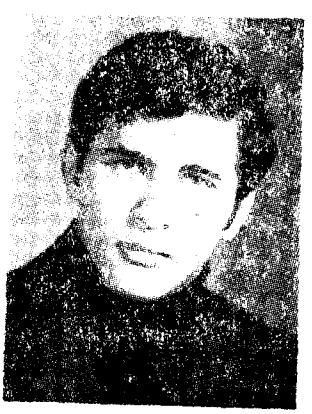

دوم دانشسرای مقدماتی پسران ـ لاهیجان

ضمن موافقت باتظروحدت مینویسد : امید است مطالب مندرج زیر را بعنوان سند اینجانب برای پیوستگی بوحدت جهانی بپذیرید :

دراین موقع دنیالحظات تقریباً پرآشوبی را میگذراند وبیش‌ازهروقت وهر زمان برای برقراری صلح و امنیت احتیاج بهمبستگی ملت‌ها دارد . وهدف‌این همبستگی‌بایدتلاش برای‌زندگی بهتر وپایدارتر وبرطرف نمودن‌بعضی ازتبعیضات ومناقشات باشد . دراین هنگام چه بهتر همهٔ ما خودرا بندگان یك‌خدا بدانیم وبسوی او قدم بر داریم وکوشش مافقط برای‌خشنودی اوباشد . در این‌حال هدف،مشترك خواهدبود وتمام‌فعالیت‌بشر بسوی‌آن هدف مشترك معطوف خواهد شد و همه زیر یك لوا خواهندبود و بسیاری از تبعیضات و مناقشات ازبین خواهندرفت .

من بعنوان یکی ازافراد دنیای بشریت‌وبه عنوان یك ایرانی صلح‌دوست که‌کشور او همیشه پرچمدار صلح و وحدت دراین جهان بوده است بسیار مسرور وخوشبخت خواهم بودکه افرادی‌از ملت ما وازوطن ما بپاخیزند واین چنین برای وحدت جهان‌بشریت تلاش نمایند وباپیوستن‌باین زنجیروحدت سعی مینمایم برای بثمر رساندن اهداف‌آن ازهیچ‌کوششی دریغ نورزم . من بنوبهٔ خود موفقیت پیشتازان وهمگامان این‌وحدت الهی را ازآفریدگار بزرگ‌جهان هستی خواهانم .

برادر وحدتی‌مای‌شیشو ۶۲ساله ـ دیانت‌مائیست

هندوستان

باطن‌هر دیانتی‌شناسائی یزدان بعنوان‌آفریننده ونگاهدارنده‌جهان‌هستی‌است. ازآنجاکه یك خالق عیسوی ـ یك‌خالق‌مسلمان ـ یك‌خالق‌هندووغیره بطور جداجدا نمیتواندوجود داشته‌باشد نتیجه میگیریم که‌خداوند فقط‌خداوندیکتاست هرچندکه پیروان ادیان‌اورا بنامهای‌مختلفه‌میخوانند. اماباوجوداین وحدت اساسی بین‌ادیان باید دانست‌که تفاوتهای مهمی‌بین‌تشریفات‌و آداب‌دینی هست‌واغلب همین اختلافات بشررا بجنگ وآشوب رهنمون شده است . امادرحقیقت تشریفات ازلحاظ زندگی واقعی چندان حیاتی نیست . درنظر اکثریت مردمان این‌آداب‌و تشریفات مانندآب وهوابرای بشرلازم‌است . لذالازم‌است‌روشهائی‌برای نزدیکی مشترك یافته‌شود زیرابرخی ازعوامل برای همه قابل قبولست . مرحوم مای‌سواروپامای مارکاند (۲۳ر۱۲ر۱۸۸۵ تا ۲۱ر۱۲ر۱۹۶۶) دیانت جهانی‌مائیسم راتأسیس کردکه‌هدفش همین‌بود . هرشخصی که‌معتقد بمحبت‌جهانی‌وخدمت‌جهانی‌باشد میتواندرزمره مائیست هادرآید وبرای‌معتقدین‌و پیروان مای‌احتیاج نیست که‌دیانت خودراترك گویند .

برادروحدتی زین‌العابدین‌اردلان ۲۹ ساله

مقیم کرمانشاه

ضمن موافقت‌بانظر وحدت‌مینویسند : چون بشرامروزی تنها درسایهٔ صلح‌وصفا و محبت لذت واقعی زندگانی‌را میفهمد واین مرام‌هم‌کاملا برای سعادت‌بشری است‌لذابا خلوص‌نیت این‌مرام‌راقبول داشته وآنرامیستایم .

۴۹ر۵ر۱

برادروحدتی حسن‌شعربافی‌نژاد ۲۵ ساله

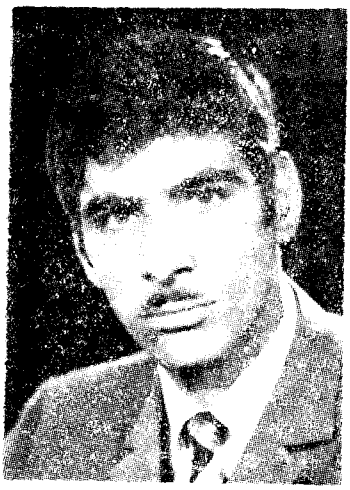

مسلمان مقیم‌تهران

ضمن‌موافقت بانظروحدت‌مینویسند :

ای‌رهبر وحدت‌جهانی ای‌کاشف اسرار نهانی
ای‌آنکه‌وجود پاکبازت پی‌برده‌به‌اصل‌زندگانی
دادی‌چوپیام‌صلح‌ووحدت دانم‌که‌تومنجی جهانی
پیغام‌توچون‌بدون‌تردید باشد چو پیام آسمانی
من‌باهدفت موافق‌استم خواهم‌کمرازخودبدانی

خواهروحدتی دکتر کنتس‌اینگرید شرمان

ـ پزشك‌روانی‌ـ‌متافیزیك وعلوم‌روحی ـ نویسنده ـ شاعر ـ مربی ـ سخنران ـ مدیر مؤسسه «آرامش‌روحی» ـ دکتردرادبیات‌ـ دکتردرفلسفه دکتر درحقوق ودارای سه درجه دکترای دیگر دارای مدالهاونشانهای‌بین‌المللی‌ـ ۵۰ ساله‌ـ یهودی ملیت‌آمریکائی ـ مقیم نیویورك آمریکا .

خواهر کنتس اینگریدشرمان

برادر عزیز ـ از دریافت نامه مورخه ۲۱ مه ۱۹۷۰ تشکر میکنم . این نامه تازه هنگام بازگشتم ازسفر اروپا بدستم رسید . درنامه خود عکسی ازمن خواسته بودید. آنراجوفاً تقدیم‌میدارم.

خوشحالم ازاینکه یکنفرعضو وحدت نوین جهانی هستم وازاین راه میتوانم برادری‌عالمی و صلح رادرروی‌کرهٔ زمین پیشرفت دهم .درانتظار دریافت مطبوعات شما بزبان انگلیسی هستم و همچنین منتظرم ازبرادران‌وخواهران وحدتی‌که درکشورهای مختلف زندگی میکنند نامه‌دریافت دارم . امید است خداوندشمارا درهدفهای‌انسا ـ نیتان مشمول رحمت‌خود قرار دهد . با سلامهای روحانی ـ دکتراینگریدشرمان.

در برگه همگامی خودچنین مینویسد:

دوستان‌عزیز ـ درمدت ۱۵سال گذشته من درراه برادری جهانی افراد بشرکمك کرده‌ام و هدفم نزدیك‌ساختن مردمان جهان بیکدیگربدون درنظر گرفتن نژاد وعقیده و دین است . بهمین دلیل است‌که من دور گردن‌خود گردن‌بندی‌دارم که در آن صلیب بیادگار عیسویت و ستاره داود بیادبود یهود وعلامت بودا بیادبود بودارا دارد . علاوه برآن نمایش قلبی‌که اسم‌روی‌آن حك‌شده بعنوان راهنمائی بشریت وآلت ووسیله‌آفریدگار ـ بودن .

برادر وحدتی‌احمدپروال ۲۱ساله دیپلمه ـ

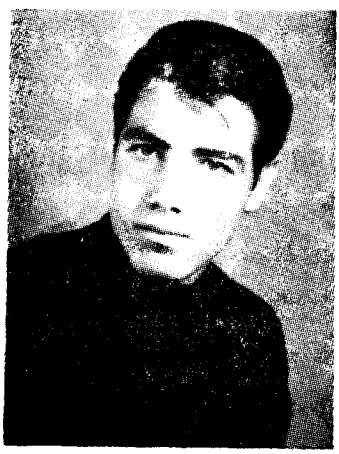

مقیم کرمانشاه‌ضمن‌موافقت با نظروحدت‌مینویسند:

در عصری که ما زندگی میکنیم باوجود پیشرفت خارق‌العاده‌علم‌ودانش دراین عصروموقعیت حساس سیاسی‌که ملت‌هارا بخود مشغول داشته و کشمکش‌های پوچی که اساس‌آن برپایهٔ غرور و خودخواهی وجاه‌طلبی بناشده است وروزبروز بر شدت‌آن اضافه میشود شکی نیست که باید نهضتی بوجود آید . نهضتی جهانی که صلح جهانی را تضمین‌کند ومن یقین دارم که این راه بزرگ نورانی یعنی‌وحدت نوین جهانی تنها راه صلح و صفاو محبت است که بتواند بشریت رااز این‌همه نگرانی برهاند وموجب آزادی فکرهمه‌گردد.

برادروحدتی نصرت‌الله محمودی مـقیـم

شمیران ـ تهران، ضمن قبول وامضاء برگه‌همگامی وحدت نوین جهانی طی نامه مفصل واشعاری‌جالب نظریه خودرا اعلام نموده. البته خوانندگان‌محترم ازاثر قلم شیوا واشعار زیبایش بمقام فضل ودانش و اطلاعات این جوان روشنفکر و با ایمان آشنا میشوند .

هو ـ تهران ۳۰ر۶ر۱۳۴۹ سازمان‌وحدت نوین جهانی

ضمن عرض وتقدیم بهترین احترامات به استحضار عالی میرساند : هرچند این مختصر نامه نمیتواند ترجمان احساسات و گویای مکنونات اینجانب نسبت باقدام‌بی‌سابقه‌وابتکار بنیان‌گذاران آن سازمان باشد وقلم ناتوانی چون‌حقیر قادربه ادای دین نسبت به تجزیه ویاتحلیل و یا تجلیل شخصیت‌های‌متفکر ودانشمندان‌اسلامی چون‌آقایان جنابان دکتر دولتشاهی ـ دکترشهاب‌پور ـ دکتر کشاورز که بانی ومؤسس سازمان وحدت میباشند نیست معذلـك خود را وجداناً موظف میدانم که بحکم اخلاق بندای مقدس آن سازمان که در اجرای آیه شریفه :

واعتصموا بحبل‌الله جمعاً ولاتفرقوا ـ و حدیث نبوی : یدالله مع‌الجماعة جدیت وکوشش دارند پاسخ مثبت اعلام داشته و اجازه میخواهم گفتارخودرا بااین شعر معروف هاتف‌که میگوید :

که‌یکی هست ونیست غیر از او ـ وحده‌لااله الاهو

شروع وسپس اختصاراً آغازسخن نماید :

۱ـ حمد بیحد برخالق جمیع مخلوقات و صانع‌کل مصنوعات ومبدأ ممکنات وموجدحقیقی موجودات عالم‌ومصدراول که‌محیطاست‌بربحروبرو مسلطوتواناست‌بر تمام‌آفاق وانفس‌درعالم‌کائنات.

۲ـ تحیات فراوان باد بر ارواح مقدس و مطهر انبیاء عظام و اولیاء رضوان‌الله تعالی علیهم خصوصاً برپیامبر اسلام سید الکونین خاتم‌الرسل محمد عربی صلی‌الله علیه وسلم .

۳ـ سلام‌بردانش‌ودانشمندان جهان ـهادیان راه حق وحقیقت که خواستند و توانستند با نور ایمان ویکتاپرستی وبمدد تفکر وتعقل وبه‌نیروی دانش وبینش واقعی انوار معنویت وحقایق مکتب الهی را بابصارت کامل ازعالم لایتناهی (بارگاه با عظمت ذات الهی و جلال کبریائی) از طریق معرفةالله درطریق اشاعه احکام عالی الهی و نشر فرامین واوامر خداوندی واقعیات را با خلوص نیت‌صمیمانه باقوام وملل‌مختلف‌در سراسرقاره‌های جهان ابلاغ وباتبعیت ازدستورات الهی و قرآن مجید اصول مکتب عالی اسلام واساس‌یکتاپرستی مکاتب مختلف ادیان ومذاهب رادریك سطح‌وسیع بایك مقیاس جهانی بجهانیان بیداراعلام داشته و نشرو ترویج‌نمودند. اینجاست‌که باید درپیشگاه باعظمت خداوند یکتا وفرستادگان محبوب اوسر تعظیم فرودآوردوجمله ذیل راکه(درودبرآنانکه) دربرابر عبادت شصت‌ساله یك‌ساعت صحیحاً تفکر کردند وکتاب‌زیبا وباعظمت خلقت (قرآن) رابه مطالعه برگزیدند چه نیکوراهی درپیش گرفتند وچه آسوده وسریع بمقصود رسیدند» .

۴ـ بی مورد نمیداندکه بمنظورحسن‌ختام غزلی‌ازیك موحدحقیقی، سراینده‌ونویسنده‌بزرك،

موحدی مخلص ، انسانی عالیقدر ، دانشمندی وارسته ، عارف معروف قرن پنجم‌هجری (مولانا شیخ‌الاسلام احمدجام) مشهور به زنده پیل‌العرفا راکه از وحدت‌عالم حکایت میکندذیلادرج‌نماید :

آن خداوندی که پیدا جمله اوست
در لباس ما ، هویدا جمله اوست
صورت دیوانه و مجنون نه بین
واله و مجنون و شیدا جمله اوست
آشکارا شد بهر نقش بدیع
خود نهان و آشکارا جمله اوست
صورت آدم ، جمال خود بدید
آدم و حوا همانا جمله اوست
ذرهٔ ذرات جمله کائنات
موجها دریا و دریا جمله اوست
کس چه گوید سر توحید خدای
ور زبانی جمله گویا، جمله‌اوست
کسوت کون و مکان و هر چه هست
اندرین کسوت هویدا جمله اوست
وحدت اندر کثرت آمد چون پدید
پس نکو بنگر که اشیا جمله‌اوست
کرده موسی را کلیم خویشتن
موسی و آن دست بیضا جمله‌اوست
(نحن‌اقرب) گفت (افلاتبصرون)
خود نکو بنگر که با ماجمله اوست
هریکی در صورت دیگر بدید
کرد پیدا لیك پیدا جمله اوست
داد زیبائی بروی دلبران
هرچه بینی زشت و زیباجمله‌اوست
احمد از سودای او شد سودمند
زانکه اندر سودو سودا جمله‌اوست

درخاتمه اجازه میخواهم گفتار خود را با کلماتیکه شبانه‌روز در سراسر جهان بموقع انجام عبادت ورد زبانهاست خاتمه داده و ضمن تأیید فلسفه خداپسندانهٔ مؤسسین سازمان وحدت نوین جهانی که درراه آرمانی بس‌بزرك ومقدس گامهای مؤثری درراه خدمت بعالم انسانیت بر-میدارند امیدوارم‌که این‌رسالت‌تاریخی رابنحوی احسن در جوامع بشریت بپایان رسانیده و از خداوند جل جلاله توفیق بانیان‌آن سازمان‌مقدس را قلباً وصمیمانه مسئلت مینماید . آرزودارد که حقیررا فردی موحد وخادم خلق بشناسند .

السلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

برادر وحدتی تارنر فرانك و خواهر

وحدتی‌خانم فرانك بانوی ایشان - عالم روحی‌واسپیریتوالیست- مؤلف‌چندین کتاب‌ارزنده روحی وناشراوراق ومطبوعات روحی واداره‌کننده جلسات‌روحی - ۸۰ ساله - انگلیسی - مقیم‌لندن - انگلستان .

دربرگه همگامی چنین‌نوشته‌است : کوشش وحدت‌نوین جهانی یك‌کوشش‌پرازفداکاری ومبنی برایثار است که‌کلیه افراد پیشرفته‌ای‌که باعالم روحی‌وارواح سروکار دارند آنراتوصیه میکنند .

برادروحدتی فردریك تالبرگ ۶۹ساله - اصلاسوئدی - ملیت‌فعلی ایرانی - کارمندبازنشسته

برادر فردریك تالبرك

وزارت‌راه که آخرین شغل ایشان رئیس انتشارات و تبلیغات آن وزارتخانه بود ـ مشاور هنری جشنهای دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ـ هفت‌زبان زنده‌را بخوبی حرف میزند و مینویسد . دارای متجاوز ازده نشان و مدال دولتی ایران ـ صاحب تألیفات و کتب بالسنهٔ مختلفه ـ هنرمند و نقاش و دکوراتور ـ مشاور فنی مطبوعات و روزنامه الاخاء عربی ـ وحدتی فعال و بسیار علاقمند در برگه همگامی وحدت که بتاریخ ۴۹٫۴٫۸ امضا کرده است مینویسد : من کاملا با اصول شما موافقم و حتی میتوانم دربارهٔ آنها کتابها بنویسم . (عکس ایشان که در اینجا گراورشده از مقاله‌ای اقتباس شده که آقای تالبرگ در دومین شماره مجلهٔ وحدت نوین جهانی که درسال ۱۳۳۴ منتشر شده است درج گردیده . درطی این مقاله مکاتبات خود را با سازمان ملل متحد بیان کرده بود .)

۴۹٫۸٫۳

برادر وحدتی سیدمحمود حسینی ۲۷ ساله مسلمان مقیم کویت ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسند :

مطالب زیر ایده و آرزوی همهٔ انسانهای نوع دوست است و بامید روزی که بشر تعصب جاهلانه کناری نهد و انسانهای اندیشمند برسالتی که برعهده

برادر سیدمحمود حسینی

دارند آگاه گردند و دردهارا بشناسند و دست بکاری یازند که سزاوار ستایش باشند.

برادر وحدتی داگلاس وبستر روحانی عالیقدر

عیسوی ازفرقه اونیتارین که درکلیسای استوبریج کشیش است و نظر ایشان در صفحه ۲۸۸ جلداول گلهای راهنمائی چاپ شده است عکس خودرا فرستاده اند که دراینجا بنظر برادران و خواهران و دوستان میرسد .

برادر وحدتی ل . هاید که عکس خودرا با کلاهی که روی آن نام اسلام نقش بسته است برداشته ـ مرام خودرا فراماسونی نوشته است . ۴۰ ساله مقیم سانفرانسیسکو ـ آمریکا.

برروی برگه همگامی انواع تمبرها و شعارهای مختلف بشر دوستی و مذهبی چاپی بصورت نثر و نظم چسبانده و مقدار

زیادی اوراق مربوط باین امور بشعر و نثر بهمراه نامه فرستاده است .

درنامه مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۷۱ مینویسد: « من احساس میکنم که شما درصدد آن هستید که صادقانه اصول حسن نیت و برادری جهانی و تفاهم بین‌المللی را برای ادیانیکه محبت یزدان حی و توانا درسراسر جهان تبلیغ میکنند پخش نمائید. مؤسسه تصوف نیویورك ازتاریخ تأسیس خود تا امروز شعارش راچنین قرار داده‌است: «هیچ دیانتی بالاتر ازحقیقت نیست» امروز هم در سال ۱۹۷۱ میبینیم که این موضوع ارزش خودرا حفظ کرده است .

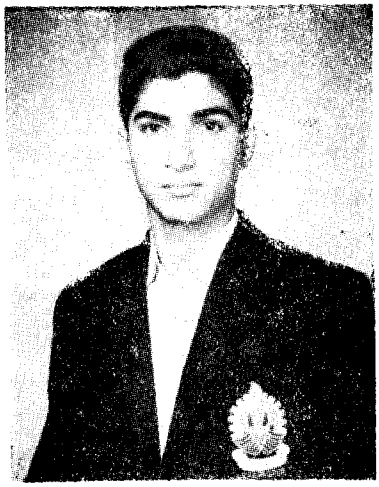

برادر حسین بیاد

یك حقیقت جهانی اینست که قلم ازشمشیر نیرومندتر است هرگاه این حقیقت را در مد نظر گیریم و آنرا رهبر فکر خود سازیم آنوقت اساس اصلی همه ادیان و مذاهب قابل فهم خواهد بود . بدون شك همه ادیان جهان این حقیقت را ابرازمیدارند که وحدت یك ملاك اساسی وحیاتی برای قدرشناسی متقابل جهانی و برادری عالمی است . هرگاه ندای همه پیامبران را بدون در نظر گرفتن دینی که تبلیغ کردند درنظر آوریم خواهیم دید که پایه ابلاغ همه آنها براین مبنا است که : «برادر خود را دوست بدار» . آنچه دنیای امروز احساس میکند آنست که با پیشرفت علم وتکنولوژی احتیاج بایمان بپروردگار توانا یك مسأله مهم میباشد . من خود بعنوان یکنفر دانشجوی علوم باین حقیقت اطمینان دارم که هر چه بیشتر دربارهٔ اکتشافات شگفتیهای علوم بیاموزیم احساس میکنم که بیشتر بخدا نزدیك میشویم واورا بهتر میشناسیم و بهتر اورا درك میکنیم ودلایلی روشن برای وجود او داریم درحالیکه این موضوع درطی قرون متمادی مورد اختلاف ومنازعات بوده‌است . بنابراین هر گاه اینگونه فهم ازخدا را از طریق علم و عقل

برادر وحدتی محمدتقی ابوالحسنی ۱۹

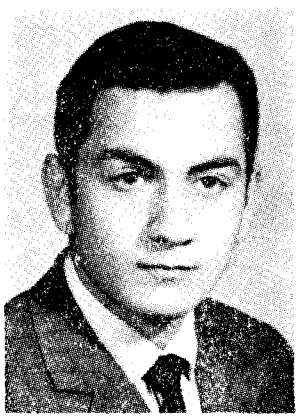

ساله دانش آموز مقیم لاهیجان مینویسد :

باکمال صمیمانه‌ترین درودهای قلبی بحضور اعضای وحدت نوین جهانی ، کمال افتخار را دارم که ضمن تأیید مرام این وحدت موافقت و همکاری خودرا اعلام‌دارم .

برادر وحدتی حسین بیاد ۲۰ ساله مسلمان ملیت ایرانی ـ محصل مقیم خارا گپورهندوستان (محصل مؤسسه تکنولوژی هند) نظریهٔ همگامی :

ملاك قرار دهیم بدون‌تردید کلیهٔ شکهای‌ما درباره وجود پروردگار رفع خواهد گردید . بااین‌فکر دین را هم میتوان فهمید زیرا هر دستور دینی فلسفه‌ای درپشت‌سر وباطن خوددارد .

بالاخره میگوییم‌که یك‌اعلام ببشریت باین ترتیب مفیداست که بگوئیم: ای‌بشرراه جنون‌در پیش‌مگیرید بلکه‌بایکدیگر متحدشوید و راهی را که هدف انبیاء مابود پیروی‌کنید . بیائید پرچم برادری جهانی وبشریت را خیلی بالاو بلند بر افرازیم . بلی‌این‌یگانه راهیست‌که بآن‌میتوانیم نسبت بخودمان وپیامبرانمان وخداوند توانایمان درست وصحیح باشیم . آمین .

ترجمه نامه ۱۵ر۱ر۷۱ ایشان ـ دوستان عزیز ـ من‌بسیارمتشکرم ازاینکه جزئیات‌درباره سازمانی برایم فرستاده‌ایدکه بنظر من‌درست‌همان چیزی‌است‌که‌دنیای امروزی برای‌حل‌کردن‌مسائل مشکل وغامض خویش‌نیاز دارد . من برگه هم‌گامی راپرکرده بضمیمه عکسی ازخود میفرستم. امید است مورد قبول قرار گیرد و بسیار متشکر خواهم بود اگر گاه بگاه مرا از فعالیتهای وحدت آگاه نمائید . منهم صورتی از دوستان میفرستم که یقین دارم از لحاظ معنوی و روحی پیشرفته هستند و حاضرند نظراتی دربارهٔ وحدت نوین جهانی‌بدهند . بار دیگر ازشما تشکرکرده احترامات فائقه را تقدیم میدارم .

حسین بیاد ـ (اسم چهار نفرادرهندوستان فرستاده است) .

برادر سنجیب چودهوری دبیر کل کنگره جهانی فدراسیون جهانی ـ کلکته ـ هندوستان ـ ۷۶ساله ـ دین (بشری) مقیم‌کلکته ـ هندوستان .

(عکس خودرا درحال نطق‌در فدراسیون مزبورفرستاده‌است ـ اوراق‌ومطبوعات وبولتن‌های

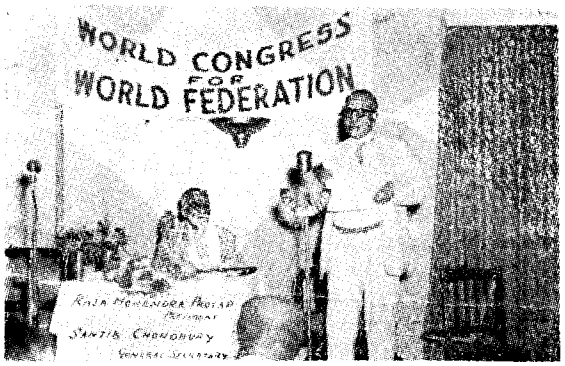

برادر سنجیب چودهوری رئیس‌انجمن‌حضرت راجه مهاندرا پراتاپ (نفرنشسته) نیزیکی‌ازمرادران همگام وحدت‌نوین جهانی‌است

چاپی وپولیکوپی متعددی‌در باره نشـرات وعقاید فدراسیون جهانی ارسال‌داشته‌است .)

۱۶ر۱ر۷۱ ـ آقای‌عزیز ـ ازدریافت نامه‌شماوتبریك عیدی که‌فرستاده‌اید کمال‌تشکررا ابراز میدارم . رحمت‌الهی شامل‌حال‌کلیه کوششهای نیکوی ملل وافراد میگردد وشما بدون شك بایـد منتظر لطف خداوندی نسبت‌بسازمان خودتان باشید . باتقدیم احترامات‌چودهوری

یادداشت ـ بعنوان‌قدرشناسی مانسبت بکارشما که‌در صلاح وسودبشریت‌است‌برخی ازروزنامه‌هاو مطبوعات خودراجوفا تقدیم میداریم .

دربرگه همگامی نوشته‌است : این‌فکرکاملا بصلاح ومفیدترین قدم‌برای‌نسل آینده بشری است (سنجیب‌چودهوری)(شرح‌حال‌خودراهم‌بتفصیل‌ضمیمه کرده‌است)

برادروحدتی سونیل کانتیکار ـ ۲۹ساله ـ هندو ـ مقیم‌کلکته ـ هندوستان.

من‌کاملا باهدفها ومقاصد وحدت‌نوجهانی که منظور آن‌ایجاد برادری بین‌مردمان جهان‌بدون‌در نظرگرفتن دین‌وطبقات وعقیده ورنگ ومرزهای سیاسی‌است‌موافقم . این‌نوع سازمان میتواند روح

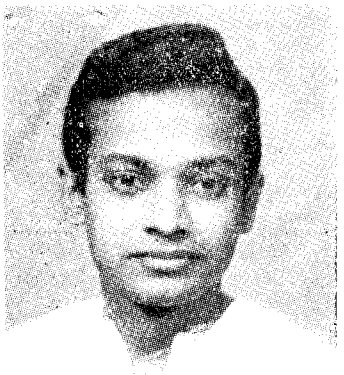

برادرسونیل کانتیکار

دوستی ووحدت وبرادری بین‌المللی‌رابین مردمان برقرارساخته ویك‌مساحت جدیدی ازنسل جدیدرا ارائه‌دهد . دراین‌دوران‌اتمی‌چیزیکه مورداحتیاج است‌اتمهای بیشتر یاسفینه‌های فضائی نیست بلکه نیازبکشت وتوسعه‌دوستی وهمنوع پروری است تا بتوان ازرحمتهای خلقت نیروی عظیم عالمی بهره برد . عشق‌بقدرت ورقابت‌ناسالم‌جز بسوی‌اضمحلال رهنمون‌نیست لیکن‌برادری‌جهانی میتواندتمام‌بشر راازانهدام‌کلی نجات بخشد . آمین

برادروحدتی هوواردجان زیکتو رئیس مؤسسه دانشگاهی جهانی - ۵۹ساله عیسوی -مقیم تاکسون -آریزوناآمریکا

ضمن امضای برگه همگامی و موافقت با هدفهای مقدس وحدت بولتن مفصلی مبنی‌بر برنامه های خدماتی مؤسسه خود ارسال داشته است . در این بولتن نظرات عده‌ای از شخصیت‌های بزرك جهان رادرباره‌دانشگاه جهانی نقل‌کرده وعده‌ای ازدانشمندان ومقامات‌دانشگاهی کشورهای مختلف راکه بااین دانشگاه همکاری‌دارند معرفی نموده است .

خواهر وحدتی‌فلورانس لهوالدر -هشتاد وهفت ساله عیسوی متصوف - مقیم پرتلند-ارگون آمریکا: من درآن هنگام که راجع باین نهضت سخن شنیدم مسرورگردیدم واعتقاد دارم که اگر بایك‌روح جهان‌بینی تبلیغ گردد بدون‌هیچ شك‌و تردید یك‌مظهر عالی وتجلی رشد عقلانی و ترقی وتوسعه خواهدبود واین ترقی‌هم شامل افراداست وهم شامل تمام بشریت خواهد بود . از یزدان پیشرفت ورونق یافتن این‌نهضت راخواهانم .

برخی‌اشخاص‌ازاین اوراق تقاضاکرده‌اند. لطفاً چند نسخه‌ای برایم بفرستید .

برادروحدتی مجتبی‌مرتضی‌پور ۱۸ساله

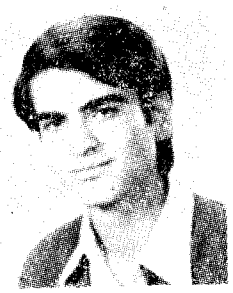

هنرجو مقیم رضائیه ضمن‌موافقت بانظریهٔ وحدت مینویسد :

نظرات شما دربارهٔ وحدت ویگانگی‌ادیان درخدا پرستی کاملاصحیح وقابل‌تحسین است . و راهی‌که شما درپیش گرفته‌اید راهی است‌انسانی و بشر دوستانه . مایلم بهتر وبیشترازنظرات‌عمیقانه وانسانی شماآگاه شوم‌باشدکه من نیزازاین‌توشه خوشه‌ای برچینم وبتوانم صادقانه ازمکتب‌شما در راه‌رسیدن به‌صلحی‌جهانی‌واعتلاء بوحدتی‌همگانی

پیروی کنم . سپاسگزار خواهم بود اگر مرا با مندرجات کتب خودتان آشنا سازید و با ارسال فهرستی از کتب (وحدت نوین جهانی) سرافرازم کنید .

درخاتمه شعر سرودهٔ خودرا تقدیم میدارم.

اگر تو نکته سنج و نکته دانی
اگر در فکرت صلح جهانی
اگر در جستجوی کائناتی
اگر مبهوت دنیای حیاتی
اگر حق را ز باطل میشناسی
وگر از خشم یزدان می‌هراسی
خلوصانه به وحدت کن گرایش
خدا را در پناهش کن نیایش

برادر محمدصالح ابراهیمی محمدی

برادر وحدتی خوان ب مسا ـ ۱۹ ساله ـ

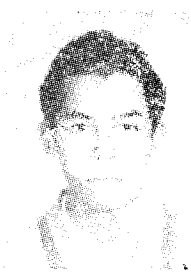

کاتولیك مقیم مدلین کلمبیا آمریکای جنوبی ـ در برگه همگامی خود مینویسد : «من با تمام افکار شما موافقم ومیل دارم درهمه آنها بشما کمك کنم .»

برادر وحدتی محمدصالح ابراهیمی محمدی ـ ازبرادران عامه اسلامی فوق لیسانس ادبیات و دبیر دبیرستانهای تهران در طی نامه ۴۸٫۹٫۱۵ خود خطاب به آقای دکتر شهاب پور مینویسد : بردانشمندان کشور وشخصیتهای علمی و ادبی است که با اندیشه‌های رسا و ابتکارات شیوا و پژوهشهای علمی نوین جامعه را بخط مستقیم هدایت نمایند وافکارعمومی را بمطالعه وتعمق در مطالب اصولی و اجتماعی عادت دهند . بنابراین اگر بنشریات اجتماعی وعلمی عمیق بر بخوریم باید مؤلفین وناشرین آنرا بیش از حد متعارف بستائیم . مایه بسی مسرت وافتخار است که کشور ما همیشه درقرون متمادی مهدتمدن وعلم و دانش وبینش بوده وامثال بوعلی ـ رازی ـ شیخ اشراق ـ غزالی وخیام را پرورش داده واین نبوغ ذاتی در نهاد ایرانیان درهر عصری موجوداست . کاقیست امکان بروز بآن داده شود تا اهل تحقیق ومعرفت بخدمت اجتماعی وعلمی وفرهنگی اشتغال ورزند و باید باور کرد که ابتکار ژرف بینانه حضرت عالی در ایجاد نشریه نوردانش باآن ریزه کاریها که در آن بکار میرود بدون شك اثر خوبی درمیان طبقه روشنفکران بخشیده وبجا میگذارد . سزاوار بسی آفرین وتمجید و تحسین است ومن بنام یکنفر دانش‌جوی سال آخر دوره فوق لیسانس دانشکده الهیات ومعارف اسلامی دانشگاه تهران از افکار منیر و هدایت کنندهٔ آن مقام بزرك تشکر وقدردانی میکنم.

خواهروحدتی بانو مرجری آرتور -

کوکس - ۶۳ساله - رئیس جمعیت‌جهانی زنان درنیویورك آمریکا که‌ثبت‌شده‌ودارای هیئت‌مدیره ازشخصیت‌های بارز آمریکا وکشورهای دیگراست وسازمان ملل متحد رسماً نظرات ومرام‌آنرا بین اعضاء خود ترویج نموده ودارای انتشارات‌مرتب ومطبوعات متفرقه بزبان انگلیسی است . خانم نامبرده فارغ‌التحصیل دانشگاه لندن است و با خبرگزاریها و مطبوعات مهم انگلیسی همکاری نزدیك داشته‌است . باخانم الئونور روزولت‌همسر روزولت رئیس‌جمهور فقیدآمریکا تماس وهمکاری دارد . دردوجمعیت که‌بنفع سازمان ملل‌کارمیکند عضو است ویك‌جمعیت دیگربانوان بنام « سازمان اونیکورن» راکه فعالیت‌های فرهنگی و اخلاقی برای بانوان دارد اداره میکند . جمعیت اخیردر ۳۵ ایالت آمریکا و۱۵ کشور جهان‌نماینده‌دارد.

بانوی نامبرده در برگه همگامی وحدت که در تاریخ ۱۲ر۱۰ر۱۹۷۰ امضا کرده است مینویسد: « بعقیده من وحدت نوین جهانی یك جمعیت بسیار عالی است‌وامیدوارم که در طریق برادری انسانها وکوششی‌که در این راه مبذول میدارید موفقیت کامله نصیب شماگردد .»

درطی نامه‌خودمینویسد:« میدانم که‌وحدت نوین جهانی دارای آرمانهای خیر و برادری و حقیقت است همانطورکه جمعیت ما هم این‌هدف‌را تعقیب میکند وفکر میکنم که این هر دو مؤسسه احتیاج شدیددارندکه درراه برقراری این‌ارزش‌های انسانی دردنیای امروز اقدام‌کنند . ماخیلی میل داریم‌که بادنیای اسلام مربوط شویم‌همانطور که بازنان همهٔ ادیان ارتباط داریم وخواهان‌سطح ارزشهای اخلاقی وروحی ونقش زنان درحفظ‌این ارزشها درعالم بشریت هستیم ومتشکریم از اینکه همگامی فرستاده‌اید . سعی میکنم همهٔ دوستان خودرا بآن علاقمند سازم .

درنامه ۲۲ نوامبر ۷۰ خود مینویسد:«من نسخ همگامی شمارا قبلا بعده‌ای ازدوستان خویش داده‌ام - دوستانیکه‌علاقمندبآن یافته‌ام . اگرشما نامه‌ای ازآنها دریافت نداریدعلت اینستکه‌میدانم هریك ازآنها بقدری مشغول و گرفتار طرح‌ها و برنامه‌های خوب ویا مشغول بامور سازمان ملل متحد وغیره هستند که فرصت مکاتبه‌ندارند .

شهر نیویورك‌چنانکه‌میدانید یك‌شهرشلوغ پر مشغله واستثنائی است . ما پیشنهاد میکنیم که نام وحدت نوین جهانی رادر بولتن اخبار آینده خود چاپ‌کنیم وضمناً آخرین بندنامه ۱۱ نوامبر شما را هم درج نمائیم . باین طریق امیدوارم‌که جمعیت شما را بهتر بشناسیم و بتوانیم محبت و لطفی‌راکه نسبت بما مبذول داشته‌اید و مطبوعات خود را برای ما فرستاده‌اید جبران سازیم.»

برادر فرانك‌آنکین که نامه ایشان درصفحه ۴۱۸چاپ‌شده طی‌نامه۱۰ مارس۱۹۷۱مینویسند:

« نخست آقای کشاورز - میخواهم این مطلب را بیان دارم‌که تاچه اندازه مفتخرم‌که از طرف شما بعنوان «برادرعزیز» خطاب گردیدم. شما ازمن خواسته‌اید که‌آیا کمك من در تصحیح متون شما بزبان انگلیسی برمبنای مزد است یا یك همکاری وجدانی بدون مزد . همانا رضایت من در پخش محبت - صلح - برادری‌وهمکاری‌در بین افراد بشرپاداش‌من‌خواهد بود وپول‌دخالتی نخواهد داشت . هرگاه بطورکلی خدمتی ازدست

من ساخته است خواه درهمان حدودی که نامه بشما نوشته بودم وخواه درراه دیگر لطفاً تردیدنداشته باشید بمن بنویسید وخواسته شما مورد اطاعت و فرمانبرداری من خواهدبود .

همچنین بایستی باطلاعتان برسانم که من همیشه درامور اجتماعی و دولتی محلی ذیعلاقه بوده‌ام ودوبار درانتخابات شهرداری استاکپورت کاندیدبودم. چندین بارمتصدی امور اجتماعی همزمان با پیشرفت‌های حفاظتی مقاماتی داشته‌ام .دراینجا دربلاکپول عضوهیئت مدیره‌دوسازمان پانسیونری هستم .

ازشما تشکر میکنم که درنامه خود نوشته‌اید که نام خواهران وبرادران وحدت را برای ارتباط ومکاتبه‌میفرستید .

ممکنست محبت واطف نموده نام من‌و همسرم را دراین صورت مرقوم دارید تابرادران وخواهران بتوانندبمن نامه بنویسند .

در موضوع دوستی بین‌المللی بین‌مردمان نژادهای گوناگون من اغلب چنین فکر کرده‌ام که یك راه نیکو برای مردمان کشورهای‌مختلف آن خواهد بودکه ازیکدیگر دیدن نمایند. اگر شما ارتباط دوستانه بایك‌شخص برقرار نمائید دیگر نمیتوانید ازاو متنفر باشید یا با اومبارزه نمائید .

آیا برای شما امکان دارد دریکی از مطبوعات خود اعلان کنید که من و همسرم میل داریم یك‌بازدید مبادله‌ای انجام دهیم یعنی دو یا سه‌هفته در منزل یك زن و شوهر در کشور دیگر بسر بریم .

و اما در موضوع بیوگرافی مختصر باید بگویم ما یك زن‌و شوهر هوشمند و فعال و سالم هستیم که علاقهٔ اساسی ما دوستی است . کلیه زندگی فعال‌من بعنوان مقاله‌نویسی وتصحیح‌مقالات دریك روزنامه منچستر بکاررفته‌است . خیلی میل دارم با کسیکه در امور چاپ وارد است رابطه داشته باشم .

شهر بلاکپول که‌ما درآن‌دوران بازنشستگی خودرا میگذرانیم جلو رفته‌ترین شهر ساحلی انگلستان‌است که‌درآن میلیونهالیره برای تفریح وآتراکسیون‌خرج شده‌و استخر شنای لوکس‌و پارکهاوباغهای زیباوگردشگاههای بینظیروغیره‌و وغیره‌درآن ساخته‌اند . درتمام دنیا مشهوراست .

انتظار دارم باردیگر نامه از شما دریافت دارم‌و خواهش میکنم‌بمن بگوئید که‌چه خدمتی برای‌وحدت نوین‌جهانی ازمن ساخته‌است .

برادروحدتی ژوزف هاگان ـ ۴۸سالـه ـ

کاتولیك ـ امریکائی ـ مقیم اونسبورو ـ امریکا.

مینویسند: من معتقدم که‌این‌یك‌اقدام کاملا باارزش‌و عالیقدریست ووحدت نوین جهانی در کوششهای خویش موفق‌خواهدشد . من‌وحدت‌رابهر راهی که بتوانم یاری‌خواهم‌نمودوبرای‌خودمزیت وافتخاری میدانم که باچنین طرح وپروژه شرافتمندانه عالی شریك باشم .

برادر وحدتی حبیب‌الله آزادی ۱۷ ساله

دانش‌آموز ـ کرمانشاه ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسند :

مسلکی را که میپذیرم روشی است که دربارهٔ آن تحقیقات زیادی کرده‌ام و اینک در مسلک وحدتیان در میآیم. بسیار خوشحالم که راهی انسانی را در پیش میگیرم . امیدوارم که بتوانم، در راه اشاعه هدفهای مقدس وحدت نوین جهانی بقدر سرنوشت و مقدراتم تا آنجا که بتوانم کوشش نمایم .

نامه و اشعاری از وحدتی دانشمند مرتضی تبیان

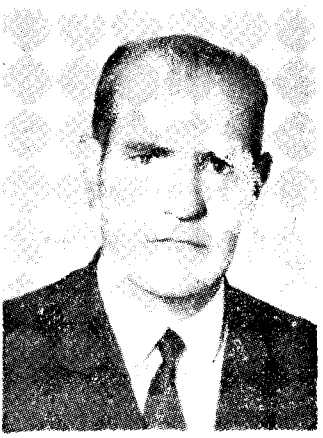

همگامان گرامی ـ اطال الله بقائکم وادام ارتقائکم

سلام من الرحمن نحو جنابکم
فان سلامی لایلیق ببابکم

پس از درود و تحیت باحسن نیت مرتضی تبیان سامانی از شما آزادگان با ایمانی که برای سعادت بشر درراه نشر علم و عمل ، درراه بیداری جامعه و ملل ، درراه هماهنگی اجتماع و نحل و در راه طرفداری صلح و سلم ، علیه حرب و جنگ کمر همت برمیان جان سخت و تنك بسته‌اید ، تمنی دارد که :

یکدل و یك جهت درخط سیر خود گام برداشته ، مردم را از نفاق و شقاق، دشمنی و حقد ، خشم و کین توزی ، جنك و خونریزی که توام با سیه‌روزی است برحذر داریم زیرا که :

« دولت همه زاتفاق خیزد بی‌دولتی از نفاق خیزد »

بیایید راهی را که راهنمایان کلمهٔ توحید (وحدت) نشان داده‌اند ، راهی که سعادت دنیا و آخرت را دربردارد ، راهی که هرمشکلی را بر انسان آسان میکند واورا بسر منزل مقصود میرساند دنبال کنیم .

راهی را که پیغمبر آخرالزمان به‌لسان قرآن فرمود : قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة. (اینست راه من که بشر را از روی بینائی دعوت میکنم)

بیایید به فحوای : تعاونوا علی البر والتقوی لباس پاکی (تقوی) بپوشیم در طریق نیکی بکشیم .

بیایید همزور وهم آهنك با جدجنك که آبادان را ویران و باغ جان را نیران میکند نبرد مردانه نموده بنیان سه رکنی وسه حرفی آنرا آنرا وارون کنیم تا گنج قارون به‌دست آید ، تاجمعی دور از رنج و ملال ، تاخلقی بی‌حرب و جدال برجمع ومنال وخرج آن براهل و عیال بکوشند و جامهٔ آسایش بپوشند .

حیف است دراین زمان خجسته اختران که دانشمندان نامی جهان عمر و جان گرامی و گران

خودرا وقف می‌کنند تابرای بهبودوضع بنی‌نوع
سری از اسرار کائنات را بعرصه بروزبرسانند ،
عده‌ای آتش‌افروزی وخانمانسوزی راپیشهٔ خود
سازند وازخوف‌اطناب محل وایجازمخل وفحوای
خیرالکلام‌ماقل‌ودل‌ولم یحل بهمین مختصر کفایت
شد . اینك‌باچامه وچکامهٔ زیر خبایای ضمیررا
افشانموده‌دراینجا می‌نگارم وهمه را بوجود بحت
بسیطی که‌حقیقت وجود ، عین‌وجود ، حب‌الوجود
وواقف برضمائر وسرائراست‌میسپارم .

درشهر صلح وصدق وصفا روکن
کن‌اصل‌حرب‌وکذب‌وکدورت‌را
بادوستی و سلم ورضا خو کن
بگذار بغض وخشم وخسارت را
بگشا کنون دودیدهٔ یك بین‌را
هردم جمال وجلوهٔ وحدت بین
بسپار راه و مذهب و آئین را
رسم و بساط جور وستم برچین
قرآن تمام اهل کتب خواند
بروحدت و یگانگی و پاکی
قول خدا ترا زتو بستاند
گوید مطیع باش تو از خاکی
آنگه گوید که‌نیست‌کسی‌ارباب
بهر گروه دیگری از مردم
این وحی منزل آمده‌در هرباب
زنهار جان من‌مکن این ره گم
غیب‌الغیوب آمده ذات هو
زو شد عیان تشخص حضرت‌ها
وحدت چومصدر آمدوگشت‌ازاو
مشتق تمام قلت و کثرت‌ها
در نور غرقه‌ایم نه در تاریکی
ما را ولی و یار خدا باشد
همکاری و مسالمت و نیکی
کیش و طریق و حدت ما باشد
هرحرف را زنقطه بدان جانا
نقطه است سر وحدت وواحداو
بی‌نقطه باء بسمله ناخوانا
راه علی حق است ره اوپو

مفتاح مشکلات جهان علم است
از علم مه نورد بود انسان
دانش دلیل وراهبر حلم است
سختی زفیض علم شود آسان
علم است نور وجهل بود ظلمت
از جهل دشمنی و شقا خیزد
علم است منطق و ادب وحکمت
از علم دوستی و بقا خیزد
بشنو سخن زمن که‌نمی باشد
دانش جز نور وجهل جز تاری
علم است علم ، کآب شعف پاشد
برروی تو سپس کندت یاری
باعلم دین اگر نشود توام
عالم بغیر رنج نمی بیند
ازعلم بهره‌ای نبرد جز غم
هرگز گل مراد نمی‌چیند
دین گرزعلم وعقل‌جدا گردد
سوزد هر آنچه‌هست به‌بحروبر
در وحدت نوین جهانی نه
پا تا شوی زعدهٔ همگامان
جمع وفزایش است زکاهش به
خودرا رسان به‌زمرهٔ خوشنامان
خوشنام‌زندگی کن ویکدل‌باش
بنما درون زغیر خدا خالی
بیدار کار و عامل کامل باش
عجز است بار سستی و بی‌حالی
در شب‌خوش است زمزمهٔ یارب
برخیز ویاد حق‌کن‌و حق‌جوشو
خوش‌خواب‌کن‌عزیزمن‌اندرشب
حق بین وبا حقیقت‌وحق‌گوشو
یارب بحق پاکدلان خود
رحمی به‌حال مردم جاهل‌کن
مشکل زلطف عام تو آسان شد
دیوانگان می‌زده عاقل کن
تبیان شود بزرگو سرو سرور
هرکس برای خلق خدا کوشد
رسوای خاص و عام شود آخر
هر کس لباس زرق و ریا پوشد

برادر وحدتی حبیب‌الله آزادی ۱۷ ساله

دانش‌آموز ـ کرمانشاه‌ضمن موافقت با نظر وحدت مینویسند :

مسلکی‌را که‌میپذیرم‌روشی‌است که دربارهٔ آن تحقیقات‌زیادی کرده‌ام‌و اینك درمسلك‌وحدتیان‌در میآیم. بسیار خوشحالم که‌راهی‌انسانی رادر پیش میگیرم . امیدوارم که‌بتوانم،درراه اشاعه‌هدفهای مقدس‌وحدت‌نوین جهانی‌بقدر سرنوشت و مقدراتم تاآنجاکه بتوانم کوشش‌نمایم ـ

نامه‌واشعاری‌ازوحدتی‌دانشمندمرتضی تبیان

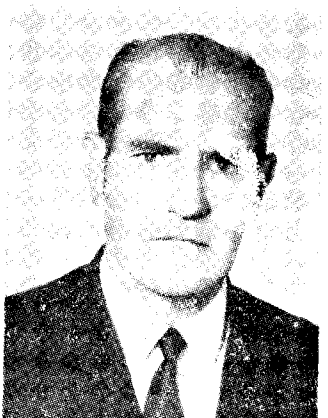

همگامان گرامی ـ اطال‌الله بقائکم وادام ارتقائکم

سلام من‌الرحمن نحو جنابکم
فان سلامی لایلیق ببابکم

پس از درود و تحیت باحسن‌نیت مرتضی تبیان سامانی از شماآزادگان با ایمانی که‌برای سعادت بشر درراه‌نشر علم‌وعمل ، درراه بیداری جامعه و ملل ، درراه‌هماهنگی اجتماع و نحل‌ودر راه‌طرفداری صلح‌و سلم ، علیه‌حرب وجنگ کمر همت‌برمیان جان‌سخت وتنك بسته‌اید ، تمنی‌دارد که :

یکدل ویك‌جهت درخطسیر خود گام برداشته ، مردم‌را ازنفاق وشقاق، دشمنی‌وحقد ، خشم وکین‌توزی ، جنك‌و خونریزی که‌توام‌با سیه‌روزی است‌برحذر داریم زیراکه :

« دولت همه‌زاتفاق‌خیزد بی‌دولتی‌ازنفاق‌خیزد»

بیایید راهی‌را که راهنمایان کلمة توحید (وحدت) نشان‌داده‌اند ، راهی‌که سعادت دنیاو آخرت را دربردارد ، راهی‌که هرمشکلی رابر انسان آسان‌میکند واورابسر منزل‌مقصودمیرساند دنبال‌کنیم .

راهی راکه‌پیغمبر آخرالزمان به‌لسان قرآن فرمود : قل‌هذه‌سبیلی‌ادعوالی‌الله‌علی‌بصیرة. (اینست‌راه‌من که‌بشررا‌ازروی بینائی‌دعوت میکنم)

بیایید به‌فحوای : تعاونواعلی‌البروالتقوی لباس‌پاکی (تقوی) بپوشیم‌درطریق نیکی‌بکشیم .

بیایید همزور وهم آهنك‌با جغدجنك که آبادان راویران وباغ جان را نیران میکند نبرد مردانه نموده‌بنیان‌سه‌رکنی وسه حرفی‌آنرا آنرا وارون کنیم‌تاگنج قارون به‌دست آید ، تاجمعی دورازرنج‌وملال ، تاخلقی‌بی‌حرب‌وجدال برجمع ومنال وخرج‌آن‌براهل‌وعیال‌بکوشندوجامهٔ‌آسایش بپوشند .

حیف‌است دراین زمان‌خجسته اختران‌که دانشمندان نامی‌جهان عمروجان گرامی‌و گران

خودرا وقف می‌کنند تابرای بهبودوضع بنی‌نوع
سری از اسرار کائنات را بعرصه بروزبرسانند ،
عده‌ای آتش‌افروزی وخانمانسوزی راپیشهٔ خود
سازند وازخوف‌اطناب محل وایجازمخل وفحوای
خیرالکلام‌ماقل‌ودل‌ولم یحل بهمین مختصر کفایت
شد . اینك‌باچامه وچکامهٔ زیر خبایای ضمیررا
افشانموده‌دراینجا می‌نگارم وهمه را بوجود بحت
بسیطی که‌حقیقت وجود ، عین‌وجود ، حب‌الوجود
وواقف برضمائر وسرائراست‌میسپارم .

درشهر صلح وصدق وصفا روکن
کن‌اصل‌حرب‌وکذب‌وکدورت‌را
بادوستی و سلم ورضا خو کن
بگذار بغض وخشم وخسارت را
بگشا کنون دودیدهٔ یك بین‌را
هردم جمال وجلوهٔ وحدت بین
بسپار راه و مذهب و آئین را
رسم و بساط جور وستم برچین
قرآن تمام اهل کتب خواند
بروحدت و یگانگی و پاکی
قول خدا ترا زتو بستاند
گوید مطیع باش تو از خاکی
آنگه گوید که‌نیست‌کسی‌ارباب
بهر گروه دیگری از مردم
این وحی منزل آمده‌در هرباب
زنهار جان من‌مکن این ره گم
غیب‌الغیوب آمده ذات هو
زو شد عیان تشخص حضرت‌ها
وحدت چومصدر آمدو گشت‌ازاو
مشتق تمام قلت و کثرت‌ها
در نور غرقه‌ایم نه در تاریکی
ما را ولی و یار خدا باشد
همکاری و مسالمت و نیکی
کیش و طریق و حدت ما باشد
هرحرف را زنقطه بدان جانا
نقطه است سر وحدت وواحداو
پی‌نقطه باء بسمله ناخوانا
راه علی حق است ره اوپو

مفتاح مشکلات جهان علم است
از علم مه نورد بود انسان
دانش دلیل وراهبر حلم است
سختی زفیض علم شود آسان
علم است نور وجهل بود ظلمت
از جهل دشمنی و شقا خیزد
علم است منطق و ادب وحکمت
از علم دوستی و بقا خیزد
بشنو سخن زمن که‌نمی باشد
دانش جزنور وجهل جزتاری
علم است علم ،کآب شعف پاشد
برروی تو سپس کندت یاری
باعلم دین اگر نشود توام
عالم بغیر رنج نمی بیند
ازعلم بهره‌ای نبرد جز غم
هرگز گل مراد نمی‌چیند
دین گرزعلم وعقل‌جدا گردد
سوزد هر آنچه‌هست به‌بحروبر
در وحدت نوین جهانی نه
پا تا شوی زعدهٔ همگامان
جمع وفزایش است زکاهش به
خودرا رسان بهزمرهٔ خوشنامان
خوشنام‌زندگی کن ویکدل‌باش
بنما درون زغیر خدا خالی
بیدار کار و عامل کامل باش
عجز است بار سستی و بی‌حالی
در شب‌خوش است زمزمهٔ یارب
برخیز ویاد حق‌کن‌و حق‌جوشو
خوش‌خواب‌کن‌عزیزمن‌اندرشب
حق بین وبا حقیقت‌وحق‌گوشو
یارب بحق پاکدلان خود
رحمی بهحال مردم جاهل‌کن
مشکل زلطف عام تو آسان شد
دیوانگان می‌زده عاقل کن
تبیان شود بزرك‌و سرو سرور
هرکس برای خلق خدا کوشد
رسوای خاص و عام شود آخر
هر کس لباس زرق و ریا پوشد

آوای وحدت

بروز و شب همه از نای وحدت
بگوش جان رسد آوای وحدت

جهان بر محور وحدت زند چرخ
که هستی هست بر مبنای وحدت

دوبینی نیست چشمی را که باشد
بحق پیوسته و بینای وحدت

دوگوئی در کلام مرد حق نیست
دو جوئی نیست دردنیای وحدت

جهان زیباست، اما هیچ دانی
که این زیبابود ـ زیبای وحدت

جهان یکپارچه ، یك‌باره، یکدم
زخشك و تر بود گویای وحدت

ظلوم است و جهول آن آدمی‌زاد
که کمتر آمده جویای وحدت

حساب کثرت و خودخواهی وجنگ
بکار آورده در معنای وحدت

برای این گروه از آدمی نیست
مگر درك سعادت های وحدت

شما خواهر، برادرهای نامی
که هر یك گوهر دریای وحدت

بدین افراد خواب آلوده گوئید
طلوع شمس جان افزای وحدت

که از ننگ جدائی وارهد خلق
شود (بیدار) بر فحوای وحدت

تهران ـ فروردین ماه ۱۳۵۰ احمد شریعتی (بیدار)

اهمیت قلم

قلم در کف مرد صاحب بیان — به از دولت و گنج در هرزمان
که درزندگی گنج پنهانی است — پس از مرك پیدا شود در جهان

مقام شامخ قلم

ن والقلم ومایسطرون ـ این تجلیلی است که قرآن مجید و اسلام از قلم بعمل آورده است ومقام آنرا چنان بالا وشکوهمند قرار داده که بآن سوگندیاد میکند. آری خداوندمتعال بآنچه بوسیلهٔ قلم برروی کاغذ نوشته میشود سوگند میخورد وآنرا در ردیف بزرگترین نیروهای جهان قرارمیدهد.

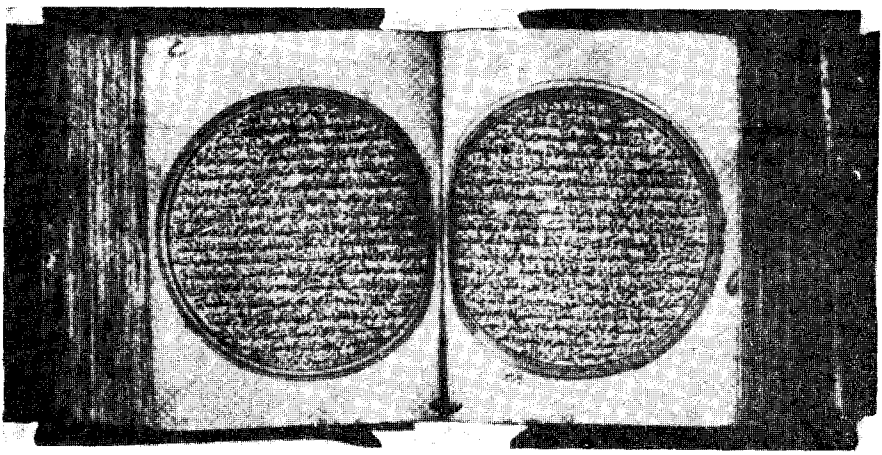

این قرآن مجیدراکه باندازهٔ طبیعی استیکی ازخوشنویسان قرن ۱۷ میلادی نوشته‌است
این عکس ازمجله (کوریه یونسکو) که درپاریس چاپ میشود اقتباس شده‌است.

قلم است که دنیائی را تکان میدهد. قلم است که عالم را براه راست میآورد. تنها یادگاری که از پیامبران و بزرگان ومصلحین در دنیا باقی میماند قلم است. و همان کتاب است که مأمور براه آوردن جهانی میگردد. اگر کتاب نباشد چه اثری از تعلیمات وحی دربین بشر باقی‌است.

هدایت بشر از راه قلم

توجه به اصلاحات انبیاء عظام این نکته راروشن‌میسازدکه این‌اصلاح‌تنها ازطریق قلم‌وکتاب‌انجام شده زیرا در زندگی خود آن بزرگواران جز عدهٔ معدودی ازبشر محضرشان را درك نکرده وازدانش آنها از راه‌کلام سیراب نشده‌اند . بعلاوه زندگی اکثر پیامبران بلکه همهٔ‌آنها نشان میدهد که‌درحال حیات چندان قدرت ونفوذی بهم نزده‌اند وپیروانشان انگشت شماربوده ودر هنگام رحلت آن‌بزرگواران جز افراد خیلی کمی‌که برخی ازآنها هم منافق بوده‌اند ازآنها یادگاری نمانده است. اما بزرگترین یادگارشان وبزرگترین معجزهٔ آنها کتاب بوده است ، کتاب خدا. باین لحاظ است‌که پیروان ادیان آسمانی را اهل‌کتاب میخوانند ومعجزهٔ باقی پیامبر راکتاب میدانند.

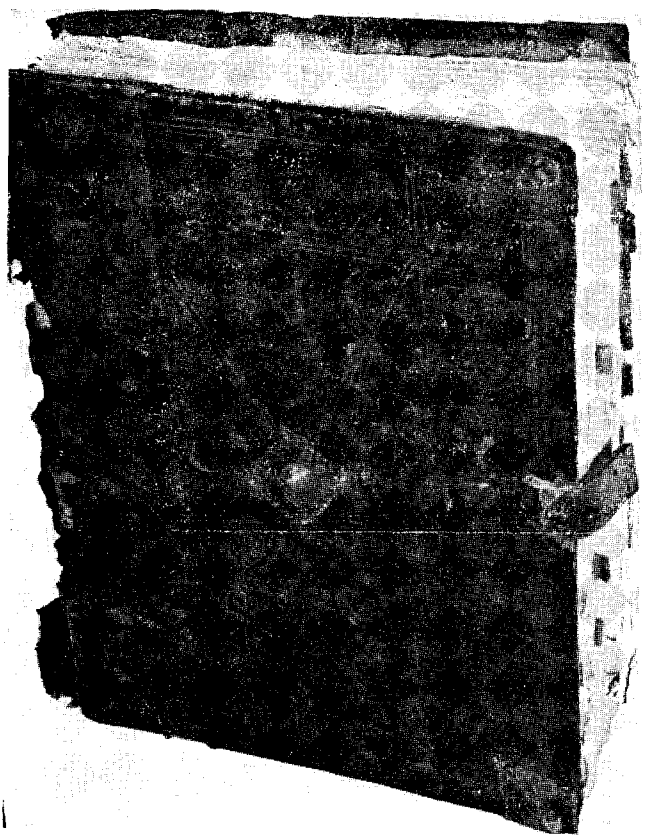

این کتاب نخستین نسخهٔ چاپ شده از یك دعا بنام « دعـای کنستانس» و قدیمی‌ترین کتاب چاپی است‌که ظاهرا در حدود سال ۱۴۵۰ میـلادی توسط گوتنبرك چاپ شده.این کتاب توسط کتابخانه مـورگـان در نیویورك بهای ۷۵۰هزارتومان خریداری‌شد.

صحف انبیاء

اگر پیامبران‌کتاب نمیگذاشتند اثر حیاتی آنها بزودی فراموش میشد واسمی ازآنها در دنیاباقی نمیماند. این‌کتاب است که دائم عمل هدایت را انجام میدهدوآنی تعطیل بردار نیست.این‌کتاب‌است که‌در تمام عهود واعصار پی درپی عمل هدایت را بردامنهٔ وسیعی صورت میدهد (تا قیامت میدهدقرآن‌ندا) . این سخن- مولوی است وبازهم ازاوست که فرمود: مصطفی را وعده‌داد الطاف حق ـ تو بمیری‌خودنمیرد این سبق واین‌آیهٔ قرآن‌است‌که فرمود: انانحن‌نزلنا الذکروانالهلحافظون (الحجر آیه ۹)این مائیم‌که آئین هدایت رابه‌بشر میفرستیم وحافظ آنهم خودمان هستیم.

کتاب‌است که دربین بشر باقی میماند، تکثیر می‌شود، شایع‌میگرددوباعث نشردانش درجهان‌است.

این قرآن مجید در قرن دوم هجری بخط کوفی نوشته شده و اینک در قاهره است.
(عکس از مجله مشهور لایف گراور شده)

ستارهٔ فروزان

کتاب مانند ستاره ایست که برفراز پیروان ومؤمنین وعاشقان شیوع ونشر آئین مستقر شده وراهنمای آنهاست وجمع کثیری درهر دوره از زمان در زیر این ستاره حرکت میکنند وبا درنظرداشتن آن گوهر هدایت که اصل تعلیمات است حقیقت را بالسان‌های مختلف، بیان‌های گوناگون وروشهای متنوع درعالم شیوع میدهند .

نوشتهٔ بزرگان

نه تنها در مورد دیانت بلکه آنچه از علما وفلاسفه وحکما ودانشمندان باقی میماند کتاب است . امروز اگر نام ارسطو، افلاطون، سقراط وحکمای یونان ومتفکرین رم بعد از دوهزار سال در بشریت

این تابلو رافائل نقاش مشهور ایتالیائی که برروی دیوار واتیکان نقش شده دانشمندان یونانی را نشان میدهد . دروسط افلاطون وارسطو ودراطراف سایر دانشمندان مکتب یونان

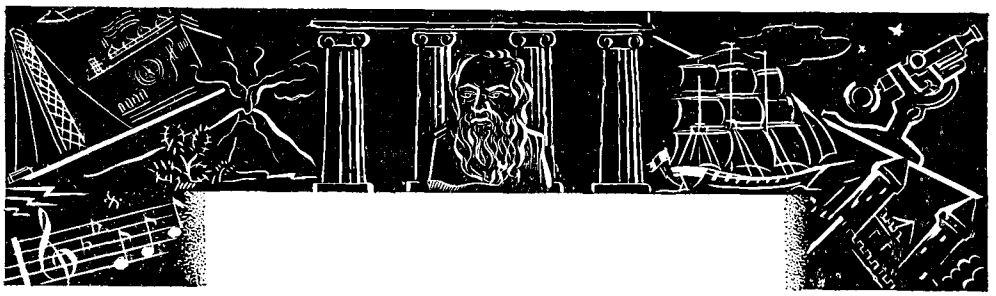

میدرخشد بخاطر بیان وکلام‌های آنها است که درکاغذها حفظ شده وبرای بشر محفوظ مانده‌است .

امروز اگر نام نویسندگان بزرك و شعرای عالیقدر مانند سعدی ، حافظ ، فردوسی ، جامی ، ویکتورهوگو ، شکسپیر، گوته، سروانتس ، دانته، و هزاران هزار دیگر در دنیا باقی مانده بخاطر آثار آنها است که‌در نوشته‌وکتاب باقی است.

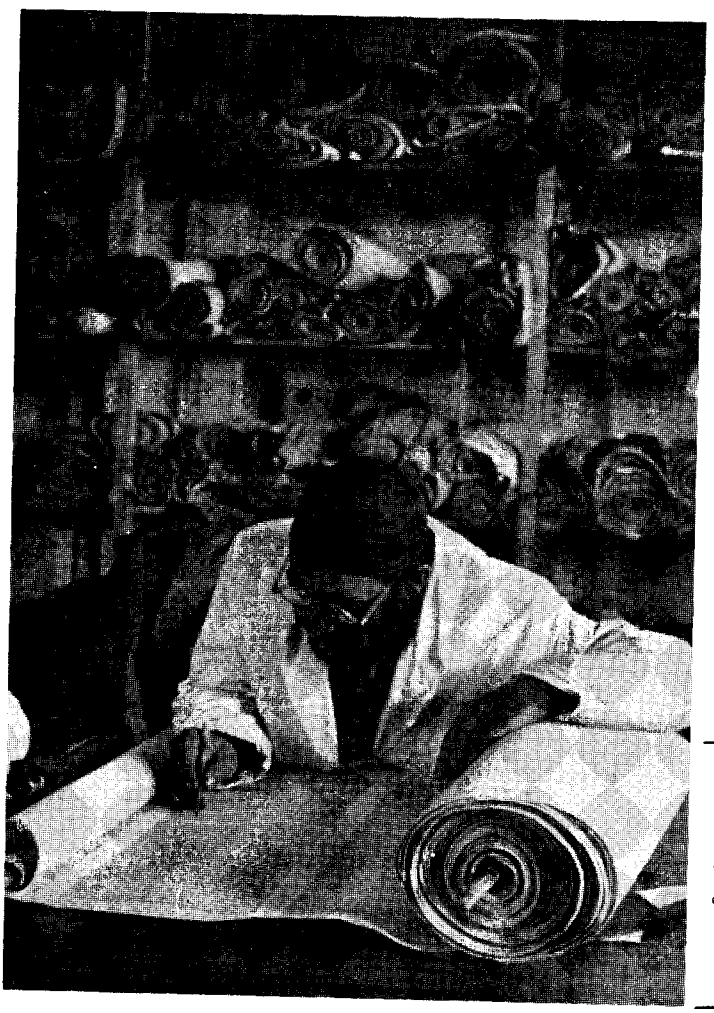

کتاب، چیست ؟

در حقیقت کتاب خلاصهٔ وجود آن بزرگواران است . قرآن که امروزدردسترس است اصل‌وجوداسلام و آورندهٔ آنرا در یك جلد خلاصه میکند . توراتی که امروز در دست است اصل وجود و تعلیمات حضرت موسی‌وپیامبران بنی‌اسرائیل راخلاصه کرده. گلستان و بوستان اصل وجود سعدی است ، یك سعدی زنده و ناطق است که هرمرتبه‌آنرا میخوانیم‌برای ما حرف میزند و تعلیمات خود را بازگو میکند .

قدیمیترین نسخ تورات بصورت طومارهای پارچه است دراینجا یك دانشمند یهودی مشغول‌بررسی یك نسخه‌تورات‌است .

استاد سخن سعدی علیه‌الرحمه میفرماید :

گل همین پنج روز و شش باشد　　این گلستان همیشه خوش باشد

قلم در کف صاحب بیان

با این ترتیب روشن گردید که قلم دردست یك انسان صاحب بیان که سخنش ارزش داردو برای بشر خواهد ماندمانندآب رودخانه‌ای است‌که همیشه جاری است نه مثل کف‌هائی ظاهرشود وجلوه‌گری کند وبعد از بین برود.

قلم آنقدر ارزش دارد که از هردولت ودارائی وثروتی ارزنده‌تر است و این امر عمومیت داردو شامل هرزمانی میشود.

رهبران نمونه

وقتی بربشر روشن است که مثلا نوشته‌های ویکتورهوگو میتواند جوامع را تا حدی براه‌اخلاق وراستی راهنمائی کندآیا نبایدگفت‌که این نوشته‌ها از هرثروتی برای مردم‌ارزنده‌تر وجاودان‌تراست؟ چرا. بهمین لحاظ است‌که ثروتهای کلان برای چاپ مکرر درمکرر آنها بالسنهٔ مختلفه خرج‌میکنند وافراد بشر آنرا میخرند ودر راه تهیهٔ آن پول را که ما حصل زحمت است میپردازند . این امر دلیل ارزنده بودن این نوشته‌ها است. یك نکته راکه نمیتوان ناگفته‌گذارد آنست که علاوه برمطالب سودمند وبزرگی‌که عاید بشرمیشود این نویسندگان بزرك خیرشان بطور مداوم در زمان حیات وبعد ازخودشان بعدهٔ زیادی میرسد و از راه نشر و طبع کتاب های آنها عدهٔ زیـادی نان میخورند و کارهـای اقتصادی بجریان میافتد .

نسخ بیشمار

قرآن مجید بمقدار بیشمار میلیونها ومیلیاردها بزبان اصلی وترجمهٔ آن چاپ شده ومیشود وقطع نخواهد شد. انجیل وتورات را بمتجاوز از هزارزبان ترجمه کرده ومیلیاردها نسخه ازآن مرتباً چاپ وپخش مینمایند وبشر با میل ورغبت خستگی ناپذیری آنها را میخرد وتهیه میکند . آیا دلیلی بهتر از

این کتابهای مذهبی بخط‌عبری در یك کلیسه چینی واقع در ۵۰۰ کیلومتری پکن بدست‌آمده ، معبد مزبور در شهر کای‌فونك درسال ۱۱۹۰ میلادی درست شد. دراینجا کتاب‌های خطی‌دیده میشود که روی‌کاغذچینی تاشده وجود داردکه اکنون در دانشگاه عبری سین سیناتی امریکاحفظ میشود .

این میخواهید که هیچ گنج وثروتی بالاتر از نوشته وکتاب با ارزش نیست ؟

* * *

ارزش پس از مرگ

لیکن با کمال تأسف باید گفت که عادت ورسم بشر براینست که تاصاحب کتاب زنده است ارزش آنرا درست نمیداند واین کار عمومیت دارد حتی در زمان پیامبران که بزرگترین مصلحین بشر ومنصوب از طرف حضرت حقتعالی بوده‌اند ارزش کتابشان شناخته نشد وپس ازآنها بودکه بشر قدرآنهاراشناخت. همینطور است آثار نویسندگان وشعرای بزرگ ملل گوناگون وادوار مختلف.

گنج پنهان

کتابهای پرارزش بزرگان بشریت در زندگی خود آنها درحکم گنجهائی است که در زیر خاك نهان است ووقتی این گنج پیدا میشودکه آنها تحول یافته و ازاین‌دنیا رفته باشند. آنگاه است که بشریت متوجه ارزش این ثروت عظیم گردیده بکاوش درآن خواهد پرداخت وهر روزکه بگذرد عظمت آنرا بیشتر درك خواهد نمود .

چرا چنین است ؟

علت این وضع چیست؟ چرا باید اینطور باشد؟ آیا محرك این موضوع حسد است وخودخواهی؟ آیا بخاطر آنست که نمیخواهند ببینند بشر دیگری حقیقتی گفت که آنها از بیان آن محروم مانده‌اند؟ آیا برای اینست که همیشه انسان قیاس بنفس میکند و حالتی را که در دیگری تحت شرایط و اوضاع خاصی پدید آمده وموجب پیدا شدن آن بارقه‌های دانش و هدایت است چون دراثر قیاس بنفس در خود نمییابد منکر آن میشود وشخص هادی راعاری ازآن حلیه‌الهی میداند ؟

در زندگی یا بعد از آن

در هرحال علت هرچه باشد نتیجه یکی است و این موضوع حقیقت داردکه تا زمان حیات صاحب کتاب ونوشته ،آن ارزشی را که لازم است برای او قائل نیستند و چون از میان جمع دنیا رفت آنوقت

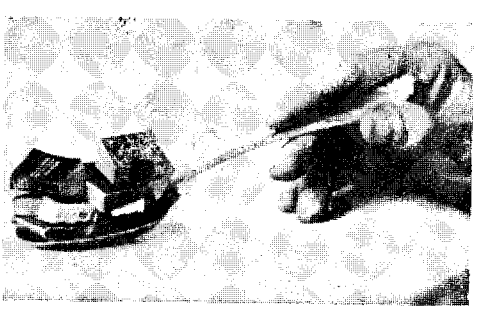

کوچکترین کتاب‌های دنیا: دوازده کتاب در یك قاشق سوپ‌خوری جامیگیرد. این کتاب‌ها یك نسخه کامل قرآن‌مجید یك نسخه ازقوانین حضرت موسی و کتابهای دیگر است . ضمن آنها یك کتاب لغت انگلیسی با ۱۲۰۰۰ لغت دیده‌میشود.

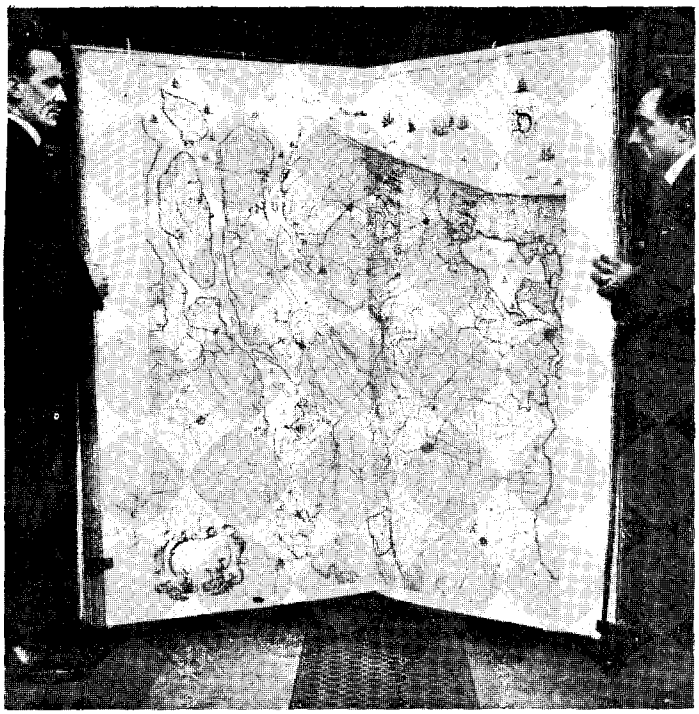

درمقابل آن کتابهای کوچك این کتاب بزرك را هم‌ملاحظه کنید که بلندتر از انسان معمولی است. این کتاب اطلس شارل دوم است که ۱٫۷۷ متر در ۹۸ سانتیمتر است و برای جلد آن پوست ۸ عدد بز بکار رفته. این کتاب نقشه‌های جغرافیا مربوط بقرن ۱۷ میلادی است و اکنون در بریتیش موزیوم لندن حفظ میشود.

تمام حسادتها، تمام شکها، تمام قیاس‌ها از بین میرود و برای او حریم تقدس قائل میشوند که مانع‌ازهر گونه خیال سوء میگردد. آنگاه چون شخص اودر نظر بزرك جلوه‌کرد به اثر ونوشته‌اش توجه میشود وبا تدبر و دقت‌قدر آنرا میشناسند ومیدانند. خداوند همه رابراه‌راست هدایت‌کندکه ازحسدوخودخواهی بپرهیزند وهمیشه حقیقت را درنظر داشته باشند.

نشانی از وحدت

قلم وکتاب میتواند نشانی ارزنده از وحدت ادیان باشد. ممکنست پیامبران الهی در طی هزاران سال در طول عمر انسانیت برحسب‌اقتضای زمان ومکان‌دارای اخلاق وعادات ورفتار وآداب ورسوم‌مختلف بوده باشند اما آثاری که از آنها باقی مانده‌که بنام کتاب وصحیفه و سفر واین قبیل نامها موسوم است بیش ازهرچیز وحدت هدف آنها را نشان میدهد وثابت میدارد.

وقتی این‌کتابها را پهلوی هم میگذاریم وبا هم مقایسه و تطبیق میکنیم شباهت و یگانگی منظور آنها را روشنتر وبهتر درمییابیم‌مخصوصاً اگرکسانی پیدا شوندکه تمام کتب وصحف‌انبیاء وشعرای الهی وحکما وبزرگان رابرحسب موضوع وعنوان تبویب‌کنند یعنی به‌فصول وباب‌ها تقسیم‌بندی نمایند وهربابی را به بابهای فرعی قسمت‌کنند آنگاه شباهت عناوین ومطالب و موضوعاتی‌که مطرح‌کرده‌اند بهتر روشن میشود وبهترمیتوان بامدارك‌زنده وواضح وآشکار وحدت‌همهٔ ادیان‌را درك‌نمود ومتوجه‌شد. علت‌این‌شباهت فوق‌العاده‌آنست‌که همهٔادیان ازیك‌مبداء ومنشاء ویك‌مرکزصادر شده‌اند و نمیتوان‌گفت اختلاف‌کلی بین آنها وجوددارد. مگراینکه همه را ردکنیم وبگوئیم‌که اینها ازطرف پروردگار داناوتوانا نبوده‌اند. در صورتیکه ماایمان داریم‌که پیامبران همه‌درست بوده‌اند وهمه ازیك‌دستور، یك‌مبداء، یك‌منشاء ،راه وروش راهبری وراهنمائی راآموخته‌اند.

امیداست این‌عمل توسط دانشمندانی‌که بوحدت‌نوین‌جهانی میپیوندند به‌بهترین‌صورت‌انجام‌گیرد.

پرسش و پاسخ

حضرت آیةالله حاج شیخ موسی محدث دام بقائه‌ازروحانیون جلیل ومعمرزنجان و ازعلمای‌متبحر وفاضل اسلامی است‌که سالیان دراز درمرکزعلمی تشیع‌نجف‌اشرف وسایر شهرهای عراق و مراکز دینی ایران تلمذکرده وبا عدهٔ زیادی ازمراجع بزرك روحانی شیعه‌همدرس ومعاشربوده وسالیانی است‌بایران آمده و دربخش خرمدره ازتوابع زنجان اقامت‌کرده وبافاضه وهدایت‌خلق‌مشغولند . از دسترنج خویش زندگی میکنند وبراهنمائی مردمان میپردازند .

حضرت‌آیةالله ازهمگامان‌وحدت نوین‌جهانی است‌که عکس‌ایشان درصفحه۲۷۸ گلهای راهنمای‌جلد اول وعکس واشعاری ازایشان درصفحه۴۱۱همین‌کتاب درج‌گردیده است .

نامه‌هائی ازاین مرد بزرگواررسیده وسؤالاتیرا مطرح نموده‌اندکه پاسخ‌آن برای عموم مفیـد و روشن‌کننده خواهدبود وبسیاری مطالب‌راکه ممکن‌است درذهن خوانندگان‌آثاروحدت مطرح شودپاسخ میگوید . عین‌نامه‌های‌ایشان‌وپاسخ‌دراینجادرج میشود وبرای اینکه‌مطلب‌گسیخته نگردد نخست سؤال و سپس جواب آن بچاپ میرسد .

برادرعزیزوحدتی حجةالاسلام حاج‌شیخ موسی‌محدث‌دام‌بقائه

ازالطاف‌آن برادربسیارمکرم دانشمند وتوجهات جمیلیکه نسبت بآثاروحدت مبذول میدارید کمال تشکررا ابراز داشته توفیق وسعادت‌آن بزرگواررا دراشاعهٔ اوامرالهی ودستورات دینی از درگاه حضرت ذوالجلال خواهانیم .

هرچند منشآت ونامه‌های‌آن برادربزرگوار موافقت‌کامله با مرام وحدت را نشان میدهدوخوداز همگامان‌آن هستید لیکن برای‌اینکه هیچ مطلبی‌مکتوم نماند برخی سؤالات‌که طی نامه‌های‌گذشته خویش مطرح فرموده‌اید پاسخ داده میشود تا مطالب‌کاملا روشن‌گردد .

برای اینکه موضوع خوب‌آشکارشود عبارات سؤالیه نامه‌های سرکاریك‌یك بدون‌کم‌وکاست نقل‌وبلا- فاصله جواب‌آن ذکر می‌شود . دراین قسمت پاسخ نامه‌های سرکار بترتیب بیان‌گردیده است .

نامه شماره ۱

سؤال ـ وحدت درسراسرجهان نمایان است . تمام‌کثرات بوحدت برمیگردد . خیلی خوب. آیا لذت زندگی درکثرت است یا دروحدت . اگرکثرت درزندگی برداشته شود دنیا چه‌ارزشی دارد ؟

جواب ـ خوشحالیم ازاینکه قبول دارید‌که وحدت درسراسرجهان نمایان است وتمام‌کثرات به وحدت بازمیگردد ولی میفرمائید لذت زندگی درکثرت است . ما مخالف‌این‌مطلب نیستیم وچنین‌چیزی درهیچیك از انتشارات ما نوشته نشده است . اینکه‌کثرت ظاهری یا تنوع ظاهردر عالم بامرومشیت‌الهی برقرارشده شاید یکی ازعلل‌آن همان لذت زندگی باشدکه شما بیان فرموده‌اید .

سؤال ـ آیا تظاهرات زندگی را حذف‌کنیم وتنازع بقارا ازبین برداریم همه چیزراکد باشد اسم اورا صلح‌وصفا بگذاریم چه خوشی دارد ؟

جواب ـ تنازع بقا وتظاهرات زندگی قابل‌حذف شدن نیست وکسی‌هم ادعا نکرده کـه فعالیت زندگی‌قطع و اموررا کد شود . مامیگوئیم این‌فعالیتها که‌بنظر نزاع‌میرسد نزاع‌نیست بلکه همکاری برای برقراری‌تعادل درزندگی عالم است‌واگر با مطالعهٔ سطحی درظاهراختلاف بنظر رسد باطن‌آن دارای یك هدف عالی وحدت‌است‌که همانا گردانیدن چرخ عالم لایتناهی است چنانکه آب وآتش‌که درمثل و ظاهر نمونهٔ ضدیت واختلاف هستند هیچگونه ضدیتی باهم ندارند فقط‌خواص‌آنها برای‌انجام وظیفه مختلف‌خلق شده ونه تنهاضدیت‌ندارند بلکه‌کمال‌همکاری را باهم انجام میدهند چنانکه وقتی‌درسماوردست‌بهم‌دادندهدف آن‌تهیه‌آب‌گرم وچای است‌که‌من‌وجنابعالی‌بالذت مینوشیم‌ووقتی درلکوموتیو راه‌آهن مشغول عمل‌گردید هدف‌آن حمل‌هزاران مسافر وصدها تن بار میباشد .

سؤال ـ بهار باآن‌کرو فرو شکوه وجلال متظاهر میگرددازبرکت‌کثرات است یانه ؟

جواب ـ بلی زیبائی بهار در تنوع ظاهری‌آنست ولی باطن‌آن چنانکه درکتاب «وحدت در عالم لایتناهی» بتفصیل ثابت شده یکی است ووحدت است . بآن‌کتاب مراجعه فرمائید .

سؤال ـ اختلاف را دربین مردمان برداریم چه خواهدشد ؟

جواب ـ لفظ اختلاف را ازدونظر باید مورد توجه قرارداد :یکی اختلاف ازنظـرکلـی و دیگر اختلافات جزئی .

اختلاف ازنظرکلی یعنی‌ازنظرعالمی وجودندارد زیرا خداوند تبارك وتعالی بنای عالم‌رابراتحاد و همکاری مقرر فرموده ودرعالم‌کل تمام عوامل بایکدیگر همکاری‌کامل‌دارند چنانکه درجای دیگرهمین پاسخها بیان شده است . پس اختلاف‌کلی دربین نیست .

اما اختلاف ازنظر جزئی یعنی اختلافات زندگی بشر مولود مکانیسم مغزی‌آنهاست‌که برای‌انجام وظایف معین درانسان قرار داده شده‌ودرکتاب « مکانیسم‌آفرینش» بتفصیل بیان‌گردیده‌است. داروی‌وحدت اینگونه بیماری اختلاف راکه مولد نزاع وناراحتی است ازبین میبرد وچون دراثر تعلیمات وحدت‌افراد مرض نفاق را تشخیص میدهند تاحد زیادی اینگونه‌اختلافات‌بمرور ازبین‌آنها رخت برخواهد بست . تا هراندازه‌که وحدت دراین راه توفیق حاصل‌کند بسود جامعهٔ انسانیت‌خواهد بود .

اختلافات بشروقتی‌کم شودکوچکترین نتیجه‌آن ازبین رفتن این جنگهای خانمانسوز است کـه

میلیونها افراد بشررا میکشد و آبادانیها را ویران میسازد و بهشت عالم را تبدیل بجهنم بدبختی میکند و نتیجهٔ دیگر آن گسترش علوم و توسعه اختراعات و بالاخره بالارفتن سطح رفاه و آسایش و لذت زندگی بشر خواهد بود .

این نکته رانباید ازنظر دورداشت که اصولا هر جنگ ونزاع بالاخره بصلح منتهی میگردد چه در روابط بین دونفریا دوخانواده یا دوکشورباشد چنانکه تمام جنگهای عالم نیز بصلح انجامیده است. بعضی را عقیده براینست که وقتی صلح بعداز اختلاف وجنگ برقرارگردد روابط اشخاص نزدیکتر وصمیمی تر میشود چنانکه شاعر گفته است :

من رشتهٔ محبت تو پاره میکنم شاید گره خورد بتو نزدیکتر شوم

اما وقتی ازلحاظ روانشناسی درکنه این مطلب بررسی کنیم میبینیم درضمیر این دوحریف که بعداز اختلافات بهم نزدیك شده اند یك عقدهٔ روانی موجوداست وکینه‌ای نسبت بهم دردل خویش میپرورانندچنان که میگویند مردمان برخی ازکشورهای اروپائی نسبت ببرخی دیگرازکشورهای اروپا کینهٔ پایان ناپذیر دارند . همینطور است نسبت بافراد و این عقده روانی ازبین نمیرود مگراینکه طرف لطمه وصدمه خودرا بزند وباصطلاح عقدهٔ روانی خودرا خالی کند چنانکه جنگهای متقابل دردنیا زیاد دیده شده است. جنگ‌های ایران و روم وجنگهای کاتولیکها وپرتستانها و جنگهای صلیبی بین مسلمین وعیسویان واختلافات شیعه وسنی وجنگهای ایران و یونان درقدیم وجنگهای ایران وعثمانی دردوران صفویه وجنگهای فرانسه و آلمان دردوران معاصر نمونه‌هائی ازآنست . این موضوع دربین عشایرو ایلات و طوایف هم جاری است چنانکه دراثریك اختلاف یاحادثه افرادآنها بجان یکدیگر میافتند ودائماً جنگ ونزاع بین آنها برقراراست.

منظوروحدت اینست که این عقدهٔ روانی ازبین برود مبادا اثرات آن باقی بماند . وحدت میگوید که این عقده روانی واختلاف درنهاد افرادیاطوایف یاکشورهاباقی بماند بالاخره پس ازصلح نیز آن عقده در ضمیرشان نقش بسته و با اینکه دوست شده‌اند درانتظارانتقام وتلافی هستند وهمین وضع عاقبت آنها را به جنگ وبرادرکشی واضمحلال وویرانی سوق‌میدهد . پس چه بهتر که این عقده اصولا بوجود نیاید .

وحدت میگوید بهتراست اصولا رشته محبت پاره نشود که محتاج گره خوردن باشد واثراتی باقی بماند که درصدد تلافی وانتقام برآیند . پس آیا شمادوستی را بهتر ازاختلاف نمیدانید ؟

سؤال ـ آیا تحقیق وبحث موجد اختلاف نیست واگر تحقیق وبحث راازبین برداریم بخاطراینکه اختلاف نشودچه خواهد شد ؟

جواب ـ تحقیق وبحث وتجسس وموشکافی برای گسترش دانش ویافتن حقیقت است . تحقیق موجد اختلاف نیست بلکه اگراختلاف ونزاعی برسرعقیده‌ای موجود باشدوقتی پای تحقیق و بررسی و تجسس منصفانه درکار بیاید ونتیجه حاصل شودآن اختلاف نیزازبین برخواهد خاست ولی هرگاه مجادله ونزاع را شعارخود قراردهند نه‌تنها نتیجه حاصل نمیشود بلکه اختلافات شدیدتر میگردد . در حالیکه تحقیق و بررسی که میوه وثمره آن یك حاصل ارزنده ودرخشنده برای عالم بشریت است ایجاد اختلافی نمیکند کمااینکه تمام اختراعات واکتشافات ازروی تحقیقات عمیق ومنصفانه بنتیجهٔ مطلوب رسیده است و اگر اختلافی دربین بود بشرهرگز بهیچ اکتشافی نائل نمیگردید. پس تحقیق خوبست واختلاف مذموم میباشد.

سؤال ـ آیا تضاد وتعاند واختلاف درشئون زندگی مادی ومعنوی بمنزله طرف منفی نیست ؟ اگر

مثبت ومنفی را ویایکی رابرداریم برق‌زندگی درخشندگی دارد ؟

جواب ـ مثل مثبت ومنفی برق را مامکرراً درکتابها ذکر کرده‌ایم واین خود مؤید عقیده ما به وحدت است زیرا تنوع ظاهری مثبت ومنفی دربرق بیك‌وحدت که همانا کارونتیجه عمل برق است منتهی میشود واین تقسیم‌بندی جزتقسیم ظاهری برای انجام‌وظیفه‌چیزی‌نیست . همهٔ امورعالم که درظاهر مختلف بنظر میرسند همین حکم رادارد .

اصولا مثبت ومنفی بایکدیگراختلاف وجنگی ندارندبلکه نسبت بیکدیگرمحبت ومیل نزدیکی بهم دارند ودلیل محبت آنها اینست که بهم نزدیك میشوند ووقتی وحدت یافتند وباهم‌تماس گرفتند تجلی‌ونور میدهند . دوربودن آنها وجدا بودنشان ازهم‌ایجاد جنگ ونزاع نمیکند بلکه وقتی دست بهم دادند مهر و محبت بیشتری تولید میشود ودرخشندگی بیشترپیدا میکند . وقتی باهم نزدیك‌شدند وصفا کردند جلوه و نورآنها بروز وظهور مییابد .

سؤال ـ آیا نه اینست که بشربخیال خوش است؟ قوه تخیله بشری‌خود خالق‌کثرات نیست‌وباآن کثرات خویش نیست ؟

جواب ـ درکتاب مکانیسم‌آفرینش‌صفحه ۳۸ (چاپ‌سوم) درباره حس تخیل مطالبی بیان‌شده‌است که خوبست‌قبلا بآن رجوع فرمائید .

قوه تخیل یك‌امرحقیقی است نه‌واهی ووجود قوه تخیل دربشردلیل روشنی‌بروجود دنیای‌بعدازاین مرحله یعنی دنیای پریسپری (۱) است . درتخیل‌پریسپری انسان حقایقی ازپریسپریها ومناظرعالم‌میبیند زیرا درمقابل پریسپری‌همه چیزروشن است‌یعنی‌قدرت دید همه چیزرا دارد منتها برای اینکه این مناظر درست دیده شود بایستی فکرتشتت نداشته وتمرکزکامل داشته باشد . اگرفکرتشتت پیداکند آن خیال هم لرزان ومتشتت میشود وچون ثابت نیست ودائم تغییرمیکند واهی بنظر میرسد درصورتیکه اگرتمرکز دربین باشدهمان خیال مهار وتثبیت میشود وعین حقیقت را مجسم میکند . ازآنجاکه‌آنشخص تمرین در تمرکزنکرده وفکرهای متشتت پشت‌سرهم میآید موضوع لرزان ونامعین ومبهم میشوداینست که دربارهٔ آن اشتباه‌کرده آنرا خیال مینامد ومعمولا لفظ خیال را مترادف‌یك امرواهی وبدون حقیقت میدانند چنانکه میگویند:« فلان موضوع‌خیالی‌است .» درصورتیکه اگرتمرکز درکار بیاید معلوم میشودکه واهی وبدون حقیقت نبود بلکه عین مطلب بود وبدینوسیله دریچه‌ای ازعالم روشن‌بینی برروی‌بشرگشوده میشود .

دلیل‌اینکه حشیش‌وبرخی مخدرات قوی مناظرغیرواقعی درنظرمجسم‌میکند اینست که این‌موادقوای فکری راسست وتخدیرنموده تعادل وکنترل را ازمغز دورمیسازند ودرنتیجه مناظرمتشتت وعجیب بنظرش میرسد مثلاکاسه‌آبی را دریاتصور میکند .

مالیخولیا وسوء ظن وانواع اینگونه اموراز‌این قسمت سرچشمه میگیرد وچیزهائی غیرمنظم وناـ متعادل درنظراشخاص مجسم‌مینمایدکه آنراواقعی میپندارند وبآن ترتیب‌اثر میدهند . این‌حالات درواقع

---

(۱) پریسپری‌همان نیرویی‌است که‌دراصطلاح به‌آن ضمیر باطن ، قالب‌مثالی ، همزاد ، بدن‌جوهری، بدن‌هورقلیائی واین‌قبیل نامهامیگویند . تفصیل‌آن درکتابهای دینامیسم‌آفرینش وگلهای‌راهنمائی‌جلداول بیان‌شده‌است.

نوعی بیماری روانی است وعلت آن همان ارتعاش و تشتت وعدم تمرکز خیال است وهمانطورکه بیماری رعشه دردست پیدا میشود این رعشه درخیال صورت میگیرد.

همین گونه تموج و رعشه درعالم تخیل پدیدمیآید وسیاله‌ها وامواج فکری‌راکه بایستی متمرکز باشد متشتت‌مینماید . این‌مسئله که‌چیزی رافراموش میکنندوهرچه بحافظه فشارمی‌آورندنتیجه نمیگیرنددراثر متشتت بودن‌سیاله‌های فکری‌است وبخاطر آوردن‌آن دراثرتمرکز است‌که یك‌مرتبه که‌تمرکز برایش حاصل‌میشود آن‌موضوع بخاطرش‌می‌آید. تعجب میکند که‌چه‌شد آنهمه‌فشار بخودآورد وبیادش‌نیامد اما یکباره موضوع‌را بخاطر آورد .

علت آنست که‌درهمان‌موقع که‌فشارمی‌آوردسیاله‌های‌فکری اومتشتت‌بود وبرروی‌آن فکرمطلوب‌مهار نمیشداما یکبارکه تمرکز پیداشد تصویرذهنی‌مثل‌تصویرتلویزیونی‌متشتتی که یك‌مرتبه‌ثابت‌میشودثابت‌ومهار شد. تمرکزوتشتت‌سیاله‌های‌فکری‌رامیتوان بصفحه‌تلویزیون‌تشبیه‌نمود که‌تاامواج آن‌مرتب ومنظم‌وتنظیم نباشد لرزان‌ومتشتت‌است . تصاویرمبهمی می‌آید ومیرود وپشت‌سرهم‌رژه‌میرود ولی‌چیز معینی‌رانشان نمیدهد ومنظرهٔ‌مطلوب درآن‌پیدا نیست‌اماوقتی آنرا بوسیله دگمه‌های مربوط ثابت‌ومهار وتنظیم کردند تصویرحقیقی ومطلوب‌را نشان میدهد .

برای‌توضیح وتشریح مطلب میگویم وقتی‌که قوای‌فکری متشتت وپراکنده باشدمانند نوری‌است‌که ازلامپی ساطع‌شود واشعه‌آن برروی‌فضائی وسیع‌پراکنده گردد که‌آنچنان قوت‌ونیروی لازم‌راندارداما اگر بوسیله‌نورافکن خاصی‌همهٔ این‌اشعه پراکنده‌رادریك‌جامتمرکز کردیم قدرت‌زیادی داردونور زیادمیبخشد یامانندذره‌بینی است‌که‌نور پراکندهٔ آفتاب‌را که‌برسطح آن‌می‌تابد بیك‌نقطه‌کانون‌خود متمرکزمیسازدو آنقدرقوی میشود که‌اشیاء رامیسوزاند .

درموردقوای‌دماغی‌نیزخداوندقادرمتعال این‌قدرت‌رادرمغز بشر قرارداده‌ووقتی‌بطور پراکنده‌ومتشتت باشدچندان اثری‌ندارد اماهنگامیکه سلولهای مغزی‌تمرکز ووحدت‌پیدا کردند ودرموضوعی معین‌متفق‌و یگانه‌شدند قدرت‌عظیمی پیدامیکنند که‌حلال‌مشکلات وموجب‌تازه کردن خاطرات‌است.

سوء ظن آنست که یك‌فکرواهی‌نسبت‌بدیگران درنظرشخص مجسم میشود وروی‌آن تمرین‌وپی‌گیری میکند وآنرا بزرگ مینماید وحقیقی میداند و خودرا برای مقابله باآن مجهزمیسازد وعملی‌انجام میدهد که‌خلاف عقل است وبینش صحیح عقل را ضایع ومتشتت میسازد .

بطورمثال شخص نسبت‌بدوست خود سوء ظن‌پیدا میکندوتصورمینمایددشمن اوست درحالیکه‌حقیقت غیر ازاینست ودرنهادآن دوست جزحسن‌نیت ومحبت‌وصفا چیزی وجودندارد. . وقتی‌این تخیل باطل‌را درمغز پروراند دراطراف آن‌خیال واهی تجسماتی دیگردرنظر خودجلوه میدهد وخودراآمادهٔ دفاع‌و مقابله‌می‌سازد وسعی‌مینماید روی‌همان خیال‌واهی (درواقع خیال‌متشتت‌مبهم ونامعین) که‌درنظرش بزرك‌شده بدوست خویش لطمه‌بزندوپس‌ازمدتی‌پرورش‌دادن‌این فکرواهی‌بعمل میپردازد ولطمه‌هم‌میزند امالطمهٔ‌واقعی بخوداو رسیده‌است وعمل‌اودرست مانندکسی‌است که‌حشیش کشیده‌ویك‌جوی باریك راردوخانه‌ای عظیم‌تصور مینمایدوخودرا برای مقابله باآن مجهزمیکند وهرعملی انجام‌دهد بضررخوداو تمام‌میشود . این‌شخص‌هم یك‌کلمه یایك‌حرکت ویااندیشهٔ یك‌موضوع رادرباره‌دوست خودپرورش داده وبزرك‌کرده وبدون‌اینکه از عقل‌متمرکز استفاده کند وحقیقت‌را بفهمد باخیالات واهی‌متشتت آنرا برای خودبصورت‌دریائی درمیآوردو

خویشتن را برای مقابله با آن آماده میسازد .

همینکه شما زمام اندیشه را بدست تخیل میسپارید گذشته ها و آینده های پر یسپری (ضمیر باطن) خودتان و دیگران و مناظری که درزندگی دیده اید یا نزد خود مجسم میکنید درمقابل شما رژه میرود اما چون فکر شما متمرکز نیست و برای تمرکز فکری تمرین لازمه را نکرده اید و نمیتوانید فکر را مهار نمائید این تصاویر لرزان و متشتت و گذرنده و مبهم است و نمیتوانید درست آنرا درك و مشاهده نمائید مثل همان تصاویر لرزانی که در تلویزیون نامنظم پشت سرهم میگذرد . اما وقتی تمرکز پیدا شد عین تصویر و مطلب بخوبی دیده میشود .

وقتی خیال متمرکز و مهار شد نام آن عقل است که حقیقت مطلب را درمییابد و حل میکند . برخی اشخاص که فکرشان قوی است بطور ناخودآگاه برروی امور متمرکز میشوند و راه حل آنرا مییابند و این اشخاص هستند که آنها را عاقل و فهیم میخوانند و بعضی اشخاص که فکر قوی ندارند نمیتوانند بآن درجه متمرکز شوند و هرچقدر تشتت بیشتر شود نتیجه ضعیف تر است تا آنجا که بجنون میرسد . در اینجا روشن شد که سلولهای مغزی یك شخص دیوانه بهم خورده و متشتت کار میکند و درست صائب نیست و سیاله های فکری که در نظرش مجسم میشود دارای تشتت و لرزش بیشتر است تا آنجا که بجنون میرسد .

این اختلاف در اثر اختلاف مغزی و مکانیسم اشخاص است و وابسته بسرنوشت و مقدر میباشد .

بنابراین قوهٔ خیال که ودیعهٔ حقتعالی در بشر است چنین خاصیتی بزرگ دارد که اگر درست تمرکز پیدا کند عقل نامیده میشود و حل کنندهٔ مشکلات است و اگر دچار تشتت و عدم تعادل شود چنین زیانی میرساند . مشورت هم که درطی آن چندین فکر روی مطلبی تمرکز پیدا میکنند تا حدی بیافتن راه حل و دخالت دادن عقل کمك مینماید ولی اصل مطلب تمرکز است که نعمتی بزرگ از جانب حقتعالی است که اگر با تمرینهای وسیع و قوی دنبال شود کلید یافتن اسرار و حل مشکلات است .

موضوع کثرت و وحدت هم از اینجا آشکار میگردد باین معنی که تخیل وقتی متشتت باشد چون هردم بسوئی چنگ میزند و نمیتواند درجائی مهار شود کثرت است و اثری ندارد اما وقتی تمام آن در نقطه ای متمرکز گردید تبدیل بوحدت یعنی عقل کل میگردد که نتیجه تمام قوا و خواص درونی بشر است که بصورت عقلی قوی جلوه میکند که مایل بپیوستن بعقل کل عالم یعنی وحدت عالم است .

تجسم خیال - هرگاه شما ازذرات بسیار ریز شبه یك آدم یا یك لیوان یا شیئی دیگری را درست کنید که این ذرات کاملا شبیه باصل باشد آنگاه این ترکیب را درمقابل آئینه ای بطور درست ومحکم و منظم قرار دهید عین آن شکل را بدون کم وزیاد در آئینه میبینید . اما اگر آن شیئی که درست میکنید در حرکت باشد ومتشتت شود عکس آئینه مبهم ومتشتت میگردد و نمیتواند چیز معین وروشنی بشما نشان دهد . یعنی شما نمیتوانید عین آن شیئی را ببینید بلکه چیزهای مختلفی در نظر تان مجسم میشود که آنرا بلفظ خیال، بآن معنی که مردم میپندارند تعبیر میکنید یعنی مثلا تصویر آن لیوان را گاهی بشکل قوری گاهی استکان و یا باد- بزن تصور و تعبیر مینمائید چون مبهم و نامعین است وقتی این تجسسات واهی مکرر و پی در پی گذشت و توانستید ذرات شیئی اصلی را ثابت نگهدارید و عین واقع آنرا در آئینه دیدید میفهمید که هیچکدام از آن خیالات و تصورات که میکردید درست نبوده است . سوء ظن چنین وضعی دارد .

فکر وقتی تجسم و تمرکز پیدا میکند عین حقیقت را میبینید و هرگاه تمرکز پیدا نکرد چیزی مبهم و متشتت جلوه گر میشود . مثلا در مورد مثال بالا آن عکس که در آئینه بطور مبهم بنظر میرسد در واقع عکس

درست وصحیح ازواقع است اماچون درحرکت است وتموج‌دارد چیزی جز شبح ازآن بچشم‌شما نمیرسد. اینست فرق تشتت وتمرکز فکر .

مثلا درمورد انجام‌کاری انواع خیالات را درمغزمیپرورانید واشکال‌مختلفهٔ‌آنرا مجسم میکنید.وقتی قلم بدست گرفتید وروی‌کاغذآوردیدهمان خیالات متمرکزمیشود ودراثر اتحاد وتمرکزفکر بصورت‌تجسم درمیآید . اختراعات ازهمین مطالب سرچشمه میگیرد . این‌بود رازتخیل‌که روشن گردید .

سؤال ـ اتحاد برای چه چیزاست؟ اگرصاحبان ادیان متحدشدند بجنگ کیان بروند ؟ درست است بنی‌آدم اعضاء یکدیگرند . همین اعضاء با اختلاف شکل‌وترکیبات مختلفه خودرا متظاهر مینمایند وجلوه‌گری میکنند .

جواب ـ وقتی صاحبان ادیان باهم متحدشدندلازم نیست‌بجنگ‌کسی‌بروند . بجنگ‌خرافات،جهل ونادانی خواهندرفت . دست‌بدست‌یکدیگرداده علوم راگسترش خواهندداد وحقایق راروشن خواهندنمود وسعادت وآسایش همه افراد بشررا بیشتروشکمها را سیرتر وخوشبختی راافزون خواهند ساخت .آیااین هدفها بهترازآن‌نیست‌که بجنگ همدیگربروند ؟ خودتان پاسخ‌خویش رابانقل شعرجالب شیخ‌اجل‌سعدی علیه‌الرحمة بیان فرموده‌اید . وحدت باجنگ اصولا مخالف‌است. چه سودی دارد بدنبال‌جنگ‌برود؟

اینکه میفرمائید اعضاء بدن‌باهم اختلاف شکل دارند البته درست‌است ولی در همین اختلاف شکل کمال‌اتحاد ویگانگی وهمکاری ودوستی را باهم حفظ میکنند . اخیراً دانشمندان‌متخصص، در سلولهای مغزحقیقتی‌راکشف‌کرده‌اندکه باعث شگفتی‌آنها شده و آن اتحاد عجیب میلیاردها سلولهای مغز در تمام امور است‌که هرهدفی برای‌انسان پیش‌آید همه‌سلولهای‌بدن بدون استثنا بایك وحدت تمام وبدون‌ذره‌ای اختلاف درآن هدف میکوشند . اگرجزئی نزاع ودشمنی بین اعضاء انسان‌بوجودآید نتیجهٔ آن‌اضمحلال وویرانی بدن است .

اگرچشم محبت وهمکاری نکند یاگوش نشنود ومخابرات را متوجه نشود و اگردرطریق انجام امورزندگی همهٔ اعضاء همکاری ویگانگی باهم نداشته باشند همهٔ بدن‌بخطرمیافتد .

اگردست محبت نکند وغذا را بدهان‌نرساند ودهان بامحبت وصمیمیت این غذارا نپذیرد ونجودو آماده نکند وبمعده نفرستد واگر معده غذا را درست نپزد وحاضرنکند چه خواهد شد ؟

وقتی دوستی‌ومحبت‌دربین اعضاء بدن‌کم‌گردد تمام سازمان‌واحدبدن‌ازنظم میافتد وقابل‌دوام‌نخواهد بود.ما زمانی میتوانیم‌بیك‌کالبد اطلاق پیکرواحدکنیم که همهٔ اعضاءآن بایکدیگرسازش وهمکاری داشته ودرطریق زندگی باهم‌الفت‌ومحبت بورزند . پس می‌بینیدکه جنگی‌دربین‌نبود وکمال‌همکاری‌وخدمت‌نسبت بیکدیگردراعضاء موجود است .

آیا تصدیق نمیکنید که اگرکسی سرجنگ داشته باشدیاادیان بجنگ یکدیگربروند عمل صحیح انسانی نیست وکاری برخلاف است ؟

نامه شماره ۲

سؤال ـ من وحدت درعالم‌لایتناهی را مطالعه‌نمودم وواقعاً استفاده‌کردم وحقیقت همانست.وحدت درتمام مخلوقات محفوظ‌است . وحدت‌درعالم جماد، نبات، حیوان، انسان وکره‌زمین‌وسایرکرواتوحدت حکمفرماست . ولیکن قهرمانی چنانکه موقوم رفته باعناصراست و جلو حرکت سریع عناصررا نمیتوان گرفت ونمیتوان ازسیرسریع‌آن جلوگیری نمود.آیا ازحرکت‌سریع‌عناصراینهمه مظاهرزندگانی ایجاد میشود ؟آیا یکی‌ازمظاهر حیات وزندگی‌تنازع بقانیست ؟تمام‌خیرات وشرورازحرکت عناصرایجادمیشود؟

جواب ـ ازخداوند تبارك وتعالی سپاسگزار و ازشما متشکریم‌که‌کتاب «وحدت درعالم‌لایتناهی» را خوانده ومتوجه حقیقت شده ووحدت راقبول وتصدیق‌کرده‌اید واز شخصیت دانشمندی مثل جنابعالی جز این انتظار نمی‌رفت .

بلی همانطورکه درکتاب نوشته شده قهرمانی وایجاد عوامل وپدیده‌های عالم باعناصر است وجلو حرکت سریع بسیارسریع عناصررا‌که آنی درحالت رکود و سکون نیستند نمیتوان‌گرفت واین مطالبی است‌که درکتاب بیان شده‌است. ماهم‌گفته‌ایم‌که ازحرکت‌سریع عناصرباکمك روح‌که امرالهی‌است‌زندگی ایجاد میشود وازاختلاط وامتزاج و ترکیب وتماس این عوامل‌که ظاهراً مخالف بنظرمیرسند ونام‌آنرا تنازع بقا وجنگ زندگی وغیره میگذارندگردش‌کارخانهٔ عالم‌لایتناهی بوجود میآید .

دراینجا دونکته را نباید ناگفته گذارد هرچندکه جواب‌آنها مستلزم‌شرح بسیارمفصل و کتابها مطلب است لیکن بطور اشاره بیان میشود . نخست اینکه تنازع بقاآنطورکه تصور میکنند نیست بلکه تعاون بقا است وهمهٔ موجودات برای ادامه دادن‌رشتهٔ بی‌پایان هستی دست تعاون واتحادو همکاری بهم میدهند تا مشعل‌زندگی را درعالم همیشه فروزان نگاهدارند وهرجا بنگرید همین تعاون است واگرهم ظاهرآن نزاعی بنظررسد باطن‌آن جزتعاضد برای ادامه دادن حیات عالمی‌نیست .

نکتهٔ دوم اینستکه درسؤال خود سخن ازخیرات وشرور بمیان‌آوردید . بایستی بگوئیم‌که خیرات صحیح است چون همهٔاعمالی‌که‌دردنیا انجام میشود وهدف‌آنهابقای زندگی عالم‌است خیر محسوب‌میشود یعنی بصلاح ودرست وصحیح وواجب است وچون همهٔ امورعالم چنین است دیگر جائی بـرای شرباقـی نمیماند وشر لفظی است ساختگی بشرکه برای‌مقابله باخیر اختراع شده یعنی در مقام مقایسه بـاخیـر مطلق درجات خیرمثل درجات همه‌چیز فرق میکند وبشر با معیارهائی‌که اززندگی خوددرست کرده و با تفاهمی‌که اززندگی خوددارد این‌اموررا شر مینامد در صورتیکه شرنیست وخیر است منتها او آنرا چنین میبیند . مثلا وجود عقرب ومارراا برای خود شری میداند و آنرا جزء شرور بحساب میآورد در حالیکه همین عقرب ومارنه‌تنها برای عالم شرنیستند وفایده‌های بسیاردارند واگر فایده نداشتندخداوند متعال آنهارا خلق نمیفرمود بلکه برای خود بشرهم دارای فوایدی است چنانکه زهرمار وعقرب برای

برخی امراض مفید است بعلاوه این حیوانات برخی حشرات راکه ممکنست لطمه بزراعت بزنند ویامحیط را نامتعادل کنند ازبین میبرند، اینست که وجودشان بسیار مفید است . همهٔ چیزهائیکه شرتصور میشود همین حال را دارد واگر ازچند جنبه برای بشر نامطلوب بنظر رسدازبسیاری جهات دیگر مفید است و درست همان مقام فایده‌ای راکه درعالم باید داشته باشند دارند . اگر ملاك شر بودن ضرر رساندن است چیزهائیکه درنظر بشرخیر بتمام معنی بشمارمیروند نیز ممکنست باعث زیان شوند اگر نابجا و نامتعادل مصرف شود . مثلاآب مایه حیات همه چیزاست اما برای یکنفرکه بمرض استسقا مبتلا شده کشنده است واگرکسی درآن غرق شود میمیرد . هوا مایه حیات وزندگی انسان است واین مطلبی است که حرفی در آن نیست . معذلك اگرهوا را درآمپولی خالی برك تزریق کنند آناً انسانرا میکشد . پس شربآن معنی دربین نیست زیرا شربآن معنی بمثابهٔ عدم است وعدم فقط لفظ است ومعنی ندارد .

سؤال ـ آیامیتوان جلو شهوات عناصررا سدکرد؟ آیا فسادکون وانقلابات دهردرنتیجهٔ حرکت عناصر نیست؟ آیا ولایزالون مختلفین ناظر باین معنی نیست ؟

جواب ـ اولا فسادکون بآن معنی که درباطن فساد باشد دربین نیست و این مشاهده و قضاوت بشراست که با معلومات ناقص خود وبامقایسه بزندگی و مشهودات ودانسته‌های خویش چیزی را فساد یا صلاح می‌بیند . انقلابات اگرمنظورتحول‌های دائمی مخلوقات باشد درست است وتمام مخلوقات درتمام احوال درحال تحول هستند وهیچ مخلوقی درهیچ حال در حالت سکون و رکود نیست وحتی جسد مرده که آنرا بی‌حرکت میپندارند باازهم گسیختگی خود درحال تحول وحرکت است منتها نحوهٔ حرکت آن غیرازحرکتیست که در زندگی داشته است. بنابراین عالم یا دهر همیشه درحال تحول و انقلاب است منتها انقلابی‌است همیشه سازنده و صحیح و درست و اگرظاهراً غیرازاین بنظرمیرسد خلاف است زیرا اگرویرانی‌ظاهری‌می بینیم‌مقدمه آبادانی بهتراست چنانکه اگریك‌خانه کهنه ویران نشود بنای نووجدید وزیبا جای‌آنرا نخواهدگرفت و اگر موجودی فرسوده وازکارافتاده که وظیفهٔ خودرا انجام داده تحول نیابد موجودات تازه‌نفس وجوان وشاداب جای‌آنرا نخواهندگرفت .

واما اینکه در بارهٔ شهوات سخن بمیان آورده‌اید باید گفت جلو شهوات را نمیشود سدکرد و نباید سدکرد ولی باید اعتدال‌آنرا نگاه داشت چنانکه درجای دیگرهمین جواب بیان شده است.

مثلا درمورد بشراگرقراراست‌جلوشهوات‌سد شود چراکسی‌که مبتلا بمرض عنن شده تلاش وکوشش میکنندکه با تأمین عناصرکمبودآنرا جبران نمایند؟ اگر بد است چرا باین‌کار اقدام میکنند؟ اگر خداپرستی وخداشناسی مستلزم جلوگیری از شهوت است بگذاریدآن مرد خدائی‌که عنین است بهمان‌حال باقی بماند وبراه خدا برود . اگر بایستی‌ازشهوت جلوگرفته شود راه اینست واگر درست نیست بایستی شهوت باشد اما بقدرتعادل ولزوم وهمین مطلبی است که ما میگوئیم. حالا دیدید تا وقتی‌وحدتی وخدا شناس نشویم نمیتوانیم تشخیص بدهیم‌که عالم چگونه است .

ولایزالون مختلفین (ولیکن‌همیشه‌دراختلاف خواهندبود. سورهٔ هودآیهٔ۱۱۸)ناظر باین حقیقت است که برای اداره عالم تفاوت ظاهری و نسبی‌لازم است مثل اختلاف آب وآتش ، شب و روز ، بالا و پائین‌ومثبت ومنفی‌وغیره که‌جزظاهرونامگزاری چیزی نیست‌وباطن‌آنها یکی وهدف ترکیب‌همهٔ‌آنها یکی است چنانکه درجای دیگر بیان شده است.

سؤال ـ آیا اختلافات رنگ و صورت نوعیه و صورت شخصیه چنانچه درنتیجه حرکت عناصر

ایجاد میشود اختلافات بشر درمادیات وجلب منافع ازآثارهمان عناصر نیست؟ جاه طلبیهای بشرو تفرعن وغرور وکبرونخوت وخود پرستی آیا ازآثارتشکیلات مخصوص وسیرعناصر نیست ؟

جواب ـ اختلاف رنگ وصورت نوعیه و اختلافا یکه ظاهراً درمادیات وجلب منافع دیده میشود همهٔ حرکاتی که جاه طلبان وغیره کرده‌اند برای گذراندن چرخ زندگی عالم است وباطن عالم وحدت است همچنانکه خود تصدیق فرموده‌اید. شما یك تابلو راکه یك عامل واحد است و از رنگهای مختلف ترکیب شده مورد دقت قراردهید. درآن رنگهای سفید و سیاه وقرمزوسبز وازهررنگی بدرجات مختلف سایه و روشن با استادی بیکدیگر ترکیب شده تا یك تابلوی زیبا را درست‌کرده و شما ازآن توصیف میکنید وچشم ازآن حظ میبرد .

عالم هم‌اینطوراست. رنگهای سیاه وسفید وقرمزوسایه روشن وغیره وغیره دست‌بهم داده مجموعه‌ای را میسازدکه ظاهرآن مختلف بنظرمیرسد ، ولی‌باطن‌آن یکی‌است ویك تابلوی زیبای واحد میباشد.

واما اگربخواهید حقیقت اختلاف رنگ را دریابید میگویم‌که اختلاف رنگها مثل‌سایراختلافات ظاهری ازترکیب عناصر بایکدیگر بوجود میآید چنانکه وقتی دو عنصر را باهم ترکیب نمایند خواص جدیدی از آنها ظاهر میشود و وقتی سه عنصر را با میزان معینی با هم داخل‌کنند خاصیت نوی پدید میآید و همچنین است ترکیبات مختلف عناصر با یکدیگر،چه از لحاظ‌کیفیت و تنوع عناصر وچه از لحاظ‌کمیت و میزان ومقدارآنها واین ترکیبات همان ترکیبات شیمیائی است‌که همهٔ پدیده‌های عالم ازآن ناشی میشود .

اختلاف رنگهاهم نتیجه همین اختلاف است و وقتی عناصر باهم ترکیب شدند یکی‌از خواص آنها اختلاف رنك است چنانکه وقتی‌یك مادهٔ آبیرنك را بایك ماده زرد رنك ترکیب‌کنند رنك نوین سبز از آن بوجود میآید وهمهٔ الوان عالم بهمین ترتیب درست میشود که علمای فن نقاشی و رنك شناسی تاحدی بدان واقف هستند .

اینك میگویم‌که درك ودید این اختلافات ازطرف بشرنیز بستگی بمیزان ترکیبات عناصرومکانیسم مغزی مشاهده کننده دارد چون وضع افراد با هم متفاوت است اینست که رنگها و خواص را یکسان نمی‌بینند. مثلا رنك سبزرا ممکن است اکثریت مردم سبز ببینند اما درجات‌آن یکی نیست. یکنفرآنرا سبزسیرترو دیگری‌کمرنك‌تر ودیگری درخشان‌تر ودیگری تیره‌تر ودیگری مایل بسیاه و شخص دیگر مایل بآبی میبینند و این اختلاف در دید هم چنانکه‌گفته شد وابسته باختلاف عناصر مغزی مشاهده‌کنندگان است .

دلیل آن اینست‌که وقتی برخی مواد میخوریم اشیاء درنظرما بشکل و رنك دیگری جلوه میکند مثلا دوای موسوم بجوهرکرم‌که دارای ماده سنتونین است وقتی‌خورده شود انسان نوررا سبزرنك میبینند واین وضع بخاطرتغییری است‌که درتعادل عناصرمشاهده‌کننده ایجاد شده است. بعضی‌اشخاص‌که ببیماری دالتونیسم مبتلا هستند رنگها راکاملا متفاوت با وضعی‌که اکثریت می‌بینند مشاهده می‌کنند و حتی سبزرا قرمز می‌بینند .

اما وقتی روی هم و بطور مجموع بنگریم چون درعالم لایتناهی همهٔ عناصرومواد بمقدارونسبت و میزان معین لازم هستند وحدت درعالم برقراراست واین وحدت‌کامل است و خدشه ندارد. اینست رمز

وحدت کل ورمز اختلاف ظاهری عناصر واختلاف در دید اشخاص.

هر یك ازعناصر که ملاحظه‌میشود خواص معینی دارند که هر کدام‌درعالم خود دارای‌قدرت بحدکمال هستند. مثلا ویتامین بB، وقتی‌چیزی‌را دارای‌ویتامین بB میگویند که آنچه خواص‌درویتامین بB هست درآن بحدکمال موجود باشد. اما این حدکمال بحدکمال کلی نیست و منحصر بکمال همان عنصر است چه این ویتامین بB خواص‌ویتا مین آA را ندارد وفقط خواص ب را دارد. آن یکی‌ویتامین‌آ است که در حد خودکمال داردوآن یکی‌ویتامین ثC است که‌آنهم درحد خویش‌دارای‌کمال است.

حال میگویم چنانچه ویتامین ب و ث را داخل یکدیگر کنیم خاصیت جدیدی پدید میآید و بطور کلی‌خواص‌مختلف‌اشیاء ازاین‌طریق‌ناشی‌میشود. اختلاف ازاینست که ویتامین‌آA برای‌چشم خاصیت‌دارد و ویتامین ب برای‌چشم خوب نیست وجای دیگربدنرا تقویت میکند. پس اختلاف در عناصر است. عناصر وقتیکه تك‌تك باشند بامقایسه بایکدیگرباهم اختلاف دارند وهرکدام دارای خواص معینی‌هستند. اما اگر آنهارا ،میزان معینی‌که هربدن یا هرشیئی احتیاج دارد بهم ترکیب نمودند دست اتحاد بهم میدهند و وحدت بوجود میآورند ومیتوانند برای‌کار‌معینی نافع واقع شوند. وقتی فرد فرد شدندآن‌کارلازم منظور ازعهدهٔ‌آنها برنمیآید. اینست موضوع اختلاف واتحاد. اختلاف وقتی‌رفع شدکه اتحاد و یگانگی برقرار گردید. عالم‌کل‌که نزاعی‌ندارد برای اینست‌که هرکدام از عناصررا بحد نصاب واعلا بمیزان لازم دارد واینها باهم اختلافی‌ندارند اما وقتی کثرت درکار میآید وجدائی میافتد اختلافها ظاهرمیگردد. اینست حقیقت اتحاد و وحدت وخداشناسی وخواص عناصرو ویتامین‌ها واصل معنی‌اختلاف واتحاد.

اگرجزئی‌کم و زیادی در میزان لازم و حد نصاب عناصردر عالم میبود عالم بکلی بهم میخورد و ازهم میپاشید . اینست سر عجیب وحدت و خداشناسی که شمهٔ بسیار کوچك و نمونه‌ای ناچیز ازآن بیان‌گردید .

مادیون تاحدودی عناصررا دیده وشناخته وتاهمین حدود متوقف شده ودربن‌بست افتاده ونمیتوانند جلوتربروند وازآن مرز فراتررفته قدمی بسوی معنویت وخداشناسی‌که دنباله این راه و پی‌گیری همین جاده است بردارند وباصل خداشناسی برسند .

واما علمای ادیان سلف برای اثبات خداشناسی ورفع بن بست مادیون متوسل بهمان نیروی تخیل وسیاله‌های متشتت فکری‌که درصفحات۴۵۷تا۴۶۰ بیان گردید شده سعی‌کرده‌اند خدائی برای مقابله بافکر مادیت مجسم ومعرفی‌کنند. اینست‌که برخی آنرا بصورت یك انسان باچشم و ابرو و دست و پا فرض‌کرده بعضی‌برای‌آن تخت وتاج وبارگاه اندیشیده وملائکه واسکورتهای‌گوناگون پنداشته وخدارا بآن صورت نشان داده‌اند اما چون این مطلب با فکروعقل سلیم موازی نیست‌آنهم انکارشده بلکه باعث انکاروتجری بیش رمادیون‌گردیده وآن مکتب هم به بن‌بست رسیده وناچارشده معتقدات را بصورت‌تعبدی درآورد. آنگونه معرفی خدای تخیلی‌است نه حقیقی.

اینست‌که مکتب «وحدت نوین جهانی» باعلم واطلاع‌کامل ازاین مقدارراه‌که هردو دسته رفته‌اند جاده را تکمیل میکند وآنهائی‌راکه درنیمه راه سرگردان مانده‌اند بمقصد روشن ودرست وصحیح وهدف کامل میرساند .

«وحدت نوین جهانی» با ارائه حقایق روشن ودرست وپاکیزه مطابق باعقل وخرد ازمعرفی همین عناصرو مـوادو قوای موجود در عالم خـدا را بطور روشن و واضح بهمگان نشان میدهد و حقیقت الهی‌را بانوری درخشنده تجلی میبخشد و افرادی را که دربن‌بست ونیمه راه مانده‌اند بسرمنزل مقصود میرساند. آنچه تاکنون درکتابهایش بیان داشته نمونه و مختصراشاره‌ای‌است و حقیقت موضوع را بعداً ارائه خواهد داد .

سؤال ـ اگرموضوع مثبت باشد بچه نحو میتوان صلح وصفا درشئون بشری برقرارنمود. وقتیکه گلبولهای انسانی همیشه بامیکروبها جنك میکنند وپیوسته جنك وستیزدر وجود انسانی برقراراست در عالم‌کبیر بچه نحو میشود و میتوان بدون سربازو جهادو جنك ملل مختلفهٔ بشری را درحلقهٔ صلح وصفا زنجیرنمود؟ همه طالب صلح وامنیت هستند وازهرکسی پرسیده شود باجان ودل استقبال ازصلح ووحدت وبرادری مینماید واما درمقام عمل به‌بهانه‌های‌گوناگون از قبیل حفظ مال وحفظ جان وحفظ ناموس و حفظ وطن وحفظ دین وحفظ شئون مبادرت بجنك وستیزمینماید .

جواب ـ اینگونه اختلافات و نزاعهائی که بدان اشاره فرمودیدکه در بدن انسان برقرار است مشمول همان قاعدهٔ عناصر است که دربالا بیان‌گردید. وقتی‌میزان عناصردربدن ما بایك تعادل واندازه ونسبت معین باشد هیچگونه نزاع واختلافی دربدن نیست و تمام قسمتهای بدن با نظم و اتحاد کامل و همکاری ثخلف‌ناپذیرکارمیکنند اما اگربقول شما دراثرورود یك میکروب خارجی ویابهم خوردن تعادل‌ـ بدن بعلت افراط وتفریط وسایر عوامل نسبت معین در عناصر ازبین رفت اختلاف وتشتت پیدا میشود و سلامت بدن ازدست‌میرود. اینست‌که گلبولهای سفید وسایرعوامل دفاعی درصدد برمیآیند عناصرافراطی‌را که بربدن مسلط شده و خواص خودرا بربدن تحمیل‌کرده‌اند کاهش دهند تا دوباره تعادل بدن برقرار گردد وسلامت‌آن تأمین شود. اینست‌که‌برای تأمین نظم وتعادل پشت سرهم علائم بانسان میدهند تا نیاز شدید خود را بحفظ تعادل برسانند. مثلا درمورد ازدیاد اوره دوران سرتولید میشود. هرعدم تعادلی‌آثار مخصوص بخود داردکه درواقع بمعنی‌آژیرو هشدار وکمك خواستن برای رفع مزاحمت وایجاد تعادل است ووقتی قواتعـادل یـافت‌آرامش برقرارمیشود ودیگر نزاعی دربین‌نیست. اینست راز دردهای بدن و میکروبها ومبارزات درون کالبد. میکروبهاهم مانند میکرب سل‌ـ وبا‌ـ طاعون ـ آبله وغیره ازهمین‌عناصر تشکیل شده‌اند ودربدن انسان همه نوع میکرب هست و تا وقتی‌تعادل‌آنها برقرار باشد هیچگونه نزاع و اختلافی در بین نیست و بمحض اینکه تعادل بهم خورد احتیاج برای اعمالی بمنظور بازگشت تعادل پیش میآید .

همین موضوع را برجامعه دنیوی تطبیق‌کنید. وقتی عوامل موجود درجامعه دارای تعادل ونسبت معین باشند جامعه باصلح وصفای‌کامل بکارخود مشغول است ونیازبهیچ جنك و منازعه و ستیزی ندارد و اختلاف وقتی پیش میآیدکه تعادل جامعه بهم خورد همانطور که بیماری بدن وقتی‌است‌که تعادل عناصر موجود دربدن بهم میخورد .

جنگ ادیان هم ازهمینجا سرچشمه گرفته و اختلافات‌آنها بیشتر دراثر بهم خوردن تعادل درتعداد پیروان‌ومادیات‌واقتصادیات وغیره است. مثلاً آنهاکه‌پیروان‌کمتری‌دارند سعی‌میکنند بعده‌ای‌که تعدادبیشتر دارند برسند بلکه ازآن تجاوزکنند. نزاعهای دینی ازاینجا سرچشمه میگیرد.

یکی ازاختلافات بشر دراقتصادیات است که ازمهمترین انگیزه‌های اختلاف است . عده‌ای که گرسنه مانده و درصدد رفع گرسنگی هستند چون میبینند حریف وضع اقتصادی بهتری دارد جنگ عقیده‌را بهانه میکنند ویا ببهانه‌های دیگر درصدد نزاع وماجراجوئی میافتند وازاین قبیل‌چیزها .

وقتی وحدت برقرارباشد وهمه دریك تعادل ونوازش خداشناسی بسوی حقتعالی‌واخلاق وانسانیت‌و پاکیزگی متوجه باشندکم‌کم با صلح وصفا اشتباهات واختلافات برطرف میگردد وتعادل صحیح برقرار میشود . درواقع مثل اینست که بدن جامعهٔ دنیوی سلامت خودرابازیافته وتمام عناصر وعوامل‌آن بااتحاد وهمکاری ویگانگی وصفا بیکدیگر کمك میکنند ودرپیشرفت بدن بزرگی که جامعه نام دارد بجای‌نزاع و اختلاف کارشان یگانگی وهم‌آهنگی وتعاون وتعاضد است .

برای روشن شدن بیشتر موضوع میگویم . اگر گلبولهای خون طوری بودند که تعادل‌آنها حفظ شد،چه احتیاجی به‌از بین بردن‌آنها هست؟ ازآنجاکه تعدادآنها بقدر لازم وواجب است وارتزاق‌آنها معین میباشد احتیاجی بجنگ‌وستیز ندارند. جنگ درموقع ازبین رفتن تعادل است . اگر تعادل‌اقتصادی واجتماعی دردنیا برقرار شود دیگردلیلی ونیازی برای جنگ باقی نمیماند .

مبارزه وقتی است که تهاجمی ببدن وارد شود . اگرتهاجمی نبود وبدن سالم بود و میکربی زائد وارد نشدگلبول باچه مبارزه نماید ؟ تمام اینها برای حفظ تعادل وبهداشت‌است که بدن سالم‌بماند .

«وحدت» واکسنی میزند که درجامعهٔ بشری تعادل وسلامت برقرارنماید . این‌واکسن است که از بیماری وآزار میکربها جلوگیری‌وپیشگیری مینماید .

عمل وحدت برای پیشگیری است نه جنگ. وحدت باصلح‌وصفادرصدد جلوگیری ازکشت‌وکشتار وخرابی‌واضمحلال برمی‌آید وقوادا متعادل میسازد . پیشنهادات‌وحدت درحکم پیشگیری است. میدانید که ترقی علم طب امروز فن پیشگیری راکه‌پروفیلاکسی مینامند خیلی مهمتر وباارزشتر ازمبارزه‌بامرض قلمداد نموده زیرا وقتی بدن مردمان ازابتلای ببیماری مصون‌گردید دیگر احتیاجی بجنگ با مرض نخواهد بود وکار بسیار سهل وساده میشود .

هما طورکه گفته شد عمل وحدت مثل واکسیناسیون است که بوسیله زدن واکسن امراضی ازقبیل سل یا آبله یا وبا و غیره اشخاص را در مقابل میکرب بیماریها مصونیت میدهند . واکسن وحدت نیز موجب مصون نمودن وجدان افراد بشر درمقابل‌تهاجمات کینه ودشمنی ونفاق وحسد وطمع واین‌قبیل اموری است که جنگها ازآن بوجود میآید .

پس میگوئم چه‌راهی بهتر ازاین دستور نیکوی وحدت است ؟ این بهترین راهی است که وسیله انجام‌آن روشهای روحی واخلاقی وتطهیر اخلاق ومحبت وصلح وصفا است نه شدت وعبارزه وخونریزی‌و برادرکشی . باین ترتیب است که میتوان افراد بشررا درمقابل این امراض معالجه نمود وقبل از آنکه میکربهای مضره بخواهد باو سرایت‌کند واکسن صلح وصفای وحدت باوتزریق شده واورا مصون‌میدارد.

واما اینکه بدنبال جنگ میروند برای‌آنست که پای‌بند وحدت‌نیستند ومقررات اقتصادی‌واجتماعی وخداشناسی وحدت(که بعدهادرکتابهائی بیان خواهدشد) جامعه را هنوز تعادل نبخشیده است .

سؤال ـ آیا اداره‌کنندهٔ خلقت جنگ نیست؟ جمع شدن میلیاردها سلول ومتفرق شدن‌آنها بصورت دیگرجلوه گرشدن‌آنها جنگ‌نیست؟ آیا ضعیف همیشه پایمال نیست؟«رجعنامن‌الجهادالاصغروعلیکم‌بالجهاد

الاکبر»دائمی نیست؟جنگ هفتادودوملت دائمی نیست؟

جواب ـ خیرادارهٔ کننده خلقت جنگ نیست بلکه تعاون و همکاری و تعادل‌ودوستی وهم‌آهنگی عناصراست چنانکه دربالا بیان گردید. جمع شدن میلیاردها سلول بصورت معین و بعداً متفرق شدن آنها وبصورت دیگردرآمدنشان جزء قوانین تحولات عالم است وجنگی‌دربین نیست. میلیاردها سلول باتناسب وترتیب ونظم‌کامل بهم میپیوندند و کالبد موجودی را تشکیل میدهند و آن موجود برحسب نقشه ومشیت معین بانجام وظیفه میپردازد وچون‌پیر و فرسوده شد ودیگرتوانائی ادامهٔ حیات را بآن صورت نداشت ویا دراثرعواملی‌که برحسب تقدیرپیش میآید ماشین بدن قادر بادامهٔ‌کار نبود تحول پیدا میکند و عناصرو سلولهای بدنش بصورتهای دیگردرمیآید ودرکالبدهای دیگرانجام وظیفه میکند. این عمل جنگ نیست بلکه تحول وصنعت‌زندگی‌است.

اگرمجسمه سازی ازمواد معین مجسمه‌ای بسازد وپس‌ازمدتی مجسمه را خراب کرده از آن چیز دیگری درست‌کند با هیچکس سرجنگ نداشته بلکه دائماً خلقت‌های نوین وتازه و تحولات لازمه را انجـام میدهد .

همانطورکه دربالا بیان شد تاتعادل جامعه‌بهم نخورد جنگی‌پیش نمی‌آید. دراثراز بین‌رفتن‌تعادل است‌که جنگ شروع میشود. اگرهمه وحدتی وخداشناس باشند و تطهیراخلاقی و روحی‌کنند وهرفرد پلیس مخفی‌خود شده ومراقب‌باشدکه مرتکب عمل زشت نگرددوهمدیگررابرادر وخواهر بخوانندواز روی وجدان وحدت داشته باشندجنگی‌پیش نخواهدآمد .

اینکه میگویند ضعیف همیشه پایمال است چنین نیست. اگرتعادل دردنیا برقرارشود هرکسی‌چه قوی چه‌ضعیف، در مقام خود بانجام وظیفه مشغولند و هیچ نزاعی با هم ندارند . اینکه حیوانات قوی حیوانات ضعیف‌ترازخودرا میخورند جنگ نیست بلکه برقراری مسئلهٔ‌آکل وماکول برای تأمین‌خوراك وکمبود عناصراست. نباتات و حیوانات هرکدام باخواص مخصوصی‌که درآنها بودیعت نهاده شده عناصر معین را بمقدارمعین اززمین وهوادرخود ذخیره میکنند وسایرحیوانات نیزازاین منابع وذخیره‌های‌زنده برای‌تأمین‌کمبود عناصربدن خود استفاده مینمایند واین‌تبادل بین همهٔ موجودات برقراراست‌که نام‌آنرا آکل ومأکول گذارده‌اند وآکل ومأکولی منحصربافراد معینی نیست‌که قوی وضعیف را بتوان انحصاری دانست‌بلکه همه درعالم خودآکل وهمه مأکولند وحتی‌بشرنیزکه دراثرقوای فکری وهوش بیشترحیوانات وموجودات را تسخیرخود نموده روزی مأکول میشود ومیمیرد و خوراك زمین و موجودات و کرمهای زمین میگردد و زمین از عناصر و مواد ذخیره شده در بدن او برای خود وبرای سایر موالید خود استفاده مینماید .

اما موضوع‌آکل ومأکول همین مسأله تأمین‌کمبود است و جنگ بشمارنمیرود چنانکه اگر شیر فی‌المثل سیرشود دیگر بسایر حیوانات حمله نمیکند واگر انسان هم سیر باشد بدیگری تجاوز نخواهدکرد .

این امرراکه تنازع بقا میخوانند درواقع تعاون بقا است‌که همه بهم‌کمك میدهند تامشعل زندگی همچنان روشن‌بماند وخاموش نشود. در بقای عالم‌لایتناهی موضوع بقای فرد مطرح‌نیست بلکه بقای عالم

کل مطرح‌است زیرا افراد اجزاء وسلولهای عالم هستند واین اجزاء دائم دستخوش تحولند ووظیفهٔ آنها گرم نگاه داشتن همیشگی بازارعالم است واگرفرد تحول مییابد افراد جدید پدید میآیند ولی‌اصل‌عالم همیشه پابرجا است واین موضوع درتمام شئون عالم برقرار است وهمهٔ افراد ازکوچك وبزرگ وظیفه دارندکه این بازاررا دائروآباد بدارند و در واقع عمل مجموع آنهاکه بنظربعضی تنازع بقااست در حقیقت تعاونی‌است دستجمعی‌که برای بقای عالم بعمل میآید.

جنگ وقتی است‌که دوقوه مقابل هم واقع شده و بمبارزه وکشتن یکدیگر برخیزند. بادید ونظر عالمی کجای دنیا جنگ است وچه جائی جزتعاون وهمکاری میتوان دید؟

هنگامیکه تعادل اقتصادی‌و اجتماعی‌بطرز صحیحی برقرارگردد، این اختلافات و نزاعها ازبین میرود واگردرجهان بزرگ گاهگاهی دیده شود استثنایی واتفاقی است وآنهم حکمتی دارد واین‌مطالب درکتاب اقتصادی وحدت بیان خواهد شد .

سؤال ـ بالاخره اگر بناشود دنیائی باشد انسانی درآن زندگی‌بکند فساد همیشه برقرار است ؟ اتجعل فیهامن‌یفسدالارض ویسفك‌الدماء ونحن‌نسبح‌بحمدك، الخ.

جواب ـ وحدت میگوید خداوند قادر متعال قوا و تمایلاتی برای ادارهٔ زندگی درافراد بشر قرارداده است‌که باید بارعایت عدالت ونظم بکاررود. اگرشهوت را جزء فساد محسوب دارند بایددانست که شهوت فساد نیست بلکه یکی‌ازوسایل وانگیزه‌های ادامه حیات است ومثل هرقوهٔ دیگراگربا تعادل ونظم انجام شود نه‌تنها مذموم نیست بلکه بسیارمستحسن‌وواجب است.

درمورد شهوات نه‌تنها افراد عادی بلکه بزرگان و مقدسین هم باین وظیفه قیام کرده‌اند وحتی گاهی‌اعمالی‌ازآنها دیده شده‌که ظاهراً افراط بنظرمیرسد در حالیکه افراط‌نیست بلکه قیام بوظیفه‌است. مگرنه آنست‌که حضرت محمد (ص) زنان متعددی‌که تعدادشانرا تا۱۱ نوشته‌اند تزویج فرموده ؟ مگر نه‌آنست‌که حضرت علی‌علیه‌السلام باآنهمه تقوی و خداپرستی با زنان‌متعدده ازدواج نموده؟ مگرتاریخ نمیگویدکه حضرت حسن علیه‌السلام زنان بسیار تزویج‌کرد؟ پس پیشوایان هم ازارضای تمایلات طبیعی خویش خودداری نکرده‌اند .

بشر بایستی نفس خودرا اداره‌کند . خوراك را باید خورد. این وسایل برای دنیا درست شده و خداوند متعال این نعمت‌هارا برای دنیا اعطا فرموده است. اینست‌که میفرماید:(لاتنس‌نصیبك من‌الدنیا ـ سهم خویش را ازدنیا فراموش مکن ـ القصص۷۷) یاایهاالنبی‌لم‌تحرم‌ماحل‌الله‌لك...ـ ای پیامبرچرا آنچیزی راکه خدای برتو حلال فرمود برخویش حرام ساختی(التحریم ـ۱) فقط عدل واعتدال راباید رعایت‌نمود وبامراعات اعتدال باید ازاموردمادی هم‌استفاده‌کرد. اینست‌که فرمود : کلواواشربواولاتسرفوا ـ بخوریدو بیاشامید واسراف‌مکنید(الاعراف۳۱) قل‌من‌حرم‌زینةالله‌التی‌اخرج‌لعباده‌والطیبات من‌الرزق‌قل‌هی للذین‌آمنوافی‌الحیوةالدنیا... بگوچه‌کسی زینت‌های خداراکه برای بندگان خود آفریده حرام‌کرده و ازصرف روزی حلال وطیب وپاکیزه منع‌کرده؟ بگو این نعمتها دردنیا برای اهل ایمانست ـ(اعراف۳۲)

اگرعدل رعایت شود هرعملی‌که برای بدن مفید است جایزمیگردد وگاهی ضروریات باعث میشود که‌آنچه را هم « حرام » نامیده‌اند حلال میگردد چنانچه‌فرموده‌اند: «الضرورات‌تبیح‌المحذورات» یعنی وقتی‌احتیاج ولزوم برای بدن باشد هر عملی جایزاست . پس‌باین ترتیب فساد بآن صورت‌که میفرمایند

نیست وفساد وقتی‌است که ازحد اعتدال ولزوم وحد وسط تجاوز شودکه بایدآنرا براه اعتدال‌آورد والا خودداری‌کردن ازتکالیف جسمی وضروریات بدنی ولوازم زندگانی نه‌تنها برخلاف نظربرخی افرادجزء تقوی نیست بلکه برعکس قصورازانجام تکالیف دنیوی بشمار میشود زیرا مشیت بالغهٔ الهی بشر را برای این دنیاآفریده‌که وظایف معینی دراین‌نقطه ازعالم لایتناهی انجام دهد وبرای اینکه بتواند بتکلیف‌خود عمل‌کند وسایل ولوازمی‌ازقبیل قوا وشهوات ومادیات دراختیاراوگذارده وبایستی درحدود مقرربا‌عدالت ازآنها استفاده‌کند وخودداری‌کردن ازآنها درحکم سرپیچی‌کردن ازاوامر الهی‌است‌که اورا برای این دنیاآفریده وبرای انجام تکالیفی مجهز نموده است.

سؤال‌ـ خواهشمند است روشن فرمائید بچه‌نحو مطلوب حقیقی‌بشرراکه وحدت وصلح وبرادری باشد ایجاد وحفظ میتوان‌کرد؟

جواب ـ باکمك‌گفتار ونوشته وسرمشق وعمل وبوسیلهٔ ایجاد وتزریق وتقویت ایمان بوحدت در افراد ودراجتماعات بشری. یعنی‌کسانیکه باین فکر مؤمن میشوند اطرافیان خود را تبلیغ‌کنند و دایرهٔ این تبلیغ بطورتصاعدی وسعت‌گیرد تاآنجاکه سه میلیارد ونیم جمعیت روی‌کرهٔ زمین بایکرشته تبلیغات بسیاروسیع و متنوع ومداوم ومجدانه بوحدت مؤمن شوند وهرفردی ازافراد بشرطرفدار صلح وبرادری واخلاق شده وازجنگ ونزاع وتفرقه دوری‌گزینند. بخاطراین هدف بزرگ وآشناکردن ابناءبشربوحدت است‌که ما اینطورفداکاری میکنیم.

افرادی‌که بوحدت‌مؤمن شده وتحت‌تعلیمات تطهیراخلاقی ومکتب روحی‌قرارمیگیرند جهادبانفس میکنند یعنی ازخشم وغضب وکینه ونفرت وعصبیت وبددیدن دیگران وسوء ظن نسبت بمردم و این قبیل اختلافات‌بوسیلهٔ تمرینات‌منظم ومداوم وصحیح‌روحی‌جلوگیری‌میکنند یعنی‌نفس‌را ازاین‌آلودگی‌ها دراثر شستشوی روحی وتمرینات پی‌درپی ومرتب اخلاقی پاك میسازند. اینست معنی‌حقیقی‌آن جهادا کبرکه شما نقل فرموده‌اید‌که گرامی‌پیامبراسلام صلی‌الله علیه وآله‌آنرا بالاترازجنگ وجهاد دانسته است.

تعلیمات وحدت مانندآفتاب درخشنده‌ایکه میلیاردها اشعه و انوارآن درفضا پخش میگردد بوسایل مختلفه درعالم پخش میشود وهمه جا را روشن میسازد. وقتی اشخاص دراثرقبول اصل تطهیر اخلاقی و روحی موازین اخلاق وانسانیت وحسن خلق واصول برادری وانسانیت را پذیرفته ونسبت بنفاق ودشمنی وکینه واختلاف وحسد وسوء ظن منزجر بودند هرفردی تطهیراخلاقی و روحی یافته مبادرت باعمال‌خلاف نخواهد کرد و باین ترتیب اکثریت مردمان پاك و پاکیزه خواهند شد و دنیائی که افرادآن چنین باشند محیط سعادت درخشندهٔ وحدت خواهد بود.

دراینجا ناگفته نماندکه مغایرت در رأی وبحث مولود تفاوتی‌است‌که در مکانیسم مغزی افرادبشر بنا بامرومشیت الهی وجود داردکه همین امرنیز باعث ایجاد نظم وتعیین شغلها ووظایف در جامعه است وچون درمکانیسم افراد بشرتفاوت است آراء وعقاید باهم متفاوت میشود وآنهائیکه دستگاه مغزیشان بهم نزدیکتر است بهترسخن‌یکدیگررا میفهمند ودرآن توافق میکنند وهرچه مکانیسم مغزی نسبت بیکدیگر بیشترمتفاوت ودورباشد مغایرت دررأی بیشتراست وهمهٔ نزاعهای عقیدتی ازاینجا سرچشمه میگیرد .

وحدت میگوید : وقتی تذکرات بیان‌گردید وتا حدودی همگان متوجه حقایق شدندکه عیب از

کجا ناشی میگردد تفاوت سلیقه‌ها کمترشده اشخاص بیکدیگر نزدیکترمیشوندووحدت ایجاد میگردد.

حال میپرسم آیا دانستن این مطالب و حقایق اصلح است یا ندانستن آن؟ آیا اختلاف داشتن بهتر است یا نداشتن؟ کدام خوبست ؟

مثل آن چون کسی است که باو تذکرداده نشودکه درمسیرراهش چاهی وجود دارد وبیچاره درچاه خواهد افتاد ولی آنکس که اورا هوشیار و متوجه ساخته‌اند همیشه مترصد است که مبادا درسر راه خود بچاهی برخورد نماید وتاحدودی که با سرنوشت اومطابق باشد ازخطرمصون خواهد ماند.

وحدت میگویدکه بایستی این اموررا قبل‌از وقوع حادثه تذکرداد تا اشخاص هوشیار بوده واز لطمات وخسارات تا حدودیکه مقدراست محفوظ بمانند.

سؤال ـ اتحاد ویگانگی وبرادری آرزوی هرانسان شرافتمند است. صلح را همه خواهان هستند اما حرف دراین است که اگرجنگی نباشد صلح مفهومی ندارد و اگر اختلاف نباشد اتحاد ویگانگی چه مفهوم خواهد داشت. پس ماکه خواهان صلحیم وطرفداراتحادیم باید اختلاف وجنگ باشد تاطالب صلح باشیم. زارعین وفلاحین پیوسته باخاك ومیکروبات زراعتی درجنگ نیستند؟ دکترها واطباء پیوسته با میکروبات‌وبا بدنهای انسانی درجنگ نیستند ؟ صلح زائیده جنگ نیست ودانشمندان و فیلسوفان دائماً پیکارباجهل نمی‌نمایند ؟

جواب ـ اصولا درامورعالم همیشه اصل برسلامت است نه‌ناخوشی ومرض. هرگاه سیم مثبت ومنفی راکه مردمان مخالف یکدیگرمیدانند و اختلاف آنها را بمثابه جنگ می‌شمارند بهم نزدیك کنیم نتیجهٔ آن تولید نوراست یعنی‌وقتی‌مثبت ومنفی‌بیکدیگر نزدیك گردند نورایجاد میشود وتاریکی خود بخود مضمحل میگردد. اینجاست که‌معنی آیه‌شریفه: «قل‌جاءالحق‌وزهق‌الباطل‌ان‌الباطل‌کان‌زهوقا» بگوکه حق آمد و باطل‌را نابودساخت همانا که باطل محوونابود طبیعی‌است (الاسراء ـ ۸۱) جلوه میکند .

دراین مثال که زده شد اینطورمیفهمیم که عمل‌حق که‌نزدیك کردن دوسیم مثبت ومنفی‌است اجرا شد وفکرباطلی که‌میکردیم (که خلاف مشیت الهی است) ازبین رفت. چرا؟ ـ برای اینکه این فکربقدری بی‌پایه است که خود بخود ازبین میرود .

درعالم چیزهائی‌بصورتهای ظاهراً مختلف و درباطن یکی‌وجود دارد و وقتی‌اینها باهم توأم شدند مغایرت ظاهری ازبین میرود ونوروحرارت و کارازآنها جلوه میکند مثل آب وآتش که قبلاگفته شد یا ترکیب‌کردن عناصرو عوامل مختلفه برای ایجاد غذاهائی که موجب قوام وسلامت جسم میباشد.

همین مثبت ومنفی که‌آنهارا ظاهراً مخالف با یکدیگر میدانند اگردست اتحاد ودوستی ببکدیگر ندهند نمیتوانند نورپخشی وایجاد نیروکنند وهرفایده‌ای که دراثرنیروی برق دردنیا ایجاد میشود مسلماً نتیجهٔ مجبت وصلح دوقطب‌مثبت ومنفی‌است نه اختلاف‌وجنك آنها. بنابراین ملاحظه فرمودیدکه هرمزیتی درعالم‌مولوداتحاد وصلح است نه نزاع ومبارزه .

وقتی عوامل ظاهراً مغایر بهم ترکیب شد ونور تولیدگردید همگان نوررا میبینند ومیفهمند که تاریکی برطرف وفضا نورانی گردید. وظیفهٔ صلح در قبال جنگ هم همینطور است یعنی وقتی عوامل ظاهراً متخالف بانزدیکی بهم تماس یافتند حال همان مثبت ومنفی را دارد و از برخورد آنها

نور ایجاد میشود .

نظروحدت و عقیدهٔ آن بصلح برهمین اساس مبتنی‌است. وحدت میخواهد بانزدیك کردن افرادی که درظاهر باهم مخالف بنظرمیرسند وباتماس دادن این سیمهای ظاهراً مخالف برق درخشانی بوجود آورد تا یك محیط‌سعادت درخشندهٔ نورانی که باعث رفاه بشر و ترقی دنیا وپیشرفت علم وایمان است ایجاد گردد. آیاا ین هدفی‌پسندیده‌وعالی وبزرگ‌نیست که‌درراه آن‌بایدفداکاری بسیار کنند؟

زارعین ودکترها چون باهم متحد شدند و راه صلح درپیش گرفتند نتیجه آن ترقی عالم وسلامت خواهد بود .

دکترها چون با فلاحان متحد شدند و بآنها کمك کردند ازآن خاکی که دارای میکربهای ظاهراً مضربود مصونیت پیدا میکنند ودیگراحتیاج بجنگ باآن ندارند. همینطورپزشکان وقتی ازطریق اتحاد دانش را توسعه دادند طوری بدن انسان را مجهز میکنندکه درعالم صلح و آرامش میکربها دیگر باین بدن تأثیر ندارند وجنگی بین‌بدن ومیکربها باقی نمیماند. چنانکه امروزه بیماری وبا ومالاریا وآبله و برخی دیگر ازامراض تقریباً ریشه‌کن شده است و بوسیله واکسن و پیشگیری از بروز و ظهورآنها جلوگیری میشود .

این فواید از تراوشات عظیم وحدت است خدایرا شکر میکوئیم وخوشحالیم که این مطالب را دانستیم ودرمعرض‌اطلاع همگان قراردادیم.

اما اگرهمین افراد ازصلح اجتناب کرده ودرعمل اختلاف دست و پازده ووقت رابیطالت گذراندند میکرب بآنها اثرمیکند وبدانها لطمه‌ها خواهد رسید درحالیکه دراثر اتحاد ویگانگی‌وحدت وسلامت و پاکیزگی ومصونیت حاصل میگردد.

هرگاه کسی‌مقداری سم را یکجا بخورد بعلت اینکه قوای دفاعی بدنش مساعد ورفیق ومتحد با سم نشده و باآن سم درجنگ است سم براوغلبه میکند و شخص میمیرد. اما هرگاه آن سم را قطره قطره بتدریج استعمال‌کند خواهد دید که‌گلبولها با سم رفیق میشوند و درهای صلح بروی‌آنها بازمیگردد و دیگراورا ازبین نمیبرند. چنانکه اگرکسی چند نخود تریاك یکجا بخورد میمیرد ولی‌کسی که متدرجاً ورفته رفته معتاد شد باخوردن یکی‌دومثقال هم نمیمیرد زیراگلبولهای بدن وی درهای صلح و اتحاد را با سم‌بازکرده‌اند و زهردیگرقدرت اضمحلال‌آنهارا ندارد. اکنون چشم‌روشن‌بین میخواهدکه تراوشات وحدت را ببیند. آیا این واضح وروشن‌نیست ؟

البته این مثل‌که‌گفته شد فقط بعنوان شاهد بود و درمثل مناقشه نیست ومقصود ما این‌نیست‌که باید سم راکم‌کم خورد. وحدت مخالف با هرگونه سمیات ازقبیل تریاك وحتی دخانیات است‌چون‌ببدن لطمه میرسانند .

منظور اینست‌که در عالم عواملی‌که ظاهراً باهم مخالف بنظر میرسند چون بامرام نیکو و پاك وحدت عالم بهم نزدیك‌شدند اثر متخالفی نخواهند داشت وکار آنها جزصلح وهمکاری وموافقت وآشتی نخواهد بود .

اگرعوارض جنگ و اختلاف نبود لزومی‌بتمسك بوحدت پیدا نمیشد. پس این وحدت هم‌که‌گفته میشود دراثرپیدا شدن عارضه‌های اختلافی تجلی‌میکند. ما نمیگوئیم جنگ نیست. جنگ بوده و درعالم

هست واین جنگ عارضه وبیماریست که باید درصددعلاج آن برآئیم همانطورکه بیماری عارضه است وباید آنرا معالجه نمود تااصل صحت دوباره مستقر گردد.

کجاگفتیم جنگ نیست؟ جنگ هست ولی وحدت لازم است تا علاج شود. میگوئیم عارضهٔ سل هست ولی باید درصدد معالجهٔ آن برآمد. میشود سل دربین نباشد و درفکرچاره جوئی و ساختن داروی آن برآیند؟ وحدت درصدد برقرارکردن صلح است. آیااین عمل خوبی نیست ؟آیا بهتر نیست واکسن بزنند که اشخاص مبتلا ببیماری نشوند تا اینکه صبرکنند بیماری وجود آنها را ضعیف و بیچاره کرده آنگاه درصدد علاجشان برآیند؟ باید کاری کردکه میکرب قوی نشودکه ناچار بمبارزه با آن شوند. وحدت همین اصل را درعالم خواهانست.

دراینجا دونکتهٔ مهم ودقیق راکه واقعاً هرکدام شایستهٔ نوشتن کتابی مفصل است با ایجاز کامل بیان میکنم: اولا ـ کثرت ووحدت که اینهمه علماء وفلاسفهٔ شرق وغرب در بارهٔ آن کتابها نوشته و کاغذها سیاه کرده وهنوزهم بتوافق نرسیده‌اند یك مسأله بسیارساده است ومیتوان آنرا بااین عبارت کوتاه مختصر بیان نمود: **وحدت عالم تشکیلاتی دارد که نام آن تشکیلات کثرت است.** یعنی کثرت سازمان ووسیله تظاهروتجلی زندگی عالمی است ولی باطن عالم همانا وحدت است.

دوم ـ هرگاه همین کثرت که گفتیم سازمان عالم وجود است جزئی کسری ازکثرت واقعی داشته باشد بهیچوجه فایدهٔ کامل ایجاد نمیکند بلکه موجدنقص وکاهش وبرهم‌خوردن نظم است در حالیکه اگر کثرت کامل وصحیح وتمام باشد خود ایجاد یك وحدت مینماید.

برای روشن شدن ذهن مثالی میزنم : یك ساعت که خودآنرا «یك» میگوئید ودر واقع یك وحدت است ازمقداری کثرات یعنی آلات وابزارمختلفه تشکیل شده است که دست بهم داده کارمیکنند ویك ساعت کامل رابوجود میآورند. این آلات ازفلزات ومواد و عناصرمختلفه وگوناگون باشکال وابعاد ورنگها و اوزان مختلف هستند ولی نتیجهٔ کار مجموعهٔ آنها هدفی واحد یعنی نشان دادن وقت است. اگر یکی ازاین آلات کسر باشد یاضد یکدیگر باشند وباهم مخالفت کنند اطلاق ساعت بآن نمیشود و واحد ساعت رابوجود نمیآورند اما اگردرآن کثرات منظم وصحیح ودرست باشند و همه باصلح وصفا و دوستی کارکنند ساعت هم منظم کارمیکند وبآن میتوان گفت «یك ساعت» یعنی ازاین کثرت یك وحدت منظم نتیجه میشود.

بهمین ترتیب اگرهر یك از کثرات ظاهری درعالم نباشند وحدت ازآن بوجود نمیآید یعنی نظم بهم میخورد وترتیب ازبین میرود ودیگرعالم بآن صورت وحدت که باید باشد نیست.

همین کثرات که درساعت میبینیم اگرباهم سازش و صلح و همکاری و صفا داشتند ساعت یك واحد خوب وبی نقص خواهد بود وخوب کارخواهدکرد واگرسازش نداشتند کارمنظم نخواهدکرد و بآن اطلاق واحد ساعت نمیشود.

برادر عزیز ـ جهان هم همین حکم را دارد وبایستی همه باهم متحد ویگانه باشیم تاکارعالم درست گردش کند وعالم منظم وصحیح باشد.

سؤال ـ پس بیائید دست اتحاد بیکدیگردهیم. جنگ کنیم با ناپاکیهای مخربین دین و بدعتهائی که باسم دین وارد ادیان نموده وبااهریمنان دینی که باعث بیچارگی مردم گردیده‌اند. بیائیدجنگ کنیم باز

جنگ کنیم و نهراسیم. سنگرهای دوستان‌حق وحقیقت‌را بگیریم. پیشروی کنیم-بیائیدجهادکنیم فی‌سبیل‌الله، جهاد درراه خوشبختی مردم. جهادکنیم وصلح را برقرار نمائیم. جنگ کنیم تابمیریم.

جواب - مبارزه بافساد اخلاق وبرقراری تطهیر وپاکیزگی اخلاقی که اساس ادیان است روش وحدت نوین جهانی است که درهای صلح و برادری را باز میکند. هرگاه مردمان ایمان کامل بوحدت پیداکردند مرتکب کارهای بد (بدنسبی‌وقراردادی) که شما اشاره فرموده‌اید نخواهند شد. پس‌راه مبارزه با اینگونه نقائص محبت است نه جنگ و سلامت و مسالمت و مدارا ونصیحت و هدایت و ارشاد است نه خشونت وسختگیری .

بدانیدکه دینامیت وبمب واشعه ایکس وحدت مهر ومحبت است که میتواند بااین اموری که فساد مینامند مبارزه کند. اما مرگی که بدان اشاره فرمودید وجود ندارد وظاهری بیش‌نیست زیرا پس‌ازخراب شدن دستگاه جسم عناصر آن بصورتهای دیگر درعالم انجام وظیفه میکند وپریسپری یا قالب مثالی بهمراه روح زندگی عالیتری راکه همدوش با ارتقاء وتعالی است ادامه میدهند . هرچندکه تفصیل این مطالب درکتابهای‌مکانیسم و دینامیسم آفرینش وگلهای راهنمائی نوشته شده است لیکن بطوراختصاربیان گردید تاابهامی باقی‌نماند -

ازاینرو است که میگوئیم هرگاه پیروان همهٔ ادیان درکلمه مشترك خدا پرستی واخلاق وانسانیت بشردوستی واعمال نیکو دست اتحاد بیکدیگر دهند ودراین طریق پاکیزه و درراه رفاه وسعات همنوعان بافداکاری همراهی وهمکاری نمایند نتیجهٔ‌آن بطورمسلم عاید عالم بشریت خواهدگردید.

نامه شماره ۳

مقدمه نامه ـ چنانچه مبرهن است همه چیز از عناصر تشکیل یافته. عناصر هر کدام دارای نیروی بخصوص وفوائد مخصوص بخود دارند وهمه صور نوعیه وشخصیه وجماد ونبات وحیوان وانسان وکرهٔ زمین وسایر کروات ازعناصر تشکیل یافته بازیادی وکمی عناصر ازهم متمایز ونیروی متمایز وفواید متمایزه دارند واین عناصر است که همدیگر را میخورند و بهمدیگر نیرو میبخشند. پس آکل و مأکول از کلیه جریانات عناصر موجود است. انسان ازعناصر است وازعناصر تغذیه میکند و عناصر را دفع میکند وعناصر جزء بدن انسان میشود ونیرو میبخشد. بعداً این عناصر هم از هم متلاشی میشود بازجزء عناصر دیگر وبشکل دیگر جلوه گر میشود. پس اتحاد درتمام شئون خلقت برقرار است. اما ادیان خدارا غیر ازاین معرفی میکنند.

سؤال ـ ادیـان قائلند خداوند بالا و والا از عناصر و نیرو وقوهٔ موجوده و عناصر است وآن خداوند است . همهٔ این عنـاصر و ترکیبات آنهـا و نیروهـای موجوده در آنهـا را خلق نموده و می نمـاید .

جواب ـ خوشحالیم درقسمت بالای نامه خود بعنوان مقدمه نظرهائی را که درکتاب «وحدت در عالم لایتناهی» است تاحدودی بیان فرموده اید .

اما اینکه میفرمائید ادیان خدا را غیر ازاین معرفی میکنند بسته باستنباط ودرك مطلب ازخلال کتب آسمانی وفرمایشات رهبران ادیان است.

کجا ادیان فرموده خداوند بالا ووالای از عناصر است. آنچه که ازادیان استنباط میشود اینست که قدرت خداوند همراه عالم است . مامیگوئیم عناصر جزئی ازقدرت خداست نه عین خداوند. مگر قرآن مجید نمیفرماید: «الله نورالسموات والارض» (سوره نور ـ ۲۴) مگر نه اینست که نورازعناصر است وترکیبات آن جزء عناصر میباشد وازفوتونها وذرات عناصر تشکیل شده است؟ دراین باره چه میفرمائید ؟

درخطبه ۱۶۲ نهج البلاغه میفرماید: الظاهر لایقال مماوالباطن لایقال فیما ـ لاشبح فیتقضی ـ ولامحجوب فیحوی ـ لم یقرب من الاشیاء بالتصاق ولم یبعد عنها بافتراق (هویداست که نمیتوان گفت از چه آشکار شده و مخفی است که گفته نمیشود درچه چیز پنهان گردیده . جسمی نیست که ازدورجلوه گری کرده ازبین برود و زیرپرده نیست تاچیزی برآن احاطه داشته باشد ـ نزدیك بودن اوباشیاء بچسبیدن نیست و دوری او از اشیاء بجدائی نمیباشد .) مفهوم این عبارات میرساند که خداوند ازعالم که از عناصر تشکیل وترکیب شده جدا نیست. بعلاوه بالاو والا الفاظی است که مفهوم واقعی ندارد. درعالم لایتناهی بالا کجاست و پائین

کدام است؟ برای تعیین بـالا یـا پائین و امثال این قبیل مکانها بـاید جائی موجود باشد که وقتی میگوئید بـالا بآن اشاره کنید . کسانیکه قائل ببالا یا پائین‌بودن هستند بیایند وجای بالاوپائین را بما نشـان دهند .

بالا وپائین نسبت ببشرویا هرفردی است که سایر چیزها را مشاهده و با جسم خود وموقع خود مقایسه مینماید. اگر بالاو والا را از لحاظ معنوی بگیریم درست است چون خداوند بتمام عالم تسلط دارد وبامجموع همهٔ عالم است، نسبت‌بفردفردآنها والا وبالای‌معنوی است وهیچ قدرتی‌نیست که باقدرت او یکی بـاشد .

معنی‌خلق هم چنانکه درکتاب دینامیسم‌آفرینش مفصلا بیان گردیده از نیستی بهستی آوردن نیست بلکه تحولات وتغییرات‌دائمی‌است. مراجعه بکتاب دینامیسم‌آفرینش ومکانیسم‌آفرینش بفرمائید زیرا این موضوع را بطورمبسوط شرح داده است . درکتاب گلهای راهنمائی جلد اول صفحات ۲۸۹ تا ۳۴۵ نیز دراین باره بیان‌های مبسوط دارد، بدانجا رجوع فرمائید.

سؤال ـ ادیان میگویندآن خداوند بی‌اختیار نیست، کور وکرنیست، عالم بهمه است. از روی اراده همهٔ‌آنها راخلق میکند واین عناصروترکیبات‌آنها وجلوه‌گرشدن‌آنها بصورمختلفه و دارای نیروی مخصوص بودن‌آنها همه ازروی اجباراست وعناصر نمیدانند چه میکنند. مثل‌آسیاب‌کارمیکند وآرد میدهد وما وکلیه عالم‌خلقت هم همین است. پس خداوندکجاست وچه میکند وچکار دارد ؟

جواب ـ بلی ـادیان درست میگویند. خداوند بی‌اختیارنیست بلکه همهٔ اختیارها فقط وفقط در قدرت‌اوست و نقشه و سرنوشت‌کارخانه عالم را اوساخته وبامرومشیت او انجام میگردد و همهٔ اختیارات منحصربأوست وکوروکر نیست زیرا منبع تمام شعورها وعقل‌هائی‌که در موجودات است وکل همهٔ عقول وشعور اوست. چگونه چنین قدرتی میتواندکور وکرباشد ؟ اراده وامراوست‌که عالم را اداره میکند. عمل عناصرومواد از روی سرنوشتی است‌که خداوند برای‌آنها معین فرموده ورهبر و بانی‌کارخانهٔ عالم تکلیف همهٔ چرخها وپیچ ومهره‌های عالم را تعیین فرموده است.

خداوند قادرمتعال همهٔ عناصرمخلوقات را طوری‌آفریده‌که بطورخودکار واتوماتیك وظایف حیاتی خودرا انجام میدهند وحتی‌نسل بعدازخود را نیزدرست میکنند. اشیـاء عالـم محتاج آن‌نیستندکه دست فرد فردآنهارا بگیرند وآنهارا درست‌کنند. مثلا استادی بیاید ودانه دانه گندمها را بتراشد وبآنها شکل بدهد یادانه‌های برف را بآن اشکال هندسی درآورد. یك‌نقاش‌بیاید و چشم و ابرو برای بشریاحیوانات درست‌کند یایك‌نجاربیاید ودرختهارا راست وصاف‌کند وقس‌علیهذا . این امر یکی از بزرگترین عجایب جهان خلقت است وعظمت وقدرت ونیروی خداوندی را نشان میدهد.

تمام حرکات و سکنات و اعمال حیاتی و جلوه‌ها و تجلیهای عالم حاکی ازنیروی خداوند است که برحسب قدرت الهی بطور خودکار انجام میشود چنانکه در اسلام فرمود:«لاحول‌ولاقوةالاباالله » هیچ تحول ودگرگونی وهیچ نیروئی جزازجانب خداوند نیست. با این احوال‌آیالازم است پرسش شود که خداوندکجاست وچه میکند وچه‌کاری دارد ؟

هرگـاه بخواهیم وضع زندگی افراد بشررا دردنیـا مورد دقت و موشکافی‌قراردهیم این حقیقت درنظرما جلوه‌گر میشودکه همهٔ افراد بدون اینکه بدانند (بطورناخودآگاه) کارهائی انجام میدهند و مانند ابزارهـا و آلاتی کـه ببرق وصل است اینها هم با اتصال بنیروهای عالمی هر یك مشغول انجام تکالیف خود میباشند. درعین‌حال‌که انجام وظیفه میکنند خود ازکنه و باطن‌کارخویش و هدف‌آن بدرستی آگاهی‌ندارند. اگربخواهیم‌آنهارا بعروسکهای خیمه شب‌بازی‌که بدست استاد خیمه شب‌بازمیگردد تشبیه کنیم نارسا است زیرا استاد خیمه شب‌بازمیداندکه عروسکهایش چه عملی‌انجام میدهند و خود عروسکها شعور واستنباط ندارند درحالیکه افرادبشر بااینکه شعورواستنباط دارند امانمیفهمند چه میکنند.

اینست‌که دردنیا همه مینالند، فریادمیزنند، شکایت دارند ومیگویند نمیدانیم‌برای چه بدنیاآمده‌ایم، چرا زنده‌ایم و چرا این‌اعمال را انجام میدهیم. هدف ما ازاین‌آمدن ورفتن چیست و چرا مارا ازاینجا میبرند. درعمل خود و دیگران غرق در حیرت هستند وادبیات بشراز این شکوه سرائی وحیرت نمائی پروملو است.

ظاهر امر اینست‌که هرکسی باخردی‌که خداوند قادرمتعال‌باوعطا فرموده وظایف دنیوی را انجام میدهد درحالیکه همین خرد وعقل‌هم مثل سایرقسمتهای بدن انسان(مانند قلب، ریه وغیره) خودکار است و نیروی دیگری آنرابکار میـاندازد.

برای اینکه روشن شودکه کارها بدست و ارادهٔ انسان نیست این حقیقت را درنظرگیریم‌که افراد عملهائی انجام میدهند بعداً دست حسرت بدندان میگزند که چرا خبط کردم و مرتکب اشتباه شدم در حالیکه عقل داشت وعقل راهنمای او درکار بود. معلوم میشود این خرد هم قادرنیست تمام اعمال انسان را اداره نماید وجزاینکه خواست الهی را انجام دهدکاری نتواندکرد. اصل موضوع سرنوشت و تقدیر اینست. اگرعقل میتوانست تمام‌کارهارا درست وصحیح انجام دهد وبمیل واراده بشرکارکند دیگرخبط و خطائی درکارنبود. وقتی خبط درکارآمد معلوم میشود عقل نیزجزبخواست پروردگار وموازی بامشیت‌او قادربانجام‌کاری نیست وتا راه عقل بامشیت الهی تواترپیدانکند نتیجهٔ مطلوب را نخواهد داد. برای هر فرد بشرهزاران اتفاق درزندگی افتاده‌که مؤید این حقیقت است وهرکسی می‌تواند با تفکرآنها را کشف‌کند.

مردمان بباطن امرفکرنمیکنندکه چرا بشرومخلوقات بدون دعوت میآیند و بدون اراده میروند وناخودآگاه اعمالی‌انجام میدهند. باید همگان باین‌حقیقت واقف شوندکه تمام‌افراد و آفریده‌های این زمین وسایرکرات وواحدهای خلقت همه عمال وکارگزاران الهی‌هستند و بطورخودکار وظایفی‌راکه باید انجام میدهند.

سؤال - آیااین‌جورتحقیقات‌کمك بطبیعیین نمیکند؟ آیا این‌نحو تبلیغات بی‌خدائی‌را در اذهان تقویت نمیکند؟ این تحقیقات‌که در وحدت مطالعه نمودم ودرسالنامه مطالعه شد ذهنم را مشوب نمود. اگربگوئیم همهٔ این‌نیروهارا خداوند بعناصرمیدهد وبجان همدیگرمی‌اندازد همدیگررا بخورند وادامهٔ حیات نمایند، درآنها ویتـامینهـای مخصوص قرارمیدهد و بصور مختلفه جلوه‌گری میکند و بهمدیگر حمله‌ورمیشوند، خدا هم‌تماشا میکند دنیائی‌را با هرچه دراوست زیرو رو میکند و دنیائی دیگررا ازعناصر خلق میکند بازبجان هم می‌اندازدآنوقت اشکالات‌زیادترمیشود.

جواب - خیراین تحقیقات کمك بطبیعیون نمیکند بلکه طبیعیون راهم که تعداد معتنابهی ازافراد دنیای امروزهستند براه راست وحدت نزدیك میکندوآنها را خداشناس مینماید. فرقالهیون‌وطبیعیون در آنست که‌طبیعیون‌طبیعت‌را بیشعورمیدانندولی‌الهیون عالم‌رادارای شعورعظیم الهی میدانند. دراسم مناقشه نیست. میخواهند نام آنرا طبیعت گذارند یا خدامختارند چنانکه ملل مختلفه صدها وهزاران اسم برای خدا نهاده‌اند درحالیکه حقیقت یکی‌است .

همانطورکه قبلا بیان شد شرحی‌درباره خدا وخلقت درکتاب «گلهای راهنمائی» جلد اول صفحات ۲۸۹ تا ۳۴۵ بیان گردیده‌که مطالعهٔآن ذهن راکاملا روشن میسازد.اینگونه مطالب نوین هیچگاه ذهن کسی‌را مشوب نمیسازد زیرا در این دنیای امروزکه اکنون درآن بسر میبریم تعدادکثیری ازافراد بشر ازمکتب مادیت پیروی‌کرده خدا را منکر گردیده‌اند و استدلالهای سابق‌که می‌خواهند خدا را باکلمات وکتب فلسفه قدیم ثابت‌کنند قبول ندارند وذهن‌آنها روشن نمیشود. بایستی دلایل وبراهینی‌که باپدیده‌های علمی امروزموزون باشد ارائه نمود تا این گمگشتگان وادی سرگردانی که درباطن طالب‌کشف حقیقت هستند وهمه بندگان خدای تعالی‌می‌باشند براه صواب وهدایت آیند. اینها درحقیقت‌قابل‌ترحمندوخداوند متعال‌راضی‌نیست‌صدها میلیون ازبندگانش دربیابان‌ضلالت سرگردان شوند زیرا خداوند همهٔ بندگان‌خود را دوست می‌دارد و می‌خواهد همه را براه راست هدایت فرماید تا خالق خود را بشناسند . کوششی که ما درراه بشردوستی‌انجام می‌دهیم موازی باخواست ومشیت الهی‌است نه‌مخالف‌آن. پس افراد متدین باید ازاین‌کوشش شادمان باشند وهیچ جائی‌برای نگرانی و ناراحتی‌نیست .

خوبست همهٔ حقیقت پژوهان وطالبان راستی استدلال‌های‌کتاب دینامیسم آفرینش ومکانیسم‌آفرینش وگلهای راهنمائی وسایرکتب وحدت‌نوین‌جهانی رامطالعه فرمایندتابدانند چرا وبچه دلیل مشکوکین‌و مادیون باخواندن‌آن بوحدت‌می‌پیوندند .

نباید فراموش‌کردکه تعدادی ازمتدینین هم درعین‌حال‌که‌ازترس وایمان‌خدارا تعبداً قبول‌میکنند ولی‌دلشان‌آرام وقرارلازم راکه مستلزم یقین‌است ندارد وبا این روش نوین هدایتی حکمت‌نو، نه‌تنها بطبقه مادیون‌کمك فکری میشود واین بندگان خدابراه راست می‌آیند بلکه متدینین بادیان هم باآرامش‌فکری ایمانشان محکم ومستقر میگردد .

اینست‌که وحدت نوین‌جهانی‌هردوگروه ظاهراً متخالف را چون دوسیم مثبت‌ومنفی‌برق بیکدیگر نزدیك میسازد وازآن جرقه‌ها وانوار حقیقت درعالم روشن مینماید .

با اظهار تعجب میفرمائیدکه خداوند عناصر رابجان هم میاندازد . خداوند عناصررا بجان هم نمیاندازد بلکه برطبق مثالهائی‌که ضمن جواب‌نامه‌های‌قبل‌باستحضاررسید عناصر نیزدست اتحاد وبرادری وصلح بیکدیگرداده و چرخهای عالم‌را میگردانند .

ما افراد بشرکه مخلوق پروردگار ونمونه‌ای ازقدرت الهی درروح وکالبدمان بودیعت نهاده شده ازعناصر وموادی‌که درکرهٔ زمین دردسترس‌ماست ومایحتاج‌ما میباشد قسمت‌هائیرا میگیریم وبهم‌میآمیزیم وازآنها چیزیراکه مطلوب ماست میسازیم . مثلا یك‌نجار چوب را میگیرد وبوسیله فلزی که بشکل میخ ساخته شده وبوسیله ماده‌ای حیوانی‌که سریشم مینامند این چوبها رابهم محکم میسازد یعنی چوب ومیخ و سریشم را درهم داخل نموده وازآنها شیئی‌که مورد نظر اوست تهیه میکند . یکنفرآشپز مواد و

عناصر مختلف شکروروغن وآرد وزعفران وغیره رابمقدارلازم بهم ترکیب مینمایند وازآن غذائی‌مطلوب یا شیرینی خوشمزه می‌سازد . یکنفر داروساز عناصر ومواد مختلفه شیمیائی را بهم ترکیب مینماید و از آنها داروی جدیدی بوجود می‌آورد . باین ترتیب بشراز مواد و عناصر گوناگون که در اختیار دارد اجسام گوناگونی راکه مورد نیاز اوست میسازد واین همان چیزی است که ماشبانه‌روز همه‌جا در اطراف خود مشاهده میکنیم .

خداوند تبارك وتعالی هم‌که قدرت‌کلی استوهمهٔ مواد وعناصر عالم ازاو ودراختیار اوست‌این‌مواد وعناصر را باقدرت‌ونیروی‌یزدانی بطورخوکاردرهم ادغام میکند وداخل‌یکدیگر می‌سازد وترکیب مینماید واین عمل‌که دائماً در عالم‌لایتناهی‌صورت می‌پذیرد بخاطربقای خلقت، بقای‌بشر وبقای موجودات‌است . اینکه‌گفته شدیکی‌ازحکمت‌های بالغهٔ الهی‌است که تاکنون بیان‌نشده‌بود.

تمام فعل وانفعال‌های عناصر بامر ومشیت الهی استمنتهی این‌فعل‌و انفعالات را نباید جنگ ودست بگریبانی وبجان هم افتادن بخوانند بلکه همه‌اینها فعل‌وانفعال‌هائی است‌که لازمه‌گردش چرخ عالمست مثل‌رنگهای مختلف‌تابلوی نقاشی یااتحادآب وآتش‌درسماوررولکوموتیو که درجای دیگر بیان گردیده‌است.

هرگاه یکی ازعناصرلازم‌دربدن‌شما کسر گردد حالت‌ضعف وناتوانی دریکی‌ازقوا یابطورکلی‌درکالبد شماپدید میآید وعلت اینست‌که همهٔ عناصر بنسبت‌معین‌برای بدن لازم‌است‌تابدن‌بتواند درست بانجام وظایف خویش‌بپردازدوهرگاه برخی‌ازآنهابعللی کسر گردید باید جبران‌شود. برای جبران‌آن وتأمین‌سلامت‌بدن خود ناچارید درصدد بدست‌آوردن‌آنها برآئید وچون این عناصر دربدن نباتات یا حیوانات وجود دارد ناچارید ازآنها استفاده‌کنید وآنهارابخورید تاعناصر شما تأمین گردد. اینست سرآکل ومأکول‌وحقیقت آن ومطلب عجیبی‌که بتوان‌آنرا بجان یکدیگرانداختن نامید نیست واصولانباید چنین‌سخن‌ضعیفی گفت.

خداوند تبارك وتعالی برای هربشر وهرموجود دیگر مقداری لازم ازعناصربطور خودکارقرارداده وتعادلی برای میزان‌آن معین فرموده وقدرت‌عظیم خداوندی‌دراینست که‌دریك بشرهنگام تولد این‌عناصررا بامیزان‌معین وتعادلی‌که لازم وواجبست می‌آفریند.اماهرگاه بشریا آن موجود دراثر افراط وتفریط‌هاویا حوادثی تعادل عناصرخودرا ازدست دادناچارتعداد عناصر کم یازیاد میشودونواقص‌خلقتی‌پیش‌میآید.اگر کم باشدمجبوراست باوسایلی‌که بنابرمشیت‌وارادهٔ‌خداوندی‌براوکشف‌میشود بوسیلهٔ داروها وویتامین‌هاومواد که بشربافکر خداداده تهیه‌کرده کمبود عناصررا جبران نماید واگر عناصرزیاد شد آنهم بوسیله‌مصرف داروها وکارهای معینی‌که بفکرش رسیده‌آن زیادی را برطرف و تعادل را برقرار میسازد . اینست فرق خلقت خداوندی وعمل بشرکه‌آنهم برحسب مشیت الهی است که‌بشربطورخودکاربوسیله‌خردانجام میدهد.

دراینجا بایدگفته شود : کوششهائیکه بشر برای تأمین حیات وتعادل حیاتی وسلامت خود انجام میدهد درعین‌حال‌که دراثر فعالیت وقدرت کالبداوست برحسب مشیت وسرنوشت الهی انجام میگردد وبا وجود تمام اطمینانیکه بکارخود دارد اما توجه وتوسل اوبقدرت خداوندی است واینجاست‌که اهمیت‌خدا-شناسی وخداپرستی برای بشرروشن میگردد . مثلا زارع‌زمین‌را آماده میکند، تخم‌میپاشد، کود می‌دهد، آبیاری‌میکند، توجه مینماید اما با تمام این احوال بحصول نتیجه اطمینان ندارد وچشمش بخواست‌غیبی یعنی مشیت الهی است .

طبیب یك بیماررا معاینه میکند،دارومی‌دهد، توجه میکند با تمام این احوال توسل و انتظارش از خداست چنانکه یك‌مثل فرانسوی میگوید:«پزشك نسخه می‌دهد ولی خداوند شفا می‌بخشد» .

اینست حقیقت توسل واهمیت خداشناسی .

سؤال ـ بالاخره روشن فرمائید و چند نسخه هم از ورقه‌هائیکه اشخاص خود را معرفی نمایند بفرستید ببینیم چه می‌شود . والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته ـ حاج شیخ‌موسی محدث .

جواب ـ درخاتمه امید استمشکلات آن برادردانشمند ارجمندکاملارفع شده باشد. وقتی‌مبنا ومبدأ وباطن یك مطلب روشن وآشکار شد تمام جوانب آن بخوبی حل‌می‌شود واشکالات‌روشن‌خواهدگردید.

ضمناً ازآن برادر بزرگوار روحانی وعالم جلیل‌القدربرای همکاری با وحدت نوین جهانی تشکر می‌کند وهمانطورکه خواسته‌اید تعدادی ازاوراق همگامی باوحدت تقدیم شد . امیداست روشنفکران و علاقمندان بیشتری باین ایده‌آل بزرك بپیوندند.

سعادت وتوفیق‌آن برادر بزرگ وعالم راازخداوند قادرمتعال خواهانست .

نامه شماره ٤

سؤال ـ کروات چه‌بافرضیه لاپلاس فرانسوی چه بفرضیهٔ دیگر که تابش نورالانوار وفشرده شدن اجرام فضای لایتناهی باشدکاری نداریم. آیـابعدازتشکیل کروات و موجودات کروات نووسـاختهٔ همـان آب و هواست یـا که علت سبقیه کروات است در وجود مخلوقـات کروات دست داشته ؟ آیـا اراده‌ای درکارخود دارند ؟

اگرهمان علت وجود وعلت مبقیه درتشکیل وکیفیات وکمیات موجودات کروات دست دارد تاچه مقدار مؤثراست ؟

جواب ـ مایه اصلی‌خلقت موجودات ازفضای عالمی‌است ومادهٔ اصلی‌فضای عالمی ازنیروی قدرت نورالانوار می‌باشدکه قسمتی‌فشرده وسنگین وثقیل میشود وقسمتی‌ازآن رقیق میماند. قسمت ثقیل وسنگین ازبهم فشرده شدن مواد رقیق بوجود می‌آید ودرجه رقت و غلظت بستگی بتراکم مواد و بهم فشرده شدن آنهادارد تاجائیکه وقتی‌کاملا ثقیل وفشرده شد آنرا خاکی و مادی می‌نامند وآنچه رقیق ولطیف والطف است الهی میگویند .

خودکره هم درخلقت موجودات‌آن ذیسهم‌است یعنی‌از ویتـامینهـا ومواد و عناصری‌که درهرکره درست شده وقسمتی ازآن‌کره را تشکیل میدهد درخلقت موجودات‌آن‌کره تأثیرمیکند.

همانطورکه درکتاب‌گلهای راهنمائی جلد اول صفحات ۲۸۹ تا ۳۴۵ بتفصیل بیان گردیده خلقت خودکرات نیز از نورالانوار وفشرده شدن مواد لطیف و الطف میباشد. بنابراین خودکره هم از قدرت و نیروی لایزال الهی تشکیل شده است لذا اینکه می‌گوئیم‌خلقت موجودات کرات وابسته بدو نیروی جو وفضای عالمی ودخالت مواد خودکرات است درحقیقت منبع آن یکی‌است یعنی‌عمل خداوندی است . این تفکیک‌که بیان میشود در حقیقت بخاطر جریـان یافتن امورعـالم است والا دراصل اموروحدت است و تفکیکی‌نیست چنانکه یك فرد بشرکه دراین دنیا متولد میشود دوعامل دراو تأثیردارد یکی‌مرد ودیگری زن وبهم پیوستن این دوعامل‌که بمنزلهٔ مثبت ومنفی‌است ایجاد نطفه و مولود مینماید در حالیکه میدانیم که این تفکیك قواعدی برای‌گذراندن اموردنیوی است‌ودراصل خلقت وحدت برقرار است‌که از قدرت لایزال خداوندی است.

نطفه‌ایکه دربدن مرد تشکیل میشود بترتیبی‌که در صفحات ۳۱۱ تا ۳۱۶ گلهای راهنمـائی جلد اول ذکرگردید از تمام ذرات بدن مرداست‌که درابتدا غیرمرئی است وتاحال بهیچ وسیله آنرا ندیده‌اند

بعداً چون فشرده و متراکم گردید بصورت منی در میآیـدکه قابل رؤیـت میشود. همـان منی است که تشکیل نطفه میدهد و روزبروز بزرگترمیگردد تا بصورت بشر درمیآید واین امرشبیه بهمان تشکیلات جویست. لذتی هم که درهنگام دفع منی بوجود میآید دراثر همان حرارتی است که ذرات را فشرده و متراکم میکند .

برای توضیح مطلب دربارهٔ خلقت کرات میگویم که درموقعی که نیروی عظیمه وقویه نورالانوار برحسب امر پروردگار بشرحی که در صفحات ۲۸۹ تا ۳۴۵ گلهای راهنمائی جلد اول بیان شده مواد را فشرده ساخت و تشکیل کرات داد قسمتی ازآنکه درمرکزاست وفشرده وثقیل است خودکره را تشکیل میدهند و قسمتی ازآنکه رقیقتراست دراطراف کره باقی میماندکه جوکره راتشکیل میدهد وهرچه ازکره دورتر باشد این جورقیقترو رقیقترو رقیقتر میشود تاوقتی که فاصله زیاد پیداکند.

وجود انسان هم همینطوراست که وقتی جسم ازآن تشکیل شد از مواد فشرده شده ومحکم است که جسم را تشکیل میدهد و قسمتی هم در پیرامون این جسم لطیف است که مـاده‌ای رقیق است که رقت آن درجـات دارد. مـادهٔ رقیقتر از جسم را پریسپری میگویند وازآن رقیقتر و لطیفتر را روح نام میگذارند .

پس قسمتی ازخلقت نیزازجو بوجود میآید وآنچه را ثقیل است مادی وآنچه را لطیف است معنوی مینامند باین لحاظ میگویند موجودات ازمادیات و معنویات (جسم وروح) بوجودآمده‌اند درحالیکه اصل همه یك قدرت واحد است.

درحاشیه میگویم : دلیل اینکه درهمین هوائیکه اکنون زمین را احاطه کرده عناصرو ذراتی است که بشرازآن استفاده میکند این مطلب است که اصولا خلقت ازذرات لطیف لطف و عناصر بی‌اندازه لطیف تشکیل میشود وبشروهمهٔ موجودات بـرای ادامه حیات خویش ازاین ذرات استفاده میکنند در حالیکه عناصر مزبور نامرئی است و بهیچ وسیله آنرا ندیده‌اند اما وقتی فشرده شد تشکیل جسمیت میدهد ومرئی میگردد. همینطوراست موجودات وعناصر درتمام عالم لایتناهی .

برای روشن شدن مطلب بمیوه‌هائیکه در درون آنها کرم تولید میشود مثلا یك سیب توجه کنیم . سیب را بمنزلهٔ کره میگیریم وکرمی که در درون آن تشکیل میشود بمنزله مخلوق آن کره است. این کرم ازدوقسمت تشکیل شده است. قسمتی ازآن میکرب یاجرثومه یانطفه‌ایست که از هوا وارد میشودکه آنرا روح میگویند و قسمتی دیگرازمواد داخلی خود سیب است که نطفه را پرورش میدهد و تقویت میکند وکلیه اینها امر پروردگاراست. سیب را بمنزله کره زمین و هوائی که اطراف سیب را گرفته معنویات فرض کنیم. وقتی نطفه درسیب تولید میشودبمعنی آن میکربهائی که ازخارج وارد میشود و بمنزله روح است .موادویتامینی سیب آنرا پرورش میدهد. بهمین ترتیب است عمل کره زمین نسبت بموجودات منتها پس ازآنکه مدتی دراین سیب (یاکره زمین) موجوداتی پیداشدنشو ونما میکنند ووسیله جفت گیری وانواع واقسام راههای زندگی درمقابل آنها باز میشود. انسان وکلیهٔ حیوانات و نباتات بهمین ترتیب درزمین رشدکرده و پرورده شده‌اند.

حال که سخن ازسیب بمیان آمد لازم است باشاره مطلبی را بیان نمایم. یك سیب رسیده وخوشمزه ومعطر که میخوریم وازآن لذت میبریم آیا میدانید که چه چیزی است که سبب متلذذ گردیدن ازآن مزهٔ

خوب وعطرمطلوب می‌شود؟ همانا روح سیب است که قدرت اصلی سیب درآن است و همان روح است که انسانرا آنقدرمحظوظ می‌کند ولذت روحی میبخشد. دلیل مطلب اینست که وقتی بوسیلهٔ ماشین آب میوه‌گیری آب سیب رامی‌گیریم و تفالهٔ آن باقی می‌ماندآن تفاله چندان مزه وقدرتی ندارد اماآب سیب دارای تمام عطروبو ومزه وخاصیت سیب است. چرا چنین است؟ برای اینکه رقیق‌ترولطیف ترشده‌است. این قاعده کلی‌را هیچگاه نباید ازنظردوربداریم که اجسام هرقدر رقیق‌تر و لطیف‌ترشوند نیرومندتر و قویترو قدرتبخش‌تر ولذتبخش‌ترند وهرچه رقت افزون گردد بهمان تناسب قدرت فزونی می‌گیرد. بهمین دلیل است که سیر بسوی معنویت لذت‌بخش است.

البته این تقسیم‌بندی که دربارهٔ سیب بیان گردید برای فهم مطلب است و می‌توان اینطور گفت که یك سیب که آب آن گرفته می‌شودتفاله‌آن رابمنزله جسم سیب می‌دانیم وآبی که ازآن باقی‌میماند ومیخوریم بمنزله پریسپری‌است که ماده‌ایست رقیقتر ازکالبد. عطرومزه وفایده‌ای که ازآن حاصل میشود بمنزله روح است ودلیل آن اینست که اگراینگونه مواد و ویتامین‌ها و میوه‌ها را نخوریم بدن ما ضعیف می‌ماند و روح تجلی نمیکند وبرعکس استفاده ازاین مواد باعث پرورش و تقویت روح وتجلی نیروهای انسانی‌است وتامادهٔ روحی نباشد نمی‌تواند روح تقویت کند. اینست که دراصطلاح هم بدون توجه بحقیقت مطلب حقیقتی‌را می‌گویند واین گونه مواد راروح‌بخش وروح افزا وروح نوازمیخوانند.

سؤال ـ آیا همان علت عالم بحوادث است که درکروات و مخلوقات‌آن میگذرد یا خودکروات وگازهای انباشته اطراف آن‌کروات خودکار هستند. کارشان جمع وتفریق است و دراین جمع وتفریق مخلوقات گوناگون موجود می‌شود. تبدیل وتغییرشکل میدهد بدون اراده.

آیا عمال قدرت‌لایتناهی که حاکم برتمام اجرام سماوی وغیره می‌باشد ودرحرکت‌آن فعل و انفعال حاصل میشود ازنتیجهٔ جسم و روح وغیره موجود می‌شود میتواند غیر از این عملیات کاری انجام دهد یا نه ؟

اگر بگوئیم اراده و مقدر همه چیز ازنتیجهٔ فشرده شدن اجرام ولطیف والطف شدن‌آنها موجود میشود پس‌آن قدرت ونورالانوارکه سازندهٔ این‌تشکیلات است خود دارای اراده‌است یا نه. اگر بنا شود اراده ازفعل وانفعال اجرام تولید شود پس اراده در خودآن نورالانوار موجود نبوده خالق اراده هم نورالانواراست. آیا ممکنست فاقد الشیئی‌معطی‌الشیئی‌شود؟

باامتنان وتشکراز زحماتیکه‌آن بزرگوار حقاً حشمت‌السلطان هستید میکشید درراه مقدس وحدت توفیقات‌عالیه بیش‌ازپیش‌رابرای‌آن جناب خواهانم ـ نصرکم‌الله‌فی‌نصرة‌الادیان.

جواب ـ هرقسمت ازکروات و غیرکروات که ملاحظه میکنید فعل وانفعالاتی دارند که بدانوسیله تولید مثل می‌کنند امانیروئی لازم‌است که آنهارا شعوربدهد وزندگی‌آنهارا مرتب نماید ـ اجتماع‌آنهارا نظم بخشد ـ تعداد و میزان لازم‌آنهارا حفظ‌کند ـ اندازه وقواره و نسبت‌آنهارا محفوظ بدارد وسایر امورزندگیشانرا ترتیب دهد مانند مهندسی عالم یا مدیری مدبرکه یك ماشین یایك اداره یایك دستگاه فرستنده تلویزیون را اداره میکنندکه درعین حال که‌آن‌کارخانه‌ودستگاه واداره‌دارای‌تمام وسایل‌خودکار هستند وبطوراتوماتیك کار میکنند لازم است امورعمومی واجتماعی و چیزهائی که خارج از حدود آنهاست اداره شود.

دربارهٔ روح درکتاب‌های دیناميسم‌آفرینش‌ومکانیسم‌آفرینش‌وگلهای راهنمائی (جلد اول‌و دوم) گفته شده‌که روح یك پارچه است وقدرت و امر پروردگار است ـ تمام فضا را احاطه‌کرده ومخلوقات مانند ماهیان وحیوانا تیکه درآب دریا زندگی می‌کنند وازآن‌آب بهره می‌برند از روح بهره‌مندهستند. دراین‌باره بکتابهای نامبرده (فهرست تحلیلی مطالب‌آنها) رجوع فرمائید .

آنچه ازفعل وانفعالات شیمیائی درکرهٔ زمین مشاهده می‌کنیم‌که نمونه‌هائی ازفعل وانفعالات عالم کل است بوسیله قدرت‌بالاتر یعنی نیروئی‌انجام می‌شودکه ازکل‌عالم افاضه می‌شود. پس فعل و انفعالات بتنهائی‌نیست وفعل وانفعالات عالم هم بسلسله مراتب با نیروی قدرت‌کل انجام می‌گیرد. این قدرت‌کل است‌که تظاهرات ونمـایشـات و بروزات مختلف دارد و پشت سرهم بصورت‌هـای‌گونـاگون در عالم تظاهر می‌کند و در یکجا همان قدرت شیمیائی می‌شودکه بروز می‌کند و می‌بینیم ونتیجهٔ‌آن ایجاد مخلـوق است .

****

اکنون‌که پاسخ سؤالات برادر عزیز وحدتی‌حجةالاسلام محدث تمام شد وازپاسخ مشکلات طرح شده فراغت حاصل آمد خوانندگان گرامی راکه بادقت و موشکافی وتوجه‌کامل این رشته سخن را خوانده‌اند بخداوند قادر متعال سپرده توفیق و سعـادت و هدایت همگان را از نیروی قدرت عظیم پروردگاری خواستارم .

ضمناً برای تأئید وتکمیل جوابهائی‌که بسؤالات این برادر معظم داده‌شده شعری که سروده‌ام و مناسبت بااین مطالب دارد دراینجا ذکرمی‌کنم :

خدا نورالطف روان سایه است — ضمیرش ازآن سایه پرمایه است
نبـاشد بجز الطفی نـور پـاك — بپاکی ضمیراست و ابدان زخاك
وز آن خاك عنصر بگیرد نشاط — نشاطی‌که از روح گیرد بساط
که‌گیتی سراسر ز نور لطیف — لطیف‌است والطف‌چوالطف‌ظریف
ترا دیدهٔ نیك‌بین چونکه نیست — و گردیده روشن ببیند زکیست
بدونیك چون‌نیك دیدی یکیست — غم وراحت ورنج وشادی یکیست
بدی‌نیست‌نیك است‌وفرزان[1] بود — غم و شـادی و رنج دوران[2] بود
شتا و بهاراست و پـائیز وصیف — شبیه است‌این چار موسم بحیف[3]
وگرصیف باشد بگرمی و سخت — بپـائیز گیرد نشـاطی چو بخت
زبعد زمستان بهاری است خوش — پس‌از رنج راحت برآید بوش[4]
بوحدت‌گرایند اینفصل و طبع[5] — که‌کاغذ همه کاغذ و فـرق طبع[6]
که حشمت دراین گفتهٔ دلربـا — به تن جان دهد همچو باد صبا

۱ـ حکمت ـ دانش ۲ـ درحال‌گردش ۳ـ جور ـ ستم ۴ـ خوب ۵ـ طبیعت ۶ـ چاپ

اشعاری از برادر وحدتی حجةالاسلام حاج شیخ موسی محدث دام بقائه

برادرعزیزما حجةالاسلام محدث درتاریخ ۵ر۱۰ر۴۹ جلد اول گلهای راهنمائی‌را خواسته وپس‌از خواندن این کتاب که دربهمن ۱۳۴۹ خدمتشان ارسال شد نامه‌هائی حاکی از رضایت واشعاری جالب ارسال داشته‌اندکه درخاتمه این مبحث سه قطعهٔ شعرازایشان چاپ میشود.

این آب‌وهوا وهرچه درآنهایست — روزی خورمخلوق جهان‌آرایست
تاخلق جهان لباس‌کثرت پوشند — ابرومه و خورشید فلك آرایست
درآب وهوای این‌زمین زنده بود — حیوان و نبات وآدمی‌هرجایست
ازجو و فضای عالم و جرم زمین — هرمهوش‌حوری وش بزم‌آرایست
از عالم حیوان ونبات وانسان — مخلوق هزارفرد روح افزایست
هرچندکه‌خوردوخورزیك‌اصل‌بود — نرم‌است‌چوخاك‌وسخت‌چون‌خارایست
کثرت‌همه‌رنگ‌است ونداردا‌صلی — وحدت همه‌جااصل‌وچمن‌آرایست
ازکثرت رنگهاست نز بیرنگی — این‌جنگ وجدال‌کاندرین‌دنیایست
خواهی‌رهی ازنفاق وکبر وکینه — وحدت‌بطلب‌ببین‌چه مهرارایست
آن حشمت سلطان سریر وحدت — گلهاست‌کتاب او که‌گل‌آرایست
نادیده محدث‌ارچه‌آن‌مردشریف — افکار وی‌است‌کاینچنین‌گیرایست

آمدم من، آمدم ، بـا نـور ایمان آمدم — بـا بشـارت آمدم ، همفکر خوبان آمدم
آمدم پـاکیزه سـازم قلب را ازهرشکوك — از بـرای جنگ بـا افکار نـادان آمدم
قلبهـا را شویم از زنگ نفـاق و دشمنی — حامی وحدت ، عدوی سخت شیطان آمدم
هرچه ازوهم و خرافـات دغلبـازان دین — بود ، شستم ، پاك‌کردم، مثل باران آمدم
مذهب وایمـان ودین را مثل‌کالاکرده‌انـد — بهر رسوا کـردن کالا فروشـان آمدم
خویش‌راچون‌بت‌نموده، مردمانرا‌بت‌پرست — بت شکن ، بهر نجات بت پرستان آمدم
پیـرو پیـغمبـران و رهنمـایـان بشر — بهر توحید خدا دریـای جوشـان آمدم
بت‌پرستان، بت‌تراشان،دین‌فروشان، جملگی — حمله ورگشتند بـرمن ـ سنگباران آمدم
چون علی(ع) مولای‌کل کائنات و مؤمنین — کافرم انگـاشته ، بـا قلـب سوزان آمدم
در حریـم کـعبهٔ دل چون‌علی‌مرتضی (ع) — آن بـت جرار راکشتم ، شتـابـان آمدم
علـم و دانـش را علاج هر مرض پنداشتم — جهـل را سرچشمهٔ هرفقرگویـان آمدم
مجتهدها ، برهمن‌ها و کشیشان کی دهند — حاجت جویندگان ؟ لبهای عطشان آمدم
مـژدهٔ وحدت بـدادم دردمنـدان را همه — ازبـرای دردمنـدان سینه سوزان آمدم
منـع کردم از درخت مرده و سنگ قبور — سوی وحدت خواندم‌ازاین‌مژده‌خندان آمدم
اندرین راه و روش بردم بسی رنج ومحن — افترا بشنیدم و بـا قلب بریـان آمدم
اهل ایران را بگو کای مردمـان آریـا — رو بوحدت‌آورید، این راه پویان آمدم
ای **محدث** راه قرآن است و توحید خـدای — احمدآسا ، بت شکن بـا فر یزدان آمدم

اندر آن عالم هوای جستجوئی داشتم
درهوای جستجو خوش گفتگوئی داشتم

درهوای دلبران بس سیرها کردم بعشق
دردل سوزان خود خوش هایهوئی داشتم

بی‌خبر بودم زدهرو هرچه‌در آن‌می گذشت
دل گرفتار هوای ماهروئی داشتم

این نواهای دلم‌آیا چه می‌خواهد زمن
یاکه دنبال‌که میگردد؟ چه بوئی(داشتم؟

هرطرف رو می‌نمودم بی‌خبربودم زخود
سیرها درهرمکان و سو بسوئی داشتم

میکشاندم روز وشب در عالم بی‌انتها
چونکه قلب عاشق دانش پژوئی داشتم

چیست این غوغای بی‌حاصل درون اجتماع
یاچه اسراری نهفته ؟ جستجوئی داشتم

فکرمن‌پرپرزنان اینسوی وآن سو می‌زدی
بهر کشف حق ضمیر چاره جوئی داشتم

اختلافات بشر در اجتماع مذهبی
از کجا تولید گشته ؟ کی عدوئی داشتم؟

این حیات وزندگی‌خود ازکجاآمد پدید؟
بهر حل این معمارو بکوئی داشتم

عشق ورزیهای مخلوق ازخداوند جهان
عالمی دارد هوای روی هوئی داشتم

این‌خداجوئی کجا؟ازکی؟چرا؟ایجاد شد؟
بهر تأمین حوائج راه جوئی داشتم

فکر گوناگون من از آسمانها آمده؟
یا که مغزم پرورد ؟ یا از هموئی داشتم

مهروکین دنبال یکدیگر روان گردیده‌اند
این دو باعث بر تمدن شد، چه خوئی‌داشتم

این تمدنهای گوناگون اخلاق ملل
ازکجا تحمیل شد ؟ سرمگوئی داشتم

خوی حیوانی‌اگراز عالم مادی بود
خوی انسانی‌که دارم ازچه روئی داشتم

اجتماع دنیوی از بس شگفتیها نمود
در تحیر پیچ و تاب همچو موئی داشتم

خوی‌انسان شدپدید ازخویشتن یاازمحیط؟
بهر حل این معما آرزوئی داشتم

گفت شاعرمن ملك بودم باینجا آمدم
زادهٔ این‌آب وخاکم ،رنگ وبوئی داشتم

مادرم دهراست، درمیدان پهن اجتماع
زین‌سروزان سرروان،احوال گوئی داشتم

رهبر وحدت بدل عشق نهانی داشته
در ره انسان نوازی راه پوئی داشتم

مکتب وحدت بود حلال هرمشکل بدان
آفرین بر رهبرش ، بخت نکوئی داشتم

برمحدث معرفت حاصل‌ز گلها[2] گشته‌است
در نماز صبح وحدت تا وضوئی داشتم

(۱) امید (۲) منظورکتاب «گلهای راهنمائی»است.

نظراتی دیگر از برادران وحدتی

برادرسرهنك احمدسعیدی

نظریه وحدتی سرهنك احمد سعیدی - تهران

ضمن موافقت با نظریهٔ وحدت مینویسد :

تنها ابتکاری‌است برای راهنمائی جهانیان براه‌حق‌وحقیقت وازخداوند یکتا مسئلت دارم‌که توفیق‌بیشتری درنیل باین‌هدف مقدس بشما اعطا فرماید .

برادروحدتی صحبت‌الله رشیدی - گیلانغرب

ضمن موافقت با نظروحدت مینویسد :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - بنام خداوند بخشنده مهربان - اینجانب‌صحبت‌اله رشیدی‌دارای‌شناسنامه شماره ۲۵۴ صادره‌ازنهاوند ساکن‌فعلی گیلان غرب شغل‌آرایشگر، درست مدت بیست‌سال تمام‌یعنی‌نیمی ازسن حقیقیم‌که خوب وبدراازهم تمیزمیدادم وقدرت تشخیصم‌باندازهٔ‌ماشین بدنم رشدنموده بوددرجستجوی معبودی بودم‌که ندیده عاشقش بودم‌وراهی را میپیمودم‌که شایدنشانی ازآنرابیابم وبمبنای حقیقتم‌برساند. دراین مدت‌باادیان مختلف ومرامهای‌جوربجورآنها تماس وبرخورد نموده‌ام حتی‌بعضی‌مواقع بامرام‌آنها موافق‌بودم وبآنها می‌پیوستم امااین پیوستن وموافق بودن همانا درجستجوی معبود ومحبوب خودبودم . آنچه راخود میدانستم جستجومیکردم‌تااینکه ازلطف‌بیکران یزدان مقتدردانا کتاب مقدس‌مکانیسم‌آفرینش را سرراهم قرارداد وبامطالعهٔ‌آن‌نوری درچشمان‌تاریکم‌درخشید وآنچه راکه من‌دراین مدت‌باکمال‌شوق ومیل‌تمام دنبال میکردم ومیخواستم بخواست‌خدای‌بیهمتا پیداکردم. آری وحدت نوین‌جهانی راهی‌است بسوی سعادت‌وخوشبختی. آنچه راکه‌من‌دربارهٔ‌وحدت نوین‌جهانی می‌بینم شاهراهی است که عالم انسانیت رابسوی صلح وصفا وهماهنگی وبرادری دعوت میکند. دراینصورت من‌باتمام قدرت‌وحکم‌انسانیت‌میگویم:

وحدت نوین‌جهانی یعنی‌تلویزیون حق‌نماکه تصویرحق وحقانیت وآنچه راکه‌لازمهٔ انسانیت است بعالم‌بشریت نشان‌میدهد واگر گوش‌هوش‌فرا دهی‌ندائی‌ازآسمانها وعالم‌لایتناهی خواهی شنید که میگوید تبارك‌الله احسن‌الخالقین ودرود برجمع‌وحدتی‌هاکه حق‌و حقانیت راچنان‌آشکار وثابت‌نموده که از قلب اروپا وآسیاهم گذشته ونفوذ درعالم خلقت‌نموده یعنی‌سراسردنیای بشریت راتسخیرنموده . ازمافوق‌ترین عظمت وقدرت الهی‌خواهانم درراهی‌که قدم‌نهاده‌ای موفق ومنصورت‌بدارد . واینك‌بوسیلهٔ این‌نامه خودم‌را به‌پیشگاه باعظمت‌شما معرفی‌میکنم وتقاضای عضویت درجمع‌وحدتیها مینمایم که اگر شایسته باشد مراهم بعضویت بپذیرید ویك‌قطعه عکس‌هم بایك‌قطعه شعرکه سروده‌ی خودم است تقدیم میدارم .

سربازوحدت‌صحبت‌اله رشیدی‌متخلص به‌آواره

بنام خدائی که جان آفرید　　همه زشت و زیبای عالم پدید

سلام بر وحدت نوین جهانی

نوری در قلبم احساس میکنم و خود نمیدانم که این نور از کجا میباشد و این چه قوه و قدرت و جاذبه ایست که من را بسوی خود سوق میدهد و بر من واضح گردید که این قدرت و جاذبه از منبعی است که آنرا وحدت نوین میگویند از این رو بر من لازم گردید که خودم را برای خاك بوسی درگاه با عظمت این وحدت نوین آماده و معرفی نمایم و این تقاضا نامه را با قلبی پاك بسوی آن درگاه عالیقدر فرستادم . امیدوارم بذات بی عیب خداوند که قبول درگاه واقع گردد که شاید خودم را از خدمتگزاران وحدت محسوب نمایم .

باتقدیم احترام صحت‌الله رشیدی (آواره)

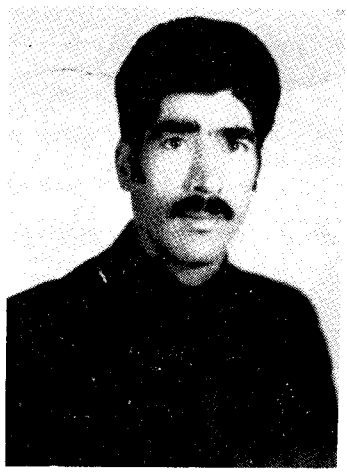

برادر صحبت‌الله رشیدی

بمناسبت حکمت نوین و نوروحدت

خوشا آنکس که در گلزار وحدت　　شود سر گشته در اسرار وحدت
خوشا آنکس که درمیخانهٔ عشق　　شود مست از می سرشار وحدت
خوشا یکتا پرستی در ره حق　　خوشا بر نهضت و افکار وحدت
خوشا آنکس که از روی حقیقت　　شود وارسته و غمخوار وحدت
خوشا بردیده حق‌بین و حق‌جوی　　که بیند همچو خوردیدار وحدت
خوشا بر جمع و بزم وحدتیها　　همه سرباز و هم انصاروحدت
بعالم پرچمش در اهتزاز است　　بپاکی مظهر و گفتار وحدت
بمغناطیس نور آفرینش　　بجوئی ره تو برانوار وحدت
بمحراب عبادت رو که بینی　　بسان گفتهٔ در ، باروحدت
بتو لبیك گوید حقتعالی　　بپاکی رو تو در دربار وحدت
نما تطهیر وزاری کن بخلوت　　که تا بینی چنان اسراروحدت
چسان گردیده نورش عالم افروز　　صفا و همت و کردار وحدت
تو در کنج عدالت خانهٔ دل　　نوای حق شنو از تار وحدت
ز حق گویم سخن تاخود ببینم　　مقام و رفعت انوار وحدت
تو از روی حقیقت پرده بردار　　کرامتها ببین از کار وحدت
من از شوق لقای « حشمت‌الله »　　سرودم از صفا اشعار وحدت
ندیده عاشقم من بر جمالش　　منم سرشته در بازار وحدت
من آن « آوارهٔ » نامه سیاهم　　که ازجان میکنم اقراروحدت

صحبت‌الله رشیدی (آواره)

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سراپا عشقم و آتش شدم من — چو مستان می‌بیغش شدم من
منم آواره کز شوق لقایش — بسان شعلهٔ سرکش شدم من

نخست درود من بروان پاك وسرچشمهٔ ادب وانسانیت وانسان‌دوست ورهبرعالیقدر واستاد معظم و دانشمند محترم جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی ـ حشمت‌السلطان .

شکرو سپاس خدای راکه این بنده‌کمترین را ازراه وروشی‌که ازجهل ونادانی سرچشمه میگیرد بسوی حق‌و حقیقت سوق داده وباقدرت جاذبهٔ الهی خود مرابراه نیك هدایت فرمودند .

استادگرانقدر ورهبرعالیمقام کتاب مکانیسم‌آفرینش راکه ازتراوشات مغزپاك وبی‌آلایش‌آن منبع یکتاپرستی شمااست مطالعه نمودم‌اماچه بنویسم‌وچگونه شرح‌دهم‌که نه‌من بلکه اگرتمام‌اشجارراقلم‌کرده ودریاها رامرکب ودستهای همه انسانهارا بهم وصل‌نموده وشب‌وروزرا بهم‌آمیخته وبخواهند شرح نوشته‌های این‌کتاب مقدس رابرشتهٔ تحریردرآورند بخدای بزرك سوگند که نتوانند مگر اینکه مافوق‌ترین قدرت الهی نیروئی بآنها بدهدکه بتوانندچنین‌کتاب مقدس‌وآموزنده‌ای رابنویسند وآن‌نیرو وقدرت هم تنها دردست توانای رهبری‌خردمندانه شما میباشد وامیدوارم‌بذات یزدان مقتدرتوانا دراین‌راهی که شما پیش میروید وهدف شماجز صلح‌وصفا درعالم بشریت چیزدیگری‌نیست موفق وپیروزگردید .

دانشمند الهی وای‌رهبرخدائی ازخواندن‌کتاب مقدس‌مکانیسم آفرینش همینقدردانستم‌که جرقهٔ‌برقی درقلبم ظاهرشد وتاریك‌خانهٔ دلم راروشن ومنورساخت ودرعالم‌بهت وحیرت بسوی وحدت کشانده شدم و این‌است‌که نام مقدس‌وحدت نوین‌جهانی رامحترم شمرده وخودرا یکی ازانصاروحدت نوین میدانم . با تقدیم احترام .

یارب‌زنور وحدت‌مارا جدامگردان — درشاهره وحدت مارا رها مگردان
یارب‌نما تویاری‌وز نوروحدت خود — این‌قلبهای ماراتو بی صفا مگردان
یارب عنایت‌ازتست‌ما عاصی‌وگنه‌کار — این دردهای‌ماراخودبی‌دوا مگردان
یارب‌تو قدرتی ده‌بر توسن خیالم — تاراه توبپویم ،این ره‌خطا مگردان
یارب نمای روشن‌فانوس قلب‌تارم — هم‌بی‌نصیبم ازاین، نورصفا مگردان
یارب زنام نیکت مارابشارتی ده — محروم‌وناامیدم‌زین ماجرامگردان
یارب‌بسوی‌وحدت کن‌رهبری‌تومارا — راه‌حقیقت از ما در اختفا مگردان
یارب‌توباب‌رحمت‌برروی‌خلق‌بگشای — دست توسل ما تو بی‌دعا مگردان
یارب ترحمی کن‌برمازراه احسان — مارا زکارنیکو هرگزجدا مگردان
باشد امیدبسیار ما را برحمت تو — پشتم زبارغفلت یارب دو تامگردان
(آوارهٔ)حزینم‌سرباز(۱)فوج‌وحدت — برما تفضلی کن شفقت‌زما مگردان

(۱) ضمن تقدیر بسیار ازاحساسات پاك‌و بیشائبه برادروحدتی صحبت‌الله‌رشیدی‌توضیح‌میدهد که وحدت‌نوین جهانی چون‌موافق باصلح‌وصفا ودوستی وهمکاری است ذکرسرباز وحدت‌موردی نداردوشما برادر عزیزوماوجمیع خواهران‌وبرادران دریك‌سطح محبت‌وتعادل خدمت عالم‌بشریت قراردادیم ـ مؤلف

برادر محمد شکیبا

برادر وحدتی محمد شکیبا- مقیم قیدار زنجان

نامه و اشعاری بشرح زیر ارسال داشته‌اند :

باکمال سربلندی استقامت‌وپایداری شمارادرمسیروهدف مقدس علوم اسلامی ستایش میکنم . برای‌اینکه‌باآن‌ادارهٔ محترم همکاری‌کرده باشم قطعه‌شعری‌بنام وحدت که تنها هدف‌عالی‌آن انجمن علمی است تقدیم‌میدارم شاید مورد قبول واقع شودو چه بسا ازماهم‌درصف همکاران‌یادی کرده باشند .

زیب‌وزینت بخش دانش نور پاك وحدت است
عشق آن در هرکه باشد مرد عالی همت است

گرچه میگویند دائم خلق حرف ما و من
وحدتی یَدل شود کاین امر عالی نهضت است

بگذرند از جنك و خونریزی ، پی‌دانش روند
آشنای حق شوند ، این‌کار کار وحدت است

نابسامانی در این آشفتگی‌ها تابه‌کی
افتخار آدمیت دوستی و الفت است

درحسادت کردن ودر بخل ورزی سود نیست
قلب مردان حقیقت جایگاه رحمت است

آتش سوزان بسوزد خویشتن رانیز هم
پس‌دراین‌سوزندگی کی‌جای فخروعشرت‌است

غیروحدت نیست راهی از برای زندگی
هرکه پیماید ره دیگر، برنج و زحمت است

خواهر پروین‌سادات هاشمی‌نسب

خواهر وحدتی پروین سادات هاشمی‌نسب آموزگار

مسلمان‌مقیم‌تهران‌ضمن‌موافقت با نظروحدت‌مینویسد :

بااجازه مافوق‌ترین نیروی قدرت وعظمت
درود فراوان بخواهران وبرادران وحدتی وپژوهندگان راه حق .

حمد خدای را که مرا براه وحدت راهنمائی کرد و توانستم‌طعم خوش وحدت رابچشم - ما انسان‌ها که ازاختراعات واکتشافات یکدیگر که ازتراوشات‌اندیشه‌های‌تابناك بشری‌است بهره میگیریم ودرهمهٔ‌امتیازات‌انسانی‌شریك‌وسهیم‌هستیم‌چرا باید تضادودورنگی‌بین‌ماانسانهاوجودداشته‌باشد؟اگرهمهٔ‌ماازخرافات وموهومات چشم‌پوشی‌کنیم متوجه می‌شویم که همه‌رایك‌خداآفریده واوست‌که فرمانروای همهٔ ماست . پس اینهمه غرور، خودخواهی وجنگ وبی‌ایمانی برای‌چیست ؟ ماچکاره هستیم‌که بخواهیم‌خلاف سرنوشت و

مشیت‌الهی قدم برداریم ؟ بیائیددست یکرنگی ویگانگی بهم‌داده بدنبال‌حقایق‌برویم تاخودواطرافیان‌رادر کمال‌سعادت‌ببینیم وازنعمت خوشبختی‌برخوردارشویم. وحدت‌نوین‌جهانی این راه‌سعادت رافراراه‌بشریت قرارداده ومنهم‌بسهم‌خوددربرابر افکاربلند وحدتی‌عالیقدرحشمت‌السلطان دولتشاهی‌سرتکریم‌فرود می‌آورم‌و ازکوششهای برادران وحدتی برادردکترعطاءالله شهاب‌پور وبرادروحدتی کشاورز سپاسگزارم وهمچنین اززحمات برادروحدتی مسعودریاضی‌که ازدوستان‌دیرینهٔ همسروفادارم وحدتی فتح‌الله احدی میباشدوموجب آشنائی مابا راه مقدس وحدت گشته صمیمانه تشکرمینمایم .

وحدتی پروین‌سادات هاشمی‌نسب

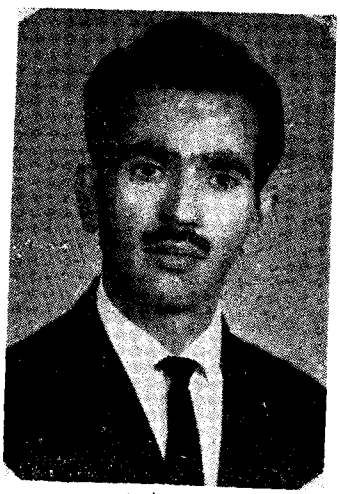

برادرفتح‌الله احدی

برادروحدتی فتح‌الله‌احدی شیعه اثنی‌عشری‌رئیس محترم دبستان وکودکستان ملی‌احدی تهران‌ضمن‌موافقت بانظروحدت می‌نویسد :

وحدت‌نوین‌جهانی ـ سپاس‌وستایش‌بیکران‌مربزدان‌مقتدر مهربان راسزاست‌که سرنوشتم‌را چنین مقرر فرمودکه درعصر شکوهمند ودرخشان وحدت‌نوین جهانی‌قرارگیرم‌وباعقایدنوین وحدت‌کـه حاوی خداشناسی، حقایق‌آفرینش، پیام وحدت‌ادیان وصلح‌و سلامت‌قوم انسان است‌آشنا شوم .

بااینکه مقدرات الهی ولطف‌پروردگار این‌افتخاررا نصیبم نموده لکن چون‌برادر وحدتی مسعود ریاضی‌دوست‌دیرینه موجب‌آشنائیم‌باکتب‌ونشرات وحدت‌نوین جهانی (تراوشات دانشمندبزرگواروحانی وحدتی‌حشمت‌الله دولتشاهی«حشمت‌السلطان»)شده‌اند برخودلازم میدانم‌تشکرنمایم .

ریاضی جسم وروحت شاد بادا توکردی آگهم ازراه وحدت

هرانسانی موظف است بقدرظرفیت خود به‌بشریت خدمت‌کند. اکنون‌بالاترین‌وظیفهٔ خودمیدانم‌که بخواهران‌وبرادران‌بشری، آنانکه این‌نظریهٔ ناقابل رامیخوانند اعلام‌نمایم‌که راه سعادت بشر در پذیرش ایدهٔ مقدس وحدت ادیان وپیشنهادات ارزنده وحدتی حشمت‌الله دولتشاهی میباشد . وحدت نوین جهانی طریق‌آسان نجات بشرراازگرداب‌های جهل‌وجنگ‌ونفاق که محصول افکارکوتاه و خودخواهی و غرور میباشد نشان داده است . هرچه دراین راه بکوشم و برای‌گسترش این ایده مقدس قدم گذارم ازبخت بلندخودکه بعنایت خداوند قادرمتعال نصیبم شده راضی وسپاسگزارم .

توفیق عموم خواهران وبرادران وحدتی‌بخصوص وحدتی دکترعطاءالله شهاب‌پور ، وحدتی علی‌اشرف‌کشاورز ، وحدتی‌مسعود ریاضی‌راکه درراه نشرواشاعه مرام وعقاید وحدت نوین جهانی‌میکوشند مسئلت وپیروزی وموفقیت وحدتی حشمت‌الله دولتشاهی بنیان‌گزاروحدت نوین‌جهانی رااز یزدان مقتدر مهربان خواهانم .

درخاتمه برای خدمت بوحدت عالم بشریت و آدمیت پیشنهادی می نمایم :

۱ـ اطفال بی بضاعت خواهران و برادران وحدتی را دردبستان احدی که مربوط باینجانب است مجاناً بپذیرم .

۲ـ سالن دبستان رادرساعات غیر رسمی که دبستان تعطیل است درصورت مقتضی به اختیار وحدت نوین جهانی برای تعلیم و تربیت روحی قراردهم .

امیداست بااین دو پیشنهاد موافقت فرموده و نسبت باین برادر کوچك وحدتی منت گذارند .

وحدتی فتح‌الله احدی

مؤلف ـ ازپیشنهادات خیرخواهانه و نوع پرورانهٔ برادروحدتی ارجمندفتح‌الله احدی وهمسر گرامیشان وحدتی پروین سادات هاشمی نسبت صمیمانه تشکروتقدیرمینماید . امیداست سایرخواهران و برادران وحدتی درامورخیرعام‌المنفعه همیشه پیشقدم وموفق باشند .

ازکلیه خواهران وبرادرانی که بوحدت پیوسته وپندها ونصایح وحدت راآویزه گوش قرارداده‌اند کمال تشکر و امتنان را ابرازداشته مزید توفیقشانرا درراه حق وحقیقت خواستارم . امیدوارم همه باهم درراه خداشناسی ووحدت و ایجاد صلح ومهرو برادری درجهان تا سرحد پیروزی همراه باشیم وازکمك باستقرار این خواست الهی کامیاب شویم .

شك نیست که کلیهٔ این عزیزان درنزد پروردگار قادرتوانا وعالم بشریت سهم بزرگ و پرارزشی خواهند داشت .

حقایق الهی اسلام راچگونه باید تبلیغ کرد ؟

(تبلیغ دین بهرچه زمان اقتضا کند)

روزجمعه ۲۴ اردیبهشت‌ماه بمناسبت سالروزتولد فرخنده پیامبرعظیم‌الشأن اسلام رسول اکرم حضرت محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه‌وآله مجلس جشن باشکوهی ازطرف هیأت تفسیرقرآن عظیم در منـزل برادر مسلمان شیعه ما جناب آقای محبی برگزارشده بودکه بنابدعوت قبلی توفیق شرکت درآن جشن اسلامی نصیب گردید. عشق وعلاقهٔ برادران مسلمان وشیعه وادب ونزاکتشان و اخلاص ومحبت بانی و خدمتگزاران مجلس ، نحوهٔ تبلیغ و بیانات سودمند و مستدل گویندگان دانشمند بحدی جالب ومؤثر بود که دریغ است دراین کتاب که بمنظور راهنمائی وبیان حقایق الهی منتشر میشود ازآن مجـلس اسلامی پرجلوه یادی بعمل نیاید .

ابتدا آیاتی چندازکلام‌الله‌مجیدبا صدائی دلنشین وجانفزا تلاوت گردید. سپس گویندهٔ رشید وباشهامت اسلامی برادربا ایمان ودانشمند دلیروحدتی اسمعیل جهانگیری (که عکس و نظریه ایشان درصفحه ۴۰۹ همین کتاب درج شده‌است) سخنانی مستدل ومستند بآیات قرآن‌واخبار واحادیث اهل بیت‌عصمت سلام‌الله علیهم اجمعین پیرامون لزوم‌توجه بحقایق قرآن ودین وپرهیز ودوری‌ازخرافات وموهومات و برقراری وحدت وبرادری‌بین مذاهب وفرق مختلف‌اسلام ، رعایت‌احترام اصحاب‌پیامبر اسلام(ص)، خودداری‌اکید ازدامن زدن‌بآتش اختلافات شیعه وسنی‌که خاموش‌شده ، فراموش‌کردن اختلافاتی‌که موجب پراکندگی مسلمانان می‌گردد، رعایت اصول برادری‌نسبت به‌پیروان مذهب تسنن وبرادران مسلمان‌جهان‌برای‌ایجاد وحدت اسلامی .

سخنان سودمند وبی‌غرضانهٔ این برادروحدتی دانشمندکه روی دلسوزی‌بحال جامعه وبمنظورتنویر افکارمردم ونجات‌آنها ازگرداب خرافات بیان‌گردید دراذهان وافکار شنوندگان بسیارمؤثر افتاد . این مرد شریف خوشبختانه مرتباً درمجالس‌اسلامی باین‌خدمت بزرگ اشتغال دارند .

سپس واعظ دانشمند وعالیقدر حضرت آقای سید مهدی طباطبائی خراسانی امام مسجد حضرت موسی بن جعفر علیهم‌السلام (واقع در انتهای خیابان‌غیاثی ـ تهران) برمنبرقرارگرفتند وپس ازذکر

مقدمه‌ای، چندآیه ازسورهٔ مبارکهٔ«الضحی» را درعنوان سخن‌قرائت‌نمودند :

الم‌یجدك یتیماًفآوی ـ ووجدكٔضالافهدی ـ ووجدكٔعائلافاغنی «ترجمه ـ آیا نیافت ترایتیم‌پس‌جایگاه داد ویافت تراگم پس‌هدایت نمود ویافت تراعیالمند پس‌توانگر ساخت.»

بعد فرمودند: « بمناسبت روزتولدحضرت‌رسول‌اکرم (ص) این‌آیات راتفسیرمیکنم .

«جملهٔاول دراین آیه مبارکه‌میفرماید: (البته درمقام استفهام است وپیغمبررا مخاطب قرار میدهد که خود پیغمبر قبول‌کند این معنی‌را (ما ترایتیم یافتیم پس بتوجا دادیم . یافتیم تراگمراه پس‌هدایتت کردیم سوم میفرماید یافتیم ترا عائله‌مند پس‌غنی‌کردیم ترا . جملهٔ اول‌که یتیم‌بود پیغمبر او را خدای تعالی عظمت داد . جمله دوم‌که گمراه بود هدایت‌کرد . جمله سوم عائله‌مند غنی کرد . این سه جمله باید باهم مربوط باشد . خود مناسبت درکلام دلالت برعقل‌است وخرد . واگرکلام حکیمی رادیدیم که بحسب ظاهر متناسب نبود باید بدانیم که مانفهمیده‌ایم والاباید مناسبت داشته باشد .

« بنظرمن منظورخدایتعالی ازپناه دادن بپیغمبراسلام معنی‌ظاهری کلمه نیست زیرا بعید است خداوند بااین‌عظمت‌که چه‌بسیارانسانهاوموجودات‌یتیم راپناه میدهد برای این‌عنایت‌کوچك به‌پیغمبرخود بااین لحن منت‌بگذارد . هیچ پدرعاقل دلسوزی اینطوربرفرزند خود منت نمیگذارد .

« پس معنی این‌آیات عمیق‌تر است . بنظرمن مقصود خدایتعالی ازپناه دادن ابلاغ قرآن است‌که پیغمبررا درپناه قرآن قرارداده بهمین مناسبت باقرآن اوراهدایت‌کرده وعائله پیغمبر امت‌اوست‌که آنها را نیزبا نعمت قرآن‌بی‌نیاز وغنی نموده است والاغنی بمعنی ثروتمند باشد پیغمبراکرم وعائله او همیشه‌با فقر مالی روبرو بوده‌اند .

«داستان شعب ابوطالب‌وآن‌گرسنگیهامعروف است . . .

« پیغمبر اسلام محتاج بغذای روح وحقایق بوده وامت‌اوهم همین‌نیاز را داشته‌اند لذا خداونداو وامتش را باحقایق قرآن سیر ومستغنی نمود .»

حضرت‌آقای طباطبائی واعظ دانشمند اسلامی دربارهٔ‌آیات سورهٔ‌قدر: «اناانزلناه‌فی‌لیلةالقدر» بطور اختصار وفشرده چنین فرمودند :

« اینکه میگویند قرآن درشب‌قدر برپیغمبر نازل شده‌یعنی فرودآمده‌گروهی خیال کرده‌اند که قرآن ازآسمان هفتم‌یا چهارم ازمحلی‌بنام بیت‌المعمورپائین آمده درحالیکه منظور ازنزول یا فرودآمدن اینست‌که‌کلام حکیم فوق فکربشر است وبایستی با ساده‌کردن وتفسیر وتشریح‌نمودن،مطالب را کمی پائین بیاورند وبشرهم سطح فکرخودرا رشد دهد وبالاتر ببرد تاهم افق‌بشود .

« یعنی‌کلام حکیم درافق فکربشرقرار بگیرد تابرای‌مردم قابل‌فهم واستفاده باشد ولی‌اگرمردم افکارخودرا رشد ندهند ومثل‌عده‌ای ازمردم زمان ماروزبروز پائین‌تر بروندقطعی است‌که ازحقایق‌قرآن دور میشوند وفاصله میگیرند.»

آقای طباطبائی مطالب‌بالا رابا ذکرشواهد ودلایلی کافی بابیانی شیوا وشیرین ایراد فرمودندکه مورد استفادهٔ حضارمجلس قرارگرفت .

قسمتی دیگرازبیانات واعظ دانشمند پیرامون وظیفه وعاظ وگویندگان ورعایت سطح‌فکرمستمعین وگفتن مطالب بابیانی ساده وروشن وتأیید نمودن مطالب‌همکاران خوددریك مجلس بود .

ایشان فرمودند: « سابق براین دیده میشد که واعظی مطلبی را درمنبر عنوان میکرد ولی واعظ دیگری درهمان مجلس مطالبی خلاف حرفهای او بیان مینمود وشنوندگان راسرگردان میکرد درحالیکه حقاً بایستی گویندگان اسلامی که دین آنها وهدفشان یکی است مؤید یکدیگر باشند ومردم را هدایت نمایند . آقای طباطبائی مطالب سخنرانی وحدتی اسماعیل جهانگیری ناطق اول را تأیید نمودند .

سخنرانی این دانشمند محترم بسیار شیوا وبلیغ و مستدل وشیرین بود و توفیقات بیشتری برای معظم‌له خواستاریم .

سپس بمنظور حسن ختام جلسه ازخطیب شهیر ودانشمند معظم واستاد عالیقدر برادر وحدتی مسعود ریاضی تقاضا شد مطالبی بیان فرمایند .

ایشان درابتدای سخن پس از تائید مطالب دو نفر گویندهٔ بزرگوار وتجلیل از شخصیت علمی و ایمانی آنان ، درباره نحوه تبلیغ دین درعصر حاضر وتلفیق دین ودانش ورعایت ظرفیت افکار واحوال مردم دربیان مطالب علمی ودینی ، ضرورت حتمی اتحاد وهمبستگی مذاهب اسلامی ووحدت ادیان واتحاد و برادری پیروان ادیان وصلح ودوستی خداپرستان جهان ، تطهیر اخلاقی وتقویت وجدان وپیروی ازاخلاق ملکوتی پیامبران عظام مخصوصاً وجود مقدس حضرت رسول اکرم محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه‌وآله و پرهیز ودوری ازخرافات واختلافات بی‌اساسی که بنام دین رایج شده است ، تشویق وتقدیر از علماء و روحانیون دلسوز وباایمان که قصدشان تربیت جامعه وبالابردن سطح فکر مردم است سخن گفتند .

آنگاه ببیانات خود چنین ادامه دادند : « وقتی گوینده‌ای درمجلسی بتبلیغ دین میپردازد چون باسم مقدس یکی ازپیامبران مثلاحضرت عیسی بن مریم علی نبینا وعلیه‌السلام میرسد وبمناسبتی میخواهد ذکری ازآن بزرگوار بعمل آورد هرگاه نام مقدس اورا با تجلیل وتکریم بزبان جاری نماید چنانچه درآن حال یکی ازپیروان دیانت مسیح ازجواراآن مجلس عبورنماید ونام مقدس پیامبر محبوب خودرا باآن احترام و تکریم بشنود قطعی است که مکث میکند تابقیهٔ سخنان آن گوینده رااستماع نماید .

«دراین صورت است که گوینده اسلامی حقایق قرآن رابگوش یك برادرمسیحی خود رسانیده و اورا تاحدی که مقدور ومقدراست بحقیقت دیانت اسلام آشنا میسازد .

«اگراین قاعده دربارهٔ همه بزرگان وپیشوایان ادیان رعایت شود وپیروان ادیان مختلفه رابمجالس و مساجد راه دهند وباآنها محبت واحسان کنند قطعاً حقایق قرآن واسلام بنحو احسن بگوش آنها میرسد .

«باین ترتیب است که گویندگان وظیفه دینی خودرا ادا میکنند . عکس این روش پسندیده که البته دراین عصر دانش وفرهنگ بخواست ومشیت یزدان مقتدرمهربان باآن روبرو نخواهیم بود یعنی اهانت وبی احترامی نسبت برهبران وبزرگان مذاهب ومسالك و ادیان مختلف موجب دوری وبیزاری وبیگانگی برادران بشری وپیروان ادیان دیگرخواهدبود .

«بدیهی است باروش نامطلوب جنگ وجدال وبدخوئی که از خودخواهی و تعصب بیمورد سرچشمه میگیرد نه دین تبلیغ خواهدشد ونه دانش پیشرفت خواهدکرد و نه صلح ووحدتی بین افراد بشروپیروان ادیان ایجاد خواهد گردید.

«ازتفرقه ونفاق بخدا پناه میبریم وتوفیق درپیشبرد مقاصد مقدس وحدت نوین جهانی رااز ساحت مقدسش آرزومندیم .»

این بود نمونهٔ مجلس تبلیغ دینی وسخنرانی صحیح که وعاظ و گویندگان اسلامی ووحدتی‌مردم را مستفیض نمودند وبایستی‌ازطرف گویندگان مورد عنایت وسرمشق قرار گیرد تا مستمعین بتوانند از بیانات آنان‌بهره‌کافی برگیرند . ازسخنان برادران دانشمند وعزیزمحظوظ شدم وصمیمانه تشکرمیکنم.

گوشه‌ای اززندگانی پیامبراسلام

محمدبن عبدالله (ص) وابوسفیان

محمدبن عبدالله (ص) هنگامیکه علناً مردم را بپرستش‌خدای نادیده و پذیرفتن دین مبین اسلام دعوت کرد ، قریش ابتدا او را دیوانه خوانده به استهزاء ومسخره‌اش پرداختند، ولی بعد چون دیدند که‌با ایمان وحرارت مشغول فعالیت است نسبت بـاو خشمگین شده و باذیت وآزارش برخاستند وبدستور ابوسفیان بعضی‌از یارانش را زیرشکنجه هلاك‌ساختند. نـاچارعده‌ای‌که باقی ماندند ازترس جان بحبشه فرارکردند وبپادشاه‌آن‌کشور(نجاشی) پناهنده شدند .

درآن اثناء ، ابـوطالب عموی پیـامبر و همچنین زن‌آن بزرگوار، خدیجه‌کبری ، زندگی‌را بدرود گفتند.

پیغمبرچون خود راتنهـا دید،تصمیم‌گرفت‌که مکه را تـرك‌کند و بجـای دیگری رفته بـدعوت مشغول‌بشود، ازاینرو عازم طائف شد، ولی مردم طائف‌که بعیاشی‌وفسق وفساد خوگرفته بودند، تعلیمات محمدبن عبدالله را موافق میل خود ندیده بااوبنای دشمنی‌وستیزرا گذاشتند وسنگبارانش‌کردند.

پیغمبربـا قلبی پراز درد و اندوه بمکه برگشت امـا چندی از اقوامش کنـاره‌گیری کرد ، فقط گاهی‌که فرصتی می‌یافت بدعوت آنهـا می‌پرداخت و در عوض بیشتره‌ساعی خود را بدعوت بیگانگان مبذول میداشت . (ازکتاب شبهای حجازصفحه ۱۰۸)

دراین‌موقع‌که دومین جلدکتاب «گلهای راهنمائی» بپایان میرسد برخودلازم میدانم ازمساعی‌جمیله‌برادران وحدتی دکترعطاء الله شهاب‌پور وعلی‌اشرف‌کشاورز که درتنظیم‌وترتیب وچاپ این‌کتاب نهایت‌مساعدت را بابنده مبذول داشته‌اندکمال تشکر و امتنان‌را ابرازداشته مزید توفیق آنها رادرپیشرفت حق وحقیقت ورهبری و ارائه وحدت مسئلت نمایم . توصیه میکنم‌که کلیهٔ وحدتیان درعالم وحدت بااین دونفرکمال یاری وهمکاری را بنمایند تا درپیشرفت‌آرمان بزرك بشریت و صلح و صفای انسانیت سهیم‌وشریك باشند .

راهنمای کتاب

فهرست تفصیلی و تحلیلی

جلد دوم کتاب گلهای راهنمائی

خداشناسی وخدا پرستی

خداهمیشه بوده وخواهدبود ۳۴
خداوندکامل است ۲۵-۲۶-۲۷
قدرت کاملهٔ خداوند ۸۰
قادرمطلق یعنی چه ۲۶۶
منبع لایزال همه چیز ۳۰۴
منبع بی‌پایان هستی ۱۲۶
تجلی ذات ۳۲
نیروی نورالانوار ۳۰۲-۴۸٤
رشته‌های نورالانوار ۲۹۸
همه جا اشعهٔ نورالانوار ۲۹۵
نور گسستنی نیست ۲۹۶
تشبیه بنورآفتاب ۲۹۵
قدرت اتمی ۲۹۹
معنی همه اوست ۳۶
نیرو ومقام یزدان درعالم ۴۷۴-۴۷۵
قدرت وروح یزدان ۳۶۱
تراوش قدرت ۱۰۱
تظاهرات قدرت کل درعالم ۴۸۳
امرشامل وکلی پروردگار ۶۴
تجلیات الهی درعالم ۲۰-۸۶
نیروی ذیشعور اداره کنندهٔ عالم ۴۸۲
خداوند مکان ندارد ۲۶
مسأله مکان وداخل وخارج درخداشناسی ۳۲
همه‌جامظاهرالهی ۸۷
خداوند پوشیده نیست ۲۰
چرا خدارا غایب گویند ۱۲۱
جزء وکل ۲۶۳
قطره ودریا ۲۶۴
خاصیت کل دراجزاء ۲۶۳
برای رسیدن بکل ۳۵۷
سیر اناللهوانا الیه راجعون ۲۲-۱۱۶
بازگشت باصل ۲۵۸-۲۵۹
سیرعالم بسوی خداوند ۲۲
خلقت ومخلوقات وتشبیه آن ۲۴
رابطهٔ خداوند وآفریدگان ۲۳
رابطه خداوند وعناصر ۴۷۴-۴۷۷
خداوند وتعادل عناصرعالم ۴۷۸
جداکردن خالق ومخلوق ۲۳
جلوهٔ کامل الهی درعالم ۱۰۱
عالم ازعلم خداست ۲۶۱

پیوند مخلوقات باآفریدگار ۱۱۸
بنده یعنی‌چه ؟ ۲۶۲
هم خدا وهم‌بنده ۲۶۳
قدرت موجودات‌ازکجاست؟ ۲۹۸
قدرت بشرازقدرت الهی‌است ۲۷۱
صفات الهی دربشر ۲۷۲
بندگی خدا ۲۵۹
انا الحق‌یعنی‌چه؟ ۲۶۰
رابطه خدا وعالم‌وجود ۱۸
رابطه خدا ومخلوق ۱۷
حقیقت بسیط راتفکیك کرده‌اند ۲۶
خداشناسی وخدابینی ۲۸۸
خودشناسی وخداشناسی ۲۵۸
خداشناسی ونیروی لطیف‌نورالانوار ۴۸۴
خداشناسی برای‌همهٔ طبقات ۴۷۷
خداجوئی دربشر ومخلوقات ۱۹
خداپرستی یعنی‌چه ۳۰۵
درسی ازخداشناسی ۳۰۲
خداشناسی وعناصر ۲۹۳
معرفت واقعی ۳۲
علت تردیددرخداشناسی ۳۰
حق‌کجاست ؟ ۸۶
مقام عشق‌درخداشناسی ۱۷
محبوب عالم ۱۰۳
تسبیح موجودات وفریادخداپرستی ۱۹۹
خدای‌یکتا رامیخوانند ۲۰۰
شعله ونورایمان ۲۰۰
فداکاری مخلوق دربارهٔ خالق ۴۰
فرق الهیون وطبیعیون ۴۷۷
شرك چیست ؟ ۷۰
پرستش حیوانات وارباب انواع ۷۱
بت‌پرست‌چه‌میکند؟ ۷۰
بت رامظهرخدا میدانند ۷۰
وظیفهٔ ما بابت‌پرستان ۷۲
یاورواقعی کیست ۲۵۸
درخواست ومناجات ازپروردگار ۵
درخواست دربارهٔ وحدت ادیان ۵

آفرینش

معنی‌آفرینش‌چیست ؟ ۴۷۵
چگونگی‌آفرینش الهی ۲۴
اختیار وآفرینش خداوندی ۴۷۵
حقایقی ازآفرینش ۲۵۹
آفرینش‌کامل است ۲۵
آفرینش‌بطورخودکارکارمیکند ۴۷۵
نوری‌که مخلوقات رامیسازد ۲۷
کیفیت‌آفرینش‌ازعناصر ۴۷۸
عوامل‌تشکیل‌دهندهٔ هستی ۱۲۹
جومنبعی ازمنابع خلقت‌است ۴۸۱
واحدهای‌افلاك‌وکرات ۱۳۰
خلقت‌کرات وخلقت‌بشر ۴۸۱-۴۸۰
هرکسی مشغول‌کارخود ۱۲۹
حل مسئله‌آکل ومأکول ۳۱
احساسات درامرآکل ومأکول ۳۱

نظام خلقت

نظری بنظم عالم ۱۵۴
درس نظم ۱۵۳
تبادل نیرو ۳۰۱
تعادل بدن‌جامعه ۴۶۵
سه نوع نیروی‌عالم ۳۰۳
تشریح اصل‌قوه ۲۹۶
فرستنده وگیرنده ۳۰۴
قدرت وحرکت ۲۹۷
قوهٔ جاذبه‌چیست ؟ ۲۹۶
برق وحرارت ۲۹۹

عالم لایتناهی و موجودات

عالم چگونه وچه‌شکلی است؟ ۸۵-۱۸۷
صورت عالم ۸۷
وضع عالم ۸۶
نورالهی درعالم ۳۴
جامع‌عالم‌لایتناهی ۲۷۹
خمیرهٔ عالم ۷۹
اصل‌حرکت درعالم ۱۸۸
نیروی‌باطنی ۸۵
رمزی ازجهان ۹۵
بی‌پایانی وبسیط بودن‌عالم ۱۸۷
عالم راکرانه‌نیست ۱۸۸
عالم درخودش واقعست ۲۹
عالم بی‌بعدی ۱۲۷
عالم ازعدم نیامده‌است ۷۹
تحولات وگردش‌درعالم ۲۴
اتصال گذشته وحال‌عالم ۳۵
حرکات دائمی‌ذرات عالم ۲۰
حیات عالمی‌چگونه است ۲۵
زیبائی عالم ۸۵
وجود صلح‌واقعی درعالم ۵۵
وحدت عالم ۱۸-۳۱
جنبش عالم‌بسوی‌تکامل ۲۲
شباهت قواعد عالم ۳۷۶
اجزاءعالم‌هستی ۱۳۲
اداره‌کنندهٔ عالم تعاون‌است ۴۶۷
وابستگی‌موجودات بیکدیگر ۳۰
نزدیکی‌امورمختلف ۴۷۰
بالاخره یکی‌میشویم ۷۶
نظری بعالم‌طبیعت ۱۵۲
تفکردرمجموعهٔ مخلوقات ۱۳۷
اصل درعالم برسلامت‌است ۴۷۰
مبنای عالم‌براختصاروروشنی‌است ۶۱
هریك درعالم‌خود عالمند ۱۲۹
نظم‌کرات واتحاد عناصر ۵۳
افرادی بنام‌کرات ۱۳۱
گردش‌کرات ۱۰۰
منظورکرات ۴۶
نظربشر نسبت بکرات ۱۸۹
واحدی بنام‌زمین ۱۳۰
سرنوشت ووضع‌جهان ۱۷۱
سنگهای‌کره ماه ۱۹۸
نظرما نسبت بدانش وعالم ۱۹۰
شباهت عالم بدانش ۱۸۸
تغییرات ودگرگونیهای عالم ۱۱۴
همه‌چیززنده است ۲۹۷
درجات ومراتب موجودات ۲۷
اصلیت موجودات ۷۹
انواع موجودات ۲۸
اختلافات موجودات ۲۹
موجودات وایفای‌نقش‌آنها ۶۷
به تناسب‌هرموجود ۲۹۷
زندگی‌زنبوران ۱۵۳
وضع نباتات ۱۵۳

وحدت‌وکثرت

وحدت ازکیست ؟ ۱۷۱
زمینه الهی‌وحدت ۱۳۵
وحدت عطیه الهی است ۵۳
نورالانوار ومخلوقات‌وحدت ۲۹۵
حقیقت‌وحدت وکثرت ۱۶۰-۴۷۲
حقایق وحدت ۱۹۸
وحدت امری طبیعی است ۲۰۱
وحدت درهمه چیز ۶۹
تفسیرساده وحدت‌وکثرت ۴۷۲
هرچه هست‌یکیست ۸۳

آیا کثرت است ؟ ۸۲
کثرت در وحدت ۸۲
حل مسأله مشکل کثرت و وحدت ۸۱
لذت زندگی در کثرت است ۴۵۵
نیروی واحد یا وحدت ۳۰۵
ترکیب نیست ۸۶
نغمه عالمی وحدت ۱۲۰
اینست عالم وحدت ۱۳۳
همهٔ عوالم همزمان است ۳۰۷
نتیجه : وحدت موجودات ۱۳۴
اتصال و پیوند جهان ۳۴۵
پیوند مخلوقات ۳۲۳
اصل تعاون بقا ۴۵۵-۴۶۱
مظاهر وحدت در جهان ۱۳۵
فهم حقیقت وحدت از جهان ۱۱۸
حقایق پراکنده بهم متصل میشود ۳۰۶
شباهت در همه چیز ۲۹۳
در ظاهر جدا و باطن مربوط ۱۲۸
اصل وحدت ۱۷۵
باطن امر چیست ؟ ۸۳
نتیجهٔ واحد ۱۲۸
اتصال و پیوستگی ۱۲۷
قدرت وحدت ۴۲
وسایل پیوستگی ۱۲۸
وحدت وانرژی ۲۹۹
حاصل ذرات پراکنده ۱۲۸
نمونه گیری ۳۲۴
آیا برق از حرارت جداست؟ ۸۵
بذر وحدت ۱۲۱
وحدت بسیار آشکار است ۱۲۰
وحدت نژادهای بشر ۱۷۷
دانش نوین وحدت عالمی ۲۰۶
وحدت در جامعه ۲۳۶
یك واحد ـ یك بشریت ۳۲۷
اختلاف ظاهری بشر ۱۳۶
عالمی در یك انسان ۱۲۸
پیوند را محکمتر کن ۳۲۰
فهم وحدت ۳۰۸
نظر انفرادی ناشایسته چیست ؟ ۳۲۹
وحدت در اسلام ۱۲۱
وحدت وتکمیل دین ۴۲
از وحدت گریز و گزیری نیست ۲۰۳
آرامش از وحدت است ۵۰-۵۲
وحدت درخشنده ۱۲۴
یك محیط زندگی قرین سعادت ۲۳۸
وحدت مبارك است ۱۲۰
نعمت بزرگ یزدانی ۳۲۸
تعالیم وحدت ـ حکمت نوین ۱۱۴
جدائی امکان ندارد ۲۰۱
مهر یقین ومحبت عالمی وحدت ۲۰۴
شیرینی اتحاد بخاطر وحدت است ۹۹
سودرساندن اشخاص بیکدیگر ۳۸۲
زیانهای دوری وفوائد اتصال ۱۷۶
جداکردن جان ازجانان ۳۲۸
ازجدائی بپرهیزیم ۱۷۵
نفع و ضرر عاید همه میشود ۲۳۹
خودرا دوست میداریم ۳۰۶
میوه‌های یك درخت ۲۹۴
حقایقی که از پرتقال فهمیده میشود ۳۲۳

وحدت ادیان

وحدت در پرستش ۲۱۱
وحدت بشر ۱۶۳
نامهای متعدد وخدای واحد ۶۹
ندای توحید ۶۹
شعله و نور ایمان یکی است ۲۰۰
وحدت فطری و وحدت ادیان ۲۰۳
هدف یکی است ۷۲

وسیله وراه‌مهم‌نیست ۷۲
راهها مختلط و مقصد واحد است ۶۹
همه یك‌هدف‌واحد دارند ۱۶۵
کتب انبیاء نشان‌وحدت میباشند ۴۵۳
وحدت درعقیده ازخداپرستی‌است ۱۵۶
احساس واحد وحس‌دینی ۱۶۴
ادیان‌متفقند ۳۷۰
چگونگی بهم پیوستن‌ادیان ۴۷۳
هدف واحدادیان ۱۹۹
اتفاق واتحاد ادیان ۲۱۰
وحدت درادیان ۷۰
وحدت ادیان‌چیست ؟ ۲۳۵
اختلاف ادیان‌دراثرچیست ۴۶۵
اقتصاد منشاء اختلاف‌است ۴۶۶
سیر تکاملی ادیان ۱۵۸
درسی ازادیان ۱۷۰
اتحاد باطنی‌ادیان ۷۲
سیری درمعابد ۱۶۱
کلیسا-کنیسه - آتشکده ۱۶۳
تحلیلی ازوحدت ادیان ۱۹۹
نشانی ازوحدت ادیان ۱۷۸
سیر تکاملی فکر ۳۷۴
وحدت ادیان‌وروشنفکران ۱۹۱
بیان ادبی دربارهٔ وحدت ادیان ۱۵۹
اخلاق واتحاد ادیان ۲۳۵
فواید اتحاد ادیان ۴۰۱
کسب‌حقیقت‌دراتحاد ادیان ۷
آسانی‌درسایهٔ وحدت ۲۰۱
وحدت ادیان وآهنگ بیداری ۱۸۶
دشمنیها دریك‌امر مشترك ۱۵۸
وضع مخوف درگذشته ۹
اختلافات دینی ۱۳۶
وحشیگریهای تاریخی بنام‌دین ۸
غفلت دروحدت‌ادیان ۳۹۴
ازبدگوئی بسایرادیان‌بپرهیزید ۴۰۶
غافلان‌معدودهم برادران‌هستند ۱۶۵
ثمرهٔ اتحادادیان‌چیست ؟ ۴۶۰
درراه وحدت‌ادیان بکوشید ۳۷۰
نصیحت به پیشوایان ادیان ۷

عشق

منبع‌عشق ۱۰۱
وادی‌بی‌پایان عشق ۸۸
محرك عالم‌عشق‌است ۴۵
پایهٔعالم‌برعشق‌بناشده ۳۱
عشق‌اکبرعالم ۱۳۹
پایه وحدت‌برعشق است ۴۵
وحدت عالم‌وعشق ۴۷
عشق همگانی ۱۷۴
پرتو عشق عالمی ۴۷
تجلی‌عشق درعالم ۴۷
عشق درعالم ودرآدم ۴۸
عشق ازروح وروح‌ازیزدان‌است ۵۹-۶۵
منشاء عشقهاهمه یکی‌است ۹۴
منبع ومحرك‌عشق ۶۱
همه‌عاشقند ۶۲
جریان عظیم‌عشق ۱۷۲
معنی وسیع‌عشق ۱۴۷
معنی واقعی‌عشق ۵۹
همهٔ عشقها بیك‌مقصدمیرسد ۶۱
آینهٔ باطنی‌عشق ۴۸
عشق درچیست ؟ ۶۱
تجلیات عشق ۴۵
منشاء وتجلیات وآثارعشق ۱۷۳
مدارعشق ۳۹
نیروی شگرف‌عشق ۴۶-۱۴۰

انگیزهٔ عشق ۳۹۰-۹۵
شعلهٔ عشق ۹۱
عاشق کیست ـ معشوق کیست؟ ۳۹
اتحاد عاشق ومعشوق ۶۴
معشوق کیست ؟ ۸۹
عشق وعاشق یکیست ۵۹
صفات عاشق ومعشوق ۳۹
عشق مجازی‌وحقیقی ۶۰
عشق نفسانی وغیره ندارد ۷۶
عشق ناپاك یعنی‌چه ؟ ۶۱
عشق پاك عالم ۴۸
عشق وتقوی وپرهیزکاری ۶۰
عشق یك‌است ودرآن تقسیم نیست ۵۹
بچه عاشق میشویم ؟ ۶۵
شناسائی عشق ۴۷
درپی کیست ؟ ۸۸
دل‌چیست وخانه کیست ؟ ۵۸
دلهای پرازعشق ۸۹
محبت بموجودات ۳۱
درتکاپوی محبت ۱۰۵
فداکاری درراه دوست ۷۲
سخن عشق ۸۹
مناجات عشق ۹۰
غوغای عشق ۴۰
ندای عشق ۳۹
فریادی ازعشق ۱۴۳
رازونیاز با معشوق ۹۳-۸۸
گفتگوی عقل‌وعشق ۹۲
گفتگوی بلبل‌وگل ۹۶
بعاشق گوش دهید ۹۰
نهیب عقل ـ خطاب‌بخرد ۹۱
اهمیت عشق‌درزندگی ۴۶
فایدهٔ عشق ۳۱
اسارت عشق ۱۰۳
عشق ساده‌است ۶۲
عشق بجنس‌مخالف ۴۵
جذبه مردوزن ۱۰۰
نباید جلوشهوات راسدکرد ۴۶۲
لزوم تعادل درشهوات ۴۶۲
حقیقت شهوت وفلسفهٔ‌آن ۴۶۹-۴۶۸
بقای‌نسل وازدواج ۴۶۸
دردمندی مشتاقان ۱۰۴
ازسوختن نگران نیستم ۹۱
همه رامبتلاکن ۹۳
چه‌کسی میفهمد ؟ ۸۹

جسم وروح

روح ازامر خداست ۳۰۲
همراهی بانورالانوار ۳۰۰
روح یامنبع‌نیرو ۳۰۰-۱۲۵
طعم وعطرسیب روح‌آنست ۴۸۲
کیفیت روح ۴۸۳
روح‌وحرکت ۱۷۲
روح‌بشر ۱۰۸
مثال روح وجسم‌وپریسپری ۴۸۲
نیروی بشر ۳۰۱-۲۹۹
روح تنهاکافی‌نیست ۳۰۳
خون ومنبع نیرو ۱۲۴
جریان خون‌چیست ؟ ۳۰۰
ورود میکرب‌ببدن ومبارزهٔ‌بدن ۴۶۶-۴۶۵
تعادل دربدن‌انسان ۴۶۵
جسم‌ونورالانوار ۳۰۳
روانکاوی درضمیرباطن ۲۴۴
ای‌بشر توکوچك‌نیستی ۲۸۰
قدرت‌خلاقه بشر ۲۷۳-۲۶۹-۲۷۱
بشربنسبت خود خالق‌است ۲۶۹

کوشش بشر نتیجه میدهد ۲۷۳
تولید نباتات وحیوانات ۲۷۱
نامحدودی بشر ۳۲۴
حواس انسان ۲۸۱
خرابی دستگاه ۳۰۲
اثر کم شدن عناصر در بدن وچاره آن ۴۷۸
کوشش برای سلامت بدن ۴۷۱
اعتیاد وسازش بدن باسم ۴۷۱
تداعی معانی ۳۹۴

عناصر

آنچه درعالم است ازعناصر است ۲۹۳
رابطهٔ خداوندوعناصر ۴۷۴-۴۷۷
کیفیت آفرینش ازعناصر ۴۷۸
آشتی وصلح کل عناصر باهم ۴۶۴
همه یکی است ۲۸۹
عناصر عالم درست بمقدارلازم هستند ۴۶۴
چگونگی وحدت عناصر ۲۸۹
خداوند وتعادل عناصر در عالم ۴۷۸
شباهت باعالم ۲۸۹
هرچه هست همانست ۲۹۲
علت دخالت عناصر مختلفه ۳۰۴
عناصر بعقیدهٔ قدما ۱۳۲
مقام مقایسه ۲۹۲
تفاوت خاصیت ۲۹۰
توجه بمیوه‌ها ۲۹۱
میوه‌هاهم، چنین هستند ۲۹۰
خواص مختلفه عناصر ۴۶۴
دید مادیون نسبت بعناصر ۴۶۴
قهرمانی عناصر ۴۶۱

دانش

دانش چیست ۳۵
دانش ازصفات الهی است ۱۹۰
شباهت عالم بدانش ۱۸۸
نظرما نسبت بدانش وعالم ۱۹۰
دانش دینامیسم عالم است ۱۹۴
اصل فهم ودانش ۲۷۹
وحدت دین ودانش ۳۶
دانش هرزمان مطابق با آن زمانست ۳۷۷
سطح دانش بالارفته است ۲۶۱
پیشرفت برق آسای علم ۱۹۳
لذت دانش نوینی که عرضه میشود ۲۰۶
رنسانس نوین دانش ۱۹۲
قرن شگفت انگیز ۱۹۲
پیشرفت دانش دراثر رفع خرافات ۸
علم قدرت میگیرد ۱۹۸
دانش قطعی یامبهم ۱۹۶
رازهای دانش ۱۹۷-۱۹۸
کلیدهای دانش ۱۹۶
کلید دانش روشنگر است ۱۹۸
تحقیق چیست؟ تحقیق بااختلاف فرق دارد ۴۵۶
حس سازندگی در بشر ۲۷۶
بشرهم خالق است ۲۷۶
اختراع بمعنی چیست ؟ ۲۷۶
زندگی واختراعات ۲۷۴
انرژی ماشین وموشك ۲۷۶
توجه بیك ساعت ۲۷۷
گردش ساعت درمحور ۲۷۷
سختی برای درك مطالب و معلومات ۳۶۲
زحمات وهزینه درراه دانش ۱۹۴
اهمیت صبر درعلم ۲۵۵
آزادی دربیان حقایق ۹
سپاسگزاری ازکسب دانش ۵۴
تبلیغ دانش ۱۱۴
علاقه بشر بدانش ۱۹۴

نیروی علم ۱۹۵
تاریخ‌علم ۱۹۲
تجلی دانش در مادیات ۱۸۹

معرفت الهی و کسب آن

عطش معرفت ۸۱
ندای نیرومند درونی ۱۵۷
تعالیم وحدت‌وحکمت‌نوین ۱۱۴
درس معرفت ۱۳۸
طرز تحقیق ۱۴۲
رازعظیم ۱۵۷
دقت‌وموشکافی ۱۰۶
گلستان تدبر و تفکر ۷۳
بکجا چنگ‌زنیم ؟ ۸۱
وصل‌ووصال ۴۳
استغراق درذات ۴۳
عمری تلاش‌درا‌شتیاق بحق ۱۱۶
بهره‌برداری ازفرصت ۱۰۶
هرچه خواستم یافتم ۹۳
غرق درحقیقت و نور ۴۲
انتظارروشنی همیشگی ۱۶۱
لذت دانش‌نوین ۲۰۶
آشنائی بعلوم ماوراء ۲۸۱
وسایل وراهها بسوی‌حق ۷۶
حیرت درمسأله تکاپوی‌عشق‌الهی ۴۹
علائم مردخدا ۳۹۲
عارفان کیانند ۶۷
سیر تصاعدی حقیقت ۳۲۸
کلی‌بین باشید ۶۸
قدرخود بشناس ۳۲۶
گفتار باارزش ۱۱۵
چرا بحقیقت وحدت‌توجه نکردند ۱۶۱

پیامبران و بزرگان

رهبران نمونهٔ بشر ۴۵۱
صحف‌انبیاء (ع) ۴۴۸
ارزش بزرگان پس‌ازمرگ ۴۵۲
چرا درحیات‌ارزش اصلی آنهارا نمیدانند؟ ۴۵۲

کتاب وقلم

مقام‌شامخ قلم ۴۴۷
هدایت بشراز راه قلم ۴۴۸
قلم درکف صاحب‌بیان ۴۵۱
نوشته‌های بزرگان ۴۴۹
کتاب چیست؟ ۴۵۰
کتاب ستارهٔ فروزان‌است ۴۴۹
گنج پنهان‌چیست؟ ۴۵۲
نسخ بیشمار ۴۵۱
کتاب وحدت وپیام‌وحدت ۴
وصف گلهای راهنمائی ۶
دربارهٔ جلد دوم گلهای‌راهنمائی ۱۲
درکتب‌وحدت سیاست‌مخرب راه ندارد ۱۳

حواس و تمرکز قوا

تمرکزقوا چگونه عمل‌میکند؟ ۴۵۸
عقل تمرکزخیال وسایرقواست ۴۵۹
حقیقت قوهٔ تخیل وتمرکزقوا ۴۵۶-۴۵۹
قوه خیال ودیعه حقتعالی‌است ۴۵۹
تجسم‌خیال‌چگونه‌است؟ ۴۵۹
توسل‌بنیروی‌تخیل برای‌خداشناسی ۴۶۴
روشن‌بینی با تخیل ۴۵۸
حشیش ومخدرات‌چه اثری دارند ۴۵۸
سوء ظن‌چیست وچه میکند ۴۵۸-۴۵۹

تمرین‌روحی - الهام و روشن‌بینی

علوم روحی ۲۸۲
استفاده ازحواس‌باطنی ۳۰۸

ماوراء حواس ظاهری‌ما ۲۸۵
ماوراء الطبیعه نداریم ۲۸۲-۲۸۳
کسب علوم روشن‌بینی ۳۰۸
مشخصاتی درباره حس‌الهام وروشن‌بینی ۲۸۱
روشن‌بینی وغیب دانی ۲۶۴
غایب‌ومخفی‌یعنی‌چه ۲۸۴
جسم هم‌ازجسم پنهان‌میشود ۲۸۳
روشن‌بین چه میگوید ۳۱۵
روشن‌بینان یزدان‌شناس ۳۰۹
روشنان عالم ۳۰۹
مدعیان‌ومنکران ۲۸۵
دلایل روشن‌وآشکار ۳۱۶
چرا درروز ستارگانرا نمیبینیم ؟ ۳۱۰
موجودات نامرئی‌پیرامون‌بشر ۳۱۰
موجودات نامرئی ۳۱۰ تا ۳۱۲
بعد وبی‌بعدی یعنی چه ۲۸۶
بعد دربین‌نیست ۲۸۶
رابطه مغزبشروعالم ۲۸۶
تقویت روحی‌بسیار مهم‌است ۳۳۸
پاره‌کردن پرده‌ها ۳۱۱
کمك‌تفکر ۲۸۷
تمرین‌وتقویت‌حواس ۲۸۲
تمرین مغناطیس ۲۸۵
تمرین ومجهز کردن‌چشم ۲۸۵
تمرین‌باچشم‌باز ۳۱۶
قدرت دیددرجات دارد ۲۸۴
تمرینهای عملی برای‌فهم روشن‌بینی ۳۱۰
خیره شدن بپنجره ۳۱۵
طیفهای رنگین‌نور ۳۱۴
اشعهٔ اطراف‌چراغ وتمرین‌آن ۳۱۳
ایجادوسایل ۳۱۱
اتفاقات روشن‌بینی ۲۸۱
نصیحت دربارهٔروشن‌بینی ۲۸۵

دین

دین‌چیست ؟ ۳۶
حقیقت پرستش ۱۶۴
جریان‌رودخانهٔ عظیم دین ۱۹۰
تکمیل‌دین ۴۲
اکراه دردین نیست ۷۵
ازخرافات بگریز ۲۴۴
خرافات‌دردیانت‌وآموزشهای ناروا ۷-۸
باخرد بسنج ۲۴۴
مسأله حلال وحرام‌وتعادل ۴۶۸

خیروشر

عدم وجود خارجی ندارد ۷۸-۷۹
الفاظ بدون معنی ۷۸
نورمطلق‌است ۱۳۳
مسأله نورو تاریکی ۱۳۲
همه چیزخیراست وشردربین‌نیست ۴۶۱
قائلین بنیروی دوگانه ۸۰
علت‌اختلافات‌چیست ؟ ۶۶
معنی‌واقعی‌اختلاف ۶۹
اختلافات ظاهری است ۶۶
همه‌چیز نسبی‌است ۶۳
شرکدامست؟ ۸۰
ملاك خیروشر چیست ؟ ۴۶۲
نیروی بدی یعنی چه ۳۷
پلیدی و زشتی چیست ۳۷
توجه وتدبر درزشتی ظاهری ۶۲
وجودهمه‌چیزلازم است ۲۶۶
عمل‌جاه‌طلبان وجباران ۴۶۳
سایه روشن‌عالم ۲۶۶
مخلوقات نامطلوب ۲۶۹

مثالی ازشرهای خیالی‌وفوایدآنها ۴۶۱-۴۶۲
ازبدی‌درگذر ۱۰۶
احترازاز زشتی ۱۰۷

اخلاق و تطهیر اخلاقی

کلیات

مشخصات آدمیت ۱۴۷
وظیفه انسانیت ۳۳۶-۲۳۶
رمز انسانیت ۱۴۹
مزیت انسانیت ۱۴۸
پرورش صفات الهی‌درخود ۳۳۷
اخلاق حمیده ۱۴۹
راه اتخاذ صفات‌نیکو ۳۳۳
فایدهٔ تطهیراخلاقی ۴۶۶
راه عقلی‌وراه‌صحیح ۱۷۹
پاکیزگی اخلاقی‌درسایهٔ وحدت‌ادیان ۲۳۵
اخلاق واتحادادیان ۲۳۵
وحدتی‌کیست ؟ ۲۳۷
رفتاریکنفرمحب وحدتی ۲۳۶
چگونه باید وحدتی‌شد ۲۳۸
تحول‌عظیم اخلاقی ۲۲۷

اعمال خیر

حامی برادران بشری‌باش ۲۴۴
کسب نیرو بانیکوکاری ۱۷۹
عمل خیر ۳۳۷
لذت عمل‌خیر ۱۸۴
عکس‌العمل خیر ۲۴۱
دلجوئی‌ازافتادگان ۳۳۶
محبت نسبت‌بخانواده ۳۲۱
محبت باولاد ۳۲۲

همت و خدمت

بلند همتی ۱۰۵
شعارخدمتگزاری ۳۳۲

سخاوت

راه ورسم‌سخاوت‌وشرایط‌آن ۱۸۱
سخاوت واقعی ومعتدل ۱۸۲
سخاوت نهانی ۱۸۳

تقوی

تقوی وپرهیزکاری‌چیست؟ ۶۰-۶۷

وفا

عهدوپیمان نیکو ۲۴۵
وفا وبیوفائی ۱۵۵
پیمان‌وفا ۱۵۶
وفا وپیمان محبت ۱۱

غرور

اصل‌کمك مانع غرور است ۲۴۱
دوری ازغرور ۱۲۶

دوروئی - سوء ظن - غیبت

دوروئی ۱۵۰
خودداری ازبدگمانی ۱۱۲
عمومیت غیبت ۱۵۰

نیت

اهمیت قصدونیت ۲۳۹
اثرنیت‌درتمرین ۲۳۹
آثارنیت خیر ۲۳۹
توسعهٔ تصاعدی‌نیت ۲۴۲
نیت‌زشت وتردید درآن ۲۴۰
تأثیرنیت زشت ۲۴۰

اعمال زشت

اعمال‌بیفکرانه ۱۴۹
راههای خلاف ۳۳۰
عمل‌جاه‌طلبان وجباران ۴۶۳
صفات زشت ۱۵۰
کارهای بدنکنید ۳۳۳
دخالت شیطان یعنی‌چه ؟ ۲۴۰

درستی و خیانت

بنای صحیح بر درستی است ۳۲۵
رفتارصادقانه بایکدیگر ۳۲۵
فرق درستی و نادرستی ۱۶۸-۱۶۷
انواع سوء استفاده ۳۲۹
اثرفراگیرندهٔ خیانت ۳۲۵
زیانهای فریب ۱۶۶
تقلب وتزویر ۱۶۶
لطمه زدن بدیگران ۱۵۵

حسد

تأثیرحسد درارزشیابی بزرگان ۴۵۲

سستی و لغزش

سستی زشت است ۱۵۲
خودداری ازلغزش ۴۰۵

حسن خلق

رفتارخشن وتند ۳۳۴
روی عبوس ۳۳۳
بیماران روحی وخلق خوش ۲۳۷

صبر

فایده صبر درامور ۲۵۲
تنهاراه صبر است ۲۴۸
متانت وصبر ۴۰۵
صبر وقدرت ۲۵۳
فهم وصبر ۲۵۵
صبر داروی عجله ۲۵۲
اثر دیگر صبر ۲۵۳
صبر و کوشش ۲۵۰
فرق صبر وکاهلی ۲۵۰
نظرقدمادربارهٔ صبر ۲۵۶
اعتدال درهمه چیز ۱۸۴

شکر و سپاس

اثر تشکر وقدردانی ۱۸۴

سخن گفتن

سخن گفتن بجا ـ وسیله سخنگوئی ۴۰۲
هدف ازسخنگوئی ۱۵۰
روش سخن گفتن ۴۰۴
دقت درسخن ۴۰۵
صرفه جوئی درکلام ۴۰۳
کم سخن گفتن ۴۰۳
نظارت زبان ۱۴۹
همگامی دل و گفتار ۲۰۸
دست بچه کارمیآید ؟ ۴۰۲
لقلقه زبان وسخن نابجا ۴۰۳
این اشتباه قابل برگشت نیست ۴۰۵

انتقام

آتش سوزندهٔ انتقام ۱۶۷
انتقام شخصی ۱۶۷

سر نوشت

امرومشیت الهی چیست ۱۷۶
تقدیر یزدانی ۱۷۴
مقدرچیست ؟ ۳۷۴
بدون خواست الهی برگ ازدرخت نمیافتد ۱۴۳
سر نوشت زمان ۱۹۵
کوشش بشردرراه سر نوشت عالم ۴۷۸
سر نوشت علم ۱۹۴
مثالی ازسر نوشت بشر ۲۷۸
هر کسی مزایائی دارد ۳۵۶
نگرانی مردمان برای رسیدن بسر نوشت است ۳۷۶
فشار برای انجام سر نوشت ۳۴۹
چرا میگوئیم اختیار نیست ۴۰۶
مشکلات طبق سر نوشت است ۳۴۷
نومیدی وسر نوشت ۳۴۰
مقدر وصبر ۲۵۶
قدرت وسخن بشر ازخداست ۳۰۱
مقدر یك کبوتر ۲۵۷

تکامل

دقت در راه حق ۳۳۱
سیر تکامل بشر ۱۵۷
قلب دلشکستگان بدست آور ۳۳۱
کمال اشیاء وموجودات ۲۷

زندگی دنیا و آخرت

زندگی دردنیاچیست ۶۸-۳۶۳
جسم کجامیرود ـ وضع پس‌ازتحول ۷۳
تشبیه بزرگ‌زندگی دنیا وآخرت ۳۴۱
حقیقت زندگی ۲۷۸
راه وروش زندگی ۱۲
زندگی فعالیت وانجام‌وظیفه است ۳۶۴
مرگی دربین نیست ۳۷۰
رمززنده بودن ۱۴۵
جامع عمر چیست ؟ ۲۵۷
دوران عمر ۲۵۷
باید زندگی دنیا راانجام داد ۴۶۸
جریان یك‌عمر ۲۴۷
طی مراحل‌طبیعی ۲۴۸
وضع مخلوقات دردنیا ۴۷۶
دنیای نشاط ۱۱۳
معنی رضایت‌ازخداوند ۱۱۳
زندگی شیرین ۲۴۲
بارمسئولیت‌بنسبت‌نعمت ۳۲۸
قدرت‌خالقه بشر ۲۷۳
زندگی واختراعات ۲۷۴
کوشش هرروز وهردقیقه برای همانوقت ۲۵۰
تنازع‌بقاچیست؟ ۴۵۵
چاره صبر ـ صبر یگانه‌داوری عمراست ۲۴۹
نشان عجله ۲۴۹
نتیجه عجله ۲۴۸
نشیب‌وفرازدرهرکار ۳۴۲
رجعت بچه معنی‌است ؟ ۲۷۹
چراتحول پیش‌میآید ؟ ۴۶۷
مردن بزرگان ۱۴۴
شخصیت‌های جاویدان ۱۴۴
سعدی زنده‌است ۱۴۴
همه دانشمندان‌زنده‌اند ۱۴۵
ازبین بردن‌جسم چاره نخواهد کرد ۱۴۵
مدار جوامع ۲۴۳

خواب ورؤیا

حقایق دربارهٔ خواب ورؤیا ۳۱۶
خواب چیست؟ ۳۱۷
حال‌خواب دربیداری ۳۱۷
حالت خلسه ۳۱۷
تمرین رؤیا ۳۱۸
شرایط‌تمرین ۳۱۸-۳۱۷

اصلاح و نجات

وضع موجود جهان ۱۶۱
وضع ناموزون امروز ۷
نجات جهان ۴۱
یکجاپناه بریم؟ ۱۲۵
شب تاریك‌وسحرروشن ۱۲۲
امید سرشاربنتیجه ۹
انتظارروشن همیشگی‌است ۱۶۱
رهائی ونجات ۳۹۸
فلسفه اصلاح ۳۷۷
دامنهٔ اصلاح ۳۷۷
ساعت نجات ۱۳۶
رازهای موفقیت ۳۶۹
باید مصمم‌بود ۳۳۳
رسم‌جوانمردی ۳۹۹
نجات باریسمان محبت ۴۰۰
پرتگاه سقوط ۳۹۸
چراتوجه نمیکنند؟ ۱۶۱

هدایت و تبلیغ

آهنگ بیداری ومسؤلیت ۷۷
فداکاری درراه سعادت‌همنوعان ۳۳۶
فداکاری بزرگان ۱۴۶
راهنمایان طریق‌عشق ۱۰۳
خدمت بیزدان ومخلوق‌او ۳۳۶
دوست معنوی ۱۰۳
مقصود مقام‌نیست ۱۴۶
باداشتن اسباب‌باید خدمت کرد ۲۰۹
فایده تبلیغ‌چیست؟ ۴۷۰
راه‌گسترش وحدت‌بوسیله تبلیغ ۴۶۹

صلح و صفا ـ جنگ‌و اختلاف

صلح و صفا ۱۰۸
تعاون‌بقا نه‌تنازع‌بقا ۴۶۷
نظروحدت دربارهٔ صلح ۴۵۶
صلح درعالم برقراراست ۵۵
آشتی وهمکاری مثبت و منفی ۴۵۷
تلاش مردمان درراه صلح ۸۵
باطن صلح‌جوی ۲۰۰
اتحاد وصلح‌دراعضاء بدن ۴۶۰
حقیقت اختلاف‌رنگ ۴۶۳
دید مختلف ازیك‌رنگ‌واحد ۴۶۳
عمل‌یك عاقل ۱۱۰
وظیفهٔ آگاهان ۳۹۹
جنگ‌و نزاع بیماری است ۵۶
جنگ و صلح ۱۰۷
هرجنگی بصلح‌منتهی‌میشود ۴۵۶
اختلاف افراد ۳۹۹
اختلافات بردونوع‌است ۴۵۵
علت اختلاف درعقاید وآراء ۴۶۹
اختلافات کوچك‌وبزرك چطوراست ۱۰۹-۲۵۴
تحقیق بااختلاف فرق دارد ۴۵۶
تصادم منافع ۱۰۹
مرافعات‌ودعاوی ۱۰۹
لایزالون مختلفین‌یعنی چه ؟ ۴۶۲
جنگ و فساد ۱۰۸
پرتگاه سقوط وفکرجنگ ۳۹۸
خطر سقوط ۴۰۰
کینه بعدازآشتی ظاهری ۴۵۶
جنگ ونزاع زیان‌بخش است ۱۱۰
آشوب وهرج‌ومرج ۱۱۱
هرکس درمعرض‌لطمه است ۲۳۸
خطرفتنه‌وآشوب ۲۴۲
جدائی و نفاق ۱۵۴
آثار فراق ۳۲۶
فتنه وفسون ۱۲۲
درس تاریخ ۱۶۹
مواجهه‌بانادانان ۱۱۰
چاره چیست ۲۵۴
تنفر ودشمنی‌را ترك‌کنید ۲۴۴
دوری خطااست ۳۲۷
خودراآلت دیگران مساز ۱۱۱
جبهه صبروخنده ۲۵۵

همگامی با حق

حربه انسان‌عقل‌وعلم‌است ۷۴
وظیفهٔ خدمت‌ووحدت ۷۵
عمل‌یك‌مرد منصف‌چیست؟ ۶۶
حق پوشیدنی نیست ۶۷
تعصب درافکار ۱۳۶
گوش بنااهلان مسپار ۳۱۹
عمل طفل‌نادان ۲۴۳
مدعیان‌ومنکران ۲۸۵
زیان‌آشوبگران ۲۴۳
اینها هم‌گروهی هستند ۷۴
ازحقیقت نباید ناراحت شد ۷۳

پافشاری درراه غلط ۶۶
یك نمونه ازنادانی ۱۱۲
پندی ببرادرغافل ۱۶۵
عناد نبایدداشت ۷۵
مانع بهره‌مندی دیگران نبایدشد ۷۴

غفلت

غفلت چیست ۳۹۴
تجزیه غفلت ۳۹۳
زیان عظیم غفلت ۳۹۳-۳۵۹
موجب محرومیت‌ها ۳۹۳
غافل‌متوجه‌حق نیست ۳۹۰
پندگرفتن یعنی‌سعادتمند شدن ۳۹۱
نصیحت بفرزندان ۳۵۹
نصیحت بادار یان ۳۶۰
نصیحت به‌سایرطبقات ۳۶۰
تمرین برای‌رفع غفلت ۳۶۱
نقش بستن درحافظه ورفع‌فراموشی ۳۹۵
کاررا سبك‌نگیرید ۳۹۵
تسویف یاامروزو فرداکردن ۳۹۵
تلقین مخرب‌منفی ۳۹۵
سهل‌انگاری ۳۹۶
عذروبهانه بیجا ۳۹۶
تمرین‌خلاف ۳۹۶
عمل شتاب ۳۹۷
افراط وزیاده‌روی ۳۸۹
رؤیای بیحاصل ۳۸۹
زیان اشتباه ۳۹۷
سوگواری برای‌غافلان ۳۹۵
دوران‌بی‌خبری‌وشباب ۳۸۸
پشیمانی ۳۸۸
عمر ازدست مده ۳۸۸
عبرت‌ازتجارب‌دیگران ۳۹۱
گنج سعادت انسان‌چیست؟ ۳۹۰
تعادل وموقع‌شناسی ۳۹۷
فراموشی وچارهٔ آن ۳۹۴
تفکیك نوع فراموشی ۳۹۷

مادیات ومعنویات

همه‌چیز زنده‌است ۵۰
ماده روح‌دارد ۵۰
مادیات درزندگی‌بشر ۵۱
تجلی‌دانش درمادیات ۱۸۹
مصالح معنوی‌ودنیائی ۱۴۶
علت اختلافات ۵۱
فرق الهیون وطبیعیون ۴۷۷
اتحاد دوعامل ۵۳
باید هدف رادید ۷۶
معنویات هم‌بشررا سیر نمیکند ۵۲

اقتصاد

هرج‌ومرج اقتصادی ۱۲۳
اقتصاد خانواده ۱۲۲
فشار نتیجهٔ بینظمی‌دراقتصاد خانوادگی‌است ۳۶۱
تنظیم‌بودجه زندگی ۱۸۲
تعادل اقتصادی در جامعه ۴۶۸
اقتصاد منشاء اختلافست ۴۶۶

سختی‌وفشار-پیروزی‌وشکست-رنج‌ولذت

سختی درتمام‌مراحل خلقت هست ۳۵۲
حیات‌وفعالیت‌توام‌باسختی‌است ۳۶۳
سختی درعالم و در کرات ۳۸۶
وضع عالم‌بزرگ ۳۷۵
الم‌کل‌ازالم اجزاء ۳۷۲
قانون عالمی درحیوان ۳۸۵
تجلی قانون‌درنبات ۳۸۶
نحوه تألم‌فرق میکند ۳۷۱
معنی رضایت‌ازخداوند ۱۱۳

سختی برای یادخداوند ۳۵۷
فلسفهٔ وجود سوانح و بلایا ۳۷۳
سوانح و بلایا ۲۶۸
آیا سوانح خیانتکارند ؟ ۲۶۸
سوانح در بدن و در کرهٔ زمین ۳۷۵
فشار اتمی ۳۴۷
نسبت سختیها بیکدیگر ۳۵۲
سرما و گرما ۳۸۱
خودآزاری بداست ۳۳۵
سادگی و آسانی راه حل نیست ۳۵۵
سختی بمصلحت است ۳۵۵
هیچ زحمتی در عالم بی اجر نیست ۳۴۶
حساب باید درست باشد ۳۶۷
فرج بعد از شدت ۳۵۰
داستان لقمان حکیم ۳۸۴
علت عمده و فلسفه کلی گرفتاریها
و سختیها ۳۳۳-۳۴۱-۳۴۸-۳۷۶
زحمت راه زندگی است ۳۶۳
فشار برای همه چیز ۳۴۷
سختی از لوازم نیل بمقصود است ۳۵۲
قبول فشار بخاطر نتیجه ۳۶۶
مشقت بشر ۳۴۵
انجام وظیفه با فشار ۳۵۳
فشار برای انجام سرنوشت ۳۴۹
رنج باعث ترقی است ۳۵۱
فشار برای طی مسیر ۳۴۶
نتیجه و بازدهی فشار، کاراست ۳۴۹
فشار برای اصلاح اخلاقی است ۳۶۵
فلسفه سختی در کارهای بزرگ ۳۵۶
سختیهای بزرگان و سرمشق آنها ۳۴۳-۳۵۰
علت گرفتاری و رنج مادی نیکان ۳۴۳-۳۴۴
ناراحتی و سختی حضرت موسی (ع) ۳۴۴
درس مردان بزرگ ۳۶۶
احساس احتیاج ۳۵۷
وضع یك طفل در دبستان ۳۴۶
سختی و مرارت در عشق ۴۷
سختی برای ازدیاد معلومات ۳۶۲
چون نمیداند ناراحت است ۳۴۸
سختی دروس و اختلاف در فهم مطالب ۳۶۳
زحمت برای درس و تمرین است ۳۶۵
تعهد ایجاد مسئولیت میکند ۳۵۵
سختی نتیجه غفلت و تنبلی است ۳۵۸
تفکر در رفع علل فشار ۳۵۶
رنج حقیقی نیست ۳۶۸
صبر داروی فشار و غم ۳۸۷
ناشکری نتیجه ندارد ۳۵۲
صبر در مقابل گرفتاری ۲۵۲
تحمل هم داده میشود ۳۶۸
رنج ، تحمل و استقامت ۳۶۸
استقامت با عقل ۳۶۸
وضع انسان در مقابل بیماری ۲۵۲
سختی مقدمه پیروزی است ۳۴۹
شکست و پیروزی ۳۵۱
شکست مقدمه و انگیزهٔ پیروزی است ۳۵۰
نشیب و فرازراهها ۳۵۲
گاهی شکست لازم است ۳۵۱
نومیدی خطاست ۳۳۹
نومیدی چه میکند؟ ۳۳۹
بزرگترین مانع پیشرفت ۳۴۰
چرا نومید باشیم؟ ۱۳۹
دریأس امیدواری است ۱۳۸
نومیدی از کجا سرچشمه میگیرد؟ ۳۴۰
رنج و فشار درونی ۱۶۱
سختی تحول یا مرگ ۳۵۵
سوختن برای تحول ۳۵۳
وحشتی از تحول (مرگ) نیست ۷۷

درمصائب تمرین تبسم کنید ۲۵۴
آموزش خوشخوئی ۲۵۴
حزن ونشاط ۱۱۴
حقیقت‌لذت ورنج ۳۷۸
دنیای نشاط ۱۱۳
معنی لذت ۳۷۸
راه کسب لذت ۳۸۵
همهٔامورلذت‌است ۳۸۶
خوردن‌هم رنج‌دارد ۳۷۹
لذت درقبال‌رنج است ۳۸۵
لذت‌و سختی‌خوراك وشهوت ۳۸۰
تکرارلذت مکررات‌است ۳۸۳
درددل‌یك شخص‌مرفه وحال‌زاراو ۳۸۳-۳۸۴

انتقام و جزا

تجلیات انتقام ۳۹۱

وحدت نوین‌جهانی

اصل وحدت ۱۰-۲۵۸
تجهیز اخلاقی وحدت ۹
آفتاب درخشان وحدت ۲۴۵
رحمت خداوند ۳۲۹
راه‌وحدت یعنی‌مهر ۳۲۰
بهترین داروی مؤثرجهان ۹
کوشش همگان برای‌لذت همگان ۳۸۱
همکاری درراه حق ۴۰۱
لذت دروحدت ۳۸۱
چارهٔ وحدت صبرومروراست ۲۵۷
سخنی خطاب ببشریت ۲۴۶
قبول‌وحدت درعالم ۲۴۶
طلیعه بامدادی ۲۴۵
آموزش فرزندان ۹
وحدت‌نوین‌چه میکند؟ ۴۶۵
وحدت‌اختلافات‌راتعدیل‌میکند ۴۶۶
واکسن وحدت برای پیشگیری ۴۶۶
مکتب اخلاقی وروحی‌وحدت ۴۶۹
قدرت ونیروی وحدت محبت‌است ۴۷۳
وحدت برای رفع‌اختلافست ۴۷۲
نزدیك‌کردن‌افراد مخالف ۴۷۱
راه‌گسترش وحدت بوسیله تبلیغ ۴۶۹